چشم‌انداز ایران

۱۰۶

دوماهنامه چشم‌انداز ایران

آبان و آذر ۹۶

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: **لطف‌الله میثمی**

صفحه‌آرا: **کیوان موسویان**

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: **سیمین هدایت‌منفرد**

عکس: **احمد شریف**

ویراستار: **اکرم گشتاسبی**

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵ - ۱۳۴۴۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

www.meisami.net

meisami40@yahoo.com

تلگرام: @cheshmandazmagz

اینستاگرام: cheshmandaziran

آغازین

عبور از قانون اساسی؟ ۲ لطف‌الله میثمی

گزارش بیست‌وسومین نمایشگاه مطبوعات ۴

چشم‌ها و گوش‌ها ۶

چشم‌انداز سیاست داخلی

یک دستور کار پیشنهادی برای گفت‌وگوی جمعی ۱۲ محمدجواد غلامرضاکاشی

کدام اصلاحات زنده‌باد؟ ۱۵ سعید حجاریان

اصلاح‌طلبی؛ از ظاهربینی تا ژرف‌اندیشی ۱۷ محمدحسین رفیعی

سرانجام دو روند متضاد ۱۸ لطف‌الله میثمی

راهبرد پیش‌رو: تقویت فرآیند گذار به دموکراسی ۱۹ محمد توسلی

ظرفیت‌های بی‌بدیل قانون اساسی ۲۰ آذر منصوری

تصادم نیروها و میانجی شدن سرمایه اجتماعی ۲۲ ابوطالب آدینه‌وند

اخلاق، مصلحت و حق قانونی شهروندی ۲۳ فائزه حسنی

بت‌شکن خرسند ۲۹ محمدعلی دادخواه

تدبیر در سیاست ۳۱ مهدی غنی

خیزش دوباره دانشگاه

دانشجو؛ خادم یا نقاد قدرت؟ ۳۲ میزگرد دانشجویی درباره نسبت جنبش دانشجویی و قدرت

ضرورت خوانش اجتماعی از سیاست در دانشگاه ۳۹ روزبه شریعتی

چشم‌انداز اندیشه

مستندات قرآنی و حدیثی قیام امام حسین(ع) ۴۲ محمدعلی کوشا

روش تأویلی اخوان‌الصفاء ۴۶ احمد علوی

دریافتی واقع‌گرایانه از آموزه‌های فرازمانی - فرامکانی ۵۱ حبیب‌الله پیمان

طوفان نوح: داستان تمثیلی یا واقعه‌ای تاریخی؟ ۵۶ نادر کریمیان سردشتی

جان‌مایه‌های روایت نوح در قرآن ۶۱ کمال رضوی

چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

از دانشگاه آموزش‌محور تا دانشگاه جامعه‌محور ۶۴ گفت‌وگو با غلامرضا ظریفیان

راه رستگاری جامعه از دالان علم می‌گذرد ۶۸ گفت‌وگو با غلامعلی منتظر

راه رهایی از بحران‌های اقتصادی موجود ۷۶ میزگرد اقتصادی

پروژه تأمین حداقل معیشت در ایران ۸۱ گفت‌وگو با احمد میدری

چشم‌انداز جامعه

خطای غفلت و مداخله در مواجهه حاکمیت‌ها با سازمان‌های مردم‌نهاد ۸۴ گفت‌وگو با محمد ستاری‌فر

مدرسه مهم‌ترین عامل مقابله با ترک تحصیل؟ ۸۷ زهرا بازرگان

جنگ شکل عاشقانه ندارد ۹۳ گفت‌وگو با مریم مزروعی

باید لذت را به فضیلت تبدیل کنیم ۹۵ گفت‌وگو با حسن عشایری

چشم‌انداز تاریخ

زنان مجاهد و کمیته مرکزی سازمان ۱۰۰ خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

جزوه خون‌بار سبز ۱۰۶ لطف‌الله میثمی

چشم‌انداز سیاست خارجی

کردستان عراق؛ آینده‌ای مبهم در پرتو نزاع تاریخی دو جناح تحولات اقلیم کردستان ۱۱۰ گفت‌وگو با احسان هوشمند

نزاع احزاب کردی بر سر زمان رفراندوم بود ۱۱۶ گفت‌وگو با کارشناس مسائل منطقه‌ای درباره تحولات اخیر اقلیم کردستان

آیا آلمان همچنان مکانی امن برای اسرائیلی‌هاست؟ ۱۱۸ برگردان: هادی عبادی

پیامدهای فلاکت‌بار چرخش به راست در آلمان ۱۱۹ سلامت رنجبر

دفاع اسرائیل از استقلال کردستان ۱۲۲ برگردان هادی عبادی

عربستان سعودی و قطر جنگ سوریه را شعله‌ور کردند ۱۲۳ زن ادرا

طرح صهیونیستی فروپاشی کشورهای عرب خاورمیانه و اسرائیل بزرگ ۱۲۳ برگردان: محمدحسین رفیعی

دولت ترامپ به دنبال راهی آبرومندانه برای اصلاح برجام ۱۲۴ برگردان: صحرایی

بریتانیا باید بیانیه بالفور و یکصد سال رنج را جبران کند ۱۲۵ محمود عباس

ایران در رسانه‌های جهان ۱۲۶

عبور از قانون اساسی؟

در حاشیه گفت‌وگوها درباره شورای شهر یزد

لطف‌الله میثمی

همان‌طور که می‌دانیم ملت شریف ما در پی یک انقلاب شکوهمند توحیدی، اسلامی و مردمی در ۱۲ اردیبهشت ۵۸ با شعار «جمهوری اسلامی آری، حکومت خودکامه هرگز» به‌پای صندوق‌های همه‌پرسی رفتند. چیزی نگذشت که مردم برای انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی نیز به‌پای صندوق‌های رأی حاضر شدند. قرار بود پیش‌نویس قانون اساسی که به تصویب دولت موقت، شورای انقلاب و مرحوم امام رسیده بود در این مجلس مطرح شود، ولی مجلس خبرگان بر آن شد که بدون توجه به پیش‌نویس از ابتدا به طرح و تدوین قانون اساسی بپردازد و روی تمام مواد آن بحث کند. توجه شود که اعضای خبرگان با آرای مردم به مجلس خبرگان رهبری راه یافتند.

در قانون اساسی انقلاب مشروطیت حتی آن ماده‌ای که مربوط به حقوق سلطنت موروثی می‌شد، سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که توسط آرای مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شود؛ بنابراین قرار ملت و رهبران انقلاب این نبود که در قانون اساسی جدید نقش ملت از آنچه بود هم کمتر شود. شهید بهشتی روز دهم بهمن ۵۷ - که قرار بود امام به ایران بیایند ولی به تأخیر افتاد- در مراسم بهشت‌زهرا از جمهوری دموکراتیک اسلامی سخن گفتند. نظر شهید مطهری نیز این بود که اسلام در ذات خود دموکراتیک است و نیازی به اضافه‌کردن قید دموکراتیک ندارد. مرحوم امام نیز معتقد بود جمهوریت را نباید از اسلامیت جدا کرد. در چنین فضایی بود که مجلس خبرگان شروع به کار کرد تا به اصل ۵ رسید که بنا بود در آن نوع حکومت مطرح شود که خود بحث مستقلی می‌طلبد. درنهایت اصل ۵ قانون اساسی معروف به «اصل ولایت‌فقیه» تصویب شد و قرار شد که ولی‌امر ضمن دارا بودن شرایطی چون عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر مشروط به آرای مردم ایران نیز باشد.

در آن فضا دیدگاه‌هایی نیز بود که می‌گفتند که هر فقیهی در مرتبه خود اختیارات رسول‌الله را دارد. در آن زمان بر اساس قول آیت‌الله یزدی ما حدود دو هزار مجتهد داشتیم که اگر قرار بود هر مجتهدی اختیارات خودش را اعمال کند امروز نه‌تنها چیزی به نام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نمی‌داشتیم، بلکه مملکت به‌نوعی ملوک‌الطوایفی می‌شد. نتیجه این خواهد بود که فرسنگ‌ها از توسعه عقب خواهیم افتاد. نظر شهید بهشتی این بود که حتی دیدگاه‌های ولی‌فقیه مشروط به آرای مردم ایران است و درست است که اسلام دینی جهانی است ولی قرار است در محدوده ایران جمهوری اسلامی توسط آرای مردم مستقر شود. به این ترتیب راه بر هر نوع ملوک‌الطوایفی و هرج‌ومرج بسته شد.

مرحوم امام در بیانات خود بر قانون اساسی و عینیت آن یعنی جمهوری اسلامی تأکید داشت و بحث‌های نظری حوزه‌های علمیه را مدرسی دانستند. به‌عبارتی جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن را فراتر از اجتهاد مصطلح در حوزه‌های علمیه تعریف کردند.

آیت‌الله‌العظمی صانعی نیز در یکی از سخنرانی‌هایشان که در مطبوعات منعکس شد، گفتند امام و دیدگاه‌های ایشان را باید در یک روند بررسی کرد که ابتدای این روند ۱۵ خرداد سال ۴۲ است. اگر به بررسی این روند بپردازیم ملاحظه می‌کنیم که سیری است از احکام فردی- فرعی به‌سوی احکام اجتماعی قرآن. یک بار هم مرحوم امام به این مضمون گفتند احکام اجتماعی قرآن ۱۷ برابر احکام فرعی و فردی مندرج در رساله‌های مراجع است.

طی دو ماه قانون اساسی به تصویب مجلس خبرگان رسید، آن گاه با تأکید مرحوم امام قرار شد که دوباره به تصویب مردم هم برسد. بدین‌سان قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ به رأی مردم ایران اعم از مسلمانان شیعه و سنی و اقلیت‌ها گذاشته شد.

در اصل ۶ و ۵۶ قانون اساسی تأکید فراوانی روی آرای مردم شده بود. به‌طوری که هیچ کاری در جمهوری اسلامی انجام نخواهد شد مگر متکی بر آرای مردم باشد.

یک‌بار آیت‌الله شیخ محمد یزدی در خطبه‌های نماز جمعه قرائتی از قانون اساسی به مضمون زیر ارائه کردند:

نخست اینکه تک‌تک مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مشروط به اصل چهار است. دوم اینکه اصل چهار مشروط به موازین اسلامی و سوم اینکه موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. در اینجا پیچ ظریفی وجود دارد که به بررسی آن می‌پردازیم. آن پیچ یک دوراهی است به این معنا که آیا ما یک قانون اساسی داریم یا آنچه داریم فهم فقهای شورای نگهبان است؟

توضیح اینکه شورای نگهبان جزئی از قوه مقننه است و حائز چند شرط است. نخست اینکه مشروعیت خود را از قانون اساسی جمهوری ایران کسب کرده است. دوم تک‌تک مواد قانون اساسی هم از این نظر مشروعیت دارد که به امضای نمایندگان خبرگان رهبری منتخب مردم و درنهایت مرحوم امام رسیده است و فقهای زیادی هم عضو این مجلس بودند و هم اینکه تک‌تک مواد قانون اساسی از این بابت از مشروعیت مردمی برخوردار است که مردم دو بار به آن رأی دادند؛ یک‌بار هنگام رأی به اعضای خبرگان قانون اساسی و یکبارهم هنگام تصویب قانون اساسی.

سوم اینکه فهم فقهای شورای نگهبان باید مبتنی بر تک‌تک مواد قانون اساسی باشد، که تک‌تک این مواد هم مشروعیت و هم مقبولیت دارند. بنابراین آیا شورای نگهبان حق دارد تک‌تک مواد قانون اساسی را به اصل چهار مشروط بداند و درنهایت اصل چهار را به فهم خودشان؟

چهارم اینکه فرق فقهای شورای نگهبان قانون اساسی با دیگر فقها و مجتهدین و یا مراجع در این است که فقهای شورای نگهبان ملزم به پذیرش تک‌تک مواد قانون اساسی بوده و قانوناً فهم خود را مبتنی بر این مواد می‌دانند ولی دیگر مجتهدین آزادند که فهم خود را مبتنی بر رساله‌های خود و آموزش‌های جاری یا به قول امام اجتهاد مصطلح و مدرسی بدانند که مرحوم امام و ملت ایران طی یک انقلاب شکوهمند و استقرار نظام جمهوری اسلامی از آن فهم‌ها عبور کردند و در این راستا ما بیش از صدسال است که تجربه قانون اساسی داریم.

مرحوم مهندس بازرگان به نگارنده این سطور می‌گفت، در ابتدای انقلاب دیدگاهی وجود داشت که فقها و حقوقدانان شورای نگهبان هم برای نگهبانی از قانون اساسی به قانون اساسی قسم یاد کنند. ولی آن‌ها این را نمی‌پذیرفتند چراکه فقط اصل ۴ را قبول داشتند. یکی دیگر از فقهای شورای نگهبان در محفلی چندی پیش اعلام داشت که ما فقط اصل ۴ را قبول داریم.

نتیجه اینکه با داشتن بیش از صد سال تجربه قانون اساسی و تأیید مراجع و مردم، فقها یا روشنفکران ما نباید در برابر قانون اساسی به اجتهادی بپردازند که به دور زدن قانون اساسی و قوانین مصوب منجر شود. این کار نتایج خوبی برای مملکت به‌بار نمی‌آورد. اخیراً دیده شده است که فرد تأثیرگذاری برخلاف قانون اساسی و قانون احزاب گفته است که احزاب باید «ولایی» و «اسلامی» باشند. درحالی‌که ما در جریان انقلاب شاهد بودیم که مرحوم امام حتی احزاب کمونیست را هم تأیید می‌کردند به‌شرط اینکه به مسکو یا کشور دیگری وابسته نباشند. مرحوم امام در تاریخ ۷ آذر ۱۳۶۷ در پاسخ به نامه نمایندگان مجلس سوم اظهار داشتند: «ان‌شاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص: ۲۰۳).

در ابتدای دولت نهم در خطبه‌های نماز جمعه مطرح می‌شد که تاکنون دولت‌ها، دولت‌های جمهوری اسلامی بوده‌اند ولی دولت نهم سعی دارد دولت اسلامی شود. مگر قانون اساسی جمهوری اسلامی از اسلامیت برخوردار نیست که این حرف‌ها زده می‌شد؟ این‌ها پیچ‌های ظریفی است که باید به آن توجه داشت تا مبادا ما از این طریق قانون اساسی یعنی این سند وفاق ملی را دور بزنیم و به‌جایی برسیم که راه برگشت نداشته باشیم. یکی از تفاوت‌های قانون اساسی با آموزش‌های جاری و فقه مصطلح این است که قانون اساسی بر مبنای حق شهروندی است. با الهام از سنت ابراهیمی در سایه آن ادیان، نژادها، اقوام و اقلیت‌ها همه می‌توانند در یک جامعه مرکب همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند؛ بنابراین چرا با توجه به قانون اساسی، حق شهروندی و تجربه سال‌ها انتخابات متعدد و نظارت مجلس شورای اسلامی بر انتخابات شوراها باید اجتهاد مستقلی رخ بدهد و کسی از حقوق شهروندی‌اش محروم بشود. آیا قرار است اقلیت‌ها در یک استان جمع شوند و امور خود را اداره کنند؟ آیا این نظم جامعه را به هم نمی‌زند و عوارض زیادی را به‌بار نمی‌آورد؟ اکنون قریب به‌اتفاق احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های ایران به یک هم تحلیلی در زمینه قانون اساسی رسیده‌اند و علی‌رغم انتقادهایی که به برخی مواد آن دارند اجرای بدون تنازل قانون اساسی را خواهان‌اند. این ویژگی ممتازی است که در جامعه ما وجود دارد و باید از آن حفاظت کرد.

دکتر نجات الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، مطالبی را آشکارا بدین مضمون ارائه کردند که شورای نگهبان قادر نیست صلاحیت کسی را بدون دادگاه انتخاباتی با حضور هیئت‌منصفه تأیید یا رد کند. آیا فقهای محترم شورای نگهبان نباید به اعتراض ایشان پاسخ دهند؟ ایشان در بیانات خود تأکید داشتند که حتی قانون نظارت استصوابی ایجاب می‌کند که شورای نگهبان بر اساس گزارش نهادهای مندرج در قانون رأی بدهد و حتی نهادی مثل اطلاعات سپاه که خارج از این قانون است، نمی‌تواند در این امر دخالت کند که مبادا راه برای دخالت نیروهای مسلح در انتخابات باز شود.

ابتدای انقلاب این دیدگاه بسیار قوی بود که علمای اسلام، مشروطیت را راه انداختند ولی روشنفکران سعی کردند که علما را منزوی کنند. هرچند که این مطلب بحث مستقلی می‌طلبد و در نشریه چشم‌انداز ایران نیز به آن پرداخته شده است ولی اکنون که فقها و مقامات مذهبی همه مقدرات مردم را در دست دارند نباید کاری کنند که خود را در بین مردم منزوی کنند. چنان‌که مرحوم امام نیز در اسفند ۱۳۶۲ دلسوزانه چنین گفتند:

«... آن‌وقت شیطنت این بود که سیاست از مذهب خارج است و بسیار ضرر به ما زدند و ما بسیار ضرر خوردیم و آن‌ها هم بسیار نفع بردند. این مطلب شکست خورده. حالا می‌گویند که سیاست حق مجتهدین است یعنی، در امور سیاسی در ایران پانصد نفر دخالت کنند، باقی‌شان بروند سراغ کارشان. یعنی مردم بروند سراغ کارشان، هیچ کار به مسائل اجتماعی نداشته باشند، و چند نفر پیرمرد ملّا بیایند دخالت بکنند. این از آن توطئه سابق بدتر است برای ایران. برای اینکه آن، یك عده از علما را کنار می‌گذاشت، منتها به‌واسطه آن‌ها هم یك قشر زیادی کنار گذاشته می‌شوند، این، تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد. یعنی نه اینکه این می‌خواهد مجتهد را داخل کند، این می‌خواهد مجتهد را با دست همین ملت از بین ببرد...» (سخنرانی در جمع مدیران و کارکنان صداوسیما، ۹ اسفند ۱۳۶۲، صحیفه امام، ج ۱۸، ص: ۳۶۸-۳۶۹).■

کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه به مدیر مسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت شانزده سال چنده کتاب سیاسی- راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی- راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. کتاب‌فروش‌های سراسر کشور نیز می‌توانند برای سفارش کتاب، با مؤسسه توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن‌های ۲۲۰۲۴۱۴۱-۲ و ۲۲۰۱۹۷۹۵ تماس بگیرند.

گزارش بیست‌وسومین نمایشگاه مطبوعات

۸ تا ۱۲ آبان ماه ۱۳۹۶ ـ مصلی تهران
غرفه نشریه چشم‌انداز ایران

هجده سال پیش که اولین شماره دوماهنامه چشم‌انداز ایران به چاپ رسید، تصور نمی‌کردیم راهی چنین طولانی در پیش داشته باشیم. راهی طولانی و ناهموار که تاکنون با ایستادگی بر اصول و تداوم خط‌مشی چشم‌انداز طی شده و حال نتیجه چهار دهه فعالیت در تعمیق دانش راهبردی توسط مهندس میثمی و همچنین تلاش‌های همه همکاران نشریه از آغاز تاکنون بر روی کاغذ پیش چشم مخاطبان است.

بعد از چاپ ۱۰۵ شماره و ۱۴ ویژه‌نامه، امسال نیز مانند گذشته در بیست‌وسومین دوره نمایشگاه مطبوعات، میزبان مخاطبانمان بودیم. در طول این هشت روز تلاش کردیم مستمع نظرات خوانندگان همراه مجله باشیم تا از دیدگاه‌های این دوستان در نشریه استفاده کنیم.

نمایشگاه مطبوعات امسال در غیاب برخی روزنامه‌های اصلاح‌طلب مانند شرق، اعتماد و همدلی و حتی برخی نشریات اصولگرا با استقبال قابل‌توجهی روبه‌رو نشد. با این وجود غرفه چشم‌انداز ایران در ساعات حضور مهندس میثمی مورد لطف و توجه همراهان نشریه قرار می‌گرفت. میهمانانی که چه مخاطبان نشریه و چه از صاحبان اندیشه و چه نامداران عرصه سیاست‌ورزی، دقایق یا ساعاتی در غرفه حضور پیدا می‌کردند تا به بحث و گفت‌وگو و تبادل اندیشه بپردازند.

خرید ویژه‌نامه‌ها و شماره‌های قبلی نشریه هم مانند هرسال پررونق بود. آرشیو مولتی‌مدیای نشریه که شامل PDF صد شماره ابتدایی چشم‌انداز و ویژه‌نامه‌های منتشره بود نیز مورد استقبال قرار گرفت. (علاقه‌مندان به تهیه این DVD می‌توانند با دفتر نشریه تماس بگیرند) همچنین دفتری جهت ثبت نظرات بازدیدکنندگان تدارک دیده بودیم که علاقه‌مندان و منتقدان چشم‌انداز ایران مطالب موردنظر خود را در آن نوشتند. در این مکتوبات و دیدارهای حضوری برخی استقامت مجله را ستودند و دوستانی از مشی چشم‌انداز انتقاد کردند. عده‌ای علاقه‌مند به استمرار مصاحبه‌های موضوعی بودند و مخاطبانی از تکراری شدن مطالب ناخرسند بودند. سیستم توزیع نشریه و ظاهر نشریه از چشم همراهان دور نمانده بود که به همکاران در مجله اطلاع دادیم. دوستانی نیز با ارائه موضوعات کمتر کار شده و پافشاری بر مناسب بودن بستر نشریه چشم‌انداز در طرح و بررسی آن موضوعات ما را مورد لطف قرار دادند.

به سبب اهمیت تحولات اخیر اقلیم کردستان عراق، احسان هوشمند، کارشناس مسائل کردستان، روز چهارشنبه با حضور در غرفه چشم‌انداز ساعتی به بحث و بررسی این تحولات پرداختند. چندی از مخاطبان و حاضران در این جلسه نیز پیشنهاد چاپ ویژه‌نامه شماره ۴ «کردستان؛ همیشه قابل‌کشف» را دادند.

گزیده‌ای از نظرات مکتوب مخاطبان:

از همه دست‌اندرکاران نشریه وزین چشم‌انداز ایران تشکر می‌کنم. این نشریه سال‌هاست با پرنسیب خاص خود حرکت کرده و ناملایمات بسیاری را گذرانده. پایدار باشید ـ بلوغتان مبارك (بی‌نام)

با نشریه وزین چشم‌انداز ایران از ابتدای انتشار همراهی دارد. مطالب آن بسیار سنگین و قابل استفاده است. نسل من می‌تواند ارتباط خوبی با نشریه برقرار کند، ولی اطمینان ندارم که نسل جدید هم ارتباط خوبی با مطالب نشریه دارد یا خیر. به نظر می‌رسد باید برای به‌روزکردن سیاست‌های نشریه، تجدیدنظر جدی صورت گیرد و بخشی از آن به جوانان اختصاص یابد. با آرزوی موفقیت برای نشریه و سربلندی و سلامتی. (مولایی ۹۶/۸/۶)

● چشم‌انداز ایران به‌راستی همان‌طور که از عنوان فرعی آن پیداست، نشریه‌ای راهبردی است، بی‌اغراق تمام سرمقاله‌های مهندس میثمی بزرگوار را دنبال کرده‌ام و از نگاه عمیق و اثرگذارشان بهره‌مند بوده‌ام. شاید بیراه نباشد اگر بگویم سیاست و روابط بین‌الملل را می‌توان در این نشریه و نگاه ویژه‌اش آموخت. چشم‌انداز مضاف بر این‌ها دیری است که در حوزه جامعه نیز نگاهی ریشه‌ای را ترویج می‌کند و به‌خوبی زوایای آشکار و پنهان پدیده‌ها را وامی‌کاود. برای همه دست‌اندرکاران عزیز آن آرزوی توفیق روزافزون دارم. (مسعود رفیعی طالقانی)

● در این ایام شریف، اعضای انجمن دفاع از آزادی مطبوعات ایران با حضور در نشریه چشم‌انداز ایران یك‌بار دیگر بر شجاعت و شهامت، پایمردی و تلاش برای آگاهی‌دهی و اطلاع‌رسانی جامعه ایرانی صحه گذارده و توفیق شما و دیگر همکاران نشریه را از خدای بزرگ مسئلت داریم.

شورای مرکزی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات (قلی‌زاده، محمدجواد مظفر، عباس صفایی، سید محمود علیزاده، کیوان صمیمی، پرویز بشیر)

● ما همچنان از ریشه درختیم و می‌بالیم، چون تاریخ به ما در طول زمان یادآوری می‌کند که تاریکی و جهل پایدار نیست. امیدوارم همیشه نشریه چشم‌انداز ایران پابرجا و رهروبی روشن برای همگان باشد. (حسام جنتی ۹۶/۸/۷)

● چشم‌انداز یکی از نشریات مهتر و غنی است، ولی از نظر اقتصادی موضع متفاوت ندارد. از همه دست‌اندرکاران آن تشکر می‌کنم. (خیری)

● با سلام و درود بر بنیان‌گذاران این نشریه وزین که به‌راستی راه اعتدال و انصاف و دوری از افراط‌وتفریط را پیموده است. انشاالله همواره رسالت مطبوعاتی خود را به دور از فشار ادامه دهید. (محسن زعفرانی)

● در عرصه مطبوعات و رسانه‌های عمومی کشور، چشم‌انداز ایران و مشی کاربردی آن مؤثرترین نشریه‌ای است که با تکیه تاریخ و وضعیت جاری کشور تحلیل‌های آن در رشد و ارتقای آگاهی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به‌خصوص نسل جوان نقش عمده‌ای داشته و دارد. (جزایری، ۹۶/۸/۸)

● با سلام. در نشریه سعی بر یك کار علمی با چارچوب و روش‌های علوم اجتماعی دارد و در این راستا زاویه دید جدیدی را به مخاطب ارائه می‌کند. از جناب مهندس میثمی برای این تلاش مستمر سپاسگزارم. (ادهم)

● طلوع چشم‌انداز در روزهای سختی بود که پس از باد بهاره، تگرگ می‌بارید و چشم‌انداز ایران، جوجه پاییزه شد و حالا سال‌ها از عمر این جوجه پاییزه آن روز گذشته و با تراز مثبت و روندی خوب، بارها خزان و تابستان دیده و چند پیراهن بیشتر از بسیاری از نشریات پاره کرده. امیدوارم روزبه‌روز تابش آفتاب امید بر این سرزمین مستدام باد و نشریه شما هم پربارتر و پربهارتر از همیشه پردوام باد. (بی‌نام)

● نشریه چشم‌انداز یك نشریه حرفه‌ای، دارای چارچوب فکری و استراتژیك و از انسجام برخوردار است. به امید موفقیت روزافزون آن (ابوالفضل مینویی‌فر)

● سخن باید از دل برخیزد تا بر دل نشیند. فعلاً سخنان آقای مهندس میثمی تنها بخشی است که بی‌پیرایه و از دل برمی‌خیزد، ولی دلی نمانده است که گیرنده

سخنان این عزیز باشد. امید است آیندگان پذیرای او باشند. (عباس نصر)

● مطبوعات رکن چهارم دموکراسی، همواره برقرار باشند در این سرزمین به شکل تاریخی استبدادزده. (مهرنوش بسته‌نگار، ۹۶/۸/۸)

● سلام بر شما و خسته نباشید. از فعالیت تمام دست‌اندرکاران دوماهنامه چشم‌انداز کمال تشکر را دارم و از اینکه به مسائل راهبردی جامعه پرداخته می‌شود و راهگشایی می‌نمایند بسیار ممنونم و به خصوص از صبر و بردباری و تحمل مشکلات از مهندس میثمی قدردانی می‌نمایم. (گودرزی)

● جناب میثمی عزیز و همکاران زحمتکش چشم‌انداز ایران

ضمن سلام و عرض ارادت، از اینکه همچنان پایمردی می‌نمایید و علی‌رغم همه فشارها و محدودیت به رسالت روشنگری و آگاهی‌بخشی جامعه می‌پردازید از شما سپاسگزارم...

نسبت به ارسال منظم نشریه به این‌جانب کمال سپاسگزاری را داشته و برایتان آرزوی توفیق دارم. انشاالله کورسوی آزادی، عدالت و دموکراسی را همچنان روشن نگهدارید. ارادتمند (علی‌اکبر جعفری، نماینده مردم شاهرود و زرندیه در مجلس ششم، ۹۶/۸/۹)

● به‌نام خدای قلم

جناب مهندس لطف‌الله میثمی، مدیرمسئول نشریه اندیشه‌پرور چشم‌انداز ایران و همکاران نشریه

در شرایطی که در دنیای رسانه‌های نوشتاری ایران، کمبود رسانه راهبردی اندیشه‌پرور که پاسخ‌دهنده و راهنمای بسیاری از انسان‌های تشنه دانستن با شد و در زمان ما و برای تبار ما باشد احساس می‌شد و می‌شود. چشم‌انداز ایران قابل تقدیر است به‌ویژه که فرهنگ مطالعه در وضعیت نامناسب قرار دارد و این کمبود را نیز در نظر دارد. (صفاران، ۹۶/۸/۹)

● لطف‌الله عزیز سلام و سپاس. اینجانب به‌عنوان یک معلم کوچك از همه صاحبان قلم مسئول که در خدمت، عقیده، ایمان، آگاهی مردم و منافع ملی قرار دارند و همه عزیزانی که در رده‌های مختلف آنان را یاری می‌دهند ازجمله مرد بی‌ادعا و بی‌هیاهوی تاریخ مطبوعات و یار غارش، یعنی همسر گرامی و همه دوستان و همکاران تشکر می‌نمایم.

● هر انسان صاحب اندیشه و متعهد در شرایط کنونی کوهی از اندوه و نگرانی در مورد ایران و آینده آن در عصر کنونی دارد. ابرهای تیره بر آسمان ایران سایه افکنده، تیرگی‌ها از هر سو هجوم آورده‌اند، در این وانفسا، انسان اکنون دیدار جناب مهندس میثمی و نشریه وزین چشم‌انداز ایران در نمایشگاه نور امید و احساس پایمردی را در آدمی فروزان و جوشان می‌کند. به‌راستی او سرچشمه امید است و با نگاهی به دوردستان آینده ایران‌زمین عصارنان افق را روشن می‌سازد و تردیدها را از خاطره‌ها می‌زداید و در صور درمی‌دمد که یاران بکوشید تا جامه ننگ نپوشیم، برای سربلندی ملت سرافراز ایران و عرصه پهناور ایران‌زمین از بذل هرگونه تلاشی دریغ نورزیم که پیام رهرو سالك، پیشکسوت مبارز نستوه، پوریایی ولی دوران ما حضرت برادر مهندس لطف‌الله میثمی می‌باشد. بر او درود می‌فرستم و از صمیم قلب برای او و تلاش‌های بی‌شائبه‌اش آرزوی موفقیت می‌کنم و از همه همرهان راه آزادی و استقلال ایران برای همراهی و هم‌نظری برای پیمودن این جاده پرسنگلاخ ناهموار دعوت به حرکت و استقامت می‌کنم و صبوری و بردباری برادر بزرگوار جناب میثمی را الگو قرار می‌دهم با همه تفاوت‌ها و تنوع‌ها. توفیق یارت باد (کرم میرزایی، ۹۶/۸/۹)

● عشق به ایران در قلب کسانی می‌تپد که نه در گفتار بلکه در اندیشه و رفتار و در راه آبادانی و ماندگاری آن گام برداشته‌اند. استاد ارجمند و فرزانه‌ام جناب آقای لطف‌الله میثمی بی‌تردید یکی از این کسانی است که ایران از او راضی است. (علیرضا ۹۶/۸/۹)

● ارغوان

شاخه همخون جدا مانده من

تو برافراشته باش

برای مهندس میثمی و به امید استمرار منش و روش حنیف و سعید و اصغر و باقی شاهدان دوران. (دانشجوی سابق و از خوانندگان همراه) (بی‌نام)

● جناب آقای میثمی بزرگوار، نشریه شما را مطالعه می‌کنم الحق مطالب قابل استفاده و ارزشمندی وجود دارد که بنده را به‌وجد می‌آورد. فقط در خصوص

فتنه بزرگ جهان اسلام، اختلاف فی‌مابین مذاهب، جای بحث و تحقیق آن حقاً خالی است که انشاالله امیدوارم با همت بلند شما این چالش حقیقی و برنامه‌ریزی‌شده بتواند راهی به‌سوی سعادت ببرد. موفق باشید. (بی‌نام)

● جناب آقای مهندس میثمی

حضور شما را در نمایشگاه مطبوعات تبریك عرض می‌کنم. نشریه چشم‌انداز ایران پس از نزدیك به سه دهه انتشار یکی از مهم‌ترین مجلاتی است که می‌شناسم. این نشریه و مطالب آن یکی از پرمحتواترین مجلات ایران است. تحلیل‌های جنابعالی از مسائل سیاسی روز، واقع‌بینانه و راهبردی است. امیدوارم سال‌های سال نشریه مانند چراغی پرفروز در فضای رسانه‌ای ایران بتابد. برقرار و سلامت باشید. (آذر منصوری، ۹۶/۸/۱۰)

● آقای مهندس میثمی همیشه برای من یك قهرمان ملی بوده و هستند. (معصومه ابتکار، ۹۶/۸/۱۱)

● نمایشگاه مطبوعات همیشه برگزار می‌شود خیلی خوب است ولی من متأسفم که مسئولان نشریات اجازه می‌دهند بیش از نیاز جامعه نشریه چاپ می‌شود که اضافه‌هایش به سطل آشغال ریخته شود که جنگل و منابع طبیعی و محیط‌زیست از بین می‌رود. با تقدیم احترام ـ طرفدار محیط‌زیست و عضو افتخاری رفتگران طبیعت، ۹۶/۸/۱۱)

● چشم‌انداز ایران به‌واسطه پسوند راهبردی خود، همواره در همین راستا گام برداشته. شاید برای شخص بنده، لذت‌بخش‌ترین شماره این نشریه ویژه‌نامه آیت‌الله پدر طالقانی بود. مهندس میثمی به‌عنوان تاریخ شفاهی جریان‌های پیش از انقلاب، گام بلندی در جهت برطرف‌نمودن نقاط تاریك آن برهه برداشته‌اند. (مهدی قاسمی)

● غرفه‌ای که خشت خشت آن با آزادمردی و مقاومت روی هم گذاشته شده است. پایدار باشید (ناصر)

● از زمانی که چشمان مردم ایران به چشم‌انداز گشوده شد بارقه امید نیك‌نگری و واقع‌بینی نه خیال‌پردازی جوانه زد. کامیاب و پیروز و استوار باشید. (دادخواه)

● خوشحالم که دوست بزرگوار و استوار، همواره در تنویر افکار عمومی و ارتقای فرهنگ ایستاده‌اند و مایه امید ما هستند. (محمد ابراهیم‌زاده، صدیقه وسمقی)

● امیدوارم با تلاش و کوشش مردم را در امر دانش و آگاهی همراه تجربه و عمل به کمك شخصیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی چون عزیز دل لطف‌الله میثمی به مقصد مطلوب مطالعه برسانیم. (محمدابراهیم نوروزی، اسفراین، خراسان شمالی، ۹۶/۸/۱۱)

● در زمانی که احزاب و جوامع مدنی سازمان‌یافته آن‌چنان‌که باید و شاید جایگاه و نقشی در روند سیاسی کشور ندارند، پس رسالت مطبوعات به‌ویژه ماهنامه و... رسالت سنگینی به‌عهده دارند. (هرمیداس باوند)

● چشم‌انداز ایران بدون تردید چشم‌اندازی برای بخشی از مردم ایران ترسیم می‌کند که دغدغه آزادی و عدالت و آبادی سرزمینشان را دارند و در راه به‌سامان رساندن آرمان‌های پرشکوه و ارزش‌های انسانی‌شان سر و جان دادند. در عین حال چشم‌انداز ایران تاکنون چشم‌اندازی برای برابری حقوق زنان ایران و راه‌های تحقق آن ارائه نداده و بهتر بگویم گویی دغدغه‌ای برای ترسیم چنین چشم‌اندازی ندارد. درحالی‌که دموکراسی و آزادی سرزمین محقق خواهد

چشم‌ها و گوش‌ها

شـد که گامی اساسـی در برابری حقوق زن و مرد برداشته باشد. (مینو مرتاضی لنگرودی، ۹۶/۸/۱۱)

● حضور نشـریه وزین چشـم‌انداز ایران همواره مایه امید و دلگرمی برای کار سیاسی مطبوعاتی بوده و هسـت. امید آن می‌رود که فضای سنگین تک‌صدایی باعث دل‌شکستگی بزرگانی مثل شما نگردد.

● من از تو هیچ نخواهم

جز آنکه دیر بپایی

(عضو کمیته آموزش حزب ندای ایرانیان)

● هوالطیف

حضور باسـعادت سرور گرامی جناب مستطاب آقای میثمی، با احترام و ارادت تام و حق‌شناسـی از زحمات عالی حقیر نسـبت به موارد زیر نیاز به اطلاعات و راهنمایـی دارم. رجـاء وثق دارد و بذل محبت فرمایید. لطـف عالی مزید. ۱ـ تعریف چشـم‌انداز ـ لغوی، اصطلاحی و مفهومی ۲ ـ مؤلفه‌ها و شـاخص‌های چشم‌انداز ایران ۳ ـ نقش و کارکرد چشم‌انداز ایران ۴ ـ مبانی نظری چشم‌انداز ۵ ـ چنانچـه منابـع با مرجع و رفرنس باشـد مطلوب اسـت. (داود سـلیمانی، ۹۶/۸/۱۱)

● چشـم‌انداز انشاالله عمق هویت اجتماعی و سیاسـی جامعه را همچنان نشانه بگیرد و با آگاهی‌بخشی بتواند تحول عمیق‌تری در جامعه ایرانی و اسلامی ایجاد کند. ملتمس دعا هستیم (اعظم طالقانی، ۹۶/۸/۱۱)

● از تلاش بی‌دریغ و خسـتگی‌ناپذیر اسـتاد میثمی کمال تشـکر و قدردانی را دارم. به‌ویژه در مورد مسائل کردستان مطالب منتشره واقعاً برای من که یك کرد فارس هستم بسیار جالب و آموزنده بود.

● نه، نه، نگو که نمی‌آیی

میز بهار را چیده‌ام. (مرادی، ۹۶/۸/۱۲)

● جناب آقای میثمی مدیرمسئول محترم نشریه وزین چشم‌انداز ایران. این نشریه از زمان نشـر توانسته است زاویه جدیدی در نگاه به مسائل جامعه بگشاید. تنوع راهکار و ارائه آرای گوناگون باعث رشـد و ارتقای جامعه عزیز ایران اسـلامی می‌گردد. انشاالله. (نوروزی، ۹۶/۸/۱۲)

● به نام خدای جان و خرد

آقالطفـی، پاك‌ترین و شـریف‌ترین موجودی که آفرینش کنونـی به خود دیده اسـت. دانش راهبردی ـ اسـتراتژیك ایشـان چند نسـل کنونی ایران را از بیراهه نجات داده است. (حمید آصفی، ۹۶/۸/۱۲)

● دسـت‌مریزاد جناب میثمی بابت این همه سـال ماندگاری‌تان. در مورد ظاهر نشـریه کاش بشـود که ظاهر و صفحه‌آرایی مدرن‌تر و جذاب‌تر باشد. با سپاس (مهرسا لطانی)

● لطف‌الله عصاره جهاد در تاریخ معاصر ایران است و نشریه‌اش عصاره اندیشه حق‌طلبـی، که فاما الزیـد فیذهب جفاء و عما منفع‌النـاس فیمکث فی‌الارض. نشریه چشم‌انداز ایران حرکت راهبردی ۲۰ سال گذشته این سرزمین را به تصویر می‌کشد. دانش تشکیلاتی و عمق قرآنی مجاهد کبیر، لطف‌الله میثمی به زیبایی در صفحات آسـمانی نشـریه و زمینش پرتوافکن است و چشم‌نواز که دیده‌ها را به حقانیت تاریخ و جامعه و هسـتی باز می‌کند. (محمدرضا اسـلامی خوزانی، ۹۶/۸/۱۲)■

تجربه کانت از یك حقیقت متعالی برای زندگی اخلاقی

از فایل صوتی سخنرانی دکتر مقصود فراستخواه در انجمن اسلامی مهندسان در شب عاشورای ۱۳۹۶

رویکرد وجـودی و معنوی بـرای اباعبدالله یك ادراك اخلاقـی از زندگی به‌وجود می‌آورد. شـما کانت را بخوانید، کانت با اینکه از نظر معرفتی درباره الهیات به یك بن‌بسـت می‌رسـد می‌گوید اگرچه دلایلی برای اثبات خدا وجود دارد، دلایلی هم برای نفی آن وجود دارد، بنابراین با سلوك ذهنی و عقلی نمی‌توانم به‌سوی خدا بروم. این نظر کانت به‌عنوان یك فیلسـوف اسـت، ولی کانت می‌گوید من برای زندگی اخلاقی (Moral Life) خودم تجربه‌ای از یك حقیقت متعالی دارم.

این ادراك وجودی و معنوی که حسـین‌بن علی (ع) دارد برای او یك درك اخلاقی در حیـات فردی و اجتماعی پدید آورده بود که به او حریت و آزادگی داده، در او سخا و بخشایش به‌وجود آورده که در کتاب‌ها وجود دارد.

ما از آرمان‌های اسلامی و انقلابی فاصله گرفته‌ایم

(قانون، ۹۶/۷/۳۰)

حجت‌الاسلام‌والمسـلمین مسـیح مهاجری اذعان دارد که مخالفت مخالفان لازم است و بد نیست. البته با این شرط که مخالفت‌ها در راستای منافع عمومی باشد و نه اینکه قدرت‌طلبی به میان آید. او همچنین معتقد است دولت و دیگر دستگاه‌ها نباید با مخالفان برخوردی مسـتقیم داشته باشـند، چون این مردم هستند که در بزنگاه‌ها واکنش لازم را به تحرکات افراطی و غیرمنطقی نشان می‌دهند.

... اصل وجود مخالف به نفع منافع ملی است. اگر مخالفتشان را غیراصولی مطرح و دنبال کنند، معلوم است خودشان لطمه می‌بینند.

... واقعیت این است که ما در زمینه برخورد اخلاقی با رقبا، به اصول قانون اساسی جمهوری اسـلامی و به دستورات اسـلامی پایبندی نشان نمی‌دهیم... در حقیقت مسئولان کشـور، این‌طرفی و آن‌طرفی نیستند. بیشتر دنبال کسب قدرت هستند. ما از آرمان‌های انقلابی فاصله گرفته‌ایم.

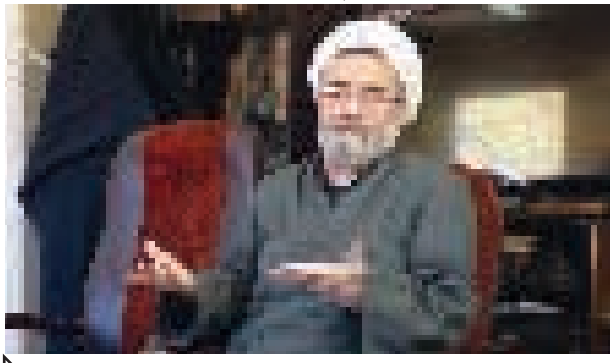

نفوذ و فروپاشی شوروی تکرار نشود

(اعتماد، ۹۶/۶/۲۹)

حجت‌الاسلام سعیدی در سومین اجلاس و پنجمین دوره مجلس خبرگان رهبری با ذکر نمونه‌های نفوذ در شـوروی و چین و واقعه فروپاشی شوروی بدین مضمون پیشنهاد کرد که چنین نفوذهایی در جمهوری اسلامی تکرار نشود. باید توجه کرد مسـئولان و خطبای نماز جمعه جمهوری اسـلامی شعار مرگ بر شوروی را تأیید می‌کردند و فروپاشـی شـوروی را برابر با فروپاشی کمونیسم دانسته و خوشحالی خود را ابراز می‌کردند در بررسی نفوذ باید به‌تمامی ابعاد توجه کرد تا اثرگذار شود.

فتنه بچه حزب‌اللهی‌های دوآتشه در پیش است

سخنرانی قاسمیان سخنران اصولگرا در ماه محرم دانشگاه شریف

تاریخ به ما نشان داده که فتنه‌های افراطیون داریم و فتنه‌های تفریطیون. ما دوره تفریطیون را دیده‌ایم نسبت به بحث ولایت. حالا فتنه افراطیون ممکن است اتفاق بیفتد و در شرف انعقاد است.

یك عده‌ای با کسب معارف از ولایت جلوترند؛ یك عده‌ای با کسب معارف عقب‌ترند. برای همین است که می‌گوید الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مارِقٌ، وَالْمُتَاَخِّرُ عَنْهُمْ زاهِقٌ. بحث «نُصح ائمه مسلمین» (نصیحت‌کردن ولی امر مسلمین) به‌جای خود درست است و در مورد معصوم و غیرمعصوم وارد است؛ اما محوریت «ولی» نباید از دست برود. آن کانون محوری نباید تخریب شود.

بدانید یك فتنه‌هایی در راه است و خود را باید برای آن آماده کنیم که محصول بچه حزب‌اللهی‌های دوآتشه است و عاملان آن به‌شدت عدالتخواه هستند، به‌شدت اهل معارف هستند. حالا این‌ها فاصله می‌گیرند، چراکه رهبر را کندرو می‌دانند.

فتنه آن‌هایی که رهبر را تندرو می‌دانند، از سر ما گذشته و الآن دیگر تکرارناپذیر نیست، ولی فتنه کسانی که جلوترند، هنوز واقع نشده است.

یك عده فتنه‌های صفینی دارند، عده‌ای هم فتنه‌های نهروانی دارند. ممکن است بعدها در نقطه‌ای با هم ائتلاف کنند که می‌کنند.

مانند دولبه قیچی که درست است خلاف جهت یکدیگر حرکت می‌کنند، اما ریشه یك چیز را می‌زنند. دو لبه قیچی نهایتاً در یك محوری با همدیگر ائتلاف می‌کنند.

اگر پاسداشت ولایت واقعاً برای کسی مهم است، مراقب جایگاه ولایت باشد. از این به بعد در برابر یك چهره جدید.

روحانیت و ساده‌زیستی

حجت‌الاسلام قاضی‌زاده در نخستین نشست از سلسله نشست‌های «همایش حوزه انقلابی» به پنج مورد درباره روحانیت اشاره کرد:

ـ حفظ حرمت عالمان و مراجع تقلید به رعایت حدود شئون و سلسله‌مراتب حوزوی؛

ـ رعایت اخلاق در رویارویی با هم‌صنف؛

ـ دفاع از حقوق مردم در برابر حاکمان؛

ـ ساده‌زیستی.

ایشان افزود در انتخابات خبرگان اخیر نزدیك به ۵۰۰ نفر از فضلا رد صلاحیت شدند. چه کسی از این‌ها دفاع کرد؟ ولی متأسفانه نهادها و نمادهای انقلابی‌گری در حوزه از بهترین امکانات استفاده می‌کنند.

هاشمی گویا فرمانده جنگ نبود!

(جمهوری اسلامی، ۹۶/۷/۱۰)

چگونه است که در پذیرش قطعنامه و پایان‌دادن به جنگ و خوراندن جام زهر به حضرت امام (ره) و... آقای هاشمی نقش اول را دارد و تمام کاسه و کوزه‌ها باید بر سر او بشکند و همه مشکلات دفاع مقدس به نام او ثبت گردد، اما در پیروزی‌ها و افتخارات جنگ همه‌جا غایب است و فرمانده جنگ نیست و در هفته دفاع مقدس نه تصویری از او می‌بینیم و نه نامی از وی می‌شنویم و کاملاً از جنگ سانسور می‌شود؟! تو گویی که هاشمی هرگز فرمانده جنگ نبوده است.

اعتبار و اعتماد به مقلدان

(ایسنا، ۹۶/۷/۲۵)

حجت‌الاسلام دعایی: در دیدار با آیت‌الله سیستانی ایشان نکته‌ای یادآور شدند که به نظرم در تاریخ مرجعیت بی‌سابقه باشد و آن اینکه به مقلدان ساکن در عراق فرموده‌اند لزومی ندارد وجوهات شرعی را به نمایندگان ایشان بدهند یا برای ایشان بفرستند، بلکه می‌توانند در هر کاری که خود مصلحت می‌دانند خرج کرده و ازجمله به فقرا مساعدت کنند.

چشم‌انداز ایران: این فتوا نقش زیادی در پناه‌دادن به آوارگان اعم از شیعی و سنی داشته است. ناگفته نماند مرحوم حاج‌آقا رحیم ارباب از مراجع مکتب اصفهان معتقد بودند از آنجا که مقلدان من در بین مردم هستند و نیازهای مردم را بهتر می‌دانند، بنابراین ایشان وجوهات را قبول نمی‌کردند و می‌گفتند خود مردم بهتر می‌دانند چگونه سهم امام را هزینه کنند. حرکت آیت‌الله‌العظمی سیستانی گامی است در جهت اعتمادکردن به مردم و مقلدان خویش و اینکه مقلد تا ابد نباید مقلد بماند، بلکه در راه اجتهاد گام بردارد.

تذکر نسبت به خلأ قانونی

(شرق، ۹۶/۷/۱۸)

عزت‌الله ضرغامی رئیس پیشین صداوسیما: معتقدم شورای نگهبان باید به مُرّ اسلام و تشخیص شرعی و قانونی تصمیمات خود توجه کند و مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی را به نهادهای دیگر مسئول بسپارد و نسبت به خلأهای قانونی در این زمینه تذکر دهد.

تعدیل در فضای امنیتی تصمیم‌گیرندگان

(اعتماد، ۹۶/۶/۲۵)

امیر محبیان: مشکل اصلی کشور ما ضعف در کارآمدی است. هرکجا مدیریت کارآمدانه عمل کرده است ما شاهد جهش‌های بزرگ بوده‌ایم، اما در موارد بسیاری ناتوانی بعضی از مدیران همه ظرفیت‌های ما را به باد می‌دهد... بعضی‌ها توصیه به رفع اختلافات را معادل قطع رزق و روزی خود می‌دانند... حصر و امثالهم ماهیت امنیتی دارند و تا فضای امنیتی ذهن‌های تصمیم‌گیرنده تعدیل نشود تصمیمات تغییر نخواهد کرد... پیشنهاد من این است که این مسئله به محور مطالبات تبدیل نشود، زیرا فلسفه وجودی حصر به‌خاطر محاسبه خطرات امنیتی است. وقتی آن را محور مطالبات کنید طبعاً گره‌ها محکم‌تر می‌شود... باید سهم مسئولیت‌ها در شکست را با شجاعت پذیرفت و به‌جای فرافکنی دلیل شکست به حل مسئله شکست پرداخت... من برای خروج اصولگرایان از این سرگردانی که گرفتار آن شده‌اند، جز صداقت جز بازگشت به ارزش‌ها و ایستادگی خردمندانه بر سر آن‌ها، جز تهذیب درون و راندن قدرت‌طلبان دنیاگرا از میان خود نمی‌شناسم.

بازگشت ناطق نوری به سیاست؟

(شرق، ۹۶/۸/۱۰)

محمدرضا باهنر: از آقای ناطق نوری درخواست می‌کنم احساس تکلیف شرعی کنند و تشریف بیاورند دوباره وارد فعالیت‌های سیاسی شوند. البته بعضی‌ها احتیاط می‌کنند و می‌گویند به شرطی که ایشان به نفع اصولگراها کار کنند بازگردند، اما من این مسئله را قبول ندارم. (ایسنا)

شکل‌گیری حزب بر اساس دین و ولایت

(شرق، ۹۶/۷/۱۹)

ایسنا: آیت‌الله سعیدی گفت: ویژگی‌های احزاب سیاسی در کشور اسلامی با دیگر کشورها متفاوت است، چراکه از نظر اسلام حزب مجموعه‌ای است که بر اساس دین شکل می‌گیرد و برای اهداف مطلوبی حرکت خود را دنبال می‌کند و شکل‌گیری بر اساس دین و ولایت و داشتن نگاه ابزاری به حزب تفاوت‌های اصلی حزب اسلامی نسبت به حزب غیراسلامی است.

ارزیابی عباس عبدی از شگردهای انتخاباتی ۱۳۹۶

(شرق، ۹۶/۶/۲۸)

عباس عبدی تحلیلگر سیاسی: در هیچ‌یك از نظرسنجی‌های علمی، فاصله رأی آقای روحانی و قالیباف به هم نزدیك نشد تأکید کرد: به نظرم در ایامی که محبوبیت آقای روحانی کم شد، هم فاصله رأی روحانی و قالیباف به کم درصد نشد، اما برخی نظرسنجی‌های غیرمعتبر مدعی بودند این فاصله بسیار کم است... شاید اولین بار بود که مردم از پیش تصوری از پیروز قطعی نداشتند و احتمال پیروزی طرفین وجود داشت. او با بیان اینکه ظرفیت بالقوه شکست روحانی وجود داشت، اما رقبای او نتوانستند این ظرفیت را بالفعل کنند... آقای رئیسی که سابقه کار سیاسی نداشت... یك قاضی نمی‌تواند سیاست‌مدار بوده باشد مگر اینکه در دوران قضاوت، سیاست‌ورزی کرده باشد که این واویلاست... ممکن است فردی مثل

مـن که در حاکمیت و دولت نبوده‌ام به سیســتم نقد کنم و مردم قبول کنند، اما از آقای قالیباف و امثال ایشان مردم قبول نخواهند کرد... برخی از گاف‌های رقبا برای شکست آن‌ها کافی بود... رسـانه برای کاندیدای انتخابات فرصت و تهدید است و این‌طور نیست که همیشه فرصت باشد، مثلاً آن مصاحبه دو روز قبل آقای رئیسی یك فاجعه بزرگ رسـانه‌ای بود که در آن آقای رئیسی خمیازه می‌کشید یا آن دیدار با تتلو گاف بزرگی بود که از طریق رسانه توزیع شد... در انتخابات ۹۶ جریانی که توانست پیام‌های کوتاه را در فضای مجازی تولید و به‌خوبی توزیع کند، پیروز شد.

چریک پیر سخن می‌گوید!

(آرمان، ۹۶/۷/۱۱)

بهزاد نبوی: ...در دوره اصلاحات خود من از کسانی بودم که معتقد بودم نباید در برخی موارد کوتاه آمد، اما بعدها متوجه شدم رئیس دولت اصلاحات عاقلانه عمل کرد. به‌دلیل همان مواضع عاقلانه است که امروز می‌گوید «تکرار می‌کنم» و مردم هوشـمندانه حمایت می‌کنند. مردم پی برده‌اند که وی اصلاح‌طلب، مدافع حقوق آنـان و در عین حال شـخصیتی معتدل و عاقل اسـت... در آن دوره، ۹ روز یک بحران برای دولت سـاخته می‌شد اما امروز به نظر می‌رسد برای دولت روحانی هر ۹ سـاعت یک بحران ساخته می‌شود. مشکل جدیدی که در دولت اصلاحات وجود نداشت این است که در حال حاضر بیش از ۵۰ درصد ثروت کشور در اختیار سه یا چهار نهاد اسـت. این نهادها نه قابل کنترل و نظارت‌اند و نه مالیات می‌دهند. تمام اقتصاد کشـور به‌نوعی تحت کنترل آن‌هاسـت. دیوان محاسبات و مجلس هم حق ندارند از چنین نهادهایی حساب‌کشـی کنند. این در حالی اسـت که دولت بخش کوچکـی از ثروت ملی یا تولید ناخالص ملـی را در اختیار دارد و از این محل باید حقوق همه کارکنان خود، یارانه مردم و سایر هزینه‌های گوناگونش را تأمین کند. تا پیش از امضای برجام فروش نفت محدود و آن‌هم به چند کشوری که حق نداشتند در قبـال نفت بـه ما پول بدهند و روابط اقتصادی خارجی کشـور هم به‌طور کامل تعطیل بود و امکان هیچ نوع سرمایه‌گذاری خارجی در ایران وجود نداشت که البته مورد اخیر به دلیل برخی عملکردها حتی بعد از برجام هم تقریباً حل نشده است...

وزارت اطلاعات و صلاحیت احمدی‌نژاد

(شرق، ۹۶/۶/۲۸)

علی یونسـی، وزیر اسـبق اطلاعات، به نقل از ناطق نوری: «آقای باهنر سه بار علیه من مصاحبه کرد و یك‌بار گفت در وزارت اطلاعات را باید گِل گرفت که آقای احمدی‌نژاد را برای شهردارشـدن تأیید نمی‌کند، درحالی‌که ما ایشـان را برای ریاست‌جمهوری در نظر گرفته‌ایم. چطور است که وزارت اطلاعات ایشان را تأیید نمی‌کند؟ بالاخره وزارت کشور صلاحیت ایشان را تأیید کرد، اما ما چیزی مثبت یا منفی علیه ایشان ندادیم.»

آیا نقد آرای شورای نگهبان به معنای مقابله با نظام است؟

(انصاف‌نیوز، ۹۶/۸/۵)

دکتر «علی‌اکبر گرجی»، استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی، در یادداشتی تلگرامی با عنوان «آیا نقد آرای شورای نگهبان به معنای مقابله با نظام است؟» نوشت:

حضرت آیت‌الله یزدی سـابقه‌ای طولانی در عرصه سیاسـت‌ورزی جمهوری اسلامی داشـته و دارد. سال‌ها نماینده مجلس شورای اسلامی و نماینده مجلس خبرگان بوده و یک سال هم ریاست این مجلس را بر عهده داشته است.

گرچه در آخرین انتخابات مجلس خبرگان، جناب ایشـان نتوانسـت رأی اعتماد مردم پایتخت را به‌دست آورد، اما هم‌اکنون علاوه بر دبیری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، از اعضای باسابقه و پرنفوذ شورای نگهبان به‌شمار می‌رود.

آخرین اظهارنظر صریح ایشان در گفت‌وگو با خبرگزاری تسنیم پیرامون نظر فقهی شورای نگهبان درباره انتخاب اقلیت‌های دینی در نقاط دارای اکثریت مسـلمان (موضوع آقای سپنتا نیکنام، عضو زرتشتی شورای شهر یزد)، انجام شد.

فرازهای متعدد و آموزنده‌ای در بیانات ایشان وجود داشت که می‌تواند به کار دانشجویان حقوق و سیاست بیاید.

اما یکی از فرازهای آن برای هر حقوق‌خوانده‌ای شگفتی‌زاسـت: «اینکه فقهای شورای نگهبان راجع به یک اقلیت مذهبی تصمیم گرفته‌اند، این تصمیم قانونی، شرعی، قطعی و غیرقابل تغییر است و بدون تعارف عرض می‌کنم که اگر کسانی دنبال این هستند که مصوبه قانونی را برگردانند، در حقیقت مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی ایران است و نظام قطعاً در برابر آن می‌ایسـتد و نمی‌تواند تحمل کند که قانون زیر پا گذاشته شود؛ اصل چهار قانون اساسی هم بر این مسئله صراحت دارد».

به‌عنوان کسی که سال‌هاست به تدریس و تعلیم مباحث مربوط به شورای نگهبان مشغول است، پرسش‌هایی درباره این بیانات مطرح می‌شود:

۱ - «اصل نظام» دقیقاً به چه معناست؟

۲ - «مقابله» از نظر حضرت آیت‌الله چه مفهوم، قلمرو و سازوکارهایی دارد؟

۳ - «ایسـتادگی نظام» چگونه، با چـه ابزارها و در برابر کدام‌یـک از تقابل‌ها صورت می‌گیرد؟

۴ - برداشت فقهی شش نفر از فقهای شورای نگهبان چه نسبتی با حقیقت شرعیه و نظر شارع مقدس دارد؟

۵ - گرچـه، همه ارکان حکومت و شـهروندان ایرانی مکلف به تبعیت عملی از نظرات فقهی و حقوقی شورای نگهبان هستند، اما آیا دیگر فقها و حقوقدانان هم ملزم به تبعیت نظری و علمی از این نظرات هستند؟

به بیان دیگر، آیا از منظر آیت‌الله یزدی، مخالفت نظری و انتقاد از دیدگاه‌ها و رویه‌های شورای نگهبان به‌منزله مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی است؟

اگر پاسخ مثبت است، با استناد به کدام قاعده فقهی، قانونی و عرفی و عقلایی؟

پرسش‌های حجتی کرمانی از آیت‌الله جنتی

(اطلاعات، ۹۶/۷/۱)

محمدجواد حجتی کرمانی، نماینده اسبق خبرگان، در یادداشتی در روزنامه اطلاعات به موضوع عضو زرتشـتی شـورای شهر پرداخت: ۱. اول روی سـخنم با آقای جنّتی است. اگر ایشان به‌خاطر داشته باشند در مجلس خبرگان دوم در خدمت ایشان بودم. آقای هاشمی ـ رحمه‌الله علیه، در آن ایام در نماز جمعه در مورد حقوق بانوان سخنانی گفته بود که تا حدی سنت‌شکنی تلقی شد ـ البته از سوی عده‌ای ازجمله آقای جنتی. گفت‌وگو در این زمینه در خبرگان دوم درگرفت و حقیر به جانب‌داری از آقای هاشمی داشـتم سخن می‌گفتم که آقای جنتی با عصبانیت صحبت‌های مرا قطع کرد و جلسه را هم به هم زد (به صورت‌جلسات مراجعه شود). می‌خواهم به ایشان یادآوری کنم که ایشان تحمل نظر مخالف را نداشته و ندارند.

۲ ـ یک سؤالی از ایشان دارم اولاً: فتوای مرحوم امام رضوان‌الله علیه چیست که ایشان بر مبنای آن فتوا، عضویت آقای سـپنتا نیکنام عضو منتخب شـورای شـهر یزد را که چهار سـال بر این کرسی تکیه زده بوده است خلاف شرع دانسته‌اند؟ ثانیاً آیا این فتوا، به‌صورت قانون مدوّن ـ قانون اساسی یا عادی ـ درآمده یا در رساله‌ای آمده است؟ عیناً مرقوم فرمایید از آقای جنتی می‌پرسم: عضویت در شورای شهر «حق» ایرانیان نیست؟

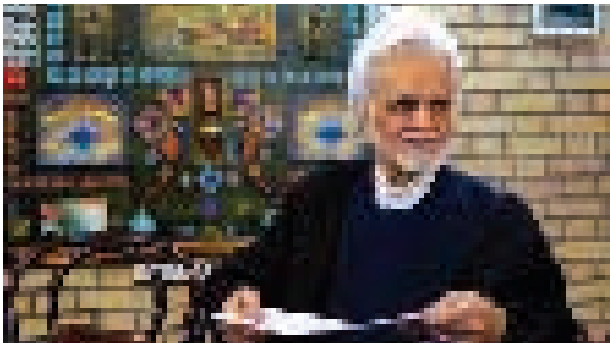

بفرمایید؟ چه بگویم؟ ...گفته‌ها و کارهای برخی از ما عمامه به سـرها، عملاً و قولاً سخنان امام خمینی را هم نقض می‌کند و در این مورد حق نه با آقای جنتی است بلکه حق با این هم‌وطن یهودی و آن هموطن زرتشتی است: قولوا الحق ولو علی انفسکم.

اصل مطلب هم مشـکل معرفتی ماسـت ما نمی‌دانیم امروزه حتی دولت‌های مقتدر «وکیل» مردم‌اند و «وکالت» یک زرتشتی آن‌هم در شورای شهر که دولتی هم نیست، بالضروره جایز است.

شش ابرچالش

(اعتماد، ۹۶/۷/۱۵)

دکتر مسعود نیلی، دستیار ویژه رئیس‌جمهور در امور اقتصادی، طی سخنرانی خود در اتاق بازرگانی به شش ابرچالش ساختاری اقتصاد ایران به شرح زیر پرداخت: ۱. بحران منابع آب، ۲. مسائل محیط زیستی، ۳. بحران صندوق بازنشستگی، ۴. بودجه دولت، ۵. نظام بانکی، ۶. بیکاری.

دستیار ویژه رئیس‌جمهور معتقد است، برای حل این مسائل ابتدا باید عملکرد اشتباهمان را بپذیریم. اینکه ما آینده و کمبود منابع را ببینیم رویکردی غیرمطلوب است و مردم رویکردی را می‌پسندند که وعده رفاه و استفاده از منابع را می‌دهد. وی ادامه داد

دولت رفاه که در کشورهای اسکاندیناوی به این شکل اداره می‌شود مبتنی بر گرفتن مالیات است اما دولت رفاه مبتنی بر مصرف منابع طبیعی در کشور، باعث جلب محبوبیت در کشور ما شده است.

نزدیکی حماس و الفتح

۱ـ آیا نزدیکی حماس و الفتح به‌واسطه جدایی قطر و ترکیه از محور عربستان، امارات و مصر است؟

۲ـ آیا این نزدیکی به‌واسطه دوری حماس از اخوان‌المسلمین است؟

۳ـ آیا این نزدیکی به‌دلیل سیطره دولت نظامی مصر و تعامل در مرزهای مصر و غزه است؟

۴ـ آیا این نزدیکی به دلیل خواست عمومی فلسطینی‌هاست که معتقدند با سوابق مبارزاتی فلسطینی‌ها نباید اختلافی بین آن‌ها باشد و آیا این نزدیکی...

از خوانندگان عزیز تقاضا داریم با این پرسش‌های ما برخورد فعال کنند.

ورود در منازعات منطقه به ضرر فلسطین است

(شرق، ۹۶/۸/۲)

صلاح عاروری، نماینده حماس: ما جزء محورهای منازعه منطقه‌ای نخواهیم بود که یك روز با این محور و روز دیگر با آن محور متحد باشیم. گروه‌های فلسطینی که قبلاً وارد این منازعات شده بودند عمل آن‌ها در نهایت به ضرر مسئله فلسطین تمام شده است. ما این تجربیات تلخ را دوباره تکرار نمی‌کنیم. آیا آن‌ها از ما می‌خواهند که مسئله اصلی خود را که مقاومت است رها کنیم و به جنگ‌های دیگر بپردازیم؟

مهاجرت

(هفته‌نامه کرگدن، ۹۶/۷/۳۰)

روی دیوارهای ویرانه‌های حلب نوشته‌اند: «وطن هتل نیست که هر وقت خدماتش خوب نبود، ترکش کنیم. ما اینجا خواهیم ماند.»

وطن هتل نیست که هر وقت خدماتش خوب نبود، ترکش کنیم ماندن... گاه ماندن و در شیب دره سر به سنگ زدن، هم شرافتمندانه‌تر است و هم تأثیرات بزرگ‌تر و ماندگارتری به دنبال دارد.

استقبال فتح از تصمیم حماس

(بی‌بی‌سی فارسی، ۹۶/۶/۲۶)

جنبش فتح از تصمیم حماس در مورد منحل کردن کمیته‌ای که مسئولیت اداره نوار غزه را بر عهده دارد و برگزاری انتخابات استقبال کرده است.

نبیل شعث، از رهبران فتح، گفته که حماس اولین گام مهم برای پایان‌دادن به یک دهه اختلاف با دولت خودگردان فلسطین به رهبری محمود عباس را برداشته است. حماس گفته که در نظر دارد برای پایان دادن به یک‌دهه اختلاف با جنبش فتح، با رهبران این جنبش گفت‌وگو کند.

امور اداری غزه را به دولت عباس واگذار می‌کنیم

(دویچه وله، ۹۶/۶/۲۶)

سازمان حماس اعلام کرد، آماده واگذاری اداره نوار غزه به دولت محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین است. پیش‌تر حماس آمادگی خود را برای مذاکره با سازمان فتح بر سر تشکیل دولت وحدت ملی اعلام کرده بود.

سازمان فلسطینی حماس صبح یکشنبه ۱۷ سپتامبر (۲۶ شهریور) اعلام کرد که کمیته اداری این جنبش را منحل خواهد کرد و کنترل نوار غزه را به سازمان فتح خواهد سپرد.

در بیانیه حماس آمده است: «حماس از دولت وحدت ملی دعوت می‌کند تا برای انجام مأموریت خود به غزه آمده و وظایف خود را در نوار غزه هر چه زودتر انجام دهد؛ و حماس موافق است تا انتخابات سراسری برگزار شود.»

در این بیانیه افزوده شده که حماس این تصمیم را در پاسخ به تلاش‌های مصر برای مصالحه و پایان‌دادن به شکاف داخلی فلسطینیان گرفته است.

تبعات فقدان اندیشه مستقل

نقل از سرمقاله نشریه تعامل، ۹۶/۸/۱۳ سردبیر منصور بی‌طرف

علتی برای فروپاشی شوروی

... واقعیت آن است که تنها فلسفه می‌تواند یك قوم یا کشور را صاحب اندیشه کند و از دل آن تئوری‌های اقتصادی، سیاسی و به‌تبع آن علوم کاربردی را بیرون دهد. این سرنا به‌هیچ وجه از دهن‌گشاد آن نواخته نمی‌شود، نمی‌توان از علوم کاربردی به تئوری‌های اقتصادی و سیاسی دست یافت که اگر این‌چنین بود، شوروی سابق به این ایده دست می‌یافت و ازهم پاشیده نمی‌شد... اینکه معضلات کشور چه هستند را تمام کارشناسان می‌دانند، اما اینکه چگونه باید برطرف شوند، اختلاف‌نظرهای متعددی است و تقریباً همه به برنامه‌هایی اشاره دارند که از تئوری‌های خارج از ایران ریخته شده است. استناد به این تئوری‌ها بد نیست، اما این هم بد نیست که راه‌حل برون‌رفت از این بحران‌های اقتصادی «از درون خود ما می‌جوشد!»

امریکا و کشورهای سرکش نمی‌توانند ایران مستقل را تحمل کنند

(اطلاعات، ۹۶/۷/۱۳)

نوام چامسکی، سیاستمدار برجسته و زبان‌شناس مشهور امریکایی، درباره دلایل خصومت دولت امریکا و خصومت رژیم اسراییل با ایران گفت: امریکا و اسراییل نمی‌توانند یك نیروی مستقل را در منطقه تحمل کنند. به همین دلیل ایران مجهز به توان بازدارنده هسته‌ای نیز برای کشورهای سرکش که می‌خواهند در سراسر خاورمیانه طغیان کنند غیرقابل‌پذیرش است. امریکا به‌ندرت روزی را بدون تلاش برای ضربه‌زدن به ایران سپری کرده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دیکتاتوری (شاه سابق) که سازمان عفو بین‌الملل او را یکی از ناقضان برجسته حقوق بشر نام نهاده بود با حمایت امریکا قدرت گرفت... واشنگتن به‌عنوان عامل اصلی در پشت اعمال تحریم‌های شدید علیه ایران قرارگرفته که تاکنون نیز این مسیر ادامه یافته است.

مناظره جنجالی مجتهدزاده و بروجردی درباره توان موشکی ایران

(تیتر امشب شبکه دو سیما: ۹۶/۸/۶)

... خود موشك ایرادی ندارد. شیوه بیان و ارائه ما ایراد دارد. چه لزومی دارد روی موشك بنویسیم «مرگ بر امریکا» این برای ما مسئله درست می‌کند. وقتی ما بحث‌های استراتژیك داریم باید بدانیم که باید همه‌چیز را پنهان کنیم، شاخ و شونه نکشیم. وقتی چند سال پیش افسری، موشك شهاب ۱۴ را معرفی می‌کرد می‌گفت؛ دو هزار کیلومتر برد دارد و اسراییل را می‌زند. چرا اسم آن را می‌آوری که برای ما شاخ درست کنی.

علاءالدین بروجردی: مأموریتی به شاه داده بودند این بود که حافظ منافع امریکا در منطقه باشد. آن موقع در ظفار سربازها عمودی می‌رفتند افقی برمی‌گشتند.

قرار نیست هزار سال با امریکا قطع رابطه کنیم

(شرق، ۹۶/۷/۱۹)

ایرنا: سید حسین موسویان گفت: روزی «محسن رفیق‌دوست» ... به من گفت: به‌عنوان وزیر سپاه وقت نزد امام خمینی (ره) رفتم و از ایشان اجازه خواستم که وزارتخانه سپاه را در محل سفارت سابق امریکا تشکیل بدهم که ایشان ضمن مخالفت با من فرمودند: «برای چه می‌خواهی آنجا بروی؟ مگر قرار است ما هزار سال با امریکا ارتباط نداشته باشیم.»

نقش امریکا در کودتای اندونزی

... گویا امریکا فقط در کودتای ۲۸ مرداد ایران نقش نداشته و روز سه‌شنبه ۱۹ اکتبر با انتشار اسناد آرشیو امریکا دربارهٔ کودتا و سرنگونی سوکارنو، رهبر ضد استعماری اندونزی ثابت شده است که سفارت امریکا و وزارت خارجه امریکا در کودتایی که ـدر آن فاجعه انسانی رخ داد و میلیون‌ها نفر از چپی‌ها قتل‌عام شدند و حتی تشکیلات جزم‌اندیش اسلامی مانند محمدیه با روحیه کمونیست‌ستیزی به عاملین کشتار پیوستندـ نقش داشتند. هرچند این اطلاعات تکان‌دهنده را ژورنالیستی به نام خانم کادین (Kathy Kadane) مدت‌ها قبل در سال ۱۹۹۳ در روزنامه واشنگتن‌پست مطرح کرده بود که یکی از کارمندان امریکایی دفتر سیا در جاکارتا به او اعتراف کرده است که دفتر وی لیست اسامی را به نظامیان و شبه‌نظامیان داده بود...

خلاصه‌ای از یادداشت تلگرامی فرید مرجایی
۲۸ مهر ۹۶ / منبع: https://t.me/FaridMarjai

بچه‌بازی ترامپ

(اطلاعات، ۹۶/۸/۱۳)

ایسنا: جو بایدن معاون رئیس‌جمهور سابق امریکا به‌شدت از دونالد ترامپ رئیس‌جمهور امریکا و سیاست‌هایش انتقاد کرد. وی گفت: ما باید این توئیت‌بازی‌ها را متوقف کنیم، زیرا این کار کاملاً بچه‌بازی است و آقای ترامپ! زمان آن رسیده که بزرگ شوید و همانند یکی از رهبران جهان عمل کنید... حمله روسیه به انتخابات ما، تنها یك رویداد نبود و تلاش‌های برای دروغ‌پراکنی نفوذ در شبکه‌های ما و فاسدکردن نهادهای سیاسی ما ادامه دارد.

مک‌کین: ترامپ با گواهی پزشکی تقلبی از جنگ ویتنام فرار کرد

(روزنامه اطلاعات، ۹۶/۸/۲)

ایسنا: سناتور جمهوریخواه، جان مک‌کین، در تازه‌ترین انتقاد از رئیس‌جمهوری امریکا، به مسئله فرارهای دونالد ترامپ از شرکت در جنگ در دوران جوانی اشاره و ترامپ را متهم کرد که با استفاده از ثروت خود، گواهی پزشکی دروغین تهیه کرده بود تا به جنگ نرود. ترامپ پیش‌تر از عنوان «قهرمانی» مک‌کین به دلیل مشارکت فعال در جنگ ویتنام و اینکه پنج سال اسیر بود، انتقاد کرده بود. مک‌کین ۸۱ ساله درباره امریکایی‌های ثروتمندی صحبت کرد که قادرند از خدمت در جنگ معاف شوند آن هم از طریق پزشکی که می‌گوید آن‌ها خار استخوان (استئوپت) دارند. به گفته وی دونالد ترامپ یک‌بار حین جنگ ویتنام بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۵ از این بهانه برای نرفتن به خدمت سربازی استفاده کرد. ترامپ چهار بار دیگر هم به دلیل اینکه دانشجو بود، از خدمت فرار کرد.

ترامپ دست از جوك گفتن بردارد

(اطلاعات، ۹۶/۸/۱۳)

استیو بنن استراتژیست معزول امریکا: حتی جمهوری‌خواهان منتظر فرصتی برای استیضاح ترامپ هستند چراکه معتقدند به علت ناکامی‌های اخیر در برخی پرونده‌های داخلی جایگاه وی به‌شدت شکننده‌تر شده است. بنن همچنین به ترامپ هشدار داد که این موضوع را جدی بگیرد و دست از جوك گفتن و توئیتربازی بردارد.
چشم‌انداز ایران: در انتخابات، فرمانداری‌های نیویورك و ویرجینیا شهروندان امریکایی با شعار عدم تبعیض نژادی به ترامپ «نه» گفتند و به کاندیداهای دموکرات رأی دادند.

تناقض‌نمایی تیلرسون

نخست اینکه تیلرسون گفت: ما خواهان تغییر رژیم در ایران هستیم
دوم اینکه به گمان تیلرسون آن‌ها به تجددطلبان نظر دوخته‌اند.
سوم اینکه امریکا خواهان لغو برجام است.
نتیجه اینکه رئیس بزرگ‌ترین شرکت نفتی دنیا که هم‌اکنون وزیر خارجه امریکا شده نمی‌داند برجام و کلاً تعامل سازنده با جهان به‌جای تقابل، از مطالبات تحول‌طلبان و تجددخواهان در ایران است! و آیا ایشان متوجه نیست که اصلی‌ترین بحران کاخ‌سفید دخالت روسیه در انتخابات امریکاست. حال تیلرسون چگونه این حق را به خود می‌دهد که در اوضاع داخلی ایران دخالت کرده و شعار تغییر رژیم دهد. باشد که وزارت خارجه ایران، بر اساس قول رسمی امریکا مبتنی بر دخالت و تغییر رژیم در ایران شکایتی به شورای امنیت سازمان ملل ارسال دارد.

تیلرسون و دخالت در اوضاع داخلی عراق

نخست اینکه تیلرسون در عربستان گفت: حشدالشعبی در عراق، بعد از مبارزه با داعش باید به خانه‌های خودشان در ایران برگردند.
دوم اینکه حیدرالعبادی نخست‌وزیر عراق در پاسخ به تیلرسون گفت حشدالشعبی میهن‌پرستان عراقی هستند و کسی هم حق ندارد در اوضاع داخلی عراق دخالت کند. نوری المالکی معاون نخست‌وزیر عراق هم گفت امریکا حق ندارد در اوضاع داخلی عراق دخالت کند. نتیجه اینکه رئیس بزرگ‌ترین شرکت نفتی دنیا نمی‌داند که حشدالشعبی بعد از حمله داعش به عراق و در پی فتوای آیت‌الله‌العظمی سیستانی و در دفاع در برابر داعش به‌وجود آمد و این‌ها شهروندان عراقی هستند و بر اساس مصوبه پارلمان عراق این‌ها جزو لاینفك ارتش ملی عراق شدند؟

درباره سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی

چند سال قبل یک مؤسسه امریکایی به نام رند کورپوریشن (Rand corporation) تحقیقاتی ۱۰۰ صفحه‌ای درباره سازمان یادشده در بالا انجام داده بود. عصاره این تحلیل این بود که نقطه قوت این سازمان ویژگی اطلاعاتی بودن آن است. بدین معنا که اطلاعات طبقه‌بندی‌شده ایران را دارد و سعی دارد این اطلاعات را در اختیار آمریکا بگذارد.
نویسنده یا نویسندگان تحلیل این مؤسسه هشدار داده بودند که گرچه این اطلاعات طبقه‌بندی‌شده می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، ولی نباید ساده‌اندیش بود. چراکه درباره عراق ما به دام این ساده‌اندیشی افتادیم. افرادی نظیر چلبی اطلاعاتی به ما می‌دادند که اگر امریکا به عراق حمله نظامی کند با هیچ مقاومتی روبه‌رو نخواهد شد. درصورتی که مقاومت‌های مردم عراق بسیار چشم‌گیر بود و حاصل آن قریب به ۵ میلیون آواره و کشته‌های بسیاری بود، همچنین افشاگری شکنجه‌های وحشتناک زندان ابوغریب موجب رسوایی امریکا شد. به‌طوری که اوباما چهار سال بعد از حمله به عراق آن را فاجعه نامید. مؤسسه رند هشدار می‌دهد که مبادا امریکا به دام اطلاعات طبقه‌بندی‌شده جهت‌دار و منظورمند بیفتد.
چند سال است که زمینه‌های ائتلافی بین عربستان و امارات از یک‌سو و اسرائیل و امارات علیه ایران به وجود آمده است. به نظر می‌رسد چنین ائتلافی از ویژگی اطلاعاتی بودن سازمان مجاهدین سود ببرد، ولی روزنامه الریاض السعودیه در تاریخ ۲۰۱۷/۶/۲۶ مطلبی به شرح زیر از عاید الشمری، نزدیک به وزارت خارجه عربستان و مخالف ایران، چاپ کرده است:
«سازمان مجاهدین خلق بعد از گذشت چهار دهه از انقلاب کاملاً پایگاه مردمی و مخاطبان خود در طبقه جوان کشور را از دست داده است. از سوی دیگر وی تأکید می‌کند که هرچند در خارج از کشور این سازمان فعال است و تجمعات چند هزار نفری برگزار می‌کند و از طبقه سیاسی اروپا افرادی را برای سخنرانی دعوت می‌کند اما این‌ها نباید کارگزاران سعودی را فریب دهد، زیرا این صرفاً تشکلی خارج از ایران و فاقد ریشه و نفوذ در ایران است. گفتمان سازمان متکی بر تمامیت‌خواهی است و این در حالی است که این گفتمان در ایران دیگر جایی بین طبقه متوسط و تحصیلکرده ندارد. همچنین او نگاه سازمان و حاکمیت کنونی ایران در خصوص جزایر سه‌گانه و نام خلیج‌فارس را یکسان می‌داند و سپس نتیجه‌گیری می‌کند که تکیه به چنین سازمانی فاقد نتیجه عینی برای منافع بلندمدت اعراب در منطقه است».
چشم‌انداز ایران: باشد که بقایای این سازمان آموزه حنیف‌نژاد را که می‌گفت «یک مثقال عمل، یک خروار جمع‌بندی» را در نظر داشته باشند و بعد از تجربه‌های ننگین همکاری با صدام و نئوکان‌های امریکایی، بیش از این به منافع ملی ایران ضربه نزنند و رسوایی بیشتری برای خودشان به‌بار نیاورند.

چشم انداز سیاست داخلی

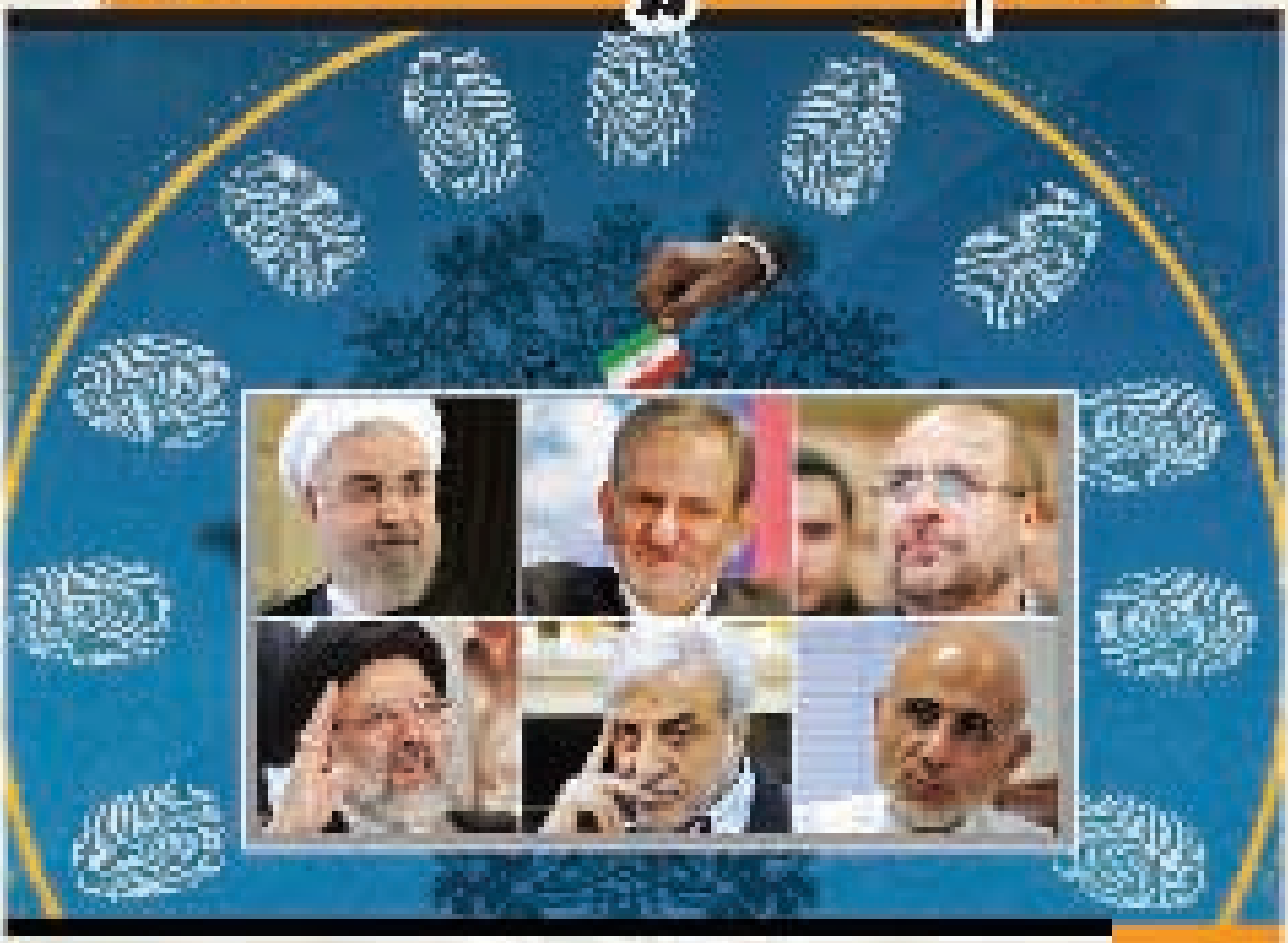

یک دستور کار پیشنهادی برای گفت‌وگوی جمعی

محمدجوادغلامرضاکاشی*

پروژه اصلاحات چنان‌که در انتخابات دوم خرداد سال ۱۳۷۶ به صحنه آمد، دارای یک ایدئولوژی پشتیبان بود، حاملان اجتماعی مشخص داشت و هویت جمعی اثرگذاری ایجاد کرد. این پروژه فکری سیاسی، دوران یوتوپیک و ایدئولوژیک خود را طی کرده و اینک در موقعیتی است که بتوان درباره کلیت آن سخن گفت.

متأسفانه، عزمی جدی برای گفت‌وگو پیرامون میراث گفتمان اصلاحات شکل نگرفته است. یک دلیل آن ملاحظات سیاسی است. فرض بر این قرار داده شده که فعلاً، نمادهای گفتمان اصلاحات هنوز در عرصه سیاسی قدرت عمل دارند و تا جایی که این قدرت عمل وجود دارد، هرگونه رویکرد انتقادی، موجب تضعیف قدرت عملی این گفتمان خواهد شد؛ اما تصور نگارنده بر این است که این وضعیت، اصلاح‌طلبان را همانند رقیب سیاسی‌شان در یک وضعیت تصلب فکری فرو برده است و آن‌ها را در تولید فضای خلاّ فکری و فقدان افق جمعی شریک کرده است.

من در این یادداشت کوتاه، تنها قصد دارم به‌طور فهرست‌وار، تأملات خود را در زمینه نقد گفتمان اصلاحات و ضرورت بازاندیشی در آن فهرست کنم. این فهرست برای من صرفاً الگویی اولیه برای بازاندیشی نسبت به تجربه اصلاح‌طلبان پس از انقلاب است؛ بنابراین در هیچ‌یک از محورهایی که ذکر خواهم کرد، چندان به عمق نخواهم رفت؛ اما باورم این است که هریک از آن‌ها درصورتی که محور بحث قرار گیرند، عرصه‌های متنوع گفت‌وگوی جمعی را پیش چشم خواهند نهاد.

نگرشی کلی به پروژه اصلاحات

دوم خرداد در طوفان برآمدن نولیبرالیسم پس از فروپاشی بلوک کمونیستی اتفاق افتاد و به‌شدت تحت تأثیر این موج جهانی بود. مقصود این نیست که نولیبرالیسم تنها صدای قابل شنیدن در ایران دهه هفتاد بود. مقصود این است که نولیبرالیسم صدای اصلی بود و صداهای دیگر اگر هم وجود داشتند، زیر چتر آموزه‌های نولیبرال به خود مشروعیت می‌بخشیدند. در این موج، مفاهیم کلیدی عقلانیت، فردیت، تخصص، آزادی، حریم خصوصی، دموکراسی و جامعه باز همه‌جا شایع بود و هرکس از هر منظری که از راه می‌رسید، مجبور بود التزام خود به این مفاهیم کلیدی را اثبات کند تا امکان شنیده‌شدن پیدا کند.

حاملان اجتماعی این موج، جوانان و دانشجویان وابسته به طبقه متوسط شهری بودند. کسانی که در ایام انقلاب، دو سه ساله بودند و تا پایان جنگ، هنوز در سنین نوجوانی زیست می‌کردند؛ اما از اوایل دهه هفتاد، به سن جوانی رسیده بودند و تصمیم داشتند جهان اجتماعی را مطابق علائق و باورهای تازه خود بازآفرینی کنند. همان‌طور که در خانه تشخص خود را در تمایز با پدر یا مادر جست‌وجو می‌کردند، در محیط اجتماعی نیز تلاش کردند جهان متمایز خود را بنا کنند. مفاهیم و باورهای ایدئولوژیک آن روز چنین چشم‌اندازی به آن‌ها می‌بخشید.

مفاهیم عقلانیت، فردیت، تخصص، آزادی و دموکراسی، در فضای آن روزها، یک ابر خیال‌انگیز یوتوپیک ترسیم می‌کرد. این احساس جمعی پدید آمده بود که به‌زودی فضای عبوس و اندوه‌بار دهه شصت، از فضا بیرون خواهد رفت، دوران شاد و پرطراوتی از راه خواهد رسید. آن‌ها قادرند مطابق خواست‌های فردی‌شان همان‌طور زندگی کنند که دوست دارند، و نتیجه این زیست مطابق با امیال و پسندهای شخصی، جهان اجتماعی و سیاسی‌شان را مملو از فراوانی و بهره‌مندهای جمعی خواهد کرد.

نسلی که در فضای یوتوپیک گفتمان دوم خرداد چشم به جهان اجتماعی و سیاسی گشود به پدران و مادران خود به چشم تحقیر نگاه می‌کرد، آن‌ها انقلاب کرده بودند و هزینه‌های گزاف داده بودند و در تحصیل آنچه می‌خواستند ناکام بودند، اما آن‌ها راه‌های عقلانی و کم‌هزینه‌ای پیداکرده بودند و در پرتو این مسیر به سمت تأمین زودهنگام سعادت فردی و جمعی خود می‌رفتند.

بیش از دو دهه از آن فضا می‌گذرد. جریان دوم خرداد در تحکیم موقعیت صندوق آرا توفیق نسبی کسب کرده است. همه الگوهای دیگر حیات سیاسی کم و بیش در حاشیه و حتی در خدمت این الگوی حیات سیاسی درآمده‌اند. سیاست‌ورزی متکی بر انتخابات، همان الگوی برآمده از منطق بازار اقتصادی است که در عرصه حیات سیاسی نیز شیوع پیداکرده است. اقتصاد نیز هر روز بیش از پیش، به سمت یک اقتصاد بازار حرکت کرده است. دستگاه‌های ایدئولوژیک مقتضی این هر دو نیز در عرصه عمومی بسط و گسترش یافته است. اینک فضای عمومی بیش از پیش، بستر شیوع ارزش‌های فردگرایانه است و ارزش‌ها، هویت‌ها و آرمان‌خواهی‌های جمعی به حاشیه رفته‌اند.

استنتاج‌های بالا، ممکن است اعتراضاتی برانگیزد. قطعاً هواداران دموکراسی و مبارزات پارلمانی خواهند گفت که این همان نبود که می‌خواستیم، اقتصاددانان فریاد خواهند زد، آنچه اتفاق افتاده شباهتی به اقتصاد بازار ندارد و طرفداران ایدئولوژی نولیبرال نیز معترض خواهند بود؛ زیرا وضعیت هنجاری جامعه امروز را مطابق با ارزش‌های ناب نولیبرال نمی‌یابند؛ اما این درست همان وضعیتی است که طرفداران ارزش‌ها و کنش‌های انقلابی در دهه شصت از آن سخن می‌گفتند. آن‌ها آنچه در صحنه تجلی پیدا کرده بود را مرتب انکار می‌کردند و می‌گفتند این نبود آنچه می‌خواستیم. همیشه واقعیات عینی، از صورت‌بندی‌های یوتوپیک دستگاه‌های ایدئولوژیک چیزی و چیزهایی بیشتر دارند. به‌طوری که یوتوپیا در مرحله تجسدیابی خود، دستخوش اعوجاج و کاستی می‌شود.

واقع این است که ذهنیت جمعی، چندان گوش به این گله نخواهد سپرد که آنچه شد با آنچه ایدئولوگ‌ها می‌گفتند سازگار نیست. چندان گوش نخواهند کرد که رقیب نگذاشت که آموزه‌های آنان ثمره‌های شیرین خود را تولید کند. آموزه‌های فکری در عرصه سیاسی نسبتی با آموزه‌های تئوریک در حوزه فیزیک و شیمی ندارند. آن‌ها به هزاران دلیل شناخته و نشناخته، در عرصه عمومی گرما تولید کرده‌اند و هژمون شده‌اند، اگر به هر دلیلی از جمله عدم ملاحظه جوانب عینی و عملی، توفیق کمی در عمل پیدا کنند، خصلت توهم و رؤیا و امیدافکنی خود را از دست می‌دهند. باید بازاندیشی شوند، بازسازی شوند و دوباره به عرصه عمومی بازگردند.

دوره‌های پی‌درپی انتخابات پشت سر گذاشته می‌شوند، درست مثل دستگاه تردمیلی که به‌سرعت کار می‌کند، اما هم‌زمان فساد اداری و اقتصادی افزایش پیدا می‌کند، بحران‌های زیست‌محیطی رو به افزایش است، فرصت‌های عملی مشارکت سیاسی رو به کاهش نهاده است، افق‌های پیش‌رو مرتباً تیره‌تر می‌شوند، اعتماد به حیات سیاسی رو به کاهش گذارده است و چشم‌اندازهای جمعی، نگران‌کننده‌اند. به‌طوری که امروز می‌توان گفت، نه خرسندی‌های شخصی و فردی چندان جریان دارد و نه فضاهای جمعی دلگرم‌کننده‌اند. در چنین شرایطی است که ایدئولوگ‌ها و فعالان جریان اصلاحات ضروری است نسبت به آنچه گذشت بازاندیشی کنند. این بازاندیشی به خروج از وضعیت فعلی و گشودن چشم‌اندازهایی در ایران فردا، مددرسان خواهد بود.

نقدی بر میراث اصلاحات

از منظر تجربیات بیش از دو دهه گذشته، دستگاه ایدئولوژیک و هژمون‌شده دوم خرداد را می‌توان موضوع بررسی نقادانه قرار داد. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، نگارنده صرفاً مواردی را به شکل فهرست‌وار عرضه می‌کند و بر این باور است که تولید چنین یادداشت‌هایی می‌تواند دستور کاری برای گفت‌وگوهای جمعی فراهم آورد. نقدهای من به جوانب فکری و اندیشگانی اندیشه اصلاحات تمرکز دارد. بدیهی است گفت‌وگوی انتقادی پیرامون میراث اصلاحات، جوانب عملی و سازمانی نیز دارد که من به آن‌ها نخواهم پرداخت. به‌علاوه من این نکته را مفروض گرفته‌ام که هسته اصلی دستگاه گفتمانی اصلاحات نولیبرال بوده است؛ بنابراین روایت‌ها و صداهای دیگر را در این بحث نادیده گرفته‌ام. نکات مذکور به شرح زیرند:

اول: ضرورت طرح بحث از منظر سیاسی

تبار گفتمان اصلاحات به نقد فلسفی دین ارجاع می‌شود. آن‌ها بر مبانی فلسفی و تحلیلی خود، بنایی از حیات سیاسی ساختند. این وضعیت همان‌قدر که دست آن‌ها را در طرح مباحث نظری و فلسفی پر کرده بود، در قلمرو حیات سیاسی از طرح شعارهای کلی فراتر نرفتند. هیچ‌یک از باریک‌اندیشی‌های فلسفی آن‌ها به باریک‌اندیشی‌های جدی در حیات سیاسی نینجامید. تنها یک باور اسطوره‌ای راهنمای آنان بود مبنی بر آنکه اصلاح آموزه‌های خاص در حوزه فلسفه و دین به اصلاح امور سیاسی نیز خواهد انجامید. گفتمان اصلاحات به‌طور جدی به طرح بحث از منظر سیاسی نیازمند است.

دوم: ضرورت بهره‌مندی از یک دستگاه اخلاقی هنجارساز در عرصه عمومی

گفتمان اصلاحات، همان‌طور که مدعی به عرصه خصوصی راندن دین بود، مدعی خصوصی کردن داوری‌های اخلاقی نیز بود. فقدان کلیت‌اندیشی مقتضی سخن سیاسی، سبب شد اصلاح‌طلبان یا فاقد نظریه هنجاری در عرصه سیاسی باشند یا هنجارمندی‌های اخلاقی‌شان، کفایت لازم برای داوری در عرصه سیاسی نداشت. آن‌ها تلاش می‌کردند قانون را جایگزین اخلاق در عرصه سیاسی کنند و این یک استراتژی برای تمایزگذاری با رقیب بود؛ اما این وضعیت، به‌تدریج حیات سیاسی آن‌ها را تضعیف کرد، امکان همبسته‌سازی آن‌ها را رو به کاستی برد و تحلیل‌های مبتنی بر موازنه قوا و بازی احتیاط‌آمیز در میدان عمل را جایگزین قضاوت‌های اخلاقی کرد. این وضعیت، آن‌ها را دچار بن‌بست‌های نظری و عملی کرد و بسترساز گسیختگی‌های مهمی در عرصه عمومی شد. ضمن اینکه آن‌ها را در هنجارزدایی از حیات سیاسی نقش‌آفرین کرد.

سوم: ضرورت توجه به عدالت و طبقات فرودست

لیبرال‌ها به‌ویژه هنگامی که به فهمی بنتامی از سیاست زندگی جمعی نزدیک می‌شوند، از فهم استقلال نسبی حیات سیاسی از سازوکارهای حیات اقتصادی عاجزند. این درست همان معضلی بود که مارکسیسم ارتدکس نیز از آن رنج می‌برد. درک فردی و ذره‌وار از حیات اجتماعی ناتوان از فهم این واقعیت است که جامعه یک کلیت تقلیل‌ناپذیر به روان‌شناسی یا قلمرو منافع فردی دارد درک سازوکارهای حیات سیاسی منوط به درک جامعه به‌منزله یک کل و سازوکارهای عام و فرافردی در حیات جمعی است. عدالت به همین سبب در پنجره این منظر دیده‌شدنی نیست. در سنت لیبرال توجه جدی به عدالت توسط جان رالز اتفاق افتاد، اما رالز تنها با تکیه بر منظر جمع‌گرا و کل‌گرای هگلی توانست در ساختارمندی تنگ لیبرالیسم جایی برای عدالت بگشاید. نادیده‌گرفتن مقوله عدالت در جامعه‌ای شبیه جامعه ایرانی، مفاهیم اصلاح‌طلبانه را هر روز کم‌رنگ‌تر و بی‌معناتر کرده است. توجه به عدالت در جوامع غربی از این حیث ضروری بود که نظام آزاد بازار به‌طور اجتناب‌ناپذیری شکاف طبقاتی می‌زاید و شکاف طبقاتی تداوم نظام بازار را با مشکل مواجه می‌کند، اما در ایران ما، لزوم توجه به عدالت بیش از این‌هاست. در این اینجا علاوه بر مشکلاتی که به مقوله بازار ارجاع می‌شود، با پیکره یک اقتصاد رانتی مواجهیم که اصولاً خاص‌گراست و به‌طور سیستماتیک گروه‌های وسیعی از جامعه را از امکان رقابت و حیات اقلی حذف می‌کند؛ بنابراین تبعیض تنها یک مسئله برآمده از ساختار اقتصادی نیست، قبل از هر چیز یک مقوله سیاسی است؛ بنابراین بیش از رالز، توجه به عدالت مستلزم توجه به کلیت حیات اجتماعی از منظری سیاسی است. بی‌توجهی به وضعیت ناعادلانه زندگی جمعی، دال‌های معطوف به اصلاحات را به تدریج منسوخ کرد و مفهوم متعین آن را زدود.

چهارم: ضرورت تبعیت از یک الگوی نظری جامع

اصلاح‌طلبان درکی یوتوپیک از آموزه‌های خود داشتند. فرضشان بر این بود که گشایش حیات سیاسی مبتنی بر دموکراسی، به‌طور خود به خودی همه معضلات دیگر را سامان خواهد بخشید؛ اما این نکته به خلاف آن چیزی بود که آیزیا برلین از ناسازگاری ارزش‌های سیاسی به دست می‌داد. همان‌طور که آزادی با عدالت سر سازگاری ندارد، آزادی با امنیت نیز سازگاری تام ندارد. واقعیات پیچیده جامعه ایرانی، وضعیت اقوام، شرایط پیچیده منطقه‌ای که در آن زیست می‌کنیم، نیازمند یک تئوری کارآمد بود که هم‌زمان با بسط آزادی و ارزش‌های دمکراتیک، امکان زندگی توأم با امنیت داخلی و منطقه‌ای را نیز فراهم آورد. خالی بودن دست اصلاح‌طلبان از سازوکارهای نظری و عملی تأمین امنیت، خلأیی بود که توسط رقیب و تئوری‌های امنیتی آن‌ها تأمین شد.

بـه همین دلیل، با افزایش معضـلات داخلی و به‌ویژه منطقه‌ای، توجه مردم به سـمت دیگر رفت و در افکار عمومی شکافی حاصل شـد مبنی بر اینکه در مسائل داخلـی به اصلاح‌طلبان توجه کنند و در مسـائلی که به امنیت داخلی و منطقه‌ای مربوط می‌شـود به جناح مقابل. سـید محمد خاتمی محبوب بود، اگر سـخن از انتخابات ریاسـت‌جمهوری بود، و قاسم سلیمانی محبوب بود، اگر سـخن از بسـط میدان نفوذ داعش در میان باشد.

پنجم: ضـرورت تدوین الگویی روشـن از سرشت روابط بین‌الملل

اصلاح‌طلبـان، درکـی یکسـره متعـارض بـا درک ایدئولـوژی انقلابی از شـرایط بین‌المللـی پروردند. خواسـته یـا ناخواسـته درکی تمامـاً مثبـت از نظام بین‌الملـل و سیاسـت خارجی کشـورهای غربی به دست می‌دادند. فرضشـان بر این بود که از مفاهیمی نظیر امپریالیسـم باید یکسره عبور کرد. هرچه مشکل اسـت از ما بوده است و در صورتی که در یک فرایند تنش‌زدایـی واقعـی ورود کنیم، امکانـات بین‌المللی پیش چشـم ما گشـوده خواهد شـد؛ اما هنگامی که در اوج سیاسـت‌های تنش‌زدایی جـرج بوش ایران را در محورت شـرارت جای داد و امـروز پس از انعقاد قـرار داد برجام رئیس‌جمهور امریـکا از لزوم انحلال آن سـخن می‌گویـد، اصلاح‌طلبـان نمی‌داننـد چه تحلیلی از این سنخ وقایع به دست دهند. دقیقاً بر خلأ ناشـی از همین ناتوانی در تحلیل است که آموزه‌های اصلاح‌طلبانه، در هاله‌ای از ابهام فرومی‌روند.

ششـم: ضـرورت گـذر از سکولاریسـم و بازاندیشـی نسـبت دیـن و سیاسـت

ایدئولـوژی مسـلط و هژمون اصلاح‌طلبـان، مروج نحوی از نظم سـکولار بود. فرضش بـر این بود که ترکیب دین و سیاسـت که از دهه چهل به بعد اتفاق افتاد، یک اتفاق ناشـی از اشتباه روشنفکران مسلمان دهه چهل و پنجاه ایران بود. این را کافی می‌دانستند که نسـبت دین و سیاسـت را انکار کننـد، تا دین به عرصـه خصوصی بازگـردد و حیات سیاسـی برای تکنوکرات‌ها و متخصصان امر خالی شـود. گسترش دین در عرصه سیاسـی در سـایر نقـاط جهان، حتی بازپس‌گیری ایده سکولاریسم توسط تئوری پردازان اصلـی آن - هابرمـاس و پیتر برگر- آن‌هـا را به این نتیجه نرسـانید کـه پیوند دوباره دین و سیاسـت در بخش مهمی از جهان امروز، ناشـی از کاسـتی‌های بنیـادی مدرنیته قلمداد می‌شـود؛ بنابراین مسـئله به بازرگان و شـریعتی منحصر نمی‌شود. نیازی اساسی به بازاندیشـی نسبت میان سیاست و دین وجود دارد. ممکن اسـت بتوان به الگوهای طراحی‌شده پیش از انقلاب نقدهایی وارد کرد، اما اگر این نقدها متوجه حذف دین از عرصه عمومی باشـد، کارآمد نخواهد بـود. اصلاح‌طلبان، از هر تئوری تـازه برای برقراری نسـبت تازه میان دین و سیاست خالی بودند و همین خلأ بسترساز کم‌معنا شـدن آن‌ها در عرصه عمومی بود.

هفتـم: ضـرورت توجه به تحـولات نظری جدید

اصلاح‌طلبی چنان‌که اشـاره شـد، عموماً در کوران برآمدن نولیبرالیسـم در عرصه جهانی ساخته‌وپرداخته شد. شاید کاسـتی گرفتن قدرت ایدئولوژیک آن نیز ناشی از افول این موج در عرصه جهانی دارد. در بستر جهانی، تأملات فراوانی در جریان است که مضمون اساسـی آن‌ها، تولید ترکیب‌های تـازه از جریان‌های متفاوت و متعارض ایدئولوژیک اسـت. متأسفانه در ایران بیش از یک دهه اسـت، بسـترهای هم‌اندیشی میان اصلاح‌طلبان وجود ندارد. بسـترهایی که امکان بازاندیشـی‌هایی تولید کند مطابق بـا آنچه در جهان روی داده است و تجربه‌هایی که در این یکی دو دهه در درون حاصل شده است.

نکاتی برای تأمل و برون‌رفت

جامعـه ایرانی بیش از هر وقت با فقر نظری و تئوریک مواجه اسـت. این وضعیت عام اسـت و به یک جناح سیاسـی منحصر نمی‌شـود. اصلاح‌طلبـان همان‌قدر ناتوان از تولید افق و ارزش‌های همبسته‌سـاز جمعی‌اند که جناح مقابل آن‌ها. در شـرایط فقر نظری، سیاست هر روز بیش از پیش به مصلحت‌اندیشی‌های جناحی و فرقه‌ای تقلیل پیدا می‌کند. بسترهای گفت‌وگو و تعامل فکـری به دلیل فقدان وجود فکر، محدود و محدودتر می‌شـود. تقریباً می‌توان گفت در عرصه سیاسی هیچ حـرف جدی بـه میان نهاده نمی‌شـود. فیلسـوف و متفکری هم اگر هسـت، افراد را به پاک‌کردن دامان خود از حیات جمعی فراخوان می‌کنند و سیاسـت به مردان قدرت‌طلب و فاقد انگیزه‌های اخلاقی سـپرده می‌شـود. در چنیـن شـرایطی، ضروری اسـت بیش از پیـش بـه احیای حیـات سیاسـی و بازآفرینی فهم عمومی بیندیشـیم. گمان من بر این است که این خلأ جز به مدد گشـوده شـدن عرصه عمومی به سـمت گفت‌وگوهای ثمربخش و معطوف به حل مسائل عینی امروز ایران حل نخواهد شـد. نگارنده به لحاظ نظری خود را توانمند برای عرضه افق تازه نمی‌یابد، اما بر این باور است که در صورت گشوده شدن میدان‌های تازه گفت‌وگـو، توجه به نکات زیر، به توفیق در گفت‌وگو و گشودن افق‌های تازه مدد خواهد رسانید:

اول: گفتمـان اصلاحـات، نیازمنـد سـنتزی تازه بـا گفتمان انقلابـی اسـت. دسـتگاه ایدئولوژیک اصلاحـات، بیش از انـدازه در فاصله‌گیـری از افق دوران انقـلاب افراط کـرد. یک دلیـل عقیم‌ماندن روایت اصلاحات، ناشـی از ایسـتادن در نقطه مقابل آن افق بـود. در حالی که افق دوران انقلاب، ناشـی از تجمیع تجربیات چندین دهه حیات سیاسی ایرانیان بـود. ماجرا به یکـی دو ایدئولوگ منحصر نیسـت. گفتمان اصلاحات، در نقد روایت انقلابی سخن‌های صـادق و تردیدناپذیـری دارد؛ اما سـاختن گفتمان اصلاحات در نقطه مقابل آن روایت تاریخی، کمکی بـه تولید افقی مقابل آن نکرد، تنها به عقیم‌ماندن خود در عمل مدد رسـانید؛ بنابراین تلاش برای تولید سنتز تازه‌ای میان دو افق که طی نیم‌قرن اخیر روی داده‌اند، راهگشا خواهد بود. این سنتز علاوه بر اینکه موجبات تـداوم تاریخی حیات جمعی ما را فراهم خواهد کرد، به التیام گسـیختگی‌های درونی در شـرایط فعلی نیز مدد خواهد رسـانید. در نتیجه این ترکیب، امکان‌های تازه‌ای بـرای پیونـد ارزش‌های معطوف بـه آزادی، عدالت و امنیت فراهم خواهد شد.

دوم: مـن در این یادداشـت، فـرض را براین نهاده بودم که دستگاه فکری نولیبرال هسته هژمون گفتمان اصلاح‌طلبی بود؛ اما این نکته نافی این سـخن نیست که گفتمـان اصلاحات یک کثرت بـود و صداهای مختلف داشـت. گفت‌وگوی درونـی میان صداهای مختلف اصلاحات و اجازه طرح و ظهور روایت‌های به حاشـیه رفته این گفتمان، سـرمایه‌های معنوی این گفتمان را افزون خواهد کرد.

سـوم: جامعـه ایرانـی پـس از نیم‌قـرن ناآرامی و گسـیختگی و تعارضات، جامعه خسـته‌ای اسـت. به‌ویژه که دسـتاورد چندانی پیش‌روی خود نمی‌یابد. این تصور عمومی وجود دارد که تنها سرمایه‌های خود را به هدر داده اسـت و چیزی عایدش نشـده است؛ بنابراین به لحاظ فکری، چندان اطمینانی به الگوهایی ندارد کـه یک‌تنه خـود را نجات‌بخـش می‌خوانند و نجات‌بخشـی خود را مشـروط به حـذف رقیب از صحنـه می‌پندارند. درسـت به‌عکس، بـه الگوهایی اعتماد خواهد کرد کـه نگاهی انتقادی به خود دارند و به دیگری گشـوده‌اند. تلاش می‌کنند کاستی‌های خود را در آیینه رقیب بجویند. بدیهی اسـت مقصودم از رقیـب، صرفاً به دو جنـاح اصلاح‌طلب و اصولگرا منحصر نیسـت. جامعه ایرانی پر است از روایت‌های محذوف و به حاشـیه رانده شـده. روایت‌هایی که به حاشیه‌رانی‌شـان، ناشـی از همراهـی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان بوده است؛ بنابراین مقصود از گشودگی، گشودگی به‌سوی هر صدای حاشیه‌ای است.

سـوم: مطابق با دو نکته فوق، شـرایط امـروز جامعه ایرانی مسـتعد پذیرش الگوهای سـنتزکننده اسـت. الگوهایـی کـه بتوانند میـان سـویه‌های گوناگون و ناسازگار جامعه ایرانی، پیوندی برقرار کنند. الگوهای متکی بر یـک دال مرکزی ماننـد آزادی یا عدالت یا امنیت، ممکن اسـت از حیث نظری صراحت و دقت بیشتری داشته باشند، اما در عمل صرفاً به گسیختگی بیشتر فضای امروز جامعه ایرانی کمک می‌کنند.

سخن آخر

متأسـفانه روشنفکران امروز از توجه به‌ضرورت عرصه عمومـی و گفت‌وگـوی میـان خود غافل شـده‌اند. گروهی‌شـان، بـا ایده مرغ یـک پـا دارد، از هرگونه نقد پیشـینه خود پرهیز می‌کننـد، گروهی خاص‌گرا شده‌اند و با حلقه محدودی از شنوندگان و حواریون، حسـی از قوم برگزیده در میان حلقه خود می‌پرورند، گروهی اصولاً دسـت از نظـر کشـیده‌اند و به‌منزله فعـالان سیاسـی، اوقـات خـود را صـرف تنظیم و تدوین شـعارهای انتخاباتی می‌کنند، گروهی کسوت آکادمی به تن کرده‌اند و کار مجرد و نظری می‌کنند. در هـر حال میدانی کـه به‌کلی خالی مانده اسـت، طراوت‌بخشـی‌های نظری است و این وضعیت جامعه ایرانـی را هـر روز بیش از پیش دسـتخوش خلأهای اساسـی کرده اسـت. به گمانم خوب است صاحبان نظر و قلم، هریک دسـتور کاری بـرای گفت‌وگوی جمعی عرضه کنند و از این همه امکان‌های گفت‌وگو که خوشبختانه به مدد فضای مجازی ایجاد شده است استفاده کنند. ■

***دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی**

کدام اصلاحات زنده‌باد؟

سعید حجاریان

اخیراً بار دیگر درباره «اصلاحات» و وضعیت آن مباحثی مطرح و پرسش‌هایی به‌وجود آمده است. به‌خصوص پس از آنکه اصلاح‌طلبان و اعتدالیون با یکدیگر ائتلاف کردند و دولت آقای روحانی را به‌وجود آوردند. در این زمینه پرسش‌هایی از این قبیل مطرح شد:

- اصلاحات چه نسبتی با اعتدال دارد؟
- آیا اصلاحات تبدیل به پله‌ای برای اعتدال شده است؟
- آیا اصلاح‌طلبان از اعتدال به‌عنوان ابزاری برای خروج از انزوا استفاده کرده‌اند؟
- اصلاح‌طلبان از مواضع خود تا چه حد عدول کرده‌اند؟
- و دست آخر اینکه از اصلاحات چه مانده است؟

من در این مجال سعی می‌کنم به مصداق «أدلِ دلوک في الدلاء» از زاویه‌ای خاص مجدداً به موضوع اصلاحات بپردازم؛ هرچند که تاکنون مقالات متعددی در این باب نوشته‌ام که شاید مشهورترین آن‌ها «زنده‌باد اصلاحات!» باشد. اکنون شاید لازم باشد نگاهی دوباره به بخش دوم آن مقاله که معطوف به جوهر اصلاحات -که ماندگار است- انداخته شود و احیاناً نواقصش برطرف شود هرچند که در اینجا مجال چندانی ندارم و بسط موضوع را به فرصتی دیگر موکول خواهم کرد.

جوهر اصلاحات توسعه سیاسی با همه لوازمش بود؛ مستقل از آنکه در سایر زمینه‌ها مانند اقتصاد و فرهنگ چه می‌گذشت. به هر میزان که اصلاحات از این شاقول فاصله گرفت رنگ باخت؛ لذا به گمان من کماکان مسائل سابق که معطوف به توسعه و نوسازی سیاسی در ایران می‌شود پابرجا هستند و همان‌ها هسته سخت اصلاحات را تشکیل می‌دهند؛ اما اکنون پس از گذشت قریب به سه دهه از مطرح‌شدن مباحث پیرامون توسعه و نوسازی سیاسی در ایرانِ پس از انقلاب می‌توان به گذشته نگاهی انداخت و بعضی از خلأها و خلل‌ها را بررسی کرد.

۱) از ابتدا لازم بود در کنار نوسازی سیاسی به مقوله عدالت نیز پرداخته شود. غفلت از عدالت باعث شد که عده‌ای با شعارهای پوپولیستی و پخش پول به صحنه بیایند و خود را مدافع عدالت معرفی کنند؛ همان‌هایی که هیچ نسبتی با عدالت نداشتند و جز فساد دستاوردی برای کشور به ارمغان نیاورند. اساساً انقلاب‌ها در هر جای دنیا پاسخی هستند به تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها و انقلاب ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود، ولی متأسفانه پس از پیروزی انقلاب هیچ‌گونه گشایش نظری و تئوری‌پردازی در این خصوص صورت نگرفت و حداکثر به مواعظ و پندهای بزرگان دینی اکتفا شد. این مهم از چشم اصلاح‌طلبان نیز دور ماند و هنوز این موضوع در بوته اجمال و ابهام باقی‌مانده و عدالت‌خواهی نزد برخی به کمونیسم و سوسیالیسم ترجمه می‌شود. به‌خصوص از زمان دولت سازندگی به بعد که توسعه اقتصادی محور قرار گرفت به‌کلی عدالت بحث ممنوعه شد تا آنجا که هنوز در میان اقتصاددانان به این واژه به دیده شک و تردید نگاه می‌شود.

۲) اصلاحات در ابتدا به‌صورت نخبه‌گرایانه مطرح شد و حداکثر به‌عنوان ضمیمه‌ای بر اصلاحات اقتصادی درآمد تا بتواند ضایعات آن بُعد از توسعه را رفع‌ورجوع کند، اما بعدها اصلاحات جامعه‌محور مطرح شد که در آن یک پایه اصلاحات در درون جامعه قرار داشت که بدون وجود یک جنبش اجتماعی نمی‌توانست کاری از پیش ببرد؛ ولی هنوز راه درازی در پیش است تا نشان دهیم چه نسبتی میان بهبودخواهی حکومتی و جنبش اجتماعی وجود دارد و چگونه می‌توان این دو مقوله را هم‌فاز کرد. مشکل ما این بوده است که عده‌ای از اصلاح‌طلبان که به زدوبند در بالا مشغول بوده‌اند و نسبتی با پایین نداشته‌اند کم‌کم از مواضع خود عدول کرده و به کانفورمیست‌هایی تبدیل شده‌اند که به هیچ اصولی معتقد نیستند و هنوز هم داعیه اصلاح‌طلبی و حتی پیشتازی این امر را دارند. از طرف دیگر عده‌ای نیز در بعضی جنبش‌های اجتماعی شرکت کردند و چون نماینده‌ای از خودشان نداشتند، قدرت‌های بیگانه خود را قیم آن‌ها معرفی کردند. لذا در این میان می‌بایست به نقش حزب به‌مثابه Buffer توجه داشت.

۳) اصلاحات در محدوده خاصی باقی ماند. در انتخابات دوم خرداد بیست میلیون از مردم به صحنه آمدند که هرکدام به‌نوعی طرفدار اصلاح بودند در حالی که میسر نبود ارکان این حماسه ملی را در کوزه محدودی چون احزابِ اصلاح‌طلبِ نخبه‌گرا جای داد. از این‌رو بسیاری از نیروهای علاقه‌مند به اصلاحات خارج از دایره بازی قرار گرفتند و به‌مرور سرخورده شدند. علی‌رغم اینکه شعار اصلاحات، «ایران برای همه ایرانیان» بود، ارتباط وثیقی میان نخبگان اعم از سیاسی و غیرسیاسی -که شاید در بعضی جاها با احزاب اصلاح‌طلب احساس همدلی نمی‌کردند- برقرار نشد. از طرف دیگر اصلاح‌طلبان اطراف آقای خاتمی نسبتاً Exclusivist بودند و از جذب بخش‌های عظیمی از نخبگان و هنرمندان و اساتید دانشگاه غافل شدند چراکه پیشینه خط امامی‌شان مانع از آن می‌شد که به سمت بعضی چهره‌ها گام بردارند البته که در این میان شخص رئیس‌جمهور علی‌رغم آنکه در لباس روحانیت بود، متفاوت از سایرین عمل کرد.

۴) اصلاحات دارای پایگاه اجتماعی مشخصی نبود. به این معنا که منافع گروه یا طایفه خاصی را نمایندگی نمی‌کرد و به‌نوعی گرایش تمام‌خلقی داشت. به این معنا که از کارگران و روستاییان و اقوام و طبقه متوسط جدید تا سرمایه‌داران طرفدار داشت و هرکدام از این‌ها دارای منافعی بودند که گاه در تعارض با منافع دیگری تعریف می‌شد. به همین سبب اصلاحات نتوانست در طول هشت سال گروه هدف خود یا به عبارتی پایگاه اجتماعی‌اش را تعیین و با آن ارتباط برقرار کند. شاید این مشکل را نه دولت سازندگی داشت و نه دولت معجزه هزاره سوم؛ چراکه آن دو دولت از قبل مشخص کرده بودند که منافع چه کسانی را نمایندگی خواهند کرد، ولی اصلاحات بیشتر به‌دنبال منافع ملی بود و با اینکه کارنامه اقتصادی درخشانی از خود به‌جای گذاشت اما پایگاه مشخصی نداشت و البته هنوز هم ندارد و به همین دلیل هم است که نیروهای اجتماعی

که طرفدار اصلاحات بودند به این‌سو و آن‌سو می‌غلتند و اصلاحات را کم‌مایه می‌کنند.

۵) اصلاح‌طلبان تا همین امروز نتوانسته‌اند به‌صورت حرفه‌ای عمل کنند. به بیان ساده احزاب اصلاح‌طلب غالباً از جیب خورده‌اند و کادرهای حرفه‌ای نداشته‌اند؛ کادرهایی که از حزب حقوق بگیرند، تمام‌وقت در اختیار حزب باشند و مانع از آماتوریسم حزبی شوند. بعضی احزاب که کوچک‌تر و حرفه‌ای‌تر بودند پایگاه مردمی خاصی نداشتند و احزاب بزرگ‌تر که عمدتاً از دل دانشگاه بیرون آمده بودند کمابیش خصلت‌های انجمن‌های اسلامی را به خود گرفته بودند که مهم‌ترین آن‌ها آماتوریسم بود؛ لذا نه منبع مشخصی برای گذران امور جاری حزب در اختیار داشتند و نه حق عضویت کفاف مخارج را می‌داد. در نتیجه این کاستی، احزاب بدل به ستاد انتخاباتی شدند که پس از هر انتخابات موتور محرک خود را به‌صورت Standby درمی‌آوردند.

۶) سیاست و اخلاق هم‌ریشه هستند و هر دو ذیل حکمت عملی قرار می‌گیرند. از این‌رو کسانی که کار سیاسی می‌کنند باید منش اخلاقی خود را داشته باشند. اصلاح‌طلبان گرچه بسیار خلیق بودند، اما تئوری اخلاق نداشتند و در این زمینه کم‌کاری کردند و در نتیجه افراد اصلاح‌طلب به‌عنوان اسوه اخلاق به جامعه معرفی شدند، در حالی که احزاب باید با تعریف پرنسیپ‌هایی چنین نقشی را ایفا می‌کردند. یکی از مهم‌ترین پرنسیپ‌ها نقد خود است و آن هم نقد اجتماعی و نه نقد در گوشی. متأسفانه اصلاح‌طلبان در این زمینه کوشا نبودند شاید به دلیل ترس؛ ترس از آنکه رقبایشان آن‌ها را مورد سرزنش قرار دهند؛ اما این امر توجیهی برای فراموشی انتقاد از خود نبوده و نیست. انتقاد از خود آن هم در عرصه عمومی باعث ارتقای منزلت می‌شود ولو آنکه دیگرانی آن را دست‌مایه تحقیر و تغییر قرار دهند.

۷) اصلاحات اگر بتواند در زمینه‌های اخلاق، عدالت و آزادی خط قرمزهای خود را تعیین کند و از آن‌ها عدول نکند، هم می‌تواند در ائتلاف‌ها شرکت کند و هم می‌تواند با قدرت گفت‌وگو کند. متأسفانه در مواقعی شاهد بوده‌ایم که اصلاح‌طلبان به‌خاطر فشارها، منافع، شرایط جهانی و ائتلاف از بعضی خطوط قرمز عبور کرده‌اند؛ خطوط قرمزی که متأسفانه نوشته نشده‌اند و نمی‌توان بر پایه آن‌ها کسی را بازخواست کرد ولی در وجدان مردم تصویری از آن وجود دارد. به همین خاطر است که می‌بینیم در بعضی موارد مرز میان اصلاحات و سایر نیروهای اجتماعی کمرنگ می‌شود و در همین مرزهاست که افراد بی‌پرنسیپ به ارتزاق و موج‌سواری مشغول می‌شوند؛ یعنی هم از برند اصلاح‌طلبی بهره می‌برند و هم از رانت استفاده می‌کنند.

۸) معمولاً می‌گویند هر سیستم انسانی دارای چشم‌انداز، برنامه و هدف است. درون اصلاحات تا حدودی برنامه وجود داشت، تا حدودی هم به‌صورت غریزی هدف مشخص بود اما چشم‌انداز درازمدتی وجود نداشت. فی‌المثل اصلاح‌طلبان فکر نمی‌کردند ممکن است کرسی‌های شورای دوم به‌کلی واگذار شود یا گمان نمی‌بردند روزی دولت معجزه جایشان را بگیرد. این غفلت به این خاطر بود که گمان می‌کردند نبض جامعه را در دست دارند و چشم‌انداز سبزی در مقابلشان تا افق‌های دوردست گشوده است. آن‌ها غافل بودند که ارتش ذخیره بیکاران و نیروهای حاشیه‌ای قدرت گرفته‌اند و ممکن است به نواله یارانه‌ای تن به هر کاری بدهند؛ آن‌ها ندیدند که بوش در امریکا بر سر کار آمده است و چه نگاهی نسبت به ایران دارد؛ آن‌ها ندیدند منطقه در حال میلیتاریزه شدن است؛ آن‌ها ندیدند دستگاه اطلاعات موازی در حال شکل‌گیری است و قس علی هذا.

***

القصه، اصلاحات حال و روز خوبی ندارد ولی تنها راه رهایی کشور از معضلات همین اصلاحات است و هنوز هیچ بدیلی در مقابل آن وجود ندارد. نه کسانی که به‌دنبال قیام‌های خیابانی هستند ره به‌جایی می‌برند و نه کسانی که به امید ترامپ نشسته‌اند و نه کسانی که به وضع موجود دل‌خوش کرده‌اند و سرشان را جز به علامت تأیید فرود نمی‌آورند. هیچ‌یک از این‌ها گرهی از کار فروبسته ما نخواهند گشود؛ این کشور آفت‌زده است و اصلاحات تنها نیرویی است که می‌تواند به دفع آفات آن کمک کند، بدون آنکه این مریض زیر تیغ جراحی از بین برود. کسانی که با نگاه ملی به مسائل می‌نگرند و اندک دل‌بستگی به دین دارند و حرکت امام حسین(ع) را حرکتی اصلاحی تلقی می‌کنند باید تلاش کنند، اصلاحات اصلاح شود و به‌جای پروژه‌های «انقلاب در انقلاب» یا «انقلاب مستمر» که ره به‌جایی نمی‌برند، پروژه «اصلاحات در اصلاحات» یا «اصلاح مستمر» را در دستور کار قرار دهند.■

عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

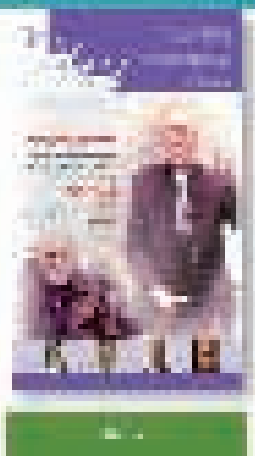

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دوماهنامه سیاسی ـ راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (http://fidibo.com) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می دهند.

اصلاح‌طلبی؛ از ظاهربینی تا ژرف‌اندیشی

بازگشت اصلاح‌طلبان به قانون اساسی، گفت‌وگوی تمدن‌ها و اصلاح دینی

محمدحسین رفیعی

نخست ـ باید عملکرد بیست‌ساله اصلاحات با تعمق بررسی شود.

دوم ـ اصلاح‌طلبان یک طیف‌اند که آرزو و رویکردهای متفاوتی به اصلاحات دارند و اجماعی درباره ماهیت، اهداف و ضرورت آن وجود ندارد. دسته‌ای از این طیف، به حفظ قدرت و پس از ۸۸، بهتر است گفته شود به بازگشت به قدرت می‌اندیشند. پس می‌کوشند که «سوءتفاهم»ها و «چپ‌روی»ها را جبران کنند. با اتفاقات انتخاباتی ۹۲، ۹۴ و ۹۶ تا حدودی به اهداف خود رسیده‌اند و چون به‌درستی معتقدند از مدیریت ـ کلان و خُرد ـ بهتری نسبت به ماشین اجرایی ۸۴ تا ۹۲ برخوردارند، می‌توانند کارشان را تداوم دهند و به همین قانع‌اند. هسته فعال و قدرتمند این بخش از اصلاح‌طلبان از سطح به عمق نمی‌روند و به استقرار «نئولیبرالیسم» اقتصادی و ادغام در اقتصاد جهانی، رفع سوءتفاهمات بین‌المللی و بازگشت ایران به جامعه جهانی، می‌اندیشند. در صدد ظهور یک «دنگ شیائوپینگ» هستند که پس از مائو ظاهر شد و مسائل را حل کرد تا ایران در مسیر اقتصاد آزاد جهانی قرار گیرد.

سوم ـ آقای خاتمی برای نجات انقلاب در سال ۱۳۷۶، در بحران‌های داخلی «بازگشت به قانون» و در منازعات خارجی «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را پیش کشید که جنبه استراتژیک داشت. جناح مخالف اصلاحات، مانع هر دو شدند. در سال ۱۳۸۸ میرحسین موسوی «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» را مطرح کرد که ادامه طرح آقای خاتمی بود. دیدیم که چه کردند. پرداخت هر هزینه‌ای را در جلوگیری از آن پذیرا شدند.

چهارم ـ احمدی‌نژاد بدیل اصلاحات بود. آمده بود که با انتخاب «الگوی چینی»، اصلاح‌طلبی، قانون اساسی و دموکراسی را برای همیشه مدفون کند. خود و طرح و ایده‌های او به گِل نشست، آن هم به گلی از نوع خاک رس چسبناک. در انتخابات ۹۶، بعضی کاندیداها خواستند مشی او را تکرار کنند که نشد.

پنجم ـ با جلوگیری از طرح‌های خاتمی و میرحسین، بحران‌های جامعه با سرعت و شتاب، رشد سرطانی کردند. بحران‌ها نه پنهان هستند و نه حاکمیت آن‌ها را نفی می‌کند. یکصد معضل جدی آن را دفتر تحقیقات استراتژیک ریاست‌جمهوری شناسایی کرده است که پرداختن به هریک ده‌ها سال کار جدی ملی می‌طلبد. گزارش‌های مستند دیوان محاسبات، مجلس و سازمان‌های بازرسی عملکرد فاجعه‌آمیز ۸۴ تا ۹۲ را آشکار کرده‌اند و عمق فاجعه را نه اپوزیسیون و رسانه‌های معاند که نهادهای رسمی و قانونی نشان داده‌اند.

ششم ـ گروهی اصلاح‌طلب جدی هستند که عمق فاجعه را می‌بینند و به‌طور جد در جهت نجات انقلاب و اهداف آن می‌کوشند. آقای خاتمی از نظر تئوریک در این مورد حرف‌های جدی دارند، هرچند از نظر تاکتیک و تکنیک‌ها دچار مشکلاتی هستند و از ابتکارات کارساز خبری نیست. دستاوردهای ۹۲، ۹۴ و ۹۶ قابل‌ملاحظه‌اند، ولی باید از سطح به عمق رفت، زمان کوتاه، فاجعه عمیق و ابزار محدودند و آقای خاتمی با توجه به فضای دموکراتیک ایجادشده در چندماهه تبلیغات انتخاباتی، فرصت خوبی برای طرح پیشنهادهای مؤثر برای عمیق‌کردن اصلاحات دارد. گروهی هم هستند که برای نجات انقلاب و اهدافش، جان خود را در کف دست گرفته‌اند تا شاید کاری انجام شود.

هفتم ـ هم‌اکنون اصلاح‌طلبان به‌جز مانورهای انتخاباتی، استراتژی درازمدت ندارند و عملاً ژرف‌اندیشان، دنباله‌روی ظاهربینان شده‌اند. استراتژی آقای خاتمی و میرحسین موسوی، همچنان کارساز هستند:

ـ در داخل بازگشت به قانون؛

ـ و در خارج گفت‌وگوی تمدن‌ها.

همین «برجام نیم‌بند» هم ثمری کوچک از گفت‌وگوی تمدن‌های خاتمی است.

از این‌رو، اصلاح‌طلبان باید «بازگشت به قانون» و احیای آن را مشروح و مفصل تبیین کنند که در این موارد باید در این زمینه‌ها کار کرد:

۱ ـ بازگرداندن قوه قضائیه به قانون، استقلال، عدالت و اقتدار؛

۲ ـ بازگرداندن نظامیان به قانون و وظایف ذاتی آن‌ها؛

۳ ـ مبارزه جدی با فساد مالی ـ اداری از طریق آزادی‌های رسانه‌ای، حزبی، سندیکایی و ...؛

۴ ـ تبدیل فضای «امنیتی ـ نظامی» به فضای «سیاسی ـ فرهنگی ـ حقوقی»؛

۵ ـ زنده‌کردن گفت‌وگوی تمدن‌ها در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی.

اگر اصلاح‌طلبان دوم خردادی، سبز و اعتدال‌گرا واقعاً بخواهند روند اصلاحات را مانا و پویا نگه دارند، باید استراتژی خود را تدوین کنند؛ حتی اگر کسی در حاکمیت به آن‌ها توجه نکند طیف اصلاح‌طلبان، بدون استراتژی مستقل به دنباله‌روی آن بخش از اصلاح‌طلبان تبدیل خواهند شد که به دنبال نئولیبرالیسم اقتصادی هستند، چون آن بخش علاوه بر قدرت، تئوری و حمایت جهانی نیز دارند.

هشتم ـ اصلاح دینی، ضرورت تفکیک‌ناپذیری اصلاح‌طلبی سیاسی است. در این زمینه شادروان آیت‌الله‌العظمی منتظری و شاگردانشان در حوزه و نواندیشانی در خارج حوزه کارهایی کرده و می‌کنند، ولی توجه جدی‌تر به اندیشه‌های طالقانی ـ شریعتی در خارج حوزه و دکتر بهشتی ـ مطهری در حوزه، ضرورت دارد.■

سرانجام دو روند متضاد

لطف‌الله میثمی

به‌نظر می‌رسد ارزیابی حماسه انتخاباتی ۲۹ اردیبهشت ۹۶ نه‌تنها یک انتخابات در بستر قانون اساسی بود، بلکه می‌توان از آن به‌عنوان یک همه‌پرسی و رفراندوم یاد کرد. این حماسه به‌عنوان یک اقدام انقلابی به‌بار نشست.

نخست اینکه، این خیزش بی‌سابقه مردم با هزینه بسیار کم در بستر قانون اساسی و به قرائت فقهای شورای نگهبان و سازوکارهای آن‌ها بود؛ دوم اینکه، این حماسه علی‌رغم بسیاری از مانع‌تراشی‌های رسمی نتیجه داد؛ سوم اینکه، ۲۴ میلیون رأی و به قرائتی ۲۸ میلیون رأی با کارشکنی‌های مستمر صداوسیما و دستگاه‌های ذی‌ربط شکل گرفت. شاید بتوان گفت ۲۸ میلیون رأی شبیه یک «پذیرش عامه» است و در قانون اساسی آمده است که اگر فردی ویژگی‌های مدیریت و مدبریت داشته باشد و پذیرش عامه هم داشته باشد می‌تواند مستقیماً و بدون دخالت خبرگان رهبری به جایگاه رهبری برسد؛ چهارم اینکه، این حماسه هم‌زمان بود با نقطه عطف تعامل سازنده با دنیا به‌جای تقابل با دنیا. این نقطه عطف پس از آن بود که ما هزینه‌های فراوانی را پرداخته بودیم.

***

طبیعی بود که این حماسه انتخاباتی واکنش‌هایی حتی برخلاف قانون اساسی ثمره انقلاب را در پی داشته باشد. چیزی نگذشت که این واکنش‌ها به‌تدریج به‌صورت پیگیر شروع شد و هنوز هم ادامه دارد.

اولین اقدام، تغییراتی بود که در مدیریت دانشگاه آزاد به‌وجود آمد.

اقدام دوم، ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام بود که با درگذشت آقای هاشمی رفسنجانی، آقایان هاشمی شاهرودی، قالیباف و رئیسی به مجمع اضافه شدند. بر اساس قانون اساسی اگر نمایندگان مجلس بر سر لایحه‌ای به توافق می‌رسیدند و شورای نگهبان با آن مخالفت می‌کرد این لایحه دوباره به مجلس برمی‌گشت و اگر نمایندگان روی آن اصرار داشتند، لایحه به مجمع می‌رفت. تشخیص مجمع درباره لایحه آمده «قانون» بود و فقهای شورای نگهبان نیز باید به آن تن می‌دادند و شکل اجرایی نیز می‌یافت. اکنون رئیس مجمع یکی از فقهای شورای نگهبان است و ترکیب مجمع نیز طوری است که با خط‌مشی شورای نگهبان تفاوتی ندارد.

قضیه بعد، اقدام میثم مطیعی، مداح، در نماز عید فطر بود که رسماً با رئیس‌جمهور قانونی کشور که کاملاً با روند قانونی انتخاب شده بود مخالفت کرد.

اقدام چهارم، تجلیل از تتلو و میهمانی‌دادن خبرگزاری فارس برای او بود که آن همه خبرنگار از اصولگرا و اصلاح‌طلب دعوت شده بودند. این در حالی است که حتی آقای رئیسی ملاقات خود با تتلو پیش از انتخابات را اتفاقی اعلام کرد، اما این جماعت حتی کار او را توجیه می‌کنند و می‌گویند اشتباهی رخ نداده است!

اقدام پنجم، بیانیه بیت مقام رهبری بر این مضمون و رویه بود که وزرای کابینه با مقام رهبری هماهنگ می‌شدند و در ادامه اضافه شده بود که قانون اساسی ایجاب می‌کند که این کار انجام شود. چراکه لازمه مسئولیت‌های مقام رهبری چنین چیزی را ایجاب می‌کند. بدیهی است که این امر در قانون اساسی نیامده و رویه هم نبوده است. برای نمونه مرحوم امام خمینی (ره) در انتخاب هیچ‌یک از وزرا دخالتی نمی‌کردند. فقط یک‌بار به‌دلیل ضرورت‌های جنگ به نمایندگان مقلد خود و در برابر سؤال آن‌ها گفته بودند که بهتر است مهندس میرحسین موسوی به‌عنوان نخست‌وزیر باقی بماند. کسانی هم که برخلاف موسوی رأی دادند محکوم نشدند. رئیس‌جمهور وقت هم با رهبری یعنی امام خمینی هماهنگی نکرده بود و کاندیدای ایشان هم آقای ولایتی بود. با چنین استدلالی می‌توان گفت رئیس‌جمهور هم طبق اصل ۱۱۳ مسئول اجرای قانون اساسی است و بنابراین لازمه اجرای قانون اساسی این است که مسائل دفاعی و نیروهای مسلحی که در مسئولیت مقام رهبری است با ایشان هماهنگی داشته باشد.

اقدام ششم، سوءاستفاده از واژه آتش به اختیار بود که می‌رفت هرج و مرجی در مملکت به‌وجود بیاورد که خوشبختانه مقام رهبری در روز عید فطر آن را به مسائل فرهنگی تقلیل دادند.

اقدام هفتم، مقایسه رئیس‌جمهور روحانی با بنی‌صدر و همچنین جهت‌گیری‌های خبرگان رهبری در نقد رئیس‌جمهور بود.

اقدام دیگر که بعید است به نتیجه برسد، انتخاب رئیس‌جمهور از طریق پارلمان است. در ابتدای طرح این مطلب، آقای هاشمی رفسنجانی به‌طور شفاف با آن مخالفت کرد و گفت این امر برخلاف قانون اساسی است. شاید منظور حذف آرای مردم از کل قانون اساسی باشد و این در حالی است که در چند اصل قانون اساسی آمده است که هیچ اقدامی بدون آرای مردم اعتبار ندارد.

اقدامات دیگری برخلاف قانون اساسی در انتخابات‌های دیگر انجام‌گرفته که حتی دکتر نجات‌الله ابراهیمیان، سخنگوی سابق شورای نگهبان، بر این باور قانونی بود که تأیید یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی حتماً یک دادگاه همراه با هیئت‌منصفه لازم دارد؛ و اصولاً می‌توان گفت تأیید یا رد صلاحیت به‌عهده قوه قضائیه است و نه قوه مقننه که شورای نگهبان نیز عضوی از قوه مقننه است. با وجود این مردم ما به یک هم‌تحلیلی درباره قانون اساسی رسیده که هر روزنه‌ای که باز می‌شود نور آن را تقویت کرده و به یک همه‌پرسی یا انتخابات رفراندوم‌گونه تبدیل می‌کند. نگرانی اینجاست که از یکسو آرای مردم که مبنای قانون اساسی است هر روز وسیع‌تر و گسترده‌تر و شکوفاتر می‌شود و از سوی دیگر فضای دیگری است که سعی دارد این آرا را محدود کند. این در حالی است که مرحوم امام بر روی آرای مردم تأکید بسیاری داشتند و شعارهای انقلاب هم مؤید آرای مردم بود؛ برای نمونه «جمهوری اسلامی آری حکومت خودکامه هرگز». ما نمی‌دانیم که این دو روند متضاد یعنی؛ روند مردم و روند مقابل آن به کجا منتهی می‌شود. تمام همّ ما باید این باشد که اجازه ندهیم که این دو روند با هم تلاقی کند و به تصادمی منجر شود. ملت ایران پس از جنگ هشت‌ساله و هزینه‌های دیگری که پرداخته‌اند واقعاً کشش یک جنگ داخلی را ندارد. جداً باید سعی ما جلوگیری از این تلاقی باشد یا حتی ناچاراً عقب‌انداختن آن، شاید که فرجی حاصل شود. از خواهران و برادران فرهیخته عزیز خواهانم که در این وضعیت خطیر به این پرسش پاسخ بدهند که چه باید کرد؟■

راهبرد پیش‌رو:
«تقویت فرآیند گذار به دموکراسی»

محمد توسلی

در دوران دوازدهمین انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۶ و همچنین رخدادهای پس از انتخاب دکتر حسن روحانی به ریاست‌جمهوری با آرای سنگین بیش از ۲۴ میلیون، تضاد بین جریان محافظه‌کار و نهادهای حامی آن با رئیس‌جمهور منتخب، خط‌مشی اعتدال و عقلانیت به‌طور چشمگیری افزایش یافت. به‌طوری که فشارهای همه‌جانبه به دولت دوازدهم از سوی دیگر، اعتراض بخش قابل‌توجهی از مردم به دکتر روحانی در خصوص محافظه‌کاری و عدم اجرای وعده‌های رئیس‌جمهوری در جریان انتخابات، در رسانه‌های مجازی گسترش پیدا کرده است. به‌طور طبیعی چالش‌های پیش‌روی دولت دوازدهم ناشی از محدودیت‌های ایجادشده توسط جریان محافظه‌کار، که بیشترین سهم را در نهادهای قدرت در اختیار دارند، برای بسیاری از تحلیلگران این سؤال را مطرح کرده است که این تضاد شدید در پاسخگویی بحران‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی جامعه و همچنین چالش‌های پیش‌رو در منطقه چه پیامدهایی خواهد داشت و آگاهان و دلسوزان نظام و منافع ملی در قبال چنین شرایطی چه وظیفه‌ای بر عهده دارند و خلاصه آنکه «چه باید کرد؟»

در یک کلام، تضاد پیش‌روی محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان و دولت مورد حمایت آنان، تازگی ندارد. ریشه اختلاف بین این دو دیدگاه در انقلاب مشروطه و تحولات دهه‌های بعدی آن در نهضت ملی ایران و در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی کاملاً مشهود است. زنده‌یاد مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۴ در جریان نهضت مقاومت ملی یادداشتی با عنوان «حکومت از بالا و حکومت از پایین» نوشتند که در آن موقع امکان انتشار نداشت و در سال ۱۳۹۳ در جلد ۲۲ مجموعه آثار آن زنده‌یاد، توسط بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان منتشر شده است. در یك دیدگاه، باور به حکومت از بالا مطرح است و برای مردم عملاً نقشی در تعیین سرنوشت جامعه قائل نیست. در دیدگاه دیگر به حکومت از پایین یعنی حاکمیت ملت و دموکراسی، یعنی به حق تعیین سرنوشت جامعه توسط مردم باور دارد. البته هر دو دیدگاه، مبانی و دلایلی برای خود داشته و دارند. رخدادهای چهار دهه بعد از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد؛ به‌رغم شفافیت اصول و آرمان‌های اولیه و اصیل انقلاب و بسیاری از اصول قانون اساسی به‌ویژه اصول فصل سوم، پنجم، هفتم و به‌طور مشخص اصل ۵۶ که مقرر می‌دارد «حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خود» خواست و مشیت الهی است و تجربه بشری نیز در طول تاریخ با فراز و نشیب فراوان به همین جمع‌بندی رسیده است، متولیان دیدگاه اول همواره در مقابل دیدگاه دوم مقاومت نشان داده‌اند؛ اما با ایستادگی و آگاهی‌بخشی پیشگامان دیدگاه دوم، چون زنده‌یاد مهندس بازرگان و یاران دیرین ایشان، به‌ویژه در شرایط حساس دهه ۶۰، به‌تدریج جنبش اجتماعی ایران از رشد و آگاهی و بلوغی برخوردار شد که در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ آقای سید محمد خاتمی را با ۲۰ میلیون رأی انتخاب کرد و با رأی اعتراضی به دیدگاه اول، زمینه توسعه اجتماعی و فراگیری دیدگاه دوم را فراهم ساخت. در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ به‌رغم افت‌وخیزهایی که در دو دوره ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد پدید آمد، اما این فرآیند در انتخابات سال‌های ۱۳۹۲، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۶ تداوم یافته و فرآیند توسعه جنبش اجتماعی ایران به‌طور چشمگیری ارتقا یافته است.

بررسی سوابق اشخاصی که بعد از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ تاکنون در جبهه اصلاحات حضور داشته‌اند و از گفتمان اصلاحات و دیدگاه دوم حمایت می‌کنند نشان می‌دهد که عمدتاً در دهه ۶۰ همراه و همگام با دیدگاه اول بودند؛ اما با توسعه آگاهی در جامعه به‌تدریج به دیدگاه دوم پیوسته‌اند و زمینه رخدادهای دهه‌های ۷۰، ۸۰ و ۹۰ را فراهم آورده‌اند. همچنین به‌تدریج پس از تحولات انتخابات ۸۸ اشخاص خردورز و آگاه طیف محافظه، چون دکتر علی مطهری، نیز به دیدگاه دوم پیوسته‌اند. طبیعی است چنین روندی در جامعه با واکنش شدید حامیان سنتی دیدگاه اول روبه‌رو شود و بعضاً منشأ اقداماتی شوند که خود زمینه‌ساز رشد بیشتر آگاهی شهروندان و تقویت دیدگاه دوم در جامعه خواهد شد.

مهدی بازرگان

با توجه به درس‌ها و عبرت‌های چنین فرآیندی در تحولات اجتماعی ایران به‌ویژه در چهار دهه بعد از انقلاب، رسالت و وظایف همه کسانی که به اصول و آرمان‌های اولیه انقلاب پایبند هستند و به قانون اساسی التزام دارند و برای تأمین امنیت و منافع ملی و آینده ایران احساس مسئولیت

دارند، در پاسخ به این سؤال که در شرایط کنونی عمل صالح ما چیست و چه باید کرد، چند محور زیر قابل‌بررسی است:

۱. راهکار حل مشکلات کنونی کشور تأمین آزادی، حاکمیت ملت و حقوق شهروندی است، پیش‌نیاز آن، تلاش برای رشد آگاهی بیشتر مردم از طریق تقویت نهادهای مدنی و همکاری‌های جمعی احزاب و گروه‌های اجتماعی است تا به‌تدریج فرآیند گذار به دموکراسی تقویت شود و با حاکمیت مردم بر سرنوشت خود، به‌تدریج مطالبات قانونی و برحق مردم محقق شود.

۲. اگر آزادی و دموکراسی پیش‌نیاز تأمین عدالت و استقلال کشور است، باید این موضوع به‌عنوان گفتمان مشترك و پیش‌نیاز در مرحله کنونی در تحولات اجتماعی مورد تأکید همه گروه‌ها قرار گیرد. خوشبختانه بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های اجتماعی که در گذشته عدالت را بر آزادی مقدم می‌دانستند، امروز تأکید دارند که تا در جامعه آزادی نباشد، دستیابی به سایر مطالبات به‌ویژه عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی، بی‌نتیجه و چون آب در هاون کوبیدن است. تجربیات دهه‌های اخیر در خاورمیانه ثابت می‌کند که استقلال، عدالت اجتماعی و حتی امنیت ِبدون تحقق آزادی و حقوق ملت، ولو آنکه به دست آید، پایدار نخواهد ماند.

۳. ضرورت تأکید بر وجوه اشتراك و پرهیز از برجسته‌کردن برخی اختلاف دیدگاه‌ها و برنامه‌ها که پس از استقرار حاکمیت ملی موضوعیت پیدا می‌کند تا در این مرحله با هماهنگی بیشتر همه گروه‌های اجتماعی برنامه‌های تقویت فرآیند گذار به دموکراسی با سرعت بیشتر محقق شود.

۴. تأکید بر راهبرد گفتمان جامعه‌محور و تمرکز تلاش‌ها در عرصه عمومی. این راهبرد بیش و پیش از تجربه بشری، مستند به آموزه‌های آیات محکم قرآنی است. رسالت همه پیامبران در آموزه‌های قرآنی «بلاغ مبین» و آگاهی‌بخشی و دعوت انسان‌ها به فطرت پاکشان برجسته و مشخص شده است. ازجمله در آیه ۲۵ سوره حدید «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» هدف از رسالت پیامبران با تمام امکانات آگاهی‌بخشی که خداوند در اختیارشان قرار داده این است که «مردم» خود اقامه قسط کنند. از آنجا که فاعل تحولات اجتماعی مردم هستند، بنابراین رسالت بنیادین انبیا، مؤمنین و مصلحین که پیامبران را اسوه و الگوی خود می‌دانند بایستی حضور در عرصه عمومی و آگاهی‌بخشی باشد نه «قدرت» تا خود مردم زمینه‌های تحول اجتماعی و برپا داشتن ارزش‌ها و فضیلت‌های انسانی چون عدالت را فراهم سازند. این فرآیند با رأی، نظارت و مدیریت خود مردم صورت خواهد گرفت.

بدیهی است در این فرآیند، اشخاص و احزابی که با رأی آزاد و خواست مردم در جایگاه دولت و مدیریت کشور قرار می‌گیرند، ضمن بسترسازی برای رشد و آگاهی بیشتر مردم به تأمین نیازهای جامعه در چارچوب برنامه‌های توسعه ملی همت می‌گمارند.

اما در شرایط امروز که دولت آقای دکتر روحانی با چالش‌های جدی روبه‌رو است و نتوانسته به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کند؛ نقد عملکرد دولت در چارچوب تحلیل واقع‌بینانه باید صورت گیرد تا ناقدین به سرنوشت چپ‌روی‌ها و مطرح‌ساختن برخی مطالبات زودهنگام دانشجویان دفتر تحکیم وحدت در دوران دولت اصلاحات آقای خاتمی دچار نشوند که عملاً آب به آسیاب محافظه‌کاران ریخت و موجب پشیمانی خود آنان در دوره دولت آقای احمدی‌نژاد شد. نقد و یادآوری خطاهای راهبردی دولتمردان امری ضروری است، اما باید بنا بر شاخص‌های انصاف و واقع‌بینی مراقب بود که مبادا عرصه نقد مشفقانه و ارزیابی به ورطه تخریب بدل شود. امروز فضای سیاسی ایران یک دوقطبی آشکار است که تخریب و تضعیف نهادهای منتخب و متأثر از آرای مردم در عمل به سود جریان مقابل تمام می‌شود که خواهان تمرکز و عدم پاسخگویی قدرت سیاسی است. رعایت تقوای سیاسی در شرایط کنونی اقتضا دارد که از تکروی پرهیز کرده و تصمیم‌سازی‌های سیاسی را بر اساس خرد جمعی و جهت‌گیری‌های دموکراتیک و منطبق بر منافع ملی استوار سازیم.

در این شرایط، ضمن صبوری و ایستادگی برای پیگیری مطالبات قانونی در راستای راهبرد «تقویت فرایند گذار به دموکراسی» نبایستی نقد دولت دکتر روحانی موجب تضعیف آن و ریختن آب به آسیاب محافظه‌کاران شود، که البته این امر با حساسیت و دشواری روبه‌رو بوده و خواهد بود.■

ظرفیت‌های بی‌بدیل قانون اساسی

آذر منصوری

اول: قانون اساسی جمهوری اسلامی واجد ظرفیت‌های بی‌بدیلی است که توجه به این ظرفیت‌ها می‌تواند راه را بر هر نوع تک‌صدایی یا حذف قدرت اثرگذاری مردم در تعیین سرنوشت خود ببندد.

برگزاری تقریباً هر دو سال یك انتخابات در این قانون و اختصاص بخشی مفصل و ویژه به حقوق ملت از ظرفیت‌های عینی این قانون است که می‌تواند در فرآیند گذار به مردم‌سالاری به‌کار گرفته شود.

وجود بخش‌هایی دیگر این قانون که قرار بود ناظر یا مکمل این بخش‌ها از قانون باشد، به‌مرور زمان نه‌تنها کمکی به تسریع فرآیند گذار نکرد، بلکه خود به عاملی برای توقف، کندشدن و به‌بیان بهتر دورزدن ظرفیت‌های دموکراتیك قانون اساسی و نقض حق شهروندی مردم تبدیل شد.

این اثرگذاری به‌طور مستقیم دایره انتخاب مردم را نشانه گرفت و تناقض‌ها را یکی پس از دیگری آشکار ساخت.

دوم: برگزاری تقریباً هر دو سال یك انتخابات و فرصت حضور و مشارکت مردم در این سطح به‌رغم همه این کاستی‌ها و موانعی که پیش روی دموکراتیزه‌کردن ساختار حقیقی و حقوقی قدرت وجود دارد تاکنون اجازه نداده است تا مدافعان تک‌صدایی به بلوکه‌کردن یك‌جای این قدرت دست یابند. حتی در نزدیك به ده سال که تمامی نهادهای انتصابی و انتخابی در دست این جریان بود، در بزنگاه‌های انتخابات که ضرورت مشارکت مردم همچنان احساس می‌شد و به‌رغم امنیتی شدن فضای پیش و پس از انتخابات ۸۸، این تک‌صدایی اجازه ثبات پیدا نکرد.

در انتخابات خرداد ۹۲ نمود این فرآیند آشکار شد.

سوم: به‌باور من تجربه هشت سال پیش از ۹۲ به بازخوانی دقیق نیاز دارد، بازخوانی که در کنار همه شرایط دشوار حاکم بر کشور، بیانگر همین ظرفیت‌های قانون اساسی است.

در این بازخوانی می‌توان دریافت که حتی با وجود نظارت استصوابی که خود تناقضی آشکار در قانون انتخابات پدید آورده است، فرصت

انتخابات، اجازه طرح دیدگاه‌ها و مطالبات مردم را فراهم می‌کند، فرصتی پیش‌روی جریان‌های سیاسی و کنشگران مدنی قرار می‌دهد تا شرایط موجود را نقد کنند و راهکار و برنامه خود را در معرض نظر و دید مردم قرار دهند، هرچند غربال شورای نگهبان و نظارت استصوابی برای یك جریان سیاسی در مقایسه با جریان دیگر بسیار بسته‌تر عمل کند.

با این صورت‌مسئله در هر انتخابات اصلاح‌طلبان نه با کاندیدای حداکثری، بلکه با کاندیداهایی در انتخابات حضور یافتند که حداقل‌های ممکن و مقدور را دارا بودند و برای حفظ سازوکارهای دموکراتیك موجود و نیز منافع ملی و خیر عمومی کشور و تسریع در فرآیند توسعه و درمجموع گفتمان و راهبرد اصلاحات نزدیک‌تر را مورد حمایت خود قرار داده و می‌دهند.

چهارم: در انتخابات مجلس دهم از کل کاندیداهای مدنظر و مطلوب اصلاح‌طلبان نزدیك به یک‌دهم بیشتر تأیید صلاحیت نشدند و اصلاح‌طلبان از همین روش ممکن و مقدور برای تشکیل مجلسی با حداقل‌های مطلوب خود تلاش کردند و فهرست‌های خود را تقریباً در بیشتر شهرهای کشور تکمیل کردند، هرچند این روش تالی فاسدهای خود را هم به دنبال داشت، اما مجلسی تشکیل شد که به‌مراتب نسبت به مجلس نهم تندروی‌های کمتری داشت و نیز به‌مراتب با دولت مورد حمایت آن‌ها در انتخابات ۹۲ همراهی و همسویی بیشتری داشت. در ۲۹ اردیبهشت۹۶ که هم‌زمان دو انتخابات برگزار شد نتیجه این راهبرد برداشتن یك گام بلندتر نسبت به دو انتخابات قبل بود.

پنجم: اصلاحات به‌عنوان راهبرد مطلوب اصلاح‌طلبان مسیر پیش‌روی ما برای دستیابی به دموکراسی را تسهیل می‌کند و بدون شناخت و داشتن معرفت لازم نسبت به این گفتمان و چارچوب‌های مدنظر این گفتمان ممکن است با بروز و پدیدآمدن هریك از این موانع، این راهبرد برای نیل به دموکراسی از جانب برخی دموکراسی‌خواهان ناکارآمد تشخیص داده شود.

با این فرض اصلاح‌طلبان پذیرفته‌اند که در یك حرکت مسالمت‌آمیز با کمترین هزینه، از مسیر قانونی روندهای دموکراتیك در کشور تقویت شود، مسیر پیشرفت و توسعه کشور هموارتر شود، استبداد و خودکامگی مسلط نشود، مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود تقلیل پیدا نکند و پرسشگری و پاسخگویی و گردش آزادانه اطلاعات نیز جریان‌سازی شود.

با این چارچوب کلی اصلاح‌طلبان از حداقل‌های موجود نیز در مقاطع مختلف استفاده کرده‌اند و اجازه حذف سازوکارهای جمهوریت نظام را به موافقین تک‌صدایی نداده‌اند، هرچند هم در این مسیر با ناملایمات بسیار روبه‌رو بوده‌اند و هم خود در مقاطعی با خطاهای استراتژیك (سال ۸۴) زمینه قدرت‌گرفتن بیشتر این رویکرد را در ساختار حقیقی و حقوقی کشور فراهم کردند.

ششم: انتخابات۲۸ اردیبهشت ۹۶که هم‌زمان مردم ایران هم شوراهای شهر و روستا و هم رئیس‌جمهور چهار سال آینده خود را انتخاب کردند، نشان از موفقیت این راهبرد داشت، راهبرد ائتلاف حداکثری و مطالبات حداقلی به ثمر نشست و بسیاری از نیروهایی که در انتخابات دوره‌های قبل شوراها توسط هیئت‌های اجرایی و نظارت رد صلاحیت شده بودند، با تغییری که در مجلس دهم به وجود آمده بود، تأیید صلاحیت شدند و در بسیاری از شهرهای بزرگ لیست اصلاح‌طلبان که با چاشنی «تکرار می‌کنم» سید محمد خاتمی همراه شده بود، توانست اکثریت کرسی‌های شوراهای پنجم را از آن خود کند و به دنبال آن شهردارانی انتخاب شدند که متعلق به این جریان سیاسی بودند. از طرف دیگر حسن روحانی با اختلاف چشمگیر از رقبای خود پیش گرفت.

هفتم: اما دوقطبی که در انتخابات ریاست‌جمهوری شکل گرفته بود، اگر بی‌سابقه نبود، کم‌سابقه بود. دوقطبی که می‌تواند به‌نوعی نماد و نشان‌دهنده دو دیدگاه را برای اداره کشور به نمایش بگذارد و شاید برای رقبای حسن روحانی پیروزی با این سطح اختلاف پیش‌بینی نمی‌شد. دوقطبی‌ای که در فضای پساانتخابات نیز تا زمان معرفی کابینه جدید حسن روحانی ادامه داشت.

شاید اگر پس از انتخابات سمت‌وسوی سخنان روحانی در راستای تعدیل دوقطبی شکل گرفته در انتخابات بود، مسیر برای معرفی کابینه‌ای که برآیند ۲۴ میلیون رأی باشد، فراهم‌تر می‌شد؛ اما این یک فرضیه است که اثبات آن نیاز به فکت‌های دقیق و مستند دارد؛ اما در هر حال قابل پیش‌بینی بود که بعد از این پیروزی مخالفان دست روی دست نخواهند گذاشت و فشارها را بر روحانی و اصلاح‌طلبان پیروز در انتخابات شوراها افزون خواهند کرد و به‌انحای مختلف خواهند کوشید در چهار سال پیش‌رو به‌نحوی عمل کنند که تمامی عوامل مؤثر در پیروزی اصلاح‌طلبان حذف شود. تناقض‌های پیشین در این دستور کار تشدید می‌شود، دولت منتخب با بحران‌های جدی مواجه می‌شود و درنهایت امیدی که سرمایه اصلی اصلاح‌طلبان در انتخابات است به یأس و ناامیدی تبدیل شود. این دستور کار تندروهایی است که حتی به برجام نیز رحم نمی‌کنند.

هشتم: پرسش اصلی این است که واکنش یا راهبرد مناسب در چنین شرایطی چیست؟ پاسخ روشن است:

۱. تداوم راهبرد اصلاح‌طلبی و استفاده از همه ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی و نیز تلاش برای حفظ ظرفیت‌های دموکراتیك آن.

۲. تلاش در راستای تقویت جامعه مدنی، حال که شورای‌های شهر و دولت مدافع فربه‌سازی جامعه مدنی هستند باید نهایت همت خود را در این راستا به‌کار گیرند. (تقویت تحزب، سازمان‌های مردم‌نهاد و توسعه گردش آزادانه اطلاعات)

۳. حفظ ائتلافی که آغاز آن خرداد ۹۲ بود. اگر قدر جریان‌های که مخالف تک‌صدایی به ائتلافی گسترده‌تر دست یابند، از دامنه اثرگذاری موافقان تک‌صدایی کاسته خواهد شد.

۴. اما چالش اصلی پیش‌روی کشور فقدان مسیری است که به تفاهم ملی بینجامد. همه جریان‌های سیاسی باید بپذیرند که مشکلات داخلی و خارجی کشور آن‌قدر هست که اگر مجموعه ظرفیت‌ها به‌کار گرفته شود، حل آن‌ها آسان نخواهد بود؛ از چالش حصر که یك چالش سیاسی است تا چالش آب و محیط زیست.

باید همه کسانی که دل در گرو منافع ملی کشور دارند، حب و بغض‌ها و تنگ‌نظری‌ها را کنار بگذارند و بپذیرند که بقا و پویایی نظامی که بر اساس آرای مردم شکل گرفته، اتکا به مردم، رعایت حق‌الناس در انتخابات و نه حذف رقیب، و شفافیت است. تقویت منافع ملی و امنیت ملی در گرو پذیرش رأی و خواست مردم است.■

تصادم نیروها و میانجی‌شدن سرمایه اجتماعی

ابوطالب آدینه‌وند

در نگاهی تاریخی، حدود دو سده از تأملات و تکاپویی ملی برای دستیابی به الگویی قانونی و دموکراتیک می‌گذرد. در بزنگاه‌های مختلف و در پسِ آن در دینامیزم پرخلجان تاریخی در معبر واقعیتِ ایران و ایران متأثر از واقعیت‌های جهان جدید، شرایط سیاسی و اجتماعی کنونی به امروز رسیده است؛ بنابراین برای تفسیر واقعیت امروز توجه به نقطه عزیمت‌ها و سیر آن‌ها ضروری است. دستیابی به تنظیمات و قانون محدودکننده قدرت یکی از این مطالبات تاریخی است که در تنش بین مطالباتِ قوای مردمی با موانع تاریخی اراده و رأی مردم، فراز و نشیب فراوان طی کرده است که هم دستاورد تاریخی در بستر آن کسب شده و بستری مناسب نیز برای کنش کم‌هزینه برای عموم بوده است؛ یعنی حول آن سرمایه اجتماعی بیشتری امکان هم‌افزایی و کنش‌ورزی دارد.

اما از تنظیمات عصر سپهسالار تا قانون اساسی کنونی همیشه موانعی بر پیشبرد مطالبات مردمی در بستر قانون وجود داشته است و به‌تعبیری از هدی صابر، «نهاد محافظ» مشروع و مقبول به پشتوانه حقوقی و مردمیِ دستاوردها ایجاد نشده است، همین امر هم امکان دورزدن قانون توسط ذی‌نفوذان و اربابان قدرت و عبور از قانون را فراهم کرده است و هم در پس این دورزدن اسباب مشروعیت‌زدایی از قانون را تسریع نموده است. این رویه هم امید به اصلاحات تدریجی را خدشه‌دار و ناکارآمد نموده و هم مطالبه قانون‌خواهی و مشروط‌بودن قدرت به حدِ قانون را تضعیف کرده و هم اسباب تنش و چالش‌های مستهلک‌کننده را فزونی بخشیده است، از این‌رو با عطف به آن تجربیات گذشته و افق‌های نو باید به مواجهه و آسیب‌شناسی چالش‌های امروز نشست و در آن‌ها تأمل نمود.

در اکنون ایران، به تعبیری از دکتر سعید مدنی، ما با یک جنبش اجتماعی زنده روبه‌رو هستیم که حیات خود را در بستر امکان‌ها و ممکنات متظاهر می‌سازد. سیر تاریخ معاصر نیز مؤید این کلام است، با عطف به این نکته تحلیلی در عینیت امروز این جنبش اجتماعی حامل و حامی جنبش بهبودخواهانه و اصلاح‌گرانه است، این جنبش گرچه مطالباتش فراپارلمانتاریستی است، اما بستر فعالیت خود را مدنی و حقوقی تعریف کرده و در پی گشایشی مدنی است، البته برای تحقق این مطالبات، این جنبش در ضلعی از اضلاع کنش‌ورزی خود در سازوکاری نمایندگی ورود نموده، در نتیجه بخشی از نیروهای درون ساختار را به‌عنوان نیروهای مساعد مطالبات خویش حمایت و تقویت کرده است و اراده خویش را چنین پیگیری می‌کند، فی‌الواقع پیشبرد استراتژی اصلاح‌گرانه در بستر قانون اساسی با اتکا به جنبش اجتماعی رویکرد دورانی پیش‌برندگان و فاعلان آن است.

از آنجا که سطح مطالبات انبارشده تاریخی بیش از کشش ساختار حقوقی و بعضاً بیش از ظرفیت دوران است، نیروهای سیاسی-مدنی، استراتژی خود را در ائتلاف با نیروهای سیاسی مساعد جهت تحقق تدریجی مطالبات گذاشته‌اند و طبعاً تداوم آن منوط به تحقق نسبی آن مساعدت و کارآمدی آن است؛ البته بدیهی است که تقلیل سیاست و کنش‌ورزی سیاسی حول صندوق رأی بسان ندیدن آن خطایی استراتژیک است و ادراک از شرایط را تک‌ساحتی و توضیح آن را ناقص می‌سازد از این رو صندوق رأی هنگامی می‌تواند مؤثر باشد که در دیگر عرصه‌ها نیز گشایش ایجاد کند. به‌باور نگارنده تصادم قوای اجتماعی و قطب اقتدارگرا در صورتی اتفاق خواهد افتاد که این سرمایه اجتماعی ائتلافی از هم پاشیده باشد و دچار تفرق راهبردی شده باشند یا نیروهای اجتماعی در امکان تحقق مطالبات از مکانیزم رویکرد حقوقی و اصلاح درون ساختاری دچار تردید شده باشند و احساس انسداد در عرصه عمومی فراگیر شود. به‌نظر می‌رسد اکنون راهبرد نیروهای اقتدارگرا سرمایه اجتماعی استراتژی اصلاح‌گرانه را نشانه رفته است و سعی در رخنه در ایمان به امکان اصلاح از طریق سازوکارهای قانونی، با توجه به امکانات قانونی و نیز ایجاد موانع فراقانونی‌شان دارند تا ریزش نیروهای اجتماعی و تفرق نیروهای سیاسی را رقم زنند در این هنگامه نیروهای سیاسی حریم و حفاظ اجتماعی خود را از دست داده در نتیجه راحت‌تر در معرض حذف و هدم قرار خواهند گرفت، این تجربه در اواخر دوران اصلاحات عملیاتی شد و در انتخابات سال ۸۴ راست اقتدارگرا میوه آن را چید و روند اصلاحات دچار اخلال شد، اگرچه موانع ذهنی و عینی درونی و بیرونی محدود به آن نبود و طیف گسترده‌ای را دربرمی‌گرفت. گرچه نیروهای مدنی با جمع‌بندی آن تجربه در سال ۸۸ تا اکنون طی مسیر نموده، اما تکرار آن در آینده منتفی نیست و نگرانی برای استراتژی اصلاح‌گرانه جدی است، به نظر راهکار اصلی حفظ سرمایه اجتماعی حامی از طریق تبیین رویکردها، تلاش برای تحقق مطالبات و کسب نتایج عینی به‌طور نسبی و نیز توضیح موانع کار به‌طور شفاف است وگرنه ناامیدی و درنتیجه انفعال و ریزش تسری خواهد یافت و دگرباره تا رسیدن به اجماع دورانی هزینه‌های گزافی باید پرداخت نمود.

با توجه به تحولات پساانتخابات و حمله همه‌جانبه به خواست و اراده مردم به شکلی بی‌سابقه و ایجاد موانعی به‌مراتب بیشتر از دوران اصلاحات، آیا عبور از معبر پرسنگلاخ کنونی با تبصره کاهش هزینه‌های اجتماعی و سیاسی میسر خواهد بود؟ مجلس و دولت اخیر، برآیند برهم‌کنش معطوف به تعامل عقلای درون حاکمیت و نیروهای مدنی برای مواجهه با تندروی یک دهه گذشته

بود، امـا ادامه رویکـردی که دولـت و نمایندگان مجلـس در برابر زیاده‌خواهی‌هـای فراقانونی آن‌ها برگزیده‌انـد بیشـتر انفعالی بوده و فشـارها و موانع اثـر خود را گذارده‌اند. این اثـر، تأثیرات خود را بر نیروهـای اجتماعی نیز گذارده اسـت و نتیجه این تأثیـرات انفعال و سیاسـت‌زدایی از عرصه عمومی خواهد بود، حتی ممکن است قوای اجتماعی را رو در روی منتخبـان قرار دهد. آنـگاه منتخبان بدون پشـتوانه اجتماعی فشارپذیرتر خواهند شد، سپس به دلیل برآورده نساختن مطالبات و محقق‌نشدن آن‌ها، ناکارآمدی حاصل خواهد شـد که نتیجه آن پرسش از مشروعیت راهبرد اصلاح‌طلبانه خواهد بود، البته تردیدی نیسـت که تبعات ناامیدی از امکان اصلاح و مبارزه با فسـاد فراتر از یک جریان سیاسی است و متوجه کل سـرزمین ایران خواهد شـد، از این‌رو تأمـل و مکث در موانع درونی و بیرونی تحقق اراده و خواست مردم وظیفه‌ای راهبردی و ملی است.

خطـر دیگری کـه از ترکیب و تلفیـق موانع بیرونی و ضعف‌های درونی ممکن اسـت سر برآورد مسئله «اسـتحاله» است، یعنی اینکه منتخبین مردم به‌جای تکیـه بر سـرمایه اجتماعی خویش و پاسـخگویی به خواسـت‌ها و مطالبات آن، مسـتحیل درخواست و روابـط قدرت و روی‌گـردان از مردم شـود این اسـتحاله اعتماد عمومی و در نتیجه سیلوی تاریخی سرمایه اجتماعی را گریزان خواهد کرد.

به‌بـاور نگارنده بین کارآمدی و کسـب دسـتاورد متعین، مشروعیت راهبردی و عدم استحاله رویکرد اصلاح‌گری بـا حفظ و افزایش سـرمایه اجتماعی رابطـه‌ای وثیـق برقرار اسـت، تنها ابـزاری که هم زیاده‌خواهان را مهار خواهد کرد و هم امکان تصادم هزینـه‌زا حذف و هدم نیروهای اجتماعی را کاهش خواهد داد تکیه بر همین سرمایه اجتماعی است که محصول هم‌افزایی، تجمیع و وفاق راهبردیِ تکثری از مطالبـات اقـوام، ادیان و مذاهـب، جنبش‌های اجتماعـی (زنان، معلمان، کارگران و دانشـجویان) و نیروهـای مدنی و رسـانه‌ای و مراجع اجتماعی و سیاسی در شبکه‌ای از کنش متعامل است.

جلوگیری از اصطکاک‌های منجر به اسـتهلاک، به‌ویژه با توجه به شـرایط بین‌المللی و دشواری‌های آن امری عقلایی است، اما اگر منجر به رویگردانی از خواسـت و مطالبـه عمومـی باشـد حاصل آن خسـارت بیشتر و درازدامنه‌تری خواهد بود، بنابراین بر دولت و کل حاکمیت است که پذیرای مطالبات استراتژیِ ترکیبیِ حقوقی- مدنی موجود باشند و از مقابله با اسـتانداردهای دوگانه در مواجهه با قانون بپرهیزند. نهادهـای قدرت باید تنوع و تکثر واقعی جامعه را و نیز مطابق قانون اساسـی، فصل‌الخطاب اراده ملت را چه در وجه بوروکراتیک و چه در وجه تعین خواست و مطالبه مردم بپذیرند.

در این میان مکـث و تأمل تاریخـی همه نیروهای مدنی و سیاسی و عقلای در قدرت بر روی سازوکار تحقق «اراده ملت» می‌تواند راهگشـا باشد و به‌نظر می‌رسـد که چگونگی عبور از موانع تحقق، تکوین و تبیینی متناسـب با این مرحلـه تاریخی می‌طلبد تا امکان عبور از معبر تنش‌آلود اخیر تمهید شود.■

اخلاق، مصلحت و حق قانونی-شهروندی

نسبت حق‌الناس با فهم فقهای شورای نگهبان

فائزه حسنی

انتخاب سـپنتا نیکنام، تنها عضو زرتشتی شورای شهر یزد، با ابلاغیه شورای نگهبان مبنی برخلاف شرع بودن یك تبصره از قانون شوراها لغو شد و با نظر قطعی آیت‌الله یزدی با اسـتناد به اصل چهارم قانون اساسـی مبتنی بر فهم فقهای شورای نگهبان قطعیت یافت. در این مقاله برآنیم نظر کارشناسان و صاحب‌نظران موافق و مخالف را از جنبه‌های فقهی، قانونی و حقوقی بررسی کنیم.

ملت ایران تجربه قانون اساسـی و قانون‌گرایی را در کارنامه صد ساله خود دارد، از ایـن‌رو باید این را پاس بداریم. از انقلاب مشـروطیت تاکنون حقوق ملت و آرای مردم در قوانین اساسـی نقش والایی داشته است. در قرآن هم با مخاطب قراردادن «نـاس» تعمیق‌دهنده این حقوق بوده اسـت. طی این مدت بیش از یکصد سـال وفاق ملی و اجرای بدون تبعیض و تنازل قانون اساسی، شعار اساسی و پایدار ملت ایران بوده است. امید است آن را پاس داشته و با ابزارهای قانونی، پیگیر آن باشیم.

امام خمینی (ره) در دوران حیات خود در جهت نهادینه‌کردن قانون اساسی پس از اتمام جنگ تحمیلی در نامه‌ای به نمایندگان مجلس گفتند همه امور باید بر محور قانون اساسـی قرار گیرد. قانون اساسـی جایگاه همه نهادها را تبیین کرده اسـت. شورای نگهبان نیز ارگانی در کادر قانون اساسـی به‌عنوان سند وفاق ملی است. آیت‌الله یزدی قبلاً در نماز جمعه گفته بودند که تك‌تك مواد قانون اساسـی مشـروط به اصل چهارم قانون اساسـی است و اصل چهارم هم مشـروط به موازین اسلامی می‌باشد و موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. با این سخنان این شائبه به‌وجود می‌آید که آیا ما قانون اساسی مستقلی که تك‌تك مواد آن از مشروعیت و مقبولیت برخوردار اسـت، داریم یا هر چه هسـت فهم فقهای شورای نگهبان است و به‌تدریج این فهم و تفسیر اولویت پیدا می‌کنـد گویـا اصلاً قانونی وجود ندارد. این دیدگاه نه با مقدمه قانون اساسـی تطبیـق دارد، نه با دیدگاه‌های امام خمینی (ره). فارغ از اینکه اعتبار شـورای نگهبان برآمده از یك نهاد حقوقی به‌نام قانون اساسـی اسـت و منظور اعضای خبرگان قانون اساسی نیز که نهاد شورای نگهبان را مرجع حل اختلاف در تفسیر قانون اساسی داده‌اند این بوده که قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرتی ندارد و یکایك مواد آن قابل فهم، شفاف و مشروع است. آن‌ها بر این باور بودند که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر روح قانون باشد که نشأت گرفته از انقلاب است؛ بنابراین فهم شورای نگهبان مشروط به سلیقه آن‌ها نیست. امام خمینی (ره) گفتند مجتهد ولو آنکه تمامی دروس حوزه‌ای هم خوانده باشد، ولی مجتهد نیست، مگر آنکه واقف به عنصر زمان و مکان باشد. بر این اساس باب اجتهاد باز است. در این‌باره شـبهات و سـؤالات متعددی مطرح است. اینکه فهم فقهای محترم شـورا بر چه ملاك و معیاری است و اگر مبتنی بر قانون اساسـی و تك‌تك مواد آن، که مشـروعیت دارد نباشـد، مبتنی بر چیست؟ آیا مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری حوزه علمیه اسـت؟ امام خمینی (ره) بدین مضمون به فقهای شورای نگهبان گفتند اگر شـما احکام اجتماعی و مصلحت اجتماعی را تشخیص می‌دادید نیازی به نهاد جدیدی به‌نام مجمع تشخیص مصلحت نظام نبود. نصیحت دلسوزانه امام خمینی برای این بود که جایگاه شورای نگهبان در جهت نهادینه‌شدن قانون اساسی مستحکم شود. با توجه به بیانات امام نیاز به تبیین جایگاه قانون اساسی و قانون‌گرایی و با در نظرگرفتن نمونه قانون اساسی انقلاب و قانون اساسی مشروطیت، در اسلام می‌باشد. نظر به چنین امر مهم و اهمیت راهبردی قانون اساسـی نشریه چشم‌انداز ایران در فرصت‌های گوناگون به این موضوع پرداخته و مصاحبه‌هایی در این زمینه انجام شـده اسـت. ازجمله آیت‌الله موسوی تبریزی، حجت‌الاسـلام مهدی کروبی، حجت‌الاسلام انصاری‌راد، حجت‌الاسلام محتشمی‌پور، آیت‌الله بیات زنجانی و دیدگاه‌های آیت‌الله‌العظمی منتظری کارشناسانی بوده‌اند که پاسخ آن‌ها در نشریه چشم‌انداز ایران درج شده است.

انتخاب سپنتا نیکنام، عضو زرتشتی شورای‌اسلامی شهر یزد، به چالشی ملی تبدیل شده است. وی نخستین بار در سال ۱۳۹۲ به عضویت در چهارمین دوره شورای اسلامی شهر یزد انتخاب شده و رئیس کمیسیون برنامه و بودجه آن شـورا بود و در سـال ۱۳۹۶ با ۲۲ هزار رأی و با رویکردی مستقل و به‌عنوان تنها عضو زرتشتی شورا به عضویت شـورا درآمد. شـهر یزد از دیرباز لقب دارالعباده گرفته و در پرورش شـخصیت‌های ممتاز ماننـد مرحوم آیت‌الله

خاتمی از سهمی سترگ برخوردار بوده است. این شهر با این پیشینه درخشان در گرایش به اسلام، قرن‌ها زیستگاه زرتشتیان ایران با همه نیایش‌ها و میعادگاه‌های آن‌هاست. جمعیت محدود زرتشتیان یزد حدود ۴ هزار نفر است که حدنصاب کافی برای ورود سپنتا نیکنام به شورا نیست و او قطعاً با رأی بسیاری از مسلمانان به عضویت شورا انتخاب شده است.

اما این اتفاق مبارك با نامه دبیر شورای نگهبان در ۲۶ فروردین ماه سال جاری به بن‌بستی تبدیل شد. آیت‌الله جنتی گفته بود به دلیل درخواست‌های رسیده به شورای نگهبان در رابطه با تبصره یك، ماده ۲۶ قانون شوراها و پس از چند جلسه بررسی آن، در نهایت تشخیص دادند که تبصره مذکور خلاف شرع است و در آن نامه خواستار رد صلاحیت نامزدهای اقلیت‌های غیرمسلمان در مناطقی شد که اکثریت جمعیت آن‌ها مسلمان است.

در ابلاغیه آیت‌الله جنتی آمده که با عنایت به اطلاعات واصله از برخی مناطق کشور که اکثریت مردم آن مسلمان و پیرو مذهب رسمی کشور هستند و افراد غیرمسلمان در این مناطق خود را داوطلب عضویت در شوراهای اسلامی شهر و روستا کرده‌اند و با توجه به اینکه تصمیمات شوراها در خصوص مسلمین بدون لزوم رسیدگی آن در شورای نگهبان لازم‌الاتباع خواهد بود، تبصره یك ماده ۲۶ قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور مصوب ۱۳۷۵ نسبت به چنین مناطقی با نص فرمایشات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران مغایر است و لذا خلاف موازین شرع شناخته شد.

استناد آیت‌الله جنتی به سخنان امام خمینی (ره) در ۵۸/۷/۱۲ بود. فقهای شورای نگهبان به‌جای نامه به مجلس شورای اسلامی که طریق رایج بررسی مصوباتش است، این بار خطاب به روزنامه رسمی برای ابلاغ به مراجع ذی‌ربط نامه نوشته. صلاحیت سپنتا نیکنام با وجود ابلاغیه دبیر شورای نگهبان تأیید شد و مردم شهر یزد دوباره او را انتخاب کردند. ولی با شکایت رقیب انتخاباتی که در پاسخ استعلام‌ها و شکایت‌هایش از استانداری نتیجه‌ای دریافت نکرد و در دیوان عدالت اداری مطرح شد، منجر به حکم توقف موقت عضو زرتشتی شورا گردید. نماینده زرتشتیان این مسئله را بدعتی نامید که اگر دائمی شود می‌تواند تمام انتخابات‌های آینده را تحت‌تأثیر قرار دهد.

دبیر اجرایی هیئت عالی نظارت بر انتخابات نیز ضمن دفاع از عملکرد خود و رأی مردم اذعان داشت که با مسئله حقوقی بالادستی مواجه بوده و باید مسئله از بالا حل شود. همچنین نمایندگان استان یزد در مجلس شورای اسلامی از رئیس مجلس خواستند که به‌منظور صیانت از قوانین و مقررات اقدام کند. آنان یادآور شدند که تصمیمات قضایی باید در راستای تقویت وحدت و انسجام ملی و امنیت کشور و حیثیت داخلی و بین‌المللی نظام سیاسی و حقوقی باشد. آیت‌الله یزدی، عضو باسابقه و پرنفوذ شورای نگهبان، نظر قطعی را اعلام کرد. وی گفت کاری به زرتشتی، یهودی یا اقلیت خاصی نداشته و بحث کلی را مطرح می‌کند که اگر جایی اکثریت قریب به اتفاقشان

علی مطهری، نایب رئیس دوم مجلس شورای اسلامی

مسلمان باشد غیرمسلمان نمی‌تواند برای آن‌ها تصمیم بگیرد -البته در احوال شخصیه خودشان می‌توانند تصمیم بگیرند- آیت‌الله یزدی گفت در جلسه شش نفره فقهای شورای نگهبان به‌اتفاق آرا این را تصویب کردند. وی به اصل چهار قانون اساسی استناد کرد که در مورد خلاف شرع‌بودن مصوبات اشخاص دیگری غیر از فقهای شورای نگهبان نمی‌توانند نظر دهند. بنابراین نظر فقهای شورای نگهبان نه‌تنها جنبه شرعی و قانونی داشته و غیرقابل تغییر است که اگر کسانی به‌دنبال این هستند که مصوبه قانونی را برگردانند در حقیقت مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی ایران است و نظام قطعاً در برابر آن می‌ایستد و نمی‌تواند تحمل کند که قانون زیر پا گذاشته شود. وی تأکید کرد اصل چهار قانون اساسی بر این مسئله صراحت دارد. اطلاق این اصل شامل قانون انتخابات شورای شهر هم می‌شود ولو اینکه شورای نگهبان ناظر آن نباشد، اما از نظر شرعی این اطلاق شامل همه قوانین می‌شود.

سخنان آیت‌الله یزدی با توضیحات یکی دیگر از فقهای شورای نگهبان همراه شد. آیت‌الله مدرسی یزدی در رابطه با تبیین مبانی فقهی نظریه فقهای شورای نگهبان گفت: هر وقت شورای نگهبان چیزی را خلاف شرع تشخیص داد طبق قانون اساسی و حتی طبق قانون عادی از همان لحظه که اعلام کرد؛ این مورد باطل می‌شود و بطلان آن هم برمی‌گردد به زمان سابق و عطف به ما سبق می‌شود. وقتی قانون خلاف شرع بود، امروز و دیروز ندارد، یعنی از روز اول خلاف شرع بوده و هر مقدار که امکان جبران هست نسبت به سابق هم باید جبران شود. وی در رابطه با تبصره ماده ۲۶ افزود این مطلب در ۹۶/۱/۳۱، در روزنامه رسمی جمهوری اسلامی منتشر شده است و بدین ترتیب مصوبه سال ۱۳۷۵ شورای نگهبان در رابطه با قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور خلاف شرع دانسته شد. وی در رابطه با اصل ۶۴ قانون اساسی که نماینده اقلیت‌ها را به‌رسمیت شناخته است، گفت: به اقلیت‌های مصرح در قانون اساسی یعنی اینکه هرکدام برای خودشان نماینده‌ای داشته باشند، نه اینکه برای مسلمانان نمایندگی کنند. وی این را ارفاق نظام اسلامی برای اقلیت‌ها دانست و افزود امروز ارفاقاتی که نظام اسلامی به اقلیت‌ها کرده در هیچ کجای دنیا مشابه ندارد و افزود، در حدی که قانون و شرع اجازه داده، اقلیت‌ها دارای حقوق هستند.

صداوسیما هم در بخش گفت‌وگوی ویژه خبری به‌منظور تنویر افکار عمومی در این باره صرفاً از کسانی دعوت کرد که موافق این رویکرد تازه شورای نگهبان هستند. برخلاف میزگردهای مشابه باید میهمانان از جریان‌های مختلف می‌باشند تا بتوانند با ایجاد چالش مسئله پیش‌آمده را مطرح کنند و افکار عمومی بتواند تصمیم بگیرد و انتخاب کند.

به‌دنبال مواضع آیت‌الله یزدی موج فکری و اجتماعی به راه افتاد و نگرانی از شکل گرفتن یك بدعت جدید را دامن زد، ازجمله اینکه با این منطق، نابرابری رأی مردم هم مطرح شود، چراکه یك رأی می‌تواند بر سرنوشت کشور تأثیرگذار باشد، چه‌بسا رأی یك نفر از اقلیت در انتخاب یك وزیر یا رئیس‌جمهور یا نماینده مجلس تعیین‌کننده باشد. به‌یاد داریم در انتخابات مجلس سوم شورای نگهبان تا مدت‌ها صندوق‌های رأی را تأیید نمی‌کرد و با وزارت کشور اختلاف داشت تا اینکه امام وارد صحنه شدند و حکم به تأیید انتخابات دادند و در مقطعی که شورای نگهبان اصرار بر ابطال انتخابات داشت امام (ره) اجازه این کار را نداده و افراد را از اینکه در امر انتخابات احتیاط یا وسوسه‌ای باشد بر حذر داشته و کمال احتیاط را برای حفظ حیثیت جمهوری اسلامی و اسلام توصیه کردند. امام خمینی به شورای نگهبان یادآور شدند که اعضای شورا خودشان قبل از گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چراکه یکی از مسائل مهم در دنیای پرآشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. امام (ره) همچنین گفته بودند بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست نه‌تنها قابل‌حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد.

امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۶ نیز در قضیه اختلاف مجلس و شورای نگهبان درباره قانون کار اعلام کردند که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نیست

ایشـان در صدور فتوا بر دو عنصر زمان و مکان تأکید داشـتند و بنابر مصلحت به احکام ثانوی استناد کرده و مشـکل را حل می‌کردند که بعـداً با ایجاد «مجمع تشـخیص مصلحت نظام و مردم» گره مشـکلات را با توجـه به مقتضیات زمان و مـکان و مصلحت نظام گشودند.

امام خمینـی (ره) به اعضـای شـورای نگهبان گفته بودند که رفتار شـما بـه صورتی باید باشـد که انتزاع نشـود که شما در مقابل مجلس و دولت ایستاده‌اید... صحبت‌های شـما به صورتی باشد که همه فکر کنند در محدوده قانونی خودتان عمل می‌کنید... شما باید سـعی کنید نگویید می‌خواهید در تمام کارها دخالت کنید، حتی در مسائل اجرایی، همچنین در شهریورماه ۱۳۶۳ گفتنـد که اگـر مباحثات به مناقشـات تبدیل شـود و جلوی یکدیگر بایستید اسباب این می‌شود که شورای نگهبان تضعیف شود و در آتیه از بین برود.

با توجه به مجموعه سـخنرانی‌های امام (ره) در دوران حیاتشان برخی می‌گویند که فقه حکومتی مبتنی بر نظر امام (ره) را بایکوت کرده‌انـد. امام برای حفظ نظام، تعطیلی برخی احکام واجب را هم مجاز می‌دانسـت. با این رویه، اسـتدلال برای عـدم عضویت یك اقلیت مذهبی محلی از اعراب پیدا نمی‌کند و با این نگاه که شورای نگهبان هر زمانی مجاز است به عقب برگردد و قوانین قبلی را هم اگر خلاف شـرع دانسته شود ملغی کند، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. آیا با این طریق می‌توان سازگاری اصول قانون اساسی را حفظ کرد؟ و آیا این روش به بی‌اعتباری قانون نمی‌انجامد؟

همچنین در نقد سخنان آیت‌الله یزدی به تصویب قانون کار در زمان امام (ره) اشاره می‌شود. در رابطه با قانون کار، مجلس شـورای اسـلامی در قرارداد میان کارگر و کارفرمـا، مزایایی برای کارگر در نظر می‌گرفت، اما شورای نگهبان بر اساس فقه مصطلح بر قرارداد دوطرفه کارگر و کارفرما تأکید داشت و صرف رضایت طرفین را در انعقاد قرارداد کافی می‌دانسـت و دخالت طرف سـوم را مخالف شـرع می‌دانسـت، این در حالی بود که چنین شـرایطی تضییع حق کارگر بود. امام با طرح این موضوع که دولت اسـلامی اختیـارات مطلق دارد می‌تواند با تشـخیص مصلحت، قانون وضع کند عملاً با دیدگاه شورای نگهبان مخالفت کردند. می‌بینیم امام (ره) در آن مقطع دیدگاهی متفاوت از شـورای نگهبان داشـتند، درحالی‌کـه آیت‌الله یزدی دیدگاه شـورای نگهبان را درباره عضو زرتشـتی شـورای شـهر، عین قانون و اسـلام به‌شمار می‌آورد. ضمن آنکه باید توجه داشت نظرات رسمی و قانونی شورای نگهبان لزوماً با نظرات سایر مراجع تقلید مطابقت ندارد.

بـا توجه به اینکه در قانون اساسـی حقوق اقلیت‌ها در نظر گرفته شـده اسـت معلوم اسـت اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی در زمان تدوین این قانون متوجه ضرورت این مسـئله بوده‌اند و حتـی اقلیت‌ها ازجمله زرتشـتیان در مجلـس خبرگان قانون اساسـی حضور داشـته‌اند. این ضرورت بر اسـاس واقعیتی اسـت که در کشـور ما وجود دارد. ایرانیـان از هر قوم و مذهبی به گـواه تاریخ زندگـی مسـالمت‌آمیزی در کنار هم داشـته‌اند. در قانون اساسـی مشـروطه نیز اصولی در رابطه با حقوق اقلیت‌ها وجود داشته است و اقلیت‌های رسمی در مجلس شورای ملی نماینده داشته‌اند. به غیر از اصل ۶۴ قانون اساسـی مبنی بـر نمایندگی اقلیت‌ها در مجلـس، اصول دیگری از قانون اساسـی در رابطه با حقوق ملت، حقوق مسـاوی برای مردم ایران از هر قبیله و قـوم و رنگ و نژاد و زبان که باشـند، در نظر گرفته شده است.

قابل‌توجه اسـت که در تبصره «یك» بند «و» ماده ۲۶ قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشـور مصوب سـال ۱۳۷۵ آمده است که اقلیت‌های دینی شناخته‌شده در قانون اساسی به‌جای اسلام باید به اصول دین خود اعتقاد و التزام عملی داشته باشند و بر این اسـاس عملاً عضویت اقلیت‌های دینی شناخته‌شده در قانون اساسی را در شورای شهر پذیرفته است. این قانون از سال ۱۳۸۲ به بعد چندین بار اصلاحیه خورده است. ولی شورای نگهبان هیچ‌گاه متعرض تبصره فوق نشده اسـت. همچنین حقوقدانان به تضـاد آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان با اصل ۹۴ و ۹۵ قانون اساسی نیز اشاره کرده‌اند. ماده ۱۹ آیین‌نامه داخلی شورای نگهبان اعلام مغایـرت قوانین یا مواردی از آن‌ها با شـرع را با توجه به اصل چهارم قانون اساسی در هر زمان که مقتضی باشد توسط اکثریت فقهای شورا به رسمیت می‌شناسد و آن را تابع مدت مذکور در اصل ۹۴ قانون اساسی که ظرف زمانـی ۱۰ روزه را برای انطباق قوانین با موازین اسـلام در نظر گرفته اسـت، نمی‌داند و بر اسـاس اصل ۹۵، اگر مدت ۱۰ روز کافی نبود می‌تواند خواسـتار تمدید ۱۰ روز دیگر شـود. درواقع شورای نگهبان با حاکمیت اصل ۹۴ و ۹۵ نمی‌تواند بـه نفع خودش قانون‌گذاری کند که هر زمان مصوبه‌ای را مغایر با شرع اعلام کند. خصوصاً مصوباتی که به تأیید شـورای نگهبان رسیده و جنبه قانونی پیدا کرده اسـت. از این‌رو این مصوبات جز از طریق قانون‌گذاری و از سـوی مجلس شـورای اسلامی امکان تغییر و اصلاح نداشته و شورای نگهبان که وظیفه تفسیر و نگهبانی از قانون اساسی را بر عهده دارد نبایـد به‌عنـوان ناقض قانون اساسـی عمل کند. تصور شـورای نگهبان این اسـت که قانون اساسی این مشـروعیت را به شورای نگهبان داده است که در امور معین مطابق با قانون ورود کند، حال آنکه تفسـیر قانون نمی‌تواند اصل قانون را منتفی کند و نمی‌توان تفسیری فراتر از شـرع و قانون نمود. گفتنی است در هیچ شهر و روسـتای ایـران اقلیت‌هـای دینی اکثریـت ندارند، بنابراین معنای این مصوبـه محرومیت اقلیت‌های دینی از عضویت شورای شهر و روستاست. بر اساس سخنان آیت‌الله یزدی آیا وظایف نمایندگان اقلیت‌های مذهبی در مجلس شورای اسـلامی محدود به احوال شخصیه مذهب خودشان نمی‌شود؟ درحالی‌که مطابق اصل ۸۴ قانون اساسـی هر نماینده‌ای در برابر تمام ملت مسئول اسـت و حق دارد در همه مسـائل داخلـی و خارجی کشـور اظهارنظر نماید. اطلاق این اصـل، نمایندگان اقلیت‌هـای دینی و مذهبی را هم در برمی‌گیرد. علاوه بر این آیا فردی که صلاحیت عضویت در شورای شهر را دارا نیسـت، می‌تواند متصدی مسـئولیت دولتی در مناطقی باشد که اکثریت آن مسلمان است؟ از دیدگاه برخی حقوقدانان اقدام شورای نگهبان عملاً تقنین بوده و صرفاً لغو یك تبصره نیست.

بررسی فقهی موضوع لغو عضویت

استناد به اصل چهارم قانون اساسی و با استناد به قاعده نفی سبیل نیز به سـؤالاتی دامن زده است. این قاعده فقهی که از آیه ۱۴۱ سوره نسا «لن یجعل‌الله الکافرین علی المؤمنین سـبلاً» اتخاذ شده است (خداوند هرگز کافـران را بر مؤمنان تسـلطی نداده اسـت)، شـامل اقلیت‌هـای مذهبـی (یهودی، مسـیحی و زرتشـتی) که اهـل کتاب بوده و بـه دین الهی معتقـد و مؤمن هستند، نمی‌باشد، زیرا اینان در زمره کافران محسوب نمی‌شـوند. نبایـد از نظر دور داشـت که جعل حکم شـرعی با مفهوم قانون تفـاوت دارد. البته که اعضای امت مسـلمان‌اند، اما درمجموع شـهروندانی هسـتند که با هر آئینی از حقوق مسـاوی برخوردارند. لازم به ذکر است اگر اصل چهار مبنی بر حاکم بودن موازین اسـلامی بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسـی و قوانین و مقررات دیگر به تشـخیص شورای نگهبان اسـت، اصول متعددی ازجمله اصـول ۶ و ۵۶ قانون اساسی دال بر جمهوریت وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و بدین گونه اصل جمهوریت نظام را به کنار گذارد.

سپنتانیک‌نام

برخی با توجه به‌قاعده فقهی نفی سبیل به آیه موردنظر استناد کرده و آن را توجیه پیمان‌شکنی و رفتار خلاف عهد و میثاق و جفا در حق دین خدا و پیغمبر توصیف کرده‌اند، چنان‌که دقت در فحوای آیه نشان می‌دهد نه بیان قاعده فقهی که بیان اراده مکنون الهی است. این دسته به صلح حدیبیه اشاره می‌کنند که صلح‌نامه‌ای یك‌طرفه با امضای شخص پیامبر بود و پیامبر تا زمان نقض آن از سوی طرف مقابل استوار بود و این مسئله را قابل قیاس با عضویت یك شهروند زرتشتی که تابع مقررات کشور اسلامی و مشغول خدمت است نمی‌دانند. مفسرین در فهم این آیه آن را از منظر کلامی دیده‌اند و فقها استخراج حکمی اجتماعی کرده‌اند.

پیش از فقهای شیعه، اهل سنت به این آیه و قاعده تمسك کرده‌اند و به‌تدریج به فقه شیعه سرایت کرده است. یك نظریه دیگر به مشکل محدوده دلالت آیه پرداخته و در نهایت نفی سلطه کافرانه را در اموری دیده است که به کرامت انسان و حق دینی او آسیب برساند نه مدیریت عقلایی و علمی که در یك شهر و کشور، شهروندان برای اداره آن، با منطق و قانون معین و در چارچوب وظایف تعیین‌شده کار می‌کنند و تخطی از قانون برای مسلمان و غیرمسلمان جایز نیست. درنتیجه فردی که عضویت در تشکیلات و شورا یا مدیریت شهری یا علمی یا قانون‌گذاری را دارد و در چارچوب عقلایی و انسانی کار می‌کند اگر غیرمسلمان است در محدوده دلالت این آیه قرار ندارد. همه مدیران ادارات و اعضای شورا برای اجرای قوانین عادی و درنهایت برای اجرای قانون اساسی که میثاق ملی است انجام‌وظیفه می‌کنند و هیچ‌یک اعمال ولایت نمی‌کنند.

نگاهی به نظرات فقهای پیشین می‌تواند ما را در این امر یاری کند. نیاوردی، فقیه و مفسر قرآن نظریه‌پرداز فقه حکومتی و سیاست که در سال ۴۵۰ هجری وفات یافته است در مورد وزارت، شرط مسلمان‌بودن را ذکر نکرده است، بلکه از شرایط وزیر، کاردان و صادق و هوشمند و صریح و باتجربه بودن و اهل مال‌اندوزی و طمع‌ورزی نبودن را ذکر نموده است. بنابراین پس از گذشت هزار سال شورای نگهبان می‌تواند با توجه به شرایط زمان و مکان، احکامی متناسب با نظام جمهوری اسلامی صادر کنند. به فتوای آیت‌الله سیستانی هم مجرد استفاده از مهارت‌های غیرمسلمان حرمت ندارد.

آیت‌الله صانعی نیز گفته است که مسلمانان و غیرمسلمانان در حقوق اجتماعی مساوی هستند. ایشان نمایندگی غیرمسلمان در مجلس یا شوراها را از جنبه وکالت در نظر می‌گیرند نه ولایت که هیچ منعی از نیابت و وکالت غیرمسلمانان نقل نشده است.

همچنین حجت‌الاسلام فاضل میبدی عضو مجمع محققین و مدرسین در اظهارنظری گفته است: دنیای امروز دنیای دارالحرب و دارالکفر نیست، جهان امروز جهان شهروند و غیرشهروند است. به‌علاوه ایشان معتقد است از نظر فقهی فرد غیرمسلمان حتی می‌تواند رئیس‌جمهور جامعه اسلامی شود و اینکه گفته شود غیرمسلمان حق هیچ‌گونه مشارکت اجتماعی و سیاسی را ندارند خلاف نص قرآن است. وی نظر شورای نگهبان را نقض حق‌الناس دانست.

آیت‌الله بیات زنجانی نیز حضور اقلیت‌ها را بدون مشکل فقهی و قانونی می‌داند و در رابطه با عضویت آنان در شورا با توجه به آیه ۱۴۱ سوره نسا، مورد را از نظر صغرا و کبرای قضیه، جزء «سلطه» و نیز بر «مؤمنین» نمی‌دانند، بلکه قانون‌گذار با فرض آن آرامش بیشتر جامعه ایمانی و استحکام پیوندهای ملی و شهروندی را طلب کرده است.

مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم نیز در این رابطه بیانیه‌ای داده و در آن به تذکر امام خمینی (ره) اشاره شده است و آن نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست.

علی مطهری، نایب‌رئیس مجلس، در نامه‌ای به فقهای شورای نگهبان گفت: اگر قانونی را خلاف شرع می‌دانند باید به دولت و مجلس اطلاع داده تا آن‌ها با ارائه لایحه یا طرح آن را اصلاح کنند نه اینکه هرچند وقت یک‌بار رأساً و با یك ابلاغیه، قانونی را لغو و انضباط اقتصادی فرهنگی و سیاسی کشور را مختل کنند. مطهری این نحوه عمل‌کردن را که هرلحظه احساس کنیم قانونی خلاف شرع است ابلاغ می‌کنم و آن قانون از اعتبار ساقط است و هرکس هم اعتراض کند مخالف نظام است، را معقول ندانست، زیرا طبق این رویه هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شویم باید ببینیم چه قوانینی از طرف شورای نگهبان مردود اعلام شده است... غافل از اینکه نظام امور کشور به هم می‌ریزد و حقوقی از مردم ضایع می‌شود. مطهری یادآور شده که با این برداشت، قوانینی که سال‌هاست در حال اجراست و مثلاً نیز به تأیید شورای نگهبان رسیده است ناگهان اعلام می‌شود که اعتبار ندارند در این صورت فعالان اقتصادی و فرهنگی که کار خود را با این قوانین تنظیم کرده‌اند چگونه به فعالیت خود ادامه دهند، آیا این نوع رفتار ریسك سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را بالا نمی‌برد؟!

آیا مخالفت نظری و انتقاد از دیدگاه‌ها و رویه‌های شورای نگهبان به‌منزله مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی است؟ در این صورت کدام قاعده فقهی، قانونی، عرفی و عقلایی مؤید این نظریه است؟

علی مطهری در رابطه با استناد آن شورا به سخن امام خمینی در مهر ۱۳۵۸ می‌نویسد که کلام امام را باید در ظرف زمانی خود ملاحظه کنیم. نگرانی امام (ره) در آن زمان از دستجات مخالف با نهضت اسلامی بوده که درصدد توطئه بوده‌اند. مظهری نوع برداشت از کلام امام خمینی (ره) نوعی جمود به ظاهر الفاظ دانسته که اخباری‌ها انجام می‌دادند و اصولیون و مجتهدان در دفاع از عقل مبارزه سختی با آن‌ها کردند. به نظر می‌رسد مفروض نظریه شورای نگهبان این باشد که شورای شهر یك نهاد حاکمیتی است و بر همین اساس یعنی از باب اصل عدم جواز حاکمیت غیرمسلمان بر مسلمان این نظریه تفسیری اعلام شده است. درحالی‌که می‌شد نهاد شورای شهر را یك نهاد مردمی که متولی مدیریت شهری است تلقی کرد. ثانیاً انتخابات شورا یك قرارداد بین شهروندان و منتخبین مردم در نهاد شوراست تا به نمایندگی از شهروندان امورات شهر را در چارچوب قانون مدیریت کنند. در این ماجرا سه وجه جمهوریت، اسلامیت و ایرانیت به چالش کشیده شده است و صرفاً دلایل شرعی یا حقوقی کفایت نمی‌کند، کیفیت مواجهه سیاسی با این پدیده نیز تعیین‌کننده مفهوم هویت ملی و کارآمدی حقوق شهروندی است.

نظر حقوقدانان

سخنان قابل مناقشه آیت‌الله یزدی از سوی حقوقدانان نیز پرسش‌هایی ایجاد کرد ازجمله اینکه: اصل نظام دقیقاً به چه معناست؟

مقابله از نظر آیت‌الله یزدی چه مفهوم و سازوکارهایی دارد و آیا نقد و طرح پرسش از مصوبات شورا به‌منزله مقابله با نظام است و از سوی دیگر ایستادگی نظام در برابر کدام‌یك از تقابل‌ها صورت می‌گیرد؟ آیا مخالفت نظری و انتقاد از دیدگاه‌ها و رویه‌های شورای نگهبان به‌منزله مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی است؟ در این صورت کدام قاعده فقهی، قانونی، عرفی و عقلایی مؤید این نظریه است؟ به‌علاوه آنان این پرسش را مطرح کرده‌اند که برداشت فقهی شش نفر از فقهای شورای نگهبان چه نسبتی با حقیقت شرعیه و نظر شارع مقدس دارد؟

ضمن آنکه سخنان آیت‌الله یزدی به شکلی تهدیدآمیز بوده و تناسبی با منطق حقوق ندارد. آیا شورای نگهبان با این روش نظام را در مقابل یك دوراهی قرار نداده است. اگر مصوبه شورای نگهبان از سوی نظام تأیید شود، تکلیف رأی مردم چه می‌شود و بدین ترتیب آیا نظام دچار محذورات نخواهد شد؟ برخی حقوقدانان خواستار انتشار جزئیات نحوه تصمیم‌گیری شورای نگهبان شده‌اند، یعنی همان‌طور که متن مذاکرات مجلس شورای اسلامی منتشر می‌شود، جزئیات تصمیمات شورای نگهبان اعم از آنچه درباره قانون اساسی و با حضور ۱۲ نفر اتخاذ می‌کنند یا آنچه فقط از طرف فقهای آن اتخاذ می‌شود به‌صورت روزانه و زنده در اختیار افکار عمومی و علاقه‌مندان به حقوق قرار گیرد.

شاید برای نخستین بار باشد که بسیاری از چهره‌های شاخص اصولگرا نسبت به یك تصمیم این شورا معترض هستند. به گمان آیت‌الله یزدی آیا حقوقدانان و فقها و حتی رئیس مجلس و برخی از شخصیت‌های اصولگرا که به دفاع از سپنتا نیکنام پرداخته‌اند اصل نظام را نشانه گرفته‌اند. برای نمونه ضرغامی، رئیس سابق صداوسیما، ضمن یادآوری حفظ حرمت و جایگاه نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان بالاترین مصلحت نظام گفته است جامعه را به سمت دوقطبی‌های کاذب سوق ندهیم.

حمید انصاری، قائم‌مقام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) نیز در پاسخ به آیت‌الله جنتی، اِسناد ایشان به سخنان امام در مهر سال ۱۳۵۸ را فاقد وجاهت دانسته است، زیرا آن سخنان قبل از همه‌پرسی قانون

اساسی و تشـکیل مجلس بوده است. به گفته وی نیز سـخنان امام اصلاً در مقام تعیین شـرایط برای ثبت‌نام و صلاحیـت نامزدهای انتخابات شـوراها نبوده، بلکه خطاب به مردم در آسـتانه برگزاری انتخابات شـوراها و در مقام بیان ملاك‌های انتخاب صحیح بوده است.
اگر از حقوق اسـلامی سخن بگوییم طرح این پرسش بجاسـت که چگونه در لبنان همـه گروه‌های مذهبی می‌توانند به همه شـوراها راه یابند، در عراق شـیعه نیز چنین اسـت، در ترکیه نیز مسـلمانان و غیرمسـلمانان در شـوراها بدون هیچ محدودیتی شـرکت می‌کنند و انتخاب می‌شـوند و در جایـگاه نمایندگی مردم جای می‌گیرنـد. آیا به نظر نمی‌رسـد لغـو عضویت عضو زرتشتی شورا یك بدعت است نه سنت؟
اخیراً مقام رهبری در پاسخ به نامه مولوی عبدالحمید، امام‌جمعه اهل سنت زاهدان، تأکید کرده بودند که بر اسـاس معارف دینی و قانون اساسی هیچ‌گونه تبعیض و نابرابـری بین ایرانیان از هر قـوم و نژاد و مذهبی روا ندارند. با این حال و با وجود حضور ملموس اقلیت‌ها در موقعیت‌هـای مختلف جامعه شـاهدیم که حضور یك عضو زرتشـتی دلواپسـان را به حرکت واداشـته و در بـر همان پاشـنه‌ای چرخیده کـه در اوایل انقلاب هم سـعی داشـتند عقاید فقهی خود را بدون توجه به مقتضیات زمان و مـکان و مصلحت به اجرا درآورند.
در رویارویـی با این جریان بود که امـام خمینی (ره) اجتهاد مصطلح را کافی ندانسته و عنصر زمان و مکان را در اجتهاد مطرح کردند.
غلامحسـین الهام، حقوقدان و عضو پیشـین شورای نگهبان، نیز حاکمیت نظر فقهی و شـرعی با تشخیص فقهای شـورا را محدود به قوانین و مقررات دانسته که نظریه رفتـار اجرایی ندارد. بنابرایـن ابطال تصمیمات هر مقام اجرایی، مثل ابطال انتخاب شـوراهای شهر به دلیل خلاف شرع‌بودن، مشمول اختیارات اصل چهارم قرار نـدارد. وی افزود به این ترتیب نظر فقهای شـورا در خصوص انتخابات شـورای شـهر یزد تأثیر بالفعلی ندارد. نظر فقهی شورای نگهبان در این خصوص قابل تحلیل اسـت نه واقعه خارجـی و تحقق‌یافته انتخابات شورای شهر یزد.
بـه نظر الهـام وظیفه‌ای که قانون اساسـی بـه فقهای شـورا داده تا زمانی اسـت که درباره قانونی اظهارنظر نکرده‌انـد، در مواردی که شـورا اظهارنظـر کرده و قانونی را خلاف شـرع ندانسـته و بعد بر اثر تغییر نظر اجتهـادی یا تغییر اعضـا یا التفات و دقـت جدید به خلاف شرع‌بودن قانونی واقف شـوند یا همین قاعده جاری اسـت؟ به نظر این حقوقدان دامنه اصل چهارم تطورات نظری و اجتهاد مستمر شورا را در برنمی‌گیرد و فقـط یک‌بار برای شـورا این اختیار وجـود دارد نه مسـتمر. بنابراین در خصوص قانون شـوراها، شورای نگهبان یك‌بار اظهارنظر کرده و قانون را خلاف شـرع ندانسـته، لذا تغییر نظر فقهی به هر دلیل، اختیار اعمال اصل چهار را مکرر به شـورا نمی‌دهد، زیرا بی‌ثباتی و ناپایداری دائم در قوانین حاصل می‌شود.
احمد توکلی در یادداشـتی نوشته است که بی‌توجهی به سـؤالات ایجادشده لطمه سـنگینی به آبروی نظام می‌زنـد و در ادامه آورده اسـت: اگر حضور یك اهل کتاب در شـورای شـهر محل اشکال اسـت، چرا در

مجید انصاری

مجلس شورای اسـلامی که با یك رأی برخی طرح‌ها و لوایح رد یا تصویب می‌شـود یـا وزیری رأی اعتماد می‌آورد یا نمی‌آورد چندین نفر از هم‌وطنان اهل کتاب حاضرنـد؟ توکلی یادآوری کرده اسـت کـه امام این قانون اساسی را به‌عنوان اسلامی پذیرفته‌اند.
مصباحـی مقـدم، نماینـده اصولگـرا، نیـز گفت: نماینـدگان اقلیت‌ها در خبرگان قانون اساسـی حضور داشـتند که دارای جایـگاه حاکمیتی بـود. در طول دوران حیات نظام اسـلامی نمایندگان اقلیت‌های دینی حضور داشته‌اند و دارای حق رأی و حق تصمیم‌گیری در سرنوشت کشور خود بوده‌اند و در دفاع از وطن در طول جنگ تحمیلی نیز حضور داشته‌اند.
رئیس قـوه قضائیه در اظهارنظری بیان کرده اسـت: تشـخیص موارد خلاف شرع از سـوی فقهای شورای نگهبان هیچ محدودیت زمانی ندارد و افزوده اسـت: برخلاف آنکه برخی می‌گویند اعضای شورای نگهبان اصـلاً نمی‌توانند به‌عنوان مصلحت درباره یك موضوع ورود پیدا کنند معتقد اسـت شـورای نگهبان می‌تواند به‌عنـوان ثانـوی نیز بـه موضوعات ورود پیـدا کند و البته در مورد خلاف شـرع به فقهای شـورای نگهبان می‌توانند با رعایت مصلحت تشـخیص شرعی‌بودن یا نبودن قانون یا مصوبه را بدهد.
برخـی مدت‌زمان مذکور در اصل ۹۴ قانون اساسـی و در نظرگرفتـن در موعد قانونی را مربوط به بررسـی مصوبات مجلس شـورای اسلامی می‌دانند و معتقدند شـورای نگهبان نمی‌تواند قانونی را که مثلاً ۲۰ سـال پیش به تصویب رسـیده از لحاظ تطابق با شرع مجدداً مورد بررسـی قرار دهد و اعلام کند که بخشـی از آن خلاف شـرع است. وی این سخن را نادرست دانست و افزود تشـخیص موارد خلاف شـرع از سوی فقهای شورای نگهبان هیچ محدودیت زمانی ندارد.
آیت‌الله آملی لاریجانی در رابطه با اصل چهار گفت: کلیه مقررات و قوانین، حتی خود اصول قانون اساسی باید منطبق با موازین اسـلامی باشد و مرجع تشخیص این امر را هم فقهای شورای نگهبان اعلام کرده است و بر اسـاس اصل چهـارم هیچ الزامی بـرای ارجاع به مجلس وجـود ندارد. وی موضوع اصـل ۹۴ را صرفاً بـه مصوبـات مجلس محـدود کرد کـه مصوبات تا زمانی که مورد تأیید شـورای نگهبان قـرار نگرفته‌اند نمی‌توانند تحت عنوان قانون قلمداد شوند؛ اما در اصل چهارم سـخن از قانون به میان آمـده. در این موضوع اختلاف‌نظـر وجـود دارد که آیـا قوانیـن و مقررات به‌محض تشخیص خلاف شـرع‌بودن از سوی فقهای شـورای نگهبان از درجه اعتبار سـاقط هسـتند یا باید برای اصـلاح و تغییر به مجلس ارجاع شـوند. به نظر ایشان نمی‌توان همه قوانین را به مجلس ارجاع داد زیرا بحث مقررات مصوب دستگاه‌ها یا حتی قانون اساسی مطرح اسـت و طبعاً نمی‌توان این مـوارد را به مجلس ارجاع داد.
امام‌جمعه بخش مرکزی یـزد در نماز جمعه مورخ ۲۱ مهرماه به نقاط ضعف برخی از مدیران اشـاره کرد که از خـود اراده‌ای نداشـتند و مانند مهره‌ای در دسـت جابجا می‌شدند و فردی سیاسی آن‌ها را مانند عروسك خیمه‌شـب‌بازی می‌چرخاند. وی در تشـریح قانونی بودن حکم دادگاه اشـاره کرد که وظیفه شورای شهر این نیست که در مورد قانونی بودن یا نبودن حکم یك دادگاه اظهارنظر کند. بر چه اساسی برخی از اعضای شورای شهر حکمی را خلاف اسلام و قانون می‌دانند مگر مرجع تشـخیص قانون، شورای شهر است... این مشـکل باید در فروردین‌ماه تعیین تکلیف می‌شد. وی متذکر شـد به متولیان انتخابات در خفا و علنی تذکر داده و گفته‌اند انتخابات شـورای شهر با این وضعیت خلاف مبنا و قانون است، اما کسی به آن توجه نکرد و الان باید در مقابل آرای مردم پاسخگو باشند.
برخلاف سـخنان امام‌جمعه، انتظار مـردم یزد این بود که در نماز جمعه شـعار وحدت و همدلی داده شـود و محلی برای تسویه‌حسـاب گروهی و سیاسی مربوط به یك جنـاح نباشـد، چنانچه اکثریت مـردم یزد در انتخابات سـال ۹۴ در پای صندوق‌های رأی دست رد بر سینه مخالفان برجام زدند.
مدافعیـن تصمیم شـورای نگهبان بر ایـن باورند که شـورای نگهبان قبـل از انتخابات چنیـن ابلاغیه‌ای را صادر کرده اسـت و رئیس مجلس و وزیر کشـور فرصـت داشـته‌اند اقدام‌هـای لازم را انجـام دهند.

به‌علاوه وظیفه رسیدگی به صلاحیت کاندیداهای شورای شهر به‌عهده شورای نگهبان نیست، بلکه بر عهده مجلس و هیئت‌های اجرایی است و شورای نگهبان تنها به‌عنوان نهادی که موظف به بررسی قوانین بر اساس عدم مغایرت با شرع و قانون اساسی است عمل کرده و هیچ قدرتی برای جلوگیری از ورود یا خروج افراد به شورای شهر ندارد.

گفتنی است ماجرا از آنجایی شروع شد که نماینده استان یزد در مجلس خبرگان نامه‌ای به شورای نگهبان ارسال کرد که در آن با استناد به سخنانی از امام خمینی (ره) به شرایط نمایندگان شوراها اشاره داشت.

حضور مردم در پای صندوق رأی، مطالبه آنان در رابطه با حقوق شهروندی، برابری حقوق اجتماعی، قانونمند همه مردم و اجرای بدون تبعیض و تنازل قانون اساسی و... بود. آیا این نوع تصمیمات، شبهاتی از قبیل نفی رأی ملت را به‌وجود نمی‌آورد؟ زمینه چنین شبهاتی را می‌توان در هفته‌نامه پرتو مطالعه نمود. آنجا که مواضع آیت‌الله مصباح یزدی را در عدم تأثیر و دخالت آرای ملت در اعتبار حکومت آورده است. ایشان به‌صراحت گفته که در حکومت اسلامی رأی مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد؛ نه در اصل انتخاب نوع نظام سیاسی کشورشان و نه در اعتبار قانون اساسی و نه در انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخابات خبرگان و رهبری. نگرانی دلسوزان جامعه این است که به‌تدریج از مواضع حکومتی امام خمینی (ره) دور شده و به سمتی هدایت شویم که به عقیده آیت‌الله مصباح یزدی «مشروعیت حکومت، تنها تابع رأی و رضایت ملت نیست، بلکه رأی ملت هیچ تأثیر و دخالتی در اعتبار آن ندارد.»

درحالی‌که مردم برای خود حق قائل هستند و منتخبان خود را وکلای خود می‌پندارند که هر زمان از چارچوب قانون خارج شوند عزل خواهند شد.

در پاسخ به آیت‌الله مدرسی یزدی، در رابطه با ارفاق نظام اسلامی به اقلیت‌ها و طرح این سؤال که آیا جوامع سکولار اجازه می‌دهند یك مسلمان نماینده آن‌ها شود؟

با یك جست‌وجوی ساده می‌توان به حدود ۳۱ مورد در جهان اشاره کرد که فردی مسلمان به نمایندگی در پارلمان یا شهردار یا نماینده احزاب انتخاب شده‌اند و با اعتراض هم مواجه نشده‌اند کمااینکه یك مسلمان آن هم با سوءشهرتی که در نتیجه اقدامات تندروی‌ها به‌نام مسلمانان در اروپا به‌وجود آمده شهردار شهر ۱۲ میلیونی لندن شده است.

سخنگوی شورای نگهبان در پاسخ به مجید انصاری که خواستار مناظره‌ای با اعضای شورا بود گفته ماجرای سپنتا نیکنام قابل مناظره نیست، زیرا «نظر کارشناسی و فقهی و حقوقی است» ولی در بازدید از نمایشگاه مطبوعات درباره تعلیق عضویت نیکنام اذعان داشت: شورای نگهبان فقط نسبت به مصوبه اعلام نظر کرده و این اعلام نظر قبل از انتخابات بوده در روزنامه رسمی هم منتشر شد و به رئیس‌جمهور نیز ابلاغ شده است؛ اما به این نکته هم اشاره کرد که امکان حل‌شدن این مشکل وجود دارد شاید این موضع کدخدایی راهی برای رسیدن به تفاهم از طریق گفت‌وگو باشد. رئیس مجلس ضمن مخالفت با نظر شورای نگهبان از طریق کمیسیون شوراها پیگیر حل موضوع سپنتا نیکنام شد. رئیس دفتر رئیس‌جمهور نیز قول پیگیری داده است. بسیاری از فعالان سیاسی موضع گرفته‌اند، برخی مباحث معرفتی و فقهی و مدرسه‌ای را پیش کشیده‌اند، بعضی به سخنان و مواضع امام (ره) استناد می‌کنند و بعضی هم بر مواضع حقوقی و قانونی پای می‌فشرند و عده‌ای هم از جایگاه حقوق شهروندی، قضیه سپنتا نیکنام را مطرح کرده‌اند. اصولگرایان هم به میدان آمده‌اند راه‌حل آنان ارجاع موضوع به مجمع تشخیص مصلحت نظام یا شورای حل اختلاف است. همه شواهد حاکی از آن است که با مسائلی مهم و حیاتی روبروییم که اگر یك‌بار برای همیشه و ریشه‌ای حل نشود هر از گاهی سر برمی‌آورد. یادمان باشد افکار عمومی با مردم‌بودن و برای مردم بودن را ملاکی برای رأی خود می‌داند.

برخی اظهارنظر شورای نگهبان را در راستای برخورد با مینو خالقی و علیرضا رجایی (در انتخابات مجلس ششم) ارزیابی کرده‌اند که در این رابطه شورای نگهبان ۷۰۰ هزار رأی مردم تهران را ابطال نمود تا نفر سی‌ویکم وارد مجلس شود و در جریان ابطال، آرای مینو خالقی که تقریباً هیچ صدایی از اصولگرایان شنیده نشد، در ماجرای حذف مینو خالقی از مجلس دهم پس از کسب آرای لازم، آیت‌الله جنتی گفتند می‌دانیم که قانون می‌گوید پس از رأی‌آوردن یك کاندیدا اگر سند جدیدی درباره صلاحیت او پیدا شد باید در زمان بررسی اعتبارنامه‌ها در مجلس رسیدگی شود، اما چون می‌دانیم مجلس او را رد نمی‌کند خودمان رد می‌کنیم تا مسئولیت شرعی به گردن ما نباشد.

نمایندگان مجلس به‌عنوان مسئول اصلی برگزاری انتخابات شوراها بیش از دیگران مسئولیت دفاع از قانون و حقوق هم‌وطنان را بر دوش خود دارند و باید مفاد سوگند خود در حفظ حقوق ملت و دفاع از قانون اساسی را مدنظر قرار دهند و مانع از نقض اصل برابری همه مردم در برابر قانون شوند

لازم به ذکر است که شورای شهر تهران نمی‌تواند به موضوع ورود کند، اما اعضای آن از دولت به‌عنوان مجری و برگزارکننده انتخابات و مجلس شورای اسلامی به‌عنوان قانون‌گذار و ناظر بر انتخابات خواستند پاسدار حقوق مردم باشند. در این رابطه رئیس مجلس قول داده که با استفاده از اختیارات جایگاه حقوقی و توانمندی شخصیت حقیقی خود مسئله را حل کند.

نمایندگان مجلس به‌عنوان مسئول اصلی برگزاری انتخابات شوراها بیش از دیگران مسئولیت دفاع از قانون و حقوق هم‌وطنان را بر دوش خود دارند و باید مفاد سوگند خود در حفظ حقوق ملت و دفاع از قانون اساسی را مدنظر قرار دهند و مانع از نقض اصل برابری همه مردم در برابر قانون شوند.

رئیس‌جمهور نیز با استناد به اصل ۱۱۳ قانون اساسی مسئولیت اجرای قانون اساسی را عهده‌دار است، لذا باید با توجه به این اصل و با اتکا به حقوق شهروندی به تدبیری راهگشا برای برون‌رفت از شکل پیش‌آمده دست زنند. در این راستا روحانی در نامه‌ای به مقام رهبری خواستار رعایت حقوق شهروندی شده و تعلیق عضویت را خلاف قانون و مصلحت دانسته است. روحانی گفت: «با وصول نتیجه موضوع را پیگیری می‌کنیم.»

با انقلاب مشروطه، حکم شرعی زمانی اجرایی است که قانون به تصویب نمایندگان مردم رسیده و ضمانت اجرایی بیابد، البته قوانین نباید خلاف شرع باشد. رابطه قانون با شرع در دوران مشروطه این‌گونه تبیین شد؛ اما در دوران کنونی به رابطه فقه با حقوق نیازمندیم و باید به تبیین رابطه فقه و حکم شرعی با قانون هم توجه کنیم. گرچه برخی راه‌حل را مراجعه به تشخیص مصلحت نظام دانسته‌اند، ولی آن هم در برخی موارد کارایی لازم را ندارد و نمی‌تواند حقوق شهروندی را تبیین کند، چراکه دست شورای نگهبان برای تفسیر قانون باز است. در این رابطه باید بحث‌های نظری، حقوقی و شرعی شکل بگیرد.

بیم آن می‌رود که چالش مطرح‌شده همچنان حل‌نشده باقی بماند و معیاری برای برگشت از شعارهای اوایل انقلاب شود. امام خمینی (ره) در آن روزگار رعایت حقوق اقلیت‌ها را لازمه تحقق عدالت و عملی شدن فلسفه حکومت اسلامی می‌دانستند. با این رویکرد که همه مردم ایران اعم از اقلیت‌های دینی تا اکثریت شیعه برای تحقق نظام اسلامی بپا خاستند. آیا مردم‌سالاری که محصول روند چهل ساله جمهوری اسلامی ایران است با این‌گونه تصمیمات خدشه‌دار نمی‌شود و آیا انتخاب یك عضو غیرمسلمان برای عضویت در شورای شهری که اکثریت مردمش مسلمان هستند، به‌عنوان خواست و رأی مردم، میزان نیست؟! به‌ویژه اکنون‌که به گفته حجت‌الاسلام یونسی؛ نهضتی علیه تبعیض مذهبی راه افتاده است. مشاور ویژه رئیس‌جمهور در مورد اقدام و اقلیت‌های مذهبی تأکید کرده که موضوع سپنتا نیکنام نباید سیاسی شود و افزوده است عضویت او تنها احقاق حق یك فرد نیست، بلکه بیانگر حمایت دولت از حقوق شهروندی اقوام و اقلیت‌های دینی است.

پیام پیامبر ایرانی پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك بوده و پیامبر اسلام احیای اخلاق را عنوان کرد و فرمود «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، حال لغو عضویت نیکنامی از پیروان زرتشت چه پیام اخلاقی خواهد داشت؟ سپنتا نیکنام در پیامی کوتاه گفت: اخلاق پیشکش، حق قانونی ـ شهروندی مرا به من برگردانید. در این رابطه سخنان مقام رهبری در مراسم تنفیذ حکم ریاست‌جمهوری قابل‌توجه است که گفتند بگذارید مردم با سلائق مختلف، زندگی آرامی در کنار یکدیگر داشته باشند.■

بت‌شکن خرسند

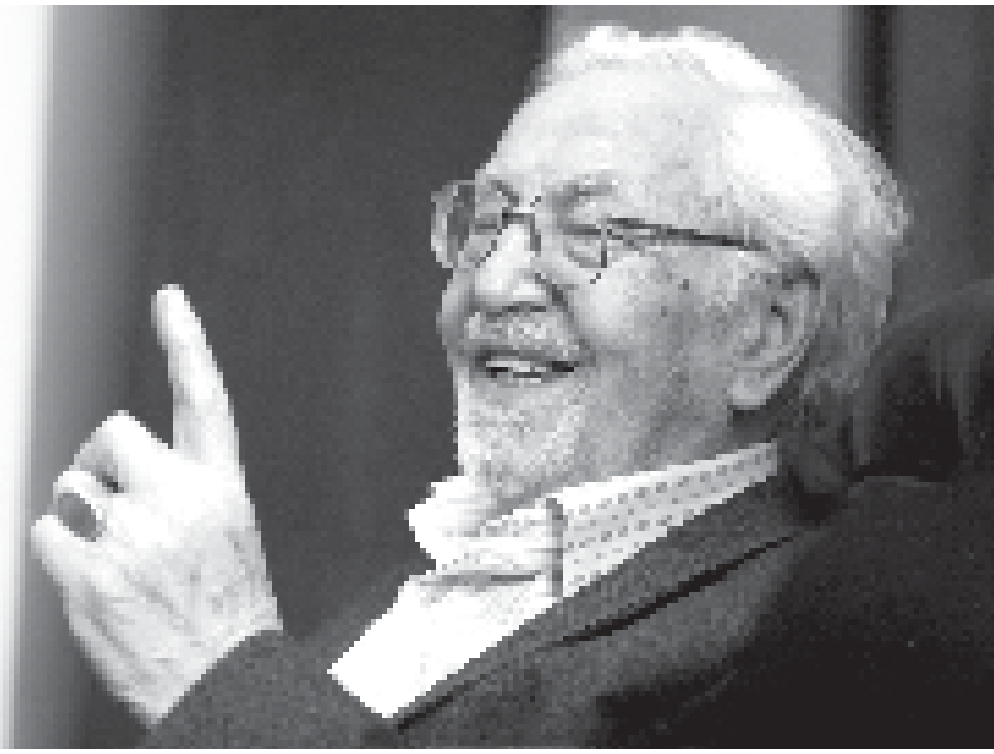

محمدعلی دادخواه

چو از آشتی شادی آید به چنگ
خردمند هرگز نکوشد به جنگ

آنچه می‌نویسم یادمان اندکی از آمد و شدم با دکتر ابراهیم یزدی است؛ دلیرمردی که از میان ما رخت بربسته و روحش در کنار معبودش مأوا گزیده و جسمش در شب عید قربان (جشن ابراهیم) در آرامستان همیشگی‌اش آرام گرفت. در این نگرش و سنجش بر آن سرم از هرگونه گزاف‌پردازی تن زنم. بی‌گمان برای کسی که در سال‌های سختی هم‌نشین، همگام و همپای وی بوده است سخن گفتن از یاری همدل و همسو چندان آسان نیست؛ به‌ویژه آنکه این همگامی در بستر تهدید و تکفیر و زندان و بازداشت رخ داده است.

شاید کمتر حقوق‌بانی در این دایره قرار گیرد که پس از پذیرش و پاسداری از حقوق موکل و پشتیبانی و دفاع از وی، درست در همان بازداشتگاهی جای گزیند که پیش از آن موکلش در آنجا شب‌ها را به روز می‌رسانده است. این تعقیب و گریز مشترک همسویی فراوانی را بارور ساخت.

به یاد دارم روزی با روانشاد دکتر احمد صدر و سید جوادی، وزیر دادگستری دولت موقت، به همراه جناب یزدی به دادگاه انقلاب رفتیم که سمت هر دو وکالت ایشان بود که طی وکالت‌نامه‌ای مشترک آن را به دادگاه ارائه دادیم.

رئیس دادگاه نخست به دکتر صدر گفت شما متهم همین دادگاه هستید و نمی‌توانید وکالت کنید و یادآور شد وکیل شما هم ایشان است و مرا نشان داد. موضوع اتهام جناب صدر به پیگرد اعضای نهضت آزادی ارتباط داشت که دفاع از آن رادمرد را من به عهده داشتم. ایشان دادگاه را ترک کردند؛ سپس روی به من کرد و گفت اما شما هم نمی‌توانید در این دادگاه موکل بپذیرید؛ پرسیدم چرا؟ پاسخ گفت من شاکی شما هستم و پرونده شما در دادسرا در حال پیگیری است. تذکر دادم که در چنین صورتی قاضی باید تغییر کند نه وکیل و صراحت قانون آیین دادرسی کیفری را در رد دادرس مستند قرار دادم که البته مورد پذیرش واقع نشد و دادگاه را ترک کردم. فرجام این بگومگو بدان جا رسید که شعبه دادگاه تغییر کرد و پرونده از شعبه ۶ به شعبه ۱۵ منتقل شد.

بنا به درخواست آن یار سفرکرده، شامگاه آن روز به خانه وی رفتم. تا پاسی از نیمه‌شب گفت‌وگوی گیرا و شوق‌انگیزی داشتیم. در خاطرات غبارگرفته‌ام رنگین‌کمان لبخند او که حتی در تلخی‌ها و تندی‌ها و در میان دادگاه‌ها از چهره‌اش رنگ نمی‌باخت و پیوسته بر لبانش پدیدار بود در ذهنم جان می‌گیرد. از آن شب به‌یاد می‌آورم که در میان گفت‌وگو برخاست و دمنوشی درمانگر فراهم ساخت که فزون بر گفتار گرمش دهانم نیز گرم شد. دوباره به سخن پرداخت و از هر دری سخن گفتیم؛ از سیاست، حقوق، ادبیات، از یاران مشترک، از زمین، آسمان از باد و مه و از باران و گذرگاه پرطوفان و بلاخیز...

در آن شب به‌یاد ماندنی یک پیمان نانوشته میان ما برپا شد که هیچ‌یک در آزادی و بند از کار و بار یکدیگر غافل نمانیم.

در آن گپ و گفت علاقه و اطلاع وی از شاهنامه مرا متعجب کرد. به‌ویژه نگرش او به اسفندیار و آشیل و زیگفرید و اینکه با چه دقتی چشم اسفندیار را برتر از پاشنه پای آشیل و پهلوی زیگفرید می‌دانست. آن هنگام احساس کردم چشم‌انداز یکسانی در برابر دیدگان ماست؛ اما آنچه مرا بیشتر به وی نزدیک کرده بود خاطره‌ای است که هنوز هم پس از سالیان پرشماری که از آن گذشته است، به اندیشه و احساس، مرا با وی هم‌رنگ می‌سازد: رخدادی دل‌پذیر که برای جوانان امروز پندآموز و روشنگر است.

وی یادآور شد در دهه ۱۳۴۰ جهان دگرگونی‌های غیرمنتظره‌ای به خود دید. فیدل کاسترو که دکتر یزدی با وی آشنا بوده و گفت‌وگو هم داشته در ۱۹۵۹ پیروز می‌شود و حکومت کوبا را در دست می‌گیرد. دیری نمی‌گذرد که جنبش آزادیبخش مردم الجزایر در برابر استعمار فرانسویان در ۱۹۶۲ برنده میدان می‌شود و این حوادث بارقه امید و شور انقلابی‌ای را در میان جوانان آرمان‌گرا، به‌ویژه جهان‌سومی‌ها، برمی‌انگیزد. در کنار این رخدادهای جهانی سران نهضت آزادی ایران در بیدادگاه نظامی شاه محاکمه می‌شوند و دادگاه بی‌قانون و بی‌منطق عامل یک انگیزه شورش و عصیان در میان بسیاری از جوانان می‌شود که تنها راه مبارزه را مبارزه مسلحانه می‌بینند. به این ترتیب سازمان «سماع» شکل می‌گیرد: «سازمان مخصوص اتحاد و عمل».

در این هنگام دکتر با داشتن همسر و چهار فرزند بر آن می‌شود تا عملیات چریکی یاد بگیرد. آموزش‌های رزمی و پارتیزانی، جنگ تن به تن و تیراندازی، ساخت سلاح دستی، کار با مواد منفجره و دفاع شخصی، پیمایش مسیر در شب و گذر از رودخانه را می‌آموزد و تمریناتی را که برای یک چریک مقدمه کار است فرامی‌گیرد (از رفتن به ارتفاعات تا گذشتن از سیم خاردار و...) تا به دیگران بیاموزد.

در کندوکاوی که انجام می‌دهد پیوندی با دولت مصر می‌یابد و جمال عبدالناصر قول همه گونه همکاری می‌دهد و قرار می‌گذارد که یک ایستگاه رادیویی نیز در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. در آن دوران بیم و امید مصطفی چمران، مهندس محمد توسلی، رضا رئیس‌طوسی و مهندس ابوالفضل بازرگان، هم‌پیمانانی هستند که به مصر می‌روند و در پادگانی به نام «الخاص» در ۹ کیلومتری قاهره چتر می‌گسترند. پس از آغاز کار دکتر یزدی درمی‌یابد جمال عبدالناصر هوایی دیگر

در سر دارد و برخلاف تاریخ و اصول و تمامیت ارضی ایران سخنان بی‌پایه و نظرات بی‌مایه‌ای دارد تا آنجا که خلیج فارس را به نام جعلی که هرگز در تاریخ آموزش دبستان و دبیرستانش نیامده است می‌خواند و خوزستان را عربستان نام می‌نهد. در یک نشست انقلابی دکتر یزدی پیشنهاد می‌کند مصر را ترک کنیم و بازگو می‌کند همسویی با ناصر با اهداف، آرمان و ایده‌های ما که سربلندی و آزادی و استقلال ایران است مغایرت دارد. چند روزی بعد از آن به لبنان بازمی‌گردند. این نگرش و چرخش درست از یک انقلابی نشان می‌دهد به‌راستی وی یک مصدقی واقعی است و باورمندی که در ساز و کارش هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. این خرد و اندیشه که از جوانی انقلابی در پیش از انقلاب برخاسته تحسین همه وجود مرا برانگیخت. اکنون رخدادی در پس از انقلاب از وی باز گویم:

در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ سفارت امریکا را اشغال کردند. در این زمان دکتر یزدی وزیر امور خارجه بود. او در این مقام یادآور شد «اشغال سفارت امریکا زیر پا گذاشتن ساده‌ترین روابط دیپلماسی و تعهدات بین‌المللی است و نمایش ناهنجاری از انقلاب در صحنه بین‌المللی.» در آن زمان به سفیر سوئیس که پیگیر رخدادها از سوی امریکا بود یادآور شد تمام تلاش خود را به کار خواهد بست تا گروگان‌ها را آزاد کند و سفارت را تحویل دهد. سفیر می‌پرسد تا کی چنین خواهد شد؟ و دکتر یزدی می‌گوید: اگر سخن وی را نپذیرند استعفا خواهد داد.

او با کنش و واکنش خود یک انسان هدفمند را در برابر دیدگان ما به نمایش می‌گذارد. تلاشگری که رنج راه برده، به مقصد رسیده، با مقصود فاصله‌ای نمانده اما نگرش خردورز او آموختن در زیر چتر کسی که به مرزهای شناخته‌شده سرزمینش چشم دوخته را برنمی‌تابد. او به راه و چاه آشناست، بایدها و نبایدها را سبک و سنگین می‌کند و عزم و اراده خود را بر آن استوار می‌سازد که در این پایگاه ننگین نباید ایستاد. سختی را برمی‌گزیند و راه را دوباره می‌پیماید و در برابر چشم ناپاک به سرزمین می‌ایستد.

حالا دل خود را ترازو کنید. به رئیس‌جمهوری که در زیر عکس نقشه‌ای که نام جعلی خلیج فارس بر آن است با حاکمی که قلمرو سرزمینش به‌اندازه یک ده از کشور کوچک ماست بی‌هیچ شرم و آزرمی عکس می‌گیرد یا مدعیان بی‌خردی که هنگام بمباران این سرزمین با صدام پالوده می‌خوردند، تاریخ داوری خواهد کرد در همین بزنگاه‌هاست که ارزیابی درست ارزش‌ها آشکار می‌شود. این پیشینه گران‌سنگی است برای کسی که بیست سال پس از آن سکان وزارت امور خارجه کشور را در دست می‌گیرد تا در تلاطم موج‌هایی بنیان‌کن نگرشی درست در خیزاب ویرانگر طوفان آن هنگام داشته باشد و راه درست بگوید و اگر او را برنتافتند عطای چنان وزارتی را به لقایش ببخشند.

بازتاب اندیشه ژرف و پایان کار بازرگان در کارنامه یزدی به‌روشنی به چشم می‌خورد. کناره‌گیری از وزارت خارجه کشمش‌های میان آنچه بود و آنچه باید باشد را نشان می‌دهد و گزینش درست دکتر یزدی حکایت انجام وظیفه و فداشدن وی را در راه حق مردم بازگو می‌کند که باز هم همان روح جسور و عاشق میهن، شنا در جهت خلاف مسیر رودخانه را برای پایبندی به اصول و پاسداری حقیقت برمی‌گزینند

البته این نگرش اندکی است بر استعداد ارزشمند مردی که اکنون از دست ما رفته، دریادل ناخدایی که ایمان به کار، عشق به میهن و همسویی با مردم همواره در همه کار و بارش به چشم می‌خورد، مبارز آشتی‌جوی و مردم‌گرایی که آمیخته‌ای از مهر و منطق، خرد و اخلاق است، آمیزه‌های گوناگونی که کمتر در یک انسان گرد می‌آید.

شوربختانه یادآور شوم بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار خسارت آن اشغال بود که سخن وزیر امور خارجه فرزانه را نپذیرفتند و سپس خاطرات و خطرات تلخ جاری شد. هرگاه به یاد این رخدادها می‌افتم غمی جانکاه وجودم را فرامی‌گیرد. با توجه به پرونده‌های پرشماری که از نزدیک گواه پرداخت خسارت‌های هنگفت از کیسه مردم این آب و خاک بودم و به یاد حکیم طوس می‌افتم که آرمانش صلح است و سیمای آشتی در سخن رستم زنده می‌شود و همیشه بازگو می‌کند که اختلاف را نه از راه جنگ، با گفت‌وگو و آشتی از میان بردارید. سخن نوذر، سردار ایرانی، را بشنوید:

اگر ما نشوریم بهتر بود
کزین شورش آشوب کشور بود
در پی آن نیستم که به کند و کاو چونی و چرایی آن همه ویرانی و خونریزی و آشوب و بی‌سامانی برگردم.

باز هم به قول حکیم طوس:

یکی پر ز آتش یکی پر خرد
خرد با سر دیو کی در خورد

یزدی تلاشگر وطن بود و باورمند اینکه هیچ ارزشی ارزشمندتر از دادگری نیست. او سرمایه خود را در سحر دگرگونی نظام در طبق اخلاص نهاد و تا واپسین دم زندگی از گفتن خیر، نیکی و درستی برای سربلندی ایران عزیز پا پس ننهاد.

مبارزمردی که در سراسر زندگی پرفرازونشیبش نشان داد به مقتدایش، مهندس بازرگان، وفادار و صادق است و اندیشه و آرمان او را ارجمند و کارا می‌داند.

بازتاب اندیشه ژرف و پایان کار بازرگان در کارنامه یزدی به‌روشنی به چشم می‌خورد. کناره‌گیری از وزارت خارجه کشمش‌های میان آنچه بود و آنچه باید باشد را نشان می‌دهد و گزینش درست دکتر یزدی حکایت انجام وظیفه و فداشدن وی را در راه حق مردم بازگو می‌کند که باز هم همان روح جسور و عاشق میهن، شنا در جهت خلاف مسیر رودخانه را برای پایبندی به اصول و پاسداری حقیقت برمی‌گزینند. وی همیشه با شوخ‌طبعی ویژه خودش می‌گفت: «پیش‌بین نیستم اما آینده‌نگری‌ام درست بود.» یکی از ویژگی‌های روشن و برجسته او به نرمی اما بی‌پروا سخن گفتن بود. این به هنگام گفتن و واقع‌بینانه دیدن و درست جستن از او مردی زیرک و میهن‌دوست و هوشمند می‌ساخت. ره‌یافت‌های او هنگام بررسی رخدادها و گریز از کاربست‌های ابزارهای خشونت‌آمیز در بیان اعتراضات و بیان مطالبات یک برجستگی ویژه به او بخشیده بود که به‌گونه‌ای منطقی برخورد می‌نمود، این رفتار او چنان شگفت‌انگیز می‌نمود که هرکس در پی نشستی به این برداشت دست می‌یافت که به گنجینه‌ای از تاریخ و تجربه در اندیشه و پختگی در گشایش کارها که در وجود او نهفته است نزدیک شده. یکی از هنرهای او بومی‌ساختن و به‌کار بردن نظریه‌های جهانی برای ساده‌کردن دشواری‌های ملی بود.

اکنون که سخن بدین جا رسید به یاد سخن جان بیفن افتادم که بررسی شسته و رفته‌ای از سیاست دارد: «در سیاست همچنان که در حوزه طبیعت، جانوران، گوشت‌خواران و گیاه‌خواران هر دو هستند، این تنها گوشت‌خواران (درندگان) هستند که زنده می‌مانند و به اوج می‌رسند و در صدر می‌نشینند.»

هر کجا جاه در آن جاه چه است
هر کجا سین در آن سیم سم است

راز پنهانی این سخن می‌تواند برداشت درستی باشد که بازندگان ظاهری در زدوخوردهای سیاسی، برندگان واقعی هستند. در سرزمین ما امیرکبیر، قائم‌مقام، مصدق و میرزا کوچک خان نمودهایی از این واقعیت تلخ هستند. در دیگر کشورهای جهان گاندی در هند، آلنده در شیلی، لومومبا در کنگو و ژنرال دوستم در افغانستان نیز همین باور را برومند می‌سازند.

مردانی از این دست که با پاکی و بی‌باکی بر سر سخن درست خویش می‌ایستند به شماره اندک‌اند، اما در پرتو نور وجودشان بر سرزمین، دیگران از آنان می‌آموزند، این افراد چون کوهی استوارند که راهشان رفتنی، نامشان ماندنی و سرگذشتشان خواندنی است

رفت و تنها رفت و چون یک کوه رفت
رفت و یک تن رفت و یک انبوه رفت■

تدبیر در سیاست

مهدی غنی

رویه ناروا

همــه با این رویه ناروا آشــناییم که در حــوزه فعالیت سیاسی ما، انگ و برچســب‌زدن از لوازم کار به‌شمار می‌آید. به‌راحتی و بنــا بر تحلیل و اطلاعات ناقص و گاه نادانســته‌های خود درباره دیگران داوری می کنیم و با تأیید همفکران این داوری را عین واقع و حق مطلق قلمداد می کنیم و اساس تحلیل‌های سیاسی خود قرار می‌دهیم. این داوری اگر به مخالفان مربوط شود، هر چه بدبینانه‌تر باشد واقعی‌تر و عالمانه‌تر جلوه می کند. این رویه در سال‌های اول انقلاب رواج بسیار داشت و بخشی از فعالیت سیاسی نیروهای مختلف را رقم می‌زد. کم و بیش می‌توان گفت در سال‌های بعد برخی از آن داوری‌ها و انگ‌ها رنگ باخت و تغییر کرد، اما همان رویه درباره دیگری ادامه یافت. چراکه خلق‌وخوی و عادات را به‌راحتی نمی‌توان تغییر داد. نگارنده نیز درگذشته به این بلیه دچار بوده‌ام و هم‌اکنون نیز خود را مبرا نمی‌دانم. اما از زمانی که به اشــتباه بودن برخی از ایــن داوری‌های خود پی بردم، قدری در به‌کار بردن این رویه محتاط شدم. به‌ویژه که دریافتم به‌احتمال زیاد دیگران نیز درباره من و همفکرانم چنین می کنند.

برای رهایی از این بیماری، به یک درمان یا واکسن رسیدم و آن این بود که داوری‌های منفی درباره دیگران را تا حد امکان با خودشــان مطرح کنم و پاســخ‌های آن‌ها را هم بشنوم و بدون این کار حداقل این داوری را قطعی ندانم و جایی طرح نکنم. این رویه را هم چند مورد به‌کار بردم و نتایج خوبی از آن گرفتم و توصیه می کنم شما هم اگر چون من دچار این بیماری هستید، از این درمان غفلت نکنید.

چراها و پاسخ‌ها

اما یکی از چندین قربانی این رویه مرحوم دکتر ابراهیم یزدی بود که امیدوارم کریمانه از غیبت‌های ما درگذرد.

اوایل ســال ۱۳۸۰ که دستگیری تعدادی از افراد ملی-مذهبی پیش آمده بود، فضای سیاســی سنگینی برای این جریان و طیف‌های مختلف آن پیش آمد. برخی در زندان بودند و برخی در کشاش آن. اتهامات ناروای سنگینی هم برای آن‌ها رقم خورده بود. قبل از آن هم به مناســبت کنفرانس برلین برخی افــراد مثل مرحوم مهندس عزت‌الله ســحابی تاوان ســختی دادند. اما در این میان افراد نهضت آزادی ازجمله دکتر یزدی مصون ماندند و کســی متعرض ایشان نشــد. طبق معمول حرف و سخن بسیار بود و بازار آن‌گونه داوری‌های یادشده پررونق. طبق گمان و انتظار، می‌بایست شخص دکتر یزدی نیز با طوفانی که شروع شده بود مورد تعرض قرار گیرد و چون تا آن زمان چنین نشده بود، تحلیل‌ها و داوری‌ها صورت می گرفت (هرچند بعدها ایشان هم بی‌نصیب نماند).

در فرصت دیداری که با مرحوم دکتر یزدی در منزلشــان دســت داد، با ایشــان مسئله را در میان گذاشــتم. گفتنش خیلی ســخت بود ولی به هر حال خوش‌رویی و متانت ایشان به من جرئت داد و گفتم نسبت به شما برخی ابهامات وجود دارد و برخی چنین تصور می کنند که شما روابط و بده و بستان‌هایی با مقامات دارید و حاشیه امنی برای خود فراهم کرده‌اید، اما برای من توضیح شما تعیین‌کننده است. واقعاً هم توضیحاتش شنیدنی بود.

اول بــا خوش‌رویی تشــکر کرد و گفت می‌دانم چه می گویند، ولی از شــما تشــکر می کنم که اولین کسی هستی که این مسئله را با خود من در میان گذاشتی و خواستی توضیح مرا هم بشنوی. بعد مشروح توضیح داد.

ایشان گفت: در مورد کنفرانس برلین اتفاقاً مرا هم دعوت کردند که به آنجا بروم. اما من با فضای خارج کشور آشنا بودم. می‌دانستم در چنین جلساتی علاوه بر ما که منتقد قانونی نظام هســتیم، اپوزیسیون خارج کشور و گروه‌های برانداز هم شرکت می کنند. آن‌هــا هــم هیچ پروایی ندارند و دســت به هــر کاری می‌زنند. در چنــان فضایی هم نمی‌گذارند حرف ما که به براندازی اعتقاد نداریم شنیده شود. همچنین آن‌ها کارهایی می کنند که بعد از برگشت ما باید پاسخگوی اعمال آن‌ها باشیم. لذا به دعوت‌کنندگان پاســخ دادم که من با شرطی در این کنفرانس شرکت می کنم که نشست ما با نیروهای برانداز تفکیک شود و جدا باشد. یک روز ما برنامه داشته باشیم و روز دیگر آن‌ها. اگر مشترک باشد من شرکت نمی کنم. آن‌ها قبول نکردند و گفتند مخلوط است. لذا من از رفتن خودداری کردم. اما دوستان دیگر بدون ملاحظه رفتند و اتفاقاً همان پیش‌بینی من درست درآمد و آن گرفتاری‌های بعدی حاصل شد. ولی دامن مرا نگرفت.

در مورد دســتگیری خودش نیز نین توضیح داد: وقتی من از ســفر خارج می‌خواستم برگردم، دوســتان به من توصیه کردند که در فرودگاه بازداشت می کنند و بهتر است نروی. اما من تصمیم داشــتم برگردم. هم‌زمان در آن روزها نشست کمیسیون حقوق بشــر سازمان ملل قرار بود برگزار شــود و در مورد ایران قطعنامه صادر کنند. دوستان می‌گفتند شما در این کمیسیون شرکت کن و بگذار قطعنامه صادر کنند تا فشار روی ایران باشــد و برای شــما مشکلی پیش نیاید. اما من با شــناختی که از ذهنیت داخلی داشــتم کار دیگری کردم. با خود اندیشیدم اگر کمیسیون برگزار شود و قطعنامه علیه ایران صادر کند و ســپس من به ایران بروم، مســئولان ایــران خواهند گفت حالا که ما محکوم شــدیم، بدتر از این که نمی‌شود بنابراین از دســتگیری من ابایی نخواهند داشــت. اگر هم نشســت برگزار شــود و قطعنامه صادر نکند که باز خاطرشان جمع می‌شــود که حداقل تا نشست بعدی مشــکلی ندارند و دستشان باز است و می‌توانند هر اقدامی را صورت دهند. به این نتیجه رســیدم بهترین حالت این است که من قبل از برگزاری نشســت به ایران بروم. در این صورت آن‌ها احتیاط خواهند کرد. احتمال می‌دهند که با دستگیری من بار محکومیت ایران بالا می‌رود و بنابراین بهتر است صبر کنند. ایشــان می گفت نگرانی بیشتر من از بازداشــت قانونی نبود، بلکه نگران بودم گروهی مرا از فرودگاه ببرند و گفته شود وارد کشور نشده‌ام. برای این مسئله هم وقتی بلیت گرفتم، یک بلیت رفت و برگشــت هم اضافه برای یکی از دوســتان که وکیل و حقوقدان بود گرفتم که در همان هواپیمای من به ایران بیاید و با پرواز بعدی برگردد. به او گفتم شما بیا و ناظر باش که من به خانه می‌رسم یا نه. اگر نرسیدم وقتی برمی گردی اعلام کن که من شاهدم که دکتر به ایران وارد شد. همین‌طور هم شد. وقتی به ایران رسیدم و بدون هیچ مشکلی به خانه رسیدم به او اطلاع دادم و ایشان برگشت.

دکتر پرســید: به نظر شما زندان رفتن هدف است و اساساً یک فعال سیاسی باید حتماً زندان برود تا به هدفش برســد یا نه؟ گفتم زندان رفتن خود من در زمان شــاه به خاطر برخی اشتباهات و رعایت‌نکردن قواعد مبارزه بود. گفت من هم همیشه تلاشم این بوده که در عین اینکه دســت از هدف و فعالیتم برندارم اما زندان نروم، اگر هم بازداشــت شوم مشکلی نیست و می‌دانم من همه مسائل را رعایت کرده‌ام، آیا این اشتباه است؟ از توضیحاتش تشکر کردم و گفتم این هوشیاری و تدبیر شما را می‌رساند. روانش شاد.■

خیزش دوباره دانشگاه

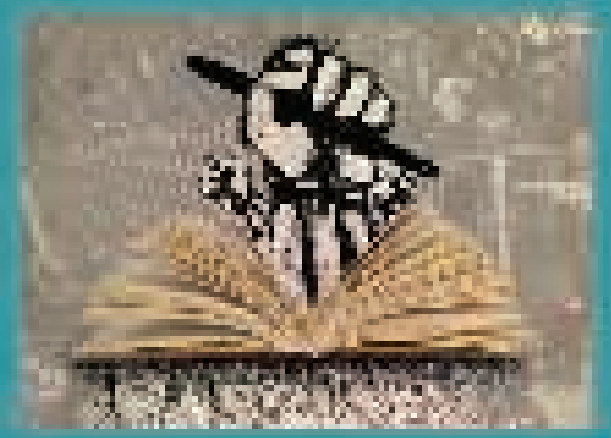

«خیزش دوباره دانشگاه» بهانه‌ای است برای بازخوانی تجربه فعالیت دانشجویی در سال‌های گذشته و جمع‌بندی از تجارب برای ترسیم الگوی راهبردی آینده دانشجویان. در دورانی که گسست‌ها و جبرهای بیرونی، زمینه را برای شکل‌گیری آزادانه عرصه عمومی دانشجویی در سطحی وسیع و گفت‌وگوهای بینانسلی برای باروری و بهبود و بازاندیشی تنگ می‌کند، گفت‌وگوهای نوشتاری و رسانه‌ای می‌تواند دریچه‌ای نو برای فراروی از این جبرها و تنگناها ایجاد کند. این صفحه دیدگاه‌های فعالان دانشجویی کنونی و سابق را بازتاب می‌دهد و کلیه فعالان دانشجویی را فرامی‌خواند تا با مشارکت در این بحث، بر گفت‌وگوها و نقادی‌ها دامن زنند و محصولات و دستاوردهای تأمل‌ورزی و تجارب عملی خود را با دیگران به اشتراک گذارند.

دانشجو؛ خادم یا نقاد قدرت؟

میزگرد دانشجویی درباره نسبت جنبش دانشجویی و قدرت

در میان مجموعه مسائل مبتلابه امروز دانشگاه و جریان‌های دانشجویی، نحوه تنظیم رابطه این جریان‌ها با قدرت و امر سیاسی، مسئله‌ای اگرچه دیرپا، اما همچنان واجد اهمیت و ضرورت است.

برای گشودن دریچه‌ای نو به تحلیل فعالان دانشجویی کنونی نسبت به این مسئله اساسی، میزگردی در شهریورماه سال جاری به میزبانی چشم‌انداز ایران برگزار شد. شش تن از فعالان دانشجویی با گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های مختلف در این میزگرد حضور داشتند: عامر ارمغان (دبیر انجمن اسلامی دانشجویان ترقی‌خواه دانشگاه پلی تکنیک)، محمد رهبری (دبیر انجمن اسلامی دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران)، سمانه سهرابی (دبیر سیاسی سابق مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه سمنان)، سعید طاهری (مؤسس و دبیر سابق انجمن اسلامی معتدل دانشگاه بوعلی سینای همدان)، محمدرسول کچوئیان (مؤسس و دبیر سابق انجمن اسلامی رویش دانشگاه علم و صنعت ایران) و حمید نظری (عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی آزاداندیش دانشگاه علامه طباطبایی). متن تنقیح‌یافته این میزگرد در ادامه تقدیم خوانندگان می‌شود. لازم به ذکر است که زمینه برای مشارکت تمامی فعالان دانشجویی در قالب ارائه یادداشت یا واکنش به مباحث این میزگرد فراهم است.

موضوع بحث این میزگرد نسبت جنبش دانشجویی با قدرت (در معنای محدود کلمه، قدرت سیاسی تجلی‌یافته در حکومت و احزاب) است. از تعبیر جنبش دانشجویی به‌عنوان یک مفهوم انتزاعی و عام بهره می‌جوییم چون هدف مقدمتاً بحث نظری است؛ حال آنکه می‌دانیم درباره موقعیت خاص کنونی دانشگاه و جریان دانشجویی در ایران و امکان کاربست مفهوم جنبش، بحث و مناقشه هست.

در یک نگاه کلی، اگر جنبش دانشجویی را یکی از اشکال جنبش اجتماعی تلقی کنیم، پرسش از جنبش دانشجویی در سطحی عام‌تر به پرسش از چیستی و جایگاه جنبش‌های اجتماعی توسعه می‌یابد. در میان نظریه‌هایی که به تبیین جنبش‌های اجتماعی می‌پردازند، سه رویکرد نظری را می‌توان تفکیک کرد: نخست رویکرد رفتار جمعی (کلاسیک) که جنبش اجتماعی را به مثابه رفتاری احساسی و ناشی از فشارهای محیطی بررسی می‌کنند؛ دوم، رویکرد نهادی (فرایند سیاسی) که ماهیتِ جنبش‌های اجتماعی را نهایتاً فرایندی سیاسی قلمداد می‌کنند و عقلانیت موجود در سازمان‌های جنبش را مورد توجه قرار می‌دهد؛ و سوم، رویکرد جامعه مدنی که ماهیت اساسی جنبش‌های اجتماعی را برخاسته از هویت‌های موجود در جامعه مدنی می‌دانند و هدف این جنبش‌ها را نیز تغییر جامعه مدنی اعلام می‌کنند.[1]

اکنون بحث اولیه را ضمن بازگذاشتن میدان انتخاب دوستان مشارکت‌کننده برای طرح بحث درباره کلیت نسبت جنبش دانشجویی و قدرت، به این نکته نیز معطوف می‌کنیم که رویکردشان در تحلیل جنبش دانشجویی چیست؟

عامر ارمغان

محمد رهبری: فکر می‌کنم به این صورت نیست که حتماً بگوییم جنبش دانشجویی، یک جنبش احساسی و رمانتیک است یا حتماً یک جنبش عقلانی است که فرآیندی سیاسی را طی می‌کند. یک دانشجوی سال اول یا دوم در نسبتی که با قدرت برقرار می‌کند چون در ابتدا بسیار آرمان‌گراست و حتماً بالاخره در قدرت هم نقاط ضعف وجود دارد، همیشه نسبت به قدرت رویکرد انتقادی و بعضاً رادیکالی را اتخاذ می‌کند. ولی وقتی تجربیاتی را کسب و مطالعاتی می‌کند، نگاه و رویکردش نسبت به مسئله قدرت عوض می‌شود. وقتی

به‌عنوان یک فعال دانشجویی مسئولیت یک انجمن را قبول می‌کند، با سختی‌های همان مدیریت فضای تشکلی که درونش هست، روبه‌رو می‌شود، متوجه می‌شود که همه چیز آن‌قدرها هم راحت و ساده نیست. یک مقدار نوع نگاهش به مسئله قدرت و اصلاً اداره هر مجموعه‌ای از انجمن گرفته تا دانشگاه و... می‌تواند تغییر کند. از طرف دیگر، به‌واسطه برخورد با فضای سیاسی جدی‌تر (خصوصاً در شرایط امروز ما وقتی که برخوردهای سیاسی- امنیتی دیده می‌شود) به‌واسطه برنامه‌هایی که تشکلش برگزار می‌کند، باز نوع مواجهه‌اش با قدرت عوض می‌شود. عقلانی‌تر می‌شود و هر ایده‌ای را لزوماً دنبال نمی‌کند.

در ارتباط با احزاب سیاسی، همیشه می‌شنیدم که به‌طور مثال فعالان احزاب نباید عضو انجمن‌های دانشجویی باشند. شاید آن زمان به‌صورت تئوریک می‌فهمیدم. ولی الآن به‌صورت عملی احساس می‌کنم؛ خصوصاً بعد از همین دو ـ سه سال اخیرکه مقداری احزاب فعال شدند، بیشتر این موضوع را حس می‌کنم و می‌بینم که مرزبندی همچنان باید دنبال شود. چون واقعاً این اتفاق می‌تواند بیفتد که منافع حزب در فضای دانشجویی دنبال شود و به همین خاطر هم فکر می‌کنم نسبت‌شان باید کاملاً نسبتی باشد که مرزبندی شفاف داشته باشد و کاملاً رویکرد مستقلش را حفظ کند. ممکن است جایی تحلیل‌های مشترکی نسبت به فضای سیاسی داشته باشند، ممکن است گفت‌وگو داشته باشند ولی به این معنا نیست که ذره‌ای از نظر تشکیلاتی به هم نزدیک شوند.

عامر ارمغان: پیش از آنکه بخواهیم وارد فضای فعلی سیاسی ایران بشویم و نسخه‌ای را برای جنبش دانشجویی در ایران بپیچیم، باید بین بحث جنبش و بحث نهاد و تشکل تفکیک قائل شویم؛ یعنی اینها اساساً همپوشانی ذاتی ندارند. جنبش مجموعه رفتارهایی است که اغلب به‌صورت خودجوش بروز می‌کند و ماهیت کمتر تشکل‌یافته دارد. مثل یک نواری است که یک سمت آن تشکل و نظام و سازمان بروکراتیک بر آن استوار است و سمت دیگر آن حالت پراکندگی وجود دارد که ماهیت جنبش به آن نزدیک‌تر است. به نظر من جنبش‌ها اساساً ماهیت واکنشی دارند؛ یعنی در واکنش به یکسری وقایع و مسائل شکل می‌گیرند یا از دل یک نقد اجتماعی بیرون می‌آیند.

مواجهه مجموعه جنبش (و به‌طور مشخص، جنبش دانشجویی) با قدرت دو ـ سه ریشه یا پایه دارد. یکی به ماهیت قدرت روبه‌رو برمی‌گردد. حال ما داریم درباره قدرت سیاسی بحث می‌کنیم؛ اما می‌دانیم قدرت‌های عرفی هم وجود دارند. کمااینکه در جهان و جنبش مه ۶۸ صرفاً واکنش به قدرت سیاسی نبوده و بر اساس یکسری ساختارهای فرهنگی شکل می‌گرفتند.

بحث دوم خاستگاه آن نیروهای دانشجویی است. مسئله سوم که شاید مهم‌تر هم باشد، اندرکنش نیروهای اجتماعی با یکدیگر است؛ یعنی واکنش جنبش دانشجویی به قدرت یا اساساً نگاهش به قدرت از دل اندرکنش نیروهای اجتماعی بیرون می‌آید. این

حمیدنظری

سه مسئله را اگر به‌عنوان سه پایه درنظر بگیریم، درباره هر کدام می‌توان صحبت کرد.

حمید نظری: من فکر می‌کنم اساس فعالیت دانشجویی و جنبش دانشجویی می‌تواند به مثابه یک وزنه در جامعه مدنی باشد و به دنبال ایجاد یک جمع پیش‌رونده، مشارکتی و انتقادی است. پیش‌رونده به معنای فیخته‌ای،[۲] یعنی هم در طول زمان حرکت می‌کند، کسب تجربه می‌کند و پیشرفت می‌کند و روزبه‌روز به بالندگی بیشتر می‌رسد.

در سطح آرمانی، جنبش دانشجویی به دلیل انتقادی بودن، قرار نیست اولاً به دنبال ایجاد یک انقلاب توده‌ای باشد و ثانیاً از آن سمت به‌عنوان یک نهاد حکومتی شناخته شود؛ در سطح کلان نباید به این سمت برود چراکه ماهیتش دچار آسیب می‌شود.

در بحث رابطه با احزاب، اگر بخواهم کمی انضمامی‌تر صحبت کنم، مخصوصاً در چهار سالی که خودم از نزدیک لمس کردم، دانشجوها (حداقل آن‌هایی که با آن‌ها درگیر بودم) این اعتقاد را داشتند که کاملاً باید بااحتیاط با احزاب وارد تعامل شد. به این دلیل که استقلال، یکی از آرمان‌های دانشجوهاست. از آن طرف ما در احزاب هم چهره‌های استراتژیست و رده‌بالای احزاب را چندان مشتاق به همکاری با فعالان دانشجویی نمی‌بینیم. البته گاهی اوقات تعامل هم شکل گرفته است. ولی این انتقاد همیشه از دانشجویان نسبت به احزاب وجود داشته است که به‌عنوان یک پیاده‌نظام با جنبش دانشجویی برخورد می‌شود. تعامل با احزاب باید خط قرمزهای زیادی داشته باشد. این تعامل با احزاب می‌تواند در حد کسب تجربه دانشجوها از احزاب و انتقال ایده‌های دانشجوها و انتقال ملموساتی که در سطح دانشگاه به‌دست آورده‌اند به احزاب باشد.

سمانه سهرابی: من فکر می‌کنم قرار دادن یک جریان یا جنبش یا یک نهادی مثل انجمن‌های اسلامی در یکی از رویکردهای نظری که شما گفتید به این بستگی دارد که پیشینه یا سابقه یا هویت آن نهاد به کجا برمی‌گردد. از آنجا که جریان دانشجویی یک هویت و اصالتی دارد و بهتر است بگوییم شجره‌نامه‌ای دارد، نمی‌شود بگوییم که تا دهه ۴۰-۵۰ به یک جا تعلق دارد و از آنجا به بعد می‌توانیم برایش تعیین تکلیف کنیم که حالا رویکرد سیاسی، نهادی یا اجتماعی به خود بگیرد. از آنجایی که جنبش دانشجویی از ژرفای جامعه مدنی بیرون آمده، هویت و اصالت این جنبش هم به جامعه مدنی برمی‌گردد. فکر می‌کنم در این خصوص باید به اصالت جریان توجه شود تا اصالت اراده یا تصمیم‌گیری‌هایی که بعداً به‌مرور زمان و در طول تاریخ برحسب پارادایم دوران حاصل می‌شود.

درباره نسبت جنبش دانشجویی با قدرت به‌دلیل تفاوت میدان‌های اجتماعی و تفاوت عملکرد و ساختار این دو نهاد از یکدیگر، فکر می‌کنم اساساً نباید این‌ها را با هم مقایسه کرد. جنبش دانشجویی دیدگاه معطوف به وظیفه و معطوف به رسالت دارد؛ اما احزاب و یا قدرت (اگر هم دولت و هم حکومت را در نظر بگیریم) دیدگاهشان معطوف به منفعت است. این باعث می‌شود که هزینه و فایده‌ای که در احزاب وجود دارد، با آن هزینه و فایده‌ای که در جریان‌های دانشجویی وجود دارند، متفاوت باشند. مثلاً ممکن است چیزی که در ساختار حزب هزینه تلقی شود، در جنبش دانشجویی رنگ آرمان‌خواهی به خود بگیرد و فایده را در پس خود داشته باشد. از این نظر برخلاف قدرت و احزاب که دیدگاهشان منفعت‌طلبانه است، جنبش دانشجویی فایده‌اش را مبتنی بر آرمان‌خواهی و رسالتش می‌سنجد. البته این ابداً به‌معنای انجام اعمال هیجانی و مبتنی بر پراتیک حسی نیست؛ اما مثل احزاب هم نیستند که نگاه کنند اگر این کار را انجام بدهند یا ندهند، چه چیز عایدشان می‌شود. بیشتر آن آرمان و ایمان را پشتش دارد و منفعت‌طلبی نیست که تعیین می‌کند چه کاری را انجام بدهند یا ندهند. اتفاقاً جنبش دانشجویی جایگاه شکل‌گیری و تولید اندیشه است. اندیشه حقیقی هم زمانی شکل می‌گیرد که از تصمیمات هیجانی و احساسی به دور باشد، نه آنکه از یک سوسیالیسم ذهنی به فاشیسم عملی تبدیل شود.

از طرف دیگر، احزاب دیدگاه قدرت‌طلبی دارند و به دنبال هژمونی و سلطه‌اند؛ اما جنبش دانشجویی بیشتر مطالباتی را پیگیری می‌کند که مطالبه مردم باشد، نه آنکه چیزی برای خودش بخواهد و همین است که مشروعیت یک جامعه سرکوبگر را زیر سؤال می‌برد. در نتیجه نمی‌تواند با احزابی که خود بخشی از قدرت هستند، کارکردهای مشترکی داشته باشد، بلکه در مسیری که دارد می‌خواهد این قدرت سرکوبگر را نهی کند. با چه ابزاری؟ با به‌کارگیری امکانات دموکراتیکی که عملاً وجود دارد و با استفاده از استدلال‌های عقلی و قانونی و نه تحرکات کور و هیجانی.

بحث دیگر این است گاهی نداشتن نسبت مشخص و برخورد درست بین جنبش دانشجویی و احزاب باعث می‌شود یک دوقطبی بین تشکل‌ها ایجاد شود. دوقطبی بی‌تفاوتی ـ پراگماتیسم هیجانی که اتفاقاً سرمنشأ بروز مشکلات و نارسایی‌های جریان دانشجویی همین است. چون همین نداشتن تاکتیک درخور و نارسایی‌ها باعث به محاق رفتن کارکردهای معمول و بالفعل جنبش دانشجویی می‌شود.

در نهایت با توجه به اینکه حوزه احزاب، حوزه ورود و اثرگذاری به قدرت و سیاست است و حوزه جنبش

دانشـجویی عرصه عمومی جامعه است و باید اعتماد عمومی جامعه را به دسـت آورد، این دو، ساختارشان با هم متفاوت است و فصل مشترک حداقلی در حوزه هویتی‌شان ندارند. ممکن است در برهه‌هایی اهداف مشترکی داشته باشند، اما هویت مشترکی ندارند. پس خلط این دو با یکدیگر آسیب‌رسـان اسـت. آسـیب هـم اتفاقاً گریبان‌گیر جنبش دانشـجویی می‌شـود. چـون در کشـورهای غیردموکراتیـک، حکومت یا دولت به‌نحوی اسـت که احزاب سـاختارمند نیستند و نقایصـی دارنـد. آن احزابی کـه در حکومت‌های دموکراتیـک داریم، وجود ندارد. بـه همین دلیل در قدرت اصلاح ساختاری روی نمی‌دهد. به این خاطر جنبـش دانشـجویی کـه وارد کارویژه‌هـای احزاب می‌شـود، رسـالت و اصالت خودش را به طاق نسیان می‌سـپارد. احزاب هم طبیعتاً ترجیح می‌دهند به‌عنوان نیروی انسـانی از فعالان دانشـجویی استفاده کنند تا تمایلات حزبی‌شان را در فضای دانشگاه پیاده کنند.

سعید طاهری: غالباً از جنبش دانشجویی به‌عنوان جنبشی کنشگر یاد می‌شود که همیشه در صحنه بوده و پیش‌قراول جنبش‌های ملی و سراسـری اسـت. در عرصه مطالبه‌گری و حمایت از مستضعفان هم جنبش دانشـجویی در هیچ برهه‌ای از زمـان منفعل نبوده و همواره صـدا و حامی افرادی بوده که قدرت (چه در حقوق رفاهی و اجتماعی و چه در حقوق سیاسـی) به آن‌ها ظلم کرده است.

دانشـجویان بـا انگیزه مشـق و یادگیری سیاسـی یا به‌عنوان دیده‌بان جامعه دانشـگاهی در عرصه سیاست کشور وارد فعالیت‌های دانشجویی می‌شوند.

مـا روی برخی اصـول ابتدایی یـا به‌اصطلاح ماهیتی جنبش دانشـجویی نظیـر مطالبه‌گـری، نقد صریح، اسـتقلال از قدرت و افراد، نفی قیم‌مآبی و قائل بودن بـه خرد جمعـی تأکید داریم؛ نکتـه قابل‌توجهی که می‌توان به آن اشـاره کرد ایجاب بحث هویت و بدنه اجتماعـی جنبش دانشـجویی بـرای فاصله‌گرفتن از قدرت است. جنبش دانشجویی همواره نگاه انتقادی و بعضاً رادیکال در برابر قدرت داشته و همیشه به دنبال احقاق حقوق مستضعفان و مظلومان بوده است.

حال سـؤالی که پیش می‌آید این است که استقلال از قدرت به چه معناسـت؟ قاعدتاً اسـتقلال از قدرت به معنی ارتباط‌نداشتن با احزاب نیست. ارتباط با احزاب اگر از جنس معامله باشـد (به این معنا که یک‌چیزی بدهیم و یک‌چیزی هم بگیریم)، قاعدتاً غلط اسـت. ارتباطی در این ماجرا سازنده است که قدرت را به‌پای میز مذاکره بکشد تا اهداف جنبش دانشجویی محقق شود. جنبش دانشجویی برحسب ماهیت خویش باید از دل دانشـگاه و جامعه دانشـجویی به دنبال قدرت خود باشد و قدرتش را بسازد نه اینکه آن را از احزاب، دولت یا غیره به‌دست بیاورد.

رسول کچوئیان: می‌شـود جریان دانشجویی در ایران معاصـر را در چنـد دوره طبقه‌بندی کرد: یک دوره پیش از انقلاب اسـت که بیشتر ماهیت چریکی و مبارزاتـی دارد. بعد دهه شـصت اسـت و بعد دهه هفتاد اسـت که بیشتر ماهیت جنبشـی پیدا می‌کند. می‌خواهم بگویم ماهیت جنبش دانشـجویی همواره ذیل یک چیز مشـخص نبوده اسـت. بعدتر نیز دوره دهه هشـتاد و خصوصاً نود، جریان دانشجویی درگیر اختلاف‌ها بود. دهه شـصت هم در پـی نقد اجتماع نبود، بلکه در پی اسـتقرار همان حاکمیت انقلاب و تحکیم و ثبات حکومت تازه شـکل گرفته بود. دهه نود را هـم کلاً دهه «فعالیت دانشـجویی» می‌بینم. اصلاً شـاخصه‌های جنبشـی را ندارد، شـاخصه‌های چریکی را هم اصلاً ندارد. نه در پی اسـتقرار است و نه آن‌قدر اختلافات دهه هشتاد وجود دارد.

بهترین تعریـف را برای عملکرد جنبش دانشـجویی در رویکرد جامعه‌شـناختی هابرمـاس و بحث حوزه عمومـی می‌بینم. هـدف جریـان دانشـجویی باید بازکردن حـوزه عمومی برای نقدکردن باشـد که هم فسـاد کمتر اتفاق بیفتد و هم کسانی که قدرت دارند چه از جناح موافق و مخالف (رفرمیسـت و اقتدارگرا) بتوانند بـه آن اهدافی که جنبش دانشـجویی در نظر دارد بهتر میل بکنند.

در نسـبت جریـان دانشـجویی بـا قـدرت، جریان دانشجویی باید از تمام جهات ـ چه ماهیت اقتصادی، چه ماهیت سیاسـی و اندیشه‌ای ـ خودش را از قدرت جـدا نگاه دارد؛ یعنی آبشـخورش بایـد از آن‌ها جدا باشـد و اسـتقلال خودش را حفظ کنـد. این بحث اسـتقلال، یک بحث اصولی است که همیشه هست. ولـی اینکه ذیل این اصـول، در مواجهه با جناحی که قدرت را می‌گیرد، کدام اسـتراتژی را برای حفظ آن اسـتقلال باید داشـته باشـد، امر متغیری است. اگر زمانی جناح اقتدارگرا (بنیادگرا) بخواهد قدرت حاکم را در دسـت بگیرد، طبعاً جریان دانشـجویی منتقد، یک نوع نگاه و اسـتراتژی برای نقد آن جریان دارد. سـعی می‌کند هیمنه و اعتبـار آن جریان را با مباحث اندیشـه‌ای و بحث‌های استراتژیک و روش‌های دیگر کم یا سـاقط بکند. یـک زمان هم هسـت جریانی که واجد قدرت می‌شود همسـو با آن اهدافی هستند که جریان دانشـجویی منتقد و مسـتقل آن‌ها را دنبال می‌کند. طبعاً جریان اصلاحات همین بود. تا حدودی جریان جدید دولت آقای روحانی هم همین است. در اینجا استقلال، ثابت است. منتها در مورد اول، (وقتی نسـبت به جریانات اقتدارگرا صحبت می‌کنیم) بحث بر مبنای دوری‌کردن کامل و نوع روش چکشی است؛ اما زمانی که دربـاره دولت اصلاحات یا دولت آقای روحانـی صحبت می‌کنیم، هدف تضعیف آن جریان لزوماً نیسـت. اگـر هم نقد بکند برای این اسـت که بهتر خودش را به اهداف اصلاح‌طلبانه که می‌خواهد برسـاند. نقد باید همواره برقرار باشد و بیشترین نقدی که ما به جریاناتی همسـو با خودمان که قدرت را در اختیـار دارند، مطرح می‌کنیم (خصوصاً نقدی که در دولت آقای روحانـی می‌کنیم) نقدهای متناوب برای جلوگیری از رخ دادن فساد باید باشد.

در بحث رابطه با احزاب، یک زمان بحث وابسـتگی مطرح می‌شـود که می‌گوییم جریان دانشجویی باید اسـتقلال خودش را از احزاب حفظ کند؛ به این معنا که واقعاً احزاب و قدرت (به‌معنای دولتی) نباید بتوانند در جریان دانشـجویی دخالت بکنند. آبشخورها چه اقتصـادی و چه فکری و غیره باید مسـتقل و جدا از هم باشـد؛ ولی بعضاً هـم ما از دو منظـر دچار خطا می‌شویم: اول اینکه این لفظ استقلال را صرفاً به‌عنوان یک ژست مطرح می‌کنیم که باعث می‌شود جریانات همسـوی خودمان را تضعیف کنیـم؛ در صورتی که از لحاظ اسـتراتژیک کار درستی نیسـت. مورد دوم هم چون اسـتقلال خودمان را می‌خواهیم حفظ کنیم و از نظر سیاسـی نمی‌خواهیم با احـزاب دچار خلط شـویم، خودمان به‌عنوان شـبه‌حزب عمل کنیم و به قـدرت ورود پیدا کنیم. این تجربـه را در جریان‌های دهه هفتاد شاهدیم که کار خطایی است. اینکه جریان دانشـجویی مسـتقیماً بخواهد وارد قدرت بشود، این یک آفت است؛ یعنی حد وسط باید رعایت شود.

رضـوی: ضمـن اینکـه فرصـت بـرای دوسـتان فراهم اسـت که به مباحث سایر مشـارکت‌کنندگان در میزگـرد پاسـخ و واکنشـی داشته باشند، پرسـش دیگر این اسـت که اگر جنبش دانشجویی را به‌مثابه یکی از اشـکال جنبش اجتماعـی در نظر بگیریـم، در این صورت رابطه ارگانیک این جنبش با بقیه جنبش‌های اجتماعی هم‌ارز مثل جنبش کارگری، زنان، زیست‌محیطی بایـد در کانـون و دسـتور کار فعـالان دانشـجویی باشـد یـا اینکـه پیوسـتن بـه آن جنبـش سیاسـی و حرکـت سیاسـی رفرمیسـتی که در جامعه موج ایجاد کرده اسـت؟ آیا می‌توان چنین الویت‌بندی‌ای قائل شـد؟ این دو بـا همدیگر تضاد دارند یا قابـل جمع‌اند؟ کـدام بر دیگـری تقدم دارد؟

حمید نظری: جریان دانشجویی می‌تواند با احزاب و NGO هـا همـکاری کند، اما نه بـه این ترتیب که یکی از اینها ذیل دیگری قرار بگیرد یا بخواهد موازین خودش را از دسـت بدهد. با رعایـت موازین، یکی از راهکارها می‌تواند این باشـد کـه انتقال تجارب از احزاب به جریان دانشـجویی بشود و انتقال ایده‌ها از جریان دانشـجویی به احزاب صـورت گیرد. درباره NGOها و دیگر جنبش‌ها هم همین‌طور.

اما در بحث‌های دوسـتان، جریان فعلی با جریان دهه هفتاد و دهه هشـتاد مقایسه شد. من فکر می‌کنم این کار اشتباه است. به این دلیل که همه این‌ها را باید در بسـتر زمانی خودش سـنجید. اصلاً شرایطی که الآن وجـود دارد ـ چه در سـطح مطبوعات و شـبکه‌های اجتماعی و چـه در گفتمان‌های جریان دانشـجویی ـ خیلـی با دهـه هفتاد متفاوت اسـت. مـن ابتدای بحـث گفتم جریان دانشـجویی سـه فاکتـور دارد: ۱-پیش‌روندگی؛ ۲- مشـارکتی بـودن؛ و ۳- انتقادی بودن. در هر برهه یکی از این ویژگی‌ها وضوح داشـته اسـت. من فکر نمی‌کنم که پیش‌روندگی را بشود از دست داد.

در پایان این را هم بگویم الآن بحث سـر این نیسـت که احزاب و جریان دانشـجویی خوب هسـتند یا بد! بحـث این اسـت که جریـان دانشـجویی یک چیز اسـت و احزاب چیز دیگر. حال ایـن دو می‌توانند با هم همکاری و رابطه داشـته باشـند. سر این موضوع با تسـامح اتفاق‌نظر وجود دارد؛ اما معنای همکاری و رابطه این نیسـت که فعال دانشجویی عضو حزب هم باشد.

محمد رهبری: من چند نکته در رابطه با بحث‌های دوستان را بگویم. اول اینکه من فکر می‌کنم اگر از همان دهه بیست که جریانات دانشجویی به‌صورت جدی در ایران شکل گرفتند، نگاه کنیم تا امروز، در آن زمان که اصلاً جامعه مدنی نبوده و حتی شاید امروز هم جامعه مدنی قدرتمند در ایران شکل نگرفته باشد و ما نمی‌توانیم بگوییم جنبش دانشجویی از جامعه مدنی برخاسته است. درواقع چه قبل از انقلاب چه بعد از انقلاب، بیشتر یک احساس یا انگیزه‌ای بوده است که دانشجویان متشکل شوند و بر اساس همان جوانی و آرمان‌خواهی که داشتند، اهدافشان را پیگیری کنند؛ اما نکته‌ای که وجود دارد من فکر می‌کنم هویتی که از همان دهه بیست تا همین امروز در جریان‌های دانشجویی مسلط بوده، این است که همواره نسبت به قدرت رویکرد انتقادی داشته است. در دهه شصت هم به خاطر فضای ایدئولوژیک و پراتیک آن موقع، از طرف جریان‌های دانشجویی به شخص اول نظام (امام) خیلی انتقاد نمی‌شده، ولی به بخش‌های دیگر حاکمیتی انتقاد می‌شده است. رویکرد انتقادی هم از آرمان‌گرایی نشأت گرفته است.

به بحث هزینه و فایده اشاره کردم؛ فایده به چه معنا است؟ به این معنا که یک اقدام چقدر به دانشجو کمک می‌کند که به آرمانش نزدیک شود. الآن فرض کنید که دنبال کاهش فساد یا کاهش اختلافات طبقاتی در جامعه هستیم؛ کنش‌های مختلفی می‌توان در این راستا انجام داد. جریان‌های دانشجویی سعی می‌کنند کنشی را انجام دهند که هزینه‌ای که آن کنش دارد به نسبت فایده برای فسادستیزی و کاهش فاصله طبقاتی، کمترین هزینه باشد.

نکته بعدی اینکه یک دوگانه فضای جنبشی و فضای قانونی وجود دارد. خیلی‌ها می‌گویند برای اینکه ما به جامعه مدنی برسیم و فضای قانونی را تجربه کنیم، باید از فضای جنبشی خارج شویم. اگر نگاه کنیم در خیلی از کشورهایی که توسعه‌یافته هستند به یک معنا ما جنبش دانشجویی را نمی‌بینیم؛ شاید جنبش‌های محیط زیستی و یا زنان را ببینیم، اما در فضای دانشجویی اتفاقی که در مه ۶۸ افتاد و اتفاقاتی که قبل از آن افتاده بود را دیگر شاهد نیستیم؛ چراکه دانشگاه از آن فضای جنبشی خارج‌شده و وارد فضای ساختاری و قانونی شده است. من فکر می‌کنم این اتفاقی است که به هرحال برای فضای دانشجویی در ایران خواهد افتاد.

واقعیت این است که در چهار سال گذشته جریان دانشجویی به یک معنا همان‌طور که دوستان هم گفتند همراه احزاب شده بود. احزاب به چه معنا؟ ما به‌طور کلی، دو حزب اصلاح‌طلب و اصول‌گرا داریم؛ درواقع دو جریان سیاسی عمده داریم. به نظر من خیلی وقت‌ها جریان دانشجویی همراه آن احزاب شده و به قدرت‌گرفتن آن حزب کمک کرده است. درست است که یک آرمانی داشته است و به خاطر آن آرمان به حزب مزبور کمک کرده، ولی در عمل اتفاقی که بعد از چهار سال بعد از انتخابات مجلس، ریاست‌جمهوری و شورای شهر و ... می‌بینیم این است که کمک شده به قدرت‌گرفتن یکسری افراد که لزوماً هم آن آرمان را دنبال نمی‌کنند. به همین خاطر نیاز است که یک بازاندیشی جدی در این رابطه اتفاق بیفتند که ببینیم ریشه مشکل کجاست.

عامر ارمغان: در بحث رابطه جنبش و نهاد دانشجویی با قدرت حداقل سه علت را مطرح کردیم. در توضیح علت اول، به لحاظ ماهیت قدرت، فضای جامعه سیاسی در ایران یکسری تغییراتی کرده است. ما در تاریخ معاصرمان اغلب در بحث قدرت به حالت دوقطبی می‌رسیدیم. از دوره مشروطه و سپس دوره رضاشاه، سنت-مدرنیته یک دوقطبی آرمانی بود. وقتی می‌گویم آرمانی به این خاطر یک مقدار تعصب ذیل خودش می‌آورد. وقتی شما یک آرمان دارید، پای آن می‌ایستید و حتی حاضرید برایش جان بدهید. بعد از انقلاب دوقطبی بین دو جناح باقیمانده بعد از انقلاب که در قدرت حضور داشتند، باز هم تا حدودی آرمان‌گرایانه بوده است. جناح چپ خیلی علاقه به آزادی‌ها داشت و جناح راست هم آرمانی را تعریف می‌کرد که دین مردم را درست کند. اتفاقی که از سال ۸۴ رخ می‌دهد، تنزل دعوای سیاسی در قدرت بوده است. البته تأکید می‌کنم که نمی‌گویم با ورود آقای احمدی‌نژاد این امر به وقوع می‌پیوندد؛ آقای احمدی‌نژاد نمود این اتفاق بود. ایشان که وارد می‌شود دیگر دعوا بین جناح چپ و راست و بر اساس یکسری آرمان‌ها و اعتقادات نیست. گفتمان ایشان این است که مردم یکسری نیازهای روزانه دارند. مردم باید مثلاً نانشان تأمین شود. آرمان‌های جناح اصلاح‌طلب را نقد می‌کند و حتی به جناح راست هم می‌زند که مشکل جوانان ما موی دختران ما نیست و مسئله را به منافع تقلیل می‌دهد. بحث آرمان را در فضای سیاسی دو قدرت در ایران می‌آورد و به منافع می‌کشاند که تا به امروز همین جریان ادامه دارد. اگر مثلاً بحث انتخابات ۹۶ را نگاه کنیم، صحبت اصلی این است که چه کسی می‌تواند شغل ایجاد کند و رکود اقتصادی را بردارد؟ یعنی امر سیاسی از فضای آرمانی‌اش تنزل می‌کند به اینکه ما می‌خواهیم وضعیت معیشت روزمره را بهبود بدهیم. پس ما با قدرتی مواجهیم که با بیست سال پیش، سی سال پیش فرق می‌کند. به همین خاطر نوع مواجهه جریان دانشجویی با آن‌هم باید متفاوت باشد. ماهیت قدرت در امروز، ماهیت تأمین منافع است و جامعه هم به همین سمت رفته است.

بحث دوم، اینکه خاستگاه دانشجویان در امروز با گذشته متفاوت است. در گذشته، دانشگاه، دانشگاه نخبه بود. اقشار خاص جامعه وارد می‌شدند و با ظرفیت‌های محدود دانشگاهی می‌شدند گلچین نخبگان یک جامعه. از سال‌های ۷۰ به این‌طرف و به‌ویژه از دهه هشتاد با عمومی شدن دانشگاه مواجه شدیم. الآن فکر می‌کنم حدود ۵ میلیون دانشگاهی داریم. خود جامعه به لحاظ عمومی هم تغییر پیداکرده است؛ یعنی جامعه هم یا به‌تبع آن یا تأثیرپذیر از همان نهاد قدرت، منفعت‌طلب‌تر شده و از آرمان تنزل پیداکرده است. دانشگاه، دانشگاهِ جامعه شده است؛ دانشگاه عمومی شده نه دانشگاه خاص. پس دانشجویان هم اتفاقاً در روزمره می‌بینیم که بسیار منفعت‌طلب شده‌اند. این منفعت را من البته الزاماً

سمانه‌سهرابی

نمی‌خواهم بار منفی بدهم. اساساً فضای دانشگاهی هم تقریباً غیرایدئولوژیک است.

بحث سوم اندرکنش بین نیروهاست. آقای کچوئیان گفت رسالت مهم جنبش دانشجویی این است که بتواند فضا ایجاد کند تا یکسری ایده‌ها دیده شوند. همان تعبیر هابرماسی که از جنبش دانشجویی داشت. ضمن تأکید بر این، می‌گویم اتفاقاً این جنبش هم خودش می‌تواند محصول فضایی باشد که از تضاد بین نیروها ایجاد شده‌اند. در فضای سیاسی، نیروها با هم کنشگری دارند. بین این کنشگری‌ها فضا برای تنفس ایجاد می‌شود. کنش دانشجویی به‌نوعی محصول این فضاست؛ یعنی اگر فضا بسته‌تر باشد و حاکمیت یکدست شود، کنش‌ها تغییر می‌کند.

سمانه سهرابی: من می‌خواهم اول بر روی همان بحثی که بر سر مرز میان جریانات دانشجویی با قدرت بود تأکید ویژه‌تری کنم. هابرماس می‌گوید: جایی سیاست باید وارد دانشگاه شود، وارد جریان دانشجویی شود که (همان‌طور که آقای کچوئیان هم گفتند) حوزه عمومی را سیاسی کند و درواقع بخواهد سیاست‌گذاری‌ها را در معرض مباحثه عمومی قرار دهد. آن هم در صورتی موجه و مقبول است که مطالبه‌محور باشد و بحث انتقاد و عرضه توصیه باشد وگرنه باعث سیاسی شدن دانشگاه و دانشجویان نمی‌شود، بلکه یک سیاسی‌زدگی و سیاست‌بازی را بین فعالان دانشجویی ایجاد می‌کند. از این منظر می‌گویم که این مرزها باید محکم‌تر و استوارتر بنا و نهادینه شوند. نمونه عینی این سیاست‌زدگی که اخیراً خودمان شاهد آن بودیم کمپین نجات دانشگاه است. در هیاهوی این کمپین، ما اعتصاب و دستگیری کارگران هفت‌تپه را داشتیم. هیچ توجهی از طرف جریان‌های دانشجویی نشد یا منصفانه‌تر بگویم از سمت معدود تشکل‌هایی واکنشی به این قضیه نشان داده شد. بعدتر هم مرگ دست‌فروش قمی رخ داد؛ انسانی که برای ارتزاق جان خودش را از دست می‌دهد. باز هم بین فعالان دانشجویی واکنشی دیده

نشـد. از این منظر می‌گویم سیاسـت‌زدگی، چون ما زمین بازی را اشـتباه گرفتیـم. وقتی می‌گویم هویت و اصالت، منظورم اینجاسـت که بالاخره قرار اسـت وارد میدان قدرت بشـویم، یا وارد میدان جامعه مدنی بشـویم، یا باید مرز را نگه داریم؟ برای ما نباید خیلی فرق کند که ریاسـت وزارتخانه علوم را چه کسی در نهایت به عهده خواهـد گرفت که حالا امضای چند هزار نفره جمع کنیم. در نهایت سیاست کلی دولت و آقای روحانی تعیین‌کننده نحوه عملکرد وزیر اسـت. درسـت است که بین آقای فرجی دانا و آقای فرهادی و وزیر علوم آقای احمدی‌نژاد تفاوت اسـت؛ اما آنچه مغفول مانده این است که وظیفه و رسالت ما پیگیری این دست مسائل نیست.

نتیجه آن می‌شـود که جایی که ما زمین‌بازی را خالی می‌کنیـم، طرف مقابـل می‌آید آن زمیـن را غصب می‌کنـد. غصـب که نـه! غصب وقتی اسـت که ما خودمـان در آن زمین باشـیم و از ما بگیرند، اینجا که ما خودمان زمیـن را تقدیم کردیم! اخیـراً بیانیه‌ای از طرف جنبش عدالت‌خواه شـیراز درباره رضا شهابی خواندم؛ جایی که دقیقاً ما هیچ کنشـی نشان ندادیم. می‌گویـم ما، چون دیدگاهم از منظر سـرکوب و نقد خارج از گود نیسـت، من خودم را در همین ساختار باید تعریف کنم.

من متوجه هسـتم بعد از آن هشت سال دوران ریاست آقای احمدی‌نژاد محدودیت‌هایی تحمیل شـد و بدنه جریان‌ها و تشـکل‌های دانشـجویی تضعیف شـد و الآن رنجور و نحیف و زخم‌خورده اسـت. ولی روی همین داشـته‌های اندکی که داریم باید سرمایه‌گذاری بشود، جدی گرفته شود، رویشان آینده‌ای ترسیم کرد و نگذاریم بیشـتر از این سرکوب شود. خودمان زمین را خالـی نکنیم که طرف مقابل بیاید و پر کند. بحثی را آقای میثمـی مطرح کرده بودند درباره فعالیت‌های اجتماعـی دانشـجویان که قبلاً زمان خودشـان اجرا می‌کردند در مناطق زلزله‌زده یا محروم؛ الآن شـاید ما شرایطش را نداشته باشیم. بالاخره نظارت یکسری از ارگان‌ها هسـت، نهادهای خارج دانشـگاهی دخالت دارند که انجمن‌هایـی مثل ما نتواند وارد این مقولات شـوند؛ اما دادن بیانیه در حمایـت از جریان‌هایی که واقعـاً هیچ رسـانه‌ای ندارند؛ جنبش‌هـای کارگری، جنبش‌هـای زنـان، جنبش‌های صنفـی معلمان و... ناممکن نیسـت. واقعاً هیچ نقدی بـه هیچ جریانی و قدرتی وارد نیسـت جـز خودمان. وقتی این دسـت اتفاقات در جامعه می‌افتد واقعاً شایسته نیست دغدغه انتخاب وزیر علوم و دغدغه سهم‌خواهی از انتخابات.

رسـول کچوئیـان: آقـای ارمغـان گفتنـد که احمدی‌نژاد با گفتمـان منفعت‌گرایی رأی آورد. یک نقد تاریخی داشـتم که آقای احمدی‌نژاد با این عنوان نبود که رأی آورد. اینکه جریان جامعه به این سـمت رفت که منفعت‌گرا شد، بیشـتر به خاطر سیاست‌زده شـدن و بـه خاطر بالاگرفتـن دعـوای ایدئولوژیک بیـش از حد و عدم نگاه به معیشـت مردم در جریان اصلاحات بود. وقتی بیشـتر از یک حدی شـما فقط به بحـث فرهنگ و بحث‌های اندیشـه‌ای بپردازید و به معیشـت مردم نپردازید، ولو اینکه ممکن است در کارهای اقتصادی به آن‌هـا فکر کنید، مردم به‌تدریج گرفتـار سیاسـت‌زدگی می‌شـوند. رأی‌آوردن آقای احمدی‌نژاد بیشـتر به‌خاطر یک سیاست فسادستیزی پوپولیسـتی بود. می‌خواهم از این قضیه استفاده کنم که بگویم در حال حاضر هم معیشت مردم بسیار مهم است. پارادایم ذهنی فعلی مردم ایران و پارادایم فکری جهانی، حول عدالت است. اگر جریان‌های رفرمیستی به این قضیه نپردازند، بازهم آن قضیه سیاست‌زدگی و دوری‌گزینی مردم از جریانـات اصلاح‌طلبی کنونی اتفاق می‌افتد.

آقای رهبـری صحبت خوبـی کردند. دهـه هفتاد، به‌خاطر خاص بودن دانشجویان و کم‌بودن دانشگاه، کسانی که دانشجو بودند یک هویت خاص اجتماعی در بیـن مردم داشـتند. جامعه به دانشـجو یک نگاه دیگری داشـت. به‌خاطر تکثیر دانشـجویان، منزلت اجتماعی دانشـگاه، منزلت فرودستی شده است. در گذشته، دانشـجو به‌عنوان بخش نخبه دیده می‌شد و مـردم به‌عنوان یک منزلت اجتماعـی به حرف‌هایش تکیـه می‌کردنـد. الآن اصلاً این‌گونه نیسـت. الآن متأسـفانه جریان دانشـجویی در موقعیتی نسـبت به جریانات رفرمیسـتی ایستاده که بیشـتر انتقال‌دهنده و بیشـتر ابـزار رأی‌آوردن و قدرت‌گرفتـن یکسـری جریان‌های سیاسـی شده اسـت. جایگاه جریان‌ها و تشکل‌های دانشجویی در ستادهای انتخاباتی نیست. ولی الآن همه‌شان در سـتادها شرکت می‌کنند. نقش فعلی‌شان متأسفانه این شده که جریانات اصلاح‌طلب از بالا یک دیکتـه‌ای می‌کنند و در لوای اینکه از این بهتـر نمی‌شـد و دیگر راهی جز ایـن نداریم، جریان دانشـجویی ترجیح می‌دهد که صرفـاً از ترس اینکه بدتر از این اتفـاق نیفتد، همان عمل را انجام دهد. به چه علت جریان دانشـجویی این کار را می‌کند؟ اولاً به این خاطر که قدرتش در اجتماع کم شـده اسـت. دوم به خاطر اینکه یکسـری اختلاف‌های قشـری در جریانات دانشجویی اتفاق افتاده است که باعث شده جریان دانشـجویی نتواند متحداً موضع‌گیری کنند و اصلاح‌طلبان را تحت فشـار قرار دهند. درست است جریان دانشـجویی در قامتی نیسـت کـه بتواند برای اجتمـاع پیش‌قراولـی کند، ولی در قامتی هسـت که بتواند اصلاح‌طلبان را تحت فشار قرار دهد.

خودسـری‌های جریانات سیاسـی و فسـادهایی که بینشـان اتفاق می‌افتد، به این خاطر اسـت که کسی نیست نقدشان کند.

جریان دانشجویی می‌تواند در حال حاضر پیش‌قراول عدالت‌خواهـی در جامعه باشـد. کمااینکـه پارادایم حال حاضر جامعه و جهـان، پارادایم عدالت‌خواهی

سعید طاهری

است. الآن دانشـجوها می‌توانند با برگشت به تجاربی که قبل از انقلاب داریم و چه در دهه شـصت داریم، پیش‌قـراول گفتمـان عدالت در جامعه بشـوند و این قضیه را ادامه دهند. این دو نقش را به‌راحتی می‌توانند الآن ایفـا کننـد هرچند کـه به عقیده من، دانشـجو منزلـت خودش را از دسـت داده اسـت و باید آن را بازیابی کند.

دیگر اینکه جریان دانشجویی بعضی اوقات در دوگانه آرمانخواهی و مصلحت‌اندیشی می‌افتد. وقتی در این دوگانـه می‌افتیم، صلاح دانسـتن و عقل‌گرایی به نام و با برچسـب محافظه‌کاری ذبح می‌شـود. از طرف جریان‌هـای محافظه‌کار هـم آرمان‌گرایی به تندروی ذبح می‌شـود. ایـن تقابل اشـتباهی اسـت. جریان دانشـجویی باید به این پختگی برسـد کـه بتواند هم آن پیش‌قراولی را که می‌خواهـد، پی بگیرد و مثلاً به ظلم‌هایی کـه در جریان‌های کارگری و امثالهم اتفاق می‌افتد رسـیدگی بکند و صدایـش را بیرون بیاورد و هم در جهت منفعت صنفی خودش بتواند از خودش دفـاع کند. منفعت صنفـی به معنـای منفعت مادی نیست. بالاخره جریان دانشجویی برای اینکه صدایش و نقدش را بتواند رسـاتر اعلام کند، ابزار می‌خواهد. این ابـزار بعضاً ممکن اسـت در گرو این باشـد که وزیر خوب انتخاب شود؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم که دوگانـه انتخاب بکنیم که بگوییـم الآن این مهم‌تر از وزیر خوب است. البته وارد مصادیق نباید شد.

سـعید طاهـری: می‌توان گفت از نگاه دانشـجو هر جنبشـی که رویه اصـلاح در جامعه را پیش‌گرفته باید تقویت شـود؛ اما از کجـا و چگونه؟ آیا قدرت و حکومـت این جنبش‌ها را تقویـت و از آن‌ها حمایت می‌کنـد؟ قطعاً جواب منفی اسـت. گرچه سـاختار قدرت به این باور رسـیده اسـت که این جنبش‌ها در بعضـی زمینه‌ها مانند سـازمان‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه محیط‌زیسـت و خیریه باید تقویت شـوند، اما جنبش‌های دیگـر مانند جنبش‌هـای کارگری و ... مدام در حال سـرکوب شـدن هسـتند. قطعاً جنبش دانشـجویی به‌عنوان یک جنبش رفرمیسـتی باید در حمایت و تقویت این نوع جنبش‌ها تا حد امکان وارد شـده و جامعه را برای پذیرش و پشـتیبانی از این نوع جنبش‌ها آماده بکند.

بحث تنزل آرمان‌ها و منفعت‌طلبی که اشاره شد، یک واقعیت اسـت که خاصه در دوران آقای احمدی‌نژاد شـاهد آن بودیم. اکنون ما با مشـکلی روبه‌رو هستیم و آن ورود فعالان دانشـجویی در یکسری معاملات و رایزنی‌ها با احزاب است.

اما ارتباط جنبش دانشجویی با احزاب و قدرت چگونه باید باشـد؟ ما زمانی می‌توانیم یک ارتباط را سـازنده تلقی کنیم که باعث پیشبرد اهداف جنبش دانشجویی و خواسـته‌های صنفی یا اجتماعی دانشجویان باشد. به‌شـرط آنکه این ارتباط باعث وامداری و زیر سـؤال رفتن اسـتقلال مجموعه نشـود. من روی بحث اولم تأکید دارم که اسـتقلال تشـکیلاتی تشکل تحت هر شرایطی باید حفظ شـود. هیچ منعی وجود ندارد که اشـخاص با احـزاب همکاری کرده یـا عضو حزب شـوند، ولی بحث این اسـت زمانی که افراد دانشجو هستند و در جریان‌های دانشـجویی فعالیت می‌کنند به‌هیچ‌وجه مناسب نیسـت که در خدمت یک حزب

باشـند و تصمیماتی را که در خارج از دانشگاه گرفته می‌شـوند را در داخل دانشگاه اجرایی کنند. معتقدم که اگر یک تصمیمی از دل خود جریان دانشـجویی بیرون بیاید حتی اگر اشتباه هم باشد، عمل به آن بسیار بهتر از عمل به تصمیماتی است که از خارج دانشگاه به دانشجویان تزریق می‌شود.

بحث دیگر این اسـت که تشـکل‌های دانشجویی با بدنه دانشـجویی خودشـان می‌توانند بر احزاب فشار بیاورند و مسـائلی را که خودشان تشخیص می‌دهند، اصـلاح کنند. متأسـفانه امـروز با شـرایطی روبه‌رو هسـتیم که دانشـجویان و فعالان دانشجویی به‌جای کارکردن در محیط دانشگاه و جامعه دانشجویی همه تلاششـان برای لابی‌کردن با افراد خارج از دانشگاه و شـخصیت‌های متصل به قدرت اسـت که این مسئله حاشیه‌هایی را به همراه دارد.

بحث دیگر اینکه سـاختار قدرت چه مسـئولیتی باید داشـته باشـد؟ حاکمیـت قدرتش را از عمـوم مردم می‌گیرد و مردم این قدرت را به او می‌دهند. در مقابل، کسـی که صاحب قدرت اسـت باید پاسخگو باشد. وقتـی قدرت وارد جریانات دانشـجویی می‌شـود، با معضلاتی مواجه می‌شویم. مثلاً یک جریان سیاسی، شـخصیتی را ابـزار خودکرده و بـه دور از آرمان‌ها و در جهت منافع شـخصی از او استفاده می‌کند. وقتی دانشـجو وامدار قدرت باشـد با چند مشـکل مواجه هستیم. مشکل اول اینکه جریان دانشجویی به وظیفه پرسشـگری خود در قبال آن قدرت به‌درسـتی عمل نخواهـد کرد. بحث بعدی ترجیح منافع شـخصی بر منافع جمعی و تشکیلاتی است.

در نهایـت اینکـه احزاب ـ چه ما خوشـمان بیاید چه خوشمان نیاید ـ به دنبال نفوذ در دانشگاه هستند؛ یعنی خیلی سخت است که بتوانیم در دوران دانشجویی به امید پیشبرد اهداف خودمان با احزاب ارتباط بگیریم. غالباً این ارتباط باعث دور شـدن از آرمان‌های جنبش دانشجویی است.

رضوی: اگر اجازه بدهید به‌عنوان آخرین نکته دوسـتان در ضمن جمع‌بندی نهایی از بحـث خـود، کمـی مصداقی‌تر صحبت کننـد. الآن بالاخـره دولتی سـرکار آمده اسـت و داعیه‌هایی هـم دارد. مثلاً مدعی اسـت که در راستای حاکمیت قانون عمل می‌کنـد و در خدمـت اهـداف اصلاحـی اسـت. در مواجهه با این دولـت چه باید کرد؟

محمـد رهبـری: اینکه چه شـد از آرمان‌گرایی به سمت منفعت‌گرایی سـوق پیدا کرد، به‌نظر من جدای از گفتمان آقـای احمدی‌نژاد و یا هر اتفاق دیگری که افتاده اسـت، بحـران اقتصادی که داشـتیم هم عامل مهمی بوده اسـت. بحثی که مطرح است اینکه اساساً جریانـات دانشـجویی را چه تعریـف می‌کنیم؟ یک نگاه این اسـت که وظیفه‌اش در درجه اول به دانشگاه محدود اسـت. مـا وقتی در خـود دانشـگاه این همه مشـکل داریم، اولویت را باید روی آن مسئله بگذاریم و دیگر اصلاً به جریان‌های کارگری و غیره نمی‌رسیم. یـک دیدگاه دیگر این اسـت که باید به شـکل عام و توأمان به مسـائل سیاسـی، اجتماعـی، اقتصادی نگاه

محمدرهبری

شـود. دو نگاه این‌گونه ما داریم. خیلی مهم است که تعریفمان از وظایف جریانات دانشـجویی چه باشـد. من با آقـای کچوئیان موافقم که تضـادی با هم ندارد که هم مسـائل دانشـگاه را پیگیری کنیـم و در نتیجه بگوییم که وزیر مطلوب چه کسـی اسـت، هم نسبت به اتفاقاتی که در کشـور می‌افتد واکنش نشان بدهیم. خصوصاً درست می‌گویند که ما یک جاهایی در بحث عدالت‌طلبی فضا را خالـی کردیم و جریانات دیگری ایـن را پـر می‌کنند. واقعیت این اسـت کـه ما خیلی افراطی در فضای سیاسـی افتاده‌ایم که دقیقاً این مسئله به جمع‌بندی بنده هـم ربط پیدا می‌کند. فکر می‌کنم دو اتفـاق بـرای دانشـجوها افتاده اسـت. یکی اینکه روزمره شدند. یک بخشی هم به خاطر شبکه اجتماعی مجازی اسـت که هـر روز اخبـار روز را می‌خوانند و روزمره‌شان کرده است. دوم همان بحثی که در بخش قبلی گفتم، پیاده‌نظام شدن احزاب است.

وقتی جریان‌های دانشجویی به‌خاطر انتخابات‌ها صرفاً یکسـری منافع را دنبال کردنـد، در آن فضا مانده‌اند و نمی‌تواننـد بیـرون بیاینـد. کاری کـه آن زمان در انتخابات کردند، اشتباه نبوده است؛ یعنی در آن فضا و موقعیـت، اگـر آن کار را نمی‌کردند، شـاید نتیجه بدتـری هم می‌داشـت؛ اما الآن طی این چهار سـال برای انتخابات مجلس، شـوراها و ریاست‌جمهوری، تجربه شده است. بیشتر از اینکه آرمانشان تأمین شود، اهداف و منافع سیاسـی آن احزاب دنبال شده است؛ اگرچه شـاید آن احزاب بیشتر به تأمین منافع جریانات دانشجویی کمک کنند. شـاید ضرورت داشته باشد که بازاندیشـی و فکری شود که چه باید کرد؟ ضمن اینکـه به عقب برنگردیم و فضای قبل از سـال ۱۳۹۲ را تجربـه نکنیم. ما تا الآن اعتماد کامل می‌کردیم که زمانی که لیسـتی رأی می‌دهیـم؛ احتمالاً آن‌هایی که رأی می‌آورند منافع آرمانی جریان دانشجویی را دنبال می‌کنند. اما اتفاقی که الآن افتاده، این نیست.

عامـر ارمغان: در حال حاضـر نهاد قدرت اعم از دولت و نهادهـای غیردولتی در ایـران وظیفه خود را تأمیـن منافع تعریف کرده اسـت. دولت و مخصوصاً بخش‌هـای غیردولتی در حاکمیت نـگاه تأمین منافع دارند. نکته‌ای هم وجود دارد که حاکمیت تا حدودی از تبلیغ و ترویج ایدئولوژی‌اش کوتاه آمده است. اگر شما به فضای فعلی، حتی برخی برنامه‌های صداوسیما دقـت کنید، در بخشـی از برنامه‌هـای تبلیغاتی یک نظام ایدئولوژیک، شوخی‌های جنسی انجام می‌شود. این‌ها اساساً کوتاه آمده از ایدئولوژی است.

فضای دانشـگاه هم فضای عمومی‌تری شـده است. بخش مهمی از تضادهای نیروهای اجتماعی این است که چطور می‌توانند منافع را بهتر تأمین کنند. از طرفی، بخش‌هایی از جناح چپ و جناح راسـت (اصولگرا و اصلاح‌طلب) درگیر فسـادند. این سـه مؤلفه را کنار هم که می‌گذارم، به این نتیجه می‌رسـیم که اگر نهاد غیـری مثل جنبش دانشـجویی و یا هـر نهاد دیگری مثـل گروه‌های محیط زیسـتی و غیـره بخواهد یک اولویت را برای فعالیت خودش تأمین کند، آن اولویت برطرف‌کردن شکاف‌های اجتماعی و درواقع عدالت اسـت. من از عدالت با معنای بسـیار گسترده‌تری از آنچه در عـرف جا افتاده اسـت، اسـتفاده می‌کنم. جنبش‌ها باید بحث عدالـت را چه در بعد اقتصادی، سیاسـی، جنسـیتی، قومیتی و مذهبی که عنای بسیار بسـیطی دارد پی بگیرند؛ فضای جامعه ایران و فضای دانشگاه بسیار تشنه پرداختن به این قضیه است. اساساً یک خلأ بزرگی ایجاد شـده اسـت. چراکه نهادهای درگیر در قـدرت (اصلاح‌طلب و اصولگـرا) تهی از این مفهوم هسـتند. آن‌ها نمی‌توانند نمایندگان مناسبی برای عدالت‌خواهی باشند که امروز تبدیل به یک نیاز عمومی شده است.

چون اختلاف آشـکار در اهـداف و رفتار گروه‌های حاضـر در قـدرت و جنبش‌هـای اجتماعـی وجود دارد، بایـد رابطه نهاد دانشـجویی با قدرت محدود و با جنبش‌های هم‌رده خودش گسـترده باشـد چراکه به رشـد، پویایی و بازپروری مفهـوم عدالت‌خواهی در ابعاد مختلف سیاسـی اجتماعی و اقتصادی منجر خواهد شـد، درحالی‌که گروه‌های حاضر در قدرت، به‌هیچ‌عنوان سـردمدار یـا حتی عضو مناسـبی برای جریان عدالت‌خواهی نیسـتند. از دیگر سـو در ذهن دانشجویان نسبت به احزاب ـ مخصوصاً آن‌هایی که به جریان‌های دانشـجویی نزدیک می‌شوند ـ یک پیشینه بی‌اعتمادی وجود دارد. به‌صورت تجربی ما هم حس کردیم آن‌هـا نگاه ابـزاری دارند. اگر بنا اسـت این رابطه برقرار شود، ابتدا این دیوار بی‌اعتمادی است که باید بریزد. نهایتـاً اینکه غالب احزاب در ایران توانایی اصلاح سـاختاری در خودشـان ندارنـد؛ نمی‌توانند خودشان را پویا و بهینه کنند. نهاد غیر باید این کار را بکند. الآن فقط جریان دانشجویی است که می‌تواند بدون داشـتن منافـع خاصی احزاب یا شـورای عالی اصلاح‌طلبان را نقد کند.

سـعید طاهـری: جنبـش دانشـجویی در بیـن جنبش‌های اجتماعی همیشه در صحنه و اثرگذار بوده اسـت. عدم ارتباط این جنبش با قدرت و احزاب هم یک امر غیرممکن است. ولی به هر حال آسیب‌هایی وجـود دارد که بـه بعضی از آن‌ها مانند تبدیل‌شـدن جنبش دانشـجویی بـه پیاده‌نظـام عوامل خـارج از دانشـگاه اشـاره کردیم. بحث دوم اینکه وقتی چنین ارتباط نادرسـت و غلطی وجود داشـته باشـد، توازن قـدرت سیاسـی به هـم می‌ریـزد که ایـن اتفاق هم مشـکلات خاص خودش را به همراه خواهد داشت. ما باید آرمان‌ها را میزان قرار دهیم نه منافع را.

اما در خصوص مواجهه با دولت فعلی یا هر دولت دیگر هیچ تفاوتی در وظیفه جنبش دانشجویی وجود نخواهد داشت. نگرش ما ایستادن برای اصلاح است، ایستادن برای اجرای غریب جامعه امروزِ ما، یعنی قانون اساسی. در این دولت هم گرچه شرایط تغییرات قابل‌توجهی کرده است اما کماکان شاهد کاستی‌های اساسی بالأخص در خصوص اجرای مر قانون در حقوق اقوام و موارد دیگر هستیم، لذا باید به‌عنوان یک جنبش اصلاحی با روشنگری‌ها و ایستادگی‌ها به دنبال مطالبات و آرمان‌های خود باشیم.

بارزترین ویژگی جنبش دانشجویی در سه دهه اخیر، پررنگ‌تر بودن مطالبات سیاسی نسبت به سایر خواسته‌های صنفی و اجتماعی بوده است. به نظر من باید از نگاه صرف سیاسی دور شده و با پیگیری و فعالیت در امور صنفی و فرهنگی بتوانیم جامعه دانشجویی را (که بعد از اتفاقات سال ۸۸ دانشجویان از فعالیت‌هایشان دور شدند) به صحنه برگردانیم، چراکه وقتی دانشجو در صحنه باشد، نیازی به گرفتن قدرت از احزاب و غیر نیست. در چنین شرایطی ما می‌توانیم هر حزب، قدرت یا دولتی را که بخواهیم بی‌محابا نقد کنیم.

رسول کچوئیان: این نگرانی مطرح شد که الآن جریانات دانشجویی در تمامی طیف‌ها، اتفاقاتی برایش می‌افتد که نمی‌خواهم بگویم به‌تبع کشورهای اروپایی است، اما کم‌کم وارد کارهای مدنی و مثلاً عرصه‌های محیط‌زیست و خیریه و غیره می‌شوند. از طرفی این اتفاقات خوب است. منتها ماهیت جریان دانشجویی و ماهیت قدرت فعلی که حاکم بر جمهوری اسلامی است، ماهیتی است که جریان سیاسی دانشجویی باید وجود داشته باشد تا آن‌ها را نقد کند. جریان دانشجویی که اصالتش را در کارهای مدنی ببنید، گزینه خوبی برای انتقاد و نقد کردن حاکمیت و دولت مستقر نیست.

به‌عنوان جمع‌بندی برای جریان دانشجویی فعلی فقط همان دو راهکار را می‌توانم پیشنهاد کنم. جریان اصلاحات ما ضعیف است، به این علت که جریان دانشجویی ما ضعیف است. چون ما باید نقدشان کنیم و ما هم ضعیف هستیم، آن‌ها هم طبیعتاً به‌عنوان جریانی که قدرت دستشان است، احتمالاً دچار فساد می‌شوند. اگر جریان دانشجویی بتواند (و باید این کار را بکند) اختلاف‌های سطحی و ظاهری عقیده خودش را کنار گذاشته و تفاوت‌های استراتژیک و ایدئولوژیک خود را در نهادهای گوناگون که البته همگی در یک اتحاد نسبی هستند، ساماندهی کند، می‌توانیم امید داشته باشیم که جریان اصلاح‌طلب بتواند رشد کند. لازمه آن این است که جریان دانشجویی بتواند یک اتحاد نسبی استراتژیک را حداقل برای خودش حفظ کند.

از طرفی، با توجه به اینکه در دوره هشت‌ساله آقای احمدی‌نژاد ذبح طبقه متوسط روی‌داده و طبقه مستضعف خیلی فربه‌تر شده، جریان دانشجویی باید خوراک فکری و انتقادی که می‌خواهد به جامعه عرضه کند، بیشتر در جهت آگاهی‌سازی اقشار مستضعف و ستمدیده باشد و حول عدالت‌طلبی سامان یابد. آقای ارمغان گفتند عدالت در همه عرصه‌ها، صحبت ایشان درست است. ولی عدالت اقتصادی باید پررنگ‌تر شود. چیزی که ما الآن درگیرش هستیم و جریان اصلاحات در آن در حال باخت است، نپرداختن به جریان عدالت اقتصادی است. جریان دانشجویی هرچقدر در این مقوله سرمایه‌گذاری بیشتری کند، بیشتر به نفعش است.

سمانه سهرابی: من با اجازه شما درباره حرفی که درباره منزلت دانشجو و دانشگاه گفتند بحثم را شروع می‌کنم به حرف آقای ارمغان پل می‌زنم و به صحبت‌های آقای رهبری می‌رسم. اینکه گفتید منزلت دانشجو دچار بحران شده است، کاملاً درست است. اتفاقاً مسئله اساسی تشکل‌ها و جریان‌های دانشجویی امروز هم دقیقاً فقدان منزلت دانشجو است. از سال ۷۸ که اتفاقات کوی دانشگاه افتاد و یکسری محدودیت‌ها برای دانشگاه ایجاد شد، باعث شد سیستم طرحی بریزد که دانشگاه را از حالت سیاسی و مطالبه‌گری‌اش خارج کند. دانشجوی رتبه ۳۰۰۰ را کنار دانشجوی رتبه ۳۰/۰۰۰ می‌نشاند. این باعث می‌شود که دانشجوی دغدغه‌مند هم به‌واسطه آن دانشجو به روزمرگی کشیده شود. اشاره به این موضوع در حرف‌های همه ما بود.

می‌خواستم پل بزنم به حرف‌های آقای ارمغان؛ اینکه می‌گویید کوتاه آمدن از ایدئولوژی در سطوحی از حاکمیت در جریان است، می‌خواهم بگویم که اتفاقاً این‌طور نیست. این چیزی است که می‌خواهد ما ببینیم که گویی دارد منعطف‌تر عمل می‌کنند؛ اما اتفاقاً کاری که انجام می‌دهند، تزریق ابتذال هم به جامعه و هم به دانشگاه است؛ یعنی همین‌که شما گفتید دانشگاه و جامعه کمی عمومی‌تر شده است، واقعاً هم همین‌طور است. وقتی دانشجوی نخبه و معمولی در کنار هم می‌نشینند و همان افراد ناهمگون که در جامعه هستند در دانشگاه تکرار می‌شوند؛ این می‌شود که آن ابتذال و بی‌دغدغه‌گی و مدگرایی وارد دانشگاه می‌شود.

آقای طاهری فرمودند که برنامه‌های تشکل‌ها به صورتی شده که فعالان به دنبال شخصیت‌های برجسته و سرشناس هستند. بله دقیقاً همین شده است. در مبحث قبل هم گفتم متأسفانه به اندیشه و داشته‌های اندک دانشجویی وقعی گذاشته نمی‌شود. اگر هرکدام از ما در کنار رشد دادن خودمان مثلاً روی دو، سه نفر آدم کیفی، آدمی که می‌شود روی او حساب کرد، مطالعه می‌کند و دغدغه‌هایی دارد و در کارش جدی است، سرمایه‌گذاری کنیم قطعاً می‌توانیم اول تشکل خودمان و بعد پیوند تشکل‌هایمان را درست کنیم؛ یعنی اگر حتی بیست نفر دانشجوی فعال کیفی وجود داشته باشد، برای شروع خوب است. نه اینکه بگوییم چون زیست الگوی دانشجویی این‌گونه شده است، نوع برخوردها و دغدغه‌هایشان فرق کرده، باید به همین‌ها اکتفا کنیم تا تشکل‌ها خالی نشود یا ما موردقبول واقع شویم.

اما در خصوص اینکه آقای کچوئیان گفتند دانشجوها اتحاد نسبی استراتژیک داشته باشند، فکر می‌کنم اگر ما بیاییم هریک از جریان‌ها را یک فصل از یک کتاب در نظر بگیریم، آن شیرازه و فصل مشترکی که آن کتاب باید داشته باشد، اصول و آرمان و اخلاق

رسول کچوئیان

است. آنجا هم که گفتید اول باید جریان دانشجویی سیاسی باشد و بعد به جامعه مدنی توجه کند، به نظر من اتفاقاً باید عکس این باشد. احزاب هژمونی‌طلب هستند، پشتوانه‌ای هم که می‌خواهند ابتدا به منافع حزبی خودشان توجه می‌کنند. البته ما باید این را هم در نظر بگیریم که اگر آقای روحانی رئیس‌جمهور شود، طبعاً شرایط برای کشور و مردم خیلی بهتر خواهد شد؛ اما نه اینکه در این جهت فعالیت‌های ستادی کنیم و حالا بیاییم فعالیتمان را در جهت حوزه سیاسی پیش ببریم و از جامعه مدنی غافل باشیم. اصلاً وظیفه جریان دانشجویی این نیست.

رسول کچوئیان: البته منظور من این نبود. منظورم این بود که بیشتر در حوزه سیاست نقد خودش را بگذارد. من منظورم احزاب نبود.

سمانه سهرابی: اتفاقاً فکر می‌کنم حوزه مدنی و جنبش‌های اجتماعی بیشتر به آن محتاج است، به این خاطر که واقعاً آن‌ها رسانه‌ای ندارند. احزاب بالاخره صاحب رسانه هستند، نیروهای فکری دارند، نیروهای اقتصادی دارند؛ اما جنبش کارگری نه نیروی فکری دارد و نه نیروی اقتصادی. واقعاً به پشتوانه احتیاج دارد. فکر می‌کنم جنبش دانشجویی باید این پشتوانه را در جامعه مدنی ایجاد کند. در نهایت هم استقلالش باید هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ فکری و اقتصادی حفظ شود؛ و در آخر اینکه باید بیشتر همّ و غمّمان را فعلاً بر این بگذاریم که هویتمان احراز و تثبیت شود. وقتی آن هویت تثبیت شد، کم‌کم تکثیر شود و مدار درستی برای جریان‌های دانشجویی بنا شود.

از همه دوستان مشارکت‌کننده سپاسگزاریم.■

پی‌نوشت:

۱. به‌عنوان گزارشی مفید از این رویکردهای نظری بنگرید به: مظفری، کاوه. ۱۳۸۷. مروری بر نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی. سایت مدرسه فمینیستی. ۱۹ مهر ۱۳۸۷.

۲. یوهان گوتلیب فیشته (Johann Gottlieb Fichte) (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴)، فیلسوف و از پایه‌گذاران ایده‌آلیسم آلمانی است.

ضرورت خوانش اجتماعی از سیاست در دانشگاه

نگاهی به تجربه جنبش دانشجویی در دوران اصلاحات

روزبه شریعتی

جنبش دانشجویی متغیری است که به فضای سیاسی و اجتماعی ایران وابسته است و با انقباض‌ها و انبساط‌های فضای سیاسی و اجتماعی شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد.

تجربه سال‌های اصلاحات، زمانی که شعار دولت خاتمی توسعه جامعه مدنی و افزایش مشارکت شهروندان در امور سیاسی و اجتماعی بود، مبنای خوبی برای ارزیابی گذشته است. اگر جنبش دانشجویی را یکی از ارکان مهم جامعه مدنی در نظر بگیریم و اگر دانشگاه را یکی از مکان‌های بااهمیت عرصه عمومی ایران بدانیم می‌توان این پرسش را مطرح کرد آیا دانشگاه توانسته است محلی برای تولید بحث‌های عمومی در راستای تشخیص مسائل عمومی کشور باشد یا خیر؟ به‌عبارتی دانشگاه تا چه حد توانسته با محیط اجتماعی اطراف خود پیوند برقرار کند؟ جایی که دانشجویان از اقشار مختلف اجتماعی حامل مسائلی به دانشگاه هستند که در محیط خانوادگی و شهری‌شان مطرح بوده است.

با در نظر گرفتن این پرسش‌های محوری و با عطف به تجربه فعالان دانشجویی در انجمن‌های اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) و برخی محافل و نشریات مستقل دوران اصلاحات می‌توان به پاسخ‌هایی دست یافت که جایگاه و ضعف‌های جنبش دانشجویی را تبیین می‌کند.

پیش‌فرض‌ها:

پیش‌فرض‌های این نوشته از قرار زیر است:

۱. با شکست اصلاحات در سال ۸۴ و انتخاب رئیس دولت جدید که نماد رویکردی بود که در مقابل مطالبات دانشجویان قرار داشت جنبش دانشجویی نیز وارد مرحله‌ای نوین از حیات خود شد؛ با فضای بسته‌تری نسبت به قبل مواجه شد و آزادی‌های دانشگاه در دوران اصلاحات به حد چشمگیری فروکش کرد (در این مورد می‌توان به بستن انجمن‌ها و ستاره‌دار کردن نظام‌مند فعالان دانشجویی، اخراج از دانشگاه و بسیاری از موارد دیگر اشاره کرد.)

۲. فارغ از اختلاف میان اصلاح‌طلبان در سال ۸۴ و برخی بحث‌های جانبی مبنی بر وقوع تخلف انتخاباتی، «سیاست زده شدن» مردم ایران و حامیان جنبش اصلاح‌طلبی به دلیل طرح شعارهایی که بین هدف‌گذاری و اجرا تناسبی برقرار نمی‌کرد می‌توان به‌عنوان یکی از عوامل یأس طیفی از حامیان جنبش اصلاح‌طلبی طرح کرد. جنبش دانشجویی نیز از «سیاست‌زده شدن» جامعه حامی اصلاح‌طلبی آسیب خورد. در سال‌های پایانی اصلاحات به‌موازات اختلاف میان اصلاح‌طلبان و طیف وسیعی از فعالان دانشجویی که در نهایت در سال ۱۳۸۴ گزینه تحریم را انتخاب کردند میان فعالان دانشجویی و بدنه دانشجویی نیز فاصله معناداری برقرار می‌شد. این فاصله بیشتر از هر چیز ناشی از تفکیکی بود که عمده فعالان دانشجویی میان امر سیاسی و اجتماعی قائل بودند.

با این دو پیش‌فرض می‌توان به آسیب‌شناسی برخی از شاخصه‌های حاکم بر فضای دانشگاه در دوران اصلاحات پرداخت و به عبارتی به آن پرسش پاسخ داد چرا میان فعالان دانشجویی و بدنه دانشجویی گسست حاصل شد؟

دو گسست مهم جنبش دانشجویی دوران اصلاحات

فعالان دانشجویی در دوران اصلاحات با دو گسست مهم مواجه شدند:

گسست نخست از جریان اصلاح‌طلبی حاکم به‌دلیل اختلافاتی بود که سال‌به‌سال عمیق‌تر می‌شدند. در بسیاری از تحلیل‌ها، دانشجویان به خاطر بی‌تجربگی متهم اصلی عنوان شده‌اند اما این نکته را نمی‌توان انکار کرد که علاوه بر این عامل فاصله شعارهای مطرح‌شده اصلاح‌طلبان با عمل به آن‌ها نیز به رادیکال‌تر شدن فضای ذهنی فعالان دانشجویی منجر می‌شد. سخنرانی سید محمد خاتمی در دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۳ و اعتراض‌های ممتد فعالان دانشجویی به‌خوبی این گسست را درست چند ماه قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری به تصویر می‌کشد. اگر دانشجویان بی‌صبر و بی‌تجربه بودند فعالان سیاسی اصلاح‌طلب نیز با طرح شعارهایی که توان اجرای آن یا اراده تحقق آن‌ها را نداشتند به فضای یأس بیشتر به‌خصوص میان دانشجویان دامن می‌زدند. در سال‌های پایانی اصلاحات امکان گفت‌وگو میان دفتر تحکیم وحدت و احزاب اصلاح‌طلب منتفی شده بود و هر یک بر حقانیت خود پای می‌فشردند.

گسست دوم بین فعالان دانشجویی و بدنه دانشجویی بود. به میزانی که فاصله میان فعالان دانشجویی و جریان حاکم اصلاح‌طلبی بیشتر می‌شد، این فاصله با بدنه دانشجویی هم بیشتر می‌شد. در این گسست مباحثی هم مبنی بر بازنگری در رویکرد جنبش دانشجویی هم مطرح می‌شد، حتی ایده‌هایی مانند بازگشت به دانشگاه در همین راستا مطرح شدند، اما نحوه اجرای این ایده نه‌تنها به مدنی‌تر شدن جنبش دانشجویی منجر نشد، بلکه بُعد سیاسی جنبش را بیشتر تقویت کرد. به‌عبارتی فعالان دانشجویی که با ایده دوری از قدرت تلاش کردند فاصله و نسبت خود را با احزاب سیاسی تعیین کنند ناتوان از تبیین رویکردی جامع برای ارتباط با بدنه دانشجویی بودند. در سال‌های آخر اصلاحات به‌خصوص مباحثی مانند توجه به مسائل صنفی ازجمله استقلال دانشگاه هم مطرح شدند اما به گفتمانی فراگیر تبدیل نشد. فراگیر نشدن این گفتمان بی‌ربط با گسترده شدن فضای یأس در جامعه و منفعل شدن حامیان اصلاح‌طلبی به خاطر عملکرد اصلاح‌طلبان هم نیست.

رویکرد قدرت‌محور در برابر رویکرد جامعه‌محور

نکته مهم دیگر را می‌توان در نگاه قدرت‌محور به‌جای نگاه جامعه‌محور در ذهنیت دانشجویان مورد اشاره قرارداد. برای اثبات این نکته می‌توان به طرح شعار رفراندوم از سوی برخی از انجمن‌های اسلامی وابسته به دفتر تحکیم وحدت اشاره کرد

که نه طرح این شعار از وظایف آن‌ها حساب می‌شد و نه توان اجرای آن را داشتند. حتی طرح دوری از قدرت نیز بیشتر از اینکه شعاری مدنی باشد واکنشی سیاسی به اختلاف روزافزون میان فعالان دانشجویی و اصلاح‌طلبان بود. درنتیجه فعالیت دانشجویی هیچ‌گاه به معنای عام آن که مجموعه‌ای از کنش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متناسب با جایگاه دانشجو را دربگیرد تعریف نشد. به همین دلیل است فعالان دانشجویی دوره اصلاحات نتوانستند از ایجاد فرصتی مناسب برای پیوند میان دانشگاه و اجتماع استفاده کنند. به این معنی که مسائل حاد جامعه ازجمله بحران‌های اجتماعی نتوانست به‌خوبی در محیط دانشگاه به‌عنوان مباحثی عمومی مطرح شوند. طرح این مباحث عمومی در صورت داشتن راهبردی جامع از سوی فعالان دانشجویی می‌توانست طیف وسیع‌تری از دانشجویان را با چالش‌های موجود نه‌تنها در محیط دانشگاه که در محیط اجتماع درگیر کند. (در این مورد فعالیت سازمان غیردولتی امام علی که شمار زیادی از دانشجویان کشور را درگیر این مسائل کرده است و در برخی از دانشگاه‌های کشور ازجمله دانشگاه شریف دفتر هم دارد نمونه قابل‌توجهی برای بررسی به شمار می‌رود)

به‌عنوان نمونه فعالان دانشجویی عموماً از طرح مباحثی مانند فقر، اعتیاد، شکاف‌های اجتماعی، فرار نخبگان، حاشیه‌نشینی و شهری شدن و بسیاری از مسائل دیگر ناتوان بودند. نه‌تنها دانشگاه باید محل طرح آن‌ها باشد، بلکه با رویکرد کارشناسی برای حل آن‌ها راه‌حل هم ارائه دهد. علاوه بر این باید این موضوع را هم در نظر گرفت که طرح مباحثی مانند استقلال دانشگاه و تأکید بر رویکرد دانشگاه به مسائل صنفی به معنای منزوی‌کردن دانشگاه از محیط جامعه نیست چراکه اساساً امکان‌پذیر نیست و در صورت انزوا دانشگاه فرسوده و بی‌رمق می‌شود. استقلال دانشگاه به این معنی است که نهادهای خارج از دانشگاه برای دانشگاه تصمیم‌گیری نکنند. دانشگاه باید به‌عنوان مکانی مهم از عرصه عمومی ایران بتواند مسائل عمومی کشور را شناسایی کند و در معرض بحث بگذارد و برای آن‌ها راه‌حل هم ارائه دهد به این معنی که پژوهش‌های دانشگاهی به این سمت‌وسو رهنمون شوند.

نیاز دانشگاه به نگاه صنفی اجتماعی

به این موضوع باید توجه کرد که زمان حاضر نسبت به دوران اصلاحات تغییرات معناداری کرده است. دانشگاه‌ها بیشتر پولی شده‌اند. بین سال‌های ۸۴ تا ۹۲ به‌صورت ویژه فضای امنیتی حاکم بوده و این فضا بر رمق و توان دانشگاه اثرگذار بوده است. با این وجود می‌توان با عطف به تجربه اصلاحات که یکی از آزادترین فضاهایی دانشجویی در تاریخ جنبش دانشجویی ایران بوده و همچنین نقدهای واردشده به فعالیت دانشجویی و گسست‌های که مورد اشاره قرار گرفتند به این گزاره‌ها فکر کرد:

ـ دانشگاه نیازمند نگاه صنفی- اجتماعی است. نگاه صنفی- اجتماعی به دید دانشجو استمرار می‌دهد چون او را با واقعیات زندگی آشنا می‌کند، حرکت او را در مدار میانه‌روی اما در دور پایدار قرار می‌دهد. در این مسیر از خروش‌های ناگهانی و زمستان‌های طولانی خبری نیست.

ـ ارتباط با پایگاه صنفی و تعامل با بحران‌های اجتماعی می‌تواند فعالان دانشجویی را هم به دانشگاه و هم به اجتماع پیوند دهد. با این نگاه طیف بیشتری از دانشجویان عادی از لاک فردی خود بیرون می‌آیند و کار جمعی و احساس مسئولیت نسبت به محیط پیرامونشان را تجربه می‌کنند.

ـ تأکید بر نگاه صنفی اجتماعی به این معنی نیست دانشگاه تهی از سیاست شود. سیاست خودبه‌خود در دانشگاه جاری می‌شود. احزاب سیاسی و جریان‌های سیاسی نیازمند حفظ ارتباط با دانشگاه هستند و این حق آن‌هاست که با جامعه ارتباط برقرار کنند و دانشگاه هم جزئی از جامعه است. اما منظور اصلی، نشاندنِ سیاست در دانشگاه در جایگاه شایسته خود است. دانشگاه برای تعامل بهتر و تأثیرگذاری بیشتر بر احزاب باید حرفی برای گفتن داشته باشد. با نگاه صنفی و اجتماعی دانشگاه می‌تواند مطالبه طرح کند و حرفی برای گفتن داشته باشد. احزاب هم در این شرایط می‌توانند رابطه خود را با دانشگاه تنظیم کنند. اینکه در دوران اصلاحات و در زمان پیروزی به دانشجویان توصیه شد بروید درستان را بخوانید و در زمان هزیمت از دانشجویان کمک طلبیده می‌شد نشانه‌ای واضح از این تنظیم نبودن رابطه احزاب با دانشگاه است.

ـ تأکید فعالان دانشجویی بر نگاه صنفی-اجتماعی به معنای خوانش اجتماعی از سیاست است که بر مبنای تعامل با بحران‌های اجتماعی کشور استوارشده و به جامعه و حوادثی که پیرامون ما اتفاق می‌افتد نگاه ویژه دارد. طبق این نگاه هرگونه حرکت در راستای تخفیف بحران‌های اجتماعی کشور و ساختن نهادهایی که جان دوباره در این سرزمین کم‌جان بدمد در راستای کمک به دموکراسی و منافع ملی است. در این نگاه، توانافزایی اجتماعی چه در فضای بسته سیاسی و چه در فضای باز سیاسی باید انجام شود.

اندیشیدن به این گزاره‌ها چه‌بسا بتواند تعریفی اجتماعی‌تر و مدنی‌تر از فعالیت دانشجویی ارائه دهد تا هم کنش‌های دانشجویان پایدارتر شوند، هم طیف وسیعی از دانشجویان را در بربگیرد و هم میان دانشگاه و جامعه پیوند برقرار کند.■

چشم انداز اندیشه

مستندات قرآنی و حدیثی قیام امام حسین(ع)

محمّدعلی کوشا

در این مقاله، مستندات قرآنی و روایی قیام امام حسین(ع) به‌صورت فشرده ارائه شده است. سپس به بیان آیاتی پرداخته شده که درمجموع از اطاعت و پیروی از ۲۳ دسته و گروه نهی شده و در مقابل به فرمان‌برداری از کسانی سخن به میان آمده که ویژگی‌های کلی آنان در قرآن کریم یاد شده است.

در پایان این مقاله سخن از روایاتی به میان آمده که امام حسین(ع) خود را شایسته زمامداری عصر خویش دانسته و بر این امر هم تأکید فراوان ورزیده است.

مقدمه

اساسی‌ترین، زیباترین و هدفمندترین شِعار پیامبر اکرم(ص) «لا اله إلّا الله» بوده و هست که بخش نخستِ آن سلبی و بخش دومِ آن ایجابی است. این جمله زیبا که «کلمه» نیز بر آن اطلاق شده (کلمه التوحید) شِعاری مملوِ از شعور و آگاهی است. در این شعار، هر «اله» یعنی هر معبودی، هر بتی و هرگونه خدایان ساختگی نفی گردیده و تنها وجود «الله» تبارک‌وتعالی اثبات‌شده است. چراکه اسلام با شعار «لا اله»، اذهان آلوده به شرک و خرافه را خانه‌تکانی کرد و با این کار، خرافات و اعتقادات باطل را از ذهن‌ها زدود و آنگاه گفت: «إلّا الله».

علمای علم اخلاق - به‌ویژه عارفان - گویند: اوّل «تخلیه» سپس «تحلیه» و «تزکیه». تعالی و تکامل در پرتو میانه‌روی و در پیش گرفتن راه مستقیم است، راهی که بدون انحراف راست و چپِ جاده، انسان را به مقصد برساند «وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً؛ و این‌چنین شما را امّتی میانه قرار دادیم تا بر همه مردمان گواه و الگو باشید و این پیامبر هم بر شما گواه و الگو باشد» (بقره / ۱۴۳). این است انتظار خدای انسان‌ها از امّت اسلامی، و به همین جهت است که خدای تعالی اهل کتاب را از غلوّ نهی می‌کند:

«يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا في دينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسيحُ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ ...؛ ای اهل کتاب در دین خود غلوّ نکنید و بر خدا جز حقّ نگویید، عیسی بن مریم، فقط فرستاده خداست (نه پسر خدا که مردم غالی می‌پنداشتند)» (نساء / ۱۷۱).

و صریحاً می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ؛ قطعاً کافر شدند آن کسانی که گفتند: خدا همان عیسی، پسر مریم، است» (مائده / ۷۲).

راه و رسم امامان معصوم(ع)، راه اعتدال و هدایت به‌سوی آن بوده است. آن بزرگواران در مقام مرجعیت دینی، عالمانِ واقعی به سنّت رسول اکرم(ص) و مبلّغان واقعی آن می‌باشند، حرکت اصلاحی امام حسین(ع) درنهایت، برای احیای برنامه‌های قرآن و سنّت پیامبر گرامی اسلام بوده است.

سخنی در مفهوم امامت

امامت در شیعه از توابع نبوّت است و از اهمیت خاصی برخوردار است. علمای علم کلام، امامت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «الإمامَةُ رئاسَةٌ عامَّةٌ في أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنيا لِشَخْصٍ مِنَ الأَشْخاصِ نِيابَةً عَنِ النَّبِيِّ؛ امامت عبارت است از ریاست عمومی بر جامعه اسلامی برای شخص از اشخاص به‌عنوان جانشین از پیامبر(ص)».[۱]

بنابراین، امام کسی است که نه‌تنها در امر دنیا جلودار است، بلکه در امور دینی هم پیشواست. چون دین اسلام تنها دین مربوط به آخرت نیست، بلکه دستورات آن‌هم تنظیم‌کننده رابطه بین انسان و خدای یکتای بی‌همتا و هم تنظیم‌کننده روابط بین انسان‌ها در همین دنیاست. پس امامت در اصطلاح عقاید و کلام، ریاست همگانی بر جامعه اسلامی، هم در امور دینی و هم در امور دنیوی است. لذا گفته‌اند: الإمامَةُ رئاسَةٌ ... «ریاست» از ماده «رأس» یعنی «سر» است. چون امام و پیشوا نسبت به جامعه به‌منزله سر نسبت به تمام اعضا یعنی فرمانده است.

مستندات قرآنی قیام امام حسین(ع)

شماری از آیات قرآن کریم تصریح به نافرمانی و سرپیچی از دستور و فرمان گروه‌ها و کسانی را دارد که در یک جمع‌بندی، دست‌کم ۲۳ گروه را تشکیل می‌دهند. کافی است که تعبیرات «لا تُطِعْ»، «لا تُطِيعُوا»، «لا تَتَّبِعْ» و «لا تَتَّبِعُوا» را در آیات زیر مورد توجّه و دقّت قرار گیرد: امّا صیغه مفرد:

- «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ؛ و از هوس‌های کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای پروردگار خویش همتا قرار می‌دهند پیروی مکن».[۲]
- «وَ قالَ مُوسى لِأَخيهِ هارُونَ اخْلُفْني في قَوْمي وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبيلَ الْمُفْسِدينَ؛ و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قوم باش و به اصلاح [امور] بپرداز و از راه مفسدان پیروی مکن».[۳]
- «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً في الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ؛ ای داود، ما تو را در زمین خلیفه ساختیم، پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه سازد».[۴]
- «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ؛ از هوس‌های آنان [با انحرافی که] از حق به تو رسیده، پیروی مکن».[۵]
- «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ؛ و از هوس آنان پیروی مکن و برحذر باش از اینکه تو را از برخی چیزها که خدا به تو نازل کرده منحرف نسازند».[۶]
- «فَلِذلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ؛ [مردم را به توحید] دعوت کن و چنان‌که فرمان یافته‌ای پایدار باش و از هوس‌های آنان پیروی مکن، و بگو: من به هر کتاب [آسمانی] ایمان آورده‌ام و فرمان یافته‌ام که در میان شما به عدالت رفتار کنم».[۷]
- «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ؛ و از هوس‌های کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن».[۸]

بنابراین، هفت بار در قرآن کریم با صیغه مفرد نهی خطابی «لا تَتَّبِعْ» از پیروی کردنِ «مکذّبان»، «منکران قیامت»، «مشرکان»، «مفسدان» و «هوس‌پرستان» با صراحت تمام نهی شده است.

امّا صیغه تثنیه

«فَاسْتَقيما وَ لا تَتَّبِعانِ سَبيلَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ؛ شما دو تن (موسی و هارون) استوار بمانید و هرگز از راه کسانی که نمی‌دانند پیروی نکنید».[۹]

امّا صیغه جمع

- «... وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ ...؛ و گام‌های شیطان را پی نگیرید».[۱۰]
- «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا ...؛ و از هوس پیروی نکنید تا از حق عدول کنید».[۱۱]

- «وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَـوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَـواءِ السَّـبيلِ؛ و از هوس‌های قومی پیروی نکنید کـه قبلاً گمراه بـوده و بسـیاری را به گمراهی کشانده‌اند و از راه میانه و راست منحرف شده‌اند».[۱۲]

- «وَ أَنَّ هذا صِراطي مُسْـتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَـبيلِهِ؛ و این اسـت راه من که مستقیم اسـت، پس آن را پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید».[۱۳]

- «وَ لا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ؛ و از اولیائی غیر از او پیروی نکنید».[۱۴]

و امّا لا تُطِعْ به صیغه مفرد

- «وَ لا تُطِـعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً؛ و اطاعت نکن از کسی که دل او را از یاد خود غافل سـاخته‌ایم و از هوس خـود پیروی کرده و کارش افراط و تجاوز از حدّ است».[۱۵]

- «فَـلا تُطِعِ الْكافِريـنَ وَ جاهِدْهُمْ بِهِ جِهـاداً كَبيراً؛ از کافـران اطاعت مکن و بدین وسـیله [به حکم قرآن] به جهاد بزرگ بپرداز».[۱۶]

- «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّـقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ؛ ای پیامبر، از خدا پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن».[۱۷]

- «وَ لا تُطِـعِ الْكافِرِينَ وَ الْمُنافِقِيـنَ وَ دَعْ أَذاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ و از کافران و منافقان اطاعت نکن و آزارشـان را واگـذار (نادیده بگیـر و مقابله به مثل نکن) و بر خدا توکل کن».[۱۸]

- «فَلا تُطِـعِ الْمُكَذِّبينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَـلاَّفٍ مَهينٍ هَمَّازٍ مَشَّـاءٍ بِنَميمٍ مَنَّـاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثيـمٍ عُتُـلٍّ بَعْدَ ذلِكَ زَنيـمٍ أَنْ كانَ ذا مـالٍ وَ بَنينَ؛ پس تکذیب‌کنندگان را اطاعت نکن، آنان آرزو دارند که تو نرمی و سـازش کنی تا آنان نیز نرمی و سـازش کنند. و اطاعت نکن هیچ سوگندپیشه پستی را که بسیار عیب‌جو [و] تجاوزگر [و] گنه‌پیشـه است. علاوه بر آن خشن و بی‌تبار است، به صِرف آنکه دارای مال و پسران است».[۱۹]

- «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً؛ پس برای حکم پروردگارت صبر پیشه کن و از هیچ گنه‌کار یا کفرپیشه‌ای از آنان اطاعت نکن».[۲۰]

- و همچنین در سـوره علق، آیـه ۱۹ «أَ رَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّـى ... كَلاَّ لا تُطِعْهُ ...؛ چه بینی ای پیامبر، اگر او تکذیب کرد و روی گرداند [آیا راه نجاتی دارد؟ خیر]، هرگز او را اطاعت مکن».

و امّا وَ لا تُطیعُوا به صیغة جمع

- «وَ لا تُطيعُـوا أَمْـرَ الْمُسْـرِفينَ؛ از فرمان اسـرافکاران اطاعت نکنید».[۲۱]

- «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تُطيعُوا الَّذينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ؛ ای کسـانی که ایمان آورده‌اید اگر از کسـانی که کافر شـده‌اند اطاعت کنید شـما را به واپسین‌های [جاهلیت] تان باز می‌گردانند، آنگاه زیانکار خواهید شد».[۲۲]

- «يا أَيُّهَـا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تُطيعُـوا فَريقاً مِنَ الَّذيـنَ أُوتُوا الْكِتـابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْـدَ إيمانِكُمْ كافِرينَ؛ ای کسـانی که ایمـان آورده‌اید؛ اگر گروهی از کسانی را که کتاب آسمانی داده شـده‌اند، اطاعت کنید. شما را پس از ایمان‌تان به کفر برمی‌گردانند».[۲۳]

از طرفی هـم، قرآن کریم، نتیجه اطاعـت کورکورانه و بی‌چـون و چرا از نااهلان را ورود به آتش دوزخ دانسـته است.

- «يَـوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِـي النَّارِ يَقُولُونَ يـا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّـهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُـولاَ؛ روزی که چهره‌هاشـان در آتش دگرگون شود، گویند: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت می‌کردیم».[۲۴]

- «وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سـادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبيلاَ؛ و گویند: پروردگارا، ما از مهتران و بزرگان خود اطاعت کردیم، و ما را از راه [حق] گمراه کردند».[۲۵]

- «رَبَّنا آتِهِـمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَـذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبيراً؛ پروردگارا، آنان را دوچندان عذاب کن و آنان را کاملاً از رحمت خود دور فرما».[۲۶]

نتیجه

با توجّه به نهی شدید آیات فوق از:

۱. اطاعـت از مفسـدان. ۲. هوس‌جویـان. ۳. نادانان. ۴. شـیطان صفتان. ۵. گمراهـان. ۶. گمراه کنندگان. ۷. تفرقه‌جویـان. ۸. غافـلان از یاد حـق. ۹. کافران. ۱۰. منافقـان. ۱۱. تکذیب کننـدگان آیـات حـق. ۱۲. سـوگندخوران بـه ناحـق. ۱۳. پست‌منشـان. ۱۴. عیب‌جویان. ۱۵. سخن‌چینان و دو به‌هم‌زنان. ۱۶. مانعان خیـر. ۱۷. متجاوزان. ۱۸. گناه‌پیشـگان. ۱۹. بدخویان خشـونت‌ورز (پرخوران و ناسپاسـان). ۲۰. فرومایگان و بی‌اصل و تبـاران (نانجیبان و شرارت‌پیشـگان). ۲۱. گناهکاران. ۲۲. کفرپیشگان و ناسپاسان. ۲۳. منکران و اعراض‌پیشگان از حق. معلوم می‌شود که به حکم قرآن کریم، مسلمان موّحد هرگز نباید فرمان‌برداری گروه‌ها و افرادی که ویژگی‌های فوق را دارند، گردن نهد.

حال در شرایطی که امام حسین(ع) با حاکم و حکومتی مواجه است که تمام صفات منفی بیست و سه‌گانه فوق در او جمع اسـت آیا با توجه به نهی شدید آیات مذکور از اطاعت و فرمانبری چنین کسـان، امام(ع) می‌تواند با چنین فرد فاسـد و حکومت پر از جور و جفای او سـر سازش و تسلیم داشته باشـد؟! قطعاً جواب منفی است. بنابراین، به حکم قرآن کریم، امام حسین(ع) که وارث به حق پیامبر اکرم(ص) است هرگز تابع چنین حاکم تبهکار و ستمکاری نمی‌شـود. چون همراهی و همگامی با او مصداق «تعاون بر اثم و عدوان» است و قرآن می‌فرماید: «وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ».[۲۷]

از سوی دیگر، قرآن کریم می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَـيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَـنُ تَأْويلاً؛ ای کسانی که ایمـان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنیـد و از این پیامبر و کسـانی از خودتان که متولّیان امر شـما هستند اطاعت کنید، و اگر در چیـزی با یکدیگر اختلاف پیدا کردید - اگر به خدا و روز واپسـین ایمـان دارید - آن را به خدا و پیامبـر ارجاع دهید که این بهتر و سـرانجامش نیکوتر است».[۲۸]

ویژگی‌های کلی حاکمان در قرآن

قطعاً مصادیق اولی‌الامر هم باید از شایسـته‌ترین افراد در هر زمان برای تولیت امور مسلمان‌ها باشند چنان‌که قرآن کریم در صفت حاکمان شایسته اشاراتی پندآموز دارد:

۱. «إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْـطَةً فِـي الْعِلْمِ وَ الْجِسْـمِ؛ همانا خدا او را بر شـما برگزیـده و در علم و نیروی جسمی به وی فزونی داده است».[۲۹]

۲. «قالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِـنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفيظٌ عَليمٌ؛ گفت: مرا بـر خزانه‌های این سـرزمین بگمار، زیرا من نگهبانی دانا هستم».[۳۰]

۳. «قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمينُ؛ یکـی از آن دو دختر گفت: ای پدر، او را اجیر کن، زیرا بهترین کسـی که اجیر می‌کنی کسی است که نیرومند امین باشد».[۳۱]

۴. «قـالَ عِفْريتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتيكَ بِـهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمينٌ؛ قهرمانی از جنیّان گفت: مـن آن را پیش از آنکـه از جای خود برخـیزی نزد تو می‌آورم و من بر این کار توانا هستم».[۳۲]

۵. «قـالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَريمٌ؛ آن کسـی که دانشی از کتاب نزدش بود، گفت: مـن آن را پیش از آنکه پلک چشـم بر هم زنی نـزد تو مـی‌آورم [و چنین کرد] پس چـون آن را نزد خود مسـتقر دید، گفـت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم. و هرکه سپاس بگزارد، به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر کس ناسپاسی کند [زیانی به خدا نمی‌رساند]، زیرا پروردگار من بی‌نیاز ارجمند است».[۳۳]

۶. «أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی سزاوارتر است یا کسی که راه نمی‌یابد مگر اینکه راهنمایی شود؟ پس شما را چه شده است، چگونه حکم می‌کنید؟!».[۳۴]

از این آیات به وضوح اسـتفاده می‌شـود که حاکمان و صاحبان پُست و مقام باید:

اوّلاً اهل دانش و آگاهی باشند.

ثانیاً از سلامت جسمی برخوردار باشند.

ثالثاً متعهّد و متخصّص در کار خود باشند.

رابعاً توانمند و امانتدار باشند.

خامساً یَهدِی اِلَی الْحَقِّ باشند.

و امّا در صورت تعدّد افراد با شـرایط فوق، باید افضل و بهترین آن‌ها برگزیده شود.

مستندات ابعاد قیام امام حسین(ع) بر اساس سخنان آن حضرت

ابعـاد قیام سـالار شـهیدان را می‌تـوان از حـرکات، موضعگیری‌هـا، سـخنرانی‌ها و

شیوه‌های برخورد آن حضرت به‌درستی استنباط و دریافت نمود.

از مجموعه سخنان و موضعگیری امام(ع) و فضای اجتماعی آن روز، می‌توان زوایای آن حرکت بزرگ را در امور زیر خلاصه کرد:

۱. ایجاد اصلاحات اجتماعی.
۲. امر به معروف و نهی از منکر.
۳. عمل به سیره پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع).
۴. ارائه نشانه‌های واقعی دین به مردم.
۵. بسترسازی مناسب بر انجام واجبات و سنن اسلامی.
۶. شایسته‌سالاری (که در رأس همه، خود امام(ع) بود).
۷. ظلم‌ستیزی (در قالب اعتراض به وضع موجود).
۸. ذلّت‌ناپذیری در مقابل دستگاه جور که اراده تحمیل ناحق بر مردم را داشت.
۹. صبر و مقاومت تا آخرین لحظه حیات.
۱۰. دستیابی به رحمت الهی از طریق شهادت (که آرزوی آن حضرت بود نه هدف او).

تمامی امور فوق در واقع در «تحقّق حقّ» یا «احقاق حقّ» خلاصه می‌شود. و بی‌گمان، هرگونه اقدام برای بیعت‌گیری از مردم و دستیابی به حکومت، ابزاری لازم و بایسته برای «عینیّت حقّ» و «احقاق حقّ» است.

مستندات شماره ۱ و ۲ و ۳ (ایجاد اصلاحات اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سیرهٔ پیامبر و علی)

امام حسین(ع) هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه در ضمن وصیّت‌نامه‌به به برادرش محمّد حنفیّه چنین نوشت: «أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطَراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي طَالِبٍ ...؛ من نه از روی سرمستی و ناسپاسی و نه برای فسادورزی و ستمگری از شهر خود بیرون آمدم؛ بلکه تنها برای اصلاحگری در امّت جدّم بیرون آمدم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش و سیره جدّم و پدرم علی بن ابی‌طالب کارها را پیش ببرم».[۳۵]

مستند شماره ۴ و ۵ (ارائه نشانه‌های واقعی دین وبسترسازی مناسب بر انجام واجبات و سنن)

امام حسین(ع) در سال ۵۸ هجری، دو سال قبل از مرگ معاویه و در بحران اختناق و ظلم دستگاه حاکم اموی در مراسم حجّ آن هم در منیٰ در جمع حاجیان ضمن یک سخنرانی مهیّج و تکان‌دهنده که حاکمان و عالمان وابسته را شدیداً مورد انتقاد قرار داد فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ؛ خدایا، بی‌گمان، تو می‌دانی آنچه از ما سر زده (در ستیز بر جور حکومت) برای رقابت در قدرت سیاسی نبوده، و نیز برای جستجوی ثروت و سرمایه ناچیز دنیوی نبوده است، بلکه برای این بوده که نشانه‌ها و ارزش‌های دین تو را به مردم نشان دهیم، و در شهرهای (منادی دین) تو اصلاحات پدید آوریم، و بندگان ستمدیده‌ات را امنیت و آسایش بخشیم، و [تا اینکه] به واجبات و قوانین و احکام تو عمل شود».[۳۶]

مستند شماره ۶ (شایسته‌سالاری)

امام حسین(ع) در جواب دعوت‌نامه‌های کوفیان چنین نوشت: «فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَ الْآخِذُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛ به جان خودم سوگند، امام و پیشوای راستین کسی است که به کتاب خدا عمل کند، و راه قسط و عدل را در پیش گیرد، و تابع حق باشد، و وجود خویش را وقف فرمان خدا گرداند».[۳۷]

امام حسین(ع) در برخورد با سپاه حرّ بن یزید در منزل «شراف» پس از اقامه نماز ظهر خطاب به سپاهیان حرّ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى لِلَّهِ عَنْكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَوْلَى بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ ...؛ ای مردم، اگر پروای الهی داشته باشید و حق را برای اهلش به رسمیت بشناسید، این کار موجب خشنودی خدا خواهد شد. و ما اهل‌بیت محمّد(ص) به ولایت و رهبری مردم شایسته و سزاوارتریم تا این مدّعیان ناحق که راه ستم و تجاوز را در پیش گرفته‌اند».[۳۸]

و نیز آن حضرت به استاندار مدینه فرمود: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ ... وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ؛ ای امیر، ما اهل‌بیت پیامبریم ... در حالی که یزید کسی است که شراب می‌نوشد و انسان بی‌گناه را می‌کشد و آشکارا فسق می‌ورزد و کسی مثل من هرگز با او بیعت نخواهد کرد».[۳۹]

مستند شماره ۷ (ظلم‌ستیزی)

امام حسین(ع) پس از حرکت از منزل «شراف» در خطابی به سپاهیان حرّ فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّهِ نَاكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقّاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ؛ ای مردم، همانا پیامبر خدا(ص) فرموده است: «هرکه زمامدار ستمکاری را که حرام‌های الهی را حلال کند، پیمان خدا را می‌شکند، با سنّت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز رفتار می‌کند، و آنگاه در قول و عمل بر ضدّ او موضعگیری نکند، بر خداست که او را به جایگاه [آتشین] همان ظالم بیندازد».

آگاه باشید و بدانید که این حکومت یزیدی پیرو شیطان شده و طاعت خدای رحمان را رها ساخته و فساد و تباهی را آشکار ساخته است».[۴۰]

و باز آن حضرت فرموده است: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهىٰ عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقّاً فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا الْحَيَاةَ وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً؛ آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود؟ و از باطل نهی نمی‌گردد؟ در چنین فضایی، مؤمن حق دارد که آرزوی لقای الهی نماید (مبارزه کند اگرچه کشته شود). بی‌گمان، من، مرگ را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمکاران را جز تباهی نمی‌دانم».[۴۱]

مستند شماره ۸ (ذلّت‌ناپذیری)

امام حسین در روز عاشورا خطاب به سپاه دشمن فرمود: «أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذِّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ وَ طَابَتْ وَ طَهُرَتْ وَ أُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ مَصَارِعَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید که این فرد فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه مرا در بین دوراهی شمشیر و ذلّت قرار داده است و هیهات که ما زیر بار ذلّت برویم! زیرا خدا و رسولش و مؤمنان از اینکه ما ذلّت را بپذیریم ابا دارند و دامن‌های پاک مادران ما و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران ما روا نمی‌دارند که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کریمان و نیک‌منشان مقدّم بداریم».[۴۲]

تذکر: برخی از مترجمانِ «کتاب لهوف» واژه «دَعِیّ» را «زنازاده» ترجمه کرده‌اند که قطعاً صحیح نیست بلکه به معنای فرومایه است. امّا مرحوم شیخ محمّد صادق نجمی که عالمی محقّق و فقیه است در کتاب خود به نام سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا به «فرومایه» ترجمه کرده که کاملاً صحیح است.

امام(ع) به برادرش به نام «عمر اَطْرَف» در مدینه فرمود: «وَ اللَّهِ لَا أُعْطِي الدَّنِيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَداً؛ به خدا سوگند من هرگز زیر بار ذلت نخواهم رفت ...»[۴۳]

و نیز در مقام دیگر فرموده است:

«وَ اللَّهِ لا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطاءَ الذَّلِيلِ وَ لا أَفِرُّ فِرارَ الْعَبِيدِ؛ نه، به خدا سوگند، دست ذلّت را به سوی آنان دراز نمی‌کنم و همچون بردگان، از آنان فرار نخواهم کرد».[۴۴]

مستند ۹ و ۱۰ (صبر و مقاومت و در نهایت رسیدن به شهادت)

امام(ع) در صبح عاشورا آنگاه که نماز صبح را خواند خطاب به یارانش فرمود: «صَبْراً بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَى الْجِنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرٍ ...؛ ای بزرگ‌زادگان، صبر و شکیبایی پیش گیرید که مرگ چیزی جز یک پل نیست که شما را از رنج و سختی عبور داده به بهشت برین و نعمت‌های همیشگی آن می‌رساند. چه کسی است که نخواهد از یک زندان به کاخی انتقال یابد ...».[۴۵]

نتایج قیام حسینی

قیام امام حسین(ع) دو نوع نتیجه اصلی به بار آورد: اوّل: نتیجه‌ای کوتاه‌مدّت، دوم: نتیجه‌ای درازمدّت. نتیجه کوتاه‌مدّت آن عبارت است از:

۱. محکوم ساختن ارکان مخوف دین سالاری دروغین دستگاه اموی و درهم شکستن آن.
۲. بیدار کردن وجدان‌های خفته مردمی که تن به راحت طلبی و دنیاداری داده بودند.

۳. بیرون آوردن بسیاری از مردم به‌ویژه نسل جوان‌تر از حالت رکود و خُمود و جُمود که پس از آن، قیام مختار و توّابین در سال ۶۶ و قیام زید بن علی بن حسین در سال ۱۲۲ و دیگر انقلاب‌هایی که عرصه را بر امویان تنگ گردانید تا به سقوط نهایی آنان منجر شد.

امّا نتیجه درازمدّت قیام حسینی را هم می‌توان در چند چیز خلاصه کرد:

الف. ارائه اخلاقی جدید برای همگان در طول زمان و مکان که در آن فرهنگ ایثار و فداکاری به‌گونه‌ای عینیّت یافت که بزرگ‌ترین پشتوانه برای تمامی انقلابیون و آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان شد.

ب. اسلام تشیّع با شهادت امام و یاران باوفایش در کربلا در عین محدودیت‌ها و حصر و حبس‌ها و زجرهای فراوان طرفدارانش، بروز و نمودی پیدا کرد که سبب شد شیعیان از آن حالت انزوای فرهنگی و سیاسی خارج گردند و در زمینه‌های گوناگون، موجودیتِ خود را به اثبات رسانند و جایگاه تاریخ خویش را بازیابند، و ثبات و پایداری خود را در هدفمندی رسالت خویش به دیگران نشان دهند.

ج. شاید مهم‌ترین نتیجه قیام حسینی در درازمدّت «حضور عقلانی و عاطفی» این قیام بی‌نظیر باشد. حادثه کربلا با منطق عقلانی‌اش استقرار مکتب «قرآن و عترت» را در سیستم فرهنگی خویش، درس‌آموز و پندآموز همه اندیشمندان قرون و اعصار ساخت و حوزه‌های شیعی را گرمی و جانی تازه بخشید تا به‌راستی و درستی بتوانند با پرورش عالمانی بزرگ، دانش دینی و فرهنگ استوار آن را رونقی به‌سزا بخشند که از آن زمان تاکنون دامنه این سیر تحوّل بزرگ را آشکارا مشاهده می‌کنیم.

امّا از نظر «عاطفی»، عاشورا پتکی گران بر سر تمام مستکبران از آن روز تا دامنه قیامت خواهد بود که به شکل معجزه‌آسایی سیلِ جمعیت‌های انقلابی ایجاد می‌کند و روز به روز شور و شعف و احساسی دیگر می‌آفریند و همچون سیل خروشان، همه خاک و خاشاک‌های بی‌پایه و اساس زر و زور و تزویر را از سر راه خود برمی‌دارد و به توده‌های مسلمان شیعی طرفدار اهل‌بیت جانی تازه می‌بخشد تا با هر ستمگر گستاخی به مبارزه برخیزند و با قهر انقلابی خویش به نام حسین و یاد حسین و یارانش، ریشه‌های ستم را به‌تدریج بسوزانند که از پیامبر اکرم(ص) نقل شده: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَداً؛ در شهادت حسین(ع) شور و حرارتی در دل‌های مؤمنان است که هرگز به سردی نخواهد گرایید».[۴۶]

یک نکتهٔ قابل توجّه

کسانی که فلسفه قیام امام حسین(ع) را تشکیل حکومت می‌دانند، قطعاً مراد آنان حکومتی از سنخ حکومت پیامبر(ص) و علی(ع) است نه حکومتی صِرفاً برای دستیابی به قدرت و سلطه بر مردم، چنان‌که در حکومت‌های از نوع سلطنتی و شاهنشاهی یا انواع دیگر آن در دنیا معمول بوده و هست. بلکه مراد، حکومت عدل اسلامی است که پایه‌های اصلی آن با خواست و بیعت مردم بر اساس معیارهای کتاب و سنّت است.

به‌راستی کسانی که پس از رحلت رسول خدا(ص) حقّ حکومت و زمامداری سیاسی دیگران را خلاف واقع و غصبی می‌دانند، چرا همین حقّ را برای امام حسین(ع) لازم و واجب نمی‌دانند؟ و شگفت‌آورتر اینکه برخی قائلان به انگیزه قیام امام(ع) برای تشکیل حکومت اسلامی را متّهم به انحراف از امامت می‌کنند! با این بهانه که مگر امام به دنبال قدرت و ریاست و یا دنیاطلب بوده است که بگوییم او برای تشکیل حکومت قیام کرده است؟!

در حالی که قطعاً اگر امام حسین(ع) بر اساس بیعت‌ستانی‌اش توسّط مسلم بن عقیل از مردم کوفه به حکومت می‌رسید، حکومت را وسیله‌ای برای اجرای عدل و داد قرار می‌داد و جامعه را به سوی قسط و عدل پیش می‌برد، چون انگیزه او اصلاح امور و عمل به سیره پیامبر(ص) و علی(ع) بود.

معلوم می‌شود کسانی که با این تحلیل که امام(ع) برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کرده، مخالفت می‌ورزند، یا مراد از «حکومت اسلامی» به رهبری امام حسین(ع) را به درستی درنیافته‌اند، و یا اینکه فرقی میان حکومت اسلامی و سلطنت مطلقه شاهنشاهی و دیگر حکومت‌های خودکامه نمی‌گذارند.

و یا اصلاً دین را از سیاست جدا می‌دانند و شأن امام را بالاتر و فراتر از دستیابی به قدرت و حکومت برای اجرای عدل و دادگری می‌دانند و او را تنها مسأله‌گوی شریعت به حساب می‌آورند!

این گونه افراد در درجه نخست باید تکلیف خود را با حکومت دینیِ پیامبرانی چون سلیمان و داود نبی و حکومت ده‌ساله پیامبر اسلام و نیز حاکمیت حدوداً پنج‌ساله امیرمؤمنان علی(ع) روشن سازند و آنگاه درباره حکومت و یا عدم حکومت امام حسین(ع) بحث کنند.

البته عدّه‌ای پیش از انقلاب اسلامی ایران، با نگاه جدایی دین از سیاست و یا محدود نمودن امامت به مرجعیت دینی چنین نظر و دیدگاهی داشتند، ولی عدّه‌ای هم پس از انقلاب اسلامی به خاطر مواردی از ناکامی‌های جمهوری اسلامی، تغییر نگاه دادند تا جایی که لغزش‌های احتمالی حاکمان دینی را کم و بیش به حساب ناکارآمدی دین و حکومت دینی تلقّی کرده و می‌کنند.■

کتاب نامه:

• قرآن کریم.
• نهج البلاغه، گردآوری سیّد رضیّ، تصحیح صبحی صالح.
• اثبات الوصیة، منسوب به مسعودی، نشر انصاریان، قم، ۱۴۱۷ ق.
• انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، تصحیح محمدباقر محمودی، مؤسسه اعلمی بیروت، ۱۳۹۴ ق.
• الباب الحادی‌عشر مع شرحه النافع لیوم الحشر، فاضل مقداد، نشر علّامه، قم، ۱۴۱۳ ق.
• تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، محمد بن جریر طبری، دار ابن حزم.
• تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴ ق.
• جامع الترمذی، الحافظ ابی‌عیسی محمّد بن عیسی بن سورة بن موسی، دار السّلام للنشر و التوزیع، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
• سخنان حسین از مدینه تا کربلا، محمّدصادق نجمی، بوستان کتاب قم، چاپ نهم، ۱۳۸۱ ش.
• مستدرک الوسائل، میرزاحسین نوری، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۲۹ ق.
• مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، بیت الافکار الدولیّة، اردن، چاپ چهارم، بی‌تا.
• مقتل خوارزمی، ابوالمؤیّد الموفّق بن احمد المکّی اخطب خوارزم، چاپ انوار الهدی، قم، تحقیق شیخ محمّد سماوی، ۱۴۱۸ ق.
• الملهوف (لهوف)، سید بن طاووس، انتشارات نبوغ، قم، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.

پی‌نوشت:

۱. الباب الحادی‌عشر مع شرحه النافع لیوم الحشر، ص ۸۲، نشر علامه، قم، ۱۴۱۳ ق.
۲. انعام / ۱۵۰.
۳. اعراف / ۱۴۲.
۴. ص / ۲۶.
۵. مائده / ۴۸.
۶. مائده / ۴۹.
۷. شوری / ۱۵.
۸. جاثیه / ۱۸.
۹. یونس / ۸۹.
۱۰. بقره / ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام / ۱۴۲؛ نور / ۲۱.
۱۱. نساء / ۱۳۵.
۱۲. مائده / ۷۷.
۱۳. انعام / ۱۵۳.
۱۴. اعراف / ۳.
۱۵. کهف / ۲۸ (فُرُط اسم مصدر است و مصدر آن «فَرْط» است).
۱۶. فرقان / ۵۲.
۱۷. احزاب / ۱.
۱۸. احزاب / ۴۸.
۱۹. قلم / ۸ - ۱۴.
۲۰. انسان / ۲۴.
۲۱. شعراء / ۱۵۱.
۲۲. آل عمران / ۱۴۹.
۲۳. آل عمران / ۱۰۰.
۲۴. احزاب / ۶۶.
۲۵. احزاب / ۶۷.
۲۶. احزاب / ۶۸.
۲۷. ماوده / ۲.
۲۸. نساء / ۵۹.
۲۹. بقره / ۲۴۷.
۳۰. یوسف / ۵۵.
۳۱. قصص / ۲۶.
۳۲. نمل / ۳۹.
۳۳. نمل / ۴۰.
۳۴. یونس / ۳۵.
۳۵. مقتل خوارزمی - ابوالمؤیّد الموفّق بن احمد المکّی اخطب خوارزم - متوفای ۵۶۸ ق، ج ۱، ص ۲۷۳، چاپ انوار الهدی، قم، تحقیق شیخ محمّد سماوی، ۱۴۱۸ ق.
۳۶. تحف العقول، ص ۲۳۹، با تصحیح علی‌اکبر غفاری، نشر اسلامی جامعه مدرسین.
۳۷. تاریخ الطبری - تاریخ الامم و الملوک -، چاپ ۲ جلدی دار ابن حزم، بیروت، ج ۱، ص ۱۶۲۴، حوادث سال ۶۰.
۳۸. تاریخ الطبری، چاپ ۲ جلدی، ج ۱، ص ۱۶۵۲، حوادث سال ۶۱.
۳۹. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۷.
۴۰. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۵۳، چاپ دو جلدی، دار ابن حزم، بیروت.
۴۱. تحف العقول، ص ۲۴۵، با تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ اسلامی مربوط به جامعه مدرسین قم.
۴۲. لهوف (الملهوف) سید بن طاووس، ص ۱۳۴، انتشارات نبوغ، قم، چاپ چهارم؛ تحف العقول، با تصحیح غفاری، ص ۲۴۱، چاپ اسلامی جامعه مدرسین؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰، دار الهدی، قم، ۱۴۱۸ ق.
۴۳. لهوف، ص ۲۳، سخنان حسین بن علی، ص ۴۶ از محمّد صادق نجمی.
۴۴. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۸.
۴۵. اثبات الوصیة مسعودی، ص ۱۳۹؛ سخنان حسین بن علی از محمّدصادق نجمی، ص ۲۱۳.
۴۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

روش تأویلی اخوان‌الصفاء

احمد علوی

مقدمه

یکی از هدف‌های نگارش این سطور نشان دادن تکثر و تنوع تأویلی از منابع دینی و به‌طور اخص قرآن به‌عنوان پدیده‌ای بسیار دیرپا و گسترده در میان مسلمانان بوده است و محصول دوره اخیر نیست. تأویل‌های کندی، ابن‌رشد، فارابی، سهروردی، صدرالدین شیرازی و حکیم سبزواری نمونه چنین تأویل‌هایی است. این تأویل‌ها اغلب بر پایه تلفیقی از منابع گوناگون بنا شده است. بنابراین حتی نگرش موسوم به «سنتی» بسیاری از کسانی که با جریان‌های فکری امروزی مخالفت و آن‌ها را متهم به «التقاط» می‌کنند، تلفیقی است و دست‌کم بخشی از به‌خصوص روش‌شناسی آن در سنت نوافلاطونی غرب قرون‌وسطا ریشه دارد. در همین راستا، مخالفت این نحله با اندیشه‌های نو -تا آنجا که به جدل نظری مربوط است- نه تقابل حق و باطل، یا التقاط با غیرالتقاط یا تضاد گرایش بومی با غربی، بلکه چالش میان نگاه تلفیقی قدیم با نگاه تلفیقی جدید یا به زبان دیگر چالش اندیشه غربی قدیم و با اندیشه غربی جدید است. اگر نقدی بر غربی بودن اندیشه است، پس این نقد به یکسان شامل اندیشه کهن غربی نظیر اندیشه نوافلاطونی و اسکندرانی و اندیشه مدرن غربی است. تأویل فقیهان و حتی محدثان اخباری از منابع دینی نیز یکی از تأویل‌هایی است که محصول تلاش آمیخته به تجربیات گروهی اجتماعی-معرفتی به نام فقیهان یا محدثان بوده و در عرض سایر تأویل‌هایی است که گروه‌های دیگر صورت داده‌اند. در دوره ما نیز تأویل‌هایی از متون دینی ارائه‌شده که نمونه‌های آن را می‌توان در آثار شریعتی و بنیان‌گذاران مجاهدین دید. بنابراین، فهم و تأویل منابع دینی و به نحو اخص قرآن هیچ‌گاه تک‌ساحتی نبوده و معرفی یک فهم یا تأویل -هرچند متقن- به‌عنوان تنها تأویل موجود یا درست، موجه نیست. زیرا نحله‌های گوناگون تأویلی از دیرباز در میان مسلمانان وجود داشته است و هر نحله تأویلی مانند سایر پدیده‌های اجتماعی دارای سیر پیدایش، پویش و فرسایش است. در همین مسیر است که نحله‌های تأویلی با نوسازی یا اصلاح اندیشه‌ها و دستاوردهای پیشین آغاز، در تعامل با محیط گفتمانی دگرگون‌شده و سرانجام به کهنگی دچار می‌شوند و به تاریخ و میراث فرهنگ و اندیشه بشری می‌پیوندند. یکی از نحله‌های تأویلی در میان مسلمانان، گرایشی با نام اخوان‌الصفاء است. قصد این نوشته، بررسی تفصیلی جنبش فکری اخوان‌الصفاء در عرصه اندیشه‌پردازی یا در حوزه جنبش اجتماعی و سیاسی، نیست؛ بنابراین به بیان مختصری درباره بنیادهای بینشی این گروه و تأثیر آن بر تأویل‌های آن‌ها از قرآن اکتفا می‌شود.

اخوان‌الصفاء: یک توصیف کلی

اخوان‌الصفاء (اخوان الصفاء و خلان الوفاء: برادران صفا و دوستان وفا) یکی از جریان‌های اصلاح اندیشه دینی بودند که در سده چهارم هجری در شهرهای بصره و بغداد سر برآوردند، اما به‌تدریج به سایر نقاط خاورمیانه نفوذ کردند (الفخرائی، ۱۹۹۱، سعید، ۱۹۹۲). هرچند این گروه تأثیرات بسیاری بر سیر اندیشه و به‌طور اخص سیر اندیشه دینی در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه‌ای داشتند، اما درباره سیر و سلوک اعضای آن اطلاعات دقیقی در دسترس نیست. البته این را می‌دانیم که اخوان‌الصفاء شبکه‌ای سرّی از اندیشمندان، حکما و متکلمینی بودند که تلاش می‌کردند با نقد تأویل‌های مسلط زمانه از دین (جابری، ۱۳۸۹)، و به آزمون عقلی گزاردن گزاره‌های دینی، دین را از پیرایه‌هایی که زمانه بر آن تنیده بود بزدایند (رسائل، ۴، ۲۱۶). از گرایش عمومی اندیشه اخوان‌الصفاء در منابع و مآخذ، با عنوان باطنی، شیعی و گاه قرمطی یا اسماعیلی یاد شده است (سعید، ۱۹۹۲). البته این بدان معنا نیست که آن‌ها از گرایش شیعه دوازده‌امامی به این معنا که امروز فهمیده می‌شود پیروی می‌کردند. البته در یکی از رسائل این گروه، به‌صراحت خاندان پیامبر اسلام، وارثان دانش پیامبر و خلافت و ولایت شایسته علی ابن ابی‌طالب دانسته شده است (اخوان‌الصفاء، ۴-۳۷۵). آرا و اندیشه‌های این گروه که طی گفت‌وگوهای میان آن‌ها فراهم آمده است در ۵۲ رساله تدوین شده است و در میان اعضای شبکه آموزش داده می‌شد. موضوعات گوناگونی مانند ریاضیات، امور جسمانی و طبیعی، مباحث نفسانی و عقلی و بالاخره موضوعات الهی و شریعت‌های دینی در این رسائل آمده است (الفخرائی، ۱۹۹۱، تأمر،). مباحثی از قبیل، معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق، انسان‌شناسی، و مباحثی در اموری همچون زبان‌شناسی، فلسفه دین جامعه‌شناسی سیاسی و حکومت نیز در نوشته‌های اخوان‌الصفاء دیده می‌شود. هدف از این رسائل به نوشته نویسندگانشان «راهنمایی گمراهان، ارشاد سرگشتگان، و بیداری غافلان» بوده است (اخوان‌الصفاء، ۴، ۲۴۲-). اعضای این شبکه و نویسندگان این رساله‌ها به‌روشنی شناخته‌شده نیستند، اما گمان می‌رود که افرادی با نام‌های عبدالله مبارک (۱۸۲ وفات، ه ق)، عبدالله بن محمد بن اسماعیل (۲۱۲ وفات، ه ق)، احمد بن عبدالله (۲۲۹ وفات، ه ق)، عبدالله بن سعید بن الحسین (۲۴۰ وفات، ه ق)، ابوسلیمان محمد بن معشر بستی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابواحمد مهرجانی، ابوالحسن عوفی و زید بن رفاعه از شناخته‌ترین آن‌ها باشند (الفخرائی، ۱۹۹۱، همچنین، سعید، ۱۹۹۲). اندیشه اخوان‌الصفاء کم یا بیش متأثر از متفکرانی نظیر ابن‌رشد، فارابی، ابی‌حیان توحیدی و ابن‌سینا بود. اندیشمندانی همچون ابن‌مسکویه، ابن‌خلدون، سهروردی، صدرای شیرازی هم به‌نوبه خود از اندیشه نوافلاطونی اخوان‌الصفاء متأثر شدند. برای مثال پایه مفاهیمی همچون تشکیک وجود، حرکت جوهری، سریان هستی، قوس صعود و تناظر جهان کوچک و بزرگ که بعدها صدرالدین شیرازی آن

را در دستگاه متعالیه بازسازی کرد، جزو میراث اخوان‌الصفاء به شمار می‌رود.

بینش به‌مثابه مرجع برداشت تأویل‌گران

هر تأویل‌گر یا گروه معرفتی اجتماعی- به شرطی که عقلانی تصور شود- به‌طور پنهان یا آشکار، آگاهانه یا ناخودآگاه دارای بینش، دیدمان و روشی برای تأویل متون دینی و به‌طور اخص قرآن است. از دیدگاه نوافلاطونی، اخوان‌الصفاء جمله مصداقی برای این ادعاست. این گروه معرفتی و تأویلی به‌صراحت مرجع بینشی خود- یعنی حکمت نوافلاطونی اسکندرانی- برای تأویل متون دینی، تحلیل انسان، جهان و جامعه را معرفی کردند. البته این گروه در به‌کارگیری یک مرجع بینشی برای تأویل منابع دینی استثنا نبودند. حکیمان و متکلمان، محدثان و گروه‌های بسیاری، پیش و پس از آن‌ها همین راه را طی کرده بودند. کندی، ابن رشد، ابن‌سینا، معتزله، ظاهریه و اشعریان نیز همین راه را رفته‌اند (نگاه کنید به شیرازی، ۱۳۴۱). فقیهان اصولی و متکلمان نیز با به‌کارگیری منطق صوری به‌واقع دیدمان معینی را به‌مثابه مرجع بینشی خود به‌کار می‌گیرند. منطق صوری هرچند - بنا به تعریف وضع کنندگان آن روشی ابزاری و مقدمه‌ای برای اندیشیدن است- اما اثر آن بر ذهن و فکر تأویل‌گران بیش از این است. به‌کارگیری اصول فقه نیز که -بر پایه مفاهیم اساسی منطق صوری بنا شده است- داری همین اثر است و ذهن و زبان فقیه را در استنباط احکام فقهی هدایت می‌کند. بنابراین تأویل‌گران قرآن نظیر اخوان‌الصفاء در چارچوب یک نظام و سیستم نظری، متون و منابع دینی را تأویل می‌کنند. هر فهمی از متون و منابع دینی با عبور از فیلترهای گوناگون معرفتی و فکری تأویل‌گران عرضه می‌شود. بنابراین فرایند تأویل مستلزم نوعی بازآفرینی فهم از متون و منابع دینی و سازگاری آن با پیش فهم‌های تأویل‌گران است. بازتأویل متون و منابع دینی چیزی جز بازفهم آن‌ها در روابط و مناسبات متفاوت و استفاده از منابع گوناگون نیست، فرآیند مداومی است که دائماً جریان دارد. به زبان دیگر تأویل‌هایی که از قرآن می‌شود غیر مشروط نیست و فراهم آمده و محصور و محصول تعامل مؤلفه‌های گوناگون موجود در زمینه زمانه و مخاطبین است. بنابراین به‌محض دگرگونی مؤلفه‌های که در روند تأویل مؤثرند آن، خروجی یا حاصل آن نیز قطعاً دگرگون خواهد شد. تأویل‌های اخوان‌الصفاء نمونه چنین فرایندی یعنی بازتأویل متون دینی در چارچوب بینش معین حکمت نوافلاطونی اسکندرانی و در چارچوب گفتمان معین است.

تأثیر حکمت نوافلاطونی بر دیدمان اخوان‌الصفاء

تأثیر حکمت نوافلاطونی حکمیان اسکندرانی؛ فیثاغورثیان و همچنین متکلمان گنوسی بر بینش اخوان‌الصفاء غیرقابل انکار است (الفخرائی،۱۹۹۱، معصوم، ۱۹۹۸، السواح، ۲۰۰۸). این البته شگفت‌آور نیست چه اندیشه اخوان‌الصفاء در بستر سنتی به شکوفایی رسید که کندی و فارابی-یعنی نوافلاطونیان مسلمان- بنیان‌گذاران آن بودند (همان).

به‌کارگیری مفاهیمی از قبیل عالم کبیر و عالم صغیر، انسان‌وارگی جهان، مراتب پنهان و آشکار هستی، توجه خاص به مسئله کثرت و وحدت، و فیض و صدور، تبلور همین نگرش نوافلاطونی است. توضیح اینکه افلوطین (Plotinus, ۲۰۵-۲۷۰) چهره شاخص حکمیان نوافلاطونی اسکندرانی و استاد او آمونیوس (Ammonius ۱۷۶-۲۴۲) سال‌ها پیش از تصرف شهر به دست مسلمانان آموزشگاه‌های خود را در همین شهر متمرکز کرده بودند. پیش از آن‌ها این فیلون کلیمی (Philo of Alexandria۳۰ BCE - ۵۰ CE) بود که تلاش کرد با استفاده از دانش عقلی یونانی و با به‌کارگیری روش رمزی-تمثیلی (Allegorically) «عهد قدیم» را تأویل نماید (Dillon,. ۲۰۰۴). در همین فرایند بود که به‌تدریج رد پای اندیشه یونانی در تأویل‌هایی که از جهان‌شناسی، خداشناسی و انسان‌شناسی منابع یهودی عرضه می‌شود، پیدا شد. در این فرایند دانش عقلی یونانی به کمک اندیشه یهودی -که در معرض نقد ملحدان بود- آمده تا آن را کارآمد و روزآمد نماید. در ادامه، سنت فکری نوافلاطونی ابتدا به‌وسیله کلمنت اسکندرانی و اورجین (Clement of Alexandria and Origen) و سپس سنت اگوستین (Augustine of Hippo) در چارچوب ادبیات کلامی مسیحیت به‌کار گرفته شد. متکلمان مسیحی نیز همچون حکیمان نحله پگنیسم (Paganism) گمان می‌کردند که آموزه‌های نوافلاطونی ابزار مناسبی برای توجیه منابع دینی در مناقشه با مخالفان بود. به باور فیلون اسکندرانی (Philo of Alexandria۳۰ BCE - ۵۰ CE) هر دو اندیشه یونانی و توراتی از حقیقت یگانه‌ای سخن می‌گویند، اما به زبان‌های گوناگون آن را بیان می‌کنند. او استدلال می‌کرد چون حقیقت یگانه است بنابراین میان هسته اصلی دو اندیشه یونانی و توراتی ناسازگاری وجود ندارد. هرچند این دو حقیقت در ظاهر با یکدیگر ناسازگار بنمایند، اما با کنار نهادن پوسته‌ها در نهایت، هر دو گرایش به یک سرانجام می‌رسند. در چارچوب چنین نگاهی است که حکیمان اسکندرانی به‌تدریج اندیشه یونانی را برای تأویل متون دینی به‌کار می‌گیرند. مشابه چنین رویکرد و استدلالی را می‌توان در نوشته‌های حکیمان مسلمان اعم از اخوان‌الصفاء و حکیمان پس از آن‌ها مانند سهروردی و صدرای شیرازی یافت که در صدد سازگارکردن منابع مذهبی و عقلی بودند. گزینش روش تأویلی -که در پی فهم حقیقت اندیشه‌هاست- با این راهبرد سازگاری دارد. مهم‌ترین مؤلفه‌های پایه گرایش نوافلاطونی که به آثار اخوان‌الصفاء و سایر حکیمان و متکلمان مسلمان راه یافت و از سوی آن‌ها برای رفع چالش‌های مطرح زمانشان به کار گرفته شد عبارت‌اند از: الهیات تنزیهی، فیض و صدور، وحدت وجود، کثرت مراتب وجود، سریان وجود و قوس نزول و صعود، تجرد و بقای نفس، نظریه عقول و مراتب تعالی آن‌ها، اتحاد عاقل و معقول، نظام احسن هستی و ترکیب روش عقلی و شهودی دریافت حقایق. «نوگرایی» اخوان‌الصفاء -مانند هر نوگرایی دیگری- با واکنش‌هایی از سوی «سنت‌گرایان» روبه‌رو می‌شد. البته واکنش‌های منتقدان اخوان‌الصفاء یکسان و از منظر یگانه‌ای نبود. برخی با انگیزه دفاع از ایمان به نقد روش و تأویل‌های باطنی آن‌ها آن پرداختند و برخی نیز از موضع سیاسی (جابری، ۱۳۸۹).

> **تأویل‌گران قرآن نظیر اخوان‌الصفاء در چارچوب یک نظام و سیستم نظری، متون و منابع دینی را تأویل می‌کنند. هر فهمی از متون و منابع دینی با عبور از فیلترهای گوناگون معرفتی و فکری تأویل‌گران عرضه می‌شود. بنابراین فرایند تأویل مستلزم نوعی بازآفرینی فهم از متون و منابع دینی و سازگاری آن با پیش فهم‌های تأویل‌گران است. بازتأویل متون و منابع دینی چیزی جز بازفهم آن‌ها در روابط و مناسبات متفاوت و استفاده از منابع گوناگون نیست، فرآیند مداومی است که دائماً جریان دارد**

هستی‌شناسی

همچنین که خواهیم دید، اخوان‌الصفاء با الهام از حکمای نوافلاطونی اسکندرانی، دوگانه ظاهر و باطن را با استناد به آیه ۳ سوره حدید(هوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست) به‌عنوان یکی از ارکان بینش تأویلی خود به‌کار می‌گیرند. عرصه‌های اندیشه آن‌ها اعم از هستی‌شناسی، دین‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی از همین دوگانه شکل می‌گیرد. افزون بر اخوان‌الصفاء، بسیاری از حکیمان مسلمان، در راستای نگرش نوافلاطونی هستی را دارای مراتبی دانسته و با تأویل آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به قوس نزول و قوس صعودی برای جهان هستی باور داشتند. آن‌ها بر این باور بودند دگرگونی در جهان در قوس صعودی خود از جسم مادی (هیولای واحد) به نفس نباتی، سپس نفس حیوانی و نفس انسانی ارتقا می‌یابند. بنا به دیدمان اخوان‌الصفاء منشأ سلسله‌مراتب هستی جهان از فیض الهی است که دارای قوس نزول و صعود است (اخوان‌الصفاء، ۲- ۱۵۰). خالق در رأس سلسله مراتب هرم هستی است و پس از آن عقل، نفس، هیولی (ماده) طبایع پنج‌گانه، جسم، فلک، عناصر، مکنونات (جمادات، گیاهان و حیوانات) قرار گرفته‌اند (همان، تأمر بی تا). خالق همان خداوند آفریدگار یگانه است که دارای صفاتی مانند علم، قدرت، حیات، اراده، ازلیت و ابدیت است

این صفات عین ذات اوست. پیدایش جهان با تعلق، اراده خداوند به این امر صورت گرفته و در این مسیر عقل آفریده شد (اخوان‌الصفاء ۳، ۵۱۷). در رتبه بعدی عقل یعنی نخستین ممکن‌الوجودی است که فیض وجود یافته اما چون مخلوق است از همه جنبه‌ها بسیط نیست به همین دلیل واسطه صدور کثرت از وحدت است. نفس کلی پس از عقل در رتبه بعدی سلسله فیض الهی قرار دارد و مانند روح حاکم بر جهان است که با نیروهای گوناگونش جهان را مدیریت می‌کند. ماده نخستین در مرحله بعدی قوس نزولی سلسله‌مراتب فیض الهی است که با پذیرش صورت، متعین شده و از آن عالم افلاک فوق قمر و در آخرین مرحله انسان آفریده می‌شود. انسان پدیده‌ای که متناظر جامع جمیع ویژگی‌های جهان است، و نمونه‌ای از جهان بزرگ است، کما اینکه جهان نیز انسان بزرگی است. بنابراین با شناخت انسان می‌توان به شناخت جهان دست یافت. در راستای قوس صعود، انسان در پایان زندگی‌اش وارد مرحله جدیدی شده و پس از مرگ جسم و بقای روحش برانگیخته می‌شود. مسیر تحول جهان نیز همچون انسان است، آنگاه که نفس کلی جهان جسمانی، از آن جدا می‌شود، جهان نیز نابود می‌شود. در همین راستاست که در مسیر تحول جهان، عالم افلاک از تحرک بازایستاده و جهان مادی ازهم گسیخته و پس از تلاشی آن و برپاشدن قیامت کبری، و زندگی ابدی آغاز می‌شود. چه بنا به دیدمان اخوان‌الصفاء، نفس کلی روح عالم است و قیامت کبری محقق می‌شود که نفس کلی از عالم هیولا جدا شود و به سوی مبدأ نخستینش بازمی‌گردد. آنچه از آثار اخوان‌الصفاء برمی‌آید این است که آنها کواکب را پدیدارهای مادی ولی عاقل می‌پنداشتند، و حرکت آنها را بر زندگی انسان مؤثر می‌شمردند (اخوان‌الصفاء، ج ۱، ص ۲۱۱). برای مثال چگونگی کوتاهی یا طول عمر انسان از همین حرکت کواکب تأثیر می‌پذیرفت (همان).

انسان‌شناسی

انسان‌شناسی اخوان‌الصفاء نیز همچون هستی‌شناسی آنها بر دوگانه بدن و نفس (روان) بنا شده است. چنین درکی از انسان، بازتاب هستی‌شناسی اخوان‌الصفاء است چه جهان هستی نیز از دو بخش جهان برتر (عالم علوی) و جهان کهتر (عالم سفلی) تشکیل شده است. جهان برتر، جهان مجردات و روحانیات است و جهان کهتر مرکب از جسمانیات است. انسان اما به‌مثابه یکی از موجودات جهان تحت‌القمری ترکیبی از روحانیت (نفس یا روان) و جسمانیت (بدن) است (اخوان‌الصفاء، ج ۲). نفس (روان) جوهری پایدار و مجرد است و بین نفس و بدن تمایز وجود دارد (الرضوی، ۲۰۰۹، العبد، ۱۹۷۶). به گمان این حکیمان، نفس را جاودانه است و چون گوهر و ذات نفس از بدن جداست در بقای خود نیازی به بدن ندارد. از سوی دیگر، از منظر اخوان‌الصفاء انسان جهانی کوچک، و جهان انسانی بزرگ است، به بیان دیگر اخوان‌الصفاء همزمان انسان را خلاصه لوح محفوظ می‌دانند (اخوان‌الصفاء، ج ۲). جهان جسم یگانه‌ای است دارای اندام و اجزا و عناصر فراوانی که نفس کلیه یگانه، آن را مدیریت نموده بقای آن را حفظ می‌کند. فرد انسانی نیز به‌مثابه جزئی از این جسم جهانی بازتاب این نفس کلیه حاکم بر جهان است. آن‌چنان‌که از آثار اخوان بر می‌آید انسان موجودی اجتماعی است و نیازهای او چارچوب مناسبات اجتماعی است که برآورده می‌شود. نفس انسانی نیز مانند، جهان بزرگ دارای قوس صعودی است و در پنج مرحله (نفس نباتی، نفس حیوانی، نفس ناطقه، نفس ملکی حکمی، نفس ملکی قدسی) پلکان کمال را می‌پیماید. در همین مسیر و در تناظر با روند تکاملی جهان نفوس جزئی-نفوس انسانی- نیز در نهایت و نفس کلی به سوی خدا بازمی‌گردند. جامعه از منظر اخوان‌الصفاء همان تجلی هستی فرد انسان در زندگی اجتماعی و مناسبات آن است. انگاره انسان وارگی جامعه- یعنی میراث حکمای اسکندرانی- در نزد اخوان پذیرفته شده است. جامعه (مدینه) همانند بدن انسان است که دارای اندام، اجزا و ساختاری کارکرد معینی است. به زبان دیگر فرد انسانی جامعه کوچکی است و جامعه فرد انسانی بزرگ‌شده‌ای است. بدین ترتیب، ساختار فرد انسان، جهان و جامعه در تناظر قرار می‌گیرند. مبنای نگاه جامعه‌شناسانه اخوان‌الصفاء، تأکید بر همین تناظر و درعین‌حال دوگانه فرد (مدینه کوچک) و جامعه (انسان بزرگ) است.

> **جامعه از منظر اخوان‌الصفاء همان تجلی هستی فرد انسان در زندگی اجتماعی و مناسبات آن است. انگاره انسان وارگی جامعه- یعنی میراث حکمای اسکندرانی- در نزد اخوان پذیرفته شده است. جامعه (مدینه) همانند بدن انسان است که دارای اندام، اجزا و ساختاری کارکرد معینی است. به زبان دیگر فرد انسانی جامعه کوچکی است و جامعه فرد انسانی بزرگ‌شده‌ای است. بدین ترتیب، ساختار فرد انسان، جهان و جامعه در تناظر قرار می‌گیرند**

معرفت‌شناسی

بنا به معرفت‌شناسی اخوان‌الصفاء علم و دانش بشری فطری نیست. آنها با تکیه بر آیه «هوالذی اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا وجعل لکم السمع و الابصار والافئدة لعلکم تشکرون» (نحل، ۷۸)، و برخلاف نگاه معرفت‌شناسی افلاطونی، تأکید داشتند که انسان تا پیش از حلول نفس در بدن، چیزی را نمی‌داند. نخستین جوانه‌های دانش بشری از مسیر ادراکات حسی و با به‌کارگیری احساس‌های پنج‌گانه شکوفا می‌شود. در همین روند است که عقل بشری به مدد حواس، دانش را کسب می‌کند. بنابراین مفاهیمی که با حواس بشری رابطه‌ای ندارد، قابل درک عقلی نیستند. رسائل اخوان‌الصفاء شامل گزاره‌هایی است که عقل‌گرائی آنها را تأیید می‌کند (۴-۱۲۷). به‌جز ادارک حسی و عقل استدلالی، اخوان‌الصفاء شهود را به رسمیت می‌شمرند (اخوان‌الصفاء، ۱، ۲۱۱). در همین راستاست که آنان پندارند که ادارک حسی منشأ علوم تجربی، ادراکات عقلی- برهانی منشأ علوم عقلی و بالاخره خاستگاه علوم باطنی شهود درونی است (همان). حکمت بنا به تعریف اخوان‌الصفاء، روند دگرگونی انسان و شناخت جهان به‌گونه‌ای است که در آن مسیر انسان صفات خدایی یافته و از این حیث اخلاق و صفات به خداوند شبیه شود (همان، ج ۱، ص ۴۲۸). این همان تعریفی است که بعداً در آثار حکیمان مسلمان نظیر کندی یا صدرالدین شیرازی یافت می‌شود (الکندی - الرسائل الفلسفیة ج ۱ ص ۱۲۷، شیرازی، ۱۳۸۰، شیرازی، ۱۳۸۱، شیرازی، ۱۳۸۵). چنین تعریفی از معرفت و حکمت، طبیعتاً بر آثار حکمای مسلمان پس از اخوان‌الصفاء، مؤثر بود و تاکنون نیز ادامه دارد و طبیعتاً بر فهم متکلمان و مفسران دوره ما از قرآن تأثیر خواهد گذاشت.

دین‌شناسی

اخوان‌الصفاء به تلفیقی بودن اندیشه‌شان اذعان داشتند و مدعی بودند که باورهایشان دربرگیرنده همه علوم، گرایش‌ها و دستاوردهای بشریت در زمانه‌شان بود (اخوان‌الصفاء، ۱۳۴۷ ق، ج ۳، ۱۹۸-۱۹۹). اخوان تلفیق فلسفه یونانی و شریعت عربی، را ارج نهاده آن را نشانه کمال اندیشه می‌دانستند (توحیدی، ۱۹۳۲، معصوم ۱۹۹۸). این در حالی بود که اندیشه مسلط زمان، میان دین و دستاوردهای علمی و فلسفی بشری، سازگاری نمی‌دید، چرا که گمان می‌شد تلاش برای اندیشه منطقی به الحاد می‌انجامد (من تمنطق فقد تزندق: هر کسی در منطق زیاده‌روی کند به زندقه خواهد افتاد). دین‌شناسی اخوان‌الصفاء برخاسته از نگاه عمومی آنها به هستی، انسان، جهان و متون است. آنان بر این باور بودند اگر هستی و جلوه‌های گوناگون آن دارای ظاهر و باطنی است پس دین و متون مربوطه نیز دارای باطن و ظاهر است. باطن دین همان حقیقت دین یعنی حکمت نهفته در بطن دین است و ظاهر دین نیز شریعت و شعائر آن است. به همین دلیل آنان نوعی تأویل‌گرایی را برای فهم باطن متون و حتی مناسک دینی به‌کار می‌گرفتند (الفاخوری، ۱۳۷۳). دوگانه ظاهر و باطن، دین‌شناسی اخوان‌الصفاء را هم شکل می‌دهد چه به باور آنها، دین دارای دو ساحت ظاهر و باطن و دو گونه دلالت رمزی و عرفی است، برای درک ساحت باطنی و رمزی دین می‌بایست، به حکمت روی آورد. دین‌شناسی اخوان‌الصفاء، با الهام از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، به دوگانه ظاهر و باطن دین می‌انجامد. در همین راستا، همان‌گونه انسان شامل جسم و روح است، احکام دین نیز را دارای ظاهر و باطنی است، ظاهر آن از کنش‌هایی

که اندام‌های بدن انجام می‌دهند تشکیل شده، باطن دین اما باورهای معنوی و درونی انسان است. در چارچوب همین دین‌شناسی، پیامبران در باورهای معنوی دینی خود با یکدیگر اختلافی نداشتند، اختلاف شرایع هم امری بنیادی نیست، زیرا دین یکی است. اختلافی که در طول تاریخ در دین‌های گوناگون تجربه شده است در واقع به علت اختلاف بیماری‌های روحی مردم در زمانه‌ای مختلف است (اخوان‌الصفاء، ۳، ۴۸۶-۴۸۷). بینش و دیدمان اخوان‌الصفاء کمابیش و تاکنون بر آثار بسیاری متکلمان و حکیمان مسلمان سایه انداخته است.

زبان و زبان متن دینی در نزد اخوان‌الصفاء

زبان به باور اخوان‌الصفاء نظامی متشکل از نشانه‌هاست دلالت بر معناهایی که در فکر انسان‌هاست دلالت دارد و هر فردی آن را برای بیان اموری که در ذهن وجود دارد به‌کار می‌گیرد (رسائل ۱-۳۹۸). دوگانه ظاهر و باطن، در تبیین زبان‌شناسانه اخوان‌الصفاء نقش مهمی را بازی می‌کند. از این منظر معنای کلمات روح‌اند و الفاظ تن و بدن و یا ظاهر کلمات هستند، بنابراین هر کلمه بی‌معنی مانند یک بدن بدون روح است، و هر معنائی که بیان نمی‌شود، همچون روح بدون بدن است (اخوان‌الصفاء، ج ۳، ص ۱۰۸،۱۰۹ همچنین اسماعیل عجوج، ۲۰۱۰). اخوان با تکیه بر آیه ۳۱ سوره بقره مدعی بودند که انسان زبان را با الهام از خداوند آموخت و در این روند سیاره‌ها و افلاک البته مددکار انسان در این فرایند بودند (رسائل ۱- ۳۹۸، و همچنین رسائل ج ۳، ۱۱۲). آنان لفظ «کلام» را مشترک می‌دانستند که بر مصداق‌های گوناگون دلالت دارد. مثلاً می‌تواند به گفتگوی میان انسان‌ها یا ارتباط میان فرشته و پیامبر اطلاق شود؛ اما معنی این دو کلام دقیقاً یکی نیست. چون مردم برای ارتباط و بیان از زبان الفاظ کمک می‌گیرند، حال آنکه کلام فرشتگان زبان نماد و اشاره است (همان). بنیاد فلسفه زبان دینی اخوان نیز همین باور به اشتراک معنوی کلمات است. بنا به چنین درکی زبان متون دینی و گفته‌های پیامبران مشترک معنوی است که قابلیت تأویل گسترده‌ای را دارد (الفاخوری، ۱۳۷۳). به گمان اخوان جهان فلکی -که بخشی از طبیعت است-همان جهان فرشتگان است. پیامبران با شنیدن پیام از این جهان است که مضامین وحی آگاهی می‌شود (همان). بر مبنای همین اسلوب تأویلی، شیطان کسی است که زیر سلطه خشم و هوس‌هایش است تلقی می‌شد (همان). بهشت و جهنم نیز دارای معناهایی است بجز آنچه اهل ظاهر و حدیث می‌پندارند. چون زبان ادبیات دینی زبان نمادین و رمزی است (السواح، ۲۰۰۸)، همان). مثلاً بهشت موجودی که در مرحله نباتی است ورود به مدار جهان حیوانی است و بهشت جهان حیوانی جهان انسانی است؛ اما مدارهای تکامل به همین جا ختم نمی‌شود چون موجود پس از گذر به جهان انسانی می‌تواند با گذر از این مدار به جهان فرشتگان (صورت ملکی) درآید و این مرحله نیز نسبت به مرحله پیش از خود بهشتی است (همان). اخوان بر این باور بودند که صفاتی که به خدا نسبت داده می‌شود بر اساس زبان مجاز است و استفاده از آن برای گفتگو با عامه مردم است (همان). هرچند وجود خدا بدیهی است و بشر بی‌واسطه بدان پی می‌برد اما قابل توصیف با صفات جسمانی نیست؛ بنابراین خداوند را نمی‌توان با صفاتی که به بشر هم نسبت داده می‌شود، توصیف نمود. معجزه در نزد اخوان به گونه دیگر بجز اهل شریعت تأویل می‌شد. مثلاً بینا کردن نابینا یا زنده کردن مرده که در برخی از قصص دینی به‌عنوان معجزه پیامبران آمده است به‌عنوان آگاه کردن ناآگاهان تعبیر می‌شد (همان). به گزارش الذهبی طرفداران گرایش باطنی با تمسک به آیه ۱۳ سوره حدید، توجهی به سازگاری میان تأویل یا باطن ظاهر و متن نشان ندادند (الذهبی، ۱۹۷۶). آن‌ها با تأکید بر تشبهی بودن زبان قرآن معانی جدیدی را بر کلمات حمل نمودند. مثلاً آن‌ها «وضو» را دوستی امام، «غسل» را تجدید عهد کسی که اسرار درونی فرقه را آشکار کرده بود؛ «کعبه» را پیامبر، «باب» را علی بن ابی‌طالب، «بهشت» را آسایش تن از وظایف؛ و نهرهای بهشتی را منابع معرفت، تأویل می‌کردند. آن‌ها همچنین معتقد بودند که منظور قرآن از ملائکه همان مبلغین آن‌ها و شیاطین نیز دشمنان آن‌ها بود (الذهبی، ۱۹۷۶). در همین راستا، اخوان‌الصفاء در بسیاری نوشته‌های خود -به گمان خود به پیروی از زبان متون دینی و همچنین کتبی همچون کلیله‌ودمنه- زبان رمز و استعاره را برای انتقال مفاهیم به مخاطبان خود به‌کار می‌بردند. از این رو نوشته‌های اخوان‌الصفاء، با حکایت داستان‌هایی است که از زبان حیوانات تلاش می‌کردند پیام خود را برسانند. اخوان‌الصفاء در راستای نظریه معتزله خلق قرآن را باور داشتند و بر اساس روش اشعریان میان لفظ و معنی قرآن تفکیک قائل بوده‌اند. الفاظ قرآن یعنی حروف و اصواتی که خواننده آن در هوا ایجاد می‌کند مخلوق است، ولی معانی آن قدیم و ازلی است چه این معانی که در علم خدای دانای بزرگ همواره وجود داشته است. بر همین پایه کتاب‌های آسمانی تنزلات ظاهری حقایق‌اند بنابراین هدف اصلی می‌بایست عبور از ظاهر قرآن و کشف همان معانی حقیقی و جاودانی باشد.

نسخه خطی در سده ۱۲ مربوط به اخوان الصفا

نمونه‌هایی از تأویل‌های اخوان‌الصفاء از آیه‌های قرآنی

اخوان‌الصفاء نخستین کسانی نبودند که به تأویل باطنی بر اساس آموزه‌های نوافلاطونیان اسکندرانی دست زدند. چه پیش از آن‌ها حکیمان مسلمان دیگری همچون یعقوب بن اسحاق کندی (م. ۲۴۶ ق.) و فارابی (۲۵۹-۳۳۹ ه.) نیز تأویل باطنی بر اساس آموزه‌های نوافلاطونی آزموده بودند. مثلاً یعقوب بن اسحاق کندی آیه «والنَّجمُ والشَّجَرُ یسجُدان» (الرحمن/۶،۵۵)، برخلاف بسیاری از مفسران پیش از خود، نه بر اساس ظاهر آن بلکه بر اساس اسلوب باطنی تأویل نمود و سجود را به معنای تسلیم و اطاعت از فرمان خداوند، دانست (الذهبی،۱۹۷۶). یا ابونصر فارابی (م. ۳۳۹ ق.) در کتاب فصوص الحکم که به او منسوب است آیه «لا اُحِبُّ الآفِلین»(انعام/۶، ۷۶) منظور پنهان از آفلین را همان موجودات ممکن‌الوجود که فانی هستند، پنداشت (همان). تأویل‌های اخوان‌الصفاء ادامه همان راهکار و سنت تأویلی کندی و فارابی است و بیان برداشت آن‌ها از آیه‌های قرآنی از منظر دیدمان حکمت نوافلاطونی آنهاست. برای مثال اخوان‌الصفاء بر این باور بودند که منظور آیه ۳۰ سوره مرسلات «انطَلِقوا اِلی ظِلِّ ذی ثَلثِ شُعَب: به سوی سایه سه شاخه بروید» این است که آدم از بهشت جهان ارواح به جهان ماده هبوط کرد، و منظور از «ظِلِّ ذی ثَلثِ شُعَب» یعنی جهان مادی سه بعدی است که دارای سه بعد طول و عرض و عمق است (اخوان‌الصفاء، ۲۱/۲). در همین راستا، آن‌ها منظور از «زوجین» در آیه ۴۹ سوره ذاریات «و مِن کلِّ شَیء خَلَقنا زَوجَین: و همه چیز را زوج آفریدیم» را مربعات موسیقی دانستند. (اخوان‌الصفاء، ۱۸۵/۴). همچنین این حکیمان مسلمان بر باور بودند که منظور از نامیده شدن شهدا، با این عنوان در آیه، (فَأُولَئِک مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِک رَفِیقاً: سورة النساء: ۶۹): این است که این شهیدان، گواه تجرد و جدایی روح از جهان مادی هستند که بهشت و نعمت‌های آنهاست.

(اخوان‌الصفاء، ۴/ ۱۷۲). در همین راستا، آن‌ها آیه «أَو تَقولوا إِنَّما أَشرَکَ ءاباؤُنا مِن قَبلُ و کنّا ...: یا بگویید که همانا پدران ما قبلاً مشرک شدند و ما فرزندانی بعداز ایشان بوده‌ایم، آیا ما را به سزای اعمالی که بیهوده کاران کرده‌اند هلاک می‌نمایی» (اعراف/۱۷۳) را نیز این گونه تأویل کرده‌اند که منظور از پدران، جهان مادی است و به آنان گفته می‌شود به یاد عالم مجردات و پدر و مادر روحانی خود باشید یا به سوی جهان برتر مجردات و حرکت کنید که از جهان ماده مجرد هستند (اخوان‌الصفاء، ۲۱۰/۱). همچنین به زعم آن‌ها مدلول معقبات یا فرشتگان در آیه (لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ (سوره رعد، آیه ۱۱): انسان را فرشتگانی است به فرمان خدا که از رو به رو و پشت سرش، پیاپی می‌آیند و نگاهبانش هستند»، نفس نباتی است که تداوم حیات نباتات را مدیریت می‌کنند.

آیه ۱۷ سوره رعد یعنی (أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يوقِدُونَ عَلَيهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ: خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه خود سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد - و از آنچه (در کوره) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هائی مانند آن به وجود می‌آید -اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (آب یا فلز ماده معادن) در زمین باقی می‌ماند خداوند اینچنین مثال میزند).

به گمان اخوان‌الصفاء در زبان تمثیلی قرآنی منظور از آسمان در این آیه همان شارع مقدس است که فرمان‌هایش مانند باران است که بر زمین فرو می‌فرستد کم یا زیاد درون قلب مؤمنان جای گرفته و کردار و رفتار آن‌ها را که همان گیاهان و معادن‌اند آبیاری می‌کند. این حکیمان مدعی‌اند، منظور از کلمه کف روی آب (الزَّبَدُ یا کف) همان ظاهر پیام فرمان‌های الهی است که برخی مردم تنها آن را دریافت می‌کنند، اما برخی از مردم و برخی دیگر محتوا و عمق فرمان‌های الهی را در می‌یابند و از آن سود می‌برد و در دل آن‌ها به شکل راسخی پایدار می‌ماند (اخوان‌الصفاء، ج ۴ ص ۷۶ به بعد).

اخوان‌الصفاء بر اساس هیئت بطلمیوسی آیه ۱۷ سوره حاقه (یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة: و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) حمل می‌کند) را در چارچوب دیدمان خود تأویل نموده، و عرش را افلاک هشتگانه می‌دانستند (اخوان‌الصفاء، ۲). به باور این جماعت معنای شیاطین در آیه ۱۱۲ سوره انعام (شَياطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً: سورة الأنعام: ۱۱۲) همان نفسهای مجرد و شریری هستند که از حواس انسان پنهان هستند، و شیاطین الانس همان نفوسی که دارای پیکری مادی هستند (اخوان‌الصفاء، ۱۷۲/۴). در چارچوب دیدمان اخوان‌الصفاء ملائکه هم بر همین سبک و سیاق تأویل شده و آن‌ها سیارات افلاک هستند که مدیریت جهان را در اختیار دارند (اخوان‌الصفاء ۹۸/۱). آن‌ها با تأویل آیه (إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ: بسوی او رود سخن نیک و کار شایسته آن را بالا می‌برد) (سورة فاطر: ۱۰). به گمان این حکیمان روح مؤمن پس از جدائی از پیکرش به جهان برتر می‌رود و در آنجا با ملائکه در فضای افلاک تسبیح می‌کند (اخوان‌الصفاء، ۱۱۰/۴-۱۱۱).

حکمت نوافلاطونی حتی پیش از حکیمان مسلمان و اخوان‌الصفاء به‌طور گسترده از سوی متکلمان یهودی و مسیحی برای دفاع از عقاید دینی‌شان به‌کار گرفته شد

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر پندار شیرازی (نگاه کنید به شیرازی، ۱۳۴۱، شیرازی ۱۳۶۳). فرودآمدن قرآن و اظهار آن به زبان و گویش معین بر معنا و فرود آن معانی از جهان مطلق یگانگی مجردات به جهان نسبی و متکثر ممکنات است. فهم -امر قدسی که در عرش اطلاق یگانه و بدون تکثر است- آنگاه که با امور زمینی آمیخته می‌شود رنگ آن را به خود گرفته و دیگر -آن ویژگی‌های پیشین خود را حفظ نخواهد کرد- و در قید زمان، زمین و زمانه یا به زبان دیگر به قید مکان و فرهنگ و زبان اسیر می‌شود؛ بنابراین حقیقت ناب و معنای کامل یا واقعی در دسترس هیچ‌یک از تأویل‌گران منابع دینی نیست. آن چه از سوی نحله‌های گوناگون تأویلی به‌نام «تفسیر» خوانده می‌شود؛ باز فهم مفسران از منابع دینی و به‌طور اخص قرآن است. هر بازفهمی از متون اعم از دینی یا غیر دینی نیز متأثر از دیدمان‌ها و نگاه ویژه تأویل کنندگان است؛ بنابراین آنچه از سوی تأویل‌گران «معنای اصلی یا حقیقی» یا «منظور گوینده» در نهایت برداشت آنهاست و سازگارترین تأویل با دریافت و نگاه آن‌ها و شبکه اطلاعاتی است که برای آن‌ها قانع کننده به نظر می‌رسد. تأویل‌گران «معنای اصلی یا حقیقی» می‌تواند برای دیگر نحله‌ها چیز دیگری باشد. از این رو در اینجا نه با یک «معنای اصلی یا حقیقی» بلکه با «معنای اصلی یا حقیقی» گوناگونی مواجه هستیم. مهم‌ترین دلیل و زمینه ساز تنوع و تکثر گرایش‌های تأویلی همانا پیش‌فهم‌های پنهان و آشکارِ درون و برون دینی مفسران است. همزمان نباید نقش عوامل دیگری همچون عوامل زبان‌شناسانه، زمینه و زمانه نحله‌های تأویلی است. زمینه و زمانه جوامعی که تأویل‌گران در آن در این میان بی تأثیر نیست و در پیوند با پیش‌فهم‌های پنهان و آشکارِ درون و برون دینی تأویل‌گران است. در همین راستا، در دوره‌ای که حکیمان مسلمانی همچون اخوان‌الصفاء در آن نشو و نما نمودند، حکمت نوافلاطونی ابزار مناسبی برای توجیه عقلانی گزاره‌های دینی مندرج در متون دینی به‌شمار می‌آمد. حکمت نوافلاطونی حتی پیش از حکیمان مسلمان و اخوان‌الصفاء به‌طور گسترده از سوی متکلمان یهودی و مسیحی برای دفاع از عقاید دینی‌شان به‌کار گرفته شد. یکی از پیامدهای این روند این بود که علی‌رغم مناقشاتی که میان متکلمان و مفسران این سه دین وجود داشت، حکمت نوافلاطونی نوعی هماهنگی دید را بر آن‌ها تحمیل کرده و همچون پلی نوعی رابطه را میان آن‌ها برقرار نمود. چه حکمت نو افلاطونی- که دیدمان متکلمان و حکیمان این ادیان را رقم زد- دارای چنان انعطافی است که می‌توان با مکاتب گوناگون همساز شده از آن‌ها تأثیر پذیرد؛ بنابراین شباهت میان نظرات نمایندگان این ادیان شگفت‌آور نیست. اخوان‌الصفاء محصور در زمینه و زمانه معین، در راستای حکمت نوافلاطونی و بر پایه دوگانه ظاهر و باطن که از قرآن برگرفته بودند، جهان، انسان، معرفت انسان و رفتارش و در نهایت متن دینی را دارای لایه‌های آشکار و پنهانی می‌دانستند. آن‌ها فهم عمیق و پایدار از این پدیده‌ها را مشروط به فهم بطن آن‌ها می‌دانستند؛ بنابراین تلاش آن‌ها متوجه این بود که از قشر و ظاهر متن گذر نموده و درونمایه آن را به چنگ آورند. انتقال حکمت نوافلاطونی به میان مسلمانان هرچند در ابتدا بدون چالش نبود و مانند هر دگرگونی منتقدان خود را پیدا کرد، اما به‌تدریج و با پذیرفته شدن در میان حکیمان و متکلمان مسلمان، به عاملی برای هدایت اذهان و تأویل‌های آن‌ها بدل شد.■

منابع و ماخذ

- توحیدی، ابوحیان، الامتاع و المؤانسة، ۱۹۳۲، احمد امین، احمد زین، قاهره.
- اسماعیل عجوج، م. الانسان و الادب فی رسائل اخوان‌الصفاء، ۲۰۱۰، منشورات الهیئه العامه السوریه للکتاب، وزاره الثقافه، دمشق.
- الذهبی، م. ح. التفسیر و المفسرون. احیاء التراث العربی بیروت، ۱۹۷۶.
- عابد الجابری، م. «نقد عقل عربی»، (۱۳۸۹) فصل «عقل کنار نهاده شده»، ص ۳۴۹، ترجمه سید محمد آل مهدی، انتشارات نسل آفتاب، تهران
- سعید، خ، النظام الداخلی لحرکة اخوان‌الصفاء، ۱۹۹۲، النظام الداخلی لحرکة اخوان‌الصفاء، دار کنعان للدراسات والنشر.
- السواح، س، طریق اخوان‌الصفاء: المدخل إلی الغنوصیة الإسلامیة، ۲۰۰۸، دارعلاء الدین للنشر، دمشق سوریه.
- ـ شیرازی، م.ا. الشواهد الربوبیه، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۱.
- ـ شیرازی، م.ا. مفاتیح الغیب، مع تعلیقات للمولی علی النوری، صحح و قدم له: محمد خواجوی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چ ۱، ۱۳۶۳.
- ـ شیرازی، م.ا. اسفار الاربعه العقلیه، ج، ۳،۵ و ۶، چاپ سوم، دارالحیاالتراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱.
- الفاخوری، ح، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ۱۳۷۳، خلیل الجر، ترجمه: آیتی، تهران، علمی فرهنگی.
- الفخرائی، ا. س. ا. البحث اللغوی عند اخوان‌الصفاء، ۱۹۹۱ مطبعه الامانیه، قاهره، مصر.
- معصوم، ف. اخوان‌الصفاء فلسفتهم و غایتهم، ۱۹۹۸، دارالثقافه و النشر، دمشق، سوریا.
- الصلاحی، ا. ک، المعاد عند الفلاسفة المسلمین من الکندی إلی إبن رشد مقاربة تحلیلیة نقدیة،۲۰۱۲، صفحات للدراسات والنشر.
- تأمر، ع، من تراث اخوان‌الصفاء جامعة الجامعة، مکتبه الدار الحیاة، بیروت، لبنان، بی تا.
- العبد، محمد، الإنسان فی فکر اخوان‌الصفاء، ۱۹۷۶، مکتبة الأنجلو المصریة.
- الرضوی، ا.ع، نظریة النفس عند اخوان‌الصفاء، ۲۰۰۹، سلسلة رسائل اکادیمیة.

دریافتی واقع‌گرایانه از آموزه‌های فرازمانی-فرامکانی

داستان طوفان و کشتی نوح

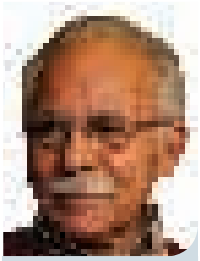

حبیب‌الله پیمان*

مقدمه: وحی و چگونگی رابطه خدا با انسان

داستان طوفان و کشتی نوح از زوایای مختلفی قابل بررسی است؛ حتی می‌توان همانند بسیاری در واقعی‌بودنش تردید کرد و افسانه‌اش پنداشت؛ البته نه در وقوع طوفان، که در سفینه نوح؛ زیرا سیل و طوفان‌های فراگیر و ویرانگر در طبیعت پدیده نادری نبوده و نیست. داستان طوفان و کشتی نجات در کتب مقدس و منابع کهن نیز با روایت‌های متفاوت آمده است. پیروان قرآن حتی اگر به اصل وجود چنین حادثه‌ای باور نداشته باشند، در این نکته تردید نمی‌کنند که همانند دیگر «حکایت»های قرآنی در بیان آن‌ها حکمت‌هایی نهفته است و انذارهایی وجود دارد که باید آن‌ها را فهمید و جدی گرفت. صورت و چارچوب حکایت‌های قرآنی شاید خود موضوعیت نداشته باشند، اما از ضرورت فهم آموزه‌های مندرج در آن‌ها گریزی نیست. پرسشی که بلافاصله به ذهن خطور می‌کند چگونگی دستیابی به معانی پیام‌ها از خلال داستان‌ها و حکایت‌های قرآنی است. پرسشی که ما را به بحث زبان قرآن می‌کشاند. آیا باید عقیده کسانی را پذیرفت که معتقدند کتب مقدس چون از عالم قدس نازل شده‌اند، نه‌تنها معانی بلکه همه کلمات و تک‌تک حروف آن‌ها آسمانی‌اند و اصالت و موضوعیت دارند؟ بر مؤمنان فرض است که لفظ و معنا و ظاهر و باطن را به یک اندازه اصیل بدانند و بپذیرند. در مقابل عده‌ای بین معانی ظاهری (زبان و الفاظ) و باطن و معانی وحیانی فرق می‌گذارند، این تمایز محدود به امثله و حکایات نبوده و در نگاهی ژرف‌تر همه آیات را دربرمی‌گیرد؛ چنان‌که از پیامبر نقل شده است که فرمود: «در قرآن آیه‌ای نیست مگر اینکه ظاهر و باطن دارد» معانی ظاهری محدود و مشروط به زمان و مکان و موقعیت خاص‌اند و دلالت‌های باطنی، کلی، جهان‌شمول و اصیل و پایدارند.

قطعاً بین صورت زبانی و معنا ارتباط وثیقی وجود دارد، اما این نکته مانع از آن نیست که این دو را متمایز دانسته و زبان را «باب» ورود به معنا در نظر بگیریم. اهمیت این تمایزگذاری زمانی بیشتر معلوم می‌شود که بحث تناقضات ظاهری میان برخی آیات و یا میان تعدادی آیات و یافته‌های مسلم علمی و تجربی یا تاریخی به میان می‌آید. این مناقشه در غرب از زمان نیوتن و پیدایش علوم جدید به‌طور جدی آغاز شد و بیش از یک قرن دوام آورد. داستان مفصل این جدال را ایان باربور در کتاب علم و دین به‌تفصیل آورده است و نشان می‌دهد مدافعان کتاب مقدس که ابتدا هر آنچه را در ظاهر آیات درباره آفرینش جهان آمده بود اصیل و حقیقی می‌دانستند، در برابر کشفیات علمی گام‌به‌گام کوتاه آمدند و دست خدا را در آفرینش جهان بسته‌تر و قلمرو اقتدارش را محدودتر کردند و سرانجام او را به «پرکننده شکاف‌ها» تنزل مرتبه دادند. نیوتن راه مقابله با این تناقضات را در این دید که به‌جای نسبت دادن آفرینش تک‌تک موجودات به خدا، تنها قوانین علمی (فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی) را آفریده خدا معرفی کند. روشن بود که اگر تغییری مبنایی در جهان‌بینی الهی مدرسی رخ ندهد، رقابت و نزاع دین و علم و عقب‌نشینی از سنگرهای جدید باز هم ادامه خواهد یافت. با این حال این مصالحه میان خدا و طبیعت بر سر تقسیم وظایف هریک در آفرینش جهان، سه قرن بعد در میان نواندیشان مسلمان و تحصیلکرده‌های دیندار در ایران مقبولیت عام پیدا کرد. در این بین معلوم شد که نواندیشان بدون توسل به تأویل قادر به ارائه تفسیری سازگار با موازین خرد و یافته‌های علم نخواهند بود. یک هزاره پیش از آن معتزله با اشاره به مغایرت ظاهری برخی آیات نظیر مسئله، «جبر و اختیار»، «هدایت و ضلالت بندگان»، توصیف پدیده‌های طبیعت و تصاویر بهشت و دوزخ با معیارهای عقل، چاره کار را در تأویل و تفسیر منطبق با عقل یافتند.

تناقضات ظاهری متعلق به زبان بشری قرآن است یا معانی وحیانی؟

این تناقضات، بعضی را بر آن داشت تا در قرآن در جست‌وجوی حقایق و قوانین علمی ناظر بر واقعیت‌های عینی در طبیعت، انسان و جامعه یا تاریخ برنیایند و آنچه را در این باره در قرآن آمده است، اوهام و رؤیا و افسانه (اساطیر و اضغاث و احلام) بخوانند. ایرادهایی که اگر از روی غرض نباشد، نشانه غفلت از تمایزی است که میان زبان و فرهنگ عصری مورد استفاده قرآن و حقایق وحیانی وجود دارد. درست است که بدون آشنایی با الفاظ و دیگر عناصر زبانی نمی‌توان به عرصه معانی قدم گذاشت؛ اما اگر هنگام تفسیر آیات به تمایز میان مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آموزه‌های وحیانی و زبان و فرهنگ قوم، توجه نشود، از مواجهه با تناقضات گریزی نخواهد بود. اساساً زبان «آگاهی» پر از استعاره، تمثیل و حکایت است. باید دید خالق معنا در استفاده از زبان استعاره و تمثیل، به شکل نظر داشته یا محتوا، به حامل یا محمول؟

همراه با ورود به عصر جدید، در یک مرحله، از میان مصلحان یا نواندیشان مسلمان، عده‌ای با هدف هماهنگ نشان دادن معارف و معتقدات قرآنی با یافته‌های علوم مدرن، به تفسیر علمی قرآن دست زدند و برای تک‌تک مفاهیم و آیات قرانی مابازای علمی پیدا کردند و به‌عکس، که طبعاً کاری بی‌حاصل بود. کمی بعد، بر این نظر پافشاری کردند که در قرآن به‌جای دستاوردها و اختراعات علمی باید پی‌جوی قوانین علمی حاکم بر روابط پدیده‌ها بود. بعضاً به این هم بسنده نکردند و در راستای هماهنگ نشان دادن ساختار وحی با نظم علمی حاکم بر کیهان، به جست‌وجوی نظم دقیق ریاضی در روابط بین آیات، کلمات و حروف پرداختند. هدف این گروه اثبات این نکته بود که چون قرآن و طبیعت تابع قوانین و نظم واحدی هستند، می‌توان نتیجه گرفت: اولاً خالق هر دو یکی است؛ ثانیاً قرآن در لفظ و معنا هردو آفریده خداست و هیچ بشری ازجمله پیامبر در پدیدآوردنش نقش نداشته است و آن نظم ریاضی ادعایی را دلیلی بر اعجاز قرآن و منشأ الهی آن شمردند. تا سه دهه پیش از انقلاب این برداشت در میان اکثر روشنفکران و نواندیشان مسلمان ایرانی پذیرفته بود. برای نمونه دکتر شریعتی با وجودی که شخصاً در این زمینه تحقیق نکرده بود، تحت تأثیر جاذبه این رویکرد، نظم ریاضی و قانونمندی علمی کیهان را الگوی ترسیم جهان‌بینی توحیدی قرار داد و از کسانی که در این اکتشاف سهم داشته‌اند تجلیل فراوان نمود.

در این جلسه مجال نقد و بررسی تفصیلی این نظریات نیست. همین اندازه کافی است که بدانیم قرآن کارکردی مشابه علوم ندارد، بلکه صرفاً برای اثبات درستی سنت‌های عام ناظر بر تکوین و رشد و تکامل و انحطاط پدیده‌ها به مشاهده حوادث واقعی در طبیعت، جامعه یا تاریخ ارجاع می‌دهد، بدیهی است که آن پدیدارها را در قالب زبان و مفاهیمی توصیف می‌کند که در عصر و جامعه او (پیامبر) به آن زبان سخن می‌گفتند. حتی به داوری در صحت‌وسقم دانش مردم عصر نمی‌پردازد و درصدد تنقیح و اصلاح آن‌ها برنمی‌آید. لذا هر آگاهی نادرست و توصیف و تبیین متناقضی که در معارف قوم وجود داشته است، از مجرای زبان در قرآن انعکاس یافته است و ارتباطی با آموزه‌های وحی‌شده بر پیامبر ندارد. غفلت از تمایز میان معانی اصیل وحیانی و پوشش زبانی (مرکب از معارف و فرهنگ اقوام مخاطب)، موجب شده است عده‌ای هر مشکل و تناقض متعلق به زبان و فرهنگ قوم را به‌حساب آیات وحیانی بگذارند و به این طریق، اعتبار، وثاقت و وحیانی بودن آن‌ها را زیر سؤال ببرند.

برخی از پیش‌فرض‌های فهم رابطه و پیوند میان خدا و انسان

۱. زبان ریاضی و نظم هندسی را ذهن آدمیان برای تسهیل محاسبات و روابط بین اعداد و پدیده‌های مطلقاً کمّی که اراده آزاد فاعلی در آن راه ندارد، ابداع کردند. خارج از این جهان ذهنی، در قلمرو طبیعت زنده، جامعه و به‌طریق اولی در حیات انسان خودآگاه و به‌طور کلی هر جا که در حرکت پدیده‌ها و تعامل بین آن‌ها درجه‌ای از آزادی وجود دارد، جز به‌صورت نسبی و همراه با احتمال و خطا کاربرد ندارند.

۲. اگر درست است که همه موجودات عالم، بیان یا تجلی شعور و اراده آزاد و فاعلی (صفات) هستی مطلق (خدا) هستند، لازم می‌آید که آن‌ها نیز ذاتاً و متناسب با ظرفیت وجودی که در هر مرحله کسب کرده‌اند، دارای اراده آزاد، مستقل و آفرینشگر باشند.

۳. خدا همه‌جا و در درون و بیرون هر پدیده‌ای حضور دارد بی‌آنکه محدود باشد. او چه در پاسخ به خواست رهایی (فلاح) از جانب موجود و چه به‌طور فعال و مبتکرانه (انشایی) و بی‌آنکه نظم و طرح از پیش مقرری (نافی آزادی اراده فاعلی خدا) وجود داشته باشد، به آفرینش اشتغال دارد. این درون‌بودگی و پیوند وجودی میان خدا و موجود، باعث سلب آزادی و استقلال نسبی اراده انسان نمی‌شود. به‌عکس فرایند تفاوت گذاری و فعلیت‌یابی (آفرینش) که متضمن رهایی هرچه بیشتر موجود از قیود و محدودیت‌هاست، توسط مخلوق ادامه می‌یابد. وقتی پای عمل ذاتاً مثبت و خلاق در میان است، اراده‌های خدا و مخلوق بر هم منطبق می‌شوند، به‌طوری که کنش مثبت و خلاق و رهایی‌بخشی که مخلوق به اراده فاعلی خود انجام می‌دهد، در حقیقت، به اراده فاعلی خدا صورت گرفته است.

۴. یک‌رشته فرایندهای پی‌درپی، رهایی‌بخش و خلاق، درجه آزادی وجودی (اراده فاعلی) انسان را، جهش‌وار افزایش داد و همراه با آن نقش وی در همدستی باخدا در آفرینش نو به نو خود و جهان پررنگ‌تر گردید.

۵. وجود (شعور) انسانی سیستمی باز و خلاق است و خواست رهایی برای نیل به رستگاری (فلاح) از جانب وی را پایانی نیست و به همین ترتیب حرکت استعلایی تفاوت‌یابی در بستر زمان، نه‌فقط «امروز»، بلکه در «آخرت» هم ادامه خواهد یافت. این نیاز وی را به تعامل با شعور مطلق الهی سوق می‌دهد و درنتیجه امر بالقوه (شعور الهی) در واکنش (اجابت) به این درخواست (نیاز هستی شناختی) به روی امر بالفعل (شعور آدمی) گشوده می‌شود و در اثر آن، پیوند وجودی میان دو شعور برقرار می‌گردد. در این لحظه فرایند فعلیت‌یابی توانمندی‌های بالقوه جدید کلید می‌خورد. طی این حرکت درونی، ذاتی و زمانمند، کثرت و چندگانگی پدید می‌آید.

نگاهی هستی‌شناختی به فرایند شکل‌گیری و نزول وحی

مفهوم وحی ناظر بر فرایند چندمرحله‌ای است که با بروز خواست رهایی از محدودیت و ضعف وجودی و دور تکرارشونده حیات مادی شروع می‌شود و با فرایند فعلیت‌یابی، تمایز، تکثر و تفصیل ادامه می‌یابد. تفاوت میان امر بالقوه در شعور الهی و امر بالفعل در شعور پیامبر ایجاب می‌کند این فرایند با آفرینش اصطلاحات، مفاهیم و زبان خاص همراه شود. پیش‌شرط چنین خلاقیتی، نبود هر نظم و ساختار از پیش‌ساخته شده است. تمایز و کثرت‌یابی کمی در ارتباط با مخاطبان بیرونی در مکان (درون شعور پیامبر) صورت می‌گیرد و معانی وحیانی لباسی از زبان فرهنگ قوم دربر می‌کنند. این نکته که صورت زبانی کلام قرآنی تنزیل یافته از جانب خدا نیست، در همان قرن دوم و سوم هجری توسط تعدادی از صاحب‌نظران مطرح شد. یک نظر این بود که معانی را خداوند به جبرییل داد و جبرییل به زبان عربی در گوش پیامبر فروخواند. عده دیگر گفتند معنا را خدا داد، کلام را خود پیغمبر ساخت. تغییر شرایط سیاسی و غلبه اشعری مسلکی اجازه نداد در آن مرحله گفت‌وگو پیرامون این مسئله ادامه یابد. امروز یک بار دیگر باب مباحثه در این باره تا حدی گشوده شده است. من هم به‌نوبه خود نظر و ملاحظاتی را در این موضوع، علاوه بر آنچه در کتاب وحی، دانش رهایی‌بخش آمده است، در نشریات چشم‌انداز ایران و ایران فردا مطرح کرده‌ام.

سه گروه آیات وحیانی اصل و گوهر دین‌اند

مطابق نظریه عنوان‌شده در این نوشته‌ها، از میان مجموعه معارف مندرج در قرآن، فقط سه گروه آیات گوهر و اساس دین وحیانی را تشکیل می‌دهند: الف. آیات هستی‌شناختی، (اصطلاحاً جهان‌بینی)؛ ب. اصول و سنت‌های کلی و عام ناظر بر چگونگی تغییر و تحول (فرایندهای تکوین، رشد و تکامل و انحطاط و مرگ و تجدید زندگی) پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی؛ ج. مجموعه معیارهای اخلاقی و نظام ارزش‌های انسانی الهی. باقی‌مانده به‌استثنای احکام شریعت، انعکاس معارف و وقایع بشری بیرون از وحی از مجرای زبانی است که برای تبیین معانی وحیانی به کار گرفته شده است. این سه گروه حقایق وحیانی، در جریان یک مواجهه وجودی از منبع صفات به درون شعور (قلب) پیامبر متجلی گردیدند و این پیامبر بود که طی فرایندی خلاق و متمایزکننده با بهره‌گیری از زبان و فرهنگی که در آن بار آمده بود و خلق اصطلاحات و مفاهیم و زبانی زیبا و متناسب به آن معانی صورتی از رفتار و کلام (عمل و گفتار) بخشید.

> **اگر هنگام تفسیر آیات به تمایز میان مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آموزه‌های وحیانی و زبان و فرهنگ قوم، توجه نشود، از مواجهه با تناقضات گریزی نخواهد بود**

در روشنایی مطالب این مقدمه می‌توان به بررسی کم و کیف داستان و سرگذشت نوح پرداخت. لازم نیست منکر واقعی بودن داستان شد یا در جست‌وجوی آثار به‌جای مانده از کشتی زمین و زمان را درنوردید. منابع کهن اعم از اسطوره و کتب تاریخ این حقایق را به‌ندرت و آن هم غالباً مخدوش و تحریف‌شده روایت می‌کنند. اساطیر دریافتی از عقاید و آرزوها و توهمات مردم اعصار کهن پیچیده شده‌اند و مورخین نیز درگذشته بیشتر روایتگر زندگی و فراز و فرود شاهان و جنگ‌های بین آن‌ها بوده‌اند. لذا جای شگفتی نیست اگر در کتب آن‌ها ذکری از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی نام و شرح احوالی، جز در مواردی اندک، آن هم با اشاره‌ای کوتاه، به میان نیامده است؛ زیرا آنان در زمانه خود افرادی اغلب عادی و گمنام و در نظام‌های اشرافی و جبار کهن فاقد اعتبار رسمی بودند. بعد از آغاز دعوت و قیام نیز فوراً سرکوب و مطرود می‌شدند و نامشان از تاریخ‌ها و تقویم‌های رسمی حذف می‌شد. در خصوص حادثه طوفان، علاوه بر قرآن و تورات، در اساطیر اغلب اقوام کهن ازجمله در بین‌النهرین و هند گزارش‌های متفاوتی نقل شده است. اسطوره نه مانند تاریخ همه اجزا و جزییاتش واقعی و مستند به منابع کم‌وبیش معتبر است و نه یکسره ناراست و ساخته‌وپرداخته تخیل افسانه‌سرایان. یک هسته واقعی متعلق به ادوار پیش از تاریخ در عصر شکار و هزاره‌های نخست پیدایش تمدن کشاورزی دارد؛ پوشیده در هاله‌ای از افسانه. قرآن نیز از وقایع تاریخی به شیوه یک مورخ سخن نمی‌گوید و حوادث و سرگذشت‌ها را از آغاز تا انتها به‌تفصیل و با ذکر جزئیات و تاریخ دقیق وقوع آن‌ها روایت نمی‌کند. به رخدادها به‌مثابه موقعیت‌هایی می‌نگرد که افراد و گروه‌ها و طبقات اجتماعی را به کنش برمی‌انگیزد و از خلال آن برخوردها انگیزه‌های حقیقی و بینش و منش و خصلت‌های واقعی فردی و جمعی و نیز فرجام کارشان را برجسته و به‌مثابه یک تجربه واقعی در معرض داوری و عبرت‌اندوزی عموم قرار می‌دهد. چون این تجربه‌ها در کلیت خود تکرارپذیرند، منطقاً می‌توانند مستند قرآن برای انذاردهی، روشنگری و ارائه آموزه‌های هستی شناختی و مرتبط با حیات مادی و معنوی و واکاوی انگیزه عوامل فکری، روانی و اجتماعی و مادی کنش‌های مردمان قرار گیرند. از این‌رو داستان‌ها و حکایات، باید با هدف دستیابی به آموزه‌های هستی‌شناختی و رفتارشناسی، سنت‌های ناظر بر تغییرات تاریخی و چگونگی ظهور و مواجهه آگاهانه فرد با دستاوردهای خود تفسیر و تأویل شوند.

برخی قواعد فهم محتوایی آیات

تأویل قواعد و ضوابطی دارد، از آن جمله‌اند: هماهنگی با آموزه‌های صریح و محکم وحیانی، سازگاری با تجلیات مشاهده‌پذیر شعور الهی در عرصه‌های طبیعی، اجتماعی و تاریخی و درون نفسانی به‌شرطی که اعتبارشان با یکی از روش‌های شناخته‌شده عقلی، علمی تجربی و تجربه و شهود (عقلی یا تجربی) درونی تأییدشده باشد، سازگاری درونی آموزه‌ها با یکدیگر و بالاخره انضمامی عمل ارادی و هدفمند (صالح). این نظر که متن خاموش است و کلمات و آیات شکم‌های خالی و گرسنه معانی هستند که مفسر صرفاً بر اساس دانسته‌های خود در دهان آن‌ها می‌ریزد، با توجه به استفاده متن از روش‌های جدل و گفت‌وگو و پرسش و پاسخ پذیرفتی نیست. به‌نظر می‌رسد که از میان روش‌های مختلف تأویل، نظریه گادامر هماهنگی بیشتری با ضوابط مزبور دارد. یکی از اجزای مهم این روش اصل شناخته‌شده فهم هر جزء یا هر آیه در پرتو فهم کلیت یا روح حاکم بر مجموعه آیات است.

درست است که مؤمن باید خویشتن را تسلیم کلام قرآن کند، اما این تسلیم در برابر معانی آیات وحیانی است نه زبان و فرم که برگرفته از فرهنگ قوم است و کارکرد اصلی آن تسهیل دسترسی و فهم هرچه نزدیک‌تر به حقیقت معناست. همچنین باید توجه داشت که روش فهم قرآن با روش فهم طبیعت یعنی علم تفاوت دارد. یک پدیده طبیعی و موضوع بررسی علمی معمولاً عینیت دارد و از راه مشاهده و آزمایش شناسایی و با زبان ویژه علم تبیین می‌شوند، اما در قرآن بامعنا روبه‌رو هستیم و معانی وحیانی هرچند فی‌نفسه متعین نیستند، اما می‌توان مابازای عینی آن‌ها را به شیوه‌ای پدیدارشناسانه در طبیعت و جامعه و تاریخ و تجربه زیسته انسان‌ها و گروه‌ها و اقوام یافت، اگر در قرآن به برخی پدیده‌ها و فرایندهای جاری در طبیعت اشاره شده است، هدف بررسی علمی برای پی‌بردن به سازوکار دقیق تکوین و رشد و تغییرات آن‌ها و رقابت با علم نبوده است. در استناد به شواهدی از پدیدارهای آفاقی و انفسی نظیر گردش زمین و پی‌درپی آمدن شب و روز، تأثیر باد در حرکت ابر و فشردگی و تبدیل ابر به باران و اثر باران در رویش گیاهان، هدف، جلب نظر مخاطب به رابطه علت و معلول، خصلت فرایندی و مرحله‌ای تکوین و رشد و تکامل و نیز ارائه شواهدی دلالت‌کننده بر درستی: ۱) آموزه‌های مرتبط با جهان‌بینی و هستی‌شناسی توحیدی، و سنت‌ها و قواعد عام و کلی ناظر بر تکوین، تحول و تطور، رشد و انحطاط و حیات و مرگ پی‌درپی پدیده‌های عالم که جنبه توصیفی-تبیینی داشته از مقوله «هست»ها به شمار می‌روند؛ ۲) تجلیات صفات خدا در قالب ارزش‌های جهان‌شمول انسانی و اخلاقی، که در زمره تجویزیات و از جنس «باید»ها؛ ۳ و بالاخره هشدارها و انذارهای قرآنی است. توقف در زبان و معانی الفاظ خواننده را از فهم تجلیات شعور الهی و فرایندهای فعلیت‌یابی امر بالقوه بازمی‌دارد. تردید نیست که ورود به قلمرو معنا و مشاهده تجلیات و نحوه کنشگری «رب» جز از طریق گشودن رمز قفل (زبان) ممکن نیست و البته شروطی دارد؛ مثل، مسئله‌دار بودن و طرح پرسش‌های عمدتاً هستی شناختی و اخلاقی که پاسخ آن‌ها در قلمرو رسالت پیامبران بوده است، پیروی از شیوه گفت‌وگو، عرضه کردن دریافت‌ها به تجربه‌های زیسته خود و دیگر اقوام و گروه‌ها و نیز عرضه دوباره دریافت‌ها به آیات به‌منظور تصحیح یا ارتقا و تعمیق آن‌ها. این رفت‌وبرگشت یا دور هرمنوتیکی را پایانی متصور نیست، چراکه هرلحظه جهان و ما پیوسته نومی شویم و درگیر عمل و تجربه‌های تازه می‌گردیم.

معیارهای تفسیر محتوایی قصص و حکایت‌های قرآنی

اگر در تفسیر آیات مرتبط با قضیه طوفان و کشتی نجات، قرار بر پیروی از ظاهر و معانی لفظی آیات نباشد، چگونه و بر اساس چه معیارها و شاخص‌هایی معقول، مقبول و بین‌الاذهانی و در عین حال وحیانی، می‌توان درباره معنای حقیقی و پوشیده در لباس زبان و فرهنگ عصر، گمانه‌زنی کرد؟ برخی از مهم‌ترین شاخص‌ها و نشانه‌های راهنما عبارت‌اند از: ۱. اصل پذیرفته‌شده عاملیت انسان در رخدادها و تحولات اجتماعی و تاریخی؛ ۲. اصل آزادی و استقلال (نسبی) اراده و مسئولیت پذیرفته‌شده آدمی در برابر اعمال و سرنوشتی که برای وی رقم زده می‌شود؛ ۳. نقش مستقلی که شعور هر مخلوق و بیشتر از همه انسان، در مقام تجلی روح الهی (و کارگزار وی)، می‌تواند در آفرینش لحظه‌به‌لحظه خود وجهان ایفا کند؛ ۴. تغییرناپذیری سنت‌های الهی و مشابهت راهبردهایی که در موقعیت‌های دشوار و بحرانی که موجودیت جنبش‌ها به مویی وابسته است، از جانب خدا به پیامبران الهام یا وحی می‌شده است؛ ۵. بنا بر راهبردی که میان همه انواع زنده و احتمالاً غیرزنده معمول است، در شرایط به‌شدت ناامن و بحرانی و پرخطر که بقا در معرض تهدید جدی است، واکنش اولیه در هر دو حالت فردی و یا گروهی، شامل چند اقدام اساسی است: الف) اتخاذ سیاست انقباضی که در گونه‌ها و موقعیت‌های مختلف فرق دارند: استتار و پناه گرفتن درون لاک خود، کاهش تحرک بیرونی سوخت و ساز درونی، ذخیره انرژی؛ ب) افزایش انسجام درونی (فردی و جمعی) و تحکیم همبستگی میان اعضای گروه؛ ج) تشدید علاقه و حساسیت در حفظ سرمایه‌های استراتژیک مادی و زیستی، سرزمینی، فرهنگی و هویتی و ارزش‌های مشترک جمعی د) اولویت دادن به تأمین نیازهای حیاتی اولیه و ضرورت‌های دفاعی امنیت بخش؛ ز) هجرت از موقعیت‌های ناامن و پرخطر و در محاصره، به سرزمین یا موقعیت‌های امن‌تر و دوستانه یا کمتر خصمانه. هجرت ابراهیم از قلمرو حکومت جبار به سرزمین امن مکه و ایجاد قلمروی امن و دور از دسترس جباران برای گردآمدن اهل توحید. توصیه به بنی اسراییل به گردآمدن در خانه‌های نزدیک و مقابل هم و تقویت همبستگی درون‌گروهی، تجمع در درون خانه‌ها و پرهیز از آمدوشد در معابر و عرصه‌های عمومی و بالاخره هجرت پیامبر و اصحاب وی از مکه، شهری پر از خصم به مدینه سرزمینی با هواداران بسیار و انعقاد پیمان برادری میان مسلمانان مهاجر و انصار، پناه دادن افراد رانده‌شده از موطنشان، سهیم کردن افراد محروم در اموال و مایحتاج ضروری مثل غذا و مسکن و پوشاک.

> **تردید نیست که ورود به قلمرو معنا و مشاهده تجلیات و نحوه کنشگری «رب» جز از طریق گشودن رمز قفل (زبان) ممکن نیست و البته شروطی دارد؛ مثل، مسئله‌دار بودن و طرح پرسش‌های عمدتاً هستی شناختی و اخلاقی که پاسخ آن‌ها در قلمرو رسالت پیامبران بوده است، پیروی از شیوه گفت‌وگو، عرضه کردن دریافت‌ها به تجربه‌های زیسته خود و دیگر اقوام و گروه‌ها و نیز عرضه دوباره دریافت‌ها به آیات به‌منظور تصحیح یا ارتقا و تعمیق آن‌ها**

ویژگی‌های جامعه‌ای که نوح در آن می‌زیست

برای درک بهتر اهداف و ماهیت رسالت نوح و پی بردن به دلایل قیام وی و نیز آگاهی هرچند کلی و اندک از شرایطی که به وقوع حادثه طوفان و عکس‌العمل نوح شد، داشتن تصویری از وضعیت دوران و جامعه‌ای که نوح در آن می‌زیست ضروری به‌نظر می‌رسد. از قرائن چنین برمی‌آید که او در عصر رواج معیشت مبتنی بر کشاورزی و در جامعه‌ای از سنخ «دولت‌شهر»های کهن با حاکمی جبار و خودکامه در رأس آن می‌زیست. حاکمیت بر مردم و سرزمین و مالکیت اراضی مطلقاً از آن پادشاه و خاندان او بود و بقیه مردم رعایا و بردگان وی محسوب می‌شدند. خدایان (الهه‌ها) با واسطه جباران و کاهن‌ها بر وجدان و اراده مردم حکم می‌راندند و مردم برای جلب حمایتشان و فرونشاندن خشم ناشی از ارتکاب خطا و معصیت و سرپیچی از فرامینشان، بهترین فرزندان محبوب خود را در معابد و در آستانه تندیس‌های خدایان قربانی می‌کردند. رسمی که با تغییر از الهه‌های شکار به الهه‌های آب و زمین و خورشید و باروری و جنگ، از عصر شکار به‌جا مانده بود. تکثر پدیده‌های طبیعی اثرگذار موجب تکثر ایزدان (شرک) شده بود. در همان عصر در میان فرهنگ‌های پیشرفته‌تر مثل هندوستان و مصر باستان نشانه‌هایی از یگانه‌پرستی مشاهده شده است. خدای واحد نادیدنی و دور از دسترس بود و اندیشیده و ارتباط با وی نیاز به قدرت تخیل و تفکر پیشرفته داشت که غالباً از آن محروم بودند. شاه-خدایان، کهنه معابد و ایزدانی به عدد نیروهای طبیعی اثرگذار در زندگی مردم آن دوران، با واسطه شدن میان مردم و خدای نادیدنی، مشکل را حل کردند. ویژگی دیگر عصر نوح تسلط اساطیر به‌عنوان مهم‌ترین منبع تولید و کسب معرفت درباره کیهان و اعمال خدایان، پیدایش حیات روی کره زمین، تکوین انسان، عوامل مرگ و زندگی، تولد و باروری، راز نامیرایی و علل بروز زلزله و طوفان و سیل و وقایع و احوال بعد از مرگ به‌شمار می‌رفت. تصادفی نیست که در اساطیر با تفاوت‌هایی چند از قضیه طوفان و سیل که منجر به نابودی انبوهی از مردم و نجات تعدادی اندک یادشده است؛ بنابراین با دو هدف و رویکرد متفاوت می‌توان به بررسی سرگذشت نوح آن‌گونه که در قرآن آمده است پرداخت. دریک حالت هدف دستیابی به حقیقت داستان اسطوره‌ای طوفان و تعیین زمان و مکان حادثه و دقایق آغاز و فرجام آن است. برای این منظور باید همه منابع مطالعه و داده‌ها از همه‌جا گردآوری شوند و پس از تنقیح و اعتبارسنجی همراه با نتایج تحقیقات میدانی مورد تجزیه‌وتحلیل قرارگرفته درباره نتیجه نهایی اعلام نظر شود. در این حالت، قرآن فقط یکی از منابع مورداستفاده خواهد بود و بررسی روی نکات مرتبط با چگونگی وقوع طوفان و راه افتادن سیل، ابعاد ویرانی و مرگ‌ومیر در اثر غرق شدن و نحوه پایان یافتن حادثه متمرکز خواهد شد. در حالت دوم، به‌جای طوفان، انگیزه و اهداف قیام و رسالت نوح پیامبر و چگونگی آغاز و ادامه، تغییرات راهبردی، کنش‌های طرفین مواجهه، فرجام جنبش و مسائلی از این سنخ موردبررسی قرار خواهد گرفت. در این صورت قضیه طوفان مسئله‌ای فرعی تلقی می‌گردد و نقشی مشابه «صحنه» بازی در نمایشنامه ایفا خواهد کرد. واضح است که علاقه و توجه تماشاگران معطوف به موضوع نمایشنامه و نحوه ظهور و حضور و چگونگی ایفای نقش به وسط

بازیگران اصلی است. طوفان تنها یک صحنه از صحنه‌های متعددی است که نوح و یارانش از یکسو و جبار و اطرافیانش از سوی دیگر بازی خود را به نمایش گذاشتند و تاریخ‌ساز شدند.

انگیزه و اهداف نهضت نوح

رسالت نوح در آن جامعه آشوب و ستم‌زده و آلوده به شرک و فساد چه می‌توانست باشد جز آنکه قبل از هر چیز پرده جهل و غفلت را از برابر چشمانشان کنار زند تا از علل و عوامل پیش‌آمدن آن وضعیت نکبت‌بار و درد و رنجی که زیر بارش کمر خم کرده بودند آگاه شوند و آنان را از عواقب ادامه آن وضعیت بیم دهد و به انجام اقدامی پیشگیرانه دعوت کرده پی‌درپی تکرار کند: «اَلا تَتقون؟» آیا در برابر عوارض تلخ و دردناک این مفاسد و مظالم ایمنی نمی‌جویید؟ تقوا یعنی ایمنی؛ یعنی تجهیز خود به آن نوع توانمندی که از جسم و جان و بیشتر از آن از سلامت حیات روحی و اخلاقی-معنوی فرد و جامعه در برابر آسیب ظلم، جهل، فقر، فساد و بی‌عدالتی حفاظت نماید. توانمندی که در سایه ایمان و عمل صالح رهایی و زندگی بخش حاصل می‌شود. قرن‌ها بود که مردم گرفتار بردگی و ستم و فقر بودند، اما به‌تدریج فساد اخلاقی و شخص و شیء پرستی درآمیخته با شرک باعث بی‌اعتنایی روزافزون به ارزش‌های انسانی و تعهدات اخلاقی شده بود. بیم آن می‌رفت که اگر تغییری بنیادی رخ ندهد و به برکت رستاخیزی آزادی‌بخش و توحیدی روند انحطاط همه‌جانبه متوقف نگردد، فساد و تجاوز و فریبکاری و فحشا فراگیر شود و حیات اخلاقی و معنوی جامعه دچار فروپاشی گردد. سال‌ها تلاش در راه روشنگری و اصلاح رفتار فردی و مناسبات اجتماعی جز بهره‌ای اندک حاصلی ببار نیاورده بود؛ ارباب و بنده هردو اما به دلایل متفاوت گرفتار جهل و از خود بیگانگی شده بودند. با این حال در این رابطه دوطرفه بنده‌ها در مقایسه با اربابان نسبت به امر رهایی در موقعیت برتری قرار داشتند؛ درست است که آن‌ها وضعیت خود را در مقام یک برده پذیرفته و درونی کرده بودند و دغدغه‌ای جز حفظ جان در برابر مرگ از گرسنگی و خشم ارباب نداشتند و خواسته‌شان به آب‌ونان و امنیت محدودشده بود با این حال به دلیل اشتغال به کار این امتیاز را داشتند که فرایند تولید و زایش را بی‌واسطه تجربه و ادراک کنند و از نقش خود در تولید ارزش و دستمایه‌های حیاتی و زایش و مراقبت از زندگی آگاه شوند. وضعیتی که می‌توانست به آن‌ها در پی بردن به نیروهای بالقوه و بالفعل وجودی خود و توان زیستن در آزادی و استقلال از ارباب کمک کند. در مقابل، زندگی ارباب وابسته به کار و وجود بنده بود. بیگانگی از خاصیت‌های نهفته در اشیا و نیروی کار و ناتوانی از مشارکت فعال در فرایندهای تولید و زایش، قدرت زندگی مستقل و برپای خود را از وی سلب کرده بود. لذا حفظ نظام ارباب و بندگی برای او مسئله مرگ وزندگی بود. اگر توحید جایگزین شرک‌ورزی می‌شد، نظم مستقر فرومی‌پاشید. رخدادی که در قاموس وی معنایی جز محروم گشتن از لوازم بقا و سقوط در سیاه‌چال مرگ نمی‌داشت. نوح ابتدا هردو گروه اربابان و بندگان (مستکبرین و مستضعفین) را مخاطب قرارداد و با هدف ترغیب به تفکر و تعقل در امور و خودآگاه

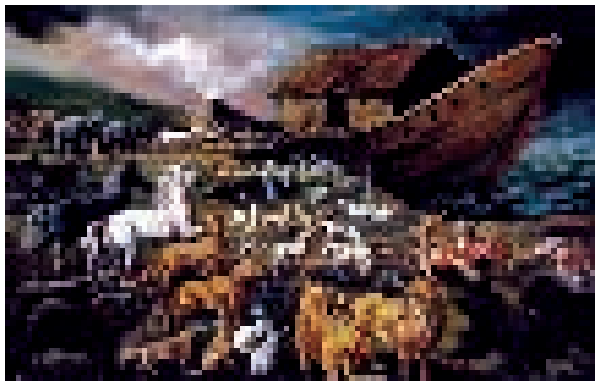

شدن، همانند انبیا بعدی، با آن‌ها وارد یک‌رشته جدال منطقی و گفت‌وگوی نرم و مسالمت‌جویانه (جدال احسن)، و معمولاً متکی به شواهد عینی و درعین‌حال صریح و انتقادی و روشنگرانه و هشداردهنده گردید. می گفت طوفان فتنه و آشوبی که در راه است خشک وتر نمی‌شناسد. اگر تا دیر نشده تحولی ریشه‌ای صورت نگیرد، امواج سهمگین آن طومار زندگی همه را از انسان و غیرانسان درهم خواهد پیچید. ولی به‌مرور دریافت که زیست درازمدت در وضعیت اربابی، اثرپذیری حتی منفعلانه را از خلال این نوع مواجهه‌های انسانی، از جبار و قشر اشرافی پیرامونش سلب کرده است. راه «اصلاح» رفتار و بینش آنان را فروبسته دید. پس عمده نیروی خود را بیش‌ازپیش صرف بیداری و تجهیز، بسیج و سازماندهی انبوه رعایا و بردگان (مستضعفان) ی نمود که ارتباط بی‌واسطه خود را با طبیعت، خویشتن و دگر انسان‌ها از طریق کار و همزیستی حفظ کرده بودند. با داشتن قدرت انجام کار و تولید ارزش‌های پایه زندگی، بالقوه مستعد زندگی بدون ارباب بودند درحالی که اربابان از این موهبت محروم بودند.

هدف نهضت توحیدی نوح از آغاز، ایجاد تغییرات ریشه‌ای در نظام اندیشگی و فرهنگی مبتنی بر جهان‌بینی الهه پرستی (شرک) و نظام سیاسی و اجتماعی سازگار با آن، جباریت و ارباب و بندگی بود. دعوت وی به رهایی و «فلاح»، همه را اعم از ارباب و بنده و رعیت دربر می گرفت و مشی مسالمت‌جویانه گفت‌وگوی انتقادی روشنگرانه وبیم دهنده را با همه قشرها آغاز و پیش برد. از مردم می‌خواست با پیوستن به فرایند حقیقت (توحید)، اراده خویشتن را از قید بندگی اربابان رها سازند و با تکیه بر شور حیاتی درونی و میل مقاومت‌ناپذیر به رهایی و نامیرایی، به واقعیت اراده آزاد و بالقوه در هستی خویش فعلیت بخشند و بدین ترتیب زمام زندگی و سرنوشت خود را به دست گیرند. برنامه نوح جایگزینی ارباب «خوب» به‌جای ارباب «بد» نبود. نظام ارباب و بندگی باید تغییر می کرد و «صفات» آزادی و برابری و عدالت و دوستی منطوی در شعور یگانه فعلیت می‌یافت و کثرت در وحدت متحقق می گشت. تا روزی که گروه حاکم (اربابان)، نگران از پیامدهای سیاسی اجتماعی و فرهنگی تغییر بنیادی از شرک به توحید، عرصه گفت‌وگو را ترک کردند و او را دروغ‌پرداز خواندند؛ و به نوح و گروه مؤمنان همراهش اخطار کردند که فوراً از ترغیب و تحریک مردم به فتنه و آشوب (بخوانید، بیداری و رهایی) دست بدارند، در غیر این صورت با مجازات اعدام و تبعید و حبس و شکنجه روبه‌رو خواهند شد. متعاقب این اخطار، سختگیری بر یاران نوح تشدیدگر دید و خفقان و انسداد کامل فکری و سیاسی برقرار گشت. نوح دست از تبلیغ برنداشت، ولی نگران شد که همراه با تشدید فشار بر گروه مؤمنان و استیلای ترس، فرایند جذب نیرو متوقف گردد و تعداد بیشتر از گروندگان زیر فشار شکنجه و یا از ترس به‌ظاهر هم که شده به آیین الهه پرستی بازگردند و در برابر جبار ابراز خضوع و خشوع کنند. باید کاری می کرد و از درهم‌شکسته شدن کامل جنبش جلوگیری می‌نمود. بار دیگر رب وی از درون به یاری‌اش برخاست و راهی برای بیرون شدن از بن‌بست در برابرش گشوده گشت.

هدف پیامبران صاحب کتاب ایجاد یک دگرگونی مثبت و آزادی‌بخش در بینش و رفتار مردم بود تا به‌تبع آن مناسبات سیاسی اجتماعی آنان نیز در راستای تحقق ارزش‌های یادشده متحول گردد. ولی برای پیشبرد مقصود هرگز به خشونت متوسل نشد و سرمشق فکری و عملی موردنظر را بر کسی تحمیل نکرد. نوح در برابر اعمال فشار از سوی نظام جبار، نه الزاماً به دلیل نابرابری قوا، بلکه برای پرهیز از خشونت، مقابله به مثل نمی‌کند و برای تسخیر قدرت و هموارکردن راه پیروزی به تدارک سلاح نمی‌پردازد. با توجه به این ملاحظات، نوح و دیگر مؤمنان در آن موقعیت چه می‌توانستند و می‌بایست انجام می‌دادند تا فشار خردکننده ارعاب و خشونت و طرد و حذف برایشان خنثی گردد و از درهم‌شکسته شدن پیوند و همبستگی بین مؤمنان و رانده شدن به‌سوی انزوا، فردگرایی و تنهایی و یا سقوط در ورطه درماندگی و یأس که حاصلی تن دادن به پستی و رذالت نداشت جلوگیری نمایند.

یاری و امداد الهی ازچه جنس است و چگونه دریافت می‌شود؟

نوح از «رب» خویش خواست تا او را دریافتن طرحی که با اجرای آن انسجام درونی مؤمنان تقویت می‌شد و به‌مثابه سپری ایمنی‌بخش (تقوا) از آنان در برابر آسیب‌های فکری، روحی و اخلاقی طوفانی که هرلحظه در حال بزرگ‌تر و نزدیک‌تر شدن بود، حفاظت می‌نمود، یاری کند. باید دید یاری خدا به انسان و هر مخلوق دیگری از چه جنس است و چگونه به آنان می‌رسد؟ آیا در این کار از مشی واحد و ثابتی پیروی می کند؟ انسان‌ها به خدا پیوند و وابستگی وجودی دارند اما درعین‌حال آزادند و با اراده مستقل عمل می کنند و به همین خاطر نسبت به اعمال خود مسئولیت کامل و خدشه‌ناپذیر دارند. ارتباط وجودی مخلوق باخدا درونی وبی واسطه است. مسامحتاً می‌توان آن را مرادف ارتباط میان مراتبی متفاوت از شعوری واحد تلقی کرد. خدا همان‌گونه که از طریق فرایند درونی تفاوت‌گذاری به صدور فیض هستی می‌پردازد در موقعیت‌هایی خاص به افزایش یا ارتقای کیفی و مرتبه‌ای (استعلایی) شعور (هستی) آنان مدد می‌رساند. این یاری‌ها مشروط به این است که زیر فشار عوامل بحران‌زا، هستی فرد در تنگنا قرار گیرد و به‌رغم تلاش حداکثری و استفاده از تمامی دستاوردهای تجربی و به‌کارگیری کامل ظرفیت شعور فردی و کنکاش و جست‌وجو در دیگر منابع قابل دسترسی، بحران ادامه پیدا کند و یا معما حل نگردد. با این حال دست از طلب پس نکشد، بلکه

اراده فاعلی وی بر «ادامه دادن بلاشرط» تعلق گیرد؛ و با تکیه‌بر قدرت انفجاری شـور و اشـتیاق درونی به زندگی عمل کند. شرط مکمل در برانگیختن «رب» خویش به یاری‌دادن، باور و اعتماد کامل و بی‌خدشه به تأثیرپذیری فعال و خلاقیت و بخشندگی بی‌زوال و رحمانیت فراگیر وبی قید و شرط و بی چشمداشت و بالاخره امید و یقین به اینکه در این ارتباط و تعامل فعالانه و خلاق هیچ خواست و نیاز حقیقی از سـوی تلاشـگری بی‌پاسخ نمی‌ماند که بعدازآن جسـت‌وجوی فرسـاینده، اینک چشـم امید از همه‌جا و همه‌کس برگرفتـه و منحصراً به یک کانون که همان رب درون قلب خویش (رب مضاف) است معطوف نموده. زمانی هم که نوح با وجودی گشوده و پذیرنده در مواجهه با رب خویش قرار گرفت، گرانبار از وحی‌ای که وجودش را تحت تأثیر گرفت، بعدازاین بود که طرح کلی (سـفینه) نجات در ضمیرش جرقـه زد. واو طی فرایندی خلاق آن بالقوگی را فعلیت بخشید و طرح عملیاتی آن را ابداع نمود. یاری خدا مسـتقیم و با ارسال اسباب و لوازم و ترسـیم سازوکار عملی نیل به خواسته فرد نیست. بلکه چنانکه در وحی به انواع مخلوقات مشاهده می‌شود، صرفاً افزودن بر توانمندی و ظرفیت نیروی شعور و تقویت قوای روحی و معنوی آدمی اسـت. به‌طوری کـه قادر به خلق آثار، حل مسـائل و معماها و ابـداع راهکارهای تازه و یا تحمل سختی‌هایی می‌شود که پیش‌تر نمی‌توانست. یاری مستقیم و با همه جزییات و ریزه‌کاری‌ها، به سلب آزادی و استقلال عمل و مسئولیت از انسان منجر می گردد.

در قضیـه جنگ بدر تعداد کفار زیاد و مسـلمانان اندک بودند، آنان با ایمان کامل و تمام وجود مقاومت می کردند، ولی قلت عددی و ضعف تجهیزات آنان ممکن بود باعث شکسـت شود و خدا به یاری‌شان شـتافت. در یک آیه از زبان پیامبر می‌خوانیم، در آن موقعیت دشـوار «رب» آنها با فروفرستادن سه هزار فرشته به آن‌ها کمک کرده است و در آیه بعد خدا بـه مؤمنان اطمینان می‌دهد که اگر خوب ایستادگی کنند و کار بر آنان سخت شود، «رب» آن‌ها با پنج هزار فرشته یاری‌شان خواهد کرد. کسانی که تمایز بین زبان و محتوای کلام قرآنی را نادیده می گیرند، اگر مؤمن باشند باید توضیح دهند که چگونه سه الی پنج هزار فرشته با لباس رزم و اسـلحه به دست آشکار یا مخفیانه به سپاه مسلمانان ملحق شدند و در کنار آنان با سپاه قریش جنگیدند و کسی متوجه حضور آنان نشـد؛ و اگر از انکاروزران باشند همین اظهارات را دلیلی برای نفی اصالت وحی قرار می‌دهند؛ و حال آنکه با کمی دقت متوجه دریچه‌هایی می‌شـویم که زبـان و الفاظ برای ورود به معنای حقیقی پیام و چگونگی دریافت امداد الهی، در برابر خواننده گشـوده‌اند؛ در سـه آیه قبل (۱۲۰ آل‌عمران) یادآور می‌شـود که «اگر مقاوم و باتقوا (ایمنی جو) باشـید، کید آن‌ها آسیبی به شما نخواهد زد، (بدانیـد) که خدا به آنچه می کنیـد احاطه دارد.» در آیه (۱۲۳) می گوید «خدا در جنگ بدر در حالی یاری‌تان کرد که (به لحاظ نیروی رزمی) ضعیف بودید»، چگونه؟ «با فرو فرسـتادن سـه هزار فرشته» سـپس تأکید می کند ارسال کمک مشـروط به این است که «مقاوم و مجهز به ایمنی الهی باشید» که در این صورت ربتان با فروفرستادن پنج هزار فرشـته یاری‌تان می کند. آنگاه در ادامه به اشاره، از ماهیت یاری رب پرده برمی‌دارد، «این (یاری فرشـته‌ها) تنها به‌منزله بشارت و امیدوارشدن (به پیروزی) و آرامش و اطمینان قلب‌ها و استواری گام‌های مؤمنان است و بس»، تأکید بیشتر بر اینکه این یاری‌ها از جانب «رب شما»ست، مبین درونی‌بودن منشـأ مصدر یاری‌هاسـت. آن‌ها از منشأ تجلی خدا در درون هر فرد (رب مضاف) مستقیماً به افراد می‌رسـد و در این مورد، موجب تقویـت روحیه و انگیزه پایـداری و اطمینان و آرامش قلب و اعتمادبه‌نفس بیشـتر آن‌ها می‌شود. پس یاری‌های الهی، نیست مگر «فزودنی» بر سـرمایه و توانمندی وجودی انسان که در قرآن «فضل» الهی نامیده شـده اسـت؛ و عمدتاً قـوای روحی، فکری و معنـوی را هدف قرار می‌دهد و نکتـه مهم‌تر اینکه تنها زمانـی جلب و جذب می گردند که شـخص درحالی که مجهز به سپر ایمنی‌بخش الهی (تقوای همه‌جانبه اخلاقی، سیاسـی و اجتماعی فردی و جمعی) است، با تمامی قوا و ظرفیت بدنی و فکری و روحی درگیر عمل صالح و پیکار رهایی‌بخش است.

چه رابطه‌ای بین طوفـان و کیفر الهی وجود دارد؟

۱. بنـا بر روایت قرآن، نوح ویارانـش این اواخر از جانب طبقه حاکم به‌شـدت تحت فشـار قرارگرفته و تهدید به مرگ و تبعید شـده بودند. همچنین از چندی قبل، چه به دلیل جهل و کوردلی توده عوام و دل‌بستگی‌شان به آیین آبا و اجدادی و چه به خاطر فضای خفقان‌آور و پرارعابی که پدید آورده بودند، دیگر کسـی دعوت نوح را لبیک نمی گفت. نهایتاً عرصه چنان بر نوح ویاران اندکش تنگ و سخت می‌شود که ظاهراً ضمن آرزوی نابـودی همـه سـاکنان شـهر، از خدا درخواسـت یاری می کند.

۲. به او وحی می‌شود زیر نظارت خدا سـفینه‌ای بسازد و به‌محض نزدیک شـدن طوفان، مؤمنان و آذوقه کافـی و تعدادی حیوانات موردنیاز را در آن جای دهد و از خطر غرق شدن برهاند.

۳. بنا بـر ظواهر آیـات قرار بود طوفان، علاوه بر سران حکومت تمامی ساکنین شـهر را نیز نابود کند. درحالی که مجازات کشتار دسـته‌جمعی مردم یک شهر که گناهـی جـز جهـل و عصبیت و اطاعـت از اربابـان پرقـدرت خود نداشـتند، در سنت خدا و سـیره انبیای الهی فاقد وجاهت دینـی اسـت. پیامبـران بزرگی مثل ابراهیم و موسـی و عیسـی و محمـد (ص)، هیچ‌یک مردم عادی شـهر و دیار خود را به این دلیـل که به خـدای یگانه ایمان نیاورده و به آیین‌های کهن پایبند باقی‌مانده‌اند، نفرین نکردند و از میان برنداشـتند. به‌عکس، رفتارشان با مشرکانی که علیه آن‌ها اعمال خشـونت نمی کردند، با ملاطفت و نرمش و بخشـش همراه بود. خدا مؤمنان را به دوستی و برقراری روابط عادلانه با مشـرکانی که بر ضد آنان اقدام به جنگ و تجاوز نکرده ترغیب می کند، به این امید که الفت جای خصومت را بگیرد.

۴. در قرآن از سه نوع کیفر یاد شده است؛ شرعی (قانونی)، دینـی الهی و طبیعی. مجـازات نـوع اول، در چارچوب قانون شـرع و یا عرف و علیه مجرمینی اعمال می‌شود که در دادگاه صالحه محکوم شـده باشـند. کیفر نوع دوم، خاسـتگاه درونی دارد، دادرسـی در محضـر «رب» فرد و وجدان یا شـعور خـودآگاه وی انجام می گیرد. «من» متهم و «من» داور هر دو وجوهی از هسـتی شخص‌اند و «من» سوم، ناظر این دادرسی است و می‌تواند پرسش‌ها و پاسخ‌هایی را که فی‌مابین مبادله می‌شود در درون خویش بشـنود. مجازات درونی بود و ناشـی از آسیب‌هایی است کـه نفس رفتار پلید و ظالمانه نسـبت به خود و غیرخود، بر حیات روحی فکری و معنوی شـخص وارد می‌آورند و به‌محض خودآگاه شدن، آن معلولیت و ضایعه‌ها را حس می کند و آتش حرمان، حسـرت و پشیمانی و طردشدگی از درون شعله می کشد و مایه رنج و عذاب وی می‌شود. پس خدا مجرمان را به‌وسـیله گناهانشان عذاب می‌دهد. کیفر نوع سوم برآمده از واکنش طبیعت و جامعه به تجاوز و تخریب، ظلم و خشونت و افسادی است که گروه‌های متجاوز و سودجو علیه مردم و بسترهای طبیعی و اجتماعی زیست آن‌ها مرتکب شده و می‌شوند. قرآن تأکید می کند کـه «در اثر اقدامات (مخـرب) مردم، فسـاد و آلودگی خشکی و دریا را فراگرفت». به زبان قرآن، خدا ستمکاران را با عملکرد دست‌های خودشان کیفر می‌دهد.

نوح ناظر شـیوع و تعمیق فساد و بروز اثرات مخرب نظام متکی بر جباریت بـود. می‌دید که آن‌ها با سـرکوب جنبش ضد خشـونت توحیدی و ممانعت از انجام تغییرات بنیادی، راه را برای بروز عوارض تلـخ و دردناک و بحران‌هایی که چه‌بسا به فروپاشی جامعه بینجامد، هموار می کنند. او ایـن واکنش‌های سـخت را پیش‌بینی می کـرد و حاکمان و مردم را از عوارض دردناک آن‌ها بیم مـی‌داد؛ «از فتنه و آشـوبی برحذر باشـید که آسیب آن تنها به گروه سـتمگران شـما آسیب نمی‌زنـد» واکنش آن‌هـا به این هشـدارهای مشـفقانه خشن و آزاردهنده بود. با این وجود نوح مأیوس نشد و منفعلانه پیشامدها را انتظار نکشید بلکه فعالانه و در پرتو هدایـت رب خویش، برای مصون نگاه داشتن خود و دیگر افـراد آگاه و مؤمن، از آسـیب هجوم بحران‌های مهلک اخلاقی و اجتماعی قریب‌الوقوع، سـفینه همبستگی را ساخت و آنان را به فاصله گرفتن از آن روابط آلوده به فساد و تباهی و پیوستن به سفینه (های) همبسـتگی انسـانی فراخواند و به تحکیم روابط همدلانه بر پایه توحید، آزادی، برابری و عدالت و اخلاق و معنویت ترغیب کرد.■

یاری خدا مستقیم و با ارسال اسباب و لوازم و ترسیم سازوکار عملی نیل به خواسته فرد نیست. بلکه چنانکه در وحی به انواع مخلوقات مشاهده می‌شود، صرفاً افزودن بر توانمندی و ظرفیت نیروی شعور و تقویت قوای روحی و معنوی آدمی است. به‌طوری که قادر به خلق آثار، حل مسائل و معماها و ابداع راهکارهای تازه و یا تحمل سختی‌هایی می‌شود که پیش‌تر نمی‌توانست. یاری مستقیم و با همه جزییات و ریزه‌کاری‌ها، به سلب آزادی و استقلال عمل و مسئولیت از انسان منجر می گردد

*رمضان ۹۶

طوفان نوح: داستان تمثیلی یا واقعه‌ای تاریخی؟

گزارش باستان‌شناسی طوفان و کشتی حضرت نوح[1]

داده‌های قرآنی آکنده از گزارش‌های تاریخی است. باستان‌شناسی در قرآن کریم شامل ۶ دوره تاریخی به هم پیوسته است: دوره آدمی، دوره نوحی، دوره ابراهیمی، دوره موسوی، دوره عیسوی و دوره محمدی. در این پژوهش به فرازی از دوره نوحی پرداخته می‌شود که تاریخ و حوادث و وقایع حضرت نوح و ساخت کشتی و جریان طوفان و حوادث پس از طوفان را گزارش می‌نماید. پژوهشگرانی که در پیرامون «اعجاز علمی قرآن» کتاب‌هایی پرداخته‌اند کمتر به مباحث باستان‌شناسی توجه و اهتمام داشته‌اند لذا در این پژوهش‌ها تلاش بر این است که آیات الهی و داده‌های قرآنی به‌وضوح «اعجاز» علمی، تاریخی خود را نشان دهند که در چهارده قرن پیش به پیامبر اکرم (ص) در محیط حجاز که عاری از هر نوع اطلاع‌رسانی علمی و وجود منابع علمی (به معنای امروزی بوده است) ابلاغ و اعلام شده است. قرآن وقایع تاریخی را با قاطعیت کامل بیان و گزارش می‌کند و در بیان قرآنی تصنع و تکلف نیست؛ بنابراین آنچه درباره قوم نوح، کشتی‌سازی، طوفان، و آرامش گرفتن کشتی بر سلسله کوه جودی در دیار کردستان نقل می‌کند و صحنه‌ها را بازگویی کند، هیچ‌گاه یک داستان تمثیلی نیست، بلکه واقعه‌ای تاریخی است که در برهه‌ای از زمان به حقیقت اتفاق افتاده و آثار آن و به نص قرآن به‌عنوان آیتی از برای آیندگان برای عبرت‌اندوزی و تجدید ایمان به داده‌های قرآنی برجای مانده است.

نادر کریمیان سردشتی*

مقدمه

حضرت نوح (ع) در روایت تورات نهمین نسل پس از آدم است. در دوره‌ای که جمعیت بشر رو به افزایش نهاد، به‌تدریج سرکشی و شرارت بالا گرفت و بت‌پرستی و شرک فراگیر شد و دعوت نوح به پرهیزگاری و خداپرستی گوشی شنوا نمی‌یافت. وی چندین سده مردم را به توحید دعوت می‌کرد ولی جز اندکی به وی نگرویدند و لذا این پیامبر لب به نفرین گشود و نابودی کافران را خواستار شد. مشیت الهی نیز بر این قرار گرفت که جز نوح (ع) و مؤمنان همه هلاک شوند، پس او مأمور به ساختن کشتی بزرگی شد و چون کار تمام گشت، طوفانی عظیم درگرفت و او و کسان و پیروانش و جفتی از حیوانات اهلی و مأنوس با انسان سوار شدند و نجات یافتند و مابقی کافران در حوزه دعوت نوح (و نه همه انسان‌ها و موجودات) نابود شدند. پس از مدتی طوفان آب فرونشست و مسافران کشتی پیاده شدند و در سرزمینی به نام «جودی» (نام کوهی) ساکن و پراکنده شدند. به‌طور سنتی و در طبقه‌بندی نسب نامه تورات سه نژاد سفید و سیاه و زرد را به ترتیب از نسل سه فرزند او: سام و حام و یافث می‌دانند. در متون باستانی و الواح و کتیبه‌های سومری و اکدی اشاراتی به طوفان و سیلاب عظیم شده و از نظر باستان‌شناسان و زمین‌شناسان شواهدی علمی حاکی از سیلابی سهمگین در ناحیه بین‌النهرین (= میان‌رودان) به دست آمده است که نشان می‌دهد این واقعه تاریخی تحقق‌یافته و تمام گزارش‌های کتیبه‌های سومری، اکدی بابلی، تورات، تلمود و قرآن کریم بر این واقعه صحّه می‌گذارند. در قرآن کریم نام شریف حضرت نوح(ع) ۴۳ بار آمده و از او به‌عنوان پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت یاد شده و هفتادویکمین سوره از قرآن به نام اوست.

پیشینه پژوهش‌های علمی در خصوص توفان نوح

جریان تاریخی توفان و کشتی نوح موجب شد که بسیاری از محققان و کاشفان و باستان‌شناسان به دنبال محل فرود کشتی روان شوند و لذا در سال ۱۸۳۳ میلادی یک هیئت ترك مأموریت یافتند درباره کوه آرارات و آتشفشان‌های آن تحقیقاتی انجام دهند. این گروه قسمت مقدم کشتی را که از میان یخبندی‌ها خارج شده بود کشف کردند. در سال ۱۸۹۲ میلادی دکتر نوری، رئیس روحانیون اورشلیم، به کوه آرارات رسید و به کشفیات تازه‌ای دست پیدا کرد و چوب کشتی را شناسایی کرده که قرمز تیره‌رنگ بود. در اثنای جنگ جهانی اول یك هوانورد روسی در هنگام پروازی اکتشافی بقایای یك کشتی بسیار بزرگ را مشاهده کرد. پس از او یك محقق فرانسوی به نام ژان دوریکه به آرارات رفته و برای کشف کامل کشتی تحقیقاتی را به انجام رساند، و تاکنون صدها کتاب و مقاله در خصوص کشتی و توفان نوح نوشته‌شده است که همه ثابت کردند که این گزارش نه‌تنها افسانه نبوده بلکه واقعیتی بوده که تنها کتاب‌های مقدس (تورات- قرآن) از آن خبر داده‌اند. پس از اینان چند محقق نیز پژوهش‌های علمی را منتشر کرده‌اند که به معرفی برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

ویلیام فاکسول آلبرایت (۱۸۹۱-۱۹۷۱ م) یکی از کارشناسان برجسته در حوزه زبان‌شناسی تاریخی-باستانی ۲۴ مه در یك خانواده مهاجر آلمانی در شیلی به دنیا آمد. در سال ۱۹۱۳ از دانشگاه آیووا درجه لیسانس گرفت. در ۱۹۱۶ با ارائه پایان‌نامه‌ای به‌عنوان «حماسه توفان آشوری» (TheAssyran Deluge Epic) از دانشگاه جان هاپکینز بالتیمور در رشته زبان‌های سامی درجه دکتری دریافت کرد. وی زبان سامی را زیر نظر پل هوپت، استاد مسلّم آشورشناسی و زبان‌های سامی آموخت. در ۱۹۱۹ به عضویت مدرسه تحقیقات شرقی امریکا در اورشلیم درآمد و مدت ۱۲ سال از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ و از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ سرپرستی آن مدرسه را بر عهده داشت. طی همین سال‌ها به حفاری و اکتشافات در فلسطین و ماوراء اردن مشغول

بـود. در ۱۹۲۹ به بالتیمور بازگشـت و در ژوئیه همان سـال در دانشـگاه جان هاپکینز به‌عنوان جانشین پل هوپت به سمت استادی زبان‌های سامی برگزیده شد. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۸ اسـتاد و سرپرسـت گروه زبان‌های سـامی در همـان دانشـگاه بـود. از ۱۹۳۴ تا ۱۹۶۸ بولتن مـدارس امریکایی و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ هشـت شـماره از نشـریه SupplementaryStudies زیـر نظر او انتشـار یافت. در اردن و سـینا به اکتشاف‌های مهم باستان‌شناسـی دسـت زد. به‌پـاس خدمات وی مدرسه تحقیقات شـرقی امریکا در اورشلیم، مؤسسه تحقیقات باستان‌شناسـی آلبرایت نام گرفت. دکتری افتخاری دانشگاه‌های اوپسالا، سنت اندروز، اوسلو، دوبلین و دانشـگاه عبری اورشـلیم به وی اعطا شد. او عضو مکاتبه‌ای بسـیاری از مجامـع علمی بود. به مناسبت هشـتادمین سـالگرد زندگی وی دو یادنامه، یکی در امریکا و دیگر در اسـرائیل منتشـر شـد. ۱۹ سـپتامبر در سـن هشتادسالگی درگذشـت. آلبرایت در حوزه «باستان‌شناسـی کتاب مقـدس» فعالیت‌ها و پژوهش‌هـای علمی زیادی را به ثمر رسـاندند و در خصوص توفان نیز علاوه بر رسـاله دکترایش مقالات و پژوهش‌هایـی همچون: «حماسـه سـومری درباره بهشـت، توفان و هبـوط آدم» (۱۹۱۹ م)، «گیلگمش و انکیـدو، رب‌النوع حاصلخیزی بین‌النهرین» (۱۹۲۰ م)، «پادشاهان پیش از توفان بابل» (۱۹۳۳ م) را منتشر کردند.

ویلهلـم آیلـرز [Eilers, Wilhelm] (متولـد ۱۹۰۶) ایران‌شـناس و زبان‌شـناس آلمانی نیز کـه نماینده و مدیر انسـتیتوی باستان‌شناسی آلمانی (از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۵) که مرکز تحقیقات آن در اصفهان بود پژوهشی با عنوان «محل توقف کشتی نوح» (TheResting-Place of Noah's Ark در The Christian û World) در استرالیا (۵-۱۹۰۵ م) منتشر کرده است.

پیر آمیـه (متولد ۱۹۲۲ م) باستان‌شـناس مشـهور که مطالعات عمیق و گسترده‌ای درباره حوزه بین‌النهرین دارد مقالـه‌ای با عنوان «مسـئله بازنمود گیلگمش در هنر» به سال ۱۹۶۰ م منتشر ساخت.

کشفیات جان اسمیت

پس از سـال‌ها، موزه بریتانیا دانشمند جوان و باذوقی را به نام «جرج اسمیت»(George Smith) استخدام کرد که کتیبه‌های خـط میخی را تنظیم نماید. روزی که او مشغول کار بود، به کتیبه جالب‌توجهی برخورد که در اصل شامل شش ستون بوده، ولی سه ستون آن در اثر شکستگی کتیبه از میان رفته بود. وقتی اسمیت در عبـارات آن دقـت نمود، معلوم شـد کتیبه حاوی شـرح داستان کشتی‌ای اسـت که بر روی قلهٔ کوهی بنـام «نزیر» بر خاك نشسـته، و کبوتـری که از آن به پرواز درآمده چون نتوانسـته است جایی برای نشستن بیابد ناگزیر به داخل کشـتی بازگشته است. ناگهان، دانشمند جوان متوجه شد مشغول خواندن متن کلدانی داسـتان نوح اسـت. هیجانی که از این اکتشـاف به اسـمیت دسـت داد، وی را از خود بیخود سـاخت. روزنامـه «دیلی تلگراف» بودجـه قابل‌ملاحظه‌ای در اختیار او نهاد که وی به بین‌النهرین رفته، برای کشف باقی این داسـتان کوشش کند. اسمیت به سال ۱۸۷۲ به نینوا رهسپار شد و تحقیقات و حفریات دانشمندان قبلی را به مقیاس وسیع‌تری ادامه داد در میان کشفیات او در بین‌النهریـن از همـه مهم‌تـر کتیبه‌هایی به خط میخی بود که تعداد آن‌ها از سـی هزار تجاوز می‌کرد. این‌ها بقایـای کتابخانه بزرگی بودند که آن را آشـور بانیپال با گردآوری کتیبه‌های زمان خویش، که اغلب آن‌ها از روی کتیبه‌های کتابخانهٔ قدیم بابل استنسـاخ شده بود، تأسیس کرده بود. آشور بانیپال، که در زمان منسه وهوشع می‌زیست، اشـتیاق وافری به گردآوری متون و کتیبه‌های زمان خویش داشته و در کتیبه‌هایی که در کتابخانه نینوا گردآورده شـرح اقدامات خود را جهت تهیه نسـخ کتیبه‌ها و متون موجود در آن عصر گنجانیده است.

اسـمیت در مجاهدات خویش برای کشـف اسناد و کتیبه‌هایی که داستان نوح را تکمیل کند توفیق کامل یافت؛ و علاوه بر آن، اسنادی درباره داستان خلقت به دست آورد و کتیبه‌های متعدد دیگری یافت که وضع زندگی آشـوریان قدیم را کاملاً روشـن می‌ساخت. اطلاعاتی که به این وسیله درباره وضع زندگی و افکار آشوریان باسـتان دستگیر دانشـمندان گردید بیش از آگهی است که آن‌ها بر احوال ساکنان اولیه انگلستان دارند.

همان‌گونه کـه گفته شـد، درباره توفان نوح اسـناد فراوانی از بابلی‌ها و آشـوری‌ها به دسـت ما رسـیده است. نغزترین چکامه‌ای که در میان آثار ادبی باستانی بابل مانده، شعری رزمی موسوم به «گیلگمش» است که دارای دویسـت‌وپنج بیت می‌باشـد. این چکامه ملاقات گیلگمش، پهلوان بزرگ آشـور را با شخصی به نام «اوت-ناپیشـتیم» که به مقام خدایی ارتقا یافته بود، شرح می‌دهد.

«گیلگمـش» از آن شـخص می‌پرسـد چگونه این موهبت بزرگ بهره او گشـته اسـت. او نیز در پاسخ به توفان عظیمی اشـاره می‌کنـد و می‌گوید چهار تن از خدایان بر آن شـدند که هستی بشر را از روی زمین براندازنـد. ولی «ائو» (Eu)، خـدای زمین که معبود «اوت-ناپیشـتیم» بوده، با آگاهـی از قصد خدایان مزبور، «اوت-ناپیشـتیم» را از توفـان قریب‌الوقوعی مطلع می‌سـازد و به او می‌گوید با سـاختن سفینه‌ای برای خود و خانواده‌اش آماده اسـتقبال سیل شود. به این ترتیب، «اوت-ناپیشـتیم» کشتی می‌سازد و آن را بـرای جلوگیری از نفوذ آب با زفـت اندود می‌کند و خوراك و آشـامیدنی در آن جـای می‌دهد، و از همه موجـودات زنده در آن گرد مـی‌آورد و افراد خانواده خود را با جمعی کارگر و یك نفر ناخدا سـوار کشتی می‌کند، «شـمارش» خدای خورشـید، تاریخ وقوع توفـان را تعییـن می‌کند و این مطلب در شـعر چنین آمده اسـت: «بامدادان هنگام فجر ابر تیره‌ای از بنیان آسـمان برخاست، و «رمان»(Ramman) در میان آن رعدی ایجاد کرد. بعـد «نینیپ» (Ninip) ویرانی به وجود آورد. ارواح زمین مشـعل‌های خود را برآوردند و با شـعله آن زمین را منور ساختند. هر موجود روشن به تاریکی گرایید، در آسـمان خدایان از سیل ترسان گشـتند و گریخته، به آسـمان «آنو» (Anu) صعود کردند. خدایان چون سـگان به لانه‌هـا خزیدند و از وحشـت بر خود پیچیدند... شـش شـب و روز باد وزید. سـیل و توفان زمین را فراگرفته بود و چون روز هفتم رسید، توفان فرونشست، دریا عقب کشید و باد شـوم پایان پذیرفت. چون پرچیـن بوریاهای مردابی پیدا شـدند. پنجره را گشودم و روشنایی بر چهره من تابید. خیره شـدم و به زمین غلتیدم. بر زمین نشسـتم و گریسـتم. بر اطراف خود و کنار دریا نظر افکندم. کشتی بر زمین «نیسیر» (Nisir) نشسته بود. کبوتری را بیرون فرسـتادم و آن بیرون رفـت. ولی چون جای نشسـتن نبود، بازگشت. پرسـتویی را بیرون فرستادم. کلاغی را فرستادم و بیرون رفت و به آب زد و صدای قارقار درآورد و بازنگشت. جانورانی را به چهار سمت روان کـردم. بر قله کوه قربانی گذاردم هفت و هفت ظرف بخور در آنجا نهـادم. خدایان بوی مطبوعی را استشـمام کردند. چون مگسـان بـه دور قربانی گرد آمدند».

تشـابهاتی را که در بین داسـتان توفان بابلی‌ها و سفر پیدایش موجود اسـت می‌توان به ترتیب ذیل خلاصه کرد:

۱) خبر سـیل و توفان قریب‌الوقوعی بـه پهلوانی داده می‌شود؛ ۲) او سـفینه می‌سازد؛ ۳) برای اینکه آب به داخل کشتی نفوذ نکند، بدنه آن با زفت اندود می‌شود؛ ۴) پهلـوان جانورانی را با خود به کشـتی می‌برد؛ ۵) سـیل جاری می‌شود و آنچه را در خارج کشتی است نابود می‌سازد؛ ۶) سیل و توفان فرومی‌نشیند و کشتی بر قله کوهی قـرار می‌گیرد؛ ۷) پهلوان پرندگانی را از کشـتی بیرون می‌فرسـتد و آخرین آن‌ها برنمی‌گردد؛ ۸) پهلوان، چون زمین خشـکی می‌یابد، به شکرانه آن قربانی می‌گذارند؛ ۹) خدایان قربانی را قبول می‌کنند؛ و ۱۰) از جهت آینده به او اطمینان داده می‌شود.

با این حال، بار دیگر در بین این دو روایت از نظر دینی و اخلاقی به تضادهای شـگرفی برخورد می‌کنیم. در سفر پیدایش می‌خوانیم که سیل و توفان برای تنبیه بشر گناهکار و نابودی شـریران فرسـتاده شد. در داستان بابلی این واقعه معلول هوی، و هوس خدایان شـمرده می‌شـود. به نظر نویسـنده سـفر پیدایش، نوح چون شخصی پاکدامن بود، از خطر سیل در امان ماند. ولی در داسـتان بابلی پهلوان به کمك یکی از خدایان که همدسـت او بود و نقش جاسـوس را ایفا می‌نمود، از خطر جان سـالم به در می‌برد. داسـتان کتاب مقدس مبتنی بر یکتاپرسـتی است، درحالی‌که افسانه بابلی به ابتدایی‌ترین نوع شرك و اعتقاد به وجود خدایان متعدد متکی می‌باشد، به این معنی که در میان خدایان نفاق و اختلاف می‌افتد، خدایـان یکدیگر را وقتی جریان امور از مسیر عادی منحرف می‌شود سرزنش می‌کنند، خدایان از ترس بر خود می‌پیچند و گرسـنه می‌شوند و چون مگسـان بـرای بوییدن قربانی گـرد می‌آیند. یکی از آنان با وجود خشـم و عـدم رضایت دیگران شخصی را از خطر می‌رهاند و به آنکه نجات یافته در میان خدایان جایی واگذار می‌شـود. بدین‌سان، یک بـار دیگر تفاوت شـگرفی که در بین نحوه اسـتنباط مفهوم وقایع توسط نویسنده سفر پیدایش و معاصرین او در عهـد مترقی‌ترین تمدن‌های زمان وجود داشـته خودنمایی می‌کند.

اما درباره واقعیت این سـیل تحقیقات باستان‌شناسان شکی باقی نمی‌گذارد. یکی از آن باستان‌شناسان، بنام دکتر «وولی» (Woolley) اسـت که از او یاد کردیم.

وی که در اور کلده، در جنوب بین‌النهرین، به تحقیق و حفاری پرداخته، نتیجه تحقیقات خود را چنین شرح می‌دهد:

«پس از آنکه بر عمق گودالی که کنده بودیم افزوده گشت، ناگهان نوع خاك تغییر یافت و به‌جای خاك آغشته به زباله و ظروف سفالین، که در طبقات متعدد بالا قرار داشت، به خاك کاملاً خالصی رسیدیم. از وضع این طبقه خاك پیدا بود که آب آن را برجای نهاده است. کارگران تصور می کردند به قعر رود قدیمی رسیده‌ایم ... آن‌ها را وادار کردم به حفر زمین ادامه دهند. خاك رس خالص تا عمق بیش از هشت پا ادامه یافت. پس از آن، دوباره نوع خاك تغییر یافت و ما با طبقاتی که مملو از زباله و آلات سنگین و ظروف سفالین بود، مواجه شدیم. طبقات بالای خاك رس مملو از آثار تمدن سومری بود که طبق جریان عادی خود تدریجاً تکامل می‌یافت، ولی آثاری که در طبقات زیرین به دست آمد یادگار تمدنی مخلوط بود ... طغیان عادی رود رسوباتی به این ضخامت باقی نمی‌گذارد، و بی‌شك این یادگار طغیانی است که در تاریخ این ناحیه جهان بی‌سابقه بوده. دلیل دیگر بر وقوع این حادثه وقفه‌ای است که در جریان تمدن روی‌داده، به این معنی که تمدنی که در آنجا در حال رشد و تکامل بوده در زیر خاك مدفون شده و پس از آن تمدنی کاملاً متفاوت در جای آن به وجود آمده است. و در این نیز تردید نمی‌توان داشت که این سیل همان سیلی است که به نام نوح در سفر پیدایش ضبط‌شده و در افسانه‌های سومری نیز منعکس شده است.

در حفریاتی که در نقطه‌ای کمی بالاتر، یعنی در «کیش» (Kish)، صورت گرفته، از این نوع خاك رس دوطبقه در ارتفاع متفاوتی مشاهده‌شده است.

تاریخ یکی از این طبقات را ۳۳۰۰ ق.م و دیگری را ۴۰۰۰ ق.م تخمین زده‌اند. «لانگدن» عقیده دارد رسوبات اور کلده، که بیش از هشت پا ضخامت دارد، دنباله رسوبات زیرین «کیش» است که نوزده پا از رسوبات فوقانی پایین‌تر است. اگر این نظریه صحیح باشد، معلوم می‌شود که سیل بزرگ‌تر در حدود سال ۴۰۰۰ ق.م، و سیل کوچك‌تر در ۳۲۰۰ ق.م روی داده است. هرگاه تاریخ وقوع این سیل را از روی کتاب مقدس تعیین کنیم، سال ۲۴۰۰ ق.م به دست می‌آید، و اگر از روی متن یونانی کتاب مقدس، که به سال ۳۰۰ ق.م ترجمه شده، تعیین کنیم، سال ۳۲۰۰ ق.م به دست خواهد آمد.

آخرین یافته‌های باستان‌شناسی از کشتی و توفان نوح

کشتی برجای‌مانده دوره حضرت نوح امروزه در ۵ کیلومتری مرز ایران و ترکیه در مناطق کُردنشین (کردستان شمالی) در مسیر جاده بازرگانی به دوغوبایزید (با فاصله ۲۵ کیلومتر از شهر دوغوبایزید) بر بالای چند تپه از سلسله‌کوهای جوری (به قول قرآن) و آرارات کوچک (به اعتقاد مسیحیان و یهودیان) آرمیده است.

آخرین گزارش‌های علمی باستان‌شناسی متعلق به دکتر جاناتان گری (Dr.Jahnathan Gray) باستان‌شناس، محقق و سخنور استرالیایی، است که به مدت ۳۰ سال در نقاط مختلف دنیا از قلب جنگل‌های آمازون تا اعماق دریاهای جهان به‌کشف و حفاری مشغول بوده است. وی گزارش خود را که با همکاری استاد تریور (از دوستان جاناتان گری و از محققان و پژوهشگران رشته باستان‌شناسی) تنظیم کرده است و با عنوان «کشتی نوح کشف شد!» چندین کنفرانس و سخنرانی برپا کردند و سخنرانی وی یک بار نیز در کلیسای سن‌پیترز برپا شد و باب جدیدی را در باستان‌شناسی کتاب مقدس گشود و کارهای جان اسمیت و وولی را تکمیل کرد. اینك عین گزارش او را نقل می کنیم:

در سال ۱۹۵۹، یك خلبان ترك بر اساس مأموریت محول شده، چندین عکس هوایی برای مؤسسه ژئودتیك ترکیه برداشت. هنگامی که مأموریت به پایان رسید، در میان عکس‌های او تصویری جلب نظر می کرد که بیشتر شبیه یك قایق بود تا چیز دیگری، قایقی بزرگ که بر سینه تپه‌ای، در فاصله بیست کیلومتری جنوب کوه‌های آرارات آرمیده بود.

در سال ۱۹۵۹، یك خلبان ترك بر اساس مأموریت محول شده، چندین عکس هوایی برای مؤسسه ژئودتیك ترکیه برداشت. هنگامی که مأموریت به پایان رسید، در میان عکس‌های او تصویری جلب نظر می کرد که بیشتر شبیه یك قایق بود تا چیز دیگری، قایقی بزرگ که بر سینه تپه‌ای، در فاصله بیست کیلومتری جنوب کوه‌های آرارات آرمیده بود

بلافاصله پس از مشاهده این تصویر، تعدادی از متخصصان، علاقه‌مند به پیگیری شدند. دکتر براندنبرگ از دانشگاه ایالتی اوهایو یکی از این علاقه‌مندان بود. او کسی بود که قبلاً در زمینه کشف تأسیسات بر روی زمین از طریق هوا، مطالعات دانشگاهی داشت و پایگاه‌های موشکی کوبا را در دوران کندی کشف‌کرده بود.

دکتر براندنبرگ با دقت عکس‌ها را مورد مطالعه قرار داد و اظهار کرد: «من هیچ شکی ندارم که شیء موجود در عکس‌های هوایی، یك کشتی است. من تا به حال در طول مدت فعالیتم، هرگز چنینشی عجیبی در یك عکس هوایی ندیده بودم». پس‌از آن یك گروه کاوشگر امریکایی نیز به منطقه موردنظر اعزام شد، ولی حتی با انجام تحقیقات کوتاه‌مدت، نتوانست اطلاعات قابل‌توجهی به‌دست آورد.

۱. زمین‌لرزه سال ۱۹۷۸ میلادی

۱۷ سال از آخرین تحقیقات در منطقه گذشت و هیچ اکتشافی تا سال ۱۹۷۶ انجام نگرفت. در سال ۱۹۷۶ یك باستان‌شناس امریکایی به نام «ران ویت» تحقیقات جدید خود را در منطقه آغاز کرد. او بسیار زود دریافت که این شیء قایق‌مانند، بسیار بزرگ‌تر از حدّی است که او قبلاً تصور می کرد. او به‌زودی با محاسبات دقیق دریافت که طول این شیء عظیم‌الجثه بلندتر از طول یك زمین‌بازی فوتبال و اندازه آن به بزرگی یك ناو جنگی است که کاملاً در زمین دفن شده است. اما کشتی کشف‌شده در زیر گل‌ولای قطوری دفن شده بود و به‌سختی به‌جز از ارتفاع بلند قابل رؤیت بود.

به دلیل همین عدم مشاهده دقیق از سطح زمین، امکان هر تحقیقی غیرممکن بود. از سوی دیگر جسم کشف‌شده آن‌قدر بزرگ و سنگین بود که هرگونه اقدامی را در وهله اول عقیم می‌ساخت. «ران‌ویت» و گروه همراهش که مشتاقانه کار را پیگیری می کردند، به‌جایی رسیدند که تنها وقوع یك حادثه عجیب و نادر می‌توانست راهگشای کار آن‌ها باشد:

«زمین‌لرزه!» آن‌ها متوجه شدند که حرکت دادن و درآوردن جسم مذکور از درون‌زمین، به دلیل ابعاد وسیع و بزرگ آن غیرممکن است و تنها با یك لرزش زمین، این شیء می‌تواند از دل خاك سر درآورد و موردکاوش قرار گیرد. زلزله‌ای که البته مردم منطقه را دچار مشکل نکند، زلزله‌ای در خدمت تحقیق و کاوش!

از تحقیقات ران‌ویت مدت زیادی نگذشته بود که در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۷۸، وقوع زمین‌لرزه‌ای در محل، باعث شد تا کشتی مزبور به‌طور شگفت‌آوری از دل کوه بیرون بزند و سطح زمین اطرافش را به پایین براند. بدین ترتیب دیواره‌های این شیء شش متر از محوطه اطرافش بالاتر قرار گرفت و برجسته‌تر شد. عجیب‌تر آنکه این زلزله هیچ خسارتی به روستانشینان و مردم منطقه از نظر مالی و جانی وارد نکرد. به‌گفته روستاییان، زلزله با تغییر رنگ آسمان به نقره‌ای آغاز شد و بدون خسارت پایان گرفت. با این حادثه، عده‌ای از محلی‌ها آن را به فال بد گرفتند و به نقاط دیگری مهاجرت کردند و بقیه تعبیرات «زلزله غیرعادی» و «معجزه» را بر زبان آوردند.

به دنبال این زمین‌لرزه، ران‌ویت ادعا کرد که شیء مذکور می‌تواند باقیمانده‌های کشتی نوح باشد. سپس بدبینی‌ها به خوش‌بینی‌ها مبدل و این پرسش مطرح شد: «اگر این جسم عظیم قایقی شکل به بلندی یك طول زمین فوتبال، در ارتفاع ۱۸۹ متری کوه‌های آرارات، کشتی نوح نیست، پس چه چیزی می‌تواند باشد؟ و اگر جسم کشتی نوح است، آیا توفان نوح واقعاً به وقوع پیوسته است؟ آیا ما شاهد بقایای کشتی حضرت نوح که در کتب مقدس ادیان جهان از آن صحبت شده است، می‌باشیم؟»

وجود لایه‌های فسیل‌شده مخروج و مخلوط حیوانات چون فیل، پنگوئن، ماهی، درختان نخل و هزاران هزار گونه گیاهی جانوری، تأییدی بر این واقعیت است. این سنگواره‌ها که گاهاً دربرگیرنده حیوانات مناطق حاره و گرمسیر با مناطق سردسیر است، نشان می‌دهد که با فرونشستن آب، جانوران و گیاهان خارج‌شده، در زیر رسوبات مانده و به فسیل تبدیل شده‌اند. امتزاجی عجیب از جانوران خشکی و دریا، حاره و قطبی، که مرگی آنی و دل‌خراش را روایت می کنند.

۲. تاریخ چه می‌گوید؟

داستان کشتی نوح از گذشته‌های دور موردتوجه اقوام مختلف بوده است. مورخان از دو هزار سال پیش نقل کرده‌اند که توریست‌ها و مسافران کنجکاو بسیاری این منطقه را در کوه‌های آرارات کشور ترکیه، از قدیم مورد بازدید قرار می‌دادند و گاهی تکه‌های کوچکی از آن به غنیمت برده می‌شد. در تاریخ آمده است که حدود هشتصد سال پیش از میلاد مسیح (ع) (۲۷۹۶ سال پیش) آشوریان اقدام به ورود به کشتی کردند و موفق به ورود به طبقه سوم آن که در زیر زمین واقع شده بود، شدند این نشان می‌دهد که اقوال مختلف در مورد موقعیت جغرافیایی کشتی، متفق‌اند به گفته دکتر گری: «نوح با هفت نفر همراه خود که همگی از پیروان او بودند و به فرمان خداوند دست به ساخت کشتی زد تا بتواند ضمن حفظ جان تمام افراد صالح و حفظ نسل جانوران گوناگون که با وقوع توفان احتمال از بین رفتن نژاد آنان می‌رفت، آن‌ها را از توفان مقرر، نجات دهد».

۳. تکنولوژی پیچیده در ساخت کشتی

اینجا صحبت از نبوغ بشر در گذشته‌هاست. چه در آن زمان و چه قبل از آن، تحقیقات نشان می‌دهد که بشر، بسیار پیشرفته و متمدن بوده است و اینکه چرا سیر رشد و تعالی در مسیر علمی بشر راکد ماند یا در حد انتظار، صعود نکرد، بحث دیگری می‌طلبد. اینجا صحبت از ساخت یك قایق کرجی کوچك هشت‌نفره با ظرفیت چند حیوان کوچك برای عبور از یك مسیل آرام رودخانه‌ای نیست. بحث بر سر تکنولوژی پیچیده‌ای است که مهارت ذوب فلزات، ابزار پیشرفته و نیروی انسانی حاذق می‌طلبیده است. از آنجا که یاران حضرت نوح تعداد بسیار کمی بوده‌اند، این سؤال پیش می‌آید که نوح به‌راستی چگونه این کشتی را ساخته است؟ کشتی‌ای که تاکنون از عجایب کتب مقدس به‌شمار می‌رفت و اکنون یك واقعیت علمی لمس‌شدنی است. آیا نوح به‌تنهایی توانسته است کشتی ناوگونه خود را به بلندی یك زمین فوتبال و به وزن تقریبی ۳۲ هزار تن بسازد؟ آیا ساخت یك کشتی با دست خالی با امکانات آن زمان، به گنجایش ۴۹۴ اتوبوس دوطبقه مسافربری با تصورات ما درباره قدما، همخوانی دارد؟ به‌راستی چه تعداد جانور و چگونه جمع‌آوری شدند و در کشتی جایگزینی شدند؟ آب و غذا چگونه تأمین می‌شد؟ باید کار جمع‌آوری و هدایت حیوانات کاری سخت بوده باشد ولی به‌هرحال فرمان خدا باید انجام می‌شد. ولی خوشبختانه تحقیق بیشتر در محل، حضور حیوانات را در کشتی یافت شده، تأیید کرد. کشف مقادیر قابل‌توجهی فضولات حیوانات که‌به صورت فسیل درآمده‌اند و از ناحیه خسارت‌دیده کشتی به بیرون رانده شده‌اند، فرضیه ما را بیشتر به واقعیت نزدیك کرد. علاقه‌مندان به کاوش در مورد کشتی نوح‌بارها و بارها سعی کرده‌اند به درون کشتی فسیل شده راه یابند ولی همیشه با توده‌ای عظیم سنگ و خاك نیمه‌ویران مواجه شده‌اند. در آخرین تلاش‌ها، کاوشگران سعی کردند لایه‌های گل‌ولای خشک‌شده اطراف کشتی را درهم بشکنند و از میان بردارند تا شاید راهی برای ورود به اتاقک‌های

بقایای کشتی نوح در محل ترکیه فعلی

زیرین کشتی پیدا کنند، اما خیلی موفق نبودند. در سال ۱۹۹۱، گرگ برووِر، باستان‌شناس، بخشی از یک شاخ فسیل‌شده جانوری شاخدار را کشف کرد که از قسمت تخریب‌شده که فضولات حیوانی به بیرون ریخته شده بودند، به بیرون افتاده بود. به تشخیص محققان، این شاخ که مربوط به پستانداری بوده است، مقارن با شاخ‌اندازی سالانه جانور به هنگام خروج حیوان از کشتی در آنجا رها شده است.

۴. کشتی نوح، زیربنای فلزی بدنه چوبی!

تصویر اشتباه از آهن، آلومینیوم و برخی فلزات دیگر، در زمانی که گمان می‌رود بشر از زندگی ساده‌ای برخوردار بوده، بسیار عجیب است، به‌خصوص که این فلزات کاربردهای ویژه صنعتی هم داشته باشند. آزمایش‌های دانشمندان وجود قطعات آهن را در فواصل منظم و معین در ساختار کشتی تأیید کرده است.

این آزمایش‌ها بارها و بارها تکرار شدند تا وجود هرگونه خطایی را منکر شوند. باستان‌شناسان با کشف رگه‌ها و تیرهای باریك آهنی الگویی ترسیم کرده‌اند که حاصل کار به‌صورت نوارهای زرد و صورتی بر روی کشتی علامت‌گذاری شد. آن‌ها همچنین گره‌ها و اتصالات آهنی محکم برجسته‌ای را یافته‌اند که در ۵۴۰۰ نقطه کشتی به‌کار رفته‌اند.

تصویربرداری‌های راداری نشان داده که در محل تصادم کشتی با صخره به هنگام فرود آمدن یا به‌عبارت دیگر بر گل نشستن، نوارهای آهنی یا تیرهای فلزی کج شده‌اند. آن‌ها می‌گویند که استفاده وسیع و همه‌جانبه از فلزات در ساخت کشتی خارج از حد تصور ماست.

به‌نظر می‌رسد که تمدن پیشرفته و بسیار رشدیافته‌ای در آن دوران وجود داشته که به هر حال نوح توانسته از آن بهره‌مند شود. تمدنی که توجه ذهن ما را از تمرکز بر روی بناها و اماکن منحصربه‌فرد در نقاط دنیا به این نقطه جهان معطوف می‌کند.

اکتشافات آن‌ها زمانی جالب‌تر شد که آن‌ها توانستند طرح مشبکی حاصل از تقاطع تیرهای فلزی افقی و عمودی به‌کار رفته در بدنه کشتی به‌دست بیاورند. تصاویری که نشان داده ۷۲ تیر فلزی اصلی در هر طرف کشتی به‌کار رفته است. به‌نظر می‌رسد که برای هر چیزی طرح و الگویی وجود داشته است. وجود اتاق‌ها و فضای کوچک و بزرگ در طبقات مختلف نظریه وجود طرح مهندسی پیشرفته را تأیید می‌کند. دکتر جاناتان گری با خوشحالی (خوش‌بینی) می‌افزاید: «با جمع دو ردیف ۷۲ تایی‌تیرآهن‌ها در دو طرف کشتی، عدد ۱۴۴ به دست می‌آید که عدد مقدسی در انجیل به شمار می‌رود!»

در طول تحقیقات، بررسی‌هایی درباره تعیین طول، عرض و قطر کشتی انجام‌گرفته است که متخصصان را قادر ساخته تا از جزئیات کف کشتی، ساختمان و الگوی اولیه و مواد تشکیل‌دهنده آن اطلاعاتی به‌دست آورند.

دست‌یابی به چنین کشفیاتی مبهوت‌کننده بود چراکه در بسیاری از مواقع، درک واقعیت کشف‌شده از حد تصور خارج بود.

کشف یك لایه غلافی و کپسولی شکل در داخل کشتی از این جمله بود که درواقع کشتی را به دولایه یا پوست اصلی مجهز می‌کرد. این آزمایش‌ها وجود دیوارهای داخلی کشتی، حفره‌ها، اتاق‌ها و دهلیزها و همچنین وجود دو مخزن بزرگ استوانه‌ای را تأیید کرد. در این آزمایش‌ها که به «رادار اسکن» یا «اسکن‌های راداری» معروف‌اند، معلوم شد که دو مخزن استوانه‌ای بزرگ که هرکدام چهار متر و ۲۰ سانتی‌متر بلندی و هفت متر و ۲۰ سانتی‌متر عرض داشته‌اند و به دور هریك از آن‌ها کمربندی فلزی نصب‌شده بود، در نزدیکی تنها در ورودی کشتی وجود داشته‌اند. در یکی از آزمایش‌ها اسکن راداری که به درخواست شخص استاندار استان آگری ترکیه انجام شد، معلوم شد که جنس بدنه کشتی از سه لایه چوب به‌هم‌چسبیده تشکیل شده است. این سه لایه با مواد محکم چسبنده، به‌هم چسبیده شده بودند.

در سال ۱۹۹۱، یک عدد میخ برنج فسیل‌شده در حضور ۲۶ نفر محقق شاهد، در بقایای کشتی کشف شد. تجزیه‌وتحلیل ترکیبات این میخ وجود آلیاژهای آلومینیوم، تیتانیوم و برخی از دیگر فلزات را تأیید کرد. این در حالی است که گمان می‌رفت در زمان حضرت نوح (ع)، آهن و آلومینیوم هنوز به مرحله کشف و استخراج نرسیده باشد. آیا ما نیازمند بازنگری در تاریخ استفاده و استخراج بشر از فلزات هستیم؟

۵. لنگرهای کشتی هم کشف شد!

بر بلندی‌های تپه‌های اطراف محل کشتی، باستان‌شناسان چند جسم بزرگ حجیم سنگی یافتند که در بالای هرکدام سوراخی بزرگ تعبیه شده بود. این اجسام مثلثی شکل سنگی نیمه‌صیقلی، بسیار شبیه به لنگرهای کشتی‌های باستانی بودند که دراگ نامیده می‌شدند. این‌ها درواقع ابزاری بودند که به علت وزن زیاد به‌جای وزنه یا لنگر به هنگام پهلوگرفتن کشتی به آب پرتاب می‌شدند، چگونه و با چه نیرویی؟ دقیقاً نمی‌دانیم ولی حدس‌هایی در این زمینه وجود دارد. کشف شش وزنه یا لنگر سنگی، هر یک مجهز با سوراخی در بالای آن، حدس باستان‌شناسان را به یقین تبدیل کرد. این وزنه‌ها در فواصل متفاوت، ظاهراً به هنگام پهلو گرفتن کشتی به آب پرتاب شده بودند. ازآنجاکه یکی از انگیزه‌های قوی در شروع کاوش‌های باستان‌شناسی، بررسی‌های انجیل‌شناسی بوده است، یافتن حقایق دیگری در مورد اندازه‌های کشتی نوح خالی از فایده نیست. از اندازه کشتی نوح در انجیل به ۳۰۰ کیوبیت-ذراع - یاد شده است. واحد کیوبیت یا ذراع در مصر قدیم در زمان حضرت موسی (ع) برابر با ۵۲/۷ سانتی‌متر بوده است. با محاسبه این رقم عدد ۱۵۸/۴۶ متر به دست می‌آید.

طول کشتی مورد کاوش توسط دو تیم مختلف در هر دو زمان، اندازه‌گیری شد. رقم به‌دست‌آمده دقیقاً ۱۵۸/۴۶ متر را نشان داد. این محاسبات محققان را در ادامه کاوش‌ها مصمم‌تر کرد. ولی واقعیت این است که همیشه تصور دنیا از کشتی نوح، یک کشتی چوبی کوچک از وسط دونیم شده بود نه یک ناوگونه عظیم یا ساختار فلزی و چوبی و مهندسی پیشرفته.

۶. نتایج تحقیقات جاناتان گری

جاناتان گری در ادامه این‌مطلب، نکاتی را از منابع مختلف در تأیید این تحقیقات می‌آورد.

۱. انجیل می‌فرماید که کشتی نوح در ناحیه کوه‌های آرارات فرود آمده است.

۲. بر این اساس، کشتی بر روی سلسله‌ای از کوه‌ها نشسته است نه کوهی مجرد.

۳. کشتی بر روی تپه‌ای که در آن رشته‌کوه قرار دارد، فرود آمده است نه روی قله‌ای بلند و رفیع.

۴. قرآن کتاب مقدس مسلمانان، می‌فرماید که کشتی نوح بر روی کوه الجودی نشسته است. کوهی که در حال حاضر کشتی موردنظر بر آن قرار دارد به ترکی کودی‌داگی یا همان کوه الجودی نام دارد.

۵. متون مقدس بر وجود یک صخره بزرگ که به کشتی خسارت سنگینی وارد کرده است، حکایت دارند

۶. آشور نصیرپال دوم پادشاه آشور، (۸۵۹-۸۸۳ قبل از میلاد مسیح «ع») مدعی بود که کشتی نوح در محلی به نام نی‌سیر پهلو گرفته است. در فاصله کمتر از ۵۰۰ یاردی محل کشتی، دهکده‌ای وجود دارد که اوزون جیلی نام دارد و پایین‌تر از آن بر روی نقشه‌های بسیار قدیمی، محلی به نام نی‌سیر یا نسیر مشاهده می‌شود.

هم اینک دولت ترکیه با اعزام گروه‌های باستان‌شناس، برخی از نقاط در عرض تخریب یا غارت کشتی را مورد حفاظت قرار داده و برخی از یافته‌های باستان‌شناسان برای حفاظت و مواظبت بیشتر موردتوجه ویژه قرارگرفته‌اند. کشف چهار ستون فلزی فسیل‌شده که هرکدام ۱۲۰ سانتی‌متر طول دارند و از بخش‌های‌مهم در ساخت کشتی بوده‌اند، ازجمله این اشیا است که هم‌اکنون در تملک وزارت معادن و فلزات ترکیه قرارگرفته است.

در دل کوه‌های آرارات در نزدیکی مرز ایران و ترکیه، جسم عظیم فسیل‌شده‌ای قرن‌هاست که آرمیده و توفان مهیب را پشت سر گذاشته است. کشتی بزرگ و مجهز که یکی از پیامبران خدا را که رسالتش یاری داده این فسیل عظیم‌الجثه، راز و رمزهای بسیاری در دل خود نهفته دارد. قرن‌هاست که موردتوجه بوده و ده‌ها سال کانون کاوش‌ها و کنجکاوی‌ها خواهد بود.

رشته‌کوه سَراة: محل حادثه طوفان و کشتی نوح

یکی از مسائلی که «مؤسسه احیاء فرهنگ اجتماعی» و «جمعیة التجدید الثقافیة الاجتماعیة» بر آن پای می‌فشارد اینکه محله حادثه طوفان و کشتی نوح در حوزه کوه سَراة در حجاز بوده است.

اما حوزه جغرافیایی و موقعیت و حدود سَراة بنا بر گزارش‌های جغرافیایی و تاریخی چنین است:

این کلبی در کتاب خود «افتراث العرب» گوید: «بلاد عرب در این جزیره‌ای که عرب‌ها در آن فرود آمدند و زادوولد کردند، چنان‌که در اشعار و اخبارشان آمده است، به پنج قسمت شد: تیهامه، حجاز، نجد، عروض و یمن. کوه سراة که بزرگ‌ترین کوه عرب است از قعر یمن آغاز می‌شود تا به حدود بادی‌الشام می‌رسد. عرب‌ها تایم کوه را حجاز می‌گویند، زیرا حاجز است میان غَور (= گودی) که تِهامه است و نَجد (= بلندی)». (بکری، معجم ما استعجم، ص ۱۱؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۹)

این حقیقت جغرافیایی از نظر جغرافیدانان و علمای گذشته دور نمانده است. آن‌ها ارتباط میان حجاز و سَراة را دریافته بودند ولی در مقدار این علاقه اختلاف داشتند. ابن درید از بکری روایت می‌کند که حجاز را حجاز نامیده‌اند زیرا میان نجد و سراة مانع است؛ بنابراین اصل حجاز غیر از سراة است و در مشرق آن واقع شده است.

جلگه تهامه باریکه‌ای است در عرب آن و ارتفاعات جنوب جزیرةالعرب تا شمال آن کشیده شده، سلسله در جنوب متصل و مرتفع است پس ارتفاعش کم می‌شود تا در وسط و شمال بریده می‌شود.

همدانی جبال سراة را چنین معرفی کرده است: جبل سراة که میان ناحیه مرتفع و ناحیه پست شبه‌جزیره فاصله است طود نامیده می‌شود. (صفحة الجزیرة العرب، ص ۱۰۸)

یاقوت به نقل از نصر گوید: «سراة کوه‌هایی است متصل به یکدیگر که فاصله است میان تهامه و یمن» (یاقوت، ج ۳، ص ۶۵). و نیز یاقوت از حازمی روایت می‌کند که سراة جبالی است و نیز زمینی که میان تهامه و یمن حاجز است.

شماری از راویان فراتر رفته و گفته‌اند که حجاز همان سراة است، بکری می‌گوید: «کوه سراة حد میان تهامه و نجد است. ابتدای آن یمن است و آن بزرگ‌ترین کوه‌های عرب است و تا بادیة الشام ادامه دارد. عرب آن را حجاز گویند. چند وادی آن را قطع می‌کند تا به نخله رسد. از آن وادی‌هاست خیطی (در معجم البلدان خیض آمده به‌جای خیطی-م-) و یسوم که دو کوه‌اند در نخله و کوه‌های دیگر بدان پیوسته است چون جبل‌الابیض و جبل‌العرج و قدس و آرَه و اَشعَر و اَجرَد. (بکری، ص ۸)

همدانی و یاقوت همانند این نوشته‌اند و یاقوت روایت خود را به سعید بن المسیّب نسبت داده. (یاقوت، ج ۲، ص ۲۰۶ و ج ۳، ص ۶۶)

صاحب کتاب نخبة الدهر از قدامة بن جعفر روایت کند که بزرگ‌ترین کوه یمن جبال سراة است و آن حجاز نامیده می‌شود؛ زیرا میان تهامه و نجد فاصله است. کوه سراة از یمن تا شام کشیده شده است. (نخبة الدهر، ص ۲۲۰)

یاقوت می‌گوید: «گروهی گویند که حجاز کوه‌هایی است که حاجز میان تهامه و نجد است. فراز آن را سراة گویند. آن را به پشت ستور تشبیه کرده‌اند. (یاقوت، ج ۳، ص ۶۵)

اینکه بگوییم سراة همان حجاز است، سخنی است نه کافی و نه دقیق. معروف این است که بخشی از سراة مخصوصاً در جنوب و شمال آن حجاز نامیده نمی‌شود. بلکه بخش میانین آن حجاز نامیده می‌شود.

در این نوع پژوهش‌ها با توجه به عدم ارائه اسناد و مدارک باستان‌شناسی و صرفاً به اتکا برخی روایات جغرافیایی بدون لحاظ کردن همه وجوه آثار طوفان و کشتی‌سازی و دوره تاریخی حضرت نوح، ره به‌جایی نمی‌برد اما به لحاظ ارائه فرضیه‌ای جدید نباید از این نوع فرضیه‌ها بی‌اطلاع بوده تا صحت‌وسقم آن‌ها بهتر نمایان شود. قرآن کریم تأکید دارد که این کشتی را به‌عنوان آیتی برای عبرت آیندگان بر جای گذاشتیم و لذا شکی باقی نمی‌ماند که آنچه برجای‌مانده همچون کشتی یا جسد فرعون، ضمن اثبات اعجاز علمی قرآن، داده‌های تاریخی و معماری گزارش تمدن‌های گذشته از زبان قرآن را جهت هدایت ابنای بشر بیش از پیش تبیین علمی می‌نماید.■

* عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

پی‌نوشت:

۱. این پژوهش در جلسات قرآنی ماه رمضان ۱۳۹۶ خورشیدی در منزل لطف‌الله میثمی ارائه شده است.

با توجه به محدودیت صفحات، پنج محور از مباحث این پژوهش شامل «واژه‌شناسی نوح»، «خدایان و بت‌های دوره حضرت نوح»، «نوح و طوفان نوح در سالنامه‌های یهودی»، «طوفان نوح در اساطیر ملل» و «طوفان نوح در اسناد و مدارک و متون سومری و اکدی (حوزه بین‌النهرین)» حذف شده‌اند. متن کامل این پژوهش به همراه منابع در سایت و دفتر نشریه موجود است.

جان‌مایه‌های روایت نوح در قرآن*

کمال رضوی

پرسشی که در این طرح بحث مدنظر بوده این است که فارغ از مناقشه‌ها و کنجکاوی‌های تاریخی، و فارغ از اینکه ماجرای طوفان و کشتی نوح را یک امر واقعی-تاریخی قلمداد کنیم، یا امری مجازی و استعاری و نمادین، از روایت نوح در قرآن چه چیز می‌توان برای شرایط امروز جامعه ایران درک و برداشت کرد و به کار بست. با این زاویه ورود به بحث، به‌نظر می‌رسد چند نکته کلیدی از روایت نوح می‌توان استخراج کرد.

۱. ضرورت تزریق زمان به روند

بارزترین وجه روایت نوح و گزارشی که از دعوت و حیات وی در قرآن آمده، صبر درازمدت نوح برای امر دعوت و تغییر عقیدتی ـ اجتماعی است. در آیه ۱۴ سوره عنکبوت از دعوت هزارساله نوح (پنجاه سال کمتر) سخن به میان آمده است (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسينَ عاماً). ممکن است این عدد هزار مانند همان تمثیل سوره قدر که «شب قدر از هزار شب برتر است»، برای بیان کثرت و طولانی‌بودن دعوت نوح باشد. اما هر چه هست، دعوت هزارساله نوح بیانگر یک اصل کلیدی در هرگونه کوشش برای اصلاح دینی و اجتماعی است. فراخواندن جامعه به تغییر در باورها و مناسبات و پیشبرد هرگونه پروژه تغییرخواهی، نیازمند عطف‌نظر به عنصر زمان و آماده بودن برای طی ماراتنی اجتماعی است.

هرچند که در ظاهر، پایان دعوت هزارساله و طولانی‌مدت نوح به سرانجامی نرسید و درنهایت با برخورد خصومت‌آمیزی که مهتران با نوح کرده و او را تهدید به سنگسارکردن می‌کنند،[1] نوح به سرفصل دعا برای نابودی مهتران و مدار پیرامون آن‌ها رسید (وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرينَ دَيّاراً؛ نوح: ۲۶) اما اگر در کنه روند و نتیجه دعوت درازمدت نوح دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که صبر درازمدت وی و استقامت بر دعوت و گفت‌وگو با قوم، به رقم‌زدن سرفصل تحولی جدیدی در جامعه بشری می‌انجامد. طوفان نوح، از جهتی نماد یک دگرگونی بنیادی در اجتماع بشری است و از این حیث دستاورد دعوت درازمدت نوح، رقم‌زدن یک نقطه عطف است.

می‌دانیم که یکی از عوارض و مشکلات جامعه ایران، نوعی گرایش به زودخواهی است. تصور اینکه تحولات اجتماعی را می‌توان یک‌شبه یا با میانبر و به‌صورت مکانیکی و ضربتی و دفعتی رقم زد، تصوری ریشه‌دار در ذهن و زبان مردم و حتی حاکمان است. مهندس بازرگان بر همین ویژگی زود و زورخواهی ایرانیان به‌عنوان یکی از موانع توسعه یاد کرده است که درک و دریافت زیسته و تجربی همه ماست. زود خسته می‌شویم، زود سرخورده می‌شویم، و زود می‌خواهیم به سرفصل اقدام و عمل برسیم؛ بدون اینکه پیش‌شرط‌ها و پیش‌نیازهای سرفصل تحولی قوام یافته باشد، می‌خواهیم به دگرگونی بنیادین برسیم. روایت نوح این بصیرت را برای ما دارد که روند پیدایش دگرگونی‌های ساختاری را مبتنی بر یک فرایند و سیر طولانی‌مدت و همراه با صبر استراتژیک بدانیم.

۲. لزوم تقویت انسجام و کار جمعی به‌موازات آگاهی‌بخشی

دومین نکته بارز در روایت نوح، مسئله همگامی با کسانی است که هدف واحدی را برگزیده و یک جمع همدل و همگام را شکل داده‌اند. باز اینجا فارغ از اینکه ساخت کشتی نوح و تأکید بر ورود همراهان نوح به این کشتی را امری نمادین یا واقعی در نظر بگیریم، درون‌مایه ساخت کشتی، شکل‌دادن نوعی تشکیلات واجد انسجام برای رقم‌زدن سرفصل تحولی است. تأکید خدا بر اینکه کشتی را به وحی و نظارت ما بساز (فَأَوْحَينا إِلَيهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْينا) یعنی جمع منسجم خود را برای ورود به سرفصل آماده کن؛ تا زمانی که امر ما فرابرسد (فَإِذا جاءَ أَمْرُنا)؛ یعنی پدیده به سیر تکوین خود رسیده و در آستانه نقطه‌عطف تحولی است؛ بنابراین در ضمن دعوت و کار توضیحی و استدلالی با جامعه، نوح مبادرت به ایجاد و توسعه جمعی منسجم از همراهان می‌کند.

اکنون اگر به شرایط جاری جامعه ایران بخواهیم پل بزنیم، کسانی که در مدار کار توضیحی و استدلالی گام برمی‌دارند (روشنفکران و اهالی میدان اندیشه) در قیدوبند ایجاد جمع منسجم و همبسته برای فراسیدن نقطه عطف تحولی نیستند و وظیفه خود را به همان بیان دعوت محدود می‌دانند. اگر با الهام از سخن شریعتی که روشنفکر جامعه کنونی را پیامبرگونه تلقی می‌کرد، به نقش و جایگاه روشنفکر بنگریم و الگوی نوح (و سایر پیامبران ـ محمد، موسی، عیسی، ابراهیم، لوط و ...) را مدنظر قرار دهیم، متوجه فاصله عظیم کاروبار روشنفکرانه جاری با جایگاه پیامبرگونه می‌شویم. پیامبران علاوه بر ابلاغ پیام، آگاهی‌بخشی و کار در مدار فکری، دستی هم در ایجاد و تقویت تشکیلات نظیر داشتند. نمی‌توان فکر و اندیشه را جدا از جمع همبسته حامل آن بسط داد. درنتیجه دومین درس از روایت نوح، لزوم تقویت جمع، کار جمعی و تشکیلات به موازات دعوت و استدلال و آگاهی‌بخشی است.

۳. مواجهه با شکاف‌اندازی مهتران

سومین جان‌مایه روایت نوح، برخوردی است که نوح در قبال مهترانی که در کار ایجاد و تعمیق شکاف در اردوگاه اهالی تغییر هستند، پیش می‌گیرد. نوح در مواجهه با سران قومش که خواهان مرزبندی نوح با پیروان مستضعفش و طرد آنان از سوی نوح به‌عنوان پیش‌شرط پذیرش نوح بودند، ضمن برخورد استدلالی و توضیحی با مهتران (ملاء)، در مقابل این تاکتیک مقاومت می‌کند:

پس، سران قومش که پوشاننده حق بودند، گفتند: «ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم، و جز [جماعتی از] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو

را پیروی کرده باشد، و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.» [نوح] گفت: «و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم. قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید. و ای قوم من! اگر آنان را برانم، چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی‌گیرید؟»(هود: ۲۷ و ۲۹)

و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد، نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد. خدا به آنچه در دل آنان است آگاه‌تر است. [اگر جز این بگویم] من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود (هود: ۳۱).

گفتند: «آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» [نوح] گفت: «به [جزئیات] آنچه می‌کرده‌اند چه آگاهی دارم؟ حسابشان ـ اگر درمی‌یابید ـ جز با پروردگارم نیست و من طردکننده مؤمنان نیستم. من جز هشداردهنده‌ای آشکار [بیش] نیستم.» (شعراء/۱۱۱ تا ۱۱۵)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیات فوق از سوره شعرا می‌نویسد: «[نوح می‌گوید] من اطلاعی از اعمال سابق ایشان ندارم و حسابشان هم بر من نیست، تا به آن خاطر تجسس کنم که تاکنون چه می‌کرده‌اند، زیرا حسابشان تنها و تنها بر پروردگار من است، اگر شعوری داشته باشید، پس همو برحسب اعمالشان مجازاتشان می‌کند. جمله دومی به‌منزله تعلیل جمله اولی است و هر دو جمله متمم بیان سابق است و معنایش این است که: من هیچ پست و مأموریتی ندارم مگر انذار و دعوت، درنتیجه کسی را که رو به من بیاورد و دعوتم را بپذیرد هرگز طردش نمی‌کنم و نیز از اعمال گذشته‌اش تجسس نمی‌نمایم، تا به‌حساب کرده‌هایشان برسم، چون حسابشان بر پروردگار من است، که پروردگار همه عالم است، نه بر من.»

آقای مکارم شیرازی نیز در بخشی از تفسیر این آیه گفته‌اند: «آن‌ها می‌خواستند علاوه بر مسئله تهیدستی، این گروه از مؤمنان را به سوءسابقه اخلاقی و عملی متهم سازند، ولی نوح بی‌آنکه در این مسئله با آن‌ها گلاویز شود، می‌گوید من از آن‌ها چیز بدی سراغ ندارم و اگر هم چنین باشد که شما می‌گویید حسابشان با خدا است. آنچه وظیفه من است این است که من پر و بال خود را برای همه حق‌جویان بگشایم"من هرگز ایمان آورندگان را طرد نخواهم کرد".»

اگر نیک بنگریم، ملاحظه می‌کنیم که این رویه و تاکتیک همچنان به‌عنوان رویه‌ای مألوف نزد اصحاب قدرت و مهتران جوامع باقی مانده است. رویه‌ای که برای تضعیف و فروپاشی اردوگاه اهالی تغییر به تاکتیک شکاف‌اندازی و لزوم مرزبندی و فاصله‌گذاری با افراد بر اساس جایگاه اجتماعی و سوابق عملی و خط فکری روی می‌آورد و از راهبران جنبش‌های اجتماعی می‌خواهد که مرز خود را با کسانی که دون‌مایه می‌خوانند، مشخص کنند. اما رویه نوح آموزنده است: نوح در مقابل کسانی که چنین خواسته‌ای از او دارند، استدلال می‌کند و می‌گوید من از گذشته و پیشینه این افراد اطلاعی ندارم و حساب آن‌ها نزد پروردگارم است. سپس از اینکه وارد این منازعه بیهوده شود، تن می‌زند و رویه خود را به‌روشنی اعلام می‌کند که اهل طرد هیچ گروهی بر اساس موضع و جایگاه طبقاتی و اجتماعی نیست. الگوی نوح می‌تواند در مقابل رویه مألوف حافظان وضع موجود برای ایجاد شکاف و طرد اجتماعی، مدنظر قرار گیرد.

۴. پرهیز از قبله‌گرایی در تحکیم اجتماع

درون‌مایه مهم و قابل‌توجه دیگر، برخوردی است که خدا در خصوص فرزند و همسر نوح با وی می‌کند. می‌دانیم که مطابق تصریح قرآن، فرزند نوح دعوت وی را پس می‌زند و همسر وی نیز به او پشت می‌کند. نوح برای نجات فرزندش تلاش می‌کند و حتی از او می‌خواهد سوار بر کشتی شود، اما فرزند ابا می‌کند. پس از آغاز طوفان، نوح از خدا می‌خواهد او را که از اهل‌بیتش است، در زمره نجات‌یافتگان از طوفان قرار دهد. اما برخورد خدا با نوح آموزنده است. در دو جا پیشاپیش و قبل از طرح خواسته نوح، تصریح می‌کند که در خصوص کسانی که ظلم پیشه کردند، مرا مخاطب خواسته خود قرار مده (هود: ۳۷؛ مؤمنون: ۲۷). در آیات ۴۵ تا ۴۷ سوره هود نیز مکالمه نوح با خدا بر سر فرزندش منعکس شده است:

وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ. (هود: ۴۵)

قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ. (هود: ۴۶)

قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ. (هود: ۴۷)

مشابه همین تأکید بر پیوند نسبی به‌عنوان مبنایی برای نجات در ماجرای استغفار ابراهیم برای آزر و استغفار پیامبر برای برخی خویشان (بنا بر برخی روایت‌ها، عمویش ابوطالب) نیز به چشم می‌خورد[۲] که در هر دو مورد خدا با رد پیوند نسبی به‌عنوان مبنایی برای نجات، ابراهیم و محمد را از این کار برحذر می‌دارد. در آیات متعدد دیگری از قرآن نیز تأکید شده که مال و فرزند، زینت حیات دنیا و وسیله دوراهی و فتنه برای انسان هستند که تمامی این موارد ناظر بر عدم اصالت به پیوند نسبی است.

مسئله فقط قطع تعلق از آنچه انسان بدان عشق می‌ورزد (مال و فرزند و ...) و نوعی طلب خودسازی درونی برای نخواستن و بریدن از تعلقات و دل‌بستگی‌ها نیست. به‌نظر می‌رسد از بعدی جامعه‌شناختی، این موارد دلالت بر نفی پیوند قبیله‌ای به‌عنوان مبنایی برای شکل‌گیری اجتماع است

این نکته از چه لحاظ اهمیت دارد؟ مسئله فقط قطع تعلق از آنچه انسان بدان عشق می‌ورزد (مال و فرزند و ...) و نوعی طلب خودسازی درونی برای نخواستن و بریدن از تعلقات و دل‌بستگی‌ها نیست. به‌نظر می‌رسد از بعدی جامعه‌شناختی، این موارد دلالت بر نفی پیوند قبیله‌ای به‌عنوان مبنایی برای شکل‌گیری اجتماع است. می‌دانیم که جوامع ماقبل مدرن، عمدتاً جوامعی مبتنی بر اجتماعات طبیعی یا شبه‌طبیعی بودند؛ یعنی آنچه یک جامعه را شکل می‌داد، پیوندهای نسبی و سببی از خانواده تا طایفه و عشیره و قبیله بود؛ پیوندهای قومی و نژادی از عوامل ایجاد همبستگی و انسجام در جوامع پیشامدرن بوده‌اند. در جوامع جدید، به دلیل تنوع قومی و نژادی، تأکید بر پیوندهایی از جنس فوق برای ایجاد انسجام و همبستگی جز اینکه موجب بروز قوم‌گرایی و تشتت شود، چیزی در پی ندارد. مبنای شکل‌گیری اجتماعات ملی در جوامع جدید، نه پیوندهای خانوادگی و قومی، بلکه احساس تعلق به یک هویت فرهنگی و ملی واحد است.

انذار خدا به نوح که در پی تسری پیوند خانوادگی به جمع و تشکیلات در حال تکوین خود برای رقم‌زدن سرفصل تحولی نباش، در آن برهه و در زمان بیان این روایت در جامعه صدر اسلام، بیانگر جهت‌گیری پیشروی نگاه توحیدی نسبت به مقوله همبستگی اجتماعی است؛ یعنی آنچه باید مبنای کنار هم قرار گرفتن افراد برای ساختن یک اجتماع باشد، نه صرف پیوند خانوادگی و نسبی، بلکه باور به یک هویت فرهنگی مشترک است که در جامعه وقت پیامبر، این هویت فرهنگی مشترک در قالب یک امت و اجتماعی فارغ از نسب و قبیله و عشیره و هرگونه امتیاز برآمده از این هویت‌ها، سامان می‌یابد. لذا درون‌مایه این آیات و همچنین نفی خدایان قبیله‌ای که درواقع قهرمانان قبایل دوران نوح بوده‌اند (وَقالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَلا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلا سُواعًا وَلا یَغُوثَ وَیَعُوقَ وَنَسْرًا ـ نوح: ۲۳) پرهیز از قوم‌گرایی در ساخت اجتماعی منسجم از افراد است.■

*** طرح بحث در جلسات قرآنی ماه رمضان ۱۳۹۶**

محور اول و دوم این بحث مرهون بحث ارزنده زنده‌یاد هدی صابر در نشست‌های سی و سوم و سی و ششم «باب بگشا» (خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی) است.

پی‌نوشت:

۱. قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا نُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومین. (شعرا: ۱۱۶)

۲. آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه: مَا کَانَ لِلنَّبِی وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَن یَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کَانُواْ أُوْلِی قُرْبَیَ مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ (۱۱۳) وَ مَا کَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِیمَ لأَبِیهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِیَّاهُ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لَأَوَّاهٌ حَلِیمٌ (۱۱۴). لازم به ذکر است که مفسران امامیه، نسبت دادن این آیات به طلب استغفار پیامبر برای عمویش را رد کرده‌اند و این انتساب عمدتاً در بین مفسران اهل جماعت و سنت رواج دارد.

چشم انداز اقتصاد و توسعه

از دانشگاه آموزش‌محور تا دانشگاه جامعه‌محور

گفت‌وگو با غلامرضا ظریفیان

بحث رشد علمی با جنجال‌های سیاسی همراه شده و مسائلی گفته می‌شود که ما را از هدف اصلی دور می‌کند. از نظر شما اصلاً رشد علمی چیست و چه معیارهایی باید داشته باشد؟ در کشورهای پیشرفته معمولاً صنعتگران، دولتمردان و دانشگاهیان مثلثی می‌شوند که می‌توانند رشد علمی را انجام دهند، اما آیا ما هم توانسته‌ایم این کار را بکنیم؟ توانسته‌ایم تولید علم کنیم و آیا توانسته‌ایم این تولیدات علمی که در جهان انجام می‌شود را به دستاورد صنعتی تبدیل کنیم؟

یکی از چالش‌های ما در توسعه، مشکلی است که در استمرار داریم. در بحث دموکراسی نیز همین‌طور است. در صدوچند سالی که از مشروطه می‌گذرد، هنوز یکی از مشکلات ما گسست‌هایی است که در نظام سیاسی ما رخ می‌دهد و مردم‌سالاری در جامعه ما به شکل عمیق آن نهادینه نمی‌شود. حال اینکه شما یک مجله‌ای را ۳۶ سال است ادامه می‌دهید و دستاورد و پیامدهای نیکویی هم داشته است، این ارزشمند است و بدون تعارف باید از شما تشکر کنیم. این نگاه شما که معتقدید یک کار را هرچند کوچک به‌طور درست و تمام انجام دهیم بهتر از ده کار نصفه و نیمه است، خود یک نگاه راهبردی است.

اما در پاسخ به پرسش شما اجازه بدهید ابتدا تصویری از گذشته خودمان داشته باشیم. بعد ببینیم منظور از رشد علمی چیست و الآن در کجا ایستاده‌ایم. بحث نفت در اقتصاد سیاسی ما همیشه بحث پیچیده و مهمی بوده است و همین نفت هم مانع از این شد که به مباحث بنیادی دیگری مثل نقش اقتصاد دانش -هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب- توجه کنیم. بحث دانش و اقتصاد یک بحث ارگانیک و پیوسته است که با هم پیوند ناگسستنی دارند.

آیا اقتصاد دانش یک اصطلاح پذیرفته‌شده‌ای است؟

بله؛ در مورد آن حتماً صحبت می‌کنیم. پیش از انقلاب حدود ۱۷۵ هزار دانشجو داشته‌ایم که این تعداد دانشجو عموماً لیسانس و پایین‌تر بودند. تعداد اندکی فوق‌لیسانس و تعداد خیلی اندکی هم دکتری در ایران داشتیم. اعضای هیئت‌علمی هم چیزی حدود ۱۰ هزار نفر بودند. درمجموع نیز حدود ۳۰ دانشگاه در کل کشور داشتیم. این مجموعه بضاعت علمی کل کشور بود. اگرچه دانشگاه در آن زمان نحیف بود اما به علت موقعیت ویژه‌ای که داشت نقش مرجعیت داشت؛ هم در بحث توسعه و هم در بحث تحولات سیاسی و اجتماعی و همواره کانون تحولات سیاسی و اجتماعی ما بوده است. من زمانی تحولات پیش از انقلاب را بررسی می‌کردم و دیدم که اگر دانشگاه را از آن حذف کنیم بخشی از این تحولات بی‌معنی می‌شود.

بعد از پیروزی انقلاب هم که جنگ و دفاع مقدس رخ داد، ولی به دلیل نوع نگاهی که رهبران نظام و مسئولان کشور داشتند، به سمتی رفتند که دانشگاه را گسترش دهند. آقای هاشمی رفسنجانی از نظر توسعه کمی دانشگاه‌ها نقش بسیار کلیدی داشت و در زمان ایشان در بسیاری از مناطق محروم ما دانشگاه تأسیس شد. طوری که در پایان دوره سازندگی تعداد دانشگاه‌های ما نسبت به پیش از انقلاب تقریباً دو برابر شده بود و تعداد دانشجویان هم از ۱۷۵ هزار دانشجو به ۸۰۰ هزار دانشجو ارتقا یافت؛ یعنی شیبمان ۴ یا ۵ برابر شد. البته شیب افزایش دانشگاه و دانشجو در جهان هم همین بود. تا سال ۱۹۸۰ در کل دنیا ۱۳ میلیون دانشجو داریم اما در ظرف ۱۰ سال تبدیل به ۸۰ میلیون دانشجو می‌شوند.

نسبت هیئت‌علمی به تعداد دانشجوها چه بوده و چه تغییری کرده است؟

پیش از انقلاب حدود ۱۰ هزار عضو هیئت‌علمی داشتیم که بعد از انقلاب حدود ۴ یا ۵ هزار نفرشان یا تصفیه شدند یا از کشور خارج شدند و چیزی حدود ۵ هزار نفر باقی مانده بودند که این تعداد در پایان دوره آقای هاشمی به ۱۵ هزار استاد رسیده بود. چون دانشگاه‌ها نیاز داشتند، درها باز شد، تعداد بورس‌های خارج از کشور را بیشتر کردند و به‌هرحال تعداد اعضای هیئت‌علمی به ۱۵ هزار نفر رسید.

در دوره اصلاحات این شیب رشد بیشتری پیدا کرد و در انتهای دوره اصلاحات چیزی نزدیک به ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار دانشجو داشتیم. در این دوره یعنی از پیروزی انقلاب تا پایان دوره اصلاحات اتفاقات خوبی در ایران افتاد؛ بازکردن دوره‌های تحصیلات تکمیلی را داشته‌ایم، بسیاری از رشته‌های فوق‌لیسانس در ایران دایر شد، بخش قابل‌توجهی دوره دکتری در ایران تأسیس شد و اقداماتی از این دست انجام شد. هرچند همچنان نیاز جدی به بورسیه‌های خارج هم داشتیم. به‌هرحال از سال ۵۷ تا ۸۴، ۱۷۵ هزار دانشجوی ما شدند ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار دانشجو که شیب کمّی خوبی بود. یکی از کارهایی که دولت اصلاحات و وزارت علوم کردند، این بود که می‌گفتند این ساختاری که در گذشته در ارتباط با آموزش عالی بوده دیگر جوابگوی نیازهای این میزان رشد دانشگاه و رشد دانشجویی نیست؛ بنابراین رفتیم به سمت تغییر ساختار و وزارت فرهنگ و آموزش عالی

تبدیل شـد به وزارت علوم، تحقیقـات و فناوری. تا آن زمان بحث فناوری متولی نداشـت و دستگاه‌های مختلف در ایـن زمینه کارهایی می‌کردند، اما از این به بعـد بحث تحقیقات فناوری هـم به وزارت علوم داده می‌شود.

منظـور از فنـاوری آیـا نوآوری فنـی بوده است؟

بحـث این بـود کـه چـون در کشـور بودجه تحقیقاتمـان انـدک اسـت و چـون تحقیقـات در حوزه‌های مختلف صنعتی زیاد اسـت، بر اساس یک نیازسنجی و کار تطبیقی اولویت‌های تحقیقی را معلوم و مشخص کنیم تا دستگاه‌ها بروند به سمت تحقیقات هدایت‌شـده و درعین‌حال صنعت با دانشگاه ارتباط برقـرار کند و پیونـد جدی بین دانشـگاه و صنعت، و حتـی جامعه ایجاد شـود. چـون نیازهـای جامعه علاوه بـر نیازهای صنعت بود. بحث روان‌شناسـی و جامعه‌شناسـی هم که نیازهای جامعه هسـتند مطرح بود، اما جامعه با دانشگاه پیوند نداشت.

به‌هرحال مـا فکر کردیم که تحقیقات را سـامان‌یافته انجـام دهیـم و بودجـه تحقیقات در شـورایی به نام «عطف» که رئیسـش رئیس‌جمهور بود، دبیرخانه‌اش وزیر علوم بود و هشـت وزیر توسعه‌ای کشور -اعم از اقتصـاد و دارایی، بازرگانی، نفـت، صنایع و معادن، وزارت کشـاورزی، سـازمان برنامه‌وبودجه- در این شـورا شـرکت می‌کردند تخصیص داده شـود. این شـورا نقش اصلـی را در سیاسـت‌گذاری متمرکز و اجرای متنوع داشت. مثلاً اگر A تومان پول تحقیقات داریـم به‌جـای اینکـه این پـول را توزیـع کنیم بین پژوهشـکده‌های مختلف که نتیجه‌ای نداشـته باشد، اولویت‌های برنامه‌های توسـعه را بررسـی کنیم، مثلاً رفتن به سـمت نانو اولویت اسـت، بعد بررسی کنیم که کدام بخش‌هـای نانو اولویت ما هسـتند، بودجه را به سـمت مراکز تحقیقاتی ببریـم که در این بخش متمرکزنـد؛ بنابراین اتفاق خوبـی بود که هم به لحاظ سـاختار سامان‌دهی مناسـبی صورت گرفت و هم به لحاظ اینکه بـرای اولین بار برنامه چهارم توسـعه که مسـئولیت تدوینش با دکتر ستاری‌فر بود، برنامه مبتنی بـر دانایی نام گرفت. اگر برنامـه چهارم را نگاه کنیم بخـش عظیمـی از فعل‌وانفعالات آن متکـی بر نظام دانایی است. متکی بر پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌هاست و اینکه دستگاه‌های دولتی موظف می‌شوند که بخش عظیمی از فعالیت‌های پژوهشی‌شـان را با دانشگاه‌ها قرارداد ببندند.

نقش دکتر سـتاری‌فر در این موضوع زیاد بود؟

آقای دکتـر معین، دکتـر توفیقی و آقـای دکتر سـتاری‌فر نقش مهمی داشتند. پایان‌نامه دکتری آقای ستاری‌فر بحث توسـعه منابع انسانی بوده است. برای اولین بار یک اتفـاق خیلی خوب افتاد و اینکه گفتند می‌خواهیم شیر توسـعه که نفت است را ببندیم و این شـیر را ببریم به سـمت دانش؛ یعنی متکا و تکیه‌گاه اصلی توسـعه را دانش قرار دهیم و توسـعه ملی‌مان را دانش‌بنیـان کنیم. بحث‌های زیاد تئوریک و کارهای تطبیقی بسـیاری هم انجام شده بود. تمام کشورهایی که به توسـعه پایدار رسیده‌اند این توسعه پایدارشان از کریدور توسـعه دانش‌بنیان گذشته است. نه از توسعه نفت و فولاد یا توسعه معدنی‌شان.

از تجربـه دیگـر کشـورها هـم اسـتفاده کردید؟

بله فکر می‌کنم حدود چهل کشـور دنیا، بخشی امریکایـی، بخشـی اروپایی، اسـترالیا و بخشـی هم کشورهای آسـیایی بودند. کارهای تطبیقی هم انجام گرفت و به این نتیجه رسیدند که ما راهی برای توسعه پایدار نداریم جز اینکه پیوند عمیقی بین توسـعه ملی و توسعه علمی برقرار کنیم. این آغاز بسیار خوبی بود و الآن هم اگر رشـدی در توسعه علمی کشور داریم کـه حتی رهبری هم بـه آن تکیه کرده‌انـد عمدتاً از آن زمان آغاز شـده اسـت؛ یعنی زیرسـاخت‌ها، نوع نگاه، دسـتگاه معرفت‌شناسـی، پیوندهای اجرایی و ساختارهای موردنیاز همه در آن زمان شکل گرفتند.

اما افسـوس و صد افسـوس که خوردیم به دوره آقای احمدی‌نژاد؛ نمی‌خواهم در مورد این دوره بی‌انصافی کنم، اما واقعیت این بـود که آقای احمدی‌نژاد تقریباً اولیـن چیزی که گفت من قبول نـدارم برنامه چهارم بود. این برنامه را متکی بر نگاه‌های بیرونی، غیربومی و مسـئله‌دار دانسـتند درصورتی‌که برنامـه چهارم را رهبـری تائید کرده بودند و بعـد از تصویب مجلس، شورای نگهبان تصویب کرده بود.

آیا در مجمع تشـخیص مصلحت نظام هم روی این برنامه کار کرده بودند؟

خیر؛ چون اصلاً نیاز نبود که بخواهند کار کنند. به‌قـدری اجمـاع وجود داشـت که اصـلاً به مجمع تشخیص مصلحت نظام نرسید.

آقـای سـتاری‌فر هـم سـاعت‌ها بـا رهبـری دربـاره ایـن برنامـه صحبت کردند.

بلـه، با این حال در دوره آقای احمدی‌نژاد برنامه کنار گذاشـته شـد. حتی ایشـان سـازمان برنامـه را هم تعطیل کرد. شورای عطف که برای اولین بار شـکل گرفته بود و می‌توانسـت دولـت را درگیر توسـعه ملی و علمـی کند به حاشیه رفت و دیگر توجهی به آن نمی‌شـد. احمدی‌نژاد هم که می‌گفت خودم کارشناسم و نیـازی بـه ایـن کارهـای کارشناسـی نـدارم؛ بنابراین به‌تدریج دانشـگاه از حالت پیشـگام و پیشران رفت به حاشـیه و تبدیل شـد به یک دانشگاه تابع که ببیند آیا دولت به او سفارشـی می‌دهد یا نمی‌دهد! دانشگاه که به لحاظ سـاختاری به سـمت نوعی اسـتقلال و خودگردانی رفته بود...

طوری شده بود که رئیس دانشگاه را خود دانشگاهیان انتخاب می‌کردند.

حدود ۲۰ تا از دانشـگاه‌های بزرگمان رئیسانشان را خود دانشگاهیان انتخاب می‌کردند. تدریجاً داشتیم این امر را نهادینه می‌کردیم. همچنین اینکه دانشگاه‌ها سیلابس‌های درسی را متکی بر نیازهای جامعه تنظیم کنند و اینکه اسـتاد را خود دانشگاه با توجه به نیازها و تحولاتی که دارد بتواند اسـتخدام کند و حتی اینکه دانشگاه باشد که دانشـجویان تحصیلات تکمیلی را انتخـاب می‌کند کـه این امر موجـب تمرکززدایی از وزارت علوم می‌شـود؛ یعنی وزارت علوم می‌رفت در سطح سیاست‌گذاری، حمایت و پشتیبانی. اما دوباره ورق برگشت. بسیاری از وظایف و مسئولیت‌هایی که واگذار شـده بود به دانشگاه‌ها دوباره به وزارت علوم برگشـت، حتی در دوره دوم احمدی‌نژاد برخی از این مسـئولیت‌ها هم در وزارت علوم نمانـد و به جاهای دیگری منتقل شـد. مثلاً جذب استاد در وزارت علوم نماند و به شورای انقلاب فرهنگی رفت. بحث تحول ۳۰ رشـته مهم علوم انسانی از دانشگاه و وزارت علوم گرفته شد و رفت به سمت شورای انقلاب فرهنگی و شورای تحولی که در شورای انقلاب فرهنگی تشکیل شـده بود؛ یعنی دوباره به سـمت یک تمرکز بسـیار سـتبر و جدی رفتیـم. نه‌تنها دانشـگاه که حتی وزیر علوم هم نمی‌توانست عضو هیئت‌علمی را علی‌الرأس انتخاب کند؛ بنابراین دانشـگاه را از ریل اصلی خود بیـرون بردیم. در همه‌جـای دنیا دانشـگاه یک ریل اصلـی دارد و بـه دلیـل اینکه محل تجمـع نخبگان علمی است، خودش قواعد خودش را تنظیم می‌کند. خـودش سـیلابس‌های درسـی را تنظیـم می‌کنـد، خـودش مأموریت‌هایش را تنظیـم می‌کند، خودش جهت‌گیـری نیاز جامعـه را رصـد می‌کند، خودش هست که آینده‌پژوهی می‌کند و به اعتبار آینده اکنون خـود را سـامان‌دهی می‌کند. خـودش نیروهایش را ارزیابـی می‌کند، امـا در زمان آقای احمدی‌نـژاد همه این‌ها از دانشگاه گرفته شد.

> **در همه‌جای دنیا دانشگاه یک ریل اصلی دارد و به دلیل اینکه محل تجمع نخبگان علمی است، خودش قواعد خودش را تنظیم می‌کند. خودش سیلابس‌های درسی را تنظیم می‌کند. خودش نیروهایش را ارزیابی می‌کند، اما در زمان آقای احمدی‌نژاد همه این‌ها از دانشگاه گرفته شد**

اتفاق دیگری هم افتاد که به نظر من اتفاق تلخی هم بود. در دوره آقای احمدی‌نژاد رفتند به سمت نوعی توسعه کمی بی‌مهار! اولاً تعداد دانشگاه‌ها را زیاد کردند؛ اگـر مبـدأ را بگیریم دانشـگاه تهران که می‌شـود سـال ۱۳۱۳ تا سـال ۱۳۸۴، که پایـان دوره اصلاحات اسـت، در مدت این ۷۱ سال مجموعاً چیزی نزدیک به ۶۵ دانشگاه داریم. اما در بازه ۸۴ تا ۹۲ یعنی ۸ سال دوره آقای احمدی‌نژاد ما کار ۷۰ سـاله را ظرف ۸ سال انجام دادیم؛ یعنی تعداد دانشـگاهمان ۱۴۰ تا شد؛ یعنی یک‌دفعه با یک گسترش نجومی مواجه شدیم. بدون اینکه توجه کنیم این دانشـگاه‌ها نیاز به زیرساخت دارند، نیاز به عضو هیئت‌علمی مجرب دارنـد، نیاز به تجهیزات دارند، و اینکه اصلاً تأسیس این دانشگاه‌ها نیاز به‌نوعی آمایش سـرزمین داشـتند. مثلاً در شـهر بجنورد الآن چیزی حدود ۲۸ دانشـگاه داریم. آیا این جامعه کشش این

تعداد دانشگاه را دارند؟ این رقم که عرض کردم تنها در عرصه دانشگاه‌های دولتی بود. ما تا پایان سال ۸۴ حدود ۷۵ دانشگاه غیرانتفاعی داریم که در پایان سال ۹۲ این رقم به ۳۵۰ می‌رسد، یعنی ۵ برابر گسترش پیدا کرد، بدون هیچ برآورد دقیق که ما اصلاً این‌همه دانشگاه برای چه می‌خواهیم؟ درعین‌حال که خیلی از استادها اخراج می‌شدند و یا بازنشسته، تعداد دانشجویان دکتری را به‌یک‌باره چند برابر کردیم و تعداد دانشجویان دکتری را به رقم ۱۵۰ هزار نفر رساندیم؛ یعنی دقیقاً ۲/۵ برابر تعداد دانشجویان دکتری ژاپن! درحالی‌که ما استاد لازم برای تقویت این‌ها نداشتیم. چون استادی می‌تواند در این مقطع تدریس کند که ۲۰ سال سابقه داشته باشد...

ما دو برابر ژاپن دانشجوی دکتری تولید می‌کنیم درصورتی‌که اعتبار پژوهش ما یک‌ششم یا یک‌هفتم ژاپن است. نتیجه می‌شود، بحران کیفیت؛ انبوه افراد مدرک‌داری که از کیفیت لازم برخوردار نیستند

آیا این گسترش کمّی جهت و هدف خاصی هم داشت؟

هدف افزایش آمار بود و البته رقابتی هم با دانشگاه آزاد داشتند. از پس دانشگاه آزاد برنیامدند، دانشگاه پیام نور را گسترش دادند و دوره‌های دکتری را در این دانشگاه راه‌اندازی کردند. دانشجوی دکتری ۷۰ درصد فعالیتش تحقیقات است. در دوره کارشناسی بیش از ۸۰ درصد آموزش است و ۱۰ یا ۱۵ و حتی گاهی ۵ درصد تحقیقات است. در دوره کارشناسی ارشد بنابراین است که این نسبت ۵۰ - ۵۰ باشد. اما در دوره دکتری ۷۰ تا ۸۰ درصد باید تحقیقات باشد و ۲۰ درصد باید آموزش باشد. وقتی ۷۰ درصد، ۸۰ درصد دوره دکتری تحقیق است، برای گسترش دکتری باید یک نسبتی منطقی باشد بین تولید ناخالص ملی و سهم پژوهش؛ در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه مانند کره، ترکیه و برزیل این نسبت چیزی بین ۱/۷ تا ۲/۵ درصد GDP یا تولید ناخالص ملی است. در کشورهای توسعه‌یافته به سمت ۳ و ۴ درصد می‌رود؛ یعنی ۴ درصد تولید ناخالص ملی سهم پژوهش است، اما در ایران این رقم کمتر از ۱ درصد است. این در حالی است که بخشی از آن هم صرف پژوهش نمی‌شود و صرف حواشی پژوهش می‌شود. ما دو برابر ژاپن دانشجوی دکتری تولید می‌کنیم درصورتی‌که اعتبار پژوهش ما یک‌ششم یا یک‌هفتم ژاپن است. نتیجه می‌شود، بحران کیفیت؛ انبوه افراد مدرک‌داری که از کیفیت لازم برخوردار نیستند. ما به‌یک‌باره ۶۰۰ هزار دانشجوی کارشناسی ارشد پیدا کردیم. نتیجه همه این‌ها این شده است که شما از خیابان ۱۶ آذر تا سر وصال اگر بروید، حدود ۶۰۰ - ۷۰۰ متر است، حدود ۲۰ نفر تابلو بلند کردند که پایان‌نامه می‌نویسیم.

ما بدون توجه به زیرساخت‌ها و تربیت نیروی انسانی عضو هیئت‌علمی دوره‌های تحصیلات تکمیلی‌مان را گسترش دادیم و از آن طرف وقتی که یک استاد باید حداکثر ۳ تا دانشجوی دکتری داشته باشد می‌بینیم که ۲۰ دانشجوی دکتری دارد. طبیعی است که نمی‌رسد در پایان‌نامه‌ها دقت بکند؛ بنابراین بخش زیادی از دانشگاه‌های ما با بحران کیفیت مواجه هستند. البته دانشگاه ما به دلیل ظرفیت‌های خاصی که درونش بود، در عرصه تولید مقاله توانست نقش خوبی را ایفا کند.

در همه دوره‌ها؟

بله تقریباً؛ حتی در دوره آقای احمدی‌نژاد. چون کسی که می‌خواست ارتقا پیدا کند نیاز به مقاله داشت؛ بنابراین رشد تعداد مقالات ما در دوره‌ای ۱۱ برابر میانگین جهانی شد و در دوره‌ای ۱۸ برابر میانگین جهانی شد. در این زمینه رشد پیدا کردیم، اما واقعیت این است که رشد علمی فقط در بحث تولید مقاله نیست، آنچه مهم است این است که مجلات علمی و مقالات علمی ما چقدر ضریب نفوذ پیدا می‌کنند، این خود یک شاخص است؛ یعنی اینکه چقدر دیگر مقالات بین‌المللی به مقاله شما رفرنس می‌دهند. در این بخش خیلی ضعیف بوده‌ایم. در حوزه علوم انسانی که ضعف بیشتری هم داریم. در برخی زمینه‌ها به لحاظ کمی رشد علمی داشته‌ایم.

کدام دوره همین رشد کمّی بیشتر بوده است؟

در دوره آقای خاتمی چون یک برنامه جامع علمی تدوین شده بود، چند حلقه با هم پیش می‌رفت. در همه دنیا هم همین کار را می‌کنند. حلقه‌های زنجیر نظام آموزشی باید در امتداد و در یک هارمونی با هم باشد؛ یعنی ما یکسری دانشگاه داریم که به‌طور عمومی تربیت می‌کند، یکسری دانشگاه در دنیا داریم که در مرزهای دانش کار می‌کند، یکسری دانشگاه داریم که فقط در سطوح تحصیلات تکمیلی فعالیت می‌کند، یکسری دانشگاه داریم که نیازهای پایین جامعه را پاسخ می‌دهد، مثلاً کسانی که کارمند هستند برای ارتقا در آنجا ادامه تحصیل می‌دهند.

ما دو نوع دانش‌آموخته نیاز داریم، یک نوع یقه‌سفیدها هستند که فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های رسمی هستند. مثل دانشگاه تهران و شریف و مانند این‌ها، اما به تعداد هر یقه‌سفید حداقل ۵ یا ۶ یقه‌آبی نیاز داریم. جامعه به تکنسین نیاز دارد، به نیروهایی که دست به آچار باشند. این‌ها وقتی کنار هم قرار بگیرند توسعه را ممکن می‌سازند. در خیلی از کشورهای دنیا حقوق این تکنسین‌ها از حقوق اساتید دانشگاه بالاتر است، چون کاربردی‌تر هستند و می‌توانند بازار کار ایجاد کنند، خوداشتغالی ایجاد کنند و اقتصاد دانش را در سطح کاربردی تقویت کنند، اما متأسفانه در دوره‌ای حتی دانشگاه‌های جامع علمی-کاربردی که باید تکنسین بیرون می‌داد را شبیه به دانشگاه‌های دولتی‌مان کردیم. دانشگاه پیام نور که قرار بود برخی از نیازهای خاص گروه‌هایی از جامعه را تأمین کند، مثل دانشگاه تهران دوره دکتری گذاشت. درواقع ما تمام زیرساخت‌های نظام آموزشی‌مان را شبیه هم کردیم. درحالی‌که این‌ها کارکردهای مختلفی داشتند و باید در چرخه هارمونیک با همدیگر اداره می‌شدند.

هدف این نبود که ظرفیت دانشگاه‌ها را افزایش بدهیم که پشت کنکوری نداشته باشیم؟

بله این هم شاید بود، ما دانشگاهی داریم به اسم فنی و حرفه‌ای که زیر نظر آموزش‌وپرورش بود و آسیب کمتری دید، الآن آمده زیرمجموعه وزارت علوم، این دانشگاه قبلاً فوق‌دیپلم می‌داده است و در جاهایی هم فوق‌دیپلم به لیسانس می‌دهد که ۷۰ تا ۷۵ درصد فارغ‌التحصیلانش جذب کار می‌شوند. اگر دانشگاه را خوب مدیریت و طراحی می‌کردیم این لشکر بیکاری که وارد دانشگاه می‌شد از آن‌طرف کارآمد بیرون می‌آمد و جذب بازار کار می‌شد، البته مشروط به اینکه توسعه علمی با توسعه ملی پیوند داشته باشد. اگر اقتصاد کشور دانش‌بنیان باشد این یک شاخص مهم است. در همه کشورهای دنیا این شاخص وجود دارد، مبنی بر اینکه هر جا اقتصاد پیشرفته می‌بینیم، دانش پیشرفته هم وجود دارد. این دو موضوع با هم نسبت ارگانیک دارند. دانش به‌شدت در حال متحول کردن اقتصاد است. نیازها را متکثر می‌کند و بهره‌وری را به‌شدت بالا می‌برد. کیفیت را به‌شدت قوی می‌کند؛ یعنی تولید انبوه متکی بر یک اقتصاد دانش‌بنیان؛ اما در ایران این‌گونه نیست. الآن خیلی از دخترانی که می‌خواهند ازدواج کنند، حتی در خانواده‌های معمولی و بی‌بضاعت، جهیزیه‌شان را از کالاهای خارجی می‌خرند. چون در ایران پیوند بین دانش و صنعت یک پیوند ارگانیکی نشد و حاصلش این شده که دانشگاه راه خودش را می‌رود و جامعه هم راه خودش را. در جاهایی دانشگاه مؤثر بوده است، مانند صنعت هسته‌ای و در صنعت نظامی، ولی پیوند بین توسعه ملی و توسعه علمی متأسفانه در دوره آقای احمدی‌نژاد کاملاً گسسته شد و فقط در یکسری علوم خاص رشد داشتیم و نهایتاً هم این شد که ما رشد تولید مقاله داشتیم اما ۷۵ درصد این مقالات مشکلات کشور ما را حل نمی‌کنند. این گسست موجب شد نوعی سطحی‌نگری بر نظام دانایی حاکم شود و نظام دانایی ما بنا بر مکانیزم‌ها و دینامیزم‌های خودش مدیریت نشد و از استقلالش به‌شدت کاسته شد. پس نهاد پیشرو به نهاد تابع تبدیل شد، مراکز تصمیم‌گیری برای دانشگاه‌ها به‌شدت متعدد و متکثر شد و همه این‌ها دست‌به‌دست هم داد و رشد علمی ما را باوجود ظرفیت خوبی که در کشور داریم متوقف کرد. چون ما با بحران سیاست‌گذاری کلان و مدیریت دانشگاه‌ها مواجه هستیم این توان نمی‌تواند آن‌طور که باید از ظرفیت‌های خود استفاده کند.

حاصل این می‌شود که ما با فرار مغزها روبه‌رو هستیم

و بخشی از نیروهای زبده ما جذب خارج می‌شوند. بخش زیادی از فرار مغزها در داخل اتفاق می‌افتد به این معنی که طرف در داخل هست اما در تخصص خودش کار نمی‌کند و مثلاً کارهای خدماتی انجام می‌دهد. بخشی از نخبگان جامعه هم به این نتیجه رسیده‌اند که دانش نمی‌تواند برای آن‌ها ثروت و اعتبار بیاورد، بنابراین می‌بینیم که تعداد شرکت‌کنندگان در کنکور کاهش پیدا کرده است. الآن ۱ میلیون و ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار صندلی داریم اما ۸۰۰ هزار نفر شرکت کرده‌اند.

رشد علمی کشور به‌طور فانتزی رشد کرده است. در جاهایی مثل تولید مقاله رشد کرده‌ایم اما در جاهای دیگر مثل ثبت اختراع خیر. شما هاروارد و دانشگاه توکیو را در ثبت اختراعات بین‌المللی با دانشگاه‌های ما مقایسه کنید تا فاصله را ببینید. در ضریب نفوذ فاصله جدی داریم، در نسبت سهم پژوهش نسبت به تولید ناخالص ملی فاصله زیادی داریم و بین اقتصاد جامعه و دانش گسست داریم.

مالزی تا ۴۰ - ۵۰ سال پیش تماماً جنگل بوده است، خیلی از مردمش روی درخت زندگی می‌کرده‌اند، هنوز در برخی روستاها مردمی هستند که روی درخت‌ها زندگی می‌کنند، یعنی هیچ سابقه علمی ندارد، اما چون به سمت کارآمدکردن نهاد علم رفته است و پیوند بین علم و اقتصاد را ایجاد کرده، به اینجا رسیده است. ما بیش از ۸۰ سال سابقه و تجربه غنی آموزش عالی و دانشگاه مدرن داریم، نیروهای ما در خارج کشور به‌شدت می‌درخشند، امروز تعداد دانشجویان خارجی که در ایران تحصیل می‌کنند زیر ۱۰ هزار نفرند، اما مالزی بیش از ۱۰۰ هزار دانشجوی خارجی دارد. یکی از مؤلفه‌های اقتصاد دانش همین است.

چرا ذوب‌آهن ما تیرآهن تولید کرد و رفتیم به سمت صنعت ساختمان اما ذوب‌آهن کره جنوبی ورق تولید کرد و رفتند به سمت صنعت کشتی‌سازی و ماشین‌سازی؟ این انتخاب با چه کسانی بوده و آیا دانشی در این انتخاب بوده است؟

این یک بحث بسیار مهم اما تخصصی است که پاسخ به آن از عهده من خارج است، اما اگر بخواهم در رابطه با بحث توسعه علمی چند چالش را نام ببرم، باید بگویم ما فاقد آمایش سرزمین هستیم. آمایش سرزمین به ما کمک می‌کند تا نیازهای هر سرزمین و منطقه را شناسایی کنیم و متناسب با نیازهای آنجا نیروی انسانی تربیت کنیم. الآن تربیت نیروی انسانی را با چشم‌بسته انجام می‌دهیم. نقشه علمی داریم، اما بر اساس آمایش سرزمین طراحی نشده است. گسیختگی بین توسعه ملی و توسعه علمی چالش بسیار مهم دیگر است. تحت سیطره کمیت و توسعه بی‌مهار به‌اندازه چین با آن جمعیت ۱ میلیارد و خرده‌ای، واحد دانشگاهی برای تربیت نیروی انسانی داریم. معلوم است که این گسترش بدون کار نظری و برنامه‌ریزی علمی بوده است.

ما ضعف جدی مدیریت هدف‌گرا و دانشگاه

مأموریت‌گرا داریم. اصلاً دانشگاه‌های ما مأموریت‌گرا نیستند. دانشگاهی که در کرمان تأسیس می‌شود و سامان می‌یابد مأموریت‌هایش تا حدی باید متکی بر مسائل بومی و محلی باشد، اما می‌بینیم که دانشگاه کرمان همان‌طور نیروی انسانی تربیت می‌کند که دانشگاه مازندران، دانشگاه مازندران همان‌طور نیرو تربیت می‌کند که دانشگاه بندرعباس.

چالش دیگر بحث اعتبارسنجی و رتبه‌بندی دانشگاه‌ها است. در هند ۶ هزار کالج داریم، ولی همه رتبه‌بندی شده‌اند. جامعه رتبه کالج را می‌داند، پس اگر کسی بخواهد صنعت نانوایی‌اش را گسترش دهد می‌رود در رتبه‌ای که موردنیازش است. ما فاقد اعتبارسنجی و رتبه‌بندی هستیم و اصلاً رقابت بین دانشگاه‌های ما وجود ندارد.

چالش دیگر مشکل نیازسنجی و ارتباط متقابل آموزش عالی با حوزه‌های کاربردی جامعه است. الآن گفته می‌شود که ما نسل چهارم دانشگاه هستیم. نسل اول دانشگاه‌ها در همه‌جای دنیا نسل متکی بر آموزش بوده‌اند، نسل دوم متکی بر پژوهش شدند، نسل سوم دانشگاه‌ها که الآن در دنیا در اواخر دوره آن هستیم، دانشگاه‌های کارآفرین‌اند. دانشگاه‌هایی که کار تولید می‌کنند، صرفاً دانش تولید نمی‌کنند. الآن نسل چهارم دانشگاه‌ها در دنیا سر برآورده‌اند. هاروارد، استنفورد و آکسفورد دانشگاه‌هایی‌اند که رتبه‌هایشان اگر در دنیا بالاست تنها به دلیل تعداد مقالاتشان نیست، این یک امر کاملاً عادی و طبیعی است که تعداد مقالات بالا باشد. این دانشگاه‌ها تعداد اختراعات را هم در نظر دارند، نسبت پژوهش را هم در نظر دارند و علاوه بر همه این‌ها این نکته کلیدی در نسل چهارم دانشگاه‌ها اهمیت یافته که یک دانشگاه چقدر می‌تواند در حل مشکلات جامعه‌اش نقش داشته باشد. به این دانشگاه‌ها، دانشگاه جامعه‌محور می‌گویند. دانشگاه امروز دانشگاهی است که باید بیاید مشکلات اکنون و آینده جامعه‌اش را رصد بکند و ببیند چه مشکلاتی جامعه دارد، بعد برای آنها راه‌حل پیدا کند. آلودگی محیط‌زیست، بحران کم‌آبی، ترافیک، آسیب‌های اجتماعی مثل اعتیاد و طلاق را برایشان راه‌حل پیدا کند. دانشگاه نسل چهارم، دانشگاهی است که می‌رود دنبال حل مسائل و مشکلات جامعه و الآن در دنیا دانشگاه‌ها با این ویژگی تعریف می‌شوند، اما ما هنوز هم در نسل دوم هستیم، آن هم با ضعف‌های جدی!

چالش دیگر بحران ارتباطات بین‌المللی است. چالش خودگردانی یا مدیریت دانشگاه‌ها را داریم، چالش توسعه آمرانه آموزش عالی را داریم. دانشگاه ذاتاً جایی است که در عین توسعه علم، تولید علم، توزیع و انتشار علم همیشه نقش سیاسی و اجتماعی هم داشته است، اما دانشگاه ما دچار سیاست‌زدگی است، یعنی سیاست است که دانشگاه ما را مدیریت می‌کند و این بد است. سیاست نباید مدیر و وزیر دانشگاه را تعیین کند. شاخص‌های توسعه علمی است که باید مدیریت دانشگاه را تعیین کند. این سیاست زدگی یکی از چالش‌های توسعه علمی ماست.

راهبرد برون‌رفت از وضع موجود چیست؟

یک کار پژوهشی آقای دکتر فراستخواه انجام داده‌اند که من ناظرش بودم. کار بسیار ارزشمندی است به نام «آینده‌پژوهی آموزش عالی» که هفت راهبرد برای آینده آموزش عالی ارائه می‌دهد: ۱) راهبرد مواجه با جهانی‌شدن و فناوری اطلاعات؛ ۲) راهبرد آینده توسعه و گسترش آموزش عالی، یعنی توسعه با توجه به بحث هدفمندی، ماموریت‌گرایی و عقلانیت؛ ۳) آینده یاددهی و یادگیری در آموزش عالی؛ ما همچنان به شکل سنتی یاد می‌دهیم و یاد می‌گیریم؛ ۴) آینده هیئت‌علمی در آموزش عالی، انتخاب شایسته‌ها و ارزیابی دقیق اساتید؛ ۵) کیفیت در آموزش عالی که بحث اعتبارسنجی و رتبه‌بندی است؛ ۶) تعاملات آینده دولت، جامعه و دانشگاه؛ و ۷) آینده منابع مالی آموزش عالی است. منابع اصلی مالی آموزش عالی ما در ایران بسته به شیر دولت است در حالی که خیلی از جاها دانشگاه‌ها خلق ثروت می‌کنند. سرمایه‌ای که هم می‌تواند به توسعه جامعه کمک کند و هم اینکه دانشگاه را از گیر و پیچ‌های اعتبارات صرفاً دولتی خارج می‌کند.■

راه رستگاری جامعه از دالان علم می‌گذرد

گفت‌وگو با غلامعلی منتظر درباره رشد علمی

مدتی است که ما با اساتید دانشگاه‌ها درباره رشد علمی در ایران صحبت می‌کنیم. این مسئله به‌صورت سیاسی و جنجالی درآمده است، می‌خواهیم قدری از این فضا فاصله بگیریم و ببینیم که معیار واقعی رشد علمی چیست؟ آیا تولید علم داشته‌ایم؟ آیا توانسته‌ایم این دستاوردها را به صنعت تبدیل کنیم؟ آیا بین دولت‌مردان، صنعت‌گران و دانشگاه در ایران ارتباط و هماهنگی به‌وجود آمده است؟

بحث توسعه علمی و آنچه در فضای علم و فناوری کشور می‌گذرد، هم بحث مظلومی است و هم به‌غایت مهم و حتی اجازه دهید بگویم حیاتی. از این دیدگاه که برای رساندن کشور به تعالی و آحاد جامعه به شرایط بهتر، اعم از معیشتی، رفاهی و معنوی، هیچ راهی نداریم مگر اینکه در حوزه علم پیشرفت کنیم. راه سعادت جامعه از دالان علم می‌گذرد. تجربه زیسته جهان ظرف ۱۵۰ سال اخیر و حتی از انقلاب صنعتی به این‌سو، این حقیقت را تأیید می‌کند. تمامی پیشرفت‌های بشر در این یک‌صد سال گذشته و تمامی بهروزی‌ها و کامروایی‌ها از علم بوده است. علم کلید رفاه جامعه، پیشرفت و اقتدار بوده است و نشان آن هم همین بس که رابطه میان توسعه علمی جامعه و سطح رفاه، بهداشت، سلامت و اقتدار جوامع را ملاحظه کنیم. به‌رغم این اهمیت، مظلومیتش را هم نمی‌شود کتمان کرد. همه از علم سخن می‌گوییم و در مرتبت و معرفت دانش و دانشمند سخن می‌گوییم، اما در بدیهی‌ترین امور جامعه به دنبال راهکار علمی نیستیم. علم هست، زیباست، مطنطن است، اما برای اینکه زیور باشد نه روح حاکم بر فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌های جامعه. در کشور از علم تجلیل می‌کنیم ولی در مقام برگزاری جلسات و جشنواره‌ها! اما به نظر نمی‌آید اراده‌ای جدی برای حاکمیت علم درصحنه اداره جامعه وجود داشته باشد. به همین دلیل است که نه درباره مسائل معمولی و نه مباحث پیچیده صنعتی، اقتصادی، کشاورزی و فناوری به‌سوی علم نمی‌رویم و از آن مدد نمی‌جوییم. شاید تنها جایی که خود را نیازمند علم دانست و از آن یاری طلبید و البته طعمش را هم چشید حوزه دفاعی بود. ما همه پیشرفت دفاعی‌مان را از علم و در طی همین مدت قریب به چهار دهه داریم و تقریباً همه مراتب رشد علمی و فناورانه را در طی این مدت سپری کرده‌ایم، اما در سایر جاها چنین نبوده است. این موضوع در همه ارکان جامعه هویداست، حتی از سوی آنان که باید خود نگاهبان دانش باشند؛ چه تعداد از استادان دانشگاه در امور جاری و زندگی شخصی خود و مناسبات اجتماعی خود علمی می‌اندیشند و علمی عمل می‌کنند؟ چقدر خود دانشگاه‌ها که باید دانشبانان جامعه باشند از اصول علمی در مدیریتشان استفاده می‌کنند؟ مگر نه اینکه قرار است جامعه علمی مدیریت شود، خب اولین جایش به لحاظ اجتماعی خود دانشگاه است. آیا دانشگاه‌های ما علمی عمل می‌کنند و علمی مدیریت می‌شوند؟ حاشا و کلاً! وقتی علم در مولد و موطن خود چنین است، دیگر چه انتظاری از فلان وزارتخانه و فلان دستگاه اجرایی داریم؟!

مدارس ما، دانشگاه‌های ما و اصولاً نظام سیاست‌گذاری آموزش، پژوهش، فناوری و نوآوری‌مان دچار ابهام‌های جدی هستند. از یک‌سو دولت‌مردان و سیاست‌گذاران و از دیگر سو آحاد جامعه نمی‌دانند انتظار و توقعشان از علم چیست؟ ما هم از نظر مفهوم، هم ازنظر کمّی و هم ازنظر کیفی در این موضوع اشکال داریم. اجازه دهید با مثالی ساده موضوع را بیان کنم: یکی از شاخص‌های توسعه علم (و نه توسعه علمی) در کشور وضعیت دانشگاه‌هاست. ما در اواخر دوره پهلوی، حدود

۱۷۵ هزار دانشجو داشتیم. همان زمان تعداد اعضای هیئت‌علمی دانشگاه‌ها چیزی حدود ۷ هزار نفر بوده است. در این ۳۸ سالی که از انقلاب می‌گذرد، جمعیت دانشجویی‌مان را به ۴ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر رسانده‌ایم. به لحاظ کمّی رشد، غیرقابل‌تصور بوده است. عدد مطلق بیش از ۲۵ برابر برای دانشجویان افزایش‌یافته و الحق والانصاف آموزش عالی پس از انقلاب استخوان ترکانده است. پیش از انقلاب به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت حدود ۵۰۰ دانشجو داشته‌ایم و این سنجه الآن به حدود ۵۵۰۰ نفر رسیده است. پیش از انقلاب به‌جز در برخی رشته‌های پزشکی، تقریباً هیچ دوره دکتری نداشتیم ولی اکنون تقریباً در همه شعبه‌های علمی همه مقاطع تحصیلی تا دوره دکتری را داریم. این برای خیلی‌ها غیرقابل‌باور است. اما ببینید به لحاظ کیفی چه کرده‌ایم؟ دنبال شاخص‌ها و سنجه‌های پیچیده هم نمی‌رویم. پیش از انقلاب حدود ۷۲۰۰ استاد داشته‌ایم و این عدد امروز به حدود ۸۰ هزار نفر رسیده. البته این عدد شامل همه افرادی است که از کارشناس علمی تا استاد و در همه دانشگاه‌های دولتی، آزاد، پیام نور، علمی - کاربردی و بقیه تدریس می‌کنند. فقط اگر نسبت استاد به دانشجو را در نظر بگیریم، می‌بینیم این نسبت پیش از انقلاب یک به ۲۴ بوده و الآن یک به ۵۴ شده است. همین شاخص ساده نشان می‌دهد که ظرف این ۳۵ سال پس از انقلاب فرهنگی، به‌اندازه یک‌دوم ضعیف‌تر شده‌ایم و این تأثیرش را در کیفیت دانش‌آموختگان و کیفیت امور تخصصی در جامعه نشان می‌دهد. همه گله داریم که فارغ‌التحصیلان دانشگاه از پس کارهای محوله برنمی‌آیند، یکی از مهم‌ترین دلایلش همین است. هرچند صرفاً این شاخص تنها عامل نیست ولی بی‌تردید یکی از مهم‌ترین‌ها همین است. این بحث از بعد تخصصی بود، حالا کمی عمومی‌تر ببینیم.

قبل از انقلاب حدود ۸۰ انجمن علمی داشته‌ایم و این تعداد در سال ۱۳۹۶ به ۳۶۰ تا رسیده، به‌حسب عدد مطلق حدود ۴٫۵ برابر رشد کرده، اما اگر نسبت انجمن به دانشجو را محاسبه کنیم، پیش از انقلاب حدود ۹۰ بوده یعنی برای هر ۹۰ دانشجو یک انجمن علمی داشته‌ایم و الآن شده ۲۲۰. در این شاخص که اتفاقاً شاخص خوبی از عمومی کردن علم است، به‌شدت افت داشته‌ایم. اتفاقاً برای انجمن‌های علمی شاخص‌های جدی‌تری وجود دارد که نشان می‌دهد چقدر انجمن‌ها در ترویج علم و عمومی‌سازی علم و فناوری در جامعه اثرگذار بوده‌اند و به بیان دقیق‌تر چقدر علم عمومی شده و در باور مردم رسوخ کرده که اصلاً نمی‌توانیم سراغ این مفاهیم برویم! همین‌قدر اشاره کنم که در حال حاضر تعداد کل اعضای انجمن‌های علمی ایرانی، حدود ۱۰۰ هزار نفراست، این در حالی است که حدود ۳۵۰ انجمن علمی داریم؛ یعنی هر انجمن به‌طور متوسط ۳۰۰ عضو دارد و فقط یک انجمن علمی خارجی حدود ۴۵۰ هزار عضو دارد! همین شاخص‌های ابتدایی و البته مهم نشان می‌دهد توسعه علمی نیافته‌ایم.

نکته‌ای دیگر، پیش از انقلاب تعداد دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی عددی دورقمی، در حدود ۵۰ تا ۷۰ واحد بوده اما حالا که در نیمه دوم سال ۱۳۹۶ هستیم چیزی حدود ۳ هزار مرکز آموزش عالی داریم. بخشی از این دانشگاه‌ها زیر نظر وزارت علوم است، بخشی زیر نظر دانشگاه آزاد اسلامی است، بخشی زیر نظر دانشگاه پیام نور و بخشی زیر نظر دانشگاه علمی- کاربردی است. این‌همه دانشگاه متفاوت با نام‌های جذاب داریم، اما نمی‌دانیم این دانشگاه‌ها چه فرقی با هم دارند! دانشگاه تأسیس می‌کنیم که کاردان فنی و تکنسین تربیت کند، بعد افتخار رئیسش این است که می‌رود مجوز دوره کارشناسی ارشد و دکتری می‌گیرد! وزارتخانه‌ای هم که باید سیاست‌گذار و مقوم آن باشد خودش راه چاره پیش پای دانشگاه می‌گذارد که مثلاً اسم این دوره را بگذار فلان چیز تا مجوزش را بدهیم! بدون اینکه بدانیم برای چه دانشگاه می‌خواهیم؟

طی این ۳۵ سال پس از انقلاب فرهنگی هرکجا رسیدیم دانشگاه زدیم و همان رشته‌های قبلی را در هر دانشگاهی تکرار کردیم. در شهری که یک دانشگاه دولتی داریم و همه رشته‌ها را دارد، می‌رویم و یک دانشگاه دولتی دیگر ولی مثلاً با نام صنعتی راه می‌اندازیم آن‌هم در شرایطی که ظرفیت همان دانشگاه اول هم پر نمی‌شود و برای تکمیل ظرفیتش باید دو بار و سه بار اسامی تکمیل ظرفیت اعلام کنیم. بعد هم به استدلال‌های بدتر از گناه متوسل می‌شویم که: دانشگاه می‌زنیم تا منطقه توسعه پیدا کند! اصلاً نمی‌دانیم دانشگاه «موجد توسعه» است یا «مظهر توسعه». آیا اگر جامعه‌ای بخواهد توسعه بیابد اولین راه‌حلش این است که در آن دانشگاه بزنیم (و مثلاً در هر شهرک و حتی قریه‌ای دانشگاه تأسیس کنیم) یا اینکه خیر، وقتی جامعه به حدی از رشدیافتگی عقلانی و توسعه اجتماعی رسید آنگاه به نهاد علمی مثل دانشگاه نیازمند می‌شود. راستش این هم ناشی از این است که ما مفهوم علم در دنیای جدید را درک نکرده‌ایم و هنوز در همان پارادایم‌های سنتی علم و عالم و مکتب و مدرسه را تفسیر می‌کنیم.

کمبود دانشجو یعنی اینکه ما پشت کنکوری نداریم؟

بنیند این موضوع ساده‌ای است که بعضاً در سخنانمان پیچیده‌اش می‌کنیم: تعداد صندلی‌های دانشگاه از تعداد متقاضیان ورود به دانشگاه بیشتر است. همین امسال حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار صندلی داشته‌ایم و تعداد داوطلبان کنکور کمتر از یک میلیون بوده، با این حساب ما نیازی به کنکور نداریم. این بحث به لحاظ نظری درست است ولی در عرصه عمل خیر! برخی رشته‌ها هستند که طرفداران بیشتری دارند و به‌نوعی برای مخاطب مرغوب‌ترند. تعداد صندلی‌های این رشته‌ها هم محدود است. به همین دلیل در اصل کنکور فقط برای همین رشته‌ها دارد برگزار می‌شود و بقیه هم باید به آتش همین رشته‌ها بسوزند. در سال ۱۳۹۶ ظرفیت صندلی‌های رشته‌های مرغوب گروه علوم تجربی، یعنی پزشکی و دندانپزشکی و داروسازی، کمتر از ده هزار تا بوده، ولی تعداد متقاضیان این رشته‌ها حدود ۶۰۰ هزار نفر بوده است! طبعاً نتیجه‌اش کنکور و هول و هراس خانواده‌ها و دانش‌آموزان می‌شود. چرا این‌همه متقاضی برای این رشته‌ها زیاد است؟ اجازه دهید صریح عرض کنم: منفعت اقتصادی! وقتی دانش‌آموز (و مهم‌تر از او خانواده‌اش) قبله آمالشان پزشک شدن به امید کسب درآمدهای نجومی است نتیجه این صف طویل برای ورود به این رشته‌ها می‌شود؛ البته این هم از غرایب روزگار است که در ایران این‌قدر پزشکان می‌توانند درآمد هنگفتی داشته باشند. گویا در جهان تنها کشوری که درآمد پزشکانش از ایران بالاتر است ونزوئلاست!

تمایل برای ورود به دانشگاه، دیگر نشانه این نیست که من علم‌دوست هستم، بلکه بر اساس منافع است. منافعی که متأسفانه مشخصاً بر اساس روابط اقتصادی تعریف شده است. حالا سؤال دیگری مطرح می‌شود که چرا این‌همه صندلی خالی داریم؟ این هم مسئله سختی نبوده که لاینحل باشد، بلکه دیده کوته‌بین ما از آن معضلی بزرگ ساخته است. اصلی‌ترین جامعه داوطلب برای ورود به دانشگاه دانش‌آموزان سال آخر دبیرستان هستند. این‌ها هم از قبل معلوم‌اند که چه تعدادند. آن‌هایی که امسال کنکور داده‌اند عمدتاً متولد سال‌های ۱۳۷۷ و ۷۸ هستند. به‌سادگی می‌توانستیم از حدود ۲۰ سال قبل پیش‌بینی کنیم که تعداد مخاطبان بالقوه ما برای ورود به دانشگاه در سال ۱۳۹۶ چند نفر خواهد بود. امروز آینده ۲۰ سال پیش و بالطبع گذشته ۲۰ سال آینده‌مان است! هر چه ۲۰ سال پیش کاشته بودیم حالا داریم درو می‌کنیم و مطمئناً تصمیم‌گیری‌های ما در امروز آینده ربع قرن بعد کشور را رقم خواهد زد. ما به‌جای توجه به این عوامل، بی‌هیچ اندیشه‌ای صرفاً هر جا که می‌شد نهال دانشگاه غرس کردیم، بی‌آنکه بدانیم آیا اصلاً این نهال مناسب این زمین هست؟ دانشگاه دولتی، دانشگاه آزاد، دانشگاه پیام نور، دانشگاه علمی-کاربردی، دانشگاه فنی و حرفه‌ای و اقسام مختلف دیگر. حالا به‌جایی رسیده‌ایم که دانشگاه‌ها حتی نمی‌توانند از پس هزینه‌های تأسیسات و نگهداری خود برآیند و نتیجه‌اش می‌شود اینکه یکی دانشگاهش را به کلاس‌های کنکور اجاره می‌دهد و آن دیگری آن را به‌عنوان هتل و مهمان‌پذیر به‌کار می‌بندد.

آیا این احتمال وجود ندارد که این‌ها که باید در کنکور شرکت می‌کرده‌اند به خارج مهاجرت کرده باشند؟

خیر! آمارها نشان می‌دهند که ما به لحاظ جمعیتی و جنسیتی جامعه‌ای متوازن داریم. اینکه عده‌ای اعلام می‌کنند دانش‌آموزان برای تحصیل دانشگاهی از کشور خارج می‌شوند، شواهدی جدی بر این امر ندارد. هرچند ممکن است تعداد قلیلی به دلیل مهاجرت والدین یا مأموریت آن‌ها، تحصیلات دانشگاهی خود را خارج از کشور ادامه دهند، ولی به‌طور طبیعی دانش‌آموزان ما تا پایان دوره دیپلم و بعد از آن تا پایان دوره لیسانس در کشور می‌مانند و تحصیلاتشان را در داخل کشور انجام می‌دهند.

امروز نتیجه سیاست‌های سه دهه گذشته کشور در عرصه آموزش عالی را می‌بینیم. در طی بیش از سه دهه، نگاهی جامع‌نگر به موضوع علم و آموزش عالی

نداشته‌ایم و الآن نمی‌توانیم از نتایج آن دفاع کنیم. نیازی طبیعی در کشور وجود داشت و آن تقاضای زیاد برای ورود به آموزش عالی بود. این نیاز بسیار مبارک بود و ما وظیفه داشتیم پاسخگوی خیل جوانانی باشیم که تمایل به تحصیلات دانشگاهی دارند، اما طبعاً باید با دیده آینده‌نگر و با توجه به نیازهای آتی کشور رشته تأسیس می‌کردیم. در حال حاضر رشته‌های فنی و مهندسی ما متأسفانه دچار نقصان جدی شده‌اند. ما به ازای هر ۱۰ هزار نفر، ۵۰ مهندس داریم و این در جهان بی‌بدیل است! کشش صنایع ما مگر چقدر است؟ اصلاً حجم سرمایه‌گذاری‌های صنعتی ما نیاز به این‌همه مهندس دارد؟ نتیجه‌اش می‌شود اینکه تعداد دانش‌آموختگان بیکار در رشته‌ای مهندسی مانند ساخت و تولید، کامپیوتر، معماری، صنایع و کشاورزی بیش از سایر رشته‌هاست و این در حالی است که مدیران دولتی از سونامی بیکاران در آینده نزدیک خبر می‌دهند. هیچ سندی در کشور نداریم که نه در درازمدت و نه در میان‌مدت بگوید به چه تعداد متخصص در سطوح مختلف نیاز داریم. از طرفی هم هیچ رابطه‌ای بین عرضه (دانشگاه) و تقاضا (بازار و صنعت) وجود ندارد. نتیجه‌اش می‌شود اینکه صرفاً بر اساس علاقه و آن‌هم عموماً علاقه کاذب داوطلبان دانشجو می‌پذیریم. در کجای دنیا این‌همه دانش‌آموز خوب و مستعد می‌روند در رشته مهندسی برق درس بخوانند؟! اصلاً مگر صنعت برق و الکترونیک و مخابرات ما چقدر نیرو می‌خواهد؟! آیا جز این است که بنا بر یک دیدگاه غلط تاریخی، فکر می‌کنیم زرنگ‌ترین دانش‌آموزانمان باید بروند برق بخوانند. اخیراً با یکی از استادان قدیمم صحبت می‌کردم. ایشان دیگر در حال بازنشسته شدن است. می‌گفت آن زمان که می‌خواسته کنکور بدهد (به گمانم اولین یا دومین دوره کنکور سراسری بوده)، خودش دوست داشته رشته راه و ساختمان بخواند ولی به دلیل اصرار اطرافیان (که باهوش‌ها باید بروند برق)، رفته و در کنکور مهندسی برق شرکت کرده، بنده هم که دانشجوی ایشان بوده‌ام به همین نحو وارد این رشته شدم و حالا در پایان قرن چهاردهم شمسی هم دانش آموزان باز به همین ترتیب انتخاب رشته می‌کنند! در طی این قریب به ۵۰ سال در وزارت علوم و وزارت آموزش‌وپرورش چه کرده‌ایم که افراد به سمت استعدادهای خودشان و بر اساس نیاز کشور تحصیل کنند؟ درست این است که انتخاب مسیر تحصیل، حاصل تلاقی دو نمودار باشد: استعداد (و خواست قلبی) مخاطب از یک‌سو و نیازهای تعریف‌شده کشور و جامعه از دیگر سو. چون این نگاه نبوده الآن بهترین استعدادهایمان می‌خواهند بروند در رشته‌هایی که واقعاً کشور به این حد نیاز ندارد. در مقابل رشته‌هایی هستند که آینده کشور به آن‌ها گره خورده، ولی متأسفانه داوطلب ندارند. در رشته‌های علوم پایه مانند ریاضی، فیزیک و زیست‌شناسی کشور دچار بحران جدی است. داوطلبان رشته ریاضی با درصد منفی در درس ریاضی وارد این رشته می‌شوند. الآن در دانشگاه‌های خوب تهران اگر شما بخواهید فوق‌لیسانس ریاضی قبول شوید کافی است فقط ثبت‌نام کنید و هیچ نیازی هم به کنکور ندارید!

در گروه علوم انسانی از قدیم مشکل داشته‌ایم و این مشکل همچنان رو به تزاید است. در رشته‌هایی که کشور به‌شدت به آن‌ها نیاز دارد، مثل اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی نیز با بحران واقعی مواجه شده‌ایم.

در صنعت مادر ما که نفت و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها هستند و اقتصاد ما تقریباً به آن وابستگی کامل دارد، وضعیت به چه شکلی است؟

همین مشکل را در این حوزه‌ها هم داریم. بیش از صدسال است که صنعت نفت داریم، اما متخصص نفت خیلی کم داریم. الآن در ساخت آنچه موردنیاز صنعت نفت است گرفتاری جدی پیدا کرده‌ایم. در تمام عرصه‌های این صنعت -چه نفت، چه گاز و چه پتروشیمی- نیازمند کالا و خدمات خارجی هستیم. معلوم می‌شود نه در تربیت مهندس، نه تکنسین و نه مدیر نفت موفق نبوده‌ایم. این موضوع نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری علمی ما از ابتدا خطا بوده است. البته این را هم باید بپذیریم که دانشگاه نهاد بومی ما نبوده است. با همه دعواهایی که بر سر قدمت دانشگاه در ایران وجود دارد، تقریباً صدسال است که ما دانشگاه -به شکل مدرن آن را- در کشور داریم. این نهاد از خارج وارد کشور شد و ما وقتی می‌خواستیم این را بیاوریم و مستقرش کنیم، سعی نکردیم که ریشه‌های آن را در خاک خودمان بپرورانیم. به همین دلیل، الآن بعد از گذشت صدسال دانشگاه هنوز با فضا و مکان کشور ما احساس قرابت ندارد. دانشگاه راهی برای خودش می‌رود و جامعه هم راه دیگری را. صنعت ما نیازی به دانشگاه در خود حس نمی‌کند. هر نیازی که داشته باشد، می‌گوید من پول دارم -البته قبلاً که پولی وجود داشت- و می‌روم از خارج وارد می‌کنم. آنجایی هم که می‌خواهد سراغ دانشگاه بیاید، این دانشگاه است که نمی‌تواند عرض‌اندام کند چون خودش را برای این رویارویی و پاسخگویی مهیا نکرده است. در رابطه بین دانشگاه و صنعت مشکل هر دو طرف بوده است.

صنعت ما هیچ‌گاه نیاز به دانشگاه را احساس نکرد، چون نمی‌خواست در خط مقدم تجارت و رقابت قرار گیرد. می‌گفت من محصولی را تولید می‌کنم و چون بازارم انحصاری است هرکس همینی را که هست مجبور است بخرد. مثال بارز آن هم صنعت خودروسازی است. دانشگاه هم هیچ‌وقت احساس نمی‌کرد که متعلق به این جامعه است و به‌تبع آن باید برای رفع آلام جامعه اقدام کند. دانشگاه خودش را در معرض نیازهای جامعه نمی‌گذارد. درش را بسته و خودش را ماسوی می‌پندارد. دانشکده‌های فنی و دانشگاه‌های صنعتی ما احساس نمی‌کردند که اگر ما صنعت خودرو داریم، دانشکده‌های مهندسی مکانیک باید برای آن فکری کنند، اگر در تولید یا توزیع برق مشکل داریم، دانشکده‌های مهندسی برق ما احساس نمی‌کردند که باید این مشکلات را برطرف کنند. اگر در آب مشکل داریم مهندسان عمران آن باید درباره آن فکر کنند. بارها شده که از دانشجویانی که درسشان را در رشته برق تمام کرده‌اند پرسیده‌ام ما چقدر برق تولید می‌کنیم؟ به چقدر نیاز داریم؟ هیچ اطلاعی از آن ندارند. اخیراً محققی پسادکتری داشتم که دانش‌آموخته دوره دکتری مخابرات بود. الحق هم فردی باهوش و مستعد و علاقه‌مند می‌نمود. یک روز از او پرسیدم وضعیت مخابرات ما چگونه است؟ وضعیت خطوط مخابراتی ما در قیاس با سایر کشورهای همسایه چیست؟ بنده خدا هاج و واج مانده بود که این سؤالات دیگر چیست؟! راه دانشگاه یک‌چیز است و راه جامعه چیز دیگری.

اوایل انقلاب بحثی در کشور پیش آمد مبنی بر جداکردن آموزش پزشکی از آموزش عالی و نتیجه‌اش شد افزوده شدن مأموریت «آموزش عالی پزشکی» به وزارت بهداشت یا همان بهداری سابق. مستقل از اینکه آیا این کار صلاح بود یا نه و به‌ویژه آیا الآن پس از گذشت سه دهه باید همچنان آموزش پزشکی از بقیه جدا باشد که البته بحث مهمی است و خودش می‌تواند موضوع جلسه دیگری باشد، یکی از دلایل این انفکاک را جدا بودن آموزش پزشکی از نیازهای جامعه می‌دانستند و می‌گفتند طب باید جامع و جامعه‌نگر باشد و دانشجویان پزشکی ما مثلاً درباره

بیمـاری تب برفکی آلپ چیزهایی می‌آموزند که هیچ ربطـی به جامعه ایران ندارد و در مقابل درباره بیماری تراخـم چیزی یـاد نمی‌گیرند! همین اتفاق در سـایر رشته‌ها هم می‌افتد! نه دانشجوی مهندسی ما اطلاعی از وضع صنعتمان دارد، نه دانشـجوی جامعه‌شناسـی اطلاعی از وضع اجتماع و نه اساساً این‌ها غم و اندیشه دانشگاه است.

اسـتاد دانشـگاه خودش را در چنبره شـاخص‌هایی گرفتار کرده که فقط برای خودش و همکارانش معنی دارد. این موضوع به‌تدریج دانشـگاه را به برج عاجی بدل می‌کند (و شـاید هم کرده) کـه ماندگان در آن خود را غیر از دیگران می‌پندارند و با سنجه‌هایی خود را می‌آزمایند که در عالم واقعی محلی از اعتبار ندارد. یادم اسـت سـال‌ها پیـش که به‌عنـوان یک اسـتاد تـازه‌کار وارد دانشـگاه شـده بودم یـک روز رئیس دانشـکده جلسـه‌ای برای اسـتادان گذاشـته بود و در آنجـا گراف‌هایی را نشـان می‌داد کـه ما این‌قدر اسـتادیار داریم، این‌قدر دانشیار و این‌قدر استاد داریم و برنامـه من به‌عنوان رئیس دانشـکده این اسـت که ظرف مدت فلان سـال این هرم عضو هیئت‌علمی را وارونه کنم! بنده هم با همان سـادگی همیشگی از او پرسـیدم: چرا؟! او هم نگاهی عاقل اندر سفیه به من تازه‌کار انداخت که این شـاخص پیشرفت دانشکده اسـت! حالا به گمانم این هرم وارونه شده (نزدیک به وارونگی اسـت) اما آیا دانشـکده ما پیشرفت کرده؟! این اشـتباه اسـت که بگوییم شـاخص توسعه علمی کشـور تعداد مقالات اسـت، آن‌هم بر این اساس که یک شـرکت خارجـی که فعالیتش تجارت از مسـیر اطلاعات است، می‌گوید شما چه تعداد مقاله دارید. دو دهـه ما بـر این طبـل کوبیدیـم که بایـد تعداد مقالاتمـان را زیاد کنیم. حالا زیاد هم کردیم، جامعه از این کار چه طرفی برمی‌بندد؟ واقعیت این است که این موضـوع اصالتاً هیچ منفعتی بـرای جامعه ندارد. به‌تدریج به‌جای اینکه ارزش دانشگاه و استاد دانشگاه در خدمت‌رسـانی به جامعه باشـد، ایـن ارزش قلب می‌شود به اینکه تا دیروز به من می‌گفتند مهندس حالا می‌گوینـد دکتر. تا دیروز مربی بودم حالا اسـتادیار و استاد! این ارزش‌های قلب شده، دانشگاه را به نهادی تبدیل می‌کند فـارغ از نیاز جامعه. افرادی می‌سـازد که در محیط دانشـگاه حصاری دور خود چیده‌اند و درون آن بـرای خود قواعدی گذاشـته‌اند و بنا بر آن قواعد خود را می‌سنجند، به خود و همگنانشان احترام می‌گذارند، یکی بر دیگـری می‌تواند تفوق پیدا کند و در مرتبـه بالاتری قرار گیرد. ولی وقتی از آن حصار خارج می‌شـود و از آن برج بیرون می‌آید، می‌بیند که کسی او را نمی‌شناسـد. جامعه اصلاً احساس نیاز به دانشـگاه نمی‌کند و از آن بدتر دانشـگاه با این روال دیگر مشـکلات جامعه را هـم درک نمی‌کند و اگر جامعه سراغش رود اشتباهی تجویز می‌کند!

اجازه دهید مثـال دیگری را عرض کنم: چند سـال پیش در جریان انتخابات ریاسـت جمهوری، جمعی گرد هم آمده بودند به نام «سـتاد دانشگاهیان حامی فلانـی» اتفاقاً آدم‌های سرشـناس و معتبـری هم در میانشـان بود. آنجا بحثی درگرفت مبنـی بر اینکه آن نامزد محترم، چه هدفی را باید برای علم و فناوری در چهار سـال صدارتش لحاظ کند؟ بحث‌های بسیاری شـد و یکی از حاضران گفت ما تعـداد مقالاتمان از ترکیه کمتر اسـت بـه همین دلیل باید هدف ایشـان، رسـاندن مقالات به ۱۹۰۰۰ تا باشـد تـا از ترکیه جلو بیفتیم. آنجا این بنده سـاده سـؤال کرد: چرا؟! و آن همکار پاسـخ داد کـه اگر می‌خواهیم رشـد کنیم و جامعه‌ای توسعه‌یافته داشته باشیم باید تعداد مقالاتمان را زیاد کنیم و باز بنده پرسیدم آیا باید توسعه پیدا کنیم تا تعداد مقالاتمان افزایش یابد یا باید مقاله بنویسـیم تا توسـعه پیدا کنیم؟ آیا کره جنوبی که مسـیر توسعه را شـتابان می‌پیماید اول تعداد مقالاتش را بیشتر کرد، یا بالعکس ابتدا مسیری برای پیشرفت ترسیم کرد و پس از رشـد در بسـیاری زمینه‌ها یکی از نتایجش افزایش تعداد مقالات شـد؟ القصه رأی آن بزرگوار تأیید شـد و قرار شـد هدف را همان بگذارند. آن بنده خدا رأی نیاورد و رئیس‌جمهور نشد، ولی ما از مرز ۲۰۰۰۰ مقاله هم گذر کردیم، لیکن کجاست توسعه؟!

به گمـان بنده آنچه باید مبنای کار دانشـگاه باشـد التزام اجتماعی اسـت. دانشگاه باید احساس کند که نیازهای جامعه را باید جواب دهد. همان‌طور که وقتی بیمار می‌شـویم راه‌حل را این می‌دانیم که به پزشـک مراجعه کنیم، در سـطح دیگری - مثـلاً آلودگی هوا - هم برای حل مسـئله باید به دانشـگاه مراجعه کنیم. دانشگاه موظف اسـت که این مسئله را حل کند. در جامعه مسـئله ترافیک وجود دارد، باید دانشگاه این را حل کند. جامعه مسـئله اعتیاد دارد، باید برود سـراغ دانشـگاه تا دانشـگاه دردش را درمـان کند، بگوید اعتیـاد یعنی چه، چه ابعادی دارد و چگونه باید حلش کرد.

حتی اجازه دهید کمی پیش‌تر بـروم و عرض کنم دانشـگاه نبایـد بنشـیند کـه دیگـران مشـکلات را برایـش بیاورند، بلکه خودش باید سـراغ جامعه برود و بپرسـد دردت چیست؟ یکـی از ویژگی‌هایی که برای پیامبر اکرم (ص) قائلیم طبیبٌ دَوارٍ بالطبه اسـت؛ یعنی ایشان نمی‌نشسـته‌اند در جایـی و بگویند بیماران بیایند سراغ من! بلکه راه می‌افتادند و می‌گفتند من طبیبی هسـتم کـه آمده‌ام شـما را علاج کنـم. به همین دلیل در یـک مرحله متعالی‌تر دانشـگاه بایـد بـرود سـراغ جامعـه، اسـتاد دانشـگاه باید برود سراغ بخش‌های مختلف جامعه از صنعت و کشـاورزی و بهداشـت و حمل‌ونقـل و بگوید احسـاس می‌کنم شـما مشکلی دارید و من می‌توانم راجع به این مشکل فکر کنم و برای آن چاره‌جویی کنم. این تجربه دست‌کم سیصد سال اخیر دانشگاه‌های جهان است و به همین دلیل بسـیاری از دانشـگاه‌های معتبر جهان چنان در تاروپود مسـائل اجتماعی و صنعتی جامعه خود تنیده شـده‌اند که اصلاً تصور جامعه بدون آن دانشـگاه‌ها امکان‌پذیر نیسـت و بـه همین دلیل این دانشـگاه‌ها اصلاً نوعی برند آن جامعه محسـوب می‌شوند. مگر می‌شـود جامعه امریکا را بـدون نام‌هایی مانند فورد و مک دانلد و متأخرتر از آن‌ها مایکروسـافت و گوگل شناخت؟! حالا ببینید مگر می‌شود این جامعه را بدون هـاروارد و کلمبیا وییـل و ام.آی. تی بجا آورد؟! این همان در هم تنیدگی دانشـگاه در مناسبات اجتماعی اسـت. دانشـگاه‌های مـا در ایـن فضا نیسـتند، چه دانشگاه‌های صنعتی، چه دانشگاه‌های علوم پزشکی، چه دانشـگاه‌های علوم انسانی، هیچ‌کدام فضایی که بـرای خود ترسـیم کرده‌اند، فضـای جامعه‌مداری و جامعه‌خدمتی نیست. کدام دانشـگاه را سراغ داریم که بگوید من وظیفـه و مأموریت خودم را حل فلان مسـئله کشور یا منطقه و استان می‌دانم؟ همگی دارند کاری یکسـان را تکرار می‌کننـد، بی‌آنکه درباره آن چون‌وچرایی داشته باشند.

در این فضا بحث کردن راجع به اینکه توسـعه علمی چیسـت، فارغ از اینکه بدانیم توسـعه کشور چیست، به نظـرم بی‌فایده اسـت. اگر این زیرسـاخت و این بسـتر اجتماعی را در نظر نگیریم، می‌شود اینکه فلان دانشـگاه خوب اسـت چون تعداد مقالات بیشـتری منتشر کرده اسـت! اصلاً دانشگاه‌های دنیا مگر برای انتشـار مقاله و یا درسـت‌تر عرض کنـم برای چند و چندین شدن در فلان رتبه‌بندی و نمایه کار می‌کنند؟! الآن حدود یک دهه از انتشار نتایج رتبه‌بندی شانگهای می‌گذرد و در آن هرسـاله فهرست ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان را منتشـر می‌کند. چند سـال پیش در سـفری به چین ایـن موضوع را پیگیری کـردم که قضیه این رتبه‌بنـدی کـه اتفاقـاً یکی از دانشـگاه‌های بنام چین هم آن را منتشـر می‌کند، چیسـت؟ جذاب اسـت که بدانید آن‌ها فهرسـت ۵۰۰ تایی بیمارستان هم دارند، فهرسـت ۵۰۰ تایی هتل هم دارند، فهرسـت ۵۰۰ تایی سینما هم! می‌گفتند ما در حال رقابت با کل جهان هستیم و بنابرایـن برایمان مهم اسـت رقبایمـان را خـوب بشناسـیم و از آن‌هـا در همـه ابعاد بهتر شـویم! ببینید این رتبه‌بندی در اصل در امتـداد تحقق هدفی ملی و منبعث از سیاسـت‌هایی بلندمدت کشورشـان اسـت. طرفه اینکـه در این فهرسـت سال‌به‌سال تعداد دانشگاه‌های چینی افزایش می‌یابد و شـاید غریب باشـد که عـرض کنم الآن دانشگاه‌های چین به یکی از مقاصد دانشـجویان بین‌المللی (و حتی دانشجویان ایرانی) بدل شده است.

> **استاد دانشگاه خودش را در چنبره شاخص‌هایی گرفتار کرده که فقط برای خودش و همکارانش معنی دارد. این موضوع به‌تدریج دانشگاه را به برج عاجی بدل می‌کند (و شاید هم کرده) که ماندگان در آن خود را غیر از دیگران می‌پندارند و با سنجه‌هایی خود را می‌آزمایند که در عالم واقعی محلی از اعتبار ندارد**

این نقش دانشـگاه در مسیر رشـد و پیشرفت جامعه اسـت، ولی ما متأسـفانه هنوز در مبانـی این موضوع اتفاق‌نظر نداریم. از منشور ۷۲ وجه توسعه علمی، تنها

یک وجه آن را گرفته‌ایم و شـده انتشـار مقاله، بماند اینکه «انتشار مقاله» را با عبارت نامأنوس و بی‌مسمای «تولیـد علم» یکـی گرفته‌ایم. این سـخنان به معنای تخطئه مقاله نیسـت. انتشار مقاله به خودی خود، کار غلطی نیست، اما اینکه آن را تنها شاخص توسعه علمی بدانیم خطاسـت. اینکه بگوییم ما در فلان علم ششم بوده‌ایـم و بعد باافتخار بگوییم حـالا پنجم یا چهارم شـده‌ایم و بعد معلوممان شود که منظورمان از چندم بودن و چندم شـدن، تعداد مقالاتی اسـت که در آن حوزه منتشر کرده‌ایم، حتماً خطاست و حتی کمی به تخفیف انگاشتن ادراک مخاطب است. این روند هم بر ذهن سیاست‌گذاران عالی کشور اثر خطا می‌گذارد و هم حتی در سطح خرد موجب بروز کژرفتاری‌هایی می‌شـود که خود معضلاتـی جدی را بـرای مدیران سـطوح میانی بـه وجود مـی‌آورد. ۲۰ سـال بر طبل مقاله‌نویسـی کوبیده‌ایم، الآن یک دانشگاه مقاله‌زده داریم، این اسـت که می‌بینیم در کشور ما پدیده‌هایی رواج می‌یابند که در هیچ جای دنیا سـابقه ندارد. در کجای دنیا پدیده‌ای به نام مقاله‌فروشـی داریم؟! این نشـان می‌دهد که بحث توسـعه علمی به‌رغم اهمیتی که دارد به‌شدت در کشور ما مظلوم واقع شده است. چون کسی نیامد این را تبیین کند. هرکدام از مدیرانی که آمدند وارد این عرصه شـوند از ظن خودشان یک وجه این منشور کثیرالاطراف امر را گرفتند و به همان دلخوش کردند.

زمانی که مرحـوم علاقه‌مندان در قیـد حیات بودند روزی در همین خیابان قرنی خدمت ایشـان رسـیده بودم. بحثی داشتم مبنی بر اینکه آموزش‌وپرورش چه می‌کند و انتظار ما از آن باید چه باشـد؟ ایشان خیلی خوب همه عرایض بنده را شـنید، بعد شـروع کردند به طرح یکسـری بحث‌ها از کارکرد مدرسـه و اصولاً آموزش عمومی در جامعه که بسیار جذاب بود؛ یکی از آن نـکات این بـود که گفتنـد: می‌خواهی بدانی آموزش‌وپـرورش چه وظیفه‌ای در این مملکت دارد و چـه کرده اسـت؟ از این دفتر برو بیـرون و از خیابان قرنی برو به سمت خیابان کریم‌خان. هرچه در خیابان دیدی، نتیجه عملکرد آموزش‌وپرورش اسـت. کسی در ماشـین میوه می‌خورد و پوسـت آن را توی خیابان می‌اندازد، سـیگار می‌کشـد و فیلترش را به این‌سو و آن‌سو پرت می‌کند، راه را در خیابان بر هم می‌بندیم، با کوچک‌ترین صحبتی با هم دعوا می‌کنیم و ناسـزا می‌گوییم، همه نتیجه عملکرد آموزش‌وپرورش است. ایشـان معتقد بود کار آموزش‌وپرورش این اسـت که آدم‌هایی تربیت کند کـه بتوانند به‌خوبی در کنار هم زندگی کنند آموزش‌وپرورش بایـد آدم خوب تربیت کند آدمی که دیگران از زندگی با او خوشوقت باشند امـا آیا چنین اسـت؟ بعدها بنده بـه فرمایش مرحوم علاقه‌مندان نکته دیگری را افزودم: می‌خواهید بدانید دانشـگاه‌های ما چه کرده‌اند؟ در همـان خیابان که راه می‌رفتید هر اداره و سـازمان و شـرکتی که دیدید وارد آن شـوید: شهرداری، بیمارستان، خودروسازی، بانک، اداره بیمـه و مانند این‌ها، هر اتفاقی که در آن اداره دیدید حاصل عملکرد آموزش عالی ماست. اگر می‌گوینـد امروز برو فردا بیا، اگر زیرمیزی می‌گیرند، اگر خیابان‌ها را آسـفالت می‌کنند و این آسفالت بعد از دو سال قلوه‌کن می‌شود، اگر ماشینی که می‌سازند ۲ کیلومتر بعد از خـروج از کارخانه جوش می‌آورد، اگر سـاختمان می‌سـازیم و با کوچک‌ترین تکانه‌ای می‌لرزد و فرو می‌ریزد، همه کار آموزش عالی ماست. اگر ما این متخصصان را درسـت تربیت کرده بودیم، اگر مهنـدس، مأمور بیمه، پلیس، کارمند، پزشـک، کارشـناس و بقیه را درسـت تربیت کـرده بودیم این معضلات را در جامعه نداشتیم.

مهم‌ترین اصلی که باید در دانشگاه رعایت شود التزام اجتماعی دانشـگاه اسـت. دانشـگاه باید خودش را مکلف بداند به جامعه خدمت‌رسـانی کند، اعتبارش هم به خدمتی اسـت که به جامعه می‌دهد. آن‌کسـی هم که ایـن خدمت را ارزیابی می‌کند جامعه اسـت نه خودش. الآن یک مشـکل مضاعفی در دانشگاه‌ها داریم که خود دانشگاه می‌نشیند و می‌گوید دانشگاه خوب چیسـت و کدام اسـت! کدام بقالی می‌گوید ماسـت من تـرش اسـت؟ درصورتی‌کـه ارزیاب ما بایـد جامعه ما باشـد. جامعه اسـت که بایـد بگوید دانشـگاه‌های مـا در عرصـه علـوم اجتماعی کاری کرده‌انـد یا نه؟ آیا مـا یک تئوری مبنا بـرای اقتصاد کشور داشـته‌ایم؟ آیا نظریه‌های حاکم بر اقتصاد ما از فلان مکتب فکری که دانشـگاهمان بنا نهاده نشئت می‌گیـرد؟ آیـا در حوزه صنعت کانون اندیشـه فلان صنعتمان فلان دانشـگاه اسـت؟ در حوزه سدسازی آیـا یک تئوری داریم که سـد بسـازیم یا نسـازیم؟ یـک روز افتخـار می‌کنیم که ما چندین و چند سـد ساخته‌ایم، یک روز دعوا می‌کنیم که چرا این‌همه سد سـاخته‌ایم. چه کسـی باید راجع به این موضوع فکر می‌کرده اسـت؟ جامعه از دانشـگاه انتظـار دارد که در این مـورد پژوهش می‌کرد. اینکه مـا هیچ تئوری راهبردی در عرصه صنعت، اقتصاد و اجتماع نداریم، دسـت‌کم قاصرش، اگر نگوییم مقصرش، دانشـگاه است. دانشگاه باید هسته تدبیر جامعه و عقل منفصل سیاستمداران و مدیران باشد.

حالا ما این اصل و اساس را رها کرده‌ایم و چسبیده‌ایم به اینکه می‌خواهیم در فلان نمایه و فهرست بین‌المللی جا داشـته باشـیم و آش را آن‌قدر شـور کرده‌ایم که در سـند برنامه‌هـای پنج‌سـاله هم آورده‌ایـم. خالی از لطف نیسـت عـرض کنم در حـال حاضر حدود ۱۶ - ۱۵ نوع نظام رتبه‌بندی دانشگاه‌ها با شاخص‌های متعـدد و متفاوت در دنیا داریـم، البته آن‌هایی که از بقیـه معروف‌ترند، ۶ - ۷ تا هسـتند. طرفه اینکه در این رتبه‌بندی‌ها همیشـه چند دانشـگاه در رتبه‌های بالا و یک‌رقمی قـرار می‌گیرند. بنده تحقیقـی درباره این رتبه‌بندی‌ها انجام داده‌ام. عجیب اسـت که در برخی از این رتبه‌بندی‌ها شـاخص‌ها و سنجه‌ها کاملاً با هم متفاوت‌اند، ولی در عمل باز نتایجشـان بسیار شبیه به هم اسـت. می‌دانید چرا؟ چون دانشـگاه‌های خوب همه‌چیزشان خوب است. آن‌ها موجودیتی هستند که اولاً مأموریت خودشـان را درست تعریف کرده‌اند و ثانیاً همه تلاش خودشـان را می‌کنند که آن مأموریت را درست انجام دهند و به همین دلیل رشدی موزون و جامع‌الاطراف داشته‌اند حالا شما از هر زاویه‌ای که به آن‌ها نگاه می‌کنید آن را قامتی رعنا می‌بینید!

دانشگاه‌ها کار می‌کنند و به‌واسطه کاری که می‌کنند اعتبار کسب می‌کنند و بر اسـاس همین اعتبار است که شما می‌بینید هر شـاخصی که می‌گذارید باز هم این دانشگاه‌ها خوب هسـتند. در ایران ما بدون توجه به این ریشـه‌ها و اینکه دانشـگاه بایـد چگونه درون سـاختارهای اجتماعی ما ریشه بدواند، می‌خواهیم به شـکلی باسـمه‌ای آن‌ها را خوب نگاه کنیم و گاه با عرض پوزش حتی آن‌ها را بزک می‌کنیم تا زیبا جلوه کنند. به یـاد بیاورید که زمانی دانشـگاه‌ها را از هم جدا می‌کردیم که مثلاً دانشـگاه تهران یک‌چیز باشد و علوم پزشکی‌اش یک‌چیز دیگر و بعد برای اینکه در فلان نمایه رتبه‌بندی جایی داشته باشیم همه را مکلف کردیم که با یک نام در مجامع علمی و نشریات ظاهر شوند!

فرمودید کـه بیـش از ۳ هزارتا دانشـگاه در ایـران داریـم، هماهنگ‌کننـده ایـن دانشـگاه‌ها کدام ارگان اسـت؟ شـورای انقلاب فرهنگی اسـت؟ رئیس دانشگاه‌ها هسـتند؟ چـه کسـی یـا کـدام نهـاد باید برنامه‌ریزی و راهبرد ارائه دهد؟

این یکی از آن سـؤالات بسـیار پیچیده‌ای است

که اتفاقاً اگر بتوانیم به آن پاسخ دهیم بسیاری از مشکلات دانشگاه‌ها حل شده و انتظارات جامعه پاسخ داده می‌شود، ولی متأسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم پاسخ درخوری برای آن بیابیم. بعد از گذشت ۳۵ سال، وجود نهادهای متعدد و بعضاً متزاحم در عرصه سیاست‌گذاری و راهبری دانشگاه‌ها همه را سردرگم کرده است. پیش از انقلاب یک وزارتخانه داشتیم به نام وزارت «علوم و آموزش عالی»، بعد از انقلاب نامش را عوض کردیم به «فرهنگ و آموزش عالی»، بعد از حدود ۲۵ سال از انقلاب در سال ۱۳۸۲، نامش را عوض کردیم به وزارت «علوم، تحقیقات و فناوری»، اصلاً دلیل تغییر این نام‌ها چه بوده است؟ طبعاً انتظار داریم که تغییری در ماهیت یا مأموریت آن‌ها پدید آمده باشد؛ یعنی الآن که وزارت علوم، تحقیقات و فناوری داریم به این معنی است که سیاست‌گذار علم، تحقیقات و فناوری است؟ به‌صراحت عرض می‌کنم خیر!

عقلاً و منطقاً وزارت علوم نمی‌تواند این کار را انجام دهد و اصلاً ابزار این کار را ندارد. یکی از زیر نظام‌های اصلی نظام ملی نوآوری، آموزش است. الآن ما در عرصه آموزش، آموزش عمومی را داریم که وزارتخانه‌ای جدا دارد. بین وزارت آموزش‌وپرورش و وزارت علوم هیچ رابطه ارگانیکی وجود ندارد. یکی از معضلات بزرگ نظام آموزشی ما همین ناهماهنگی بین این دو وزارتخانه است. اینکه در فلان شورای این وزارت یکی از اعضای آن وزارت عضو باشد هیچ دردی را درمان نمی‌کند. یکپارچگی در آموزش عمومی و آموزش عالی نداریم. وزارت آموزش‌وپرورش می‌گوید کنکور بلای خانمان‌سوز خانواده‌ها و مدارس است و بچه‌ها از همان دوران ابتدایی در اندیشه کنکور و مدرسه خوب برای تست زدن و کنکور هستند و از طرف دیگر وزارت علوم و دانشگاه‌ها از کیفیت دانش‌آموزان واردشده به دانشگاه‌ها گله‌مندند و مسئول آن را وزارت آموزش‌وپرورش می‌دانند! البته آنچه سرش بی‌کلاه می‌ماند آموزش است. اینکه برای این مشکل چه باید کرد و آیا باید به سمت یک وزارتخانه برای هردو آموزش برویم یا سازوکار دیگری برای هماهنگی و یکپارچگی آن‌ها داشته باشیم به مجالی دیگر واگذار می‌کنم، ولی این فقط در عرصه آموزش عمومی بود، در حیطه آموزش عالی هم مشکل داریم. آموزش پزشکی‌مان از سایر آموزش‌های عالی جداست که پیش‌تر به آن اشاره‌ای کردم. آموزش مهارتی که دیگر واویلاست! آموزش مهارتی یک بخشش در وزارت کار است، یک بخش در آموزش‌وپرورش و یک بخش در وزارت علوم! مشابه قبلی‌ها این‌ها هم هیچ هماهنگی با هم ندارند و راستش برخی، برخی دیگر را قبول هم ندارند. بعد اتفاقاً همه هم می‌خواهند افراد را کارآفرین کنند.

این وضعیت آموزش بود. در بحث فناوری مشکل از این هم پیچیده‌تر است. وزارت علوم در صحنه فناوری چه می‌کند؟ سیاست‌گذار است؟ برنامه‌ریز است؟ راهبر است؟ ناظر است؟ حامی است؟ اصلاً مگر با حضور این‌همه دستگاه صنعتی مانند وزارت صنعت، وزارت کشاورزی، وزارت دفاع، وزارت ارتباطات و صنایع متنوع کشور، وزارت علوم یارای سیاست‌گذاری در این عرصه را دارد؟ شورایی هم به نام شورای عالی عتف داریم که به‌جایش نکاتی را درباره آن عرض می‌کنم. اصلاً فناوری در امتداد نوآوری معنا می‌یابد و نوآوری سمت بازار و تقاضاست. آیا وزارت علوم می‌خواهد در این عرصه هم وارد شود و در آن سیاست‌گذاری کند؟ اصلاً می‌شود؟ آیا تجربه بقیه کشورها آن را تائید می‌کند؟ آیا مثلاً نباید سراغ سناریویی برای یکپارچگی آموزش و در عوض جدا کردن مبحث فناوری و نوآوری از وزارت علوم برویم و آن را در چارچوبی جدید با حضور ذی‌نفعان اصلی‌اش مانند وزارت صنعت، نیرو، کشاورزی و دفاع بازطراحی کنیم؟

وزارت نفت هم همین‌طور.

بله وزارت نفت را داریم، وزارت نیرو را داریم، وزارت جهاد کشاورزی را داریم که هرکدامشان یک پای فناوری هستند، بنابراین چنین نیست که ما بتوانیم با وزارت علوم، فناوری را مدیریت کنیم. بحث پژوهش هم همین‌طور است. وزارت علوم می‌خواهد بر کدام پژوهش‌ها تمرکز یابد: پایه؟ کاربردی؟ توسعه‌ای؟ پژوهش عرضه محور؟ تقاضامدار؟ بودجه پژوهش را می‌خواهد چه کند؟ آیا می‌تواند بر دخل‌وخرج آن نظارت کند؟ با دستگاه‌های متنوعی که در کشور هستند و بعضاً اشترک مأموریت در پژوهش دارند چه می‌خواهد بکند؟ آیا ابزار مدیریت و راهبری (مثلاً بودجه پژوهش کشور) در اختیار وزارت علوم است؟ در مقابل وزارت علوم نهاد دیگری داریم به نام معاونت علم و فناوری، این نهاد در عرصه علوم و فناوری کجا قرار می‌گیرد و بازیگر کدام میدان است؟ حتی در نامش هم با وزارت علوم اشتراک دارد ولو اینکه در طی این ده سالی که این نهاد ایجاد شده هر بار هریک از مسئولانش تلاش کرده‌اند میان خود و وزارت علوم خطی بکشند و کارها را از هم جدا کنند، ولی چون اصالتاً امری شخصی بوده می‌بینید در دوره بعد جای این خط عوض شده! یکی می‌آید و می‌گوید من از نشریات علمی و انجمن‌های علمی حمایت می‌کنم و به دانشجویان دکتری گرنت می‌دهم و دیگری می‌گوید من آن کارها را نمی‌کنم و مثلاً به پارک‌های علم و فناوری کمک می‌کنم و دانشجویان را بدون کنکور به مقطع بعد می‌برم! طرفه اینکه برخی مدیریت‌های این نهادها کاملاً همنام و هم مأموریت‌اند!

مطمئناً هریک از این دستگاه‌ها خیرات و برکاتی برای نظام علمی کشور داشته‌اند، ولی تزاحم میان آن‌ها چنان جدی است که مانع اجرایی شدن بسیاری از نیات راهبردی پیشرفت کشور می‌شوند. این موضوع مربوط به نهادها و ساختارها بود، در عرصه نظام‌های شورایی و تصمیم‌گیری هم دچار همین پدیده‌ایم. تعدد شوراهای عالی در قلمرو علم و فناوری واقعاً مشکلات عجیبی را پدید آورده است. شورای عالی انقلاب فرهنگی را داریم که از ابتدای پیروزی انقلاب تأسیس‌شده و تا الآن که قریب ۳۸ سال از عمرش می‌گذرد نقشی جدی در فضای آموزش عالی کشور دارد، اما این نقش به‌درستی تبیین نشده است. هنوز نمی‌دانیم شورای عالی انقلاب فرهنگی در چه محدوده‌ای از سیاست‌گذاری کلان نظام علم و فناوری کشور باید ورود پیدا کند. این شورا بعضاً به مسائل کلان می‌پردازد و مثلاً نقشه جامع علمی کشور را تصویب می‌کند که برنامه بزرگ و مهمی است یا مثلاً سند تحول بنیادین آموزش‌وپرورش را تصویب می‌کند که خیلی برنامه مهمی است و از طرف دیگر به مسائل ریزی مانند مقررات جزئی فرایند ارتقای اعضای هیئت‌علمی که اصالتاً موضوعی درون‌دانشگاهی و نه حتی درون‌وزارتی است، می‌پردازد. همین عدم تبیین دقیق وظایف در بسیاری از مواقع مشکلاتی جدی پیش پای دانشگاه‌ها می‌گذارد. شورای عالی عتف هم وضعیتی مشابه دارد. پس از گذشت تقریباً ۱۵ سال از تأسیس آن هنوز معلوم نیست شأن آن چیست؟ چه ابزار هدایتی و نظارتی دارد و چگونه باید با دستگاه‌ها تعامل کند. شوراهای عرصه فناوری هم همین‌طور. اگر شورای عتف داریم رابطه‌اش مثلاً با شورای عالی آموزش‌وپرورش چیست؟ تعاملش با شورای عالی فضای مجازی چگونه تعریف می‌شود؟ نسبتش با شورای عالی انقلاب فرهنگی یا شورای عالی فناوری اطلاعات چیست؟ واقعیت این است ما هم در عرصه سیاست‌گذاری، اجرا، نظارت و پشتیبانی دچار تعدد دست و با ضعف تدبیر مواجه هستیم.

به‌قدری تعدد دستگاه و تعدد دست داریم که وقتی دست‌ها جلو می‌آیند، در هم متزاحم می‌شوند و نمی‌توانند کار را پیش ببرند. حتی جاهایی علیه هم کار می‌کنند، ولی یک دلیلش این است که معمولاً همه می‌خواهند کارهای زودبازده و سهل را انجام دهند و کسی سراغ مسائل سخت نمی‌رود

به‌قدری تعدد دستگاه و تعدد دست داریم که وقتی دست‌ها جلو می‌آیند، در هم متزاحم می‌شوند و نمی‌توانند کار را پیش ببرند. حتی جاهایی علیه هم کار می‌کنند، ولی یک دلیلش این است که معمولاً همه می‌خواهند کارهای زودبازده و سهل را انجام دهند و کسی سراغ مسائل سخت نمی‌رود، نتیجه هم آنکه مسائل آسان‌تر را انتخاب می‌کنند و یک‌باره می‌بینیم که ۵ دستگاه دارند روی یک مسئله کار می‌کنند و این یعنی هدررفت بودجه و زمان و انرژی و در یک کلام کفران نعمت.

به نظر شما چه راهکاری برای برون‌رفت از این وضعیت وجود دارد؟

گمان من این است که ما هیچ راه‌حلی برای توسعه کشور، رفاه مردم، سعادتمندی دنیوی و حتی اخروی جامعه نداریم، مگر اینکه دست به دامان علم

شویم. راه رستگاری جامعه از دالان علم می‌گذرد. باید دست آویزیم به دامان علم و رهایش نکنیم. علم نوین و به‌تبع آن دانشگاه برساختی است به‌شدت حرفه‌ای که به کار حل معضلات و مشکلاتمان در عرصه هستی می‌آید. ما بیش از آنکه علم را یک ضرورت و نیاز بدانیم، در کمال تأسف آن را نوعی تجمل و زینت می‌دانیم. این نگاه تجملی هم برای تک‌تک افراد جامعه ما برقرار است و هم برای کسانی که مدیر و مسئول هستند.

دانشجویی که وارد دانشگاه می‌شود، می‌خواهد لیسانس بگیرد چون خانواده‌اش گفته است. در دبیرستان و مدرسه دانش‌آموزان را هدایت نمی‌کنیم که بروند به سمت شناخت علایقشان، به سمت شناخت استعدادشان و توانایی‌شان. این است که دانش‌آموز راهی طریقی می‌شود که نه برخاسته از علقه‌اش است و نه نیاز جامعه و کشورش. این بررسی از منظر شخصی و فردی است.

در سطح بالاتر می‌بینیم که تمام مسئولین کشور ما ولع دارند که حتماً دانشگاهی باشند. همه باید حتماً هم مدیر باشند و هم آقای دکتر. همه احساس می‌کنند چیزی را کم دارند. همین‌که این لقب و آن سمت را به دست آوردند، دیگر کافی است، نه می‌اندیشند که چه باید بکنند و نه در ورای آن اصالتاً نیازی به علم پیدا می‌کنند. نگاه ما به علم یک نگاه اولیه و ابتدایی است. علم به معنای نوینش را نمی‌شناسیم. دانشگاه و کارکردهایش برایمان نامعین است. علم را ارزش نمی‌دانیم، علم را راهبر نمی‌دانیم، علم را موتور نمی‌دانیم. علم یک برساخت اجتماعی است که باید پاسخگوی جامعه باشد و در چنبره این ندانم‌کاری‌های کشور به‌شدت متضرر شده است.

بیشترین تعداد مهندس (نسبت به جمعیت) در جهان را داریم، اما چرا کشور توسعه پیدا نمی‌کند؟ زیرا اساساً تربیت این آدم‌ها با نیت پاسخگویی به نیاز جامعه و تأثیرگذاری بر روند رشد جامعه نبوده است. یکی از مباحثی که همیشه (و دست‌کم طی ۱۵-۱۶ سال اخیر) در شورای گسترش آموزش عالی مطرح بوده، همین است که مجوز صدور رشته و به‌تبع آن مجوز پذیرش دانشجو در رشته باید مطابق چه شرایطی باشد؟ شاید عجیب باشد ولی واقعیت این است که ما صرفاً بر اساس تعداد اعضای هیئت‌علمی به دانشگاه‌ها مجوز رشته و دانشجوی جدید می‌دهیم! یعنی فقط نگاه می‌کنیم که در این گروه آموزشی چند استادیار، چند دانشیار و چند استاد وجود دارد و بر اساس آن‌هم مجوز می‌دهیم و نه حتی بر اساس اینکه امکانات آموزشی و پژوهشی‌اش اقتضا دارد؛ یعنی دانشگاه صرفاً بر اساس یک صفت درونی مجوز رشته جدید می‌گیرد و در این مسیر نه دانشگاه نگاه می‌کند که این رشته اصلاً نیازی برایش هست و اصلاً مخاطبی دارد و نه وزارت علوم چنین اطلاعاتی را دارد. نتیجه‌اش می‌شود همین‌که الآن داریم: استاد در دانشگاه جذب کرده‌ایم و حالا آن استاد می‌گوید برای اینکه من ارتقا پیدا کنم باید تحصیلات تکمیلی راه‌اندازی کنیم و باید رشته‌های جدید در مقاطع جدید ایجاد کنیم. اینکه این رشته مخاطب و نیازی در بیرون دارد به استاد ربطی ندارد! دوباره همین چرخه تکرار می‌شود!

ما بیش از آنکه علم را یک ضرورت و نیاز بدانیم، در کمال تأسف آن را نوعی تجمل و زینت می‌دانیم. این نگاه تجملی هم برای تک‌تک افراد جامعه ما برقرار است و هم برای کسانی که مدیر و مسئول هستند. دانشجویی که وارد دانشگاه می‌شود، می‌خواهد لیسانس بگیرد چون خانواده‌اش گفته است. در دبیرستان و مدرسه دانش‌آموزان را هدایت نمی‌کنیم که بروند به سمت شناخت علایقشان، به سمت شناخت استعدادشان و توانایی‌شان

ازاین‌دست موضوعات در نظام علمی‌مان کم نداریم. دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و گروه‌های آموزشی می‌خواهند نشریه داشته باشند وقتی پی جو می‌شوید چرا، معلوم می‌شود برای اینکه مقالات استادانشان را در آن منتشر کنند تا بتوانند ارتقا پیدا کنند! نگاه ما به نشریه محملی برای تضارب آرا و یافته‌های علمی نیست بلکه آن را ابزاری برای منفعت شخصی و ارتقانامه می‌دانیم، به همین دلیل است که بیش از ۴۰۰ نشریه علمی در کشور منتشر می‌شود ولی تقریباً هیچ‌یک از آنان خوانده نمی‌شوند! صرفاً منتشر می‌شوند تا در هیئت ممیزه مورد استفاده قرار گیرد.

این باز تأکیدی است بر آن نکته که پیش‌تر عرض کردم؛ ما مفهوم علم نوین و الزامات و اقتضائات آن را درک نکرده‌ایم. بیشتر نگاه کرده‌ایم که دنیا چه چیزهایی دارد و شکلی و حتی کاریکاتوری از آن را در کشور ساخته‌ایم. آن‌ها دانشگاه دارند خب ما هم داریم، آن‌ها انجمن علمی دارند ما هم داریم، آن‌ها دوره دکتری دارند ما هم داریم، آن‌ها مجله علمی دارند ماهم داریم! لیکن میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است!

باز هم تأکید می‌کنم آنچه بنده عرض می‌کنم به‌هیچ‌عنوان نباید موجب این تلقی شود که نظام علمی‌مان بی‌فایده بوده و همه‌اش همین ضعف‌هاست. حاشا وکلا! اگر قرار باشد درباره سهم نظام علمی در پیشرفت‌های قریب به چهار دهه از انقلاب سخن بگوییم خود مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود: از تأثیر دانشگاه‌ها بر رفع مشکلات زمان جنگ تحمیلی، از تلاش آن‌ها در سازندگی پس از جنگ و عمران کارخانه‌ها و صنایع، از دستاوردهای شگرف آن‌ها در عرصه‌های پزشکی و کشاورزی، از تأثیر آن‌ها در ارتقای فرهنگ و بینش اجتماعی، از فعالیت آن‌ها در حوزه‌های جدید فناوری دفاعی و هسته‌ای و نیز علوم راهبردی کشور و در یک کلام از تأثیر دانشگاه‌ها بر قوام استقلال فکری، فرهنگی، صنعتی و دفاعی کشور. این‌ها همه آن چیزهایی است که وقتی درباره آن فکر می‌کنیم و خود را با کشورهای همسان خودمان در منطقه و خارج از منطقه مقایسه می‌کنیم بسیار مایه مبالات و مباهات است و خون غرور و سرافرازی ملی را در رگ‌های جامعه می‌دواند. بنده به‌شدت به این جولان و ترک‌تازی نظام علمی کشور اعتقاد دارم و حتی بجا و ضروری می‌دانم جایی مثلاً در وزارت علوم یا شورای عالی انقلاب فرهنگی، اینک که به چهل‌سالگی انقلاب اسلامی نزدیک می‌شویم، تصویری از کامیابی‌های ملی در پرتو علم و دانش را در عرصه‌های مختلف ترسیم کنند بی‌گمان این تابلویی سراسر زیبایی و شکوه و اقتدار خواهد شد که به‌خصوص می‌تواند برای نسل آینده کشور و فرزندان امروز ایران بسیار انگیزه ده و الهام‌بخش باشد. این نکته یک‌چیز است و آنچه بنده در این مصاحبه عرض می‌کنم چیزی دیگر. آنچه در این مختصر بنده سعی دارم تبیین کنم ناملایماتی است که الآن بر سر راه توسعه علمی در کشور وجود دارد و ما موظفیم به‌حسب شأن تاریخی خود و ادای دین به ملک و ملت درباره آن‌ها بیندیشیم تا کاروان علم و فناوری و نوآوری کشور به‌سلامت و پویایی هرچه تمام‌تر از آن بگذرد و رهاورد آن برای کشور، آبادانی و رفاه و سلامت و سعادت باشد.

می‌گویند شرکت‌ها یا سرمایه‌برند، یا کاربرند و یا دانش‌بر، الآن می‌بینیم که شرکت‌ها بیشتر به سمت دانش در حال حرکت هستند. تعریف شما از این شرکت دانش‌بنیان چیست؟

این موضوع هم از آن مقولات جدی است که باید ابعاد آن به‌خوبی تبیین شود. البته گمان می‌کنم کم‌کم به پایان وقت رسیده‌ایم به همین دلیل بنده بحث مفصل درباره آن را به فرصتی فراخ‌تر وامی‌گذارم و در اینجا به‌اجمال چند نکته را عرض می‌کنم.

موضوع «اقتصاد دانش‌بنیان» از آن مباحثی است که اتفاقاً در پارادایم التزام اجتماعی دانشگاه قابل‌تعریف است بدین معنا که دانشگاه بنا به وظایف ذاتی‌اش نقش جدیدی را بر خود هموار می‌کند و آن تلاش برای ارتقای سطح رفاه عمومی از طریق تولید ثروت در جامعه است. جالب است بدانید اصلاً عبارتی به نام «شرکت دانش‌بنیان» در این حوزه نداریم بدین معنا که شرکتی هست که دانش‌بنیان کار می‌کند و دیگری چنین نیست. خیر! محصول یا خدمات می‌تواند دانش‌پایه (و دقیق‌تر عرض کنم فن‌پایه) باشد. همین تفاوت به‌ظاهر ساده در عمل تأثیری جدی دارد: یک‌وقت شما شرکت را دانش‌بنیان می‌دانید بعد حمایت می‌رود سمت شرکت یعنی «نهادگرا» به موضوع نگاه می‌کنید و طبعاً پشتیبانی‌ها هم «ساختاری» است و یک‌وقت شما محصول/خدمات را دانش‌بنیان (فن‌پایه) می‌دانید بعد حمایت‌ها معطوف به «فرایند» خواهد بود و مثلاً می‌روید سراغ بازارسازی و رفع موانع خرید کالا/خدمات. اتفاقاً این بحث الآن موضوعیت دارد چون اگر دیر بجنبیم مشابه

خطایی که در بحث «تولید علم» در کشور پدید آمد اینجا هم پدیدار خواهد شد. این نکته را هم باید افزود که در اینجا چند موضوع دیگر هم خلط شده است؛ اول بحثی است که اشاره کردم. بعد مشخص کردن سقف مطالبات از این موضوع است. اجازه دهید کمی دقیق‌تر به آن اشاره کنم.

در حال حاضر فضایی در حال ترویج است که همه مشکلات ما با شرکت‌های دانش‌بنیان حل می‌شود و البته این بحث اصالتاً از سوی معاونت علمی و در قالب گزاره‌هایی عجیب مانند بد بودن، مصیبت‌بار بودن و حتی نجس بودن! پول نفت و اقتصاد نفتی مطرح می‌شود. یا اینکه کار بخش‌های مختلف دولت دادن مجوز است و هنرشان این است که جایی کسی بخواهد کار کند و آن‌ها بروند کرکره‌اش را بکشند پایین! یا اینکه شرکت‌های دانش‌بنیان به پول دولت نیاز ندارند! یا اینکه تنها راه توسعه اشتغال رفتن به سمت شرکت‌های دانش‌بنیان است یا اینکه دانشگاه‌ها با پول دولت نمی‌توانند افراد را کارآفرین تربیت کنند. واقعیت این است غیر از عوامانه بودن این سخنان، به نظر می‌رسد ما داریم بیشتر بر طبل مطالبات ملی در این عرصه می‌کوبیم و سقف امیدها را هر بار بالاتر می‌بریم. درصورتی‌که اولاً آمار نشان می‌دهد ما ظرف چهار سال گذشته حداکثر توانسته‌ایم ۳۵۰۰ شرکت دانش‌بنیان را مجوز بدهیم (لطفاً به همین نکته هم دقت کنید که همین شرکت‌های دانش‌بنیان هم باید بروند از نهادی دولتی و اتفاقاً همین نهاد معاونت علمی مجوز بگیرند) و ثانیاً مجموع اشتغال حاصل از این شرکت‌ها در کشور زیر ۱۰۰ هزار نفر بوده است (هر شرکت زیر ۳۰ نفر و این با احتساب حتی فعالیت‌های پروژه‌ای مقطعی در این شرکت‌هاست که برای آن ممکن است یکی دو نفر درزمانی محدود در آنجا بیایند و بعد هم بروند) و این در حالی است که سرعت تأسیس این شرکت‌ها کند هم شده است. علاوه بر اینکه باید دقت کرد اساساً این فهم که اقتصاد دانش‌بنیان از دل کارهای کوچک نو و به‌اصطلاح استارتاپی بیرون می‌آید به‌شدت غلط است. کاروکسب استارتاپی واجد ارزش است و می‌تواند در مسیر کارآفرینی در میان افراد علاقه‌مند و بخصوص دانش‌آموختگان دبیرستانی و لیسانس واجد اثر باشد ولی اقتصاد دانش‌بنیان یک‌چیز است و کار و کسب نوپا (استارتاپی) چیز دیگر. نقش صنایع بزرگ و بخش تحقیق و توسعه آن‌ها که اصالتاً در نوآوری سهمی جدی دارند در این اقتصاد بسیار جدی است. نکته تلخ‌تر اینکه اقتصاد دانش‌بنیان را همان اقتصاد مقاومتی و بالعکس بدانیم که متأسفانه در سخنان دولتمردان و حتی مدیران علمی کشور شنیده می‌شود! نگرانی جدی بنده این است که پس از مدتی این تب هم فروکش کند و ببینیم از این هم آبی برای کشور گرم نشد. این‌ها مفاهیم نوینی هستند که ظرف دو دهه اخیر در جهان گسترش یافته‌اند و انتظار به‌حق جامعه این است که نخبگان جامعه آن‌ها را تعریف و عملیاتی کنند، نه اینکه سیاست‌گذاران هم با نگاهی خرد، تبلیغاتی و حتی خطا با آن مواجه شوند.

درک درست از اقتصاد دانش‌بنیان، راهبر شدن دانش در فعالیت‌های اقتصادی است و این همان نکته‌ای است که OECD هم در گزارش‌هایش به آن تأکید دارد. در این صورت است که اقتصاد کشور می‌تواند بهره‌مند از موهبت منابع زیرزمینی مانند نفت باشد، ولی دانش‌بنیان هم باشد مانند نروژ. اقتصاد کشور می‌تواند بهره‌مند از موهبت کشاورزی باشد، ولی دانش‌بنیان هم باشد مانند آرژانتین و برزیل. می‌تواند بهره‌مند از گردشگری باشد، ولی دانش‌بنیان هم باشد مانند ترکیه و اسپانیا. می‌تواند بهره‌مند از صنایع دریایی و شیلات باشد، ولی دانش‌بنیان هم باشد مانند اندونزی و ویتنام. در این صورت است که نقش دولت و نهادهای علمی در این زیست‌بوم، تمهید شرایط مناسب‌تر برای شکل گرفتن همین فضا باید باشد و انتظار این است که سیاست‌گذاران فناوری و نوآوری این مجموعه تمهیدات را طراحی و عملیاتی کنند. این تمهیدات هم می‌تواند شکل‌دهی به نظام تقاضای فناوری باشد، هم تسهیل شرایط عرضه داخلی و خارجی کالا و خدمات دانش‌پایه، هم تعریف نظام تعرفه‌ای مناسب برای تقویت فضای کاروکسب داخلی و هم اعطای مشوق برای صادرات.

ملاحظه می‌فرمایید اتفاقاً این موضوع از یک‌سو چندین و چند بر دارد و از سوی دیگر ذی‌مدخلان بسیاری باید در آن ورود کنند. ما به‌جای رفتن به سراغ مسائل اصلی و البته مشکل، رفته‌ایم سراغ اعطای مجوز به شرکت‌ها و بعد هم دادن وام و هبه از پول نفت! و البته به آن بیفزایید تزاحم میان دستگاه‌ها که وزارت علوم و شورای عتف خود را مسئول آن می‌داند، معاونت علمی می‌گوید انا رجل و وزارتخانه‌های صنعتی هم که اصلاً هریک را قبول ندارند و راه خودشان را می‌روند!

یک‌باره آمده‌ایم چیزی برای خود ساخته‌ایم به‌عنوان شرکت دانش‌بنیان، بعد می‌گوییم تعریف این پدیده چیست، کسی تعریفی برای آن ندارد. قانون مجلس شرکت دانش‌بنیان را شرکت‌های با فناوری برتر، HighTech تعریف کرده است، درصورتی‌که هم چنانکه عرض کردم ممکن است صنعتی با فناوری پایین، LowTech، یا با فناوری متوسط، MedTech، داشته باشید، ولی باز دانش‌بنیان باشد. سهم صنایع با فناوری برتر در امریکا هنوز زیر ۳ درصد از GDP است و استرالیا هدف‌گذاری‌اش برای رسیدن به ۴ درصد ظرف ۱۰ سال آینده است پس اصلاً این طرز تلقی که همه تخم‌مرغ‌های توسعه فناوری و ثروت آفرینی را در سبد شرکت‌های دانش‌بنیان قرار دهیم نمی‌تواند ما را پیش ببرد. دانش‌بنیان بودن به اقتصاد ربط دارد. این است که ارزش‌افزوده اقتصاد از کجا آمده است؟

در بسیاری از موارد سیاست ما عین سلیقه ما بوده است! هرکس هم که مسئول شود سلیقه خود را اعمال می‌کند. درحالی‌که کشوری مثل ژاپن قانون اساسی علم دارد. دوره‌های بازنگری برای قانون اساسی علمش هم دارد و تمام اجزای نظام علم و فناوری کشور را هم با این قانون تنظیم می‌کند

این‌ها مسائل ساده‌ای نیستند، مسائل علمی و به‌غایت پردامنه‌ای هستند. نقش دانشگاه‌ها همین است که این گره‌ها را باز کند. در این صورت کشور که می‌خواهد سراغ فضای جدیدی برود، ابعاد آن را می‌شناسد. می‌داند که چطور باید ورود و عمل کند. نتیجه‌اش این می‌شود که چند صباحی را با بنگاه‌های زودبازده و چند صباح دیگر را با شرکت دانش‌بنیان سرکرده‌ایم، ولی عایدی از آن کشور حاصل نشده است.

ما دچار این ضعف‌ها هستیم و تا زمانی که این مشکلات وجود داشته باشند، بیش از اینکه سیاستی در عرصه علم و فناوری داشته باشیم سلیقه‌ای در این عرصه عمل کرده‌ایم. شاید غریب باشد ولی در بسیاری از موارد سیاست ما عین سلیقه ما بوده است! هرکس هم که مسئول شود سلیقه خود را اعمال می‌کند. درحالی‌که کشوری مثل ژاپن قانون اساسی علم دارد. دوره‌های بازنگری برای قانون اساسی علمش هم دارد و تمام اجزای نظام علم و فناوری کشور را هم با این قانون تنظیم می‌کند. گرفتاری جدی ما در این حوزه ناشی از سوءبرداشتی است که به این موضوع پیدا کرده‌ایم و نیز سطحی‌نگری جدی‌ای که در تمام ارکان کشور وجود دارد.

آیا شورای عالی انقلاب فرهنگی برای رفع این مشکلات کاری نکرده است؟

تلاش‌هایی کرده، همین‌که الآن سندی داریم تحت عنوان نقشه جامع علمی کشور، یعنی تلاشی در این‌سو، اما اشکال این است که یک حرکت منفرد است. یک حرکت پیوسته، ایران‌شمول و مبتنی بر اراده جمعی بازیگران عرصه علم و فناوری نیست که بر اساس آن بگوییم مثلاً این نقشه به‌نوعی می‌تواند نقش قانون اساسی علم را بازی کند، حال بقیه دستگاه‌ها چطور می‌توانند خود را با این سند تنظیم کنند؟ آیا اولاً خود سند مبتنی بر خرد جمعی متخصصان و ذینفعان، چه حقیقی، چه حقوقی، تدوین و بازنگری شده و ثانیاً آیا این اقتدار وجود دارد که مثلاً وزارت صنعت، یا نفت یا جهاد کشاورزی خود را مکلف به تبعیت از آن بدانند و برنامه‌های توسعه فناوری خود را بر اساس آن تنظیم و هدایت کنند؟ به نظر می‌رسد هنوز این مسائل در کشور طرح و حل نشده‌اند، حرکت‌هایی که نوعاً در کشور شاهد بوده‌ایم به‌شدت جزیره‌ای، گسسته و غیر مرتبط بوده‌اند. ما نظام فراگیری که همه اجزا را به هم مرتبط و منتظم بکند نداریم. مجموعه‌ای از خرده‌نظام‌ها داریم که درون خودشان مشکلات جدی دارند؛ اما یک منظومه از این خرده نظام‌ها نداریم که درون آن‌همه اجزا به‌صورت یکپارچه و هماهنگ عمل کنند.■

راه رهایی از بحران‌های اقتصادی موجود

میزگرد اقتصادی با حضور محمدحسین رفیعی، محمد مالجو، رضا مظهری و لطف‌الله میثمی

میثمی: با کاهش قیمت نفت، مختصر درآمد ما به دلیل جنگ نیابتی که درگیرش هستیم به سمت هزینه‌های نظامی می‌رود. مردم هم آن را قبول دارند. ۴۰ تا ۵۰ درصد اقتصاد ما هم که دست نهادهاست و آن‌ها مالیات نمی‌دهند. این وضعیت دولت را در محظور قرار داده است. طرح سلامت و بدهکاری دولت به بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها هم هست. حتی دولت رسماً می‌گوید که بدهکاری دارد. وام‌های بانکی بسیاری را به بانک‌ها پس نمی‌دهند. این موارد وضع موجود ما را می‌سازند. در این جلسه ما می‌خواهیم بدانیم برای این وضعیت چه‌کار ایجابی کنیم. نقدها حتی از طرف مسئولان هم زیاد است؟ در شماره ۱۰۵ نشریه پیشنهادهای کاملی را در مقاله «راه برون‌رفت از وضعیت موجود» آورده‌ایم. به نظر من دکتر حسن روحانی باید وضعیت موجود را عریان کند. وقتی کارگران پنج ماه است حقوق نگرفته‌اند. کارخانه‌دارها هم حق دارند وقتی ۲ درصد بودجه، به عمران تعلق دارد و کارخانه‌ها فروشی ندارند. دولت هم برای اینکه امنیت به خطر نیفتد باید برود و شورش را بخواباند و حقوق عقب‌مانده کارگران را بدهد یا صندوق بازنشستگی کشوری تنها ۲۰ درصد حقوق بازنشستگی را می‌تواند بدهد و ۸۰ درصد بقیه را دولت می‌دهد. از طرف دیگر می‌گویند دولت کاری نکرده است. دولتی که دستش بسته است و نمی‌تواند کاری کند باید وضع اقتصاد و مشکلات را عریان کند و بگوید حداقل تا نهادها مالیات ندهند، کاری نمی‌شود کرد. سرمایه‌گذاری سنگین به کنار، حتی امور جاری مملکت هم نمی‌چرخد.

مالجو: پیشنهاد مهندس میثمی چنانچه به اجرا گذاشته شود، گام بسیار مثبتی است و دولت نباید از طرح کردن مشکلات با مردم نگران باشد؛ اما این گام مثبت چندان تناسبی ندارد با ابعاد بحران‌هایی که جامعه ما را درنوردیده است و بسیارانی را به‌درستی نگران کرده است ندارد، نه‌فقط از حیث مصالح نظام سیاسی بلکه از جهاتی به‌مراتب فراگیرتر که به کل بقای مملکت برمی‌گردد. گمان می‌کنم ما از این مرحله گذشته‌ایم که با اقدامات مثبتی از این دست بتوانیم این وضعیت را مهار بکنیم. یکی از مشکلاتی که در گفت‌وگوها و منازعه‌های فکری ما وجود دارد این است که بخش‌هایی از مخالفان وضع موجود گرچه از نتایج بازی در حوزه‌های اقتصاد و سیاست و فرهنگ ناراضی هستند اما درعین‌حال از قوانین بازی تا حد زیادی حمایت می‌کنند. درحالی که آن نتایج بازی محصول همین قواعد بازی است. مشکل این است که سطح نقدها به وضع موجود از نتایج بازی به قواعد بازی چندان عروج نمی‌کند. به نظر من تا قواعد بازی در حوزه‌های سیاست و اقتصاد و فرهنگ دچار تغییرات گام‌به‌گام اما محسوس نشود، نتایج بازی که موضوع نارضایی‌هاست کماکان تکرار خواهند شد. اینجاست که باید سطح بحث را از حوزه پالیسی به حوزه پالیتیکس ارتقا دهیم، یعنی به کلیت استراتژی دولت. در این چارچوب، گرچه گفته آقای میثمی که می‌گویند به سمت پیشنهادهای ایجابی حرکت کنیم برای من کاملاً مفهوم و مقبول است، اما باید پیشنهادهای ایجابی را در متن فضایی کلان‌تری که امروز تثبیت شده است بنشانیم. به‌گمان من، همین فضای تثبیت‌شده کلان از قضا ریشه اصلی مشکلات ماست. لذا دشوار است که هم‌زمان هم قواعد بازی را به نقد بکشیم و هم پیشنهادهایی ایجابی برای حوزه سیاست‌گذاری و پالیسی‌ها به دست بدهیم. درواقع می‌خواهم بگویم پیشنهادهای ایجابی چه‌بسا در فضای کلان ناسالمی که محمل اجرای آن پیشنهادها باید باشد چندان قابلیت اجرا ندارند. پیشنهادهای ایجابی مربوط به سیاست‌گذاران است، اما کسانی که بیرون از گود سیاست‌گذاری‌ها هستند باید بکوشند صحنه وسیع‌تری را که مسبب نارضایتی‌های امروزی است ببینند.

مظهری: این درست است که برخی از مشکلات را خود دولت‌مردان گفته‌اند البته نه همه مشکلات را. اگر بخواهیم به‌طور اجمالی انقلاب‌ها را در قرن گذشته مورد بررسی قرار بدهیم، اطلاع رهبران و اندیشمندان ایران از «اقتصاد سیاسی» نسبت به رهبران و اندیشمندان انقلاب‌های دیگر قابل قبول نیست. برای مثال رهبران هر انقلابی همان اول طبقه پیشرو را مشخص می‌کنند و بر اساس اولویت منافع آن طبقه پیشرو برنامه‌ریزی می‌کنند. پیش از انقلاب اکثر نظریه‌پردازان مارکسیست با کپی‌برداری از آثار مارکس و لنین، بدون هیچ گونه اجتهادی، طبقه کارگر را که طبقه‌ای بسیار نحیف در آن شرایط ایران بود، به‌عنوان طبقه پیشرو قرار دادند و به دیگر طبقات بی‌اعتنا یا کم‌اعتنا بودند و مسلمانان انقلابی، حتی از نوع چپ، هیچ برنامه‌ای برای طبقه پیشرو نداشتند. البته شاید بتوان گروه مؤتلفه را نام برد که قشری از کاسب‌های بازار را به‌عنوان طبقه پیشرو در ایدئولوژی خود گنجانده بود. در اوایل انقلاب بحث سرمایه‌داری ملی مطرح شد. در دوران جنگ هم در شورایی که تشکیل شد و افرادی مانند مهندس سحابی، حاج‌آقای عالی‌نسب و آقای شافعی در شورایی در وزارت صنایع در

دولت مهندس موسوی تشکیل دادند تا به‌نوعی سرمایه‌داری ملی را تقویت کنند تا حدودی هم ما می‌بینیم که سرمایه‌داری ملی تقویت شد، اما بعد از سیاست‌های تعدیل سیاست‌ها اقتصادی همه علیه سرمایه‌داری ملی شد. پس از سیاست‌های تعدیل سرمایه‌داری صادرات‌گرا تقویت شد. در دوره دولت اصولگراها (احمدی‌نژاد) هم که سردرگم بودند و معلوم نبود که در مورد طبقه یا طبقات پیشرو چه نظری داشتند هرچند عملکرد این دولت بیانگر این است که نوعی سرمایه‌داری دولتی شبه‌چینی موردحمایت قرار گرفت که حاصل آن تقویت روند نظامی‌گرایی اقتصاد بود که در دوره سیاست‌های تعدیل شروع شده بود. در این روند گسستگی بین اقتصاد و دموکراسی وجود دارد درحالی‌که در الگوی «سرمایه‌داری ملی» دموکراسی سیاسی با دموکراسی اقتصادی درهم‌تنیده شده‌اند. در دولت یازدهم و دولت فعلی دنباله‌روی از سرمایه‌داری صادرات‌گرا دوره سیاست تعدیل ادامه داشته و نیز ادامه دارد. مشکل دیگر که از جانب تحلیلگران اقتصادی مغفول مانده یا کمتر به آن پرداخته‌اند بحث جزیره‌ای بودن اقتصاد است. امروز هر وزارتخانه و نهادی به فکر حداکثر کردن منفعت خود است و با پیروی از افکار آدام اسمیت دنبال این است که شرایط خودش را بهبود بدهد و به فکر کلان اقتصاد نیست. چون آن‌ها بر اساس قاعده «آنچه در مورد جزء صحیح است در مورد کل نیز صادق است» یا همان قضیه خطای ترکیب عمل می‌کنند. وقتی سیاست‌گذاران اقتصادی در راستای منافع گروه، صنعت، و دیگر دارندگان منافع خاص گام برمی‌دارند، منافع آن‌ها را به‌گونه‌ای توجیه می‌کنند که گویی این نفع در جهت منافع کلی جامعه است و نه اینکه اساساً در جهت یک اقلیت خاص. مثلاً اگر بانک‌ها سود خودشان را حداکثر کنند دیگر بخش‌های اقتصاد نیز سودشان حداکثر خواهد شد و در کل اقتصاد رونق پیدا می‌کند و سود حداکثری در جهت منافع ملی اتفاق خواهد افتاد. به این نظریه در قرن ۱۹ خدشه وارد شد و در اوایل قرن گذشته کنار گذاشته شد ولی با اجرای تاچریسم و ریگانیسم در دهه ۱۹۸۰ دوباره این قاعده مردود سیاست مقبول واقع شد.

این جزیره‌ای عمل کردن یکی از بزرگ‌ترین ضربه‌ای بوده است که به اقتصاد کشور زده شده است. پس ما نباید جزیره‌ای عمل بکنیم. تفکر جزیره‌ای یک بار در بحران ۱۹۲۹ کنار گذاشته شد و یک بار هم بعد از سال ۲۰۰۸.

پس از ۱۳۶۸ تفکر جزیره‌ای یا خُردگرایی بر اقتصاد ایران غالب شد و از کلان‌گرایی اقتصادی غفلت شد. بخش مهمی از مشکلاتی که ما امروز داریم همین است. وقتی شما می‌گویید هرکسی به فکر حداکثرکردن سود خودش باشد؛ نهادها و وزارت خانه‌ها بار مالی خود را به دوش مردم می‌اندازند. قبل از انقلاب و در سال‌های اول انقلاب دانشگاه از طریق بودجه عمومی دولت تأمین می‌شد و هرکس که استعداد و پشتکار داشت می‌توانست پیشرفت کند و حتی در این نوع نظام آموزشی تحرک طبقاتی به نفع طبقات فرودست نیز صورت گرفت. ولی بعد از سیاست‌های تعدیل تا امروز، با خصوصی و پولی‌شدن دانشگاه‌ها (طبق آمار وزارت علوم ۸۱ درصد دانشگاه‌ها پولی شده) و حتی مدارس (که با شدت بیشتری به‌طرف پولی‌شدن در دولت اول آقای روحانی حرکت کردند و در دولت کنونی نیز این سیاست ادامه دارد)، هزینه آموزش به دوش خانوارها افتاد. شاید سیاست حرکت به سمت کالایی‌شدن آموزش به نفع قشر خاص، برخی از اساتید و معلمان صاحب نفوذ بوده باشد ولی به‌نفع کل جامعه نخواهد بود. سه میلیون کودک خیابانی که حتی از تحصیلات ابتدایی محروم‌اند ریشه در جزیره‌ای دیدن اقتصاد دارد؛ بنابراین فقدان نظریه‌پردازی طبقه پیشرو و جزیره‌ای شدن اقتصاد دو مشکلی است که نه‌تنها نظریه‌پردازان نظام بلکه منتقدان این نظام به آن‌ها بی‌اعتنا هستند.

رفیعی: من فکر می‌کنم مشکلات مملکت خیلی بزرگ‌تر از این حرف‌هاست. نه اینکه بحث‌های اقتصادی یا سیاسی غلط است، اما مشکل اصلی ما مشکل امنیت ملی است. امنیت ملی حتی از منافع ملی و مصالح ملی بالاتر است. امنیت ملی را باید افزایش بدهیم. بعد باید درباره این بحث‌ها صحبت کرد. مسائل ایران هم به‌شدت به مسائل خارجی پیوند خورده است؛ یعنی آن چیزی که ما به‌عنوان برجام می‌گوییم یا مسائل دیگر ما با جهان خارج و مشخصاً غرب و امریکا پیوند دارد. ما چه‌کار کنیم که امنیت ملی‌مان را تقویت بکنیم. امروز بحران‌ها از پستوها به خیابان می‌آیند.

اعتراض به بانک‌ها و مؤسسات اعتباری و عدم پرداخت حقوق‌ها و بحران آب کم‌کم قابل مخفی کردن نیست به‌طوری‌که خود هیئت‌حاکمه هم آن‌ها را مطرح می‌کند. حتی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست‌جمهوری یکصد بحران را لیست کرده است. ما دیگر چه چیزی فراتر از آن بگوییم؟ از ما فقط انتظار دارند راه‌حل پیدا کنیم. من نمی‌گویم بحث‌های تخصصی لازم نیست، می‌گویم مشکلات ما بزرگ‌تر از این‌هاست.

داگلاس نورث می‌گوید اگر کشوری می‌خواهد توسعه پیدا کند اول به آرامش و صلح نیاز دارد. در همین باره دکتر محسن رنانی اخیراً مقاله «آشتی ملی و وفاق ملی» را نوشته بود؛ یعنی تا این‌ها نباشد و کل ۸۰ میلیون و نمایندگان و بزرگان مملکت به وفاق و جمع‌بندی اجماعی نرسند و نگویند چند مسئله ما جدی است و باید آن‌ها را اول حل کنیم، کار سامان نمی‌یابد.

این روزها من مذاکرات امریکایی‌ها را می‌خوانم، یعنی گروهی که در کنگره و وزارت دفاع و کاخ سفید و سیا هستند، همه ضد ایران‌اند و این را مخفی نمی‌کنند. می‌گویند ما آمده‌ایم نظام جمهوری اسلامی را سر به نیست کنیم. قبلاً مخفی می‌کردند. مثلاً سال ۱۹۹۸ در زمان کلینتون سرنگونی صدام در کنگره تصویب شد، ولی آن را اعلام نکردند، سال ۲۰۰۳ آن را بوش محافظه‌کار اجرا کرد؛ اما امروز می‌گویند ما می‌خواهیم نظام جمهوری اسلامی ایران را سرنگون کنیم. من قبول دارم که این قلدری و دخالت در امور دیگر کشورهاست، اما فراموش نکنیم امریکا پس از جنگ جهانی دوم در ۱۱۲ کشور یا کودتا کرده یا دخالت نظامی یا اطلاعاتی یا دخالت ناپایدارسازی کرده است. کودتای ۱۹۵۳ کشور خودمان هم یکی از آن موارد بوده است. دخالت امریکا در اندونزی و شیلی و گواتمالا و دیگر جاها هم بوده است. در کشوری مثل اندونزی بیش از ۵۰۰ هزار نفر قربانی شدند. همین‌ها مدتی پیش کشور قدرتمندی مثل یوگسلاوی را به هفت کشور تبدیل کرده‌اند. ما هم امروز در وضعی هستیم که می‌خواهیم آتش خانه آتش‌گرفته را خاموش کنیم. الآن بحث اینکه این آتش را با کف خاموش کنیم یا آب جای مطرح کردنش نیست.

خارجی‌ها می‌گویند جمهوری اسلامی می‌خواهد هلال شیعی و تمدن اسلامی بسازد. می‌خواهد کریدوری بسازد تا برسد به مرز اسرائیل؛ یعنی از عراق به سوریه و بعد به لبنان برسد؛ یعنی ایران می‌خواهد نظم منطقه را برهم بزند. آن‌ها می‌گویند نمی‌گذاریم که ایران نظم منطقه را به‌نفع خودش به هم بزند. رئیس سیا و مشاور امنیت ملی امریکا هرکدام یک ساعت حدوداً در یکی از مراکز تحقیقاتی‌شان صحبت کردند و با جزئیات گفتند چه‌کار می‌کنند.

می‌گویند وقتی افغان‌ها به مرز اصفهان رسیدند، خیلی تعجب کردند که چطور به اینجا رسیدند و هیچ مقاومتی ندیدند. مدت‌ها پشت دروازه ماندند. محمود افغان جاسوسی فرستاد تا برود و از وضع دربار خبر بیاورد. گفت نگران نباشید اعلیحضرت با علما بحث می‌کردند که اگر کشمش لای پلو بریزند حلال است یا حرام. این بحث‌های ما هم از همین جنس است که بورژوازی ملی چه و چه.

ما در منطقه و موقعیتی ملتهب هستیم. اولین چیزی که نیاز داریم این است که مشکلات مملکت را هیچ دولتی نمی‌تواند حل کند، مگر به کمک کل مردم ایران که قبول کنند مشکل را حل کنند. آن‌وقت همین نکته مهندس میثمی مطرح می‌شود؛ یعنی شفاف‌سازی و عریان‌سازی وضع اقتصاد. دوم مردم به‌طور جدی وارد عمل شوند؛ یعنی مردم احساس کنند مملکت مال آن‌هاست. محوری باشد که مردم دور آن جمع شوند.

من شاخص‌های زیادی می‌توانم بیاورم که در خارج از کشور همه به فکر این هستند که جمهوری اسلامی را سرنگون سازند. موقعی که آن‌ها به دنبال این هستند، جمهوری اسلامی هم فضا را امنیتی اطلاعاتی و نظامی می‌کند. پس تمام بودجه و نیروی انسانی ما صرف مسائل امنیتی و نظامی و اطلاعاتی می‌شود. با این اوصاف آیا چیزی برای عمران و بخش خصوصی می‌ماند؟ خوشبختانه محور و شاقول و میثاق قانون اساسی وجود دارد و باید همه در ذیل آن کار کنند. اگر چنین کاری بکنند مردم به آن‌ها اعتماد می‌کنند؛ و بعد می‌توان مشکلات را حل کرد.

میثمی: بحث قانون اساسی به من الهام داد که با برابری همه شهروندان موافق باشیم در زمان شاه او مستثنی بود، دلیلی ندارد که امروز نهادهایی مستثنی بشوند و بیلان و مالیات ندهند و پول آب و برق هم ندهند. اگر همه مالیات بدهند برابری و اعتمادسازی رخ می‌دهد؛ و مسائل روزمره تا حدی حل می‌شود. مشکل امروز مسائل روزمره است که به دست استاندار و فرماندار پول نمی‌رسد و ممکن است کمک بشود به تجزیه کشور. طرح سلامت لنگ است، کارخانه‌ها هم پول کارگران را ندارند بدهند و شورش‌های اجتماعی شکل می‌گیرد.

در زمانی که جلال طالبانی رئیس‌جمهور عراق بود گفت که ایران و امریکا در عراق به تعادل رسیده‌اند؛ یعنی موجودیت همدیگر را پذیرفته‌اند. سفیر امریکا بعد از قضیه کردها گفت ما توان نداشتیم جلوی ارتش عراق را بگیریم؛ یعنی نفوذ ایران را در منطقه به رسمیت شناخته بود. در سوریه هم نفوذ ایران و سوریه را به رسمیت شناختند. حتی اسرائیل می‌گوید پایگاه‌های ایران دارد زیاد می‌شود. جدایی قطر و ترکیه هم نگرانی این را که جنگ منطقه‌ای رخ بدهد تا حد زیادی از بین برد. چون اگر ترکیه در این ائتلاف نباشد این است که جنگی نمی‌توانند علیه ایران شکل بدهند. اگر کشور بتواند با پول مالیات‌ها و نفت

و معـادن و صادراتـش مجـدداً خودکفا بشـود، آن‌وقت سـرمایه‌گذاری‌های سـنگین و درازمدتی می‌تواند شکل بگیرد. در سـایه این‌چنیـن امنیتی می‌توان بـه بحران‌ها و ابرچالش‌هایی که دکتر مسعود نیلی می‌گوید پرداخت.

مالجو: دشـوار اسـت که بگوییم در سال‌های آینده در مواجهه با ایران چه اقدامی در دستور کار غرب قرار خواهد گرفت. من، همسـو با دکتر رفیعی، معتقدم در چند سال آتی، یعنی در دوران ترامپ، اقدام مستقیم یعنی مثلاً جنگ در دستور کار آن‌ها قرار نخواهد گرفت. بلکه حد اعلای نوعی ذلیل‌سـازی نظام سیاسـی در دسـتور کار است تا نارضایی‌های به‌حق یا به‌ناحق مردمی نیز این بین به کمک آنان بیاید. گمان می‌کنم دست‌کم برای دوران سه‌ساله آتی در دوران ترامپ وضع ما از این قرار باشد.

مـن دغدغه نظام سیاسـی را ندارم، بلکـه دغدغه جامعه را دارم، امـا امروز چنان این دو مسـئله به هم تنیده شـده اسـت که افتادن یکی فروپاشی دیگری را نیز در پی دارد. در این سـه سال دوران ترامپ ایسـتادگی اجتماعی بسیار اهمیـت دارد. پس در این دوره سه‌سـاله ضرورتاً اهدافی چون رشـد اقتصـادی و رسـیدن به چشـم‌انداز ۱۴۰۴ و غیره مطرح نیسـت، بلکه هدف باید عبارت باشد از عدم فروپاشـی فابریک اجتماعی. برای تحقق چنین منظوری ما می‌توانیم بسته‌ای سیاستی پیش بکشیم. بگذارید به دو جزء جدایی‌ناپذیر از یک بسته سیاستی اشاره کنم. یکم، افزایش درآمدهای دولت اسـت به‌یمـن لغو معافیت‌های قانونی مالیاتی روی بخش‌های عمومیِ شبه‌دولتی که بین ۴۰ تـا ۶۵ درصد از تولید ناخالص داخلی را به خودشـان اختصاص داده‌اند. با لغو این معافیت‌ها می‌توانیم شـاهد افزایـش درآمدهای دولت باشـیم تا به یمـن این درآمدها بتوانـد جامعه را اداره کند. دومیـن جزء نیز به هزینه‌های دولت برمی‌گردد. تصور من این است که بودجه دولت درمجموع از این قابلیت برخوردار است که حدود ۳۰ درصـد در بخش‌های عمومـی غیردولتـی کاهش پیدا بکند، بـدون اینکه کوچک‌ترین لطمـه‌ای به رشـد اقتصـادی و مجموعـه اقتضائـات عدالـت اجتماعی بخورد

یعنی امکان یک بودجه انقباضی هست، بدون اینکه این دو کارکرد اصلی دولت لطمه بخورد، آن‌هم با کاهش تزریق سلیقه‌های اقلیت حکومت‌کننـدگان بـه اکثریت حکومت‌شوندگان در زمینه‌های گوناگـون اجتماعـی و فرهنگی و سیاسـی. برای اجـرای چنین تغییـری البته دولت باید پشـتوانه اجتماعی داشـته باشد. بخشی از ایجـاد چنین پشـتوانه‌ای با طرح مسـائل با مردم می‌تواند شـکل بگیرد؛ یعنی باید ابعاد مشـکلات به مردم شناسانده شود. ازجمله اینکه مشـاوران دولت به بحران نگویند ابرچالش. مـا در بطـن خود بحـران هسـتیم. حدوداً ۴ سـال پیش روزنامه‌هـای اصلاح‌طلب کلمه بحـران را به واژه چالش تغییر می‌دادند. بعدتر کسانی به زیرکی فهمیدند که کلمه چالش نمی‌تواند بار واژه بحران را حمل کند. این بود که به واژه «ابرچالش» رسیدند که به تکنوکرات‌های دانشگاهی تعلق دارد. زبان گاهی بخشی از واقعیت را استتار می‌کند و برای بخش عظیمی از جامعه به حد کفایت مفاهمه حاصل نمی‌شـود. ما باید حضـور پررنگ بحران را به رسـمیت بشناسـیم. برای مهار آن نیز باید بسـته سیاسـت‌گذاری وسیع‌تری را تدارک ببینیم.

اجازه دهید شش رکن اصلی بسته سیاستی وسیع‌تری را در شـش حوزه اصلی اقتصاد سیاسی برشمارم. سازوکارهای گسترده‌ای در تمام سـال‌های پس از جنگ داشته‌ایم که منابع اقتصادی را از راه‌هایی غیر از تولید کالاها و خدمات در دسـتان اقلیت به زیان اکثریت توده‌ها متمرکز می‌کرده اسـت. اولین رکن عبارت اسـت از توقف هر چه سریع‌تر این سازوکارهای تصاحب به مدد سلب مالکیت از توده‌ها. اگر بخواهیم مهم‌ترین سازوکارها را فقط نام ببرم باید به این موارد اشاره کنم: خصوصی‌سازی، کالایی‌سازی خدمات اجتماعی دولت، فسـاد اقتصـادی در بدنه دولت، خلق و توزیـع پول و اعتبار در بازارهای متشـکل و غیرمتشـکل پولی، الگوی مالیات‌ستانی، الگوی توزیع مخارج دولت، الگوی اخذ تعرفه.

رکـن دوم عبـارت اسـت از توقـف مجموعـه عظیـم سیاسـت‌های دولتی که در خدمت کاهش توان چانه‌زنی نیروهای کار در برابر انواع کارفرماهای دولتی، خصوصی و شـبه‌دولتی. اشـاره‌ام مشـخصاً به این سیاست‌هاست: موقتی‌سـازی قراردادهـای نیـروی کار، حـذف بخش گسـترده‌ای از نیروهای کار از شـمول قانون کار، حضور شـرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی در بازار کار و تشکل‌سـتیزی در چارچوب فصل ششم قانون کار. این سیاسـت‌ها بخش مهمی از بینوا سـازی حـدود ۴ دهک ضعیف‌تر جامعه را سـبب شـده اسـت. این سیاسـت‌ها در تمام سـال‌های پس از جنـگ با این هـدف در دسـتور کار دولت‌ها قـرار گرفته کـه بـا افزایش نرخ سود سـرمایه‌گذاری‌های دولتی و شبه‌دولتی و خصوصی به زیان نیروهای کار برای سرمایه‌گذاران انگیزه ایجاد شـود تا اشتغال‌زایی کننـد و حقوق و دسـتمزد برای نیروهـای کار فراهـم آورند. این سیاست‌ها اما مسبب اشتغال‌زایی نبوده‌اند.

در این سه سال دوران ترامپ ایستادگی اجتماعی بسیار اهمیت دارد. پس در این دوره سه‌ساله ضرورتاً اهدافی چون رشد اقتصادی و رسیدن به چشم‌انداز ۱۴۰۴ و غیره مطرح نیست، بلکه هدف باید عبارت باشد از عدم فروپاشی فابریک اجتماعی. برای تحقق چنین منظوری ما می‌توانیم بسته‌ای سیاستی پیش بکشیم

رکـن سـوم عبـارت اسـت از تحدید حـدود انواع سـه نوع از حقوق مالکیت بـر ظرفیت‌های محیط‌زیسـت. اشـاره‌ام بـه حـق مالکیت خصوصـی، حق تصـرف دولتی بـه ظرفیت‌های محیط‌زیسـت بدون نظارت‌های محیط‌زیستی و نیز حق مالکیت وقفی است. در عوض باید به گسترش حق مالکیت تعاونی بر انواع ظرفیت‌های محیط‌زیست مبادرت کرد. وقتی شما از مشـارکت مردم صحبت می‌کنید، مشـارکت توده‌ها با حقوق مالکیت تعاونی گسترده است که میسر می‌شود.

رکن چهارم عبارت است از حمایت از فعالیت‌های مولد به

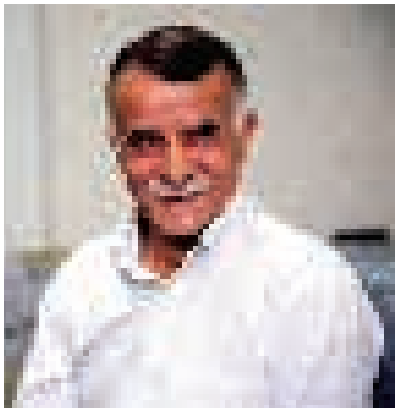

رضا مظهری

زیان فعالیت‌های نامولد، آن‌هم نه صرفاً پشـت تریبون‌ها و روی کاغذ و در قوانین بلکه در عمل. این سوگیری حقیقتاً امکان‌پذیر و اجرایی است. قوای مجریه و مقننه به‌طور ویژه باید به این‌سـو حرکت بکننـد؛ یعنی در بخش خصوصی سـرمایه مولـد در برابر سـرمایه نامولد تقویت بشـود. در بخش‌هـای دولتی هـم فعالیت‌های معطوف به انباشـت سـرمایه و تحقـق عدالت اجتماعی به زیـان فعالیت‌های معطوف به بسط سـازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت باید تقویت بشود.

رکـن پنجم عبارت اسـت از تقویت منافـع تولیدکنندگان داخلی در مقابل سرمایه تجاری. واردات بسیاری از اقلام از رهگذر سیاست‌های تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای باید محدود بشـود. واردات در خدمـت نیازهای اولیه و اسـتراتژیک کلیت بخش‌های مصرف‌کننده و تولیدکننده باشـد. این نوع واردات افسارگسـیخته که امروز شاهدیم باید متوقف شود.

میثمی: در کنار همه این‌ها مسئله قاچاق هم هست.

مالجـو: بله. منظـورم از واردات هـم واردات از مبادی گمرکی و هم از طریق قاچاق است.

رکن ششـم این است که در شـرایطی که ما در کسادی و رکود هستیم، باید از خروج و فرار حداقلی از سرمایه‌هایی کـه وجود دارد، چه به شـکل منابع اقتصادی در دسـتان دولت و چه در دسـتان بخش خصوصی، به همیت دولت به‌طور آگاهانه و با دسـتان مرئی جلوگیری شـود. به نظر من، فرار و خروج سـرمایه از کشور چهار کارگزار اصلی دارد. اولین کارگزار صاحبان کسب‌وکار در مقیاس بزرگ هستند که در شرایط امروزی می‌خواهند سرمایه‌هایشان را به‌جاهای امنی منتقل کنند و نرخ‌های سود بالاتری را برای خود تضمین کنند. از منظر فردی البته حرکت آن‌ها عاقلانه است، ولی دولت با دسـت مرئی باید از این کار ممانعت کند. البته فقط هم با زور این امکان به وجود نمی‌آید. باید در شـرایط داخلی هم تغییراتی ایجاد کرد. دومین بخش فرار سـرمایه از کشـور به سـرمایه‌های خرد طبقه متوسط برمی‌گردد. آن‌ها برای سـود بیشـتر این کار را نمی‌کنند. بلکه برای برخورداری از حقوق مدنی و شهروندی بیشتر با پاهای خودشان رأی می‌دهند و مهاجرت می‌کنند و چون امکان مالی ندارند که در هر دو کشـور هم‌زمان شـرایط اسـتقرار را برای خود فراهم کنند، هرآنچه را اینجا دارند با خود به آن سـمت مرزها می‌برند. پس ما نیازمند بازنگری در قواعـد بازی در حوزه فرهنگ و سیاسـت هسـتیم تا حقوق شهروندی هر چه بیشتر رعایت شود. سومین دلیل

خروج سرمایه از کشور به تکنوکرات‌های رده‌میانی و بالای بدنه حکومتی برمی‌گردد که با نگاه به بهار عربی و وضع خاورمیانه دنبال این هستند که همه تخم‌مرغ‌هایشان را در یک سبد نگذارند و از رهگذر فرستادن فرزندانشان به خارج از کشور در جاهای دیگر سرمایه‌گذاری کنند و برای فردای خود امنیت سیاسی بخرند. دولت می‌تواند با انواع مقررات و شفاف‌سازی از خروج سرمایه‌های خصوصی اعضای بدنه تکنوکراسی خودش ممانعت بکند. منبع چهارم نیز این است که بخش وسیعی از خروج سرمایه در سال‌های گذشته به نحوه تأمین مالی برای تحقق خواسته‌های نظام سیاسی و هسته اصلی قدرت در ایران در بیرون مرزهای سیاسی ما مربوط می‌شود. وقتی می‌خواهند خواسته‌هایشان در بیرون مرزهای ایران محقق شود، چنین کاری مستلزم این است که ارز خرج شود؛ یعنی ارزبری. خارجی‌ها برای رضای خدا نیست که خواسته‌های ما را محقق می‌کنند. بخش عظیمی از آن سرمایه‌ای که می‌تواند وضع را بهبود بدهد در دست هسته اصلی قدرت است که برای تحقق خواسته‌های سیاسی خود بخش زیادی از آن را به بیرون مرزها منتقل می‌کند. نمی‌گویم کل آن حذف شود، چون بخشی از آن به امنیت ملی ما ربط پیدا می‌کند، ولی کاهش و انقباض این ارزبری اهمیت دارد. پس سرجمع، باید از این خونریزی ملی و فرار سرمایه‌ها جلوگیری کرد؛ یعنی باید فکری به حال حساب سرمایه منفی ما که از سال ۸۴ تاکنون همیشه وضع بدی داشته است کرد. به گمان من، با این شش رکن سیاست‌گذاری در این شش حلقه زنجیره انباشت سرمایه که عرض کردم، حداقل‌هایی از امکان روی پا ایستادن برای دوره خطرناک سه‌ساله آتی مهیا خواهد شد. به نظر من، بخش مهمی از معضل به استراتژی اقتصادی و سیاسی قوه مجریه و دولت آقای روحانی برمی‌گردد. خط‌مشی سیاسی و اقتصادی دولت آقای روحانی نه راه‌حل بلکه جزئی از خود معضل ماست.

مظهری: اجازه بدهید سرمایه‌داری ملی را بازکنم. در امنیت ملی ارتباط بین بدنه اجتماعی و نظام وجود دارد. اگر در نظام فعلی هر نوع ناامنی‌ای به‌وجود بیاید هیچ کار اقتصادی نمی‌تواند در آن انجام بشود. سرمایه‌گذار در شرایط نامطمئن نمی‌تواند هیچ پیش‌بینی‌ای از آینده داشته باشد. پس از نظر علمی سرمایه‌گذاری ارتباط تنگاتنگی با امنیت ملی دارد؛ اما سرمایه ملی با صد مشکل یا بحرانی که گفته شد تفاوت دارد. برای مثال آقای جهانگیری گفته‌اند، رهبری اجازه داده‌اند پولدارها پولدار شوند؛ اما ایشان به حد و حدود آن اشاره نمی‌کنند. از نظر قانون اساسی نظام مالکیت در ایران بر پایه دولتی، تعاونی، و خصوصی می‌باشد. این یعنی تمام اقشار جامعه در مالکیت‌ها مشارکت دارند و نه‌تنها یک قشر خاص. آن چیزی که آقای جهانگیری بیان می‌کنند یک برداشت تک‌بعدی است نه همه‌جانبه.

مثال می‌زنم وقتی لولا داسیلوا در برزیل روی کار آمد، تمام سوسیالیست‌هایی که سرشان به تنشان می‌ارزید را از تمام دنیا به برزیل دعوت کرد و گفت ما سال‌ها به امریکا وابسته بودیم حالا من می‌خواهم این وضع را تغییر دهیم، به نظر شما چه باید کرد؟ در دوره ریاست‌جمهوری خود داسیلوا می‌گفت ما می‌خواهیم سرمایه‌گذاری کنیم پس اتحادیه کارگری و سرمایه‌گذار خارجی و داخلی را دعوت کرد. این آن چیزی است که من به آن معتقدم. شما نمی‌توانید فقط به اتاق بازرگانی متکی باشید. قانون تدوین کنید که اگر سرمایه‌گذاری خارجی خواست در بخش نفت سرمایه‌گذاری کند اتاق بازرگانی باید اجازه بدهد با کدام بنگاه داخلی قرارداد ببندد! این آن اقتصاد مشارکتی که دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی با یکدیگر مرتبط هستند نیست؛ و این آن چیزی که داسیلوا اجرا کرد، نیست. به این مشارکت نمی‌گویند. مشارکت وقتی است که در سرمایه‌گذاری تمام عوامل تولید مشارکت کنند. اگر هر نظام و تفکری بیاید بر سرکار که فقط به اتحادیه‌های کارگری امتیاز بدهد و سرمایه‌گذار را سرکوب کند می‌شود استالین. هرکسی هم که فقط روی صاحبان سرمایه، ۱ درصدی‌ها، تأکید کند و اتحادیه‌های کارگری را سرکوب کند، می‌شود دقیقاً نظام بنیادگرایی بازار که اقتصاد دنیا را به رکود سوق داد و پس از یک دهه هنوز رشد اقتصاد به رشد قبل از ۲۰۰۸-۲۰۰۷ نرسیده است. پس اگر می‌خواهیم امنیت داشته باشیم باید این موارد را رعایت کنیم. مملکت مال همه ماست و باید بنشینیم و فکر کنیم که چگونه مملکت را جلو ببریم نه اینکه فقط ۱ درصدی‌ها در سیاست‌های اقتصادی مورد مشاوره قرار بگیرند و هیچ اعتنایی به تشکل‌های کارگری نکنیم، یا به عبارت دیگر دموکراسی سیاسی را کنار بگذاریم همانطوری که مطلع هستید دولت یازدهم از جانب نماینده کارگران متهم است که گفتگوهای سه‌جانبه بین نمایندگان دولت، کارگران و کارفرمایان برای تعیین حداقل دستمزدها به گفتگو دوجانبه تبدیل کرده است؛ یعنی نماینده دولت به‌طرف نماینده کارفرمایان غلتیده است. به نظر من امنیت ملی کشور با اهمیت دادن به نظرات قشرهای مختلف ازجمله نظرات کارگران و کارفرمایان رابطه تنگاتنگی دارد.

مالجو: خصوصی‌سازی صورت نگرفت، بلکه شهریه‌ای شد. چون خصوصی‌سازی یعنی واگذاری به بخش خصوصی.

مظهری: منظورم همان کالایی شدن است. در دولت یازدهم حتی آموزش‌وپرورش به سمت کالایی‌شدن سوق پیدا کرده است. امروز هر خانواده‌ای که بچه‌مدرسه‌ای دارند، به‌خوبی می‌دانند که از زمان دولت یازدهم بخشی از هزینه‌های آموزش و پرورش یا همان شهریه‌ها به دوش خانوارها افتاده است. این یعنی حتی آموزش‌وپرورش هم سمت‌وسوی کالایی‌شدن گرفته است. بعضی از آمارها حاکی از آن است که ۵۰ درصد دانشجویان دانشگاه‌ها درجه یک در ایران را طبقات مرفه تشکیل می‌دهند.

رفیعی: منطقی است. چون امروز ۳ و نیم میلیون کودک واجد شرایط تحصیل به مدرسه نمی‌روند.

مظهری: در مورد مالیات حتماً باید مطابق قانون از همه مالیات بگیرند. آقای سیف اعلام کردند که به دستور رهبری تمام نهادهای زیر نظر رهبری باید حساب بدهند. پس اگر تمام نهادها حساب بدهند و در مرحله دوم بتوانند از آن‌ها مالیات بگیرند، خیلی خوب می‌شود. آنچه من در دولت ۱۱ و ۱۲ می‌شنوم عبارت کمبود مالی است. این مورد قبول نیست و باید با شک و تردید به آن نگریست. بعد از بحران ۱۹۲۹ امریکا زمانی روزولت به ریاست جمهوری رسید به سرمایه‌دارها گفت که باید پول‌هایتان از بانک‌ها بیرون بکشید و سرمایه‌گذاری کنید و همچنین باید مالیات بدهید. اگر سرمایه‌گذاری نکنید من به‌زور از شما می‌گیرم. چون من برنامه اشتغال دارم و با آن پول می‌توانم آن را عملی کنم و آن را اجرایی کرد و اقتصاد امریکا را در آن دوران از رکود درآورد. حال چه تفاوتی وجود داشت که اوباما نتوانست چنین کاری را بکند؟ درحالی که اوباما با شعار تغییر آمده بود. جواب این است که فضای امریکا نسبت به دوران روزولت در سال‌های رکود بزرگ تغییر کرده است. آن موقع انتخابات در امریکا مثل دوره ریگان و بعد از آن خیلی پرهزینه نبود یا اینکه روزولت به پول سرمایه‌دارها مانند امروز خیلی وابسته نبود. اوباما با سرمایه و کمک سرمایه‌داری مالی امریکا در انتخابات شرکت کرد و گفت من شرایط را تغییر خواهم داد که نتوانست تغییری هم ایجاد کند. از طرف دیگر در زمان روزولت اتحادیه‌های کارگری قوی بودند. اقتصاد شوروی هم مراحل رشد پرشتاب خودش را طی می‌کرد. اما در زمان اوباما اتحادیه‌های کارگری آن قدرتی که در زمان روزولت داشتند دیگر از دست داده بودند و آن‌قدر قوی نبودند که اوباما همانند روزولت آن‌ها را به‌عنوان اهرم فشاری روی صاحبان سودهای کلان بکار گیرد. طبق آمارهای بانک مرکزی در سال ۱۳۹۵ حدود ۷۰ درصد سپرده‌های ما متعلق به حدود ۶۰۰ هزار نفر است. این سپرده‌ها به دو گروه یعنی افراد حقوقی و حقیقی وابسته است؛ یعنی آن نیم درصدی که در اتاق بازرگانی و نیم درصد دیگری که در نبض اقتصاد کشور را در دست دارند و مدیران شرکت‌های دولتی. مسئله دیگر این است که ما منابع داریم ولی نمی‌خواهیم توسط سیاست‌های مالیاتی از آن استفاده کنیم و تا موقعی که سپرده‌ها این‌گونه در دست یک درصد جامعه انباشت شده ما نمی‌توانیم از رکود خارج شویم. دکتر طیب نیا دیدگاه اقتصادی‌اش با دکتر نیلی متفاوت بود. طیب نیا می‌گفت ۷۰ درصد بنگاه‌های ما خوابیده است و به نقدینگی نیاز دارند. این چیز ساده‌ای در اقتصاد است ولی هیچ‌کسی به حرفش گوش نکرد. اگر آن موقع به این حرف گوش می‌کردند و این سپرده انباشت شده را به جریان می‌انداختند وضع اقتصاد امروز خیلی بهتر بود. البته باز هم تأکید می‌کنم این سپرده‌های انباشت شده تنها با بها دادن به شوراهای کارگری و سرمایه‌داری ملی و یک برنامه‌ریزی مناسب ممکن است در جریان تولید قرار گیرد.

> **در امنیت ملی ارتباط بین بدنه اجتماعی و نظام وجود دارد. اگر در نظام فعلی هر نوع ناامنی‌ای به‌وجود بیایید هیچ کار اقتصادی نمی‌تواند در آن انجام بشود. پس از نظر علمی سرمایه‌گذاری ارتباط تنگاتنگی با امنیت ملی دارد**

مسئله بعدی بحث واردات است. چرا ما این‌همه دلار از کشور خارج می‌کنیم تا کالاهای لوکس و ماشین‌های گران‌قیمت وارد کنیم؟ چرا این پول‌ها را در بخش اقتصاد داخلی سرمایه‌گذاری نمی‌کنیم؟

بعد از ۱۹۷۰ سرمایه‌داری مالی بر دنیا تسلط پیدا کرد و

در ایران سرمایه‌داری مالی به شکل جدید خود از دوره سیاست تعدیل آغاز شد و با آزادسازی مالی در دولت دوم اصلاحات به‌عنوان جریان مسلط امروز قدرت‌نمایی می‌کند و به‌راحتی سیاست‌های بانک مرکزی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ولی اصلاح‌طلبان و همچنین ما دوست داریم همه کاسه‌کوزه‌ها را سر دولت احمدی‌نژاد خرد کنیم! هرچند باید اعتراف کرد دولت او ناکارآمدترین دولت در دوره پس از انقلاب است. تا دولت نتواند بر زیاده‌خواهی سرمایه‌داری مالی بزند پول راهی تولید نمی‌شود و وقتی ما تولید نداشته باشیم چگونه می‌توانیم از امنیت ملی برخوردار باشیم؟ هرچند که از قدرت نظامی خوبی هم برخوردار باشیم و پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را داشته باشیم و در زمینه دیپلماسی خارجی هم قدرتمند باشیم. اخیراً در مقاله‌ای که استیگلیتز در سال ۲۰۱۱ نوشته خواندم که دستمزد حقیقی یک کارگر سفیدپوست امریکایی در امروز معادل دستمزد یک کارگر در سال ۱۹۶۰ است. یعنی درآمد حقیقی و یا قدرت خرید کارگران کاهش یافته است. یک برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۵ گفته است که وضعیت کارگران سفیدپوست امریکا امروز مثل وضع کارگران روسی در زمان فروپاشی شوروی است. یعنی سرمایه‌داری مالی کارگران امریکا را به فلاکت کشانده است. استگلیتز راه‌حل رونق اقتصاد امریکا را احیای اقتصاد صنعتی قلمداد می‌کند.

رفیعی: اگر در زمان اوباما سیاست خارجی ایران و امریکا در عراق به تعادل رسید، این تعادل امروز به هم خورده است. تیلرسون علناً گفت ایرانی‌ها باید بعد از حذف داعش به خانه‌هایشان برگردند. امریکایی‌ها تأکید کردند که در آینده سوریه، اسد جایی نخواهد داشت. گزارش سازمان ملل هم امروز گفت اسد سلاح شیمیایی استفاده کرده است. من کاری به دروغ و راست این گزارش ندارم. می‌خواهم بگویم تعادل خاورمیانه با آمدن ترامپ بین ایران و امریکا به هم خورده است. ۹۲۰ دروغ درباره صدام گفتند تا افکار عمومی مردم جهان را آماده کنند و به عراق حمله کنند. اوباما قانع شد که با حضور اسد مسئله سوریه را حل کند، اما الآن پس از حل شدن مسئله داعش درگیری و چالش جدیدی در منطقه شکل می‌گیرد. به‌خصوص که هرچند ظریف تلاش دارد با عربستان مذاکره کند، این کشور قبول نمی‌کند. من فکر می‌کنم عربستان قراردادی مخفی با اسرائیل و امریکا برای درگیری با ایران دارد. همین دیروز وزیر امور خارجه عربستان به ایران حمله کرد و گفت که ایران دارد در منطقه ناپایداری ایجاد می‌کند.

محمد مالجو

تمام تکنیک‌ها و استراتژی‌هایی هم که آقای مالجو گفتند به نظر من درست است ولی آن‌ها را در مرحله بعدی می‌بینم. این‌ها همه فرع بر آن موضوعی است که من می‌گویم. ما باید همه مسئله اصلی را حل کنیم. ما این تجربه را داشتیم که مردم در زمان مصدق از صندوق‌خانه‌هایشان پول‌هایشان را درآوردند و به دولت کمک کردند و قرضه ملی خریدند. در دوره انقلاب و سال‌های اول حمله عراق به کشورمان هم دیدیم که پیر و جوان کمک می‌کردند. اما بعد از مدتی این روند متوقف شد. ما در ایران دو بورژوازی داریم. این دو بورژوازی دستشان باز است. یکی بورژوازی رانت‌خوار است و دیگری بورژوازی نئولیبرال. بورژوازی ملی امروز به‌شدت ضعیف شده است. شاید دولت بتواند آن دو بورژوازی را کنترل کند و بگوید مالیاتتان را بدهید، اما اصل قضیه مردم‌اند. خیلی از مردم در صندوق‌خانه‌هایشان ارز و طلا ذخیره کرده‌اند. اگر وحدت ملی ایجاد بشود، ایران نباید نگران سرمایه‌گذاری خارجی باشد.

> **مالجو: برای سال ۸۸ من محاسبه کردم که ۱۵۸ درصد از کل درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز ما از ایران خارج شده است. این رقم در سال ۸۴ حدود ۹۷ درصد بود. در سال ۸۵ و ۸۶ نیز ۱۰۳ درصد بود**

در زندان من دیدم که بخشی از کسانی که دزدی کلان کرده بودند، بخشی از پول‌ها را به نام زن یا خواهر برادرهایشان کرده بودند. در دادگاه قاضی آن‌ها را به محکومیت‌های طولانی محکوم کرده بودند. زن هم تقاضای طلاق کرده بود و بعد هم پول‌ها را برده بودند. خواهر برادرها هم به همین ترتیب. دزدها هم دیگر پول را به نام قوم‌وخویش‌هایشان نمی‌کنند، بلکه به نام خودشان در خارج حسابی باز می‌کنند. این هم نوعی فرار سرمایه است. اتاق بازرگانی و مهندس بحرینیان در گزارشی نشان دادند اگر در چهل سال گذشته جمهوری اسلامی دو نیم تریلیون دلار از نفت و گاز و صنعت کشور وارد اقتصاد کشور شده است ولی ما آثار آن را نمی‌بینیم به نظر من دو نیم تریلیون دلار هم فرار مغز داشته‌ایم که این هم باید حساب شود. از فرار سرمایه هم که آمار نداریم.

مالجو: برای سال ۸۸ من محاسبه کردم که ۱۵۸ درصد از کل درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز ما از ایران خارج شده است. این رقم در سال ۸۴ حدود ۹۷ درصد بود. در سال ۸۵ و ۸۶ نیز ۱۰۳ درصد بود.

رفیعی: وقتی می‌شود جلوی این فرار را گرفت که روشی مثل دکتر مصدق پیشه بشود. یا روشی مثل اول انقلاب. این اتفاق نمی‌افتد تا قوه قضائیه مقتدر و مستقل عادلی نباشد مردم اعتماد به سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. من در زندان دیدم موارد زیادی که افراد برای رقبای خودشان پرونده ساخته بودند و به زندان آن‌ها را انداخته بودند. اصل قضیه این است که ما باید آرامشی کامل در جامعه داشته باشیم. باید به میثاق قانون اساسی پایبند بشویم. بعد باید به آقایان نئولیبرال بگوییم تا نیروی کار را نجات ندهید نمی‌توانید تولید کنید.

مظهری: امنیت ملی باید در کنارش یک برنامه که بر اقتصاد ملی و تولید ملی متکی است نیز باشد.

رفیعی: امنیت ملی پنج پایه دارد: اول توسعه سیاسی یعنی آزادی احزاب و سندیکاها؛ دوم توسعه اقتصادی؛ سوم توسعه روابط با افکار عمومی جهان مثل توریسم و هنر و ورزش و سینما. اگر توریست به کشور وارد شود این فرد ضد جنگ می‌شود در کشور خودش؛ چهارم، آرامش و صلح؛ و پنجم توسعه فنّاوری نظامی. ما الآن فقط یکی از این پنج مورد را اصل گرفته‌ایم و بقیه را فراموش کرده‌ایم. این‌ها به هم وابسته است.

اطمینانی متقابل بین حاکمیت و مردم لازم است که به‌واسطه قانون اساسی ایجاد می‌شود. این به معنای آن نیست که قانون اساسی ایرادی ندارد. من نگران فروپاشی جغرافیایی کشور هستم. اولویت اول غربی‌ها حمله نظامی به ایران نیست؛ مثلاً ترامپ می‌گوید ایران که در مرز فروپاشی اقتصادی بود با پول‌هایی که گرفت، در کارش گشایشی حاصل شد. تحریم‌های سازمان ملل رفع شد. پروژه غربی‌ها این است که وحدت ملی ما را دچار مشکل بکنند. دولت باید آرامش ملی ایجاد بکند. مسئله دیگر ترویج عرق ملی است. یعنی ما وقتی می‌خواهیم صنعتی را به کشور بیاوریم باید توجه کنیم که آیا ارزش‌افزوده این به کشور ما برمی‌گردد یا نه فرار می‌کند. اگر ارزش‌افزوده در داخل سرمایه‌گذاری شد به این می‌گویند بورژوازی ملی. این بورژوازی مالیاتش را می‌دهد.

میثمی: وقتی پوتین به مقام رهبری قرآن هدیه می‌دهد یعنی در شیعه تروریسم نیست و او از تروریسم در اهل سنت و مملکت خودش بسیار نگران است. اتحاد امنیتی بین سوریه و عراق و ایران و روسیه و در حال حاضر ترکیه و چین دنیا را به شکل دیگری درآورده است. واقعاً امریکا در سوریه شکست‌خورده است. سیا افشاگری کرد که ما دیگر به تروریست‌ها کمک مالی و تسلیحاتی نمی‌کنیم. افشاگری‌های قطر و امارت علیه هم و عربستان هم مطالب مهمی بود.

به نظر من امریکا به سه دلیل نمی‌تواند وارد جنگی جدید شود. اول اینکه افکار عمومی مخالف جنگ‌اند. دوم اینکه ۸۰ درصد نظامیان امریکا جنگ نمی‌خواهند، سومین دلیل آن است که به قول آن پال کروگر نوبلیست اقتصادی، اقتصاد امریکا توان یک جنگ جدید را ندارد. تنها راه آن جنگ نیابتی است. این کار هم به دلیل شکست خوردن ائتلاف عربستان ناممکن شد. اول اینکه قطر از عربستان تحت تأثیر مقاومت ارتش سوریه جدا شد. دومین دلیل هم نزدیکی ترکیه به ایران در قضیه کردستان و قطر است. من خیالم راحت است که جنگی نخواهد شد. امریکا با مسعود بارزانی موافقت نکرد، چون نمی‌خواست مسئولیت تجزیه یک کشور دیگر را بپذیرد و دیگر اینکه فکر می‌کردند شیعیان با ایران یک بلوک نفتی قوی و تعیین‌کننده ایجاد خواهند کرد. آنچه من گفتم شعار محدود و قابل‌قبول و قابل‌اجرا و در کادر قانون اساسی است؛ و این مقدمه‌ای خواهد بود برای همه مراحل بعد.■

پروژه تأمین حداقل معیشت در ایران

گفت‌وگو با احمد میدری، معاونت رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

برنامه افزایش مستمری مددجویان، که در اواخر دولت اول آقای روحانی مطرح شد چیست و شما چه توجیحات نظری یا استدلال‌هایی برای آن دارید؟

درواقع این برنامه با ایده تأمین حداقل معیشت در ایران به دولت پیشنهاد شد و مطالعات مختلفی در معاونت رفاه اجتماعی درباره آن صورت گرفت.

ما طرحی داریم تحت عنوان «نظام چند لایه تأمین اجتماعی یا نظام سطح‌بندی خدمات رفاهی کشور». در این طرح جامعه ایران به‌طور کلی به چند گروه تقسیم می‌شود:

گروه اول کسانی هستند که فاقد حداقل درآمد هستند و امکان توانمندسازی آن‌ها وجود ندارد.

گروه دوم: معلولان که قادر به انجام کاری نیستند، یا سالمندانی که تحت پوشش هیچ بیمه‌ای نیستند و مورد حمایت خانواده خودشان هم نیستند.

گروه سوم: کسانی که فاقد حداقل درآمد برای تأمین نیازهای اساسی هستند و در صورتی که آموزش داده شوند و به بازار کار معرفی شوند یا تسهیلاتی در اختیار آن‌ها قرار بگیرد قادر خواهند بود به حداقل درآمد دست پیدا کنند.

گروه بعدی کسانی هستند که دارای حداقل درآمد هستند، اما در معرض خطر و ریسک‌های مختلف اجتماعی هستند که باید با سیاست‌های بیمه‌ای مورد حمایت قرار گیرند.

گروه آخر کسانی هستند که درآمد کافی دارند و خودشان قادرند با نظام‌هایی که در بازار وجود دارد مثل بیمه‌های تجاری، خود و خانواده‌شان را از خطرات احتمالی مصون دارند.

طرح افزایش مستمری مددجویان سازمان بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی (ره) درواقع سیاست حمایتی برای لایه تحت است یعنی کسانی که نمی‌توانند حداقل درآمد را داشته باشند و هیچ سیاست توانمندی نیز برای آن‌ها قابل تعریف نیست.

در طرح مستمری مددجویی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، که زیرمجموعه برنامه امحای فقر مطلق است، از تمام خانواده‌هایی که درآمدی کمتر از میزان تعیین‌شده در برنامه ششم توسعه دارند ثبت‌نام صورت می‌گیرد. شرط پذیرش خانوارها در این طرح احراز کسب درآمدی کمتر از سقف تعیین‌شده در جدول ۱ طی کنترل با پایگاه رفاه ایرانیان و بازرسی میدانی خواهد بود.

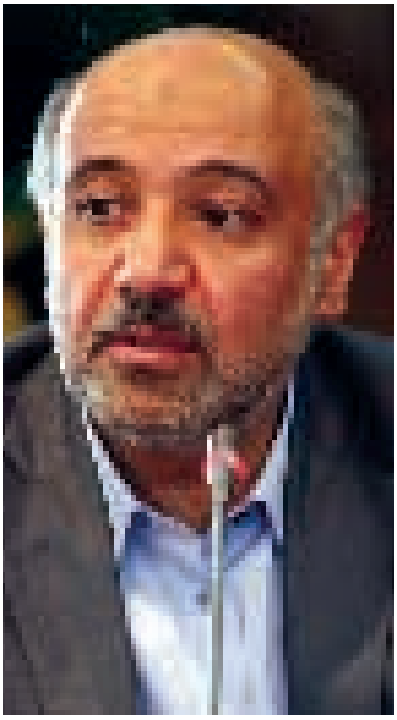

حداقل درآمد مستمری ماهانه مددجویی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی(تومان)

	یارانه نقدی	سقف درآمد مشمول مستمری (بدون یارانه)	سقف درآمد مشمول مستمری (با یارانه)
خانواده یک‌نفره	۴۵۵۰۰	۱۴۸۰۰۰	۱۹۳۵۰۰
خانواده دونفره	۹۱۰۰۰	۲۵۰۰۰۰	۳۴۱۰۰۰
خانواده سه‌نفره	۱۳۶۵۰۰	۳۲۰۰۰۰	۴۵۶۵۰۰
خانواده چهارنفره	۱۸۲۰۰۰	۴۱۸۰۰۰	۶۰۰۰۰۰
خانواده پنج‌نفره	۲۲۷۵۰۰	۴۶۵۰۰۰	۶۹۲۵۰۰

همان‌طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود درواقع حداقل‌ها این‌گونه تعریف می‌شوند: مستمری خانواده‌های یک‌نفره بدون یارانه (۴۵۵۰۰) هزار تومانی حدود ۱۴۸ هزار تومان و با یارانه مذکور و درمجموع حدود ۱۹۳ هزار و ۵۰۰ تومان می‌شود.

سؤال مهم این است که به نظر شما این مقدار کفاف زندگی را می‌دهد؟

کفاف زندگی را نمی‌دهد، ولی در ایران حداقل دستمزد پایین است و نمی‌توانیم حداقل معیشت را به آن نزدیک کنیم. دولت برای یک کارگر ساده حداقل دستمزد ماهانه را ۹۰۰ هزار تومان تعیین می‌کند و ما به خانواده چهارنفره ۶۴۰ هزار تومان کمک می‌کنیم.

در حال حاضر هم دولت کسری بودجه دارد و هم بازار کار دچار مشکلاتی است. اما در طول زمان باید حداقل دستمزدها را بالا ببریم و همراه با افزایش حداقل دستمزد، حداقل درآمد معیشتی بالا رود. در این سیاست پیش‌بینی‌شده که به خانواده پنج‌نفره (۵۰ درصد) تعلق می‌گیرد و هرساله این نسبت رعایت می‌شود. حداقل پایین است، اما در نظام حمایتی یک‌قدم به جلو خواهد بود.

چه تعداد از مردم ایران کمتر از این حداقل را دریافت می‌کنند؟ آیا همه افرادی که کمتر از این حداقل را دریافت می‌کنند شناسایی کرده‌اید؟

افرادی که تحت پوشش این برنامه قرار گرفته‌اند افرادی هستند که مستمری‌بگیر کمیته امداد و سازمان بهزیستی هستند که ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار خانواده را شامل می‌شوند.

چه کسانی شناسایی نشده‌اند؟

با استفاده از اطلاعات مرکز آمار و بر اساس بررسی‌های صورت گرفته برخی از افراد تحت پوشش کمیته و بهزیستی جزو کسانی نیستند که باید در این طرح قرار بگیرند و از این ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار خانواده حدود ۵۰۰ هزار خانواده باید خودکفا و توانمند شده و از چرخه حمایت خارج شوند در مقابل باید خانواده‌هایی مطابق با جدول زیر تحت پوشش قرار گیرند.

تفکیک خانوارهای مشمول بر اساس بعد خانوار

بعد خانوار	تعداد خانوار کل	تعداد خانوار مشمول طرح	نسبت مشمولین به کل جمعیت (درصد)
۱	۱٫۷۳۹٫۰۴۱	۱۴۲٫۹۰۲	۸٫۲
۲	۴٫۵۴۱٫۰۲۶	۱۷۵٫۸۲۳	۳٫۸
۳	۶٫۳۹۴٫۰۷۰	۱۴۶٫۸۹۸	۲٫۳
۴	۷٫۳۰۸٫۷۲۶	۲۰۶٫۹۲۶	۲٫۸
۵	۳٫۰۷۶٫۰۶۹	۱۴۶٫۲۰۵	۴٫۷
۶	۱٫۱۳۶٫۴۴۵	۶۷٫۶۰۳	۵٫۹

بر اساس جدول فوق در ایران:

- ۱٫۷۳۹٫۰۰۰ خانواده یک‌نفره داریم که از این تعداد باید ۱۴۲٫۰۰۰ نفر تحت پوشش قرار بگیرند.
- ۴٫۵۴۱٫۰۰۰ خانواده دونفره داریم که از این تعداد باید ۱۷۵٫۰۰۰ نفر تحت پوشش قرار بگیرند.
- ۶٫۳۹۴٫۰۰۰ خانواده سه‌نفره داریم که از این تعداد باید ۱۴۶٫۰۰۰ نفر تحت پوشش قرار بگیرند.
- ۷٫۳۰۸٫۰۰۰ خانواده چهارنفره داریم که از این تعداد باید ۲۰۶٫۰۰۰ نفر تحت پوشش قرار بگیرند.
- ۳٫۰۷۶٫۰۰۰ خانواده پنج‌نفره داریم که از این تعداد باید ۱۴۶٫۰۰۰ نفر تحت پوشش قرار بگیرند.
- ۱٫۱۳۶٫۰۰۰ خانواده شش‌نفره داریم که از این تعداد باید ۶۷٫۶۰۳ نفر تحت پوشش قرار بگیرند.

بنابراین برای اینکه این طرح به‌طور کامل جامعه هدف ما را پوشش دهد باید تعدادی اضافه و تعدادی کسر شوند. برآورد ما درمجموع ۸۸۶ هزار خانواده جدید (به‌جا مانده) است که باید تحت پوشش قرار گیرند.

چگونه این افراد را شناسایی می‌کنیم؟

روش شناسایی: یک سامانه به‌عنوان سامانه خدمات حمایتی نظام جمهوری اسلامی ایران راه‌اندازی شده که متقاضیان در این سامانه ثبت‌نام می‌کنند و ما با سه روش آن‌ها را پایش می‌کنیم.

۱. اطلاعات الکترونیکی را می‌گیریم و اطلاعات بانکی احصا می‌شود.

۲. بررسی میدانی صورت می‌گیرد و وضعیت اقتصادی درون خانواده آن‌ها را برآورد می‌کنیم.

۳. این کار می‌تواند با کمک کمیته امداد امام خمینی (ره) و سازمان بهزیستی انجام شود، افراد غیرنیازمند حذف شوند و تنها افراد نیازمند، تحت پوشش قرار گرفته و حمایت دریافت می‌کنند.

آیا این خانواده‌های مشمول طرح که در جدول آمده همان خانواده‌های فقیر هستند؟

پاسخ به این پرسش بستگی به این دارد که ما خط فقر را در ایران چقدر در نظر بگیریم. اگر سرانه موردنیاز را ۱۵۰ هزار تومان تعریف کنیم این افراد زیرخط فقرند، ولی برآورد زیرخط فقر در ایران بالاتر است. مثلاً تا سال گذشته بر اساس بررسی محققان برای یک خانواده چهارنفره بین ۱۳۰٫۰۰۰٫۰۰۰ تا ۲۵۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ریال بوده است. اما با توجه به توان مالی دولت این حد را می‌توانیم فقرایی بدانیم که در لایه نخست مورد حمایت و پوشش قرار خواهند گرفت.

این حداقل درآمد در چه کشورهایی تعریف شده است؟

این مورد در ادبیات حمایتی (Universal Basic income) تعریف می‌شود و در کشورهای مختلف (کشورهای اروپایی که تاریخ دیرینه دارند) تاکنون اجرا شده است. اما در یک کشوری که شاید برای ما جالب باشد کشور هند است. سیاست تضمین حداقل درآمد در هند از ۲۰۱۱ در برخی از مناطق (در ۸ روستا) به اجرا درآمد. اما در طول زمان افزایش پیدا کرده است.

آیا این سیاست در دولت‌های قبل انجام شده؟

بله. در سال ۱۳۷۴، ۵۰ درصد حداقل حقوق کارکنان دولت یا حداقل دستمزد مبنای تشخیص و حمایت از خانوارهای فقیر بوده است. همچنین در قانون تأمین زنان و کودکان بی‌سرپرست مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۷ و آیین‌نامه اجرایی آن‌که در تاریخ ۱۳۷۴/۵/۱۷ به تصویب هیئت‌وزیران وقت رسیده است نیز مقرر شده دولت به خانوارهایی که کمتر از ۵۰ درصد حداقل حقوق مصوب کارکنان دولت درآمد دارند، مستمری ماهانه پرداخت کند. بر اساس آیین‌نامه مذکور، خانوارهای فقیر ایرانی به دو دسته تقسیم شدند: خانوارهایی که اساساً قابل توانمندشدن نیستند مانند خانوارهایی که سرپرست آن‌ها سالمند یا معلول است و یا خانوارهایی که سرپرست آن‌ها بیکار است. گروه اول باید به‌طور دائمی تحت پوشش حمایت دولت قرار گیرند؛ اما خانوارهایی که سرپرست آن‌ها بیکار است باید به‌صورت موقت و مشروط تحت پوشش قرار گیرند تا اقدامات لازم برای توانمندشدن آن‌ها اجرایی شود.

چرا اجرا نشده؟

مشکل اصلی این سیاست تشخیص خانوارهای مشمول است. چگونه می‌توان خانوارهای فاقد این سطح از درآمد را شناسایی و خانوارهای مستحق را از غیرمستحق تفکیک کرد؟ دانش تشخیص و تمییز در نظام اداری کشور در دهه ۱۳۷۰ اجازه نمی‌داد این تفکیک صورت گیرد که خود از دلایل اصلی عدم موفقیت برنامه‌های حمایتی در سال‌های گذشته بوده است.■

چشم انداز جامعه

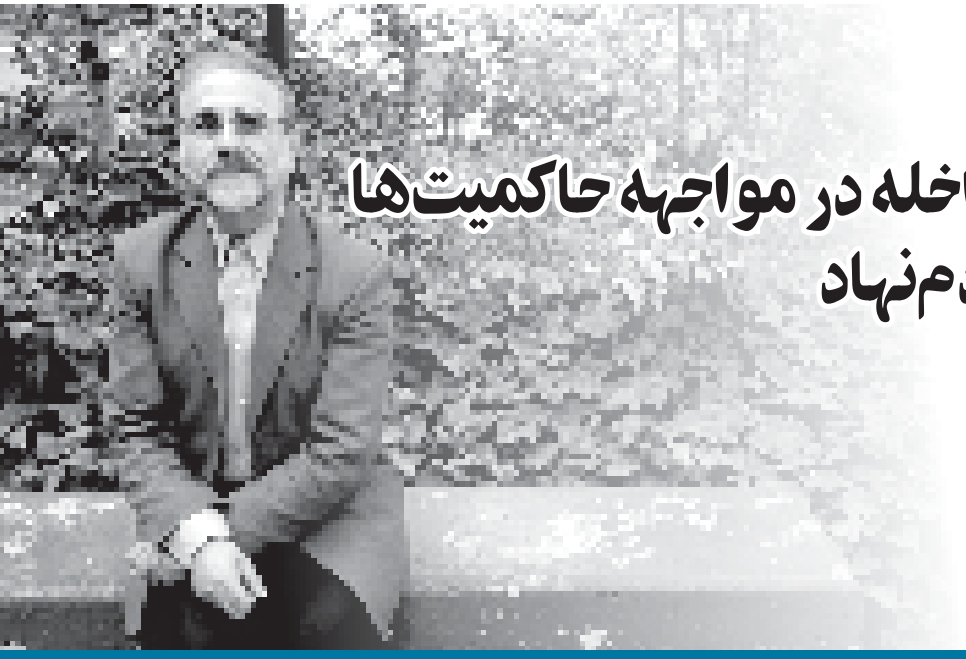

خطای غفلت و مداخله در مواجهه حاکمیت‌ها با سازمان‌های مردم‌نهاد

گفت‌وگو با محمد ستاری‌فر

بررسی مواجهه حاکمیت و دولت‌ها با نهادهای خدمت‌رسان در عرصه عمومی طی دهه‌های گذشته موضوع مرکزی گفت‌وگوی زنده‌یاد هدی صابر با دکتر محمد ستاری‌فر در چارچوب «طرح پژوهشی گذری بر پیشینه و موقعیت نهادهای خدمت‌رسان در عرصه حمایتی» اجراشده در سال ۱۳۸۵-۱۳۸۶ بوده است. ستاری‌فر که سابقه ریاست سازمان تأمین اجتماعی در حدفاصل سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۷۶، معاونت و قائم‌مقامی سازمان برنامه‌وبودجه در کابینه دوم میرحسین موسوی و نیز ریاست سازمان برنامه‌وبودجه بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳ (دولت دوم سید محمد خاتمی) را در کارنامه دارد، از چندوچون مسائل اجرایی و برنامه‌ریزی در حوزه خدمات اجتماعی به‌خوبی آگاهی دارد. وی معتقد است طی ۵۰ تا ۶۰ سال اخیر دو خطای بزرگ در ارائه خدمات اجتماعی توسط حاکمیت‌های وقت رخ‌داده است: نخست خطای «غفلت» به این معنا که برای بالنده‌تر شدن این عرصه سرمایه‌گذاری کافی انجام نگرفته است. دوم، خطای «مداخله» است، چراکه با اتکا بر درآمد نفت، در حوزه فعالیت NGO ها و مؤسسات خیریه از طریق تشکیل بهزیستی و کمیته امداد و... از مجرای مناسبات حکومتی و اداری خاص، مداخله کرده‌ایم.

ستاری‌فر تأکید دارد که در شرایط جنگی و دوران پس از آن، انجمن‌ها و NGO های مختلفی در محلات و مساجد شکل گرفتند، اما به شکل یک خطر جدی مطرح شدند و حتی برخی از ائمه جماعات گفتند این امور را از مساجد جدا کنید. درحالی‌که اگر وقوف و اشراف داشتیم می‌شد از آن ظرفیت استفاده کرد.

لازم به ذکر است که گفت‌وگوی پیش‌رو در چارچوب سلسله مباحثی است که طی سه شماره اخیر در چشم‌انداز ایران پی گرفته شده است؛ ازجمله در شماره گذشته گفت‌وگویی با دکتر پرویز پیران از همین طرح پژوهشی منتشر شده بود.

با عنایت به سوابق مدیریتی خود طی سه دهه اخیر در سازمان برنامه‌وبودجه و سازمان تأمین اجتماعی، ضرورت‌های توجه بیشتر به حوزه تأمین و رفاه اجتماعی در کشور را بیان کنید.

در مطالعه و بررسی تاریخ بشری و تمدن‌های اولیه تاکنون، می‌توان مشاهده کرد که همواره از نظر فطری و ارزشی، بخشی از دغدغه‌های ذهنی و دارایی‌های جوامع به اقشار فرودست و ناتوان معطوف می‌شده است. این امر درواقع نیازی بوده که جوامع انسانی آن را احساس می‌کرده‌اند، اما با ظهور ادیان این رویکرد محتوای مستحکم‌تر، پایدارتر و جامع‌تری به خود گرفت. هرچند تفاوت‌هایی میان هریک از ادیان در این خصوص وجود دارد، اما سرشت تمام رویکردها همان دستگیری از انسان‌هاست.

ما طی سیصد سال اخیر شاهدیم که بحث خدمات اجتماعی محتوای عمیق‌تر و وسیع‌تری به خود گرفته و سپس به‌صورت قرارداد اجتماعی و درنهایت قانون، مطرح شده است. به‌طوری‌که امروزه دولت‌ها وادار شده‌اند در کنار فعالیت‌هایی که مردم به شکل اختیاری و آزاد انجام می‌دهند، برنامه‌ها، نهادها و ساختارهایی داشته باشند تا جامعه خود را از بالندگی مناسب‌تری برخوردار کنند. در این مسیر، پس از انقلاب صنعتی شکل‌گیری بیمه‌های اولیه زایمان و بیکاری را در انگلستان و سپس در آلمان در زمان بیسمارک شاهدیم. همچنین در قرن بیستم در بخشی از منشور حقوق بشر و منشور اولیه تأسیس سازمان ملل چنین اشاره شده که جوامع انسانی باید از تأمین اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی و به‌نوعی عدالت اجتماعی برخوردار باشند؛ بنابراین ارائه خدمات اجتماعی و دستگیری از فرودستان در فطرت آدمیان بوده و در سیر تاریخی تمدن بشری کامل‌تر شده و طی ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال اخیر در شکل قانونمند خود، سازمان‌یافته است و مترتب بر آن وظایفی برای دولت‌ها تعریف شده است.

در این چارچوب در تمام برنامه‌های توسعه ایران، دولت‌ها به شکل گسترده‌ای خود را مقید دیده‌اند که خدمات اجتماعی ارائه دهند و طی برنامه‌های چهارم و پنجم قبل از انقلاب سازمان بهزیستی و وزارت رفاه شکل گرفت. پس از انقلاب اسلامی نیز عرصه خدمات اجتماعی وسیع‌تر شد و قانون‌اساسی طی اصولی ابعاد مختلف و متنوعی از این خدمات را مطرح کرد. به‌هرحال تا سال ۱۳۸۴ مجموعه مقررات و اقدامات مرتبط با خدمات اجتماعی، منجر به شکل‌گیری ۲۹ دستگاه دولتی در قلمروهای مختلف اجتماعی و همچنین تجمیع حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار میلیارد تومان گردش پول در این حوزه شده است. ضمن آنکه آحاد مردم نیز در چارچوب NGO ها و انجمن‌های خیریه و وقفی، فعالیت‌های خاص خود را سامان می‌دهند.

لازم به ذکر است که به لحاظ نظری، بحث نقش دولت در تأمین اجتماعی، بحث بسیار عمیقی است که معطوف به پاسخگویی به نیازهای انسان است. درحالی که انسان موجودی است پیچیده با اهداف متفاوت و متغیر که اهداف پیچیده و نیازها در بستر زمان تغییر می‌کنند. شایان توجه است که صفات پیچیده انسانی از نظر ادیان، علم و تجربه پذیرفته شده و انسان یک پدیده چندوجهی شناسایی شده است که بخش کوچکی از تلاش آن معطوف به تأمین نیازهایی چون نان، مسکن و پوشاک است و بخش دیگر آن رسیدن به مدارج بالاتر از نیازهای اولیه است که در این مرحله درمان، بهداشت، تربیت و آموزش مطرح می‌شود.

بنابراین در بحث نظری دنبال آن هستیم که به منابع انسانی بذل توجه شود. به این منظور در وهله اول باید به انسان توجه شود تا آموزش ببیند و به سمت کیفیت بالاتر سوق یابد و در مسیری قرار گیرد که به شکل مستمر توانایی‌های خود را بروز دهد. توجه به منابع انسانی دغدغه اصلی دولت‌های اروپایی و امریکایی بین جنگ جهانی اول و دوم بوده که منجر به شکل‌گیری سازمان‌ها و تحصیل تجارب مختلف شده است؛ اما پس از جنگ دوم و در دهه ۱۹۶۰ دغدغه سرمایه انسانی مطرح می‌شود، لذا دولت‌ها برای رسیدن به سرمایه انسانی، تأمین خدمات اجتماعی را مدنظر قرار داده و نسبت به ارائه این خدمات اهتمام نشان دادند، زیرا به میزانی که افراد به افق وسیع‌تری دست یابند و انگیزه رشد و حرکت بیشتری داشته باشند، رفاه بیشتری حاصل خواهد شد. لذا از جنگ جهانی دوم به بعد یکی از شاخص‌های مهم در مقایسه کشورها با یکدیگر آن است که به چه میزان دارای دغدغه تبدیل منابع انسانی به سرمایه انسانی بوده‌اند. دولت‌ها به میزانی که توانسته‌اند سرمایه انسانی بیشتری تجمیع و نهاد و ساختار برای آن ایجاد کنند، رشد و توسعه بیشتری داشته‌اند؛ اما باید توجه کرد که بخش کوچکی از ارتقای منابع انسانی به سرمایه انسانی به تأمین و ارائه خدمات اجتماعی مربوط است.

از طرف دیگر در مباحث نظری طی چند دهه اخیر چنین مطرح شده که آیا ارائه خدمات اجتماعی تنها یک اقدام اولیه به‌حساب می‌آید تا مردم را آماده مشارکت در توسعه کند یا آنکه در این عرصه، دغدغه‌هایی از ابعاد ارزشی و دینی نیز مطرح است؟ چراکه بحث عدالت، هم جنبه اجتماعی دارد و هم جنبه فردی و دغدغه کشورها آن است که در کنار رشد مستمر خود، عدالت را نیز تحقق بخشند. در این شرایط یکی از ابزارهایی که می‌تواند عدالت را محقق کند، ارائه خدمات اجتماعی است.

از حاصل تجارب اجرایی خود چه طبقه‌بندی میان نهادهای خدمت‌رسان در عرصه عمومی قائل هستید؟

NGO ها در ایران از دیرباز با اسامی و عناوین دیگر وجود داشته‌اند. درواقع این نهادها در دنیای «اختیاری» و در زمانی که مردم «اجباری» نداشتند، با عشق و علاقه انسانی، ملی و دینی پایه‌گذاری شده‌اند. این طیف از NGO ها که مستقل از قدرت مستقر و با خودانگیختگی و متکی به امکانات مردمی شکل گرفته‌اند، در دسته‌بندی‌ها به‌عنوان نهادهایی خودجوش محسوب می‌شوند.

دسته دیگر مؤسساتی هستند که تزریقی‌اند و از امکانات دولتی بهره برده‌اند و در نتیجه از پایداری کمتری برخوردارند. در میان این دسته از NGO ها آن مؤسساتی که به سمت مسائل اجتماعی‌تر مثل زنان و کودکان یا زلزله‌زدگان حرکت کردند، پایدارتر هستند چون هدفشان مقدس‌تر و ملموس‌تر بوده است.

با این همه دسته دیگر NGO ها چندهدفی و چندمنظوره‌اند. به هر حال ممکن است یک NGO با استفاده از رانت خاصی وارد عرصه خدمات اجتماعی شود یا بخواهد برای حزب خاصی فعالیت کند. اگرچه شاید برخی، این طیف NGO ها را امکان خوبی تلقی کنند، اما من آن‌ها را نامطلوب تلقی می‌کنم. نهادهای چندمنظوره یا درواقع «هم‌اجتماعی، هم اقتصادی و هم سیاسی» چون از روح و معنای مقدسی برای مقاصد دیگر استفاده می‌کنند، فعالیتشان تهدید مستقیم و غیرمستقیم خاص خود را به همراه دارد، چراکه موجب سلب اعتماد عمومی به خیریه‌ها می‌شود و به جایگاه دیگر NGO ها ضربه می‌زند.

نقد خود را به مناسبات کنونی دستگاه‌های اجرایی و نهادهای خدمت‌رسان ارائه فرمایید.

طی سه دهه اخیر و در واقع در دوران پس از انقلاب، سه نظرگاه در حاکمیت وجود داشته است:

یک نظر معتقد است دولت وارد قلمرو رشد اقتصادی شده و از طریق انباشت سرمایه و تحرکات اقتصادی، ایجاد اشتغال و بهره‌وری به پدیده‌هایی چون کودکان کار و خیابان، زنان ویژه، زنان سرپرست خانوار و... بپردازد.

دیدگاه دیگر آن است که دولت تنها به نوع خاص از عدالت تکیه کند و با اتکا بر منابعی چون نفت تلاش کند عدالت مدنظر خود را اجرا کند.

> **از جنگ جهانی دوم به بعد یکی از شاخص‌های مهم در مقایسه کشورها با یکدیگر آن است که به چه میزان دارای دغدغه تبدیل منابع انسانی به سرمایه انسانی بوده‌اند**

بالاخره دیدگاه سوم که شاید معقول‌تر است به آن باور دارد که همزمان و همپای رشد به عدالت اجتماعی نیز پرداخته شود، چراکه در مطالعات و منابع مختلف اشاره شده که اگر مردم دغدغه و انگیزه رشد پیدا کنند، میزان رشد بیشتری محقق خواهد شد. از سوی دیگر بی‌توجهی به مسائل اجتماعی و بی‌توجهی به‌ضرورت ارائه خدمات اجتماعی، به بروز اختلال‌ها و اغتشاشات اجتماعی می‌انجامد که کنترل و عدالت آن‌ها خود مستلزم صرف منابع است. لذا در این شرایط گفته می‌شود که از ابتدا با تخصیص منابع محدودتری، مانع از بروز پدیده‌های مختل‌کننده و پرهزینه برآییم. در این نگاه، تأمین اجتماعی ابزاری برای پایدارکردن رشد اقتصادی است و به‌نوبه خود، هدف به‌شمار نمی‌آید. در مقابل در جوامعی که ایدئولوژیک‌تر و ارزشی‌تر هستند بحث ارائه خدمات اجتماعی با اتکا بر منابعی چون نفت پیگیری خواهد شد؛ اما در برابر این رویکرد چنین مطرح می‌شود که تأمین هزینه‌ها از منابعی چون نفت که منبعی بین‌النسلی است، از دید نسل کنونی مطلوب است، اما شاید از دید نسل آتی خیانت به‌شمار آید. لذا این قبیل جوامع هم در بعد نظری و هم عملی، نمی‌توانند موفق باشند و نارسایی‌های خاص خود را خواهند داشت.

اما در رویکرد دیگر رشد و عدالت در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند، رشد، نیازمند عدالت است و به میزانی که روی مردم سرمایه‌گذاری شده و خدمات اجتماعی عرضه شود رشد نیز ارتقا می‌یابد، از سوی دیگر عدالت نیز نیازمند رشد است؛ یعنی اگر بخواهیم عدالت مناسب‌تری داشته باشیم باید رشد اقتصادی، اشتغال و بالنده‌کردن انسان‌ها را مدنظر قرار دهیم.

در چارچوب این دیدگاه، نهادها و سازمان‌هایی چون سازمان بازنشستگی، تأمین اجتماعی، بهزیستی و کمیته امداد که بزرگ‌ترین ارگان‌های مرتبط با عرصه خدمات اجتماعی هستند باید بازسازی و نوسازی شوند، چراکه علی‌رغم بیش از چند دهه فعالیت این ارگان‌ها با توجه به منابع مالی انبوهی که در اختیار آن‌هاست، همچنان ناکارآمدند. از سوی دیگر کیفیت خدمات ارائه‌شده از سوی آن‌ها زیر سؤال است و نیز به‌صورت فراگیر هم کار نمی‌کنند. به‌هرحال به نظر نمی‌رسد بتوان گفت این نهادها حذف شوند تا وظیفه آن‌ها را مردم بر عهده بگیرند. درواقع باید این ارگان‌ها حضور داشته باشند، اما تغییر ماهیت و تغییر کارکرد دهند، چراکه گسترش عرضه خدمات اجتماعی و تحقق اهداف، هم به تلاش دولت و هم مساعی مردم نیاز دارد.

به هر تقدیر طی ۵۰ تا ۶۰ سال اخیر دو خطای بزرگ در مقوله ارائه خدمات اجتماعی مرتکب شده‌ایم: اول آنکه خطای «غفلت» داشته‌ایم. به این مفهوم که برای بالنده‌تر و وسیع‌ترشدن این عرصه توجه لازم مبذول نشده و در مورد نهادها و ارگان‌های مسئول (دولتی و غیردولتی) سرمایه‌گذاری کافی انجام نگرفته تا آن‌ها بتوانند اهداف بالاتری را مدنظر قرار داده و فراگیرتر شوند.

خطای دوم، خطای «مداخله» است، چراکه با اتکا بر درآمد نفت، در حوزه فعالیت NGO ها و

مؤسسات خیریه از طریق تشکیل بهزیستی و کمیته امداد از مجرای مناسبات حکومتی و اداری خاص، مداخله کرده‌ایم.
نکته بااهمیت آن است که NGO ها و خیریه‌ها با اهداف مقدسی شکل می‌گیرند و درواقع می‌توانند به نیازهای پیچیده انسانی پاسخ دهند و موجب اعتلای کیفی سرمایه اجتماعی و انسانی شوند. با این وجود باید تحول و تغییری در این نهادها نیز رخ دهد، چراکه کمک‌های مالی چهره‌به‌چهره موجب تعرض به عزت‌نفس انسان شده و اصلاً زیبنده نیست. گرچه در عرصه بخشی از خدمات اجتماعی، نیازمند ارتباط چهره‌به‌چهره هستیم. درواقع در این حوزه نیز اشتباه کرده‌ایم. به‌طور مشخص در ارائه کمک‌های مالی که نباید ارتباطات چهره به چهره برقرار شود، این‌گونه عمل شده، اما در بخش‌هایی که باید تعامل و ارتباط عاطفی و چهره‌به‌چهره داشته باشیم این‌گونه عمل نکرده‌ایم. قاطعانه می‌گویم برای رفع این معضل NGOها و خیریه‌ها ظرفیت بیشتری دارند و در این خصوص مؤسساتی که در سطح شهر یا حتی محله فعالیت می‌کنند بهتر از مؤسسات کلان پاسخگو خواهند بود، چراکه ارائه خدمات مشابه توسط NGO ها با هزینه کمتر، با خدمات جانبی بیشتر و با عشق، علاقه و اعتقاد مذهبی و انسانی همراه بوده است. لذا سرمایه‌های کوچک و خردی که در قالب NGO ها جمع شده‌اند بسیار باارزش‌اند.
زمانی‌که در سال ۱۳۶۳ در معاونت اجتماعی سازمان برنامه‌وبودجه مشغول به کار شدم، بحث جنگ و مهاجرت ناشی از جنگ، بسیار جدی بود. بدین جهت وقتی قوانین بودجه آن سال‌ها را بررسی کنید می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: بخشی مربوط به نیازهای جنگ، ارتش و سپاه بود و بخش دیگر مرتبط با مشکل یارانه و کوپن. در شرایطی که جنگ و رشد بالای جمعیت، دو مشکل عمده کشور قلمداد می‌شد، با وجود محدودیت‌های مختلف بودجه، سه حوزه آموزش و پرورش، آموزش عالی و بهداشت و درمان رشد مثبت داشتند. حتی در سال ۱۳۶۴ بحث نظام تأمین اجتماعی مطرح شد، ولی در عمل به نتیجه خاصی نرسید. درمجموع در آن دوران به علت اثرات منفی و عقب‌برنده افزایش جمعیت، فقر و جنگ، اقدامات انجام‌شده اثرات مثبتی از خود برجای نگذاشتند با این حال باید اشاره کرد که با اجرای نظام سهمیه‌بندی کالا از رخ‌دادن بسیاری از عوارض و مسائل به‌صورت حاد و غیرقابل‌کنترل جلوگیری شد.

در همین حال در شرایط جنگی و دوران پس از آن، انجمن‌ها و NGO های مختلفی در محلات و به‌ویژه در مساجد شکل گرفتند، اما چون تعریف و تبیین نشده بودند به شکل یک خطر جدی مطرح شدند و حتی برخی از ائمه جماعات گفتند این امور را از مساجد جدا کنید. درحالی‌که اگر وقوف و اشراف داشتیم می‌شد از آن ظرفیت استفاده کرد.
علاوه بر این طی دهه ۶۰، با توجه به آنکه سازمان تأمین اجتماعی قانون خاص خود را داشت و خدمات خاصی را به کارگران ارائه داد، در سطح جاری و به

شکل حداقلی، فعال بود، لذا افراد تحت پوشش این سازمان در خیابان و کوچه رها نشدند، اما بهزیستی دچار مخاطرات جدی شده بود و نتوانست خود را بازتعریف کرده و نوآوری کند، چراکه ارتباطش با مردم قطع شد و نتوانست با رویکرد جدیدی به سمت مردم برود و از ظرفیت NGOها و خیریه‌ها استفاده کند. درمجموع این سازمان دچار نوعی میرایی شده بود. در مقابل بهزیستی، کمیته امداد که ارتباط مردمی قوی‌تری داشت بیشتر به عرصه اجتماعی وارد شود و توانست منابع بیشتری از مردم و دولت را جذب کند، لذا زایش سریع کمیته امداد را در این زمان شاهدیم.
درمجموع در سه دهه اخیر خطای «غفلت» و «مداخله»، آسیب‌های جدی به عرصه خدمات‌رسانی اجتماعی وارد آورده است. حال آن‌که ظرفیت ارائه خدمت در نهادهای خدمت‌رسانی بسیار بالاتر از آن میزانی است که در سال‌های اخیر عرضه شده است. حتی در سال‌های جنگ نیز این امکان وجود داشت که عرصه برای ارائه خدمات این نهادها باز شود. در شرایط پیش‌روی نیز گریزی از بازکردن عرصه برای نهادهای خدمت‌رسان و رفع دو خطای غفلت و مداخله وجود ندارد.

ازنظر شما الگوی مطلوب تعامل-همکاری میان دستگاه‌های اجرایی و نهادهای خدمت‌رسان چیست؟

برای پاسخگویی به نیازهای فردی و اجتماعی جامعه ۷۰ میلیونی ایران، اقدامات گسترده‌ای می‌توان انجام داد تا سرمایه انسانی به سرمایه اجتماعی تبدیل شده و سطح آن نیز ارتقا یابد. برای تحقق این امر، ابتدا باید تقسیم‌کار انجام شود. بدین نحو که امور حاکمیتی ازجمله آسیب‌شناسی اجتماعی، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تجهیز منابع به عهده دولت باشد. همچنین پردازش اطلاعات و نظارت نیز در بخش دولتی انجام شود، اما اجرا و عملیات باید با تصدی مردم و توسط NGOها و خیریه‌ها سازمان‌دهی شود. در ضمن منابع مالی دولت در بخش اجرا، صرف توسعه و بسط NGOها و خیریه‌ها شده و دولت در پرتو معیارهایی چون پوشش «کامل» و «باکفایت» ضوابط خاصی بر آن‌ها اعمال کند. به‌طور مشخص‌تر دولت باید برای نهادهای خدمت‌رسان، تسهیلات فراهم کند و از دیگر سو برای ارتقای کیفیت خدمات ارائه‌شده از سوی نهادها، استاندارد تعریف کرده و با معیار قراردادن همان استانداردها، فعالیت آن‌ها را ارزیابی کند. برای نمونه استاندارد عرضه خدمات خانه سالمندان، مراکز بازپروری معتادان، مراکز حمایت از نابینایان و... چه باشد.
برخلاف دیگر کشورها که بحث و مشکل اصلی «سرمایه» است. در ایران به‌دلیل اتکا بر درآمد نفت، مسئله کمبود سرمایه مطرح نیست. به‌طوری‌که اگر منابع سال‌های ۸۰ تا ۸۲ به سمت NGOها و خیریه‌ها تزریق می‌شد و دولت عملکرد خود را اصلاح می‌کرد به شکل گسترده‌ای چهره فقر در کشور کمرنگ می‌شد و با پدیده‌هایی چون کودکان خیابانی در چنین سطحی روبرو نبودیم.
درمجموع با توجه به منابع مختلفی که در کشور در دسترس است و با عنایت به سابقه دینی و ملی ایرانیان در تشکیل خیریه‌ها و NGOها، دولت می‌تواند منابع موجود را به این مؤسسات تزریق کند و در مقابل نظارت کند و حتی موازین حرفه‌ای را ارتقا دهد؛ بنابراین اگر دولت قصد ورود به این عرصه را دارد باید با نگاهی صادقانه وارد میدان شود، چراکه بحث خدمات اجتماعی از ارزش و قداست بالایی از منظر دینی نیز برخوردار است. بر این اساس دولت باید بتواند عرصه‌های پایدار و مستمری را برای NGO هایی که هدف‌دار، خودجوش و ارزش‌مدار هستند، ایجاد کند.
شایان‌ذکر است که در چارچوب تقسیم‌کار بین دولت و NGOها مبنی بر انجام امور حاکمیتی توسط دولت و اجرا و عملیات توسط NGOها باید توجه کرد که مخاطب NGOها، انسان‌ها هستند و لذا نباید انسان‌ها را در چارچوب تنگ نیاز به غذا و پوشاک محدود کرد؛ بنابراین مدیریت NGOها باید روزآمد و علمی بوده و کل ابعاد دانایی را دربرگیرد.■

مدرسه مهم‌ترین عامل مقابله با ترک‌تحصیل؟

زهرا بازرگان

مقدمه

پدیده ترک‌تحصیل در ایران در مقایسه با کشورهای صنعتی در اروپا و امریکای شمالی به‌مراتب گسترده‌تر و از جهاتی متفاوت است. درحالی که در کشورهای فوق ترك‌تحصیل به معنای رهاکردن تحصیلات دبیرستانی پیش از دریافت دیپلم کامل متوسطه است که معمولاً در سنین ۱۵ یا ۱۶ سالگی اتفاق می‌افتد.[۱] در ایران تعداد بسیاری از کودکان، پیش از به پایان رساندن دوره ابتدایی و پیش از آنکه بتوان آنان را باسواد به‌شمار آورد مدرسه را ترك می‌کنند و چه‌بسا به خیل بی‌سوادان می‌پیوندند.

گزارش‌ها و آمارهای وزارت آموزش و پرورش همه‌ساله تعداد دقیق کودکان و نوجوانان مشغول به تحصیل، بازماندگان از تحصیل، آن‌هایی که به مقاطع بالا ارتقا یافته‌اند و همچنین تعداد دانش‌آموزانی را منعکس می‌کند که در ایستگاه‌های مختلف این قطار جا مانده و با ترك مدرسه از چرخه نظام آموزشی خارج شده‌اند. رسانه‌های اجتماعی متعاقباً به‌منظور آگاهی عموم و با انگشت‌گذاردن روی مسائل و کمبودهای آموزش‌وپرورش برجسته‌ترین خبرها را انتخاب کرده و انعکاس می‌دهد.

در طول سال‌های گذشته رقم بالای دانش‌آموزان ترک‌تحصیل‌کننده در ایران از خبرهای تلخ و ناگواری است که در اخبار و گزارش‌های مسئولان و کارگزاران آموزش‌وپرورش به چشم می‌خورد، اما در کنار این اخبار تکان‌دهنده کمتر سخنی درباره اراده جدی مسئولان، سیاست‌گذاران و مدیران مدارس در ارائه برنامه‌ها و اقدام‌های فوری و تلاش به‌منظور پیشگیری و مهارکردن این معضل بزرگ اجتماعی شنیده می‌شود.

اغلب دانشگاهیان با کنارکشیدن خود از رویدادهای عمومی یا تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز و ناگهانی وزارت آموزش و پروش که تأثیرات گسترده و گاه غیرمنتظره‌ای بر خانواده‌ها، جامعه و چگونگی تحصیل در دانشگاه‌ها و بازار کار می‌گذارد، همچنان به تدریس نوآوری‌ها و تحلیل تئوری‌ها و روش‌های آموزش و پرورش در کشورهای صنعتی ادامه می‌دهند غافل از اینکه دانش‌آموختگان آن‌ها باوجود دانش انباشته‌شده در ذهن خود، پس از پایان تحصیل با استخدام در محیط‌های بسته مدارس، بدون هیچ‌گونه اجازه یا جسارتی برای ایجاد تغییر و تحول یا اصلاح برنامه‌ها و روش‌های ناکارآمد، تلاش می‌کنند کاروان خسته آموزش و پرورش را به‌کندی به‌پیش برانند. در این میان همه‌ساله صدها هزار دانش‌آموز مدرسه‌زده و شکست‌خورده، ناامید از وزش نسیمی تازه بر پیکر فرسوده این کاروان، به تحصیلات خود پایان می‌دهند.

گزارش‌ها و سخنرانی‌های مسئولان آموزش و پرورش علل ترک‌تحصیل و کاهش چشمگیر تعداد دانش‌آموزان، به‌ویژه در سطح دبیرستان اغلب از عواملی مانند فقر اقتصادی اولیای دانش‌آموزان، نبود مدارس کافی در برخی از مناطق، کمبود امکانات آموزشی، ازدواج زودهنگام دختران و اشتغال پسران اعلام می‌شود، اما به‌ندرت از نقش مهم و مسئولیت مدرسه در نگه‌داشت دانش‌آموزان سخنی به میان می‌آید.

نگارنده این سطور با تأیید بسیاری از علل برشمرده توسط مقامات رسمی آموزش‌وپرورش و نتایج برخی از پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه، بر اساس تجاربی که طی سال‌ها تدریس و تحقیق در دانشگاه‌ها و همکاری نزدیك با مدیران و معلم‌های مبتکر و برجسته کشورمان داشته است، مدرسه را به‌عنوان مهم‌ترین عامل پیشگیری و کاهش ترک‌تحصیل و مسئول اصلی حفظ دانش‌آموزان در مدرسه به‌شمار می‌آورد.

مقاله حاضر با بررسی عوامل اثرگذار بر ترک‌تحصیل دانش‌آموزان و پیامدهای وخیم این پدیده از نظر فردی، خانوادگی و اجتماعی، به معرفی و مرور متغیرهایی در مدرسه می‌پردازد که اصلاح و تقویت آن‌ها می‌تواند در پیشگیری از این معضل بزرگ اجتماعی مؤثر واقع شود.

در این مقاله نتایج پژوهش‌ها و تجربه‌های موفق برخی از مدارس اثربخش در زمینه حفظ و نگهداشت دانش‌آموزان ارائه شده و شاخص‌هایی که این نوع مدارس را از دیگر مدارس متمایز می‌کند بررسی می‌گردد.

ترک‌تحصیل‌کنندگان چه ویژگی‌هایی دارند؟

ترك‌تحصیل پدیده‌ای اجتماعی، پیچیده و گزینشی است. درواقع همه کودکان یا نوجوانان هنگام رو در رویی با مسائل زندگی و در مقابل وسوسه ترک‌تحصیل واکنش یکسانی نشان نمی‌دهند. بسیاری از دانش‌آموزان با وجود مشکلات متعدد خود به هر ترتیب، موفق می‌شوند دوره تحصیلی را به پایان برسانند، اما تعدادی دیگر به علت آسیب‌پذیری بیشتر، به‌ویژه در رویارویی با بحران‌های خانوادگی، هنگام شروع یك مقطع تحصیلی جدید، نزدیك‌شدن به زمان امتحانات، درگیری با معلم‌ها و... مدرسه را ترك می‌کنند.

بررسی نیمرخ تحصیلی دانش‌آموزان در کشورهای مختلف وجود ویژگی یا شرایط فردی یا خانوادگی زیر را در حکم عوامل خطرزا برای ادامه تحصیل معرفی می‌کند.

۱ـ عوامل فردی

اختلال یادگیری، اختلال عاطفی، عملکرد درسی ضعیف، سابقه افت تحصیلی در کلاس‌های پیشین، بی‌انضباطی و مشکلات یادگیری، غیبت زیاد به علت مسائل مربوط به‌سلامتی، عدم مشارکت در فعالیت‌های کلاس، بی‌انگیزگی و بی‌میلی به مدرسه، کمبود مهارت‌های اجتماعی، ناامیدی و نگرانی در نوجوانی برای آینده شغلی خود و...

۲ـ عوامل مربوط به خانواده

وضعیت اقتصادی‌ـفرهنگی ضعیف خانواده، روش‌های تربیتی سختگیرانه و خشونت‌آمیز در خانواده، خانواده‌های تک‌سرپرست، نبود الگوی مناسب در خانه برای همانندسازی و...

۳ـ عوامل اجتماعی (مدرسه، محله)

زندگی در مناطق و محله‌های پرمشکل یا محروم، کیفیت ضعیف آموزش و پرورش در مدرسه، جو ناسالم و روش‌های انضباطی سختگیرانه، وجود رقابت‌های ناسالم در مدرسه، قلدری یا آزار و اذیت همکلاسی‌ها و...

در همین رابطه مطالعات پژوهشگران چهار دسته ترک‌تحصیل کننده بالقوه را مشخص می‌کند:

۱ـ ترک‌تحصیل کنندگان پنهان (۴۰ درصد) (گریزان از مدرسه، بدون مسائل رفتاری، عملکرد درسی ضعیف)

۲ـ ترک‌تحصیل کنندگان ناسازگار (۴۰ درصد) (وجود شکست تحصیلی و مسائل رفتاری، تعلق به خانواده‌های پرمشکل)

۳ ـ ترک‌تحصیل کنندگان بی‌انگیزه یا بی‌تفاوت به مدرسه (۱۰ درصد) (نمرات درسی در سطح متوسط، بدون مسائل رفتاری، بدون انگیزه)

۴ ـ ترک‌تحصیل کنندگان با عملکرد درسی بسیار ضعیف (۱۰ درصد) (در وضعیت شکست تحصیلی کامل، اختلال یادگیری، بدون انگیزه، بدون مسائل رفتاری)

برخی از مصاحبه‌هایی که با نوجوانان ترک‌تحصیل کننده در کشور بلژیک انجام گرفته، نشان می‌دهد مدرسه برای بیشتر آن‌ها معنا و مفهومی نداشته یا مقاصد آن برایشان روشن نبوده است. بعضی از نوجوانان بریده از مدرسه، درباره علت ترک‌تحصیل خود اظهار داشته‌اند که رویدادهای مختلف زندگی، آن‌ها را به رها کردن مدرسه واداشته است؛ اختلافات خانوادگی، احساس بی‌تعلقی به مدرسه، بی‌فایدگی درس‌ها، انتظارات مدرسه، مقررات سخت‌گیرانه، تکرار پایه، درگیری با معلم‌ها و...

در تهران پژوهشی در سال ۱۳۸۴ به‌منظور شناخت نظرات دانشجویان رشته‌های علوم تربیتی، در مورد مهم‌ترین مسائل آموزش و پرورش در ایران با توجه به تجربه دوازده ساله آنان در آموزش عمومی و متوسطه انجام گرفت. در این پژوهش اکثریت قریب به‌اتفاق دانشجویان با اشاره به تجربه‌های تلخ و شیرین خود طی تحصیل، جو اجتماعی روانی نامطلوب و ضعف روابط انسانی در مدرسه، ناتوانی مسئولان در ایجاد احساس تعلق و انگیزه یادگیری در دانش‌آموزان، کمبود خدمات مشاوره و کمبود مهارت‌های حرفه‌ای برخی از مدیران مدارس به‌ویژه در زمینه مدیریت آموزشی را از مهم‌ترین مسائل آموزش و پرورش در مدارس معرفی کرده‌اند.

نتایج زیانبار ترک‌تحصیل بر دانش‌آموز، خانواده و جامعه

شکی نیست که ترک مدرسه برای نوجوانانی که یك روز با امید و آرزوی باسوادشدن، فارغ‌التحصیلی از مدرسه و در نهایت پیداکردن جایگاه مناسبی برای خود در جامعه به این مکان وارد شده و نیمه‌کاره آن را رها کرده‌اند مجموعه‌ای از احساس‌های منفی از قبیل شکست، ناامیدی، بی‌کفایتی، کاهش عزت‌نفس و... را ایجاد می‌کند و بسیاری از آنان را در سیر انزوای اجتماعی و افسردگی قرار خواهد داد.

آنان که مدرسه را به امید آزادشدن و رهایی از قید و بند و دردسرهای مدرسه و پیداکردن کار و شغلی به‌منظور کسب درآمد رها کرده‌اند، به‌زودی با روبه‌روشدن با درهای بسته بازار کار برای آنان که حتی به کسب دیپلم هم نائل نیامده‌اند، به تصمیم نابه‌جایی که خود یا خانواده گرفته‌اند پی می‌برند.

درباره اثرات اجتماعی ترک‌تحصیل، تحقیقات فراوانی انجام گرفته است که اغلب به روابط تنگاتنگ بین شکست تحصیلی و مسائل رفتاری تأکید می‌کند. ترک‌تحصیل در بسیاری از نوجوانان به بیکاری، فقر، از دست‌دادن امید و انتظار برای آینده‌ای اطمینان‌بخش و حتی به استفاده از سیگار و سپس اعتیاد به مواد مخدر منتهی می‌شود. تعدادی از نوجوانانی که در شرایط فوق قرار می‌گیرند، ممکن است به‌ناچار برای رفع نیازهای خود به رفتارهای بزهکارانه دست بزنند یا در جست‌وجوی هویتی برای خود به گروه‌های ضداجتماعی بپیوندند که اغلب برای جذب چنین داوطلبانی برای اجرای مقاصد شوم خود در کمین نشسته‌اند.

> **ترک‌تحصیل در بسیاری از نوجوانان به بیکاری، فقر، از دست‌دادن امید و انتظار برای آینده‌ای اطمینان‌بخش و حتی به استفاده از سیگار و سپس اعتیاد به مواد مخدر منتهی می‌شود**

نگاهی به مشکلات و مصائب جامعه و بررسی ریشه‌های به‌وجود آورنده آن از طریق مطالعه تاریخچه زندگی افرادی که در این نوع خشونت‌ها شرکت داشته‌اند، نشان می‌دهد بسیاری از آن‌ها در خانواده‌هایی با روش‌های تربیتی خشونت‌آمیز بزرگ شده‌اند و هیچ‌یك در مدرسه از نظر درسی موفق نبوده‌اند. بررسی سوابق تحصیلی نوجوانانی که در مراکز اصلاح و تربیت قرار می‌گیرند، این واقعیت را بیشتر آشکار می‌کند که مدرسه نتوانسته آنان را جذب کرده و راهی را به‌سوی موفقیت به آنان نشان دهد.

پژوهشی در زمینه فوق در کانادا به این نتیجه دست یافته است که ۶۳ درصد از افرادی که در زندان‌های ایالت کبك نگهداری می‌شوند در دوره نوجوانی مدرسه را ترك کرده‌اند. یکی از نتایج دیگر این پژوهش این است که با در نظرگرفتن درآمد یك فرد دیپلمه، هر ترك‌تحصیل کننده برای جامعه مذکور سالیانه حدود ۱۲۰ هزار دلار هزینه اجتماعی و خدماتی دربردارد.

ترك‌تحصیل دانش‌آموز برای خانواده نیز دردناك و ناامیدکننده است. هزینه‌های تلف‌شده برای تحصیل فرزندان، احساس دلسردی، ناامیدی و نگرانی در مورد آینده خانواده، از ضربه‌هایی است که تحمل آن برای هر خانواده بسیار دشوار است، اما خسارت‌های ترک‌تحصیل تنها منحصر به دانش‌آموز و خانواده نیست. بر اساس تحقیقات فوق یکی از پیامدهای این پدیده، تأثیرات منفی آن بر اقتصاد کشور است.

افزایش بیکاری، کمبود نیروی کار متخصص را به همراه خواهد داشت و با کاهش رشد اقتصادی فشار بر نظام اجتماعی افزایش خواهد یافت.

نکته منفی دیگر این پدیده، امکان انتقال میراث ترك‌تحصیل والدین بر فرزندان است. تحقیقات نشان می‌دهد که فرزندان افرادی که مدرسه را در نوجوانی یا پیش از آن ترك کرده‌اند، در مقایسه با دیگر دانش‌آموزان، احتمال بیشتری برای رها کردن تحصیل دارند.

پیامد وخیم ترک‌تحصیل دختران

با اینکه ترك مدرسه پیش از دریافت دیپلم متوسطه، برای هر دو جنس اثرات مصیبت‌باری به همراه دارد، نتایج پژوهش‌هایی که درباره رابطه بین جنسیت و ترک‌تحصیل انجام گرفته نشانگر این واقعیت است که ترک‌تحصیل دختران پیامدی به‌مراتب عمیق‌تر و گسترده‌تر از ترک‌تحصیل پسران بر فرد و جامعه دارد.

در ایالت کبك که این مسئله مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته است، باوجود کاهش ضریب ترک‌تحصیل نوجوانان از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴، از ۱۷/۵ درصد به ۱۱/۷ درصد (کاهش پنج نمره) و ادامه روند نزولی آن، ترک‌تحصیل دانش‌آموزان همچنان به‌عنوان یکی از مسائل مهم اجتماعی مطرح است که با جدیت پیگیری می‌شود.

در این زمینه پژوهشی در کانادا با روش کیفی در مورد پیامد ترك‌تحصیل دختران در کوتاه و بلندمدت انجام گرفته است و موضوع‌های مختلفی از قبیل دلایل ترک‌تحصیل دختران، چگونگی بازگشت مجدد آنان به تحصیل، انتخاب مشاغل برای زنان و پیامد ترک‌تحصیل دختران بر خانواده و جامعه بررسی شده است. در این پژوهش وجود اختلافات خانوادگی، اختلال یادگیری و اذیت و آزار همکلاسی‌ها در مدرسه، به‌عنوان دلایل عمده ترک‌تحصیل دختران گزارش شده است.

بررسی وضعیت شغلی دخترانی که در سال‌های گذشته ترک‌تحصیل کرده‌اند، نشان می‌دهد که مشکلات دستیابی به شغلی با درآمد نسبتاً کافی برای دخترها به‌مراتب بیشتر از دستیابی پسرهایی با همان شرایط است، بدین معنا که در صورت یافتن کار، دخترها بیش از پسرها در معرض کارهای کم‌درآمد و کم اعتبار از نظر اجتماعی و در شرایط اقتصادی ضعیف‌تری قرار می‌گیرند. بدین‌جهت به پایان‌رساندن تحصیلات، فرصتی برای دختران ایجاد می‌کند تا در زندگی از درآمد مناسب‌تر و استقلال نسبی بیشتری برخوردار شوند. مصاحبه با زنان و مردانی که مدتی پس از ترک‌تحصیل دوباره به ادامه تحصیل پرداخته و پس از کسب دیپلم به کار مشغول شده‌اند، نشان می‌دهد که ازسرگیری تحصیل برای زنان به سبب مسئولیت‌های مربوط به اداره امور خانه و

مراقبت از فرزندان به‌مراتب مشکل‌تر از ادامه تحصیل مردهاست.

زنانی که به امید تأمین نیازهای مادی و اجتماعی خود دوباره به تحصیل بازگشته و دیپلم خود را دریافت کرده‌اند بیشتر در رشته‌هایی درس خوانده و سپس مشاغلی را اختیار کرده‌اند که بیشتر زنانه، مرتبط با بخش خصوصی و در زمینه‌هایی مانند فروشندگی، خدمات و آرایشگری با درآمد محدود بوده است. حال آنکه مردها با تحصیل در رشته‌های فنی مانند نجاری، مکانیک و... از فرصت‌های شغلی بهتر و درآمد بیشتر برخوردار شده‌اند. چیزی که به وابستگی اقتصادی بیشتر زنان به همسر خود می‌انجامد و نابرابری‌های اجتماعی بین دو جنس را افزایش می‌دهد.

در مصاحبه‌های انجام‌گرفته در این پژوهش از مهم‌ترین دلایل پشیمانی زنان از ترک‌تحصیل، ناتوانی آن‌ها در کمک به پیشرفت درسی و نظارت بر تحصیل فرزندان خود گزارش شده است. زنان با اظهار نارضایتی از تصمیم خود در ترک‌تحصیل، حداکثر تلاش خود را می‌کنند تا این واقعه برای فرزندانشان روی ندهد.

این یافته‌ها علاقه و اراده جدی زنان را در ارتقای سواد و رشد اجتماعی نسل آینده روشن می‌سازد. در تأیید نقش برجسته زنان در عملکرد تحصیلی فرزندان، نتایج یکی از پژوهش‌های انجام‌شده در ایران، با موضوع «بررسی وضعیت تکلیف شب در مدارس ابتدایی شهر تهران» (۱) نشان می‌دهد که از نظر معلم‌ها، کامل‌ترین و رضایت‌بخش‌ترین تکالیف درسی متعلق به دانش‌آموزانی است که مادران آن‌ها از سواد و تحصیلات بالاتری در مقایسه با دیگر مادران برخوردار بوده‌اند. (بازرگان و همکاران، ۱۳۷۹)

دیدگاه‌های غالب در زمینه مقابله با ترک‌تحصیل

با اینکه برنامه‌ها و اقدام‌های مرتبط با پیشگیری از ترک‌تحصیل در هر کشور عمدتاً تحت‌تأثیر نگرش و باورهای سیاستگذاران و برنامه‌ریزان آموزشی در زمینه برابری‌های آموزشی قرار می‌گیرد، با این وجود در میان سیاست‌های جاری کشورهایی که دغدغه مقابله با پدیده فوق را دارند می‌توان به دو دیدگاه عمده اشاره کرد:

۱ـ دیدگاه ترمیمی و جبرانی؛

۲ـ دیدگاه مبتنی بر تغییر و تحول مدرسه.

دیدگاه جبرانی: سیاست‌گذارانی که معتقدند نتایج تحصیل دانش‌آموزان تحت تأثیر پیش شرایطی از قبیل وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده و جامعه است، با تبرئه نظام آموزشی، ساختار و کارکرد مدرسه تلاش می‌کنند با ارائه برنامه‌های جبرانی و تکمیلی در مدرسه، کمبودهای خانوادگی و فرهنگی را به‌نوعی جبران کرده و دانش‌آموز را آماده کنند تا در قالب مدرسه و انتظارات آن جای گیرد.

جنبش وسیع آموزش و پرورش جبرانی[۲] که از سال‌های ۱۹۶۰ میلادی در اروپا و امریکای شمالی به راه افتاد و برنامه‌ها و فعالیت‌های مرتبط با آنکه به‌تدریج در بسیاری از مدارس کشورهای فوق رایج شد از این دیدگاه سرچشمه می‌گیرد.

(گفتنی است که ارزیابی برنامه‌های جبرانی در دهه‌های بعدی در کشورهای صنعتی نشان داد که این برنامه‌ها و فعالیت‌های پرطرفدار و پرهزینه آن نتوانست آن‌چنان‌که انتظار می‌رفت بر بهبود وضعیت تحصیلی دانش‌آموزان متعلق به خانواده‌های محروم و کم‌درآمد و نگهداشت آنان در مدرسه، اثرات عمیق و پایه‌ای بگذارد. بر اساس ارزیابی‌های انجام‌شده تنها آن دسته از برنامه‌های جبرانی را می‌توان موفق و اثرگذار به‌شمار آورد که اولیای دانش‌آموزان در آن مشارکت فعال داشته‌اند.)

دیدگاه تغییر و تحول مدرسه: در چند دهه گذشته ساختار و عملکرد مدرسه مورد انتقاد بسیاری از متفکران، جامعه‌شناسان و روان‌شناسانی قرار داشته است که به تحلیل و بررسی ناتوانی مدرسه در پرورش ابعاد مختلف شخصیت دانش‌آموزان و آماده کردن آن‌ها برای کار و زندگی در جامعه پرداخته‌اند. این گروه بر این باورند که این نهاد آموزشی تاکنون نتوانسته است خود را با نیازها و شرایط در حال تغییر دانش‌آموزان، مدرسه و جامعه انطباق دهد. آن‌ها همچنین با اشاره به غفلت مدرسه در انجام رسالت اجتماعی خود، یعنی حذف نابرابری‌ها، مدرسه را به‌عنوان محلی می‌پندارند با برنامه‌ها و انتظارات خود، به انتخاب و تقدیر دانش‌آموزان درسخوان و برجسته می‌پردازد و راه را برای موفقیت و ارتقای آنان هموار می‌سازد. درحالی که هم‌زمان، تعداد زیادی از کودکان و نوجوانان به علت شرایط نابرابر اولیه خود، مورد غفلت قرار می‌گیرند. سیاستی که اغلب به شکست تحصیلی، کاهش عزت‌نفس و ترک زودهنگام تحصیل توسط این‌گونه دانش‌آموزان می‌انجامد.

پاسخ این گروه به مربیانی که طرفدار تغییر از بیرون مدرسه و در انتظار بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه هستند این است که نباید زمان محدودی را که دانش‌آموزان در مدرسه می‌گذرانند به انتظار بهبود اوضاع و عوامل بیرون از مدرسه تلف کرد. تغییرات باید از درون مدرسه و با تجدیدنظر در اهداف، محتوا، روش‌های آموزشی و ارتباط‌های حاکم در مدرسه آغاز شود. در این زمینه پژوهشی در کشور فرانسه با انتقاد از روش‌های سنتی و رایج در مدارس نتیجه‌گیری می‌کند که در مدرسه خیلی زود تفکر تجریدی و مفهوم‌سازی را از کودک می‌طلبند و به‌ندرت به آموزش از طریق تجربه‌کردن و به نقش دانش‌آموزان در یادگیری خود اهمیت می‌دهند.

طرفداران ایجاد تغییر و تحول در مدرسه با الهام‌گرفتن از اندیشه‌ها و آثار برجسته مربیان بزرگ تعلیم و تربیت، از قبیل کلاپارد،[۳] دکرولی،[۴] دیویی،[۵] مونتسوری،[۶] و پیاژه[۷] خدمات و وظایف دیگری در کنار تدریس مفاهیم آموزشی برای معلم‌ها قائل‌اند. برخی از وظایف مورد انتظار این گروه را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

ـ تأمین بهزیستی و تقویت رشد عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان؛

ـ آموزش زندگی و چگونه با هم زیستن؛

ـ آموزش سلامت و محافظت از خود؛

ـ قدردانی از طبیعت و مصرف مسئولانه؛

ـ آموزش چگونه یادگرفتن و ایجاد عادات صحیح یادگیری؛

ـ آموزش اخلاق و ارزش‌ها؛

ـ جلب مشارکت دانش‌آموزان در فعالیت‌ها و برنامه‌های آموزشی و فوق‌برنامه؛

ـ تشخیص و پیگیری مسائل دانش‌آموزان و پاسخگویی به نیازهای آنان؛

ـ بازکردن مدرسه به جامعه و استفاده از منابع و امکانات بی‌شمار آن؛

ـ و...

امروزه علاقه‌مندان می‌توانند مدل‌های پیشنهادی این گروه از متفکران را در بسیاری از کشورهای جهان با عناوین مختلف ازجمله «مدارس اثربخش»[۸] مشاهده و بازدید کنند. این نوع مدارس در کشورهای مختلف ازجمله در ایران به تعداد قابل‌توجهی چه در بخش خصوصی و چه در سطح دولتی حتی در مناطق محروم وجود دارند. نمونه‌ای از این مدارس دبستانی در حاشیه شهر شیکاگو به نام «آکادمی کودکان تیزهوش» است که بازدیدکنندگان بسیاری را از شهرها

و مناطق و حتی ایالات دیگر امریکای شمالی جلب می‌کند. این مدرسه از کودکانی که به دلایل مختلف از قبیل اختلال یادگیری، مشکلات رفتاری، فرار از مدرسه، زندگی خانوادگی از هم پاشیده، مصرف مواد و حتی بی‌خانمانی، در هیچ مدرسه‌ای نتوانسته‌اند موفق شوند ثبت‌نام کنند و با ایجاد محیطی سالم و فعالیت‌های آموزشی و پرورشی با کیفیت و متناسب با نیازهای هر کودک، آن‌ها را از نظر جسمی، روحی، عاطفی، اجتماعی و ذهنی تحت توجه و مراقبت قرار می‌دهد. دانش‌آموزان مدرسه فوق که عمدتاً دارای تبار امریکایی- افریقایی هر سال در آزمون‌های دولتی بالاترین ضریب موفقیت را به‌دست آورده و بیشترین درصد فارغ‌التحصیلان را برای ورود به دبیرستان‌های برجسته دولتی کسب می‌کنند.

در اینجا بد نیست به تجربه موفقیت‌آمیز مدرسه‌ای ابتدایی در روستایی از استان فارس (لپوئی از توابع زرقان) اشاره شود.

در سال ۱۳۸۱ مدیر پرتلاش و دلسوز دبستان «زینبیه» متعاقب دریافت آموزش فشرده‌ای در زمینه مهارت‌های مدیریت آموزشی در مناطق محروم، با نظارت نگارنده و همکاری یکی از مدیران برجسته مدارس تهران با حمایت معاونت آموزش ابتدایی وقت، تغییرات وسیعی را در مدرسه تحت مدیریت خود در روستای مزبور در جهت بهبود کیفیت آموزش و پرورش ایجاد کند. برخی از تغییرات انجام گرفته در مدرسه شامل موارد زیر بود: بهبود جو فیزیکی مدرسه، ارائه تغذیه رایگان، نظارت بر رشد حرفه‌ای معلم‌ها و تأسیس کلاس‌های ورزشی برای آنان، کلاس زبان انگلیسی مقدماتی برای دانش‌آموزان کلاس پنجم، ایجاد فضای سبز در مدرسه و اجرای طرح محافظت از محیط‌زیست، برقراری جلسات چای و گفت‌وگو برای مادران به‌منظور آگاه کردن آنان از مسائل تربیتی و شیوه حل و فصل آن و... تجربه فوق بار دیگر نشان داد که مدیر مدرسه در صورت برخورداری از آموزش‌های لازم و با حمایت مسئولان می‌تواند نقشی کلیدی را در بهبود و تحول آموزش و پرورش در مدرسه و جلب منابع و کمک‌های ضروری برای تداوم فعالیت‌های نوآورانه را داشته باشد.

یکی از مهم‌ترین انتظارات جامعه از مدرسه، بهبود جو مدرسه از طریق اتخاذ نگرش مثبت و احترام‌آمیز به کودک و نوجوان و پیگیری مسائل آنان است. انتظار جامعه این است که یکی از تلاش‌های مسئولان و معلم‌های مدرسه و وهله اول و پیش از تدریس مفاهیم، ایجاد محیطی پذیرنده و دوستدار کودک چه از نظر فیزیکی (زیبایی مکان، نظافت، نگهداری و تعمیر به‌موقع ساختمان، حیاط، کلاس‌ها، سرویس‌های بهداشتی و...) و چه از نظر عاطفی و روانی باشد (کیفیت روابط انسانی و تعامل‌های درون مدرسه).

به‌طورکلی جوّ مدرسه شامل کیفیت زندگی و ارتباطات حاکم بر مدرسه از نظر افرادی است که در آنجا کار و تحصیل می‌کنند. صمیمیت تماس‌ها و وجود همدلی و احترام متقابل و اطمینان‌یافتن از اینکه هر عضو این خانواده آموزشی، هنگام نیاز مورد حمایت قرار خواهد گرفت. از الزامات جو مطلوب اجتماعی است.

بر اساس نظر یکی از محققان (۲) هر مدرسه همچنین دارای جو عدالت‌مدار است و آن احساس و تصوری است که هر دانش‌آموز در مورد میزان انصاف و عدالت مسئولان مدرسه و واکنش آن‌ها به مسائل انضباطی دارد. مقررات سخت‌گیرانه، اتخاذ رفتارهایی در کلاس از قبیل برچسب‌زدن، تمرکز بر خطا، تحقیر و تنبیه دانش‌آموز به جو عدالت مدرسه لطمه وارد می‌آورد و سطح خشونت، ناامنی و نارضایتی را در مدرسه بالا می‌برد.

نتایج مطالعات در مورد «مدارس اثربخش» نشان می‌دهد این نوع مدارس دارای شاخص‌های معینی هستند که آن‌ها را از دیگر مدارس متمایز می‌کند. معیارهای موفقیت در مدارس اثربخش از جو فیزیکی روانی مدرسه تا مشارکت اولیا و جامعه مدنی را در امور مدرسه دربرمی‌گیرد.

در این بخش به‌منظور شناخت بهتر این نوع مدارس، برخی از مهم‌ترین برنامه‌ها، فعالیت‌ها و روش‌های آموزشی مورد استفاده آن‌ها با جزئیات بیشتری بررسی می‌شود.

> **اثرات منفی جو اجتماعی روانی نامطلوب مدرسه برای دانش‌آموزانی که دارای مشکلات خانوادگی، درسی یا رفتاری هستند به‌مراتب بیشتر از اثرات آن بر دانش‌آموزانی است که دارای مهارت‌های شناختی و اجتماعی بیشتری هستند و به خانواده‌های طبقه متوسط با انتظارات معقول برای فرزندان خود تعلق دارند**

مدارس اثربخش چه می‌کنند و چه درسی می‌توان از آن‌ها آموخت؟

۱ـ جو فیزیکی، اجتماعی و روانی خوشایند

دانش‌آموزان مهم‌ترین ساعات روز خود را در مدرسه می‌گذرانند و کیفیت حضور آنان در مدرسه و طبیعتاً روش‌های تعلیم و تعلم در این محیط بر شیوه یادگیری و رفتارهای آنان در خانه، مدرسه و جامعه اثر می‌گذارد.

نتایج تحقیقی در سال ۱۹۹۵(۳) در زمینه رابطه بین ترک‌تحصیل و جو مدرسه این فرضیه را تأیید می‌کند که اثرات منفی جو اجتماعی روانی نامطلوب مدرسه برای دانش‌آموزانی که دارای مشکلات خانوادگی، درسی یا رفتاری هستند به‌مراتب بیشتر از اثرات آن بر دانش‌آموزانی است که دارای مهارت‌های شناختی و اجتماعی بیشتری هستند و به خانواده‌های طبقه متوسط با انتظارات معقول برای فرزندان خود تعلق دارند.

۲ـ تعیین اهداف مشخص برای پیشرفت و موفقیت تحصیلی همه دانش‌آموزان

وجود اهداف مشخصی در مدرسه به‌منظور تضمین موفقیت تحصیلی و رشد اجتماعی دانش‌آموزان در صورتی مؤثر خواهد بود که کادر مدیریت مدرسه با اشراف بر مسائل آموزش و پرورش و آگاهی از نیازها و انتظارات دانش‌آموزان و والدین آن‌ها در آن مدرسه یا منطقه خاص، کارکنان مدرسه را در مورد اهمیت این هدف توجیه و بسیج کنند و از مجموعه منابع انسانی و مادی مدرسه و خارج از مدرسه برای برنامه‌ریزی، اجرا و ارزشیابی مستمر، دستیابی به اهداف مورد انتظار (موفقیت همه دانش‌آموزان) استفاده کنند.

۳ـ تشخیص دانش‌آموزان آسیب‌پذیر در هر کلاس

همان‌طور که اشاره شد بعضی از دانش‌آموزان در هر مدرسه و هر کلاس، بسته به ویژگی‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی خود نیازهای متفاوتی دارند. همه آن‌ها با یك روش واحد یاد می‌گیرند ولی همه دانش‌آموزان انگیزه کافی برای درس‌خواندن ندارند. برخی از اعتماد به نفس کافی برخوردار نیستند و بعضی‌ها ممکن است خسته، گرسنه، مضطرب یا دچار اختلال یادگیری باشند. موفقیت هر دانش‌آموز در گرو تشخیص تفاوت‌های او با دیگران و حمایت از او با ارائه خدماتی است که برای رشد اجتماعی و پیشرفت درسی وی ضروری است. بدیهی است کار در این زمینه نیازمند همکاری نزدیك و مشارکت معلم‌های یك پایه درسی در تنظیم برنامه‌ها و فعالیت‌های کلاس به صورتی است که دانش‌آموزان آسیب‌پذیر بتوانند از مجموعه استعداد و ابتکارهای همه معلم‌های پایه برای یادگیری بهتر بهره‌مند شوند.

۴ـ حمایت از دانش‌آموزان با ارائه خدمات تکمیلی در مدرسه

از اقدام‌های مؤثر در تأمین نیازهای کودکان و نوجوانی که به علل مختلف نمی‌توانند از فرصت‌های آموزشی و پرورشی مدرسه در حد مطلوب استفاده کنند، ارائه خدمات حمایتی و سرپرستی است.

این نوع خدمات به این دلیل اهمیت دارد که امروزه وظایف و مسئولیت‌هایی به‌عهده مدرسه است که در جوامع ساده و گذشته کمتر مطرح بود. از طرفی نیازهای اقتصادی و اجتماعی خانواده‌ها، اشتغال بسیاری از مادران و مشارکت آنان را در تأمین نیازها، اجتناب‌ناپذیر کرده است. به این جهت تعداد قابل‌توجهی از اولیای دانش‌آموزان از فرصت‌های کمتری برای گذراندن اوقات با کیفیت با فرزندان و نظارت بر فرایند تحصیل آنان برخوردارند. این نوع کمبودها که گاه با بعضی مسائل اجتماعی مانند سست‌بودن پیوندهای خانوادگی، طلاق، اعتیاد و انحراف‌های اخلاقی همراه می‌شوند مانع از این می‌شود که شرایط عاطفی لازم برای یادگیری کودکان و نوجوانان فراهم باشد.

برای کمك به دانش‌آموزان فوق ضروری است مسئولان مدرسه با شناخت مسائل دانش‌آموزان، حل مشکلات آن‌ها را در محدوده مسئولیت‌های خود بدانند.

برخـی خدمـات حمایتی مدرسـه را می‌تـوان برای گروه‌های خاصـی از دانش‌آمـوزان و برخی دیگر را برای همه دانش‌آموزان به شرح زیر ارائه داد:

الف ـ خدمات حمایتی برای گروه‌های خاص

ایـن نـوع خدمـات را می‌تـوان بـرای دانش‌آموزان با نیازهـای خـاص، کـودکان تیزهوش یـا فرزندان خانواده‌های کم‌درآمد، به‌منظور جبران نیازهای فردی، خانوادگی و اجتماعی آنان برنامه‌ریزی و اجرا کرد.

ب ـ ایجاد سـاختارهای سرپرسـتی بـرای همه دانش‌آموزان

خدماتـی را می‌تـوان سرپرسـتی نامیـد که به رشـد هماهنگ ذهنی، عاطفـی و اجتماعی دانش‌آموزان و ایجاد عادات و نگرش‌های مثبت در آنان توجه داشته باشد. این نوع خدمات که زمینه را برای رشد اخلاقی و مسـئولیت‌های شـهروندی آماده می‌کند، شـامل مشاوره‌های فردی و گروهی، استفاده از رویکردهایی مانند میانجی‌گری در مدرسه،[9] زنگ دایره،[10] مقابله با زورگیری و خشونت در مدرسه (۵)، آموزش ارزش‌ها برای اصـلاح رفتـار و بهبود مهارت‌هـای اجتماعی دانش‌آموزان است.

۵ ـ تعییـن معلـم راهنمـا در شـروع هـر مقطع تحصیلی (دوره اول و دوم دبیرستان)

مشـکلات تحصیلی و رفتاری دانش‌آموزان در شروع هر مقطـع به سـبب جدیدبودن مدرسـه، دشـواری درس‌های جدید و ناآشـنایی با معلم‌ها، به‌مراتب بیش از سالیان بعدی تحصیل است.

وجـود معلم راهنما از نخسـتین سـال هـر مقطع در دوره‌هـای اول و دوم دبیرسـتان بـرای همراهـی بـا دانش‌آموزان در طول دوره آموزشـی بسـیار ضروری بـه نظر می‌رسـد. معلم راهنمـا در حکـم رابط بین دانش‌آمـوزان و دبیـران و دانش‌آمـوز و خانواده وی با شـناخت عمیق‌تـری که از ویژگی‌هـای و نیازهای نوجوان به‌دست می‌آورد، می‌تواند او را در رفع مسائل و مشـکلات یاری کند و مانع از این شـود که مسائل فـردی و اجتماعی به‌ویژه در سـنینی کـه نوجوان با تغییرات و تحولات درونی بسـیاری روبروست او را از پیشروی و ادامه تحصیل وادارد.

تأیید ضرورت معلم راهنما

مدیر باسابقه‌ای ضمن مرور خاطرات خود از دبیرستانی با دو هزار دانش‌آموز و با اشاره به درسی که از سال‌ها مدیریت مدرسـه گرفته اسـت، می‌گوید: من به این نتیجه رسـیده‌ام که هر دانش‌آموز در مدرسـه، به یك فرد حمایت‌کننده نیازمند اسـت. به فرد بزرگ‌سـالی که با دلسـوزی و احسـاس همـدردی او را زیر نظر داشـته باشـد و از غیبت‌ها، خطرات تحصیلی، میزان آمادگی وی برای مقابله با مشـکلات، شـیوه پذیرش او در کلاس و تعلق او به مدرسـه آگاه و در مقابله با مشکلات همراه او باشد.

شـاید به نظر برسـد که این نوع حمایـت در مدارس بزرگ و پرجمعیت آسـان نیسـت. اما اگر در مدرسه باور و اراده جدی برای حمایت از دانش‌آموزان وجود داشـته باشـد، می‌توان در درون یك مدرسـه بزرگ، سـاختارهای کوچك‌تری به‌وجـود آورد، به‌طوری‌که دانش‌آموزان حتی در یك مدرسـه بزرگ هم احساس امنیت و حمایت بکنند. (۶)

۶ ـ تقویـت تـوان مقاومـت و تـاب‌آوری دانش‌آموزان

با این‌که همه کودکان و نوجوانان، در مقابل تحول‌های رشـد و تغییرات ناگهانی زندگی آسیب‌پذیرند، با این وجود دانش‌آموزانی هستند که باوجود وضعیت دشوار زندگـی خود، سـختی‌ها را تحمل می‌کنند. بررسـی زندگی افرادی که در مقابل مشـکلات خود ایسـتاده و تـاب آورده‌اند، این واقعیت را آشـکار می‌کند که آن‌ها اغلب از دو عامل حمایت‌کننده درونی و بیرونی برخوردار بوده‌اند:

۱ ـ عملکرد شـناختی مناسـب (بهره هوشـی و توان خودگردانی)

۲ ـ برخورداری از رابطه‌ای مثبت با بزرگسالی که آنان را باور داشته است.

محققـان معتقدند زمانی که بـه دانش‌آموزان فرصتی برای یادگیری و عمل کـردن در محیطی امن، راحت و بدون قضاوت داده می‌شـود، حس تعلق و مشارکت در کارهـا افزایش می‌یابد. این نـوع محیط یادگیری به‌منزله سـپر محافظ و حمایت‌کننده‌ای عمل می‌کند که دانش‌آموزان را برای ایسـتادگی در مقابل شـرایط نامساعد زندگی آماده خواهد کرد.

یکی از راه‌های توانمندسـازی دانش‌آموزان و ترغیب آن‌ها به مقاومت در برابر مشـکلات، جلب مشارکت آن‌ها در تنظیـم مقررات کلاس، در اداره مدرسـه و دادن حق انتخاب به آن‌ها برای انجام تکالیف درسی و وظایف محوله است. این نوع مشارکت به‌منزله اعطای نوعی اقتدار نسبی به دانش‌آموزان است.

حمایت از خانواده‌ها

بعضـی از خانواده‌ها شـرایط لازم را برای آماده‌کردن فرزندان خود برای تحصیل و کمك به آن‌ها در استفاده از امکانات آموزشـی مدرسه یا برقراری ارتباط سالم با همتایـان را ندارند. کمبود آگاهـی و عدم نظارت بر فرایند تحصیل فرزندان؛ فقدان مکانی مناسب در خانه برای انجام تکالیف مدرسـه و تحمیل وظایف سنگین خانه به آن‌ها، تنها بخشی از موانعی است که نابرابری آموزشی بین کودکان و نوجوانان متعلق به خانواده‌های فوق را با دیگر دانش‌آموزان افزایش می‌دهد.

یکـی از وظایـف مدرسـه جبـران نابرابـری بیـن دانش‌آموزان به نحوی اسـت که جایـگاه هر فرد در جامعه تنها منحصر به فرصت‌هایی نباشد که در محیط خانواده برای او فراهم است.

علاوه بر اقدام‌هایی که لازم اسـت هر مدرسـه برای جبـران کمبودهای محیـط خانوادگـی دانش‌آموزان انجام دهد، جلب مشارکت اولیا و دعوت از آن‌ها برای حضور در مدرسـه به‌منظور گفت‌وگو درباره مسـائل دانش‌آموز و تصمیم‌گیری در مورد اقدام‌هایی اسـت کـه باید در خانه و هماهنگی با مدرسـه انجام گیرد. اختلاف‌های خانوادگی، اعمال خشـونت، تبعیض یا برعکـس حمایت بیش از حد از فرزنـد و ناتوانی در برقـراری مرزها و محدودیت‌هـا از رفتارهای والدینی اسـت که آرامش و تمرکز کودکان و نوجوانان را برای درس‌خواندن تهدیـد می‌کنـد در خانواده‌های دیگر وجود انتظارهای غیرمنطقی و تحمیل فشار بر فرزندان برای کسب نمره بیست و مقام اول در کلاس موجب اضطراب، ناامیدی و اختلاف‌های جسـمی و رفتاری خواهد شد و سازگاری به مدرسه و عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان را به شدت تحت‌تأثیر قرار خواهد داد.

آموزش و راهنمایی اولیا می‌تواند بر اسـاس تشخیص مدرسـه، زمینه‌های متعددی شامل موضوع‌های زیر را در برگیرد:

شـناخت مراحل رشد فرزندان و نیازهای هر مرحله از رشد، اطلاع‌رسانی در زمینه وضعیت تحصیلی و نقاط ضعف و قـوت دانش‌آموزان و... تشـریح انتظارات مدرسـه و چگونگی کمك به فرزنـدان در زمینه‌هایی مانند سـازمان‌دادن امور درسی، مدیریت زمان، شیوه تشویق پیشـرفت‌ها و موفقیت‌ها و... از راه‌های دیگر همیاری با والدین است.

فعالیت دیگر مدرسـه می‌تواند شامل انتشار بولتن‌های خبری یا نشریه‌ای برای اولیا در زمینه موضوع‌های فوق یا آگاه‌ساختن والدین از امکانات بازار کار برای افراد دیپلمه، تسهیلات برای ادامه تحصیل جوانان به‌صورت شـبانه یا آنلاین و شـناخت منابع حمایتـی خارج از مدرسه برای جوانان باشد.

از حضـور اولیـای دانش‌آمـوزان و توانمندی‌هـای

آن‌ها می‌توان همچنان که در بسیاری از کشورها معمول است در فعالیت‌های آموزشی، پرورشی و در کمیته‌های مشورتی یا به‌هنگام تصمیم‌گیری‌های عمده مدرسه بهره‌مند شد. (۷)

شایان ذکر است که پذیرش اولیا در مدرسه لازم است در محیطی گرم و صمیمانه همراه با تکریم و قدردانی از آنان به خاطر اوقات ارزشمندی که باوجود مشکلات و گرفتاری‌های روزمره خود صرف همکاری و هماهنگی با مدرسه می‌کنند انجام گیرد.

در برخی از مدارسی که مورد بازدید نگارنده قرار گرفته است، وجود مکان مناسبی در مدرسه با عنوان «اتاق اولیا» نشان‌دهنده اهمیتی است که مدرسه برای اولیا قائل است. این اتاق که با وسایلی ساده و راحت و کتابخانه‌ای کوچک با نشریه‌های تربیتی مورد توجه والدین مزین شده است مورد استفاده اولیا هنگام ملاقات با معلم فرزند خود، یا در مواردی که گروه‌های کوچکی از اولیا با هم جلسات مشورتی می‌گذارند یا حتی برای مطالعه جدیدترین مجله‌های تربیتی قرار می‌گیرد.

تجربه‌های پیشین ما در کار با مدارس نشان داده که بسیاری از تدابیر و برنامه‌های فوق، عملی و قابل اجراست و مدارس ما در ایران در صورت برخورداری از حضور مدیرانی کارآمد، متعهد به رشد حرفه‌ای معلمان خود، می‌توانند برنامه‌های ذکرشده را متناسب با شرایط و امکانات موجود در مدرسه و با تکیه بر حمایت‌های اولیا و منطقه آموزشی طراحی و اجرا نمایند.

به‌طور خلاصه بررسی ویژگی‌های کودکان و نوجوانانی که بیش از دیگران در خطر ترک‌تحصیل قرار می‌گیرند نشان می‌دهد که آن‌ها اغلب دچار کمبودهایی در زمینه‌های مختلف زندگی خود هستند. بیشتر آنان از داشتن پدرومادری باسواد که وقت باکیفیتی را صرف توجه، مراقبت و نظارت بر تحصیل فرزندان خود بکنند، محرومند. آن‌ها معمولاً از نظر درسی ضعیف و از نظر اعتماد به نفس و انگیزه یادگیری در سطح پایینی قرار دارند. وضعیت سلامت برخی از آن‌ها رضایت‌بخش نیست و شاید حتی از تغذیه کافی هم برخوردار نباشند. طبیعی است که مجموعه‌ای از کمبودهای فوق و نبود نظامی حمایت‌کننده در محیط به بروز افکار و احساسات منفی از قبیل یأس، ناامیدی، خشم، خودکم‌بینی و... خواهد انجامید و آسیب‌پذیری آن‌ها را در مقابل چالش‌های ادامه تحصیل بیشتر خواهد کرد.

از سویی ممکن است برخی از خانواده‌ها با تردیدی که در مورد توانایی‌های ذهنی فرزندان خود دارند، از ترک‌تحصیل استقبال کرده آن‌ها را به انجام خدماتی در خانه و بیرون از خانه به‌منظور کمک به درآمد خانواده (هرچند ناچیز) یا نگهداری از دیگر فرزندان، انجام کارهای خانه و... بگمارند. چیزی که در درازمدت به نفع هیچ‌کس نخواهد بود.

مدرسه مسئولیت همه شهروندان است. حتی کسانی که فرزندی در مدرسه ندارند، زیرا رشد و سلامت جامعه در گرو سلامت و بهزیستی نسل جوانی است که مدرسه را به‌موقع یا پیش از موعد مقرر ترک کرده است

بسیاری از مسائلی که این قبیل دانش‌آموزان با آن به‌طور خاص روبرو هستند و کمبودهای آن‌ها را معلم‌ها و مسئولان مدارس می‌شناسند. مدارسی می‌توانند در حمایت و جلوگیری از سقوط این نوع جوانان موفق باشند که در مرحله اول شجاعت و جسارت این دانش‌آموزان را برای حضور در مدرسه‌ای که اغلب آن‌ها را نفی می‌کند و به‌آسانی راه خروج را نشان می‌دهد تقدیر کنند.

در مرحله بعد رویکردی در مقابله با ترک‌تحصیل مؤثر خواهد بود که به‌جای مشاهده نواقص و کمبودها و بزرگ‌نمایی آن به داشته‌های هر دانش‌آموز توجه داشته باشد. هر کودک یا نوجوان دارای استعدادها و توانمندی‌های منحصربه‌فرد است. همه دانش‌آموزان در شروع تحصیل کنجکاو، باانگیزه و مایل به یادگیری هستند و می‌خواهند موفق شوند. آنان همچنین مانند هر انسان دارای نیازهای اساسی‌اند که مدرسه موظف است برای تأمین آن‌ها همه منابع خود را به کار گیرد: نیاز به محبت، امنیت، احترام، تأیید و تشویق، حمایت، تعلق به گروه و نیاز به پیشرفت و موفقیت.

مدرسه تنها نیست

آنچه در مورد اهمیت مدرسه و نقش کلیدی آن در پیشگیری و کاهش مشکلات تحصیلی و رفتاری دانش‌آموزان گفته شد به معنای آن نیست که همه مسئولیت‌های مربوط به شکست یا موفقیت دانش‌آموزان به‌عهده مدارس و وزارت آموزش و پرورش است. مدرسه مسئولیت همه شهروندان است. حتی کسانی که فرزندی در مدرسه ندارند، زیرا رشد و سلامت جامعه در گرو سلامت و بهزیستی نسل جوانی است که مدرسه را به‌موقع یا پیش از موعد مقرر ترک کرده است.

پیشگیری و کاهش ترک‌تحصیل به‌ویژه در محیط‌های خطرپذیر در حاشیه شهرها یا روستاها، تنها با حمایت، همیاری و بسیج همه بازیگرانی که به نوعی با کودکان و نوجوانان سروکار دارند میسر می‌گردد.

مدیران و معلمان مسئولیت مهم ارتقای کیفیت آموزش و پرورش را در ایجاد محیطی سالم، حمایت‌کننده و پرانگیزه برای یادگیری و حفظ دانش‌آموزان تا پایان تحصیل به‌عهده دارند. اما نقش اساسی دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی، جوامع محلی، دانشگاه‌ها و شهرداری‌ها را نمی‌توان در تحقق اهداف مدرسه از نظر دور داشت.

چنانچه به یاری خداوند توفیقی دست دهد در بخش بعدی مقاله نتایج پژوهش‌ها، نوآوری‌ها و تجربه‌های موفق سازمان‌ها یا بنیادهای خارج از مدرسه در حمایت از تلاش‌های مسئولان مدرسه، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.■

پی‌نوشت:

۱. در کشورهای مورد اشاره، آموزش عمومی تا سن شانزده‌سالگی اجباری است و تخلف از قانون جایز نیست.
۲. Compensatory Education
۳. Claparede, Eduard
۴. Decroly, Dvide
۵. Dewey, John
۶. Montessori, Maria
۷. Piaget, Jean
۸. Effective Schools
۹. Mediation
۱۰. Circle Time

منابع فارسی:

زهرا بازرگان، ناهید صادقی، (۱۳۸۴)، «مسائل عمده آموزش و پرورش ایران از دیدگاه دانشجویان رشته‌های علوم تربیتی دانشگاه تهران، طرح پژوهشی.
۱ـ همان، کمال درانی، (۱۳۹۵)، مدرسه‌زدگی، انتشارات سخن.
۲ ـ همان، محمدعلی گودرزی، (۱۳۷۹)، بررسی عوامل آسیب‌زا در مدارس شهر تهران، طرح پژوهشی سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس، وزارت آموزش و پرورش.
۳ ـ همان، و همکاران (۱۳۷۹)، بررسی وضعیت تکلیف شب در مدارس ابتدایی شهر تهران، طرح پژوهشی، ۴ ـ دانشکده روانشناسی علوم تربیتی دانشگاه تهران، وزارت آموزش و پرورش.
۵ ـ برای مطالعه بیشتر به کتاب «میانجیگری در مدرسه، تألیف زهرا بازرگان (۱۳۹۶) انتشارات مدرسه مراجعه شود.
۶ ـ برای اطلاعات بیشتر به کتاب «مدرسه‌زدگی»، تألیف کمال دوانی، زهرا بازرگان، انتشارات سخن مراجعه شود.
۷ ـ برای مطالعه بیشتر در مورد شیوه همکاری مدارس با اولیای دانش‌آموزان به مقاله «روش‌های نوین مشارکت اولیا در مدرسه» در کتاب تغییر و نوآوری در مدرسه تألیف زهرا بازرگان (۱۳۸۶) انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.

منابع لاتین:

-Viau R et al (۱۹۹۸), Universiti Sherbrooke Correspondance, Vol ۵/No.۳
-CREPAS (۲۰۰۱), Les Milieux a'risque, d'abandon Scolaire, Quand pauvrete, condition de vie -et derochage scolaire, vont de pair.
-Eaniel, (۲۰۱۴), le decrochange Scolaire: Jeune en perte De sens - Queue aide et (Quel-(s)
- Services, Aide en milien ouvert, Centre D'expertise et ee Resources Pour L'Enfance
- Tufi Machado et al (۲۰۱۵), Factors Associated With Drop-Out Rates In Public Secondary Education in Minas Gerais (Beazil) Scielo Journal-Vol.۴۱.no۳. July/sept.۲۰۱۵.
-Conseil De L'Europe, Les eleves issus de mileux defavorises, Conseil de L'europe (۲۰۰۶).
-Federation Autonome De L'enseingement. Les Consequences du decrochange scolaire des filles.
www. relais-femmes.qc.ca/۰۲-۰۳-۲۰۱۲

جنگ شکل عاشقانه ندارد

گفت‌وگو با مریم مزروعی

نجیبه محبی: مردم قندهار، موصل و سوریه حاضرند همه‌چیزشان را بدهند تا به روز مرگی یک روز قبل از شروع جنگ برگردند. مریم مزروعی روزنامه‌نگار و عکاس است. برای جست‌وجوی پاسخ سؤال‌های خود به کشورهای منطقه سفر کرده است و راه‌حل کاهش درگیری در خاورمیانه را ارتباط بیشتر مردم با هم می‌داند. با این استراتژی که مردم کشورها همدیگر را بشناسند و به هم اعتماد متقابل داشته باشند. مزروعی معتقد است مردم منطقه در اثر بدبینی نسبت به یکدیگر نمی‌دانند که تا چه اندازه دردها و علایق و حتی نفرت‌هایشان مشترک است. او ارتباط اهالی رسانه و فرهنگ کشورها را بهترین شروع برای این مهم می‌داند. نمایشگاه عکس‌های مریم مزروعی از آوارگان موصل با عنوان «موصل، رالی بی‌قراری» محل آشنایی من با مریم مزروعی بود. هنرمندی که در تلخی عکس‌هایش از جنگ روح امید به زنده‌ترین وجه ممکن حضور دارد.

خانم مزروعی شما تجربه نابی داشتید، به کشورهای همسایه شرقی و غربی ایران که یکی درگیر طالبان است و دیگری درگیر داعش سفر کرده‌اید. امریکا هر دو کشور را زمانی اشغال کرده بود. به‌عنوان یک هنرمند عکاس چه صحنه‌هایی بین این دو کشور که هم تجربه اشغال امریکا را و هم تجربه نفوذ گروه‌های تندرو را داشتند، مشترک بود؟

در کل عراق و افغانستان دو محیط کاملاً متفاوت است. من افغانستان را در شرایط بعد از جنگ و البته دچار درگیری و منازعه دیدم، اما مناطقی از عراق که به آن سفر کردم عملاً منطقه جنگی بود و شرایط جنگی در آن حاکم بود. این تفاوت خودبه‌خود امکان مقایسه را از بین می‌برد. در کل مؤلفه‌ای مانند دین و مذهب باعث ایجاد اشتراکات زیادی در این دو کشور می‌شود. اگر منظور شما «صحنه» است؛ عدم توسعه‌یافتگی در هر دو کشور به چشم می‌خورد، اما اگر منظور شما «فضای» حاکم بر دو کشور است چیزی که بیش از همه مشترک است، ضدیت و تنفر از غرب به‌خصوص امریکا و البته بی‌علاقگی به ما بود.

نفرت از غرب و به‌خصوص امریکا در مورد این دو کشور کاملاً قابل درک است، اما در یک مصاحبه دیگر هم شما گفته بودید، «در عراق بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد ذهنیت مردم را درباره ایرانی‌ها خراب کرده‌اند و اینکه تو یک عکاس زن باشی و اروپایی نباشی در این منطقه کار را بسیار سخت می‌کند» البته این دو مؤلفه ارزش کار شما را بالاتر می‌برد، یعنی سفر زنی به منطقه جنگی که ایرانی است و هم برای عکاسی به نزدیکی پایگاه داعش می‌رود. در مواردی که با احساسات ضد ایرانی مواجه می‌شدید چه می‌کردید؟

کلاً یک زن عکاس ایرانی بودن ضریب ناامنی در سفر را برای من ده‌ها برابر می‌کرد، اما با توجه به پراکندگی جمعیت در عراق، ایرانی بودنم در جاهایی به‌نفع من تمام می‌شد و در جاهایی نیز اصلاً صلاح نبود که بدانند ایرانیم. این بستگی به سن و قومیت افراد هم داشت. آن‌هایی که سن بالاتری داشتند و موسفید بودند از اینکه می‌شنیدند من ایرانی‌ام استقبال می‌کردند و خوش‌رفتار می‌شدند اما خبر بد اینکه جوان‌ترها نه.

آنجا می‌گفتید کرد هستید؟

نه از کارت‌های شناسایی بین‌المللی‌ام استفاده می‌کردم.

با چه زبانی صحبت می‌کردید؟

برحسب شرایط گاهی از مترجم عربی یا کردی استفاده می‌کردم. البته پیش می‌آمد که ناگهان می‌دیدم که بعضی از آوارگان به انگلیسی صحبت می‌کنند. اول تعجب می‌کردم، اما موصل شهر متمولی محسوب می‌شد و درنتیجه خیلی هم جای تعجب نداشت. وقتی جنگ سر بگیرد از شهروندان سطح سواد، ثروت، رفاه، سن، شغل و موافق و مخالف بودن با عقیده‌ای یا جنگ را نمی‌پرسد و جنگ همه مردم را با هم آتش می‌زند. روی‌هم رفته ذهنیت این مردم خسته و آواره نسبت به اروپایی‌ها و سازمان‌هایشان توأم با بدبینی بود که ناشی از تجربه این سال‌هاست، اما به قول خودشان «به حضور عکاس اروپایی و بلوند عادت کرده بودند، که بیاید و کارش را انجام بدهد و برود پی گرفتن جایزه جهانی بی‌اینکه تأثیری بر وضعیت ما بگذارد».

خانم مزروعی چطور وارد منطقه جنگی شدید؟ البته مشخص است که در حدی نمی‌ترسیدید که به این کار مخاطره‌آمیز دست بزنید.

من به‌عنوان توریست و از طریق اربیل به سمت موصل رفتم، وقتی در موقعیت قرار می‌گیرم واقعیت این است که نمی‌ترسم، اما در هر سفری یک شب قبل از سفر همیشه کمی دلهره دارم که آن هم گذراست. جنس سفر هم فرقی نمی‌کند، اما وقتی که در مکان هستم نه. حس غالب بیشتر هیجان است تا ترس.

شما چه مدت بعد از تخلیه داعش وارد موصل شدید؟

من پیش از شروع عملیات آزادسازی موصل یعنی سپتامبر سال گذشته به عراق سفر کردم. منطقه هنوز در اشغال داعش بود. تا آخرین سنگربندی نیروهای نظامی کرد با داعش جلو رفتم. بیشتر در جاده منتهی به موصل به سر می‌بردم، اما ورود به خود موصل غیرممکن بود. هنوز جنگ با داعش شروع نشده بود و منطقه در دست نیروهای داعش بود. خانواده‌های موصلی به هر طریقی از شهر می‌گریختند و حتی پای پیاده به سمت کمپ‌ها می‌آمدند. لحظه نزدیک شدن

آن‌ها بـه کمپ یکی از غریب‌ترین صحنه‌هایی که بود می‌دیدم. زن‌هایی با پای‌برهنه و خسته با نگاه‌هایی پر از دلهره و ترس از راه می‌رسیدند و پیش از هر چیز به دنبال بچه‌ها، خواهر و برادرها و فامیل‌هـای خـود می‌گشـتند، لحظه‌ای که می‌رسـیدند بزرگ‌ترین نگرانی‌شان زنده نبودن عزیزانشـان بعد از نزدیک به سه سال بی‌خبری از یکدیگر بود.

در نمایشـگاه اخیر شـما که در خانه هنرمندان برگزار شـد و آثار شـما از موصـل نمایـش داده شـد، یک نکته بسـیار جالـب وجـود داشـت و آن اینکه علی‌رغـم آنکه ما جنگ و آسـیب‌هایی که به این شـهر واردشـده بود را می‌دیدیم، ولـی روح زندگی و امید در عکس‌های شـما وجود داشت، واقعاً چنین فضایی حاکم بود یا دوربین شما خواسـت از این زاویه موصل را روایت کند؟

حضور زنان و به‌ویژه کودکان و تمرکز عکاسـی بر آن‌ها ناخودآگاه فضای امیـد را در مجموعه می‌پراکند. کودک در لحظه زندگی می‌کند فارغ از اینکه شاید هفته گذشـته به بدترین نحو از موصل به همـراه خانواده‌اش گریخته باشـد، اما کودک فرصت که پیدا می‌کند سعی می‌کند کودکی کند. بماند که همین قدکشیدن در جنگ و اینکه شـرایط جنگ را شرایط طبیعی زندگی‌شان فرض کنند شاید آن‌ها را بعدها وارد چرخه خشونت کند.

زنـان هم ناخواسـته هرچند از آوارگی خسـته و عصبانی بودند، اما به نظر من بار سـنگین جنگ یعنی انتقال امید از جنگـی به صلحی و انگار به جنگـی دیگر را بردوش می‌کشـند، در کل مردم عراق متأسـفانه چند دهه است درگیر جنگنـد و انگار به این باور رسـیده‌اند هر جنگی لاجرم پایانی دارد. بیشتر از اینکه فضای امید در کمپ‌ها غالب باشـد، فضای عصبانیت و بی‌قراری وجود داشت. بی‌قـراری‌ای که به دلیل همین عصبانیت شـاید روایتش راحت نبود.

البتـه در ایـن میـان قصه زنان ایـزدی و کوبانـی و امید بی‌حدشـان قصه‌ای عجیب و جداگانه بود، همان امیدی کـه وقتی دخمه و تونل‌های که زنـان ایزدی و کوبانی به عنوان برده جنسـی نگه داشـته می‌شدند کشف شد و بر در و دیوارهای این تونل‌های قبرمانند نقاشی‌هایی از مزرعه و خانه اسـب دیده می‌شـد که این زنان بر دیوار تراشیده بودند.

تمرکز شما در نمایشگاه هم بیشتر بر زنان و کودکان بود.

بلـه! دغدغـه اصلـی مـن کلاً زنان و کودکان اسـت و توانمندی زنـان که نیمی از نیـروی سـازنده هـر جامعه‌ای هسـتند. زنان چه در عراق چه افغانسـتان طبق سنت با مشـکلات عدیـده‌ای دسـت‌وپنجه نرم می‌کنند، در این مناطق ناامنی بی‌ثباتی باعث عدم تمرکز بر حل مشـکلات و اصلا خارج شدن این مسئله از دغدغه‌ها می‌شود و مهم‌تر از همه مسـئله آموزش که بسیار حیاتی است به تعویق می‌افتد.

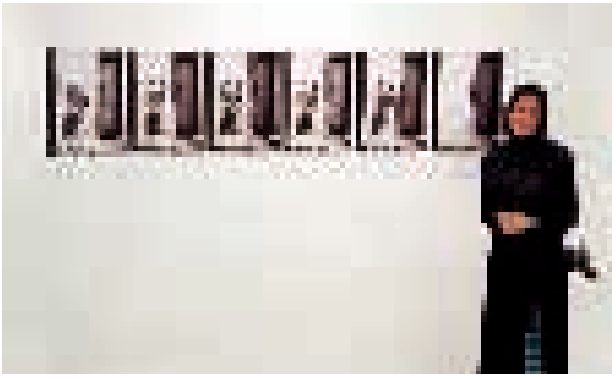

در ایـن میان قصه زنان ایران و شـرایط و تلاش‌هایشـان متفاوت اسـت، همیشـه متفاوت بوده، ۵۰ سال پیش هم اوریانـا فالاچی کـه نتیجه مشـاهداتش از وضعیت زنان جهان را منتشر می‌کند ایران را از کشورهای منطقه مستثنی می‌کند. در شرایط کنونی نیز حتی زنان افغانستان مثلاً در تمامی شئون چشم به زنان موفق ایران دارند.

از مخاطرات سفر خودتان بگویید؟

سـفر بی‌حادثه و بی‌مخاطره ای نبود، اما گذشـت. خـاک عراق و دسـت‌کم منطقه‌ای که مـن در آن بودم حس غریبی دارد. انگار که بیش از اندازه از همیم و این را تاریخ هم ثابت می‌کند، اما فضای عراق و اقلیم همچنان بی‌ثبات و آشـفته است. تشخیص اعتماد کمی سخت‌تر از جاهای دیگر اسـت. فضا فضای بی‌ثباتی اسـت و این وضعیت برای این است که ده‌ها سال تحت دیکتاتوری و جنگ‌های پی‌درپی و اشغال زندگی کرده‌اند. در صحنه جنـگ فضا قابل‌اعتماد نیسـت. افـراد نمی‌دانند که در لحظه چه کسـی فارغ از قومیت یا مذهبش دوست و چه کسی دشـمن اوست، این مسئله‌ای بود که هم من مسافر و هم مردم آنجا اعم از عرب، کرد و ترکمن سال‌هاست با آن دست به گریبان‌اند.

چه شـباهت‌هایی بین زیسـت افغانسـتان و عراق می‌بینید؟

شـباهت این دو کشور بیشـتر از همه نداشتن ملیّت بود. اینکه قومیت افراد و تعلقات قومی و قبیله‌ای بیشـتر تعیین‌کننده منافع مادی و معنوی این دو سرزمین است تا هویت ملی‌شان. یکی از دلایل بی‌ثباتی این مناطق همین است.

این سفر چه تأثیری روی شما گذاشت؟

تأثیری که سـفر عـراق، اقلیم و موصـل و حوادث آن روی من گذاشـت را سـفرهای قبلی من به افغانسـتان، مرزهای ترکیه و سوریه نگذاشـته بود. من دیگر به همین راحتی مسائل را تحلیل نمی‌کنم یا سریع واکنش نشـان نمی‌دهـم و ایـن برای کسـی که خبرنـگار سیاسـی هم بوده اسـت، تأثیر بزرگی اسـت. مناسبات سیاسی در منطقه آنچه ما می‌بینیم و فکر می‌کنیم نیسـت. ما همیشـه با نوک قلـه‌ای از اطلاعات و دیتاها طرفیم که ۹۰ درصد باقی‌مانده این کوه زیر آب است و پشت پرده. این را در عراق فهمیدم. نه در حرف‌های فرماندهان نظامـی یا سیاسـتمداران که از دهان مـردم کوچه‌بازار و مردم آواره و مددکاران زحمت‌کش شـنیدم. آنجا بدبینی عجیب و مطلقی به غربی‌ها و سـمن‌ها کـه به نظر برای یاری آوارگان آمده بودند، وجود داشـت. همین دقیقاً در افغانستان هم دیده می‌شود. همان‌طور که گفتم متأسفانه این بدبینی نسـبت به ما هم در برخی موارد وجود داشت. برخی مردم آواره موصل داعش را راهزن تمدن خودشـان می‌دانستند و می‌گفتند که کشورهایی در پشت سر داعش میـراث آن‌ها را به یغما برده‌اند و بـه دنبال عتیقه‌های این سرزمین بوده‌اند. برخی دیگر از نفت می‌گفتند و برخی از تجارت سـکس و دیگر قصه‌های ناگفته. برخی از تلاش برای تغییر دین به‌خصوص ایزدی‌ها از طرف ان‌جی‌اوهای امریکایی می‌گفتند که می‌آیند و به قیمت آب و غذا آن‌ها را مسیحی می‌کنند و من با چشم خود وضعیت فلاکت‌بار خانواده‌هایی که تن به تغییر دین نداده بودند را دیدم.

جنگ‌ها به چند دلیل واضح و هـزاران دلیل ناواضح راه می‌افتنـد و دلالان اسـلحه و نفت و سـکس و عتیقه و قومیت و مذهب آتش‌بیار این درگیری‌ها هستند و آنچه از دسـت می‌رود زندگی چندین نسل است، و ایران یکی از کشورهای مورد طمع و شاید آخرین قطعه بازی جِنگای[1] بزرگان جهان در منطقه است.

امیدوار بودم پیام نمایشـگاه من به مخاطب رسیده باشد، مـردم موصل یـا مردم قندهـار یا مردم رقه حتـی از نظر مسـافت هم از ما دور نیسـتند و می‌توانند مانند ما باشند، اینکه آن‌ها حاضرند همه‌چیزشان را بدهند تا به روزمرگی یک روز قبل از شـروع جنگ برگردند، شـوخی نیست. چیزی است که من بعینه دریافتم. ما باید جلوی هرکسی و هرکجا که به دنبال جنگ اسـت و منافعی در آن دارد، جلـوی همه جنگ‌افروزان بایسـتیم. جنگ هیچ روایت خوب و عاشـقانه‌ای ندارد. جنگ جنگ است چه فرقی می‌کند چه اسمی به آن بدهیم و یا آن را چه بنامیم.

یک بار ما در تلویزیون طلوع افغانستان بودیم. یکی از کارشناس‌های سیاسی افغانستان که پیرمردی بود کـه میهمان یکـی از برنامه‌ها بـود رو بـه مـا کرد و بـا حسـرت گفت: «شـما ایرانی‌ها خیلی خوشبختید، اگر شما می‌جنگیـد با خودتـان می‌جنگید، اگر درد دارید از خودتان اسـت و اگر دنبال چاره‌اید در خودتان است.» ■

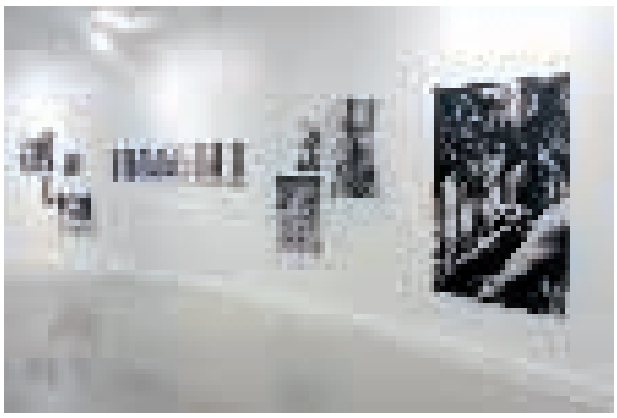

پی‌نوشت:

۱. جِنگا یک نوع بازی مثل دومینوست.

باید لذت را به فضیلت تبدیل کنیم

ساختار مغز و رابطه آن با اعتیاد در گفت‌وگو با حسن عشایری

پروفسور حسن عشایری، عصب‌شناس و متخصص اعصاب و روان است. وی دانش‌آموخته دانشگاه فرایبورگ بوده و هم‌اکنون استاد دانشگاه علوم پزشکی ایران است. دکتر عشایری افزون بر تألیفاتی که در زمینه عصب‌شناسی داشته، تحقیقات دامنه‌داری درباره کنترل هیجانات سرگردان انجام داده است. وی در این گفت‌وگو به تشریح رابطه اعتیاد و سامانه لذت مغز می‌پردازد و از نقش هیجان‌های سرکوب‌شده در ابتلا به اعتیاد سخن می‌گوید.

محمود توکلی
احمد هاشمی

لطفاً در آغاز درباره ساختار مغز و نقش آن در ابتلا به اعتیاد توضیح دهید.

سامانه‌ای در مغز انسان وجود دارد تحت عنوان سیستم «لیمبیک» که سامانه هیجانی انسان است. می‌دانیم که قشر مُخ در انسان بیشتر فعالیت‌ها و رفتارهای عالی را شکل می‌دهد و درصد خیلی کمی از آن به شکل موروثی و غریزی عمل می‌کند؛ برعکس میمون که بیشتر از ۹۰ درصد فعالیت‌ها و رفتارهایش را بر اساس غریزه یعنی سیستم لیمبیک تنظیم می‌کند. در بخش دیگری از مغز و نزدیک به سیستم لیمبیک هسته‌ای داریم بنام Nucleous Acumbinous این بخش مرکز لذت یا هوس است و فعالیت‌هایی که به انسان احساس خوبی می‌دهند در این قسمت اثر خود را اعمال می‌کنند و بدن نسبت به آن رفتارها شرطی می‌شود. نزاع در همین جاست: بین غریزه و وظیفه!

حال پرسش این است که آیا این سیستم لیمبیک است که به‌مثابه اسب، سوار را هدایت می‌کند و به هرجا بخواهد می‌برد یا نه برعکس، این سوار است که هدایت این سامانه را برعهده گرفته است؟ تضاد غریزه یا لذت با وظیفه در این قسمت از مغز، زمینه را برای رفتارهای غیراجتماعی و ضد اجتماعی فراهم می‌کند و روان‌رنجوری یا روان‌نژندی را به‌وجود می‌آورد. چراکه ذات آدمی به دنبال کسب لذت و منفعت بدون تلاش و محرومیت دادن به خود است! وانگهی می‌دانیم که بسیاری از موفقیت‌ها حاصل محرومیت دادن و به تأخیر انداختن لذت‌هاست. مثلاً کسی که می‌خواهد به مدارج بالای علمی و یا کاری برسد و در آینده به فردی موفق و دانشمند یا کارآفرین تبدیل شود، باید بی‌وقفه و شبانه‌روزی کار کند یا درس بخواند و از خواب و تفریح و لذت‌های موقتی بگذرد و این سخت است؛ اما غریزه انسان می‌گوید به دنبال لذت بدون رنج باش! این سامانه عصبی دائماً در حال تحریک است و اساساً بقای ما وابسته به این سیستم است؛ یعنی این سیستم تحریک شده و گرسنه می‌شود، نیاز به غذا دارد و با دریافت غذای لازم تعادل در ما ایجاد می‌شود؛ تحریک می‌شود تا از چیزهایی در زندگی لذت ببرد.

این چیزهایی که لذت می‌بخشند عبارت‌اند از دو نوع هیجان مثبت و منفی. ما می‌توانیم رفتار را مبنی بر این سامانه خلاصه کنیم؛ یعنی برخی رفتارها هستند که لذت مثبت‌اند و با تعادل زیستی ما هماهنگ هستند؛ مثل به سایه رفتن وقتی که هوا گرم است و آفتاب اذیت می‌کند. این نوع رفتار را رفتار روآوری می‌گویند. یک نوع دیگر از رفتار، رفتار «بازداری» است؛ مثل اینکه ما دستمان را به شیئی داغ نمی‌زنیم چون می‌سوزد. این دست نزدن را رفتار بازداری می‌گویند. نوع سومی هم هست که رفتار سازگاری می‌گویند. رفتاری که از سر ناچاری باید انجام دهیم و خودمان را با آن موقعیت یا واقعیت موجود سازگار کنیم. رفتار نوع دیگر را رفتار ستیز و گریز می‌گویند. آن چیزی که در اعمال این رفتارها حرف اول را می‌زند و محور کنش و واکنش‌های انسان می‌شود، همین سیستم عصبی لیمبیک است. در اینجاست که آن هیجان اولیه یا دل‌بستگی یا هر چیز دیگری که نام بگذاریم، شکل می‌گیرد. وقتی که این هیجان به‌طورجدی آسیب ببیند، به قول «آنتونیو داماسیو» دیگر از خرد خبری نیست و عقلانیت تعطیل می‌شود. به قول فردوسی:

چو شادی بکاهد، بکاهد روان خرد گردد اندر میان ناتوان

بنا بر پژوهش‌های جدیدی که انجام می‌شوند، ما هیچ رفتار غیراجتماعی یا روان‌رنجورانه‌ای نمی‌توانیم پیدا کنیم که در آن عاطفه و احساس در میان نباشد. در آدمی هیجان سرگردان وجود دارد که باید در جایی بروز کنند. مثلاً فردی توسری خورده می‌خواهد این را در جایی جبران کند. امروزه تمام نحله‌های روان‌شناختی از فرویدی‌ها بگیرید تا پسافرویدی‌ها و دیگران این را قبول دارند که هیجانات و احساسات باید معطوف به یک برنامه باشند تا رفتار ارادی سازمان‌یافته بتواند بروز کند. در حیوان ما ترس داریم و بنابراین حس می‌توانیم آن را شرطی کنیم، اما در انسان احساساتی داریم که ترکیبی‌اند و فراتر از یک حس مشخص مثل ترس هستند، مثل احساس گناه که یک هیجان مرکب است. این هیجانات مرکب یا کُریتیکال، به‌صورت کانکشن ثانویه ایجاد می‌شوند؛ یعنی مادرزادی یا غریزی نیستند، اکتسابی‌اند.

مغز سه نوع ارتباط دارد: یک ارتباط حسی است که در انگلیسی پروژکتیو می‌گویند که انعکاسی است؛ مانند بینایی و شنوایی. دیگری ارتباط حسی - حرکتی است؛ یک ارتباط دیگر مابین مناطق مختلف با هم است که ارتباطات انتزاعی یا تداعی‌گر هستند. درک ما از همین‌جاست. به قول ملاصدرا آن حس مشترکی که از بینایی و شنوایی و بویایی و دیگر حس‌ها ایجاد می‌شود و باعث

می‌شود بتوانیم به یک مفهوم برسیم. یک ارتباط مابین مناطق مختلف یا تداعی‌گر و یک ارتباط هم مابین دو نیمکره مغز است. بشر اولیه به‌احتمال‌قوی فقط با نیمکره راست کار می‌کرده است! توهم داشت، بت‌پرست بود و زندگی‌اش در همین حد بوده است. اسم این جسم پینه‌ای را می‌گذاریم پل تمدن. موقعی که زبان، شناخت و آگاهی به وجود می‌آید، انسان نسبت به بدن خودش آگاهی می‌یابد، نسبت به اینکه این دست است، این پا است و این سر است آگاهی پیدا می‌کند و ارتباط بین دو نیم‌کره برقرار می‌شود. اینجاست که زبان غلبه پیدا می‌کند و انسان با خودش و دیگری می‌تواند صحبت کند. تا اینجا انسان فقط از نیمکره راست که مخصوص عواطف و هیجانات است استفاده می‌کند، اما از اینجا به بعد یک معیار دیگری هم وارد می‌شود و از نیمکره چپ هم استفاده می‌کند. نه به این معنا که جلوی هیجانات را بگیرد، چه اساساً شناخت بدون هیجان وجود ندارد، بلکه بتواند این هیجانات را برنامه‌ریزی کند.

شناخت نسبت به این مکانیسم مغز و ارتباط بین دو نیم‌کره برای درک بهتر اعتیاد ضروری است. اینکه آیا تنها نیم‌کره راست در رفتار و عملکرد دخالت می‌کند یا نیم‌کره چپ هم وارد کار می‌شود؟ انسان از بدو تولد با اشک و لبخند هیجانات خود را بروز می‌دهد، اما این دوزاژ دارد و به‌مرورزمان و متناسب با افزایش سن این بروز تغییر می‌کند؛ مثلاً در خانواده‌ها بچه‌ها را طوری تربیت می‌کنند که وقتی مهمان هست یا مهمانی می‌روند، خوردن خود را کنترل کنند. این نوع تربیت به‌مرور موجب بازداری هیجانات می‌شود. در اعتیاد، فرد معتاد نمی‌تواند هیجاناتش را کنترل کند. به قول «ژان ژاک روسو» وحشی نجیب نیست. در بروز هیجانات وحشی است اما در کنترل آن‌ها نجیب نیست و نجابت به خرج نمی‌دهد. باید این هیجانات را دست‌کاری کند. به‌وسیله زبان وارد این هیجان بشود و بگوید دوست دارم یا دوست ندارم.

یک چیزی که کودک در روند رشد نیاز دارد، جرئت‌ورزی است. بنزین موتور این جرئت‌ورزی هیجان است. این کودک باید بتواند و جرئت داشته باشد که برون‌فکنی کند و در خانواده شعاع اعتماد ایجاد کند. شعاع اعتماد دوگونه است. یکی افقی که با برادر و خواهر است و دیگری عمودی است که با پدر و مادر یا برادر بزرگ‌تر است. اگر این جرئت‌ورزی وجود نداشته باشد، به‌نوعی ازخودبیگانگی در هیجانات اتفاق می‌افتد که موجب تزویر و دروغ می‌شود؛ یعنی هیجانات به سمتی می‌روند که مورد تائید پدر و مادر قرار بگیرند. در آموزش‌وپرورش هم همین وضعیت با چند برابر شدت وجود دارد. لذا جرئت‌ورزی از همان ابتدا در کودکان ما چه در خانواده‌ها و چه در مدارس از بین می‌رود و اجازه نمی‌دهد که تفکر انتقادی در کودکان رشد کند. تفکر انتقادی هم در اینجا منظور بعد فلسفی آن نیست. به این معنی که کودک اجازه ندهد چیزی را به‌زور به او تحمیل کنند. ما در تربیت کودکان فرآیندمدار نگاه نمی‌کنیم، بلکه پیامدمدار هستیم. فرد درس می‌خواند که مدرک بگیرد، لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترا. در خانواده هم همین‌طور است. از ابتدا ذهنیت پدر و مادر پیامدگراست. چه می‌شود، چه دارند، به کجا رسیده‌اند و مانند این‌ها. این برخورد موجب آسیب‌پذیری هیجانات می‌شوند و کودکان نمی‌توانند در برابر هیجان‌ها مقاومت کنند.

در جایی نیاز است که کودک را از انجام برخی رفتارها منع کنیم و اجازه ندهیم که برخی کارها را انجام دهد. مثلاً پدر و مادر نمی‌گذارند بچه به‌جای غذا و خوراکی‌های مفید، با تنقلات و چیپس و پفک خودش را سیر کند. اینجا باید چه کنند؟ یعنی رفتار پدر و مادر با کودک باید چگونه باشد که موجب آسیب‌پذیری جرئت او نشود؟

اگر بتوانیم استدلال‌ورزی را در سطح پایین و برای کودکان پیاده کنیم، احتیاجی نیست به بچه چیزی را تحمیل کنیم. بنشینیم و با او صحبت کنیم. اگر بلد نیستیم از مشاور کمک بگیریم. تربیت شوخی نیست. تربیت کودک از ساخت وسایل الکترونیکی خیلی سخت‌تر است، ما به خودمان اجازه نمی‌دهیم وارد مدار این دستگاه‌ها بشویم، اما خیلی راحت وارد مغز کودکانمان می‌شویم و مدارهای آن را دست‌کاری می‌کنیم. در مغز کودک می‌توانیم یک مداری راه بیندازیم و جاودانه‌اش کنیم. ما داریم از مدارهای داروینی سخن می‌گوییم. بعضی از مدارها به‌قدری سفت‌وسخت‌اند که بعداً تبدیل به بینش و طرح‌واره و حتی باور می‌شوند. این بینش و طرح‌واره است که اینرسی دارد و نمی‌شود آن را به‌راحتی تغییر داد. البته مغز انعطاف زیادی دارد و می‌تواند به‌وسیله آموزش، باورهای اشتباه را تصحیح کند؛ اما این روند خیلی راحت نیست و این‌چنین هم نیست که همه تا این سطح رشد کنند که بتوانند از این انعطاف در جهت بهتر شدن استفاده کنند، اما کودک چون توان استدلال‌ورزی ندارد، با اتکا به دلیل و استدلال نمی‌تواند نه بگوید. چون یاد نگرفته است که از این «نه مقدس» استفاده کند. یاد نگرفته است که از اشتباهات یاد بگیرد و راه درست را انتخاب کند.

یک چیزی که کودک در روند رشد نیاز دارد، جرئت‌ورزی است. بنزین موتور این جرئت‌ورزی هیجان است. این کودک باید بتواند و جرئت داشته باشد که برون‌فکنی کند و در خانواده شعاع اعتماد ایجاد کند

یکی از کارکردهای مغز یادگیری از اشتباهات است. در تربیت پدر و مادر باید چشم بچه را باز کنند، نه اینکه او را مجبور به انباشت اطلاعات کنند. البته اطلاعات هم انباشت می‌شود، اما یادگیری مهم‌تر است. حال منظور از اینکه چشم بچه را باز کنند و قوه استدلال و یادگیری‌اش را افزایش دهند یعنی چه؟ یعنی اینکه اولاً این کودک تحریک‌پذیر باشد، دوماً این محرکی را که وارد مغز می‌شود بتواند آنالیز و تحلیل کند و سوم اینکه بنابر آنچه یاد گرفته است بتواند پاسخی متناسب به آن محرک بدهد. اگر این را در خانواده یاد بگیرد، در مدرسه هم تداوم داشته باشد، وقتی‌که مثلاً در کنکور رد می‌شود و ناراحت است، کسی به او تعارف می‌زند که بیا از این مواد بکش تا روشن و سرحال بشوی، به‌راحتی پاسخ می‌دهد نه. ولی موقعی که یاد نگرفته است و استرس وارد شد -استرس یعنی هیجان منفی- نمی‌تواند نه بگوید و آماده می‌شود برای اعتیاد.

ازنظر عصب‌شناسی یک مغز محاسبه‌گر داریم و یک مغز هیجانی که هیچ‌کدام نباید بر دیگری غلبه پیدا کند تا تعادل ایجاد شود. اگر بخواهم مبسوط‌تر بحث کنم ما یک مغزی داریم که با آن کار می‌کنیم، Working Brain، یک مغزی داریم که با آن یاد می‌گیریم، Learning,Brain و بالاخره Emotional Brain هم داریم، مغزی که هیجانات، لذت بردن و مورد تائید قرار گرفتن در آنجا شکل می‌گیرند. حال یک مغزی هم داریم که از ترکیب و کارکرد مشترک همه این مغزها شکل می‌گیرد که Social brain است. مغز اجتماعی، شهروندی، مغزی که زبان و ارتباط را ایجاد می‌کند. مغزهای دیگری هم داریم که من از آن‌ها می‌گذرم. در اعتیاد ما با مغز هیجانی یا ایموشیونال برین سروکار داریم. اجازه بدهید با یک مثال بحث را ادامه دهیم. یک خرگوش وقتی دشمنی را در جنگل می‌بیند، در سیستم تنازع بقا، خون را به مرکز می‌دهد که وقتی از دست‌وپاهایش گاز می‌گیرند، خون‌ریزی شدید نکند. مثانه را خالی می‌کند، چون با مثانه پر نمی‌تواند بدود و فرار کند. قلمروش را هم مشخص کرده که چون بچه‌هایش آنجاست، دشمن از بوی آن‌ها به وجودشان پی نبرد. همین خرگوش بعد از همه این کارها به جنگل می‌رود و هویج را می‌خورد؛ اما انسان چه واکنش‌هایی نشان می‌دهد؟ چون مسائل متفاوت‌اند پس نوع برخورد هم متفاوت می‌شود. فرض کنید یک فردی را که کمترین قابلیتی ندارد رئیس یک مجموعه می‌کنند یا رئیس دانشگاه یا مدیر شرکت. بعد افراد قابلی که در آن مجموعه هستند یکی از واکنش‌هایشان این است که با حرف زدن و نقل کردن این اتفاق خود را تخلیه می‌کنند؛ یعنی با زبان و بیان واقعیت که کار مغز است. این همان تنازع بقا است که تغییر پیدا کرده است و با مغز رشدیافته به‌گونه‌ای دیگر

بروز می‌کنـد. گاهی در این مغز یـک عدم تعادل ایجاد می‌شـود، یعنی بین هیجانات و احساسـات با خردورزی تعارض ایجاد می‌شـود که بخشـی از آن عدم شـادی است، بخشی عدم جرئت‌ورزی است، یعنـی نمی‌تواند ابـراز وجود کند. حـال وقتی این تعارض یا عدم تعادل در مغز ایجاد می‌شـود، فرد در معرض آسـیب قرار می‌گیرد و چون حل مسـئله را بلد نیسـت و یاد نگرفته است، به‌این‌علت که تربیت او پیامدمحـور اسـت و فقط نتیجـه را می‌بیند و نه فرآیند یا پروسـه را؛ بنابراین زمینه‌اش آماده می‌شود برای گرفتار شدن در دام اعتیاد. البته امکان دپریشن و خودکشـی هم برای این افراد وجود دارد. بعضی از این افـراد در جهت لذت‌طلبی به سـکس روی می‌آورند. جالب اسـت که گاهـی هیجانات معلم یـا بزرگ‌ترها نیـز موجب عدم تعـادل در کودکان می‌شـود و زمینه را بـرای روی‌آوردن آن‌ها به اعتیاد آماده می‌کند، چـون از آن‌ها الگـو می‌گیرند و از بزرگ‌ترها می‌آموزند.

یک نکته دیگر بایـد اضافه کنم و آن بحث خود یا من هسـت. در عصب‌شناسی آن‌ها که خودِ قوی و منسجم دارند، در مورد خیلی از چیزها واکسیناسیون روانی دارند. این افراد خود را نشان می‌دهند و رشد می‌کننـد؛ اما آن‌ها که خودشـان ترک خورده و در شخصیتشـان تغییراتـی منفی ایجاد شـده، آمادگی همه‌چیـز را دارنـد؛ ازجمله و به‌خصـوص آمادگی برای اعتیاد.

ایـن سیسـتم لیمبیـک کجاهـا و چگونه تحریک می‌شود؟

در شرایط عادی، متناسـب تحریک می‌شود؛ اما در شـرایط و جاهایی که لبه‌ای باشد، این سیستم غیرمتناسـب تحریک می‌شود. مثلاً در فوتبال چون نمی‌دانیم توپ می‌رود یا نه و شـرایط لبه‌ای اسـت، این سیسـتم به‌شـدت تحریک می‌شـود. وقتی من در سـطح صاف، در خیابان راه می‌روم هیچ اتفاقی نمی‌افتد، اما وقتی روی یک لبه راه می‌روم، هم من و هم شـمایی که ناظر هسـتید، تحریک می‌شویم. وقتـی در بـازی نمی‌دانیم کـه کدام تیـم می‌برد، هیجان بالا مـی‌رود. این مدار می‌رود در Nucleus Acumbinous و در آنجـا می‌چرخـد و چـون نمی‌تواند این مـدار را قیچی کند، با خود می‌گوید ایـن دفعه تیم من خواهد بـرد و با این تصور به خود هیجان می‌دهد؛ یعنی در این شرایط فرد آینده‌پژوهی نـدارد. در معتادان هم این شـرایط حاکم اسـت، آینده‌پژوهی ندارند. برنامه‌هایشـان برای آینده خیلی کوتاه اسـت. این مرزی بودن است و هر چیز مرزی هیجـان را بـالا می‌برد و غیرخطی هم اسـت. حال وقتی بچه در این شـرایط خطی قرار می‌گیرد؛ قبول می‌شـوم یا نه، دوستم دارند یا ندارند و مانند این‌ها، این حالت برای سیسـتم مغزی بسیار آسیب‌زاست و زمینه را برای اعتیاد فراهم می‌کند.

ما با چند تن از همکاران تحقیقی درباره آینده‌پژوهی داشـتیم، اینکـه ایـرانِ آینـده بـه کجا مـی‌رود؟ آینده‌پژوهی هم کلی اسـت و هم جزئی. من با این موضـوع از منظـر اجتماعی و هیجانی (سوشـیال-

ایموشینال) برخورد کردم که جامعه به چه چیزهایی واکنش نشـان می‌دهد، مثلاً به مرگ پاشایی. اینجا یکسری هیجانات وجود دارند که هم برای تخریب و هم برای ساختن می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. این یک انرژی اسـت که هیتلر آن‌طور که می‌دانیم از آن اسـتفاده می‌کند؛ یعنی از این هیجانات تحت ایدئولوژی سوشیال-ناسیونالیسـم در جهت تخریب استفاده می‌کند. ما در آن پژوهش گفتیم که جامعه ایرانی هم در شرایطی است که می‌توان از هیجانات آن در جهـت تخریب و سـازندگی به‌طـور توأمان اسـتفاده کرد. پدیده احمدی‌نژاد استفاده از همین هیجانـات بود. حال فردی که بتوانـد هیجاناتش را کنترل کند و آن را در مسـیر درست هدایت نکند، خیلی راحت آسیب می‌بیند. همان‌طور که آزمایش می‌کنیـم و بنابر برخی داده‌ها می‌فهمیم که کسـی مثـلاً تومـور دارد، در روانشناسـی اعتیـاد هم این آزمایش‌ها وجود دارد.

آیـا در دوران کودکـی امکان شـناخت زمینه‌های ابتلا به اعتیاد وجود دارد؟

من در مورد رشـد کودکان ایرانی کار کرده‌ام و اسـتانداردهایی به دست آورده‌ام. این استانداردها کاملاً ایرانی هستند و متناسب با کودکان ایرانی ارائه شده‌اند. شـنوایی، زبان، زبان دریافتی، زبان بیانی، گفتار، شناخت و ارتباط اجتماعی.

در مدارس می‌توانیم اسـکرینیگ کنیـم و دریابیم که کودکی زمینه اعتیـاد را دارد یا خیر؟ اگر علمی برخورد کنیم از همین دوره آغازین زیسـت کودک می‌توانیم به ریشه خیلی چیزها آگاهی پیدا کنیم؛ اما متأسفانه در ایران این موضوعات پیگیری نمی‌شوند؛ اینکه سـه یا چهار سـال پیگیری کنیـم و ببینیم که یـک کودک از چه ویژگی‌ها و شـرایطی برخوردار اسـت. در سوئیس این امکان وجود دارد، در آلمان دارنـد روی مغـز اجتماعی کار می‌کننـد. این‌ها با آن اسـکرینیگ‌هایی که انجام داده‌انـد به نتایجی رسـیده‌اند و پیگیـری کرده‌انـد و دیده‌انـد که آن نتایج درسـت بوده‌اند. مثلاً فردی از آلمان به ایتالیا رفتـه، این‌ها در ایتالیا نیز این فـرد را دنبال کرده‌اند و دیده‌اند که تشـخیص درست بوده است. می‌شود رفتارهای آینده را در کودکان امروز پیش‌بینی کرد.

در بسـیاری جاهـا می‌بینیـم کـه بـر زمینه‌های ژنتیک هم تأکید می‌شود. مثلاً می‌گویند کسـی که پـدرش اعتیاد دارد، پنج برابر بیشـتر در معرض ابتلا به اعتیاد قرار دارد؛ اما شما گویا این سهم را خیلی کم می‌دانید؟

می‌دانیم که روی این موضوع خیلی کار شـده اسـت. ما هم ژنتیک داریم و هـم اپی‌ژنتیک. در ایران فکر می‌کنند که اپی‌ژنتیک فقط محیط است، اما هم محیط اسـت و هم بدن. در نیویورک امریکا یک اتفاقی افتاد که خیلی جالب اسـت. پژوهشـی انجام شد و دیدند یکسـری از بچه‌های سیاه‌پوست کـه در یـک منطقه بسـیار خلافـکار و خطرناک زندگی می‌کردند، ضعف رنـگ دارند. کوررنگی نداشـتند، ضعف داشتند. کوررنگی ژنتیکی است، آزمایـش کردند و دیدند که پدر و مادرها مشـکلی ندارند و رنگ‌ها را خوب تشـخیص می‌دهند. بعد دیدند که این بچه‌ها آن رودکسـین را دارند اما چون چمن و سـبزه ندیده‌اند و فقط سیمان دیده‌اند، این ماده بیدار نشده است. گفتند این‌ها را ببرید درخت و سـبزه ببیننـد تا این مـاده بیدار شـود. تحقیقات زیـادی روی ژنتیک و اپی‌ژنتیک انجـام داده‌اند. صد درصـد ژنتیک بخشـی از سیسـتم را درتمینه یا محـدود می‌کند. ولی عرض کردم قشـر مخ که در حال رشـد اسـت، بخش اعظمی از آن اکتسابی است. در مغز موادی وجود دارند که می‌توانند یک ژنی را بیدار کنند و فعال بشود و می‌توانند یک ژنی را خاموش نگـه دارند. هم ژن بیمارگونه را می‌تواند بیدار کند و هم ژن مثبت را.

حال برویم سـراغ تجارب جهانی، اینکه دیگر کشورهای دنیا چگونه توانسته‌اند این حـس لذت را کنتـرل کنند که مردم دنبال اعتیـاد بیش از حد نروند؟ یا اینکه آن‌ها هم گرفتار این معضل شده‌اند؟

در غرب یک‌چیزی را فهمیده‌اند که می‌توان به جاهایی رفت و با پول هیجان را خرید. فرد می‌رود در یک ارتفاع بلند و خودش را می‌اندازد توی آب یا طناب می‌بندند به پایش و از ارتفاعی بلند رهایش می‌کنند. این همان شرایط مرزی است که گفتم. هم خود فرد دچار هیجان می‌شود و هم کسانی که تماشاگرند؛ یعنی افراد ازنظر هیجانی ارضا می‌شوند. سرمایه‌داری آگاهانه می‌داند که با هیجانات چه باید بکند؛ یعنی هیجانات را کالایی و قابل‌خرید و فروش می‌کند. جامعه مصرف‌گرا، هیجان را هم مصرف می‌کند. از بچگی به‌وسیله تبلیغات این کار را شروع می‌کند و به جلو می‌برد. یک‌بار در کنگره بین‌المللی اعتیاد در ژنو خیلی از دولت‌مردان هم حضور پیدا کرده بودند؛ برای اینکه بدانند به‌جای مواد چه جایگزین‌هایی می‌توانند ارائه دهند تا مردم به سمت مواد نروند. ما کارهایی مثل کنترل مرزها و استفاده از سگ‌ها برای کشف مواد را انجام می‌دهیم، اما لذت‌هایی که می‌تواند جایگزین مواد شوند و منفی هم نباشند کدام‌اند؟

من اینجا باید یک گریزی هم به فرهنگ بزنم، چون این شانس را داشته‌ام که آدورنو را از نزدیک ببینم و از دانش او استفاده کنم. آدرنو یک اصطلاح کلیدی دارد که می‌گوید: «وقت آزاد»؛ تنها کار نیست که وقت انسان را پر کند. وقتی از کار فارغ می‌شود و بیرون می‌آید باید لباس ورزشی بپوشد و وقت آزادش را پر کند یا امکاناتی فراهم کنند که مردم در وقت آزادشان بتوانند هیجاناتشان را بروز دهند. مارکوزه زمانی به دانشگاه ما آمد و سخنرانی جالبی داشت در همین زمینه که نظام سرمایه‌داری چگونه هیجانات اجتماعی، به‌ویژه هیجانات جوانان را کنترل می‌کند. مثلاً فوتبال برای طبقه کارگر یک مکانیسم بنتیلی است که پرخاشگری‌اش را کم می‌کند. آن‌ها فهمیده‌اند که این فوتبال و امثالهم باید باشد تا به‌وسیله آن‌ها هیجانات تخلیه شود؛ یعنی توانسته‌اند با سیستم‌هایی این‌چنین هیجانات سرگردان و بی‌صاحب را به شکل مرموزی ساماندهی کنند. عده‌ای را با ورزش، عده‌ای را با بار و دیسکو، عده‌ای را تفریح و خلاصه هرکسی را در هر سنی به‌گونه‌ای هیجاناتش را کنترل می‌کنند. مشکل ما این است که باید این لذت را به فضیلت تبدیل کنیم که نمی‌توانیم، چون برای این کار فرهنگ و هنر لازم است و دانش تنها کافی نیست. فرهنگ شادی لازم است. اینکه انسان بداند در زندگی کار و زحمت هم هست، اما شادی هم باید باشد. لازم است این جمله معروف را هم در مورد شادی بگویم که شادی تقسیم نشده اندوه بزک شده است. شادی هیچ‌وقت در تنهایی نیست. به قول آلبر کامو شرابی نیست که به‌تنهایی خورده شود.

هنر هم به هنر سالم و بیمار تقسیم می‌شود. من روی موسیقی و تأثیر آن بر مغز کار کرده‌ام. برخی از این موسیقی‌ها، حتی نوع عرفانی آن، گونه‌ای اعتیاد است. مثل تریاک است. این موسیقی در سیستم عصبی ما همان تأثیر مواد را می‌گذارد و فرد به این نوع موسیقی اعتیاد پیدا می‌کند.

نظر خودتان درباره وضعیت اعتیاد در ایران چیست و چه پیشنهادهایی برای مقابله با آن دارید؟

من صاحب‌نظر نیستم، اما می‌توانم بگویم که در وهله نخست خانواده، پس از آن مهدکودک، در مرحله بعد آموزش‌وپرورش، به‌خصوص دوره آغازین مدرسه و بعد هم رسانه‌ها خیلی مهم است. این کار از عهده یک ارگان خاص هم خارج است. باید یک برنامه‌ریزی گسترده بدون شعار و تبلیغات برای پژوهش، آموزش و خدمات انجام شود. به‌خصوص باید این برنامه‌ریزی‌ها درباره هیجانات ما ایرانی‌ها انجام و اجرا شوند. این کار نه‌تنها درباره اعتیاد مفید است که به سیاست و فرهنگ آینده و مغز فرهنگی ما هم کمک می‌کند. ببینیم که هیجانات ما معطوف به چه چیزهایی است. از زندگی روزمره خانوادگی شروع می‌شود و در مدرسه و بعد از آن هم ادامه دارد. انبوهی ماتریال در مورد هیجانات در مدرسه و غیره داریم که باید بررسی شوند. تلاش کنیم که با فراهم‌کردن شرایطی جوانان، شور زندگی که همان عشق است را از دست ندهند. ما در معتادها همین عدم شور و عشق به زندگی را می‌بینیم. نه‌تنها اعتیاد به مواد مخدر که اعتیاد به پول و قدرت و مانند این‌ها هم همین‌طور است. همین اعتیاد است که موجب شده کارشناسان بگویند که قدرتمندان را باید مرتب عوض کنیم تا گرفتار اعتیاد قدرت نشوند و جباریت به وجود نیاید.

> **چرچیل در اوج جنگ دوم جهانی گفته بود که جنگ مهم‌تر از آن است که آن را تنها به عهده چند ژنرال بگذارم. الآن هم باید بگوییم که آموزش‌وپرورش مهم‌تر از این است که آن را تنها به یک وزیر بسپاریم**

پس خانواده، آموزش‌وپرورش و رسانه‌ها خیلی مهم هستند. من رسانه‌ها را به‌عنوان وسیله تفریح نمی‌بینم، امکانات کمک‌آموزشی می‌دانمشان که به‌راحتی در دسترس همگان قرار دارند. مثل رادیو و تلویزیون. در کنار شادی‌های منفی، شادی‌های مثبتی باید خلق شوند که تعادل ایجاد کند. فرهنگ و هنر سالم در شرایط آزاد می‌تواند این تعادل را ایجاد کند و هیجانات را کنترل کند. در پژوهشی در غرب قبل از اجرای یک تئاتر قلم و کاغذ می‌دهند تا شما دیدگاهتان را درباره یک موضوع خاص بنویسید، بعد از اجرای تئاتر دوباره همان نظر را از شما می‌پرسند و می‌بینند که ۷۰ درصد عوض شده‌اند. تأثیر هنر این‌چنین است، بذر تفکر می‌پاشاند.

این هیجانات سرگردان مثل یک گاز منفجره است که تنها یک کبریت می‌خواهد تا این منفجر بشود. ای‌کاش بزرگان و مسئولان این موضوع را می‌دانستند و برای کنترل درست و مثبت آن فکری می‌کردند. همین حالا می‌بینیم اجازه اجرای موسیقی را که در مشهد نمی‌دهند. دارند موسیقی را حتی در مهدهای کودک هم ممنوع می‌کنند. این کارها خطرناک است و هیجانات را منفی و کنترل‌ناپذیر می‌کند.

با توجه به نقش مدارس آیا می‌توان زنگی به آموزش‌های این‌چنینی اختصاص داد و درباره مثلاً اعتیاد و پیشگیری از آن آموزش‌هایی را به کودکان داد.

ما یک جمع دوستانه داریم با آقای فراستخواه و نظری و برخی دوستان دیگر که جمع می‌شویم و قرار است پیشنهادمان را به وزیر جدید آموزش‌وپرورش با یک رونوشت به رئیس‌جمهور ارائه کنیم. در سال گذشته در مقطع ابتدایی ما چندین هزار نفر دانش‌آموز رفوزه‌شده داشته‌ایم. این یک فاجعه است. ما درباره رشد طبیعی کودکان پیشنهادهایی داریم که در بعد زیستی و روانی و اجتماعی هستند. در این سه بعد برنامه کودکان ما می‌توانند جرئت‌ورزی، تفکر انتقادی و تعادل هیجانی داشته باشند. متأسفانه معلم‌های ما خودشان تفکر انتقادی ندارند. این است که در کشورهای توسعه‌یافته‌ای مانند سوئیس مهم‌ترین مقطع آموزش‌وپرورش مقطع ابتدایی است که بهترین‌ها را برای آموزش می‌آورند و حقوقشان هم به‌اندازه بهترین متخصص و جراحی است که در دانشگاه تدریس می‌کند.

به‌نظر می‌رسد که تمام سرکوفت‌ها و تحقیرها از همان دوران کودکی شروع می‌شود و دانش‌آموز را به عدم تعادل می‌رساند؟

بله درست است. شما اگر به یکی از این مدارس خاص سر بزنید می‌بینید که پسر فلانی با راننده مخصوص و پسر بهمانی با ماشین آن‌چنانی و راننده تشریف می‌آورند سر کلاس درس! در اینجا چه چیزی به بچه‌ها یاد می‌دهند؟ می‌بینیم که از همین مدارس خاص اختلاس‌گر برون می‌آید. کودک سیستان و بلوچستانی می‌تواند ۲۱۷ کلمه را تعریف کند؛ اما در منطقه ۳ تهران کودک می‌تواند ۹۰۰ کلمه را تعریف کند. این یکی پیانو هم می‌نوازد و پورشه سوار می‌شود، کودکی که در فلان شهر دورافتاده و محروم زندگی می‌کند دوچرخه هم ندارد. این فاصله طبقاتی عمیق طیفی از هیجانات وحشتناک را ایجاد می‌کند که ویرانگر است. البته این هیجانات می‌توانند سازنده هم باشند به‌شرط اینکه برای آن‌ها برنامه‌ریزی داشته باشیم.

بنابراین ما از مهدکودک تا مقاطع بالاتر برنامه داریم و با دوستان مکتوب خواهیم کرد و به مسئولان ارائه می‌دهیم. چرچیل در اوج جنگ دوم جهانی گفته بود که جنگ مهم‌تر از آن است که آن را تنها به عهده چند ژنرال بگذارم. الآن هم باید بگوییم که آموزش‌وپرورش مهم‌تر از این است که آن را تنها به یک وزیر بسپاریم.■

چشم انداز تاریخ

زنان مجاهد و کمیته مرکزی سازمان

خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی

بخش پنجم

چشم‌انداز ایران بر آن است تا تلاش‌ها و مبارزات مهندس بهمن بازرگانی را منتشر کند. این خاطرات شفاهی در گفت‌وگو با آقای امیرهوشنگ افتخاری‌راد به‌صورت متن درآمده و آقای بازرگانی آن‌ها را در اختیار نشریه چشم‌انداز ایران قرار داده است. همان‌طور که خوانندگان عزیز اطلاع دارند بخش اول، دوم و سوم و چهارم این خاطرات در شماره‌های ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ نشریه منتشر شد.

در بخش‌های یادشده، به خاطرات دوران کودکی و نوجوانی در ارومیه، پذیرش در دانشکده فنی دانشگاه تهران، چگونگی جذب در نهضت آزادی ایران و سپس آشنایی با بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین اشاره شده است. در این شماره نیز تلاش‌های مبارزاتی ایشان در سازمان مجاهدین از نظر خوانندگان می‌گذرد.

لازم به یادآوری است خاطرات ایشان دربرگیرنده دو بخش دیده‌ها و شنیده‌ها و تحلیل‌هاست. تحلیل‌ها گاهی تحلیل هم‌زمان ایشان در زمان حضور در سازمان در هنگام وقایع رخ‌داده است و گاهی با دیدگاه‌های کنونی ایشان انجام می‌گیرد. مهندس بازرگانی با نشریه توافق کردند که در اصل مطلب تغییری داده نشود ولی اگر نشریه نظر مغایر و متفاوتی با خاطرات ایشان داشته باشد به‌صورت پی‌نوشت به ذکر آن مطلب می‌پردازد. گاهی ممکن است دیده‌ها و شنیده‌ها مربوط به دو مقطع از مراحل رشد سازمان باشد که قضاوت خوانندگان آن را جبران خواهد کرد. نشریه از تمامی مبارزان دوران ستم‌شاهی و پس از آن تقاضا دارد اجازه ندهند «انقطاع استراتژیکی» در تاریخ ایران معاصر به‌وجود آید؛ بنابراین خاطرات و امانت‌های ملی خود را هر چه زودتر به شکل شفاهی و کتبی تنظیم کنند و در اختیار ملت ایران قرار دهند.

ارتباط حنیف‌نژاد با روحانیون چطور بود؟ گویا جلساتی را برگزار و از روحانیون دعوت می‌کرده بیایند سخنرانی کنند. به این دلیل که رابطه با روحانیون را تقویت کند.

اینکه از روحانیون دعوت کند برای سخنرانی، یک شوخی است و چنین روالی نداشتیم. رابطه حنیف با روحانیون معمم و غیره به تبریز برمی‌گردد و پیش‌تر گفتم که سال‌های احتمالاً ۱۳۳۶-۱۳۳۷ در جلسات یوسف‌شعار شرکت می‌کرد، جزئیاتش را نمی‌دانم. از خودش شنیدم که می‌گفت که آن زمان روی او تأثیر گذاشته بود. بعد در تهران با نهضت آزادی و آیت‌الله طالقانی حشر و نشر داشت.

«شعار» چه چیز را تبلیغ می‌کرد؟

البته یوسف‌شعار گویا لباس روحانیت نمی‌پوشیده، یا روحانی نبوده، دقیق نمی‌دانم که او چه می‌گفت، اما برخی از روحانیون سنتی شدیداً با او مخالف بودند. این‌ها را بهتر است از آدمی که در این زمینه وارد است بپرسید.

آن‌قدر حنیف اعتمادبه‌نفس بالایی داشت که حتی تصور دنباله‌روی از احدی را هم نمی‌کرد. سازمان مجاهدینی که حنیف بنیان گذاشت، از اسلام و از مارکسیسم آن چیزهایی را که می‌خواست گرفت. مثلاً در رابطه با خمس و زکات پس از خواندن کتاب‌های مارکسیستی این نظر غالب شد که می‌شود اموال را مصادره کرد و مالکیت خصوصی را از بین برد. مجاهدین و حنیف در رأس آن‌ها، نه مذهبی سنتی بودند نه مذهبی مدرن (مثل شریعتی یا بازرگان). برای مجاهدین و حنیف نقش سازمان در دگرگونی انقلابی جامعه نقشی اساسی داشت و مذهب یا ایدئولوژی بدون سازمان مؤثر در دگرگونی‌های انقلابی نبودند. در دوران حسن صباح، خارج از تشکیلات اسماعیلیه چیزی نبود که با استناد به آن بشود گفت که پیغمبر این را گفته یا قرآن آن را گفته یا شیوخ متفکر اسلامی فلان حرف‌ها را زده‌اند. آن‌ها معتقد بودند این‌ها ظاهر قضیه است و باطن قضیه چیز دیگری است که فقط امام می‌داند. سازمان مجاهدین به‌گمان من یک جریان باطنی بود. می‌گفتند باید معناهای ظاهری را کنار گذاشت، باطن آن چیزی است که تشکیلات و رهبری می‌گوید. محور تشکیلات مجاهدین بیشتر حنیف بود.

بسیاری روی جنبه دموکراتیک حنیف‌نژاد انگشت می‌گذارند، الآن صحبتی که شما می‌کنید مغایر با ستایش دیگران از حنیف است، دیگران خیلی ستایش‌آمیز از حنیف‌نژاد صحبت می‌کنند.

حنیف با فکر مبارزه و انقلاب و عدالت اجتماعی می‌خوابید و با همان فکر هم بیدار می‌شد. سازمانی که او درست کرد درجه بالایی از تمرکز و اطاعت متابعین از رهبری داشت. به نظر حنیف این انسجام و یکپارچگی تشکیلاتی برای یک مبارزه جدی و بی‌امان در کشوری دارای پلیس مخفی مخوف شرط اساسی بود. حنیف اگر که می‌دانست نتیجه آن چه خواهد شد، شاید در ویژگی‌های سازمانی که ساخت و به راه انداخت تأمل بیشتری می‌کرد.

این را هم بگویم که در اوایل سال ۵۰، یک جریان

انتقـادی علیه اعضای قدیـم مرکزیت به راه افتاد که «شـما کمیته مرکزی قدیم فکر می‌کنید حرف‌هایی که می‌زنید مهم‌تر از بقیه اسـت و به نظرات ما بهای کمی می‌دهیـد.» در همان حیـص و بیص بود که میهن‌دوست آمد و به من گفت سعید و اصغر کشش تئوریک ندارند. منظورش این بود که اگر قرار باشد رتبه‌بندی جدیدی در کمیته مرکزی شود افرادی باید باشند که ذهنشان بهتر کار کند و تئوریک‌تر باشند.

منتقـدان چـه کسـانی بودنـد و واکنش حنیف‌نژاد به آن‌ها چه بود؟

رجـوی از سـال ۴۵ عضوگیـری شـده بـود، میهن‌دوسـت هم از همان حدودها و هر دو هم‌زمان در اواخـر سـال ۴۹ بـه عضویت مرکزیت سـازمان درآمده بودند. این‌ها بیشـتر به روش غیردموکراتیک مرکزیت قدیم ایراد داشـتند تا روش غیردموکراتیک جدیدی را جایگزین آن کنند. به این صورت که این روشی که بحث می‌شـود یا تصمیم‌گیری می‌شود از بالاسـت و نظرات ما رعایت نمی‌شـود. منظور آن‌ها گسـترش دموکراسی به‌تمامی اعضا سـازمان نبود و منظور آن‌ها به‌حسـاب آوردن و جدی‌گرفتن نظرات تازه‌واردها به مرکزیت بود. مسـئله بعدی این بود که یکسـری از افرادی که این‌قـدر وزن و اعتبار زیادی دارند که اینجا منظورشان بدیع‌زادگان و سعید محسن بود، این‌هـا نباید جایگاهی را که الآن دارند داشـته باشـند. می‌گفتنـد اگر بنا به آدم‌های قدیمی اسـت فلانـی و بهمانی هم باید باشـند. مـی گفتند این‌ها دلیل نمی‌شـود کـه قدیمی‌ها صـرف اینکه قدمت دارند در رأس باشـند. برادرم، محمـد بازرگانی، نیز انتقاد داشت و برخلاف رجوی و میهن‌دوست انتقاد او متوجه حجم بـالای آموزش‌های تئوریک بود که ایـن آموزش‌ها طبعاً از جانب مرکزیت قدیم بود. این انتقادات طی جلسـات طولانی ادامه داشت. حنیف وقتی‌که با این مخالفت‌ها روبه‌رو شـد می‌خواسـت بـاز هـم کمیته مرکـزی را گسـترش بدهد. شـاید می‌خواسـت مخالفت‌ها را بخواباند. واقعیت این بود که به‌علت شـخصیتی که داشـت همه مـا را تحت تأثیـر قـرار مـی‌داد. آدم مصممی بود کـه انضباط تشـکیلات یک‌تنه از او ناشی می‌شد. انضباط خیلی منسـجم و دیسـیپلین قوی حسـن صباحی داشت. سـعید عارف‌مسـلکی بود که مطلقاً دنبـال رهبری نبود. یک بار سـعید رفته بود شـیراز گویا یکسـری افراد مسـئله داشتند و به شـک افتاده بودند. حنیف می‌گفت ما پزشک فرستادیم به‌جای اینکه برود آنجا به مریض برسـد رفتـه توالت شسـته. منظورش این بود که ما تو را برای کار مهم‌تری فرسـتادیم. سـعید درواقع نگاه دیگری داشـت به نظر سـعید محسن، انسـجام تشـکیلات به اوتوریته رهبری و از این قبیل نبـود، بلکه به صمیمیت و خاکی بودن و ایجاد حس مساوات در همه و غیره بود. کاراکترش به این شکل بود و به نظر من خیلی تأثیر عمیق‌تری می‌گذاشـت. هرکدام یـک کاراکتر کامـلاً متفاوتی داشـتند این کاراکتر را بدیع‌زادگان نداشـت. یکسـری انتقادات متوجـه بدیع‌زادگان بـود. بدیع‌زادگان بعـد از اینکه دستگیر شد و آن شکنجه‌های وحشتناک بازجوهای شهربانی را تحمل کرد که او را سوزاندند، احترامش سـر جایش برگشت. پیش از دسـتگیری‌ها اعضای جوان‌تر کمیته مرکزی خیلی احترامش را نداشـتند و خودش هم ادعایی نداشت؛ اما واقعاً من چیزی از او ندیدم که رهبری‌طلب باشد.

کمیته مرکزی چه کسانی بودند؟

تـا اواخر سـال ۴۷ گفتم کـه بدیع‌ـزادگان و حنیف‌نژاد و سعید محسن بودند، از اوایل ۴۷ عبدی کنـار رفته بـود. اواخر ۴۷ باکـری، اوایل ۴۸ من و اواخر سـال ناصر صادق، حسـین روحانی، رسـول مشکین‌فام و محمود عسگریزاده، هر وقت که تهران بودند، شـرکت می‌کردند. سـرگروه شـاخه نظامی سازمان، ناصر صادق، بود که معاونش برادرم، محمد بازرگانی، بود. عسگری‌زاده از سال ۴۸ مسئول شاخه تبریز بود و بعد از خاتمه دوره نظام‌وظیفه‌اش به تهران آمد و مسـئول گروه اطلاعات شد و تعداد زیادی از سـاواکی‌ها را شناسایی کرد. حسـین روحانی مدام در خـارج و داخل در رفت و آمد بود. او انگلیسـی، اندکی فرانسـه و عربی می‌دانسـت و مسئول تماس با برخی ازجمله قطب‌زاده و بنی‌صدر و حبیبی در پاریس بود. حسین روحانی در میـان روحانیون تماس‌های بسـیار قوی داشت و از طریق آقـای دعایی سـعی کـرد به ملاقـات امـام بـرود. خب، این‌ها که شـمردم می‌شوند نه نفـر، در نیمه‌ها یا اواخر سـال ۴۹ نیز مسعود رجوی و محمد بازرگانی و علی میهن‌دوسـت اضافه شـدند که کلاً می‌شود دوازده نفـر. حنیف‌نـژاد می‌خواسـت باز هـم تعدادی دیگر را بیاورد می‌گفت خوب است بیایند اینجا تجربه کسب کنند. کاندیدهای حنیف نژاد نصرالله اسماعیل‌زاده و کریم تسلیمی و فردی به نام جهانگیر بودند و یک یا دو بار حنیف آن‌ها را به کمیته مرکزی آورد که در گوشه‌ای می‌نشسـتند و فقط گوش می‌کردند؛ اما پس از یکی دو جلسـه در مجموع مرکزیت نظر مساعدی نداد و آن‌هـا را دیگر نیاوردند و ایـن روش دیگر ادامه پیدا نکرد.

***

درباره مبـارزه مسـلحانه چرا خشـونتی که رژیم اعمال می‌کرد از طرف سـازمان زشـت دیـده می‌شـد، امـا خشـونتی که سـازمان انجام می‌داد جـزو ارزش‌های مثبت بود؟

تمـام راه‌هـای مسـالمت‌آمیزی کـه مصدق، جبهـه ملی، خلیل ملکی، نهضـت آزادی و دیگران مطـرح کرده بودند به بن‌بسـت رسـیده بود. شـاه خلیل ملکـی و حتی نرم‌ترین بخش جبهه ملی را نیز تحمل نمی‌کرد. دانشـجو بـودم و مهندس بازرگان در دادگاهـش گفت مـا آخرین افرادی هسـتیم که می‌گوییم شـاه سـلطنت بکند نه حکومت. پس از مـا دیگر این حرف‌هـا را نخواهند زد. آری بعد از به اغمـا رفتن نهضت آزادی و جبهـه ملی، فکر مبارزه مسـلحانه جدی شـد و هرکسـی که حاضـر بود با پذیـرش مخاطرات وارد صحنه کارزار شـود بسـیار محترم بود. مبارزان راه آزادی باشکوه دیده می‌شدند و عظمت مفهـوم خاصی پیدا کرد کـه امروزه کلاً دگرگون شده است.

پس خشونت هم ارزش مثبت بود؟

آری. در جـو آن دوران اگـر می‌خواسـتی بـا دسـت‌زدن به خشـونت حاکمیتی را کـه منفور بود سـرنگون کنـی، خشـونت ارزش مثبـت بـود. در سازمان‌هایی که به روش مسـلحانه مبارزه می‌کردند آدم‌های خشـن احتمال موفقیت بیشتری برای صعود به جایگاه‌های کلیدی را داشـتند و روند کارهایشان خشـن بود. سـازمان‌هایی که عـلاوه بـر روش مسـلحانه، مخفی هم بودنـد این ویژگی به‌طـور تصاعـدی تشـدید می‌شـد؛ زیرا هیـچ کنترلی بر اعمال رهبری نبود. البته شکی نیست آن‌ها آدم‌های فداکاری بودنـد ولـی در عیـن حـال آدم‌های خشـنی هـم بودند. به کاری کـه می‌کردند ایمان داشـتند و آمادگـی بسـیاری داشـتند که هرگونه خشـونتی را توجیـه ایدئولوژیک بکنند و تقریباً دسـت به هر خشونتی بزنند. آن کارها منطق خودش را داشـت. نترسی، خشونت، شجاعت و خطرکردن، ارزش بود. شـعر حماسـی شـاملو «ابراهیم در آتـش» در رابطه با مهـدی رضایـی، جهانش همیـن اسـت. محدوده‌های فکری شـاملو هـم همین بود و از این نمی‌توانسـت خارج شـود. شاملو نمی‌توانسـت پشت سر خشونت انقلابـی مخصوصـاً اگر پیشـداوری مثبـت درباره آن‌ها داشـت، چیز وحشتناکی ببیند. حالا مثل قدیم نمی‌شـود خوش‌بین بود. آن خوش‌بینی قدیم درباره قهرمانان خشـن و فداکار که خشونتشـان محدود به بیـرون از محدوده «خودی» ها می‌شـد، فقط یک توهم بود. ببین، نسـل شـما دارد وارد پارادایم نوینی می‌شـود. شـما متعلق به نسـلی هسـتید که شانس ایـن را دارید که در دوران فروپاشـی سـاختارهای ارزشـی عمودی و گسترش ساختارهای ارزشی افقی (احترام افقی) زندگی کنید. نسـل ما راهی نداشـت به‌جز آنکه سـاختار ارزشـی عمودی قدیم را در هم بشکند تا ساختار ارزشی عمودی جدیدی به‌جای آن بگـذارد. این یک دور و تکـرار بود. ما آدم‌های این دور و تکرار هزاران سـاله بودیم. امیدوارم نسل شما

رجوی از سال ۴۵ عضوگیری شده بود، میهن‌دوست هم از همان حدودها و هر دو هم‌زمان در اواخر سال ۴۹ به عضویت مرکزیت سازمان درآمده بودند. این‌ها بیشتر به روش غیردموکراتیک مرکزیت قدیم ایراد داشتند تا روش غیردموکراتیک جدیدی را جایگزین آن کنند

علی‌باکری-محمد بازرگانی-علی میهندوست-ناصر صادق

از زنـدان و چاردیواری این دور و تکرار رهایی یابند. البته مشـکلات خاص خودتان را خواهید داشت که شاید اصلاً با دوران ما مقایسه‌شدنی نباشد.

***

اجـازه دهیـد در ایـن جلسـه دربـاره خانواده و مسـئله زن در سازمان صحبت کنیم، در کمیته مرکزی شما اصلاً زن نبود. نظر سازمان درباره این‌قضیه چه بود؟

ببین، بیلـه دیگ بیلـه چغندر. در آن سـال‌ها جامعـه زیر سـلطه فرهنگ سـنتی و مردسـالار بود که نظر تحقیرآمیزی نسـبت به زن ها داشـت. زن ها را با نـام خانوادگی و بدون نام‌بـردن از نام کوچک صدا می‌زدند. پیش از دهـه ۵۰ اصلاً راه‌رفتن دختر و پسـر با هم امری رایج و عـادی نبود. انقلابیون آن سـال‌ها نیز هرچنـد بر این باور بودند کـه این‌ها باید دگرگون شود اما می‌بایسـتی تابوهای مردم را رعایت می‌کردنـد تا اثر منفی بر آن‌ها نگذارند. در ضمن در آن سال‌های میانه دهه ۴۰ شمسی تعداد دانشجوهای دختر در مقایسـه با پسرها خیلی کم بودند و بسیاری از خانواده‌ها دخترشـان را پس از دیپلم به دانشـگاه نمی‌فرسـتادند. مثلاً در دانشکده فنی در دوره‌ای که من دانشجو شدم تعداد دخترها ۲-۳ درصد پسرها بود و در کلاس ۵۰-۶۰ نفری ما که رشته راه و ساختمان بود اصلاً هیچ دختری نبود. البته در دانشـکده‌های هنـر و ادبیات تعـداد دخترهـا زیاد بودنـد. همین صحبت معمولی بین دختر و پسـر را جامعه آن زمان معمولی نمی‌دید و آن را بـه لاس‌زدن تعبیر می‌کرد. در ضمن دخترهای دانشـجو خیلی بیشـتر از پسرها تحت کنترل خانواده بودند. دختر دانشـجویی که از یک خانواده سـنتی و با وجود مخالفت پدر بالاخره به دانشـگاه راه یافته بود نمی‌توانسـت مثل یک پسر همان خانواده دیر به خانه بیاید چه رسد به آنکه شب در خانه جمعی بماند.

اگر در یک خانه جمعی دختر و پسـر بدون ازدواج بودنـد، مـردم کوچه بـازار بـه این‌ها به چشـم بد نگاه می‌کردنـد و بدتر از آن آن‌ها را چهارچشـمی می‌پاییدنـد. ازدواج نیز پای خانواده دختر و پسـر را به خانه جمعی باز می‌کرد و این هم در جو به‌شـدت پلیسـی آن زمـان محدودیت‌ها را به طـور تصاعدی افزایـش مـی‌داد. محدوده‌های اکنون پذیرفته‌شـده زندگی شخصی در آن زمان به‌رسمیت شناخته نشده نبود و این، مبارزان آن سـال‌ها را ناگزیر می‌کرد که خیلی جدی به فکر جذب دخترها نباشـند. خب در آن جـو، مبارزانی که در پی جلب نظر مسـاعد توده مردم بودند سعی می‌کردند با دخترجماعت راه نروند و معاشـرت نکنند و این تبدیل به هنجاری شده بود که به دانشـجویان مبارز آن سال‌ها تحمیل‌شده بود. من نمی‌دانم این حرف‌ها برای نسل دانشجوی کنونی درک‌شدنی است یا نه، اما دانشجوی مبارز آن سال‌ها اگـر آن هنجارها را که امروزه تبعیض‌آمیز و نابهنجار دیده می‌شـوند ندیده می‌گرفت اصـلاً ابتدایی‌ترین شرایط مبارزه را نداشـت. هر جا که حضور دخترها و زن‌های مدرن پررنگ‌تر بـود، تداعی‌کننده «خانه جوانان» بود. این نهادی بود که رژیم سـاخته و تبلیغ می‌کـرد. درواقع، در نگاه مبارزان نرینه آن سـال‌ها، دانشکده ادبیات دانشـگاه تهران که بیشترین تعداد دختران را داشـت روحیه مبارزه دانشجویانش بسیار کمتر بود. حالا که به گذشته نگاه می‌کنم و مقایسه می‌کنـم با نـگاه آن زمان ما به این مسـائل، درواقع نقش مسلط نرینه‌ها در جنبش و انتخاب راه مقاومت مسـلحانه را دور باطلی می‌بینم که خـود را بازتولید می‌کرد. این مسئله به قدری نگاه ما را دگرگون کرده بـود که ما نه‌تنهـا واقعیت موجـود را از خلال یک فیلتـر می‌دیدیم، بلکه حتی ایـن «واقعیات» گذرا را ذهن مطلق‌بین ما تبدیل به یکسـری اصول ثابتی کرد که خیلی زود یعنی در اعتصابات دانشـجویی سـال ۴۸ به هم ریخت. وقتی‌که دخترها قلوه‌سـنگ‌های باغچه‌هـا را جمع می‌کردند و می‌زدنـد یا می‌دادند به پسـرها تا به پلیس پرتاب کنند؛ ولی نتوانسـت این شروع استقلال عمل زن‌ها باشد، بلکه جریان انحلال عنصـر مادینه در فضایی بود که توسـط عنصر نرینه ساخته و پرداخته شده بود.

یعنی کادر اولیه سـازمان مجاهدین نگاه مردسالارانه‌ای داشت؟

فدایی‌ها هم داشـتند، این نظـر کاملاً عمومی بـود. اصولاً تاکید بر جنس مذکـر بود. در آن زمان مبارزه مسلحانه و سلطه نرینه یک بافت همبسته بود. سـال ۴۸ اعتصابی عمدتاً دانشجویی در اعتراض به افزایـش قیمت بلیت اتوبوس (از دو ریال به دو و نیم ریال؟) پیش آمد که دخترهای دانشـجو هم شرکت کردند. یواش‌یواش از فردای اعتصاب بحث این شد که ما نسـبت به زن‌ها باید دیدگاهمان را عوض کنیم و عضوگیری دختران شـروع شـد. حالا عنصر نرینه بود که با جذب عنصر مادینه ویژگی نرینه خشـونت و مقاومت مسلحانه را به میان دخترها می‌برد. طبیعی بـود که اعضای سـازمان در درجه نخسـت به فکر عضوگیـری دختران دوروبرشـان باشـند. مثلاً لیلا زمردیان خواهر علیرضا زمردیـان بود. پوران بازرگان که قبلاً فعال بود و تا حدودی به عنوان سـمپات بود از آن موقع فعال شدند و قرار شد شاخه زنان سازمان زیر نظر پوران بازرگان تشـکیل شود. خواهر حیاتی و احمـدی و خیلی‌های دیگر بودنـد. تنها عضو بالای سـازمان که زن داشـت علی میهن‌دوست بود و این مسـئله حالت خاصی را در سـازمان به وجود آورده بـود. چطور مثلاً در قبایل قدیم یکی زال می‌شـد به عنوان غیرخودی به آن نگاه می‌کردند.

نـگاه منفی بـه خانواده، ما را می‌کشـانید به این که اعضا مخفـی‌کاری کننـد به‌طوری کـه خانواده‌ها حـدس نزننـد که این‌هـا دارنـد چـکار می‌کنند. کمااینکه در خانه‌مان نمی‌دانستند که ما داریم چکار می‌کنیـم و حداکثر فکر می‌کردند که احتمالاً دنبال خوشی‌هایمان هستیم و طوری هم نشان می‌دادیم که این ظن را تقویت کند.

یعنی به‌طور فیزیکی از خانواده جدا شده بودید؟

نـه لزومی نداشـت که برادرم محمـد و من از خانواده‌مان جدا شـویم. مـادر و برادرمـان متوجه فعالیت سیاسـی مـا نبودند زیـرا مطلقـاً در خانه ما جلسه سـازمان تشکیل نمی‌شـد و ما مطلقاً در خانه بحث سیاسـی نمی‌کردیم. برادرم فریدون در سـال ۴۶ ازدواج کـرد و با همسـرش در طبقه بالای خانه بود. خواهرم در همان سال فارغ‌التحصیل شد و برای گذراندن طرحش (دوره دوسـاله کار در شهرستان‌ها

و مناطق محروم که برای پزشکان اجباری بود) رفت کاشان و بعد سنندج. خواهرم طرحش که تمام شد در سال ۴۹ رفت امریکا برای تخصص و همان جا ماند. در نتیجه خیلی لزومی نداشت ما از خانه جدا شویم.

معمولاً اعضایی که شهرستانی بودند و در تهران دانشجو بودند خانه مستقل اجاره می‌کردند. تعدادی از خانه‌های جمعی را دانشجویان شهرستانی عضو سازمان اجاره کرده بودند و اجاره آن‌ها به بودجه سازمان تحمیل نمی‌شد، ولی این کافی نبود. یکسری دیگر از خانه‌های جمعی هزینه اجاره ماهانه و هزینه‌های خوردوخوراکشان از طریق پولی که ما می‌دادیم تأمین می‌شد. آن موقع هنوز به هیچ سمپاتی گفته نمی‌شد که سازمانی وجود دارد. سمپات پس از اینکه عضو می‌شد تازه می‌فهمید عضو یک تشکیلات شده است. از سال ۴۸ و با اعزام افرادی به خارج هزینه‌های سازمان افزایش چشمگیری یافت و نیاز به دریافت کمک مالی از هواداران مطرح شد. از آن پس تماس با هواداران احتمالی در بازار اولویت پیدا کرد و مرکز ثقل درآمدها اندک‌اندک از اعضا منتقل شد به هواداران سازمان. به‌موازات افزایش تعداد اعضای تمام وقت، هواداران باید پول می‌دادند، ولی می‌توانم بگویم تا سال ۴۸ و ۴۹ اینطوری نبود. ممکن بود استثنا هم در آن‌ها باشد مثلاً حنیف صلاح می‌دانست به هواداری که شخصاً می‌شناخت و اعتماد کامل داشت بگوید درباره تشکیلات بگوید و از او پول بگیرد.

با این اوصاف سمپات چه ویژگی داشت، وقتی‌که نمی‌دانست تشکیلاتی وجود دارد.

عضو کسی بود که تعلیمات سازمان را دیده بود و کاملاً در اختیار تشکیلات بود. سمپات کسی بود که حاضر بود پول یا بخشی از امکاناتش را در اختیار سازمان قرار دهد یا یک کارهایی برای سازمان بکند، ولی زندگی خودش را داشت. معمولاً از سمپات‌ها سن و سالی گذشته بود و متأهل بودند و ما چنین کسی را رویش خیلی حساب نمی‌کردیم. می‌گفتیم شاید فردا نتواند خطراتی را که بر دوش یک انقلابی است تحمل کند. تا سال ۴۸ هم هیچ دختری عضو سازمان نبود. این، به این معنا نیست که ما سمپات نیز نداشتیم. منصور بازرگان در سال احتمالاً ۴۹ با اجازه سازمان ازدواج کرد. مدتی هم من مسئولش بودم. به غیر از علی مهین‌دوست و بعدها خود حنیف‌نژاد، اعضایی که سازمان به آن‌ها اجازه ازدواج می‌داد درواقع اعضایی بودند که خیلی روی آن‌ها حساب نمی‌شد. می‌توانم بگویم اولین زنی که حوزه آموزشی را اداره کرده است پوران بازرگان بود. از اولین دخترانی که عضو سازمان شدند لیلا زمردیان، حمیده حیاتی و خواهران رضایی‌ها بودند. سال ۴۸ بود و احمد رضایی را می‌خواستند برایش معافی سربازی بگیرند برای این منظور احمد به‌طور صوری ازدواج کرد و مشکل سربازی‌اش حل شد. من آنجا به‌عنوان شاهد دفتر را امضا کردم البته نه با نام و شناسنامه خودم. یک آخوند را برای عقد آورده بودند، خواهر احمد به‌عنوان عروس قلابی صورتش را کیپ گرفته بود تا آخوند متوجه خنده او به این مراسم مضحک ازدواج قلابی نشود. همه به‌زحمت جلو خنده‌شان را گرفته بودند، جدی‌تر از همه حاج خلیل پدر رضایی‌ها بود. پس از امضا، علی‌رغم اصرار حاج خلیل که برای ناهار بمانم، بلافاصله از خانه رضایی‌ها زدم بیرون، بس که ما وسواس داشتیم وقتمان تلف نشود.

احمد رضایی یکی از افرادی بود که حنیف‌نژاد اوایل خیلی او را تحویل نمی‌گرفت چون ارتباطات خیلی گل‌ِ گشادی داشت و در آن زمان تصور می‌رفت که این نوع ارتباطات ممکن است سازمان را در معرض خطر قرار دهد. مصطفی جوان خوشدل و محمد مفیدی هم ارتباطات زیادی داشتند. این‌ها افرادی فداکار بودند ولی ارتباطات زیادی داشتند و سازمان حساس بود که ساواک از طریق ارتباطات این‌ها به سازمان نرسد؛ اما همین‌ها پس از ضربه اول شهریور ۱۳۵۰ با همین ارتباطات زیادشان از نظر تهیه جا و مخفیگاه اعضای فراری سازمان خیلی به سازمان کمک کردند.

محمد حنیف‌نژاد که می‌گفت خانواده پیشگام استعمار است چطور با اعتقادات مذهبی‌اش همخوانی داشت؟ ازدواج سنت پیغمبر دانسته می‌شود، شما که در فاز مبارزه بودید خب طبعاً نباید خانواده تشکیل می‌دادید، این را چگونه سازگار کرد؟

سازمان مجاهدین را نباید مثل سازمان‌های سنتی- مذهبی در نظر بگیرید. سازمان مجاهدین همه مقرراتش را خودش اختراع می‌کرد؛ یعنی اصل را تشکیلات می‌گرفت. گفته می‌شد ما آماده می‌شویم که مبارز حرفه‌ای شویم. مبارز حرفه‌ای هم نباید ازدواج کند بلکه هر لحظه باید آماده مرگ باشد و این با ازدواج نمی‌خواند. سازمان بر این باور بود که اصلاً لذت چیز خطرناکی است. لذت آدم را به این زندگی وابسته می‌کند ما نباید دنبال لذت باشیم. ما غذای لذیذ هم نمی‌خوردیم. در سال‌های حدود ۴۸ من مدتی مسئول آموزش مصطفی جوان خوشدل بودم. معمولاً به خانه ما می‌آمد. آن روز دختر خاله من که دانشجوی دندانپزشکی بود یا تازه فارغ‌التحصیل شده بود به خانه ما آمده بود. مادرم نبود و لابد به اورمیه رفته بود. دخترخاله‌ام می‌بیند من میهمان دارم به فکر تهیه ناهار می‌افتد و به‌اصطلاح به حرمت میهمان رولت گوشتی درست کرد. من با شرمندگی این غذا را آوردم که مثلاً مسئول مصطفی از این‌غذاها می‌خورد. مصطفی نگاه کرد و گفت جل‌الخالق! در سال ۵۲ گویا مصطفی دستگیر و خیلی هم شکنجه شد و در کشتار زندانیان گروه بیژن جزنی هم‌سرنوشت آن‌ها بود. او هم عضو فعال سازمان بود و هم با اطلاع و اجازه سازمان در گروه حزب‌الله (با حزب الله پس از انقلاب اشتباه نشود) عضویت داشت. از سال ۴۸ به این‌سو گروه‌های مبارز در جامعه می‌جوشیدند و تعدادشان بسیار زیاد شده بود. در دانشگاه روی هر کس که دست می‌گذاشتی وابسته به گروهی بود. به همین دلیل خیلی برای ما مهم بود اعضایی که عضو می‌گیریم سابقه سیاسی یا دستگیری توسط ساواک نداشته باشند. معمولاً ما دانشجوهایی را عضوگیری می‌کردیم که کاملاً نعل وارونه بزنند. این اصطلاح هم آن سال‌ها زیاد به‌کاربرده می‌شد. طوری زندگی می‌کردیم که با محیطی که در آن کار می‌کردیم وصله ناجور نباشیم.

به این ترتیب شما هیچوقت عاشق نمی‌شدید؟

ما هر لحظه آماده مرگ بودیم و عشق جنسی دست‌کم در آن دوران برای ما مطرح نبود. آن ویژگی‌هایی که در نسل اول انقلابیون دیده شد چیزی نبود که فقط مربوط به فرهنگ مذهبی باشد. مربوط به فرهنگ جامعه‌ای بود دارای دیدگاه متعصبانه و سنتی و همین جامعه بود که ما را وادار می‌کرد عشق جنسی و عشق بین دختر و پسر را به رسمیت نشناسیم. از سال ۴۸ به بعد توجهمان به عضوگیری دختران جلب شد درواقع دختر که نه او کسی بود که در مقایسه با هنجارهای آن زمان جنسیت را نفی می‌کرد، یعنی نگاهش می‌کردی فرقی با یک پسر خشن انقلابی نداشت. چنین دختری می‌دانست که نباید کوچک‌ترین گرایشی نسبت به هم‌تیمی یا هم‌خانه‌ای‌اش ایجاد شود. او پیش از عضوگیری ممکن بود مینی‌ژوپ هم بپوشد ولی بعد از عضوگیری شلوار گشاد می‌پوشید. البته چون تعداد کم بود همه چیز تحت کنترل بود و افراد همدیگر را می‌شناختند؛ یعنی نمی‌شد دختر و پسری طور دیگری به هم نگاه کنند. اگر هم بود مخفی بود و اگر لو می‌رفت به‌ویژه برای پسر خطرناک بود.

> **سازمان مجاهدین همه مقرراتش را خودش اختراع می‌کرد؛ یعنی اصل را تشکیلات می‌گرفت. گفته می‌شد ما آماده می‌شویم که مبارز حرفه‌ای شویم. مبارز حرفه‌ای هم نباید ازدواج کند بلکه هر لحظه باید آماده مرگ باشد**

این صحبت‌ها مرا به یاد نقدی می‌اندازد که به داستان کوتاه خسرو دوامی به نام «رودخانه تمبی» نوشته‌ام. آن شخصیت داستان کسی بود که قرار بود او را بکشند چون عاشق دختر هم‌تیمی‌اش شده بود و با او رابطه جنسی داشته. در سال ۵۰ در سلول‌های قدیم اوین عبدمناف فلکی از شاخه تبریز سازمان چریک‌های فدایی خلق به برادرم گفته بود که بسیار خوشحال است که توسط ساواک اعدام می‌شود نه توسط اعضای هم‌تیمی‌اش. می‌گفت وقتی‌که در گروه فهمیدند که ما به هم علاقه‌مند شده‌ایم من محاکمه و محکوم به اعدام شدم. ارتباط عاشقانه با

دختر هم‌تیمی، در آن جو خشـن و در فضای سنتی جامعه، کاری ضد انقلابی دیده می‌شد، این دو را با هم همسـو نمی‌دیدند. یک عامل فرعی تشدیدکننده هم شـایعاتی بود که بعدها ساواک تبلیغ هم می‌کرد که این‌ها در خانه جمعی با هم رابطه جنسی دارند.

آن شخص اعدام شد؟

بله سـاواک اعدامش کرد. ساواک زمستان ۵۰ از اعضای سـازمان چریکهـای فدایی خلق ایران ۱۹ نفر را اعدام کرد.

چپ‌هـا کـه ظاهـراً نباید بـا این مسـائل مشـکلی می‌داشـتند چون چه‌گـوارا آن موقع نوشته بود اگر دو مبارز به هم علاقه پیدا کردند، می‌توانند با هم باشند و حتی می‌توانند هم‌بستر داشته باشند.

ایـن را بایـد از باقیمانده‌هـای سـازمان فدایی بپرسـی، من تـا آنجایی که می‌دانم در اصل مسـئله اشـکال نداشـت ولـی می‌گفتنـد چون سـاواک سوءاستفاده و تبلیغ می‌کند که این‌ها در خانه جمعی با هم رابطه برقـرار می‌کنند؛ بنابراین نمی‌خواسـتند گزک بدهند دست سـاواک. آن‌هایی که قبلاً زن و شوهر بودند مثل مهرنوش ابراهیمی و چنگیز قبادی، فرق می‌کرد.

عشـق روحی چطور؟ بالاخـره در همان تشـکیلات شـما ممکن بود دو نفر به هم علاقه پیدا کنند.

علاقـه معنوی بود. ولی اینکه پشـت آن علاقه یک کشـش جنسی باشـد این کشـش موجه دیده نمی‌شـد. تو باید تمام توجهت صرف مبارزه می‌شد. امروزه باورکردن این چیزها بسـیار سـخت است اما اکثـراً ماها از سـال‌های ۴۷ - ۴۸ به بعد سـکس را فرامـوش کـرده بودیم. وقتی‌کـه مـدام در گردباد مبـارزه می‌چرخـی و توجه تو معطوف بـه خطراتی اسـت که تو و مهم‌تر از خودت سـازمانت را تهدید می‌کند، بسـیاری چیزها را اصـلاً فراموش می‌کنی. کنـار می‌گذاری. بـرای ما وقتی نمی‌ماند. شـب با افـکار پیرامون مبـارزه می‌خوابیدیم با همان فکر هم بیدار می‌شـدیم. قدرتی که مغز در این رابطه از خود نشان می‌دهد حیرت‌انگیز اسـت. در رابطه با خودم این مسـئله را دیده‌ام؛ یعنی مغز می‌تواند همه چیز را تحت کنترل خـودش دربیاورد. نه اینکه بگویم همه این‌طوری بودند. شـاید چون تعداد افراد سازمان آن موقع کم بودند و سـال‌ها رویشان کارشده بود از این نمونه‌ها زیاد بود.

یعنـی اعضـای سـازمان بـه خصـوص رهبرانشان رابطه جنسی نداشتند؟

اصلاً.

وقتی رابطه جنسی نداشتند چه تعریفی از لذت داشتند؟

ببین، وضع ما مشـابه کسـی بود کـه رانندگی می‌کنـد و درسـت در برهـه‌ای اسـت کـه دارد به طرفی کشـیده می‌شـود که می‌داند چند لحظه بعد

اصغربدیع‌زادگان-محمدحنیف‌نژاد-سعیدمحسن

خطر یـک تصادف مهیب و مـرگ محتوم را تجربه خواهد کرد. وضع ما چنین بود و شما داری از لذت می‌پرسـی. لذت‌های مرسـوم زندگـی در آن زمان دلنشـینِ ما نبودنـد. ما غذای خـوب نمی‌خوردیم. عروسـی نمی‌رفتیم، مـن و محمد عروسـی برادرم فریدون نرفتیم. اصلاً در این عالم نبودیم، اگر کسی مجبور بود برود باید طوری می‌رفت که آن جو روی او تأثیر نگـذارد. باید با حالت گارد گرفته می‌رفت. ما مثلاً صبـح راه می‌افتادیم می‌رفتیـم توچال، آنجا خوردنی‌هایی که داشـتیم یا نـان و خرما بود یا نان و زیتون. از آنجا راه می‌افتادیم می‌رفتیم شهرستانک و بعـد از کیلومتر ۵۵ جاده کـرج -چالوس می‌آمدیم سوار اتوبوس می‌شـدیم و برمی‌گشتیم. این مسیری بود کـه ۱۱ سـاعته می‌رفتیم و اگر نمی‌ایسـتادیم ۹ ساعته می‌رفتیم.

در بـاره ازدواج حنیف‌نژاد می‌گفتید قرار شـد بعـداً بگویید. حـالا بگوییـد چطور حنیف‌نژاد با آن تفکر ازدواج کرد؟

دسـتور تشکیلات بود. کمیته مرکزی بود که به او دسـتور داد، خود حنیف‌نژاد اصلاً نمی‌خواسـت ازدواج کند.

چرا تشـکیلات اصرار داشت که این اتفاق بیفتد؟

کسی که مسـئول پوران بازرگان بود، دقیقاً یادم نیست چه کسی، فکر می‌کنم علی میهن‌دوست بود که این پیشـنهاد را به مسـئولش بهـروز باکری داده بود. آن موقـع هنوز علی میهن‌دوسـت عضو کمیته مرکـزی نبود. پـوران بـازرگان گفته بود سیاسـی و غیرسیاسـی سـروته یک کرباس‌اند، آن‌ها دخترهای زیبا را ترجیح می‌دهند. میهن‌دوسـت می‌گفت برای آنکه به ایشـان نشان دهیم که نه خیر اینطوری نیست بهتر اسـت یکی از افراد سـازمان با او ازدواج کند. ایـن کار از نظر امنیتـی هم خوب بـود و یک‌خانه جمعی با پوشـش زن‌وشـوهری به خانه‌های موجود اضافه می‌شـد. این مسـئله در کمیتـه مرکزی بحث شـد و روی حنیف‌نژاد توافق شـد؛ امـا حنیف‌نژاد به‌شـدت مخالفت کرد. دلیل مخالفتش تعجب ما را برانگیخـت. او گفت پوران زیبا نیسـت. بعد گفت چرا سـعید یا اصغر با پوران ازدواج نکنند؟ درسـت یادم نیست که چرا روی حنیف‌نژاد توافق شد معمولاً در این موارد اقتصاد اطلاعات و کمینه نگاه‌داشـتن سـطح اطلاعات بیش از سـایر چیزها مورد نظر قرار می‌گرفت.

این که بـاز تناقضی در حنیف‌نـژاد بوده. چطور به زیبایی توجه می‌کرده؟

ببیـن، ایـن مشـکل را مسـئول پـوران مطرح کرده بـود و طبعاً کمیتـه مرکزی بایـد در آن مورد تصمیم‌گیری می‌کرد. بحث شـد کـه اتفاقاً با توجه به سـن و سـال آن‌ها محمل خوبی هم می‌شود برای خانه جمعی. چه اشکالی دارد؟ در آن جلسه حنیف نبود، سعید و اصغر و بهروز و من بودیم. روی حنیف توافق کردیم. درواقع یک جور توطئه دوستانه بود. به همین جهت حنیف که آمد اصلاً آمادگی نداشـت. اگر قبلاً فرصت فکرکردن داشت، اصلاً آن حرف را نمی‌زد. در حالت شـوک درواقع بـا صدای بلند هر چـه توی ذهنش بود ریخت بیـرون. این واقعیتی بود که گفتم و شخصاً شاهدش بودم، بعدش اگر چیزی بگویم این‌ها می‌شود تفسیر.[1]

برای شما این سـؤال پیش نمی‌آمد که از حنیف‌نژاد بپرسید چرا؟

وقتی‌کـه حنیف یک مرتبـه از دهنش پرید که ...، همـه ما بـه او انتقاد کردیم که ایـن چه حرفی اسـت که می‌زنی، منتها می‌گفـت چرا به گردن من می‌اندازید؟ گفتیم چون سـن و سالت از همه بیشتر است. پوران از حنیف هم بزرگ‌تر بود.

اینکـه می‌گویید پـوران بازرگان مسـائلی داشـت من متوجه نشـدم یعنی انتقادش این بود که چون او روحیه انقلابی داشـته کسی به عنوان زن نگاهش نمی‌کرده؟

این بحث‌ها مال اواخر سال ۴۸ یا اوایل سال ۴۹ است. سازمان هنوز عضو زن نداشت، پوران بازرگان متعلـق به خانواده‌ای بـود که تقریباً همه‌شـان مبارز بودند. خواهر منصور بازرگان بود و این‌ها در سازمان بودند و تا حدودی در جریان مسائل سازمان هم بود. قبلاً هم در نهضت آزادی سـمپاتی‌هایی داشته، بعد دیده همه سـروته یک کرباس‌اند دیـده بود مثلاً در نهضـت آزادی که به‌رغم آن باورها و حرف‌ها بازهم

موقع ازدواج به زیبایی ظاهر توجه داشتند. او هم حق داشت و داشت از پسرهای انقلابی انتقاد می‌کرد. بعد از انقلاب تراب حق‌شناس با او ازدواج می‌کند و یک عمر باهم زندگی می‌کنند.

حالا چرا تشکیلات روی پوران بازرگان تأکید داشت؟

می‌خواستیم شاخه زنان تشکیل دهیم. پوران تعلیم‌دیده بود و می‌توانست شاخه زنان را اداره کند اما اول می‌بایست انتقادات پوران حل می‌شد.

حتی با آن صحبت‌های اولیه که شما در مورد تشکیلات کردید که چه وضعیتی داشته و چه موضعی نسبت به زن و خانواده تشکیل دادن می‌گرفته قاعدتاً پوران بازرگان هم باید می‌گفته من نباید خانواده تشکیل دهم برای چه باید ازدواج کنم او اجباراً به ازدواج تن داد؟

من هیچ وقت مستقیم چیزی از ایشان نشنیدم. سرشاخه‌ای که مسئول پوران بازرگان در آن شاخه بود می‌آمد کمیته مرکزی و گزارش می‌داد. من هرچه شنیدم از بحث‌های آنجا بوده و چیزی بیشتر از شنیده‌هایم نمی‌دانم. یا باید این را می‌گذاشتیم کنار یا حلش می‌کردیم. کنارگذاشتنش مطرح نبود چون نیروی فعال و پاک‌باخته بود و همه شرایط رزمندگی را داشت. این‌ها بعداً مطرح شد که بگویند ازدواج کنید که طبیعی دیده شوید. آن موقع هنوز این مسائل مطرح نبود ما به قدر کافی خانه داشتیم که پوران بازرگان بتواند آنجا باشد، هیچ‌چیزی هم لو نرفته بود که ساواک مشکوک شود.

به نظر من این‌طور می‌آید که پوران بازرگان به سازمان مردانه شما یک انتقاد فمینیستی می‌کرده و سازمان هم در واکنش به او گفته که پوران بازرگان باید ازدواج کند، این‌طور نبوده؟

نه مسائلی که برای سازمان مطرح بود حل انتقاداتش بود. اصلاً بحث فمینیستی نبود آن موقع این بحث‌ها نبود.

در نهایت چه سالی با هم ازدواج کردند؟

فکر می‌کنم اواخر ۴۸ بود، دقیق نمی‌دانم. خانه‌های جمعی که حنیف می‌رفت و من می‌دانستم یکی در بلوار کشاورز شماره ۴۴۴ بود که سعید محسن گرفته بود و دیگری در خیابان باستان بود که مهدی فیروزیان گرفته بود که درواقع کمیته مرکزی آنجا تشکیل می‌شد و حنیف عمدتاً آنجا بود و کمتر پیش پوران بود.

بعد از اینکه با هم ازدواج کردند شما نمی‌دانید رابطه‌شان با هم چطور بود؟

نه چیزی نپرسیدم و به محض اینکه حل شد به عنوان یک مسئله بی‌اهمیت کنار گذاشته شد.

پس ازدواج ایدئولوژیک در سازمان سابقه داشته، بعدها هم که رجوی همین کار را کرد و برایش توجیه سازمانی هم ساخت. نظر شما در این باره و مسئله ازدواج در تشکیلات چیست؟

من نمی‌دانم چرا به ازدواج حنیف با پوران ایدئولوژیک می‌گویید و این چه ربطی با سری ازدواج‌ها و کارهای بعدی رجوی دارد؟ این یک ازدواج تشکیلاتی بود فقط همین. این نوع ازدواج از سال ۵۰ به بعد در سازمان‌های چریکی زیاد اتفاق افتاد و هیچ‌یک هیچ شباهتی با کار رجوی ندارند. ■

پی‌نوشت:

۱. در اتاق چهل نفری اوین در زمستان ۵۰ مطالب دیگری هم گفته شد. امید که در آینده بیشتر توضیح دهند.

حق اشتراک یک‌ساله

داخل کشور: ۶۰۰,۰۰۰ ریال

خارج از کشور:

اروپا ۲,۶۰۰,۰۰۰ ریال

امریکا ۳,۵۰۰,۰۰۰ ریال

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

نام‌ونام‌خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....

«قید کدپستی الزامی است»

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۲۴۴۵۸۱۲۱۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایید.

«لطفا پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

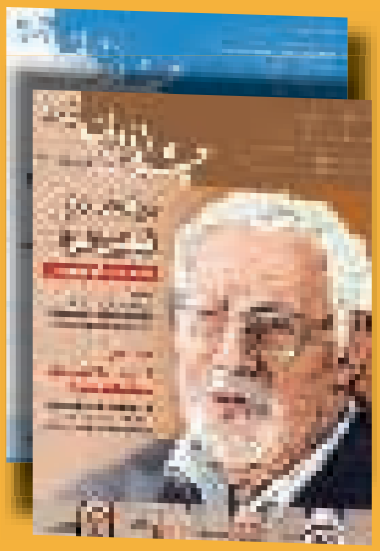

- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرهای خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵-۰۲۱

مرکز فروش کتاب‌های انتشارات صمدیه در شیراز:

♦ شیراز، چهارراه پارامونت، مجتمع زیتون، تجاری سوم، واحد ۱۳، کتابفروشی بهار

۰۷۱۳-۲۳۴۶۴۵۸

جزوه خون‌بار سبز

درس‌هایی غم‌بار از فرآیند حذف و برادرکشی در جنبش مسلحانه

لطف‌الله میثمی

نوروز سال ۱۳۵۳ در خانه جمعی واقع در خیابان آقاشیخ هادی تهران بودیم که جزوه‌ای حدوداً بیست صفحه‌ای به دستمان رسید که روی کاغذ موجی سبز حروف‌چینی شده بود. طبقه‌بندی خیلی محرمانه داشت و در صورت خطر باید فوراً سوزانده می‌شد. از آنجا که جزوه روی کاغذ سبز تایپ شده بود و نام و عنوانی هم نداشت من نام آن را جزوه سبز گذاشته بودم که با همین نام نیز در تاریخ جنبش مسلحانه معاصر معروف شد. هرچند من در مرداد ۵۳ بازداشت شدم و از سیر بعدی آن بی‌خبر ماندم. افراد آن خانه عبارت بودند از بهرام آرام، ناصر جوهری، سیمین صالحی و من.

از قرائن نوشتاری معلوم بود که این نوشتهٔ تقی شهرام است که در خانه جمعی دیگری بود. جزوه دو محور داشت. نخست، نفی استثمار انسان از انسان و دوم، تکامل مادی جهان که هر دو محور در آموزش‌های سازمان مجاهدین وجود داشت. منتها بنیان‌گذاران سازمان با الهام از قرآن و کتاب ذره بی‌انتهای مهندس بازرگان معتقد بودند که تکاملِ سمت‌دار و هدف‌دار نمی‌تواند صرفاً «مادی» باشد و جهان دوعنصری ماده- انرژی، جهانی رو به‌کهولت، افول و آنتروپی است و آنچه جهان را رو به تکامل می‌برد اراده خداوند است و این مطلب در جزوه تبیین جهان مجاهدین به‌عنوان جهان سه‌عنصری یعنی «ماده - انرژی - اراده» مطرح شده بود. تأکید جزوه سبز روی تکامل مادی جهان بود که از آن دیالکتیک تاریخی مارکس یعنی پنج دوره تاریخ را نتیجه می‌گرفت و درنهایت به‌طور خزنده مارکسیسم را مطرح می‌کرد. از جزوه استنباط می‌شد جریانی با تفکر چپ مارکسیستی در سازمان وجود دارد و نقدهایی هم به گذشته سازمان دارد. در بدو امر ملاحظه می‌شد نقدهایی که ناشی از ضربات وارده به سازمان بود در سازمان دیگری چون سازمان چریک‌های فدایی خلق نیز با شدت بیشتری وجود داشت. در حالی که آن‌ها مارکسیسم را راهنمای عمل خود کرده بودند. در زمستان ۵۰ که حدود چهل نفر از اعضای سازمان در یک اتاق زندان اوین بودیم، نتیجه جمع‌بندی‌ها این بود که هم سازمان مجاهدین و هم چریک‌های فدایی خلق هر دو ضربات بسیاری خورده‌اند که ناشی از بی‌تجربگی جنبش مسلحانه و انباشت تجربه امپریالیسم بوده که ساواک نیز از آن تجربیات برخوردار بوده است.

افرادی نظیر تقی شهرام نیز در این جمع حاضر بودند. شهرام در ابتدای دستگیری‌های سال ۵۰ مطرح می‌کرد که ضرباتی که خورده‌ایم ناشی از ایده‌الیسمی است که در بطن اندیشه ما وجود دارد، ولی طی بحث‌های مستمری که انجام گرفت و درنهایت از زبان زنده‌یاد علی باکری مطرح شد همه به اجماع رسیدیم. من پس از مطالعه جزوه به این نتیجه رسیدم که ضرورت مردمی و استراتژیک روند تغییر ایدئولوژی مندرج در جزوه چیست؛ مگر فدایی‌ها با ایدئولوژی مارکسیستی بیش از ما ضربه نخوردند؟

در سال ۵۰ که با بچه‌های فدایی در یک بند از زندان اوین بودم آن‌ها اعتراف کردند که اگر مجاهدین پس از ضربه شهریور ۵۰ ترمیم نشده و عملیات را شروع نکرده بودند، جنبش چریکی دچار یأس استراتژیک می‌شد. زمستان ۵۲ پس از اینکه به مبارزه مخفی رو آوردم یکی از دغدغه‌هایم مطالعه نقدهایی بود که به استراتژی جنبش مسلحانه وارد می‌شد. این نقدها عمدتاً از طرف جریان‌های مارکسیستی خارج از کشور به دست ما می‌رسید. از طرفی طی دو سال؛ یعنی، از شهریور ۵۰ تا شهریور ۵۲ با جریانات مختلف برخورد داشتم و نقدهایی را که سازمان طوفان، حزب توده و سازمان انقلابی حزب توده به جنبش مسلحانه داشتند شنیده بودم که بحث مستقلی می‌طلبد و در جلد دوم خاطرات من آمده است. تأکید من روی ضرورت مردمی و استراتژیک تغییر ایدئولوژی بود که چه دلیلی برای آن استوار است. در این باره جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌شنیدم.

احزاب و گروه‌های مارکسیستی برای رد جنبش مسلحانه استدلال‌هایی داشتند که چند مؤلفه داشت: نخست اینکه تضاد، ذاتی شیء است. دوم، شیء در اینجا یعنی ایران؛ بنابراین تضاد، ذاتی ایران است. سوم اینکه تضاد، ذاتی طبقه کارگر ایران است و چهارم و نتیجه اینکه طبقه کارگر ایران در مرحلهٔ مبارزات صنفی هم نیست چه برسد به مبارزات سیاسی و درنهایت مبارزه نظامی. به این ترتیب استراتژی مبارزه مسلحانه را رد می‌کردند. جمعی که در خانه خیابان شیخ هادی بود، به‌ویژه بهرام آرام، کوچک‌ترین تردیدی در مبارزه مسلحانه نداشت و وقتی با او مطرح کردم که روند این جزوه به نفی مبارزه مسلحانه می‌انجامد، به‌ویژه که در جزوه آمده است که رژیم کمپرادور مانند رژیم فئودالی کاسه چینی نیست که ثبات آن شکسته شود - وی گفت: «مشی مسلحانه خط قرمز ماست و به‌هیچ وجه اجازه نخواهیم داد که چنین چیزی اتفاق بیفتد». این در حالی بود که در زمستان ۵۲ حزب توده در نامه‌ای خطاب به سازمان مجاهدین مبارزه مسلحانه ما را تأیید کرده و تأکید کرده بود که هر عمل مسلحانه گامی در جهت لرزاندن ثبات رژیم فاسد پهلوی است.

من از سویی دیگر نسبت به نویسنده این جزوه هم تردیدهایی داشتم. یکی اینکه، شهرام نمی‌توانست ادامه‌دهندهٔ ویژگی‌های اخلاقی بنیان‌گذاران باشد و این مطلبی بود که در درون زندان همه روی آن اجماع داشتند. دوم اینکه، در زندان قصر او با حسین عزتی، یکی از اعضای سازمان طوفان، بسیار مأنوس بود و او هم از موضع مارکسیستی به‌شدت مبارزه مسلحانه را رد می‌کرد. سوم اینکه، اسلحه کمری تقی شهرام به مدت ده روز زنگ خورده بود و او آن را تمیز نکرده و طبیعی بود که در لحظه ضرورت آن اسلحه عمل نمی‌کرد و به‌شدت به او انتقاد شد. چهارم اینکه، او تجربه عملیاتی نداشت. در زندان هم بیشتر مطالعه می‌کرد و به دیگر وظایف یک زندانی توجه نمی‌کرد.

مارکسیست‌ها دراین‌باره راست می‌گفتند و با معیارهای آن‌ها مبارزه مسلحانه قابل‌قبول نبود، ولی ما معتقد بودیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد طبقات مختلف مردم اعم از کارگران، دهقانان و به‌ویژه بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی چپ -که از جنبش تنباکو تا آن زمان مبارزه می‌کردند و شهید می‌دادند- در معرض فشارهای روزافزون امپریالیزم و نهاد سلطنت و ساواک قرارگرفته و این طبقات زیر چکمه‌های آن‌ها در حال نابودی بودند. اضمحلال آن‌ها اضمحلالی طبیعی نبود و به نظر من مبارزه مسلحانه واکنش طبیعی آن‌ها بود. من معتقد بودم مارکسیست‌هایی هم که به خط‌مشی مسلحانه رسیده بودند ناشی از روابط و منشأ طبقاتی آن‌ها بود و نه ایدئولوژی مارکسیسم. این مطلبی است که گروه‌های مارکسیستی هم به آن رسیده بودند که به دنباله‌روی از مجاهدین و به‌زعم آن‌ها خرده‌بورژوازی چپ افتاده‌اند. در تابستان ۵۱ در زندان موقت شهربانی با مهندس محمد توسلی هم گفت‌وگو داشتم و نگرانی ایشان را از همکاری با گروه‌های چپ برطرف می‌کردم.

در سال ۵۲، زنده‌یاد بیژن جزنی مبارزه مسلحانه را به «تاکتیکِ محور» تقلیل داد و قبل از انتقالش به زندان اوین -که منجر به شهادت او و هشت نفر دیگر شد- به فرخ نگهدار گفته بود که ما اشتباهی را مرتکب شدیم و آن اینکه خود را تنها پیشتاز مبارزه ضد امپریالیستی قلمداد کردیم و از این بابت هزینه‌های بسیاری دادیم. در تابستان

۵۳ هرچـه جلوتر می‌رفتیـم نقدهای درون‌سـازمانی به مذهب و دین اسلام فزونی می‌گرفت و نگرانی‌ها تشدید می‌شد. احساس می‌کردم که بهرام هم در مقابل شهرام مقاومت می‌کرد، ولی می‌گفت شهرام، هم غرور دارد و هـم غرور او به لحاظ تئوریک زمینه‌دار اسـت و در این زمینه از پشـتکار عجیبی برخوردار است و سعی می‌کرد از مـا در مقابـل او کمک بگیرد. بسـیاری از انتقاداتی را که به مذهب می‌شـد پاسـخ می‌دادیم. در این نوشتار سـعی دارم روی یـک محـور تأکید کنـم و آن اینکه شـهرام با روحیه و زمینه‌های تئوریکی که داشت مبارزه مسـلحانه و مشـکلات آن را به‌هیچ‌وجه قبول نداشت و در ریشـه‌یابی‌های خـود به این نتیجه رسـیده بود که با نفی مذهب و دسـتیابی به ابزار مارکسیسـتی اسـت که می‌تواند به هر دو هدف خود یعنی؛ رهبری و نفی مبارزه مسلحانه، دست یابد.

پس از چهل سال که گفت‌وگوی شهرام را با چریک‌های فدایی خلق در سـال ۵۴ می‌شـنیدم شـهرام عمق نیت خود را به ایـن مضمون گفته بود که ما به‌منظور پیروزی مارکسیسـم، ۵۰ درصد بچه‌های مذهبی فاقد صلاحیت سـازمان را حذف کردیم تا مذهب دیگر نتواند به تشکل و سـازمان‌دهی بپـردازد. در حالی که حذف‌شـدگان کسـانی بودند که عمده عملیات‌های مسـلحانه از سال ۵۰ تـا ۵۴ را انجام داده بودند و خود او در هیچ عملیاتی شرکت نداشـت و معلوم نبود این صلاحیت را از کدام عمل و کار کارگری به‌دست آورده بود؟

در گـذر زمان شـهرام و در کنـار او بهـرام به حذف خون‌بار مجید شـریف واقفی و صمدیه لباف پرداختند و جسـد مجید را با ترکیبی از کلرات پتاسـیم و شکر و گوگرد سـوزاندند. ترکیبی که می‌بایسـت در مبارزات ضد امپریالیستی اسـتفاده می‌شد. خیلی دیر در مهر ۵۷ و در آسـتانه انقلاب بود که بر ملت ما منت گذاشـتند و نسبت به ترور شـریف واقفی و صمدیه از خود انتقاد کردند. دو محصول چشمگیر این جریان، وحید افراخته و محمـد توکلی‌خواه بودند که در همکاری با سـاواک گـوی سـبقت را ربوده و رزمنـدگان زیـادی را به تور پلیس انداختند. درواقع این دو نفر محصول کار شـهرام بودنـد کـه آن‌ها را بـه دام پارادوکسـی انداخت که از یک‌سـو مبارزه مسلحانه کنند و از سوی دیگر، هم‌زمان مارکسیسـم را راهنمای عمل قرار دهند. به‌نظر می‌رسد وحید افراخته و توکلی‌خواه قبل از بازداشت به بریدگی و انفعال رسـیده بودند و محصول مستقیم رنسانسی بودند که جریان شهرام به‌وجود آورده بود. معلوم بود که نتیجهٔ آن تهی شـدن از درون و انفعالی اسـت که آن دو را به همکاری با ساواک کشـاند. یکی دیگر از محصولات این پارادوکس، حسین روحانی است که پس از انقلاب و قبل از بازداشت به انفعال رسیده بود.

شـهرام در خاطراتی که بعد از انقلاب در زندان نوشته و از او به‌جای مانده اسـت، شـدیداً از مبارزه مسلحانه در سال‌های ۵۰ تا ۵۵ انتقاد می‌کند.

«همچنین تراب حق‌شـناس در خاطرات مختصری که از او باقی مانده اسـت به‌شـدت به نقد مبارزه مسلحانه می‌پردازد: مایل نیستم به همه ابعاد این رنسانس! بپردازم. ولی ذکر این نکته ضروری اسـت در سـال ۴۷ یکی از افراد مرکزیـت و بنیان‌گذار مجاهدیـن یعنی عبدالرضا نیک‌بین از سـازمان جدا می‌شـود. این در حالی است

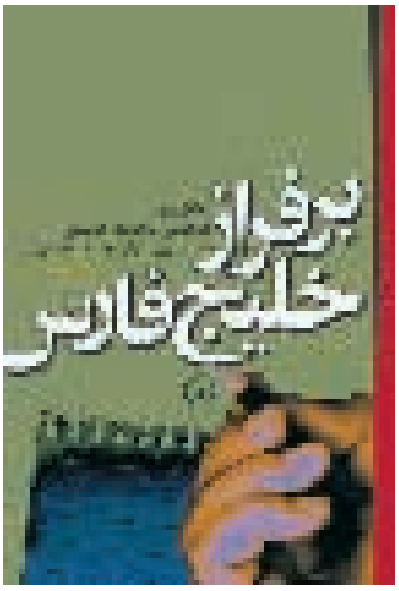

که آدرس اکثر خانه‌های جمعی را می‌دانسـت و نه‌تنها خشـونتی علیه او انجام نمی‌گیرد بلکه حنیف و سـعید در عروسی‌اش نیز شرکت می‌کنند. هم‌زمان فرد دیگری که نزدیک به مرکزیت بود یعنی اردشـیر جدا می‌شـود، نسبت به او هم خشونتی انجام نمی‌شود. قبل از سال ۵۰ آقای کریم تسـلیمی از مرکزیت جدا شد و حتی به خانه مرکزی یعنی خانه گلشـن نیز سـر می‌زده و در همان‌جا دستگیر می‌شـود. این اسـت رویه بنیان‌گذاران درباره افرادی که جدا می‌شوند و اطلاعات زیادی هم از اعضا و خانه‌های جمعی دارند. اگر شـریف واقفی و صمدیه می‌خواستند در راستای بنیان‌گذاران سازمان عمل کرده و راه آن‌هـا را ادامه دهند، چه اشـکالی داشـت؟ و چه گناهی بر آن‌ها متصور بود؟

در جنگ صفیـن یکی از یاران نزدیک به حضرت علی یعنی خواجه ربیـع به حضرت می‌گوید تبیینی از جنگ ندارم و حضرت او را به مأموریت سـرحدات خراسـان می‌فرسـتد که اکنون قبر او زیارتگاه مردم شـده است. اگـر یکی از کادرهـای ارزنده و باسـابقه مانند محمد یقینی به خاطر اعتقادات مذهبی‌اش بخواهد از سـازمان غصب شـده جدا شود و به خارج از کشور برود و یقین دارند که با سـاواک هم نمی‌خواهد همکاری کند، چرا باید او را ترور کرد؟ محمد یقینی مظلوم‌ترین فردی است که ترور می‌شود در حالی که به همه معیارهای رزمندگی وفادار بوده است. او در حالی که مجوز سازمان را برای خارج شـدن از ایران گرفته و مشغول جعل سند به همین منظور بود، با گلوله از پشت سر از پای درآمد و جسد او را در بیابان‌های مسگرآباد سوزاندند.

برای آشـنایی مختصر با زنده‌یاد محمد یقینی و عملکرد رهبـری جدید سـازمان بـا او و جزوه خون‌بار سـبز به گزیده‌هایی از کتاب بر فراز خلیج‌فارس نوشـته محسن نجات حسـینی، از دوسـتان و همزمـان نزدیک محمد یقینی، می‌پردازم:

«... سپاسـی تشـکیلات خارج را دگرگـون کرد. همه مسـئولیت‌های حسـین روحانی که در موضـع رهبری نیروهای خارج بود و در برابر تغییر ایدئولوژی ایسـتادگی می‌کرد را از او سـلب کرد و بـه او توصیه کرد که برای برخورد ایدئولوژیک و نیز کسب تجربه کارگری به ایران برگردد. تراب حق‌شـناس که مؤثرترین فرد در ارتباطات خارجی سـازمان به‌شـمار می‌رفت به طرابلس، پایتخت لیبی، فرسـتاده شـد تا در آنجا از طریـق تماس با دولت لیبی به گشایش دفتری برای سازمان مبادرت کند و عملاً خود وی نیز در حاشیه و تبعید قرار گیرد...(ص ۴۲۳)

... بر اساس قراری که گذاشتیم من ورود محمد یزدانی را در فرودگاه دمشـق کنترل کردم... از لحظه‌ای که در تاکسـی نشستیم یزدانی در وصف بیانیه تغییر ایدئولوژی کـه اولین نسـخه آن را با خود به خـارج آورده بود باب سخن گشود و از رنسانسی که این بیانیه به‌پا خواهد کرد، صحبت می‌کرد... سـه روز از ورود وی گذشته بود که محمد یقینی نیز از انگلستان به دمشق آمد.

یقینی مریض‌احوال بود و از نظر روانی بسـیار خسـته و فرسوده به‌نظر می‌رسید. تنها برادرش یکسال پیش ضمن کوهنوردی زمسـتانی در یک حادثه سقوط بهمن کشته شـده بود و پدرش به‌دنبـال این حادثـه دق کرده بود. چند ماه پیش از بازگشـت یقینـی از انگلیس، مادر او با دشـواری‌های بسیاری از ایران به سـوریه آمد و در آنجا با محمد دیـدار کرد. این پیـرزن آزرده‌خاطر که از غم و مصیبتی سـنگین به تنها پسـرش پناه آورده بود اصرار داشـت که به هر طریق، در سوریه بماند. یقینی شخصاً در فکـر این بود که به‌نحـوی از او نگهداری کند اما به علت مشـکلات امنیتـی که این کار به همراه داشـت، با مخالفت تصمیم‌گیرندگان تشـکیلات روبه‌رو شـد و مادرش را با ناخرسندی به ایران برگرداند. یقینی از رفتار تصمیم‌گیرندگان جدید در سازمان، با تلخی یاد می‌کرد. علی‌رغم اینکه او مریض‌احـوال بود و فکر می‌کرد باید در خارج به معالجه بپردازد به وی دسـتور داده شده بود کـه به ایران برود و مسـائل اعتراضی خـود را با رهبری داخـل در میـان بگـذارد. یقینی ضمن اینکـه هرگز به چنین مسـافرتی راضی نبود صرفاً به خاطر رعایت اصول تشکیلاتی راهی این سفر شد.

... شـبی که یقینی به خانه آمد، من از درد و خسـتگی کنار اتاق افتاده بودم و صدایم را نیز از دست داده بودم. همان شب یزدانی و یقینی، بدون دیدن یکدیگر، از پشت پرده‌ای که وسـط اتاق کشیده بودیم، تا پاسی از شب با هم گفت‌وگو کردند. بحث داغ آن‌ها نیز به گرمای خانه افزوده بـود. جدال، جـدال ایدئولوژیک بود و حرکت سـریع بادبزن‌هایی که آن دو به‌دست داشتند تهدیدآمیز می‌نمـود. یقینی در حالی که مرتب عرق پیشـانی‌اش را خشـک می‌کرد از موضع مذهبی خـود دفاع می‌کرد. من در این موضع که مارکسیسـت‌ها می‌بایست سازمان مجاهدین را به‌حال خود می‌گذاشتند و خود تشکیلات تـازه‌ای ایجاد می‌کردند و یا بـه گروه‌های همفکر خود می‌پیوسـتند با یقینی هم‌عقیده بودم. وقتی یقینی مسئله مریضی‌اش را مطرح کرد، یزدانی در جواب گفت: «برو ایران همان‌جا معالجه کن، لازم نیست توی اروپا معالجه کنـی، مگر مردم مـا توی ایران چـه می‌کنند.»(صص ۴۲۴-۴۲۶)

...روحانـی پس از یک ماه اقامت در ایران به سـوریه برگشـت... حسـین به علت سـوابق تشـکیلاتی و نیز اطلاعات وسـیع مذهبـی خود، در بیـن مخالفان تغییر ایدئولـوژی از اعتبار ویژه‌ای برخـوردار بود. او این بار از سـوی رهبری سـازمان در داخل کشـور مأموریت داشـت تا بـا اعضا و سـمپات‌های مذهبـی در خارج

کشـور گفت‌وگو کند و آن‌هـا را از موضع‌گیری علیه تغییر ایدئولـوژی بازدارد. روحانی وقتـی برای بار دوم به ایران بازمی‌گشـت، «مصباح» (حسـین باقرزاده) را که از رابطین سـازمان در انگلیس بود بـا خود به ایران برد تا وی نیز مسـائل اعتراضی خود را با رهبری داخل در میـان بگـذارد. باقرزاده به دمشـق آمـد و در آنجا گذرنامـه حقیقی‌اش را بـه امانت گذاشـت و با یک گذرنامـه غیرایرانی عازم ایران شـد. در اولین ارتباط با افراد سـازمان داخل کشور، گذرنامه خارجی او از وی گرفتـه شـد و اقامتش در ایران به درازا کشـید. پس از اینکـه مدتی از اقامـت باقرزاده در ایران گذشـته بود، تصادفـاً روزی محمد یقینی را در یکـی از خیابان‌های مرکزی شـهر تهران ملاقات می‌کند... یقینی در انتظار برخوردهای منطقی رهبری در ایران مانده بود و با اینکه هنوز گذرنامه‌اش را همراه داشت به فکر خروج از ایران نیفتاده بود. پس از چندی باقرزاده تصمیم خود را مبنی بر خروج از ایران به اطلاع یقینی می‌رساند و از وی برای تهیـه گذرنامه کمک می‌خواهد. چند روز بعد آن دو با کمک یکدیگر یک گذرنامه خارجی معتبر به دسـت می‌آورند. یقینی که در کار جعل مدرک تجربه داشت، عکس این گذرنامه را عوض کـرده و باقرزاده با آن از ایران خارج می‌شـود. خروج باقرزاده از ایران که بدون اجازه سازمان داخل کشور صورت می‌گرفت، به‌عنوان فرار او تلقی شـد. روز پرواز باقرزاده از ایران، محمد او را تـا فرودگاه مهرآباد همراهـی کرده بود تا خروج او را کنترل کند و مطمئن شـود که بدون دردسـر از قسمت کنتـرل گذرنامه می‌گـذرد. در هنـگام خداحافظی، وقتی محمد برای آخرین بار دسـت باقرزاده را می‌فشرد گفـت: «می‌دانم که رفقای سـازمان مـن را به فراری دادن تو متهم خواهند کرد». باقرزاده با از سر گذراندن مشـکلاتی که برای گذرنامـه‌اش در کویت پیش‌آمده بود خود را از طریق این شیخ‌نشـین به سـوریه رسانید و به‌طور غیرمسـتقیم با سـازمان در دمشق تماس گرفت. وی گذرنامـه ایرانی‌اش را که قبلاً در دمشـق به امانت گذاشـته بود، مطالبه می‌کرد و به‌علاوه به مقداری پول نیاز داشت... (صص ۴۲۶ - ۴۲۷)

علیرضا سپاسی به‌عنوان مسئول بخش خارج از کشور که می‌دانست باقرزاده از قید رهبری جدید در ایران گریخته بود، نمی‌توانست کمک به او را تأیید کند... همان‌طور که محمد یقینی خود پیش‌بینی کرده بود، بعد از خروج باقـرزاده از ایران، از سـوی رهبری سـازمان در داخل، عامل فرار باقرزاده شـناخته شـد... در برخوردهایی که با یزدانی داشـتم برای اولین‌بار در یک عضو سـازمان، جلوه‌هـای علنـی قدرت‌طلبـی را مشـاهده می‌کردم. او بـرای پیشـبرد هدف‌هایی که به تعبیر او تشـکیلاتی بود، از زیرپاگذاشـتن معیارهای رفتاری یا ارزشـی که در سـطح سـازمان و بین رفقای تشـکیلات رایج بود، ابایی نداشت... یزدانی توانسـته بود از سپاسی نیز برای دورکردن من و همسرم تأیید بگیرد. (صص ۴۲۸ - ۴۲۹)

روزی سـمیه (فردی که برای بردن اسـلحه به ایران رفته بـود) به‌طور تصادفـی یقینی را در یکـی از خیابان‌های تهران دیده بود و سلام و علیکی مبادله کرده بودند. خبر سلامت بودن یقینی ذهنم را از افکار ناخوشایندی که در آن گیرودار پیش‌بینی می‌شد، آسوده کرد...

مـن در انتظـار ورود رفیقـی از داخـل کشـور، در

محمدیقینی

دمشـق بودم... وی مقدار زیادی مـدارک و پیام‌های تشـکیلاتی همراه داشت... ضمن بازکردن جاسازی‌ها و جمـع‌آوری و تنظیم مدارک، به نامه‌ای درباره محمد یقینی برخوردم. بر اسـاس این نوشـته که رمزی نوشته شـده بود، محمد یقینی دیگر به خارج برنمی‌گشـت. هـر بار این پیام را می‌خواندم، زشـتی کلمات عریان‌تر می‌شـد و زخمـی بر احساسـم می‌نشـاند. از آن پس در آسـمان سرنوشـت محمد ابرهای تیره و خونینی را می‌دیدم. یقینی به‌خاطر پافشـاری بـر تفکرات مذهبی خود به داخل فرستاده شد. با اینکه او مدت‌ها در ایران سرگردان بود و می‌توانسـت به‌راحتی به خارج برگردد، همان‌جا ماند. او به یاران تشکیلاتی خود، حتی افرادی که از نظـر اعتقادی در برابر او ایسـتاده بودند، وفادار مانـده بود. محمـد یقینی در آخریـن روز اقامتش در دمشـق، قبل از عزیمـت به ایران ضمـن صحبت‌های گلایه‌آمیزش گفت که شـاید سـفرش به ایـران ابدی باشـد. وفاداری یقینی ناشی از پایبندی او به سازمان و وظیفه تشکیلاتی بود. در آخرین تصویری که از او در ذهن دارم، مرد بلندقامت و وارسته‌ای را می‌بینم که در صندلی عقب یک اتوبوس نشسته و با سکوتی ناخرسند در تفکراتـی ابهام‌آمیـز فرو رفته اسـت. ایـن اتوبوس محمد را به فرودگاه دمشق رسانید تا راهی ایران شود و این آخرین دیـدار ما بود. محمد یقینی پس از دریافت اجازه ترک ایران از سـوی رهبری، هنگامی که در خانه تشکیلاتی سـرگرم آماده‌کردن گذرنامه‌ای برای خروج از ایران بود، توسط فردی از کادر رهبری ترور شد. من (نجات حسینی) به‌خاطر اینکه روزی آزادی و آزادگی را برای ملتی در بند به ارمغان بیاورم، این راه را انتخاب کرده بودم. من آزادی عقیده را حق طبیعی هر انسـانی می‌دانستم و در ضمیر مذهبی‌ام نیز «لااکراه فی‌الدین» به‌خوبـی جا افتـاده بود... ترور یقینـی تحت هر نام و عنوانی که باشد سانسـور اعتقادات و تجاوز به حقوق دیگران و کشتن آزادی است. این پدیده و رویدادهای مشـابه قبل از آن، روابط انسـانی و تشکیلاتی من را به سـازمانی که به آن عشق می‌ورزیدم، جریحه‌دار کرده بود... من یقینی را به‌خوبی در جریان زندان و سپس در دوران پس از آن شـناخته بودم، ولی شایستگی انسانی - سیاسـی رهبری جدید را در برخوردها و کردارشـان جسـت‌وجو و تجربـه می‌کردم... بدیهـی بود در جو بی‌اعتمادی و تردید ناشی از عملکرد رهبری جدید من می‌بایسـت به ارزیابی موقعیت خود در این تشکیلات می‌پرداختـم. در همین موقعیت بـه نامه دیگری که از ایران فرسـتاده شده بود، دسـت یافتم. در آن آمده بود «... و بعداً به‌حساب ابوعلی (نجات حسینی) خواهیم رسـید». من به‌جای اینکه در انتظار احکام خودسرانه رهبری داخل بمانم بی‌درنـگ به فکر چاره‌ای افتادم. (صص ۴۳۱ - ۴۳۳)

دوشـنبه ۲۹ اسفند، سپاسی (در پاریس) به دیدارم آمد و پس از کسـب خبر از اوضاع تشکیلات در سوریه به من توصیه کرد که بنشـینیم و به انتقاد از خـود بپردازم؛ اما مـن تصمیم خود را گرفته بودم. هیـچ راهی برای ادامه همکاری با رهبری جدید و در چارچوبی که آن رهبری تعیین می‌کرد، نمی‌دیدم. روز بعد یزدانی به سراغم آمد. او برای سرپوش‌گذاشـتن بـر اتهامـات و تحقیری که نسبت به من روا داشـته بود، مرا «آقا» خطاب می‌کرد. «آقا» لقبی بود که در روابط تشـکیلاتی به‌معنای ناسـزا بـود. این‌گونه برخورد، اعم از اینکه ناشـیانه یا مغرضانه بـود، بـه دورکردن بیـش از پیش من از آن تشـکیلات می‌انجامید. بحث و گفت‌وگوی ما در چند دیدار که در قرارهای مختلف در پاریس صورت گرفت، تکرار شد و پس از آن رابطه من با سازمان به حال تعلیق درآمد. از آن پس «خلیل» به‌عنوان رابط تشـکیلات هفته‌ای یک بار سر قرار می‌آمد تا از وضع من باخبر شود. نامه‌ای می‌داد و نامه‌ای می‌گرفت. اوایل، گهگاه توسـط او تعدادی از کتاب‌ها را که در اختیار سـازمان بود، قرض می‌گرفتم. در یکـی از قرارها که منتظر کتاب‌های سفارشـیم بودم خلیل دست خالی آمد و بهانه‌ای تراشید که باور نکردم. از آن پس دیگر از قرض‌گرفتن کتاب نیز محروم شـدم. بعدها شـنیدم کـه یزدانی قرض دادن کتـاب را ممنوع کـرده بود. یزدانـی گفته بود «اگر بـه او کتاب بدهیم تفکراتش را تئوریزه می‌کند به سر خودمان می‌کوبد!». (صص ۴۳۴ - ۴۳۵)

بـه نقل از محمـد صادق: حسـین سـیاه‌کلاه از افراد مرکزیت که ترور محمد یقینی به دسـت او انجام شـده بود، بعد از این حادثـه، در بین تیم زیرمجموعه خود به افشـاگری علیه شـهرام پرداخته و افراد تیم او نگرانی و اعتراض خود را نسـبت به این ترور بدون توجیه و دلیل، به مرکزیت اعلام می‌دارند. قابل ذکر اسـت که حسین سیاه‌کلاه تمام مراحل ترور را برای افراد تیمش، به عنوان عامل و شـاهد، توضیح داده بود کـه قاعدی فرد دیگر مرکزیت، ابتدا برخلاف شـهرام با تـرور یقینی مخالفت می‌ورزد؛ اما طی دو ماه، شـهرام دو نفر دیگر به نام‌های عبداللـه‌زاده و طریقـت را بـه مرکزیت مـی‌آورد و در رأی‌گیـری مجدد، ترور محمد یقینی رأی می‌آورد. پس از این ترور و افشـاگری‌های حسین سـیاه‌کلاه عبدالله زاده و طریقـت طـی نامه‌ای اسـلحه خـود را بر جای گذاشته و از ترس شهرام به خارج از ایران می‌روند. ولی سـیاه کلاه در مقابله با شـهرام با افـراد تیمش قرارهای یک‌طرفه گذاشـته و به افشـاگری ادامه می‌دهد که این مقدمـه انفجاری در مرکزیت و آنـگاه در بدنه بود. این آغازی برای پایان رنسانس! محمدتقی شهرام بود که چه عوارض اجتماعی زیادی به بار آورد.■

چشم انداز سیاست خارجی

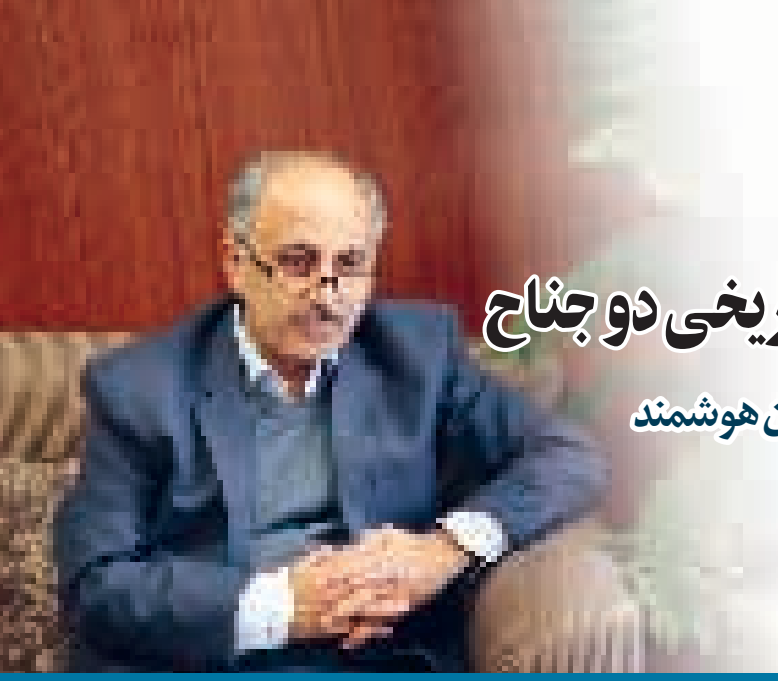

کردستان عراق؛ آینده‌ای مبهم در پرتو نزاع تاریخی دو جناح

تحولات اقلیم کردستان در گفت‌وگو با احسان هوشمند

این روزها با مسئله مهم اقلیم کردستان عراق و همه‌پرسی استقلال، روبه‌رو هستیم. آقای مسعود بارزانی گفت این رفراندوم، رفراندوم استقلال است و ما از این پس همسایه عراق می‌شویم، اما آقای ناظم دباغ، نماینده اقلیم کردستان عراق در ایران، معتقد بود که این موضوع سه مرحله داشت و واژه استقلال را به‌کار نبرد؛ یعنی قرار بود اول همه‌پرسی انجام شود، بعد مذاکره انجام شود و اگر توافق نشد، جدایی اعلام بشود. در شماره ۹۹ چشم‌انداز ایران نیز مطلبی با عنوان «سخنی با رهبران اقلیم کردستان» آمده است. نتیجه‌گیری آن مطلب این بود که ما در زندانی با سه ضلع زندگی می‌کنیم و آن اضلاع عبارت است از فروش نفت خام، خرید اسلحه و جنگ و سرکوب داخلی یا خارجی. جنگ هشت‌ساله در کشور ما هزار میلیارد دلار خسارت داشت و کل درآمد نفت ما تا آن موقع خیلی کمتر از آن مبلغ بود. حالا اقلیم کردستان عراق می‌خواهد چه‌کار کند؟ آیا می‌خواهد اعلام استقلال کند، درحالی‌که درآمد نفتی آن لرزان و محدود است. همچنین میزان نفت اقلیم کردستان آن‌طور نبود که ادعا می‌کردند. قراردادهایی هم که بستند اشل قراردادهای منطقه را پایین آورد. با این نفت کم چطور می‌خواهند با سه ناسیونالیسم (ترک و عرب و ایرانی) درگیر شوند؟ آیا اقلیم توان سیاسی این کار را دارد؟ اگر هم پای ابرقدرت‌ها به منطقه باز شود، وارد مرحله خطرناکی می‌شویم به‌قول آقای ظریف رفراندوم استقلال اشتباه استراتژیک بزرگی است که عوارض آن به کل منطقه منتقل می‌شود. ضمناً ما دیدیم که نه‌تنها سران کشورهای منطقه بلکه حتی بخش زیادی از روشنفکران ترکیه، عراق و ایران با این کار مخالفت کردند. اگر اقلیم بخواهد استقلال پیدا کند، به قول اوجالان باید با دولت مرکزی یک تفاهمی داشته باشد. مثلاً در ترکیه کردها با ۲۳ نماینده در پارلمان بالاخره یک روند تفاهمی را بین سیاستمداران کرد و ترک پیش می‌برند. به‌نظر می‌آید بدون تفاهم چنین کاری خیلی اشتباه است. برای بررسی بیشتر این مسائل با احسان هوشمند به گفت‌وگو نشستیم. البته گفتنی است این گفت‌وگو پیش از تحولات اخیر اقلیم و تسلط دوباره دولت عراق بر کرکوک صورت گرفته است. بعد از تسلط بغداد بر کرکوک و تمام مناطق مورد مناقشه با اقلیم کردستان عراق با مساحتی بیش از ۵۰ درصد اقلیم کردستان و از دست دادن بخش زیادی از چاه‌های نفتی و سایر مناطق راهبردی، موازنه نیروها در عراق شکل تازه‌ای به خود گرفته و نتیجه این شرایط اتمام دوره ریاست آقای مسعود بارزانی بر اقلیم کردستان عراق را به همراه داشت. چشم‌انداز ایران در تلاش است پرونده‌ای را در آینده درباره این تحولات بگشاید.

به‌نظر می‌رسد رهبران کردستان عراق به یک تفاهم کلی درباره نحوه برخورد با نتیجه همه‌پرسی نرسیده‌اند. وضعیت کنونی این منطقه را چگونه می‌بینید؟

در آغاز از نشریه چشم‌انداز ایران تشکر می‌کنم که در دو دهه گذشته در فرصت‌های متنوع مباحث مربوط به امنیت ملی، تمامیت ارضی و اقوام ملی و به‌خصوص درباره کردها مطالب مبسوطی را به‌جز سه ویژه‌نامه «کردستان همیشه قابل کشف» منتشر کرده است. این نشانه مبرهنی است که عزم مسئولان و دست‌اندرکاران چشم‌انداز ایران در آگاهی‌بخشی ملی درباره این موضوع جزم است. با پرسش شما شروع می‌کنم که به سخنان ناظم دباغ، نماینده اقلیم کردستان عراق در ایران و سخنان آقای بارزانی اشاره کردید. این دو رویکرد متفاوت که مثلاً آقای دباغ می‌گوید این کار چند مرحله است، ابتدا رفراندوم، بعد گفت‌وگو و نهایتاً اگر گفت‌وگو به نتیجه نرسید جدایی است؛ اما آقای بارزانی گفتند که ما بعد از رفراندوم از این پس با عراق همسایه خواهیم بود. همین تفاوت در نوع نگاه نماینده سیاسی یک دولت محلی کوچک با رهبر اقلیم خبر از پیچیدگی اوضاع اقلیم می‌دهد؛ یعنی مواضع نماینده دولت محلی اقلیم کردستان عراق با مواضع رئیس اقلیم کردستان عراق هماهنگ نیست! آقای ناظم دباغ عضوی از اتحادیه میهنی و به‌اصطلاح از نزدیکان جناح آقای برهم احمد صالح، نخست‌وزیر سابق اقلیم است که در اتفاقات اخیر از اتحادیه میهنی جدا شد. برهم صالح پیش از آن هم معاون نخست‌وزیر در بغداد بود.

ناظم دباغ از نزدیکان اوست و از اعضای قدیمی اتحادیه میهنی است که یکی از مهم‌ترین جریانات سیاسی کردستان عراق به رهبری جلال طالبانی بود که در سال ۱۹۷۵ رسماً با عنوان اتحادیه میهنی تأسیس شد و تا پیش از آن از اوایل دهه ۶۰ میلادی و تا سال ۱۹۷۵ میلادی در قالب جناح چپ و مارکسیست حزب دموکرات کردستان عراق فعالیت می‌کرد. ناظم دباغ تا امروز به برهم صالح نزدیک است.

برهم صالح حزب جدیدی تأسیس کرده است؟

یک تشکل جدیدی تأسیس کرده که هنوز حزب نشده است و با شعار عدالت، دموکراسی و با فهرستی متفاوت از فهرست اتحادیه میهنی و فهرست آقای بارزانی می‌خواستند در انتخابات دو ماه آینده شرکت کنند که البته این روند متوقف شد.

به حزب تغییر یا گوران نزدیک است؟

شما می‌دانید هم آقای برهم صالح و هم آقای نوشیروان مصطفی و هم آقای کُسرت رسول هر سه از معاونان جلال طالبانی بودند. آقای کسرت رسول امروز در قالب اتحادیه میهنی باقی مانده است. آقای نوشیروان مصطفی مدتی قبل درگذشت. ایشان از رهبران اتحادیه میهنی بودند که حدود شش یا هفت سال قبل از اتحادیه میهنی جدا شد. به همین ترتیب آقای برهم صالح هم از اتحادیه میهنی جدا شد؛ بنابراین نیروهای کیفی و اثرگذار اتحادیه میهنی از آن جدا شدند و هرکدام دارند شعبه‌های

خودشان را تأسیس می‌کنند. بر این مبنا ساختار سیاسی در اقلیم کردستان عراق تحت تأثیر تحولات جاری با پیچیدگی‌های زیادی روبه‌روست. دقیق‌تر بگویم، توازن نیروهای سیاسی کردستان عراق در حال دگردیسی است. تحلیلگران می‌گویند حزب اول یعنی حزب پارتی یا حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی، دارای دو جناح است، یک جناح نزدیک به آقای نچیروان بارزانی نخست‌وزیر اقلیم که داماد آقای مسعود بارزانی است. جناح دیگر به رهبری مسرور بارزانی، رئیس سازمان امنیت اقلیم کردستان عراق است. نچیروان، فرزند ادریس بارزانی برادر مسعود بارزانی بود که در اواخر جنگ ایران و عراق در ایران فوت کرد. بعد از ملامصطفی بازسازی حزب دموکرات کردستان عراق بر دوش مسعود و ادریس بود. بعد از فوت ادریس مسعود در نقش رهبری حزب قرار گرفت.

در شرایط امروز حزب دموکرات کردستان عراق بر بخشی از اقلیم کردستان عراق تسلط دارد. در کنار این اتحادیه میهنی در سلیمانیه مستقر است و این حزب هم به‌عنوان یکی از نیروهای سیاسی قدرتمند اقلیم است که تاریخ فعالیت سیاسی چند دهه‌ای هم دارد. همان‌طور که از نام اتحادیه میهنی پیداست، متشکل از تعدادی گروه‌های مختلف سیاسی بود که به رهبری جلال طالبانی اتحادیه میهنی را تأسیس کردند و عمدتاً گروه‌های چپ بودند. این گروه‌ها در سال‌های گذشته که آقای جلال طالبانی به‌عنوان رئیس‌جمهور عراق برگزیده شد، به‌تدریج بر سر معاونت و جانشینی آقای طالبانی یعنی بر سر قدرت دچار اختلاف شدند. امروز نیروهای مهم اتحادیه میهنی را می‌شود چنین تقسیم‌بندی کرد: یک جناح به رهبری کسرت رسول است که عنوان شده است رهبری موقت اتحادیه میهنی را بر عهده دارد. جناح دیگر را خانم هیرو ابراهیم احمد، همسر آقای جلال طالبانی رهبری می‌کند. پدرخانم هیرو و شادروان جلال طالبانی بنیان‌گذاران حزب اتحادیه میهنی یا جناح چپ حزب دموکرات کردستان عراق بودند. هیروخان (معادل هیرو خانم است) جزو شخصیت‌های اثرگذار عراق است. امروز هیروخان به همراه آقای لاهور شیخ جنگی که رئیس سازمان امنیت اتحادیه میهنی است و فرزند جلال طالبانی یعنی بافل طالبانی یک جناح را تشکیل داده‌اند. آقای برهم صالح که از اتحادیه میهنی جدا شده است یک جناح دیگر است. اخیراً جناح دیگری به اتحادیه میهنی اضافه شده است به نام جناح آقای نجم‌الدین کریم استاندار کرکوک است. کرکوک اهمیت زیادی در معادلات کردستان عراق دارد. از دوره ملامصطفی به لحاظ تاریخی تأکید فراوانی بر کردستانی بودن کرکوک دارند. در اوایل دهه ۶۰، در دوره قاسم جنگی که میان بارزانی و قاسم آغاز شد به خاطر کرکوک بود.

این جنگ بر سر کرکوک بود یا اصلاحات ارضی؟

اصل مطلب بر سر کرکوک بود. البته دخالت‌های ساواک هم بود که با نمایندگان بارزانی مرتبط می‌شدند، اما اختلاف اصلی بر سر کرکوک بود. آن‌ها حاضر بودند حق خودمختاری بر سر اربیل و سلیمانیه را به‌رسمیت بشناسند اما کردها خواهان تسلط بر کرکوک هم بودند و نهایتاً بر سر کرکوک به جنگ پرداختند.

پس خودمختاری را پذیرفته بودند؟

بله؛ اما آن‌وقت ملامصطفی از شوروی سابق به کردستان عراق بازگشت و به‌هرحال گفت‌وگوهایی با قاسم شکل گرفت، ولی بعد اختلافاتی ایجاد شد. نیروی سیاسی قدرتمند در برابر حزب دموکرات کردستان اتحادیه میهنی است. فصل مشترک همه این جناح‌بندی‌های درون اتحادیه میهنی مرزبندی آن‌ها با حزب دموکرات کردستان عراق است. البته این مرزبندی‌ها شدت و ضعف متفاوتی دارد. مثلاً جناح آقای برهم صالح به آقای نیچروان و یا حزب دموکرات کردستان عراق نزدیک‌تر بود و امروز آقای نجم‌الدین کریم که قبلاً فاصله بیشتری با حزب دموکرات کردستان عراق داشت و تندی‌هایی میانشان بود، بعد از ماجرای کرکوک به‌نظر می‌رسد رابطه نزدیک‌تری با حزب دموکرات کردستان عراق دارد. به عبارتی تا چند ماه گذشته یکی از حامیان آقای نجم‌الدین کریم هیروخان بود درحالی‌که در هفته‌های گذشته ما شاهد آن هستیم که فاصله زیادی بین هیروخان و آقای نجم‌الدین کریم به‌وجود آمده است. در کنار اینکه ما جناح اسلامی و گوران را هم داریم. همه این‌ها پیچیدگی شرایط اقلیم را نشان می‌دهد. پس می‌توان گفت هم به لحاظ نظری، هم به لحاظ سوابق تاریخی و هم بر اساس رویدادهای هفته‌ها و ماه‌های گذشته شکاف قابل‌توجهی میان گروه‌های مختلف اقلیم کردستان اتفاق افتاده است. شکافی که کار سیاست ورزی در اقلیم کردستان عراق را با دشواری‌های زیادی روبه‌رو کرده است.

در فرایند رفراندوم مسرور بارزانی در امریکا با استفاده از استخدام تعدادی از پارلمان‌تارهای امریکایی و لابی‌گران امریکایی در حال گفت‌وگو با مقامات امریکایی بود و به قول رادیو بی‌بی‌سی در یک مصاحبه با ایشان، او مهم‌ترین و جدی‌ترین آدمی بود که پیگیر رفراندوم در اقلیم کردستان بود. هم‌زمان تا پیش از رفراندوم، کمتر شاهد حضور نچیروان بارزانی در این فضای سیاسی بودیم و به‌جز یکی دو بار هیچ‌وقت به اعلام موضع رسمی نپرداخت.

البته عدم موضع‌گیری دلیل این نیست که در موضع‌گیری با مسرور متفاوت‌اند. درون تشکیلات ممکن است نوعی تقسیم کار انجام داده باشند.

بله این هم یک فرض است، اما شواهد دیگری هست که در بیانات نچیروان بارزانی آمده است که ما نمی‌خواهیم به قیمت دشمنی و ریختن خون انسان‌ها به استقلال برسیم. درحالی‌که بقیه رهبران حزب دموکرات گفته‌اند که به هر قیمتی که شده است ما باید این آرمان را عملی کنیم. این موضوع تفاوت موضع‌گیری‌ها را نشان می‌دهد.

از طرف دیگر آقای نجم‌الدین کریم شخصیت مهمی در اتحادیه میهنی است و در شکل‌گیری موازنه قوا در اتحادیه میهنی اهمیت زیادی دارد. این حزب که در انتخابات قبل هم از حزب دموکرات و هم از جنبش گوران شکست خورد و در مجلس سوم شد، در انتخابات مجلس عراق دوباره به جایگاه دوم برگشت. رأی کردهای کرکوک و بخش‌های مورد مناقشه هم به سبد اتحادیه میهنی کردستان ریخته شد، نجم‌الدین کریم با رأی قاطع شورای استانی، استاندار کرکوک شده بود و این اتفاقات نشان از جایگاه مهم او دارد. مقدمات رفراندوم که آغاز شد ازیک‌طرف بین اعضای اتحادیه میهنی اختلافات زیادی بر سر جانشینی آقای طالبانی ایجاد شد و هیچ نوع توافقی بین آن‌ها وجود نداشت. همچنین آقای برهم صالح نیز از آن‌ها جدا شد و لیست جدا داد. البته این امر از ۴-۵ سال پیش مشهود بود که برهم صالح در حال تلاش است تا خط خودش را از خط بقیه اعضای اتحادیه میهنی جدا کند. در هفته‌های اخیر شاهد اختلافات جناح‌های دیگر هم بودیم و نوعی سردرگمی ایجاد شد. برای نمونه ملابختیار از اعضای دفتر مرکزی اتحادیه میهنی در اطلاعیه‌ای یک روز از آقای بارزانی حمایت می‌کند و فردا علیه او موضع می‌گیرد یا بالعکس. همچنین ما شاهد هستیم که خانم هیروخان که از آقای نجم‌الدین کریم حمایت می‌کرد، ناگهان در فضای مجازی گفته شد که جناح هیروخان و لاهور شیخ جنگی گفته‌اند که ما با بغداد مذاکره می‌کنیم و بر سر خواسته‌های بغداد از کرکوک این شهر را مشترکاً اداره کنیم تا آقای نجم‌الدین کریم هم برکنار شود.

چرا برکنار شود؟

به دلیل نزدیک‌ترشدن نجم‌الدین کریم به بارزانی و از طرف دیگر نگرانی‌های آن جناح از اتحادیه میهنی که نمی‌خواهد هم با دولت عراق رابطه‌اش تند شود و جنگ بشود و هم اتحادیه میهنی با جمهوری اسلامی روابط استراتژیک دارد. این روابط هم دارد مخدوش می‌شود و با چنین اتفاقاتی عملاً اتحادیه میهنی بازنده اصلی می‌شود. به‌عبارت دیگر اتحادیه میهنی با پشتوانه ایران در فضای سیاسی کردستان عراق فعالیت می‌کند و طبیعتاً بحران‌های درونی هم دارد. دولت جمهوری اسلامی خیلی تلاش می‌کند تعادل و آشتی بین آن‌ها ایجاد کند. پس اختلاف آن‌ها با ایران می‌تواند به قیمت سنگینی برای اتحادیه میهنی تمام شود و پشتوانه مهمی را از دست بدهد. همه این‌ها پیچیدگی فضای سیاسی کردستان عراق را نشان می‌دهد. به‌خصوص که پیش از رفراندوم کردستان، نه آقای بارزانی و نه هیچ‌کدام از نیروهای سیاسی عراق، ارزیابی و محاسبه دقیقی از پیامدها و رویدادهای پس از رفراندوم نداشتند. به‌عبارت‌دیگر آن‌ها فکر می‌کردند دولت عراق ضعیف است و به خاطر اختلافات داخلی که در بغداد میان نیروهای سیاسی مختلف و نیروهای شیعه و سنی و همچنین میان نیروهای مختلف شیعه و حتی اعضای یک جناح مثلاً حزب الدعوه وجود دارد، نمی‌توانند مقاومت زیادی بکنند. این تحلیل، آقای بارزانی و همراهانش را به این نتیجه رساند که در درون عراق مقاومت جدی رخ نخواهد داد و عراق بسیار ضعیف شده است. از طرف دیگر ترکیه طی سال‌های اخیر رابطه رو به رشدی با دولت اقلیم کردستان عراق داشته و میزان مبادلات تجاری‌شان بالای دوازده تا شانزده میلیارد دلار است، (البته برخی می‌گویند ۸ میلیارد دلار، ولی به‌هرحال رقم قابل‌توجهی است)، پس ارزیابی آن‌ها این بود که ترکیه

هم مقاومت چندانی نخواهد داشت. ضمن اینکه ایران هم به دلیـل گرفتاری‌هایش نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد. البته به نظر می‌رسـد که از طـرف غربی‌ها آقای مسعود بارزانی پالس‌هایی دریافت کرده بود.

اینکه تیلرسـون گفته بود که هـدف ما تغییر رژیـم در ایران اسـت و ترامـپ هم موضع سـختی در مورد ایران گرفت، آن‌ها ممکن اسـت فکـر کنند که اگـر ایـن کار را بکنند، امریکا از آن‌ها حمایت می‌کند.

بله و علت هم این بود که در رسـانه‌های تندروی امریکایی این‌گونه بازنمایی می‌شد که تنها نیرویی که در خاورمیانه می‌تواند جلوی توسعه‌طلبی امپراتوری شیعی یا جلوی توسـعه‌طلبی جمهوری اسلامی در خاورمیانه را بگیرد، حوزه کردسـتان عراق است. این عنوانی بود که در رسـانه‌های نئوکان‌ها وجود داشـت. تحلیلی که واقع‌بینانه نیست و نشان از عدم درک درست از واقعیات خاورمیانـه و تـوازن نیروهای سیاسـی در ایـن منطقه آشوب‌زده را دارد.

جـان بولتن هم از کردسـتان عـراق خیلی حمایت کرد.

بله. این مجموعه شواهد باعث شد که دولت اقلیم هم بدون اینکـه متوجه ابعاد دیگر این موضوع باشـد، ممکن اسـت آن‌ها را به این محاسـبه نادرست کشیده باشـد. به‌عبارت‌دیگـر برخی مقامات دولـت اقلیم که در رسـانه‌های امریکا و از زبان برخی شـخصیت‌های امریکایی شنیده بود که آن‌ها می‌توانند مانع توسعه‌طلبی جمهوری اسـلامی ایران بشـوند، باید بـه خاطر روابط تاریخی که با ایران داشتند، از ایران رفع نگرانی می‌کردند و می‌گفتند که ما به‌هیچ‌وجه قصد هیچ‌گونه چالشـی با شما را نداریم؛ اما متأسـفانه در این زمینه هم هیچ‌گونه موضعی نگرفتند و به‌نوعی فضای رسانه‌ای اقلیم در حال تائید این نوع فرافکنی‌ها و اخبار بود.

وزیر دفاع انگلستان خیلی به بارزانی اصرار کرد که این کار را عقب بیندازد.

بله ما دیدیم که تمام کشـورهای اروپایی و ازجمله انگلسـتان و فرانسه که به‌طور سـنتی با کردهای عراق رابطـه دارد و حتـی ایالات‌متحـده امریکا آن‌هـا را از انجام رفراندوم برحذر داشـتند. البته این نگرانی امریکا قابل‌تحلیل اسـت. امریکا به چند دلیل نگران سرنوشت عراق اسـت. مهم‌ترین دلیل تمام شـدن تجزیه عراق به نام امریکاسـت. چون دولت صدام حسـین را امریکا سـرنگون کرد، هر نـوع تغییری در جغرافیای سیاسـی عـراق این تصور را به‌وجود مـی‌آورد که امریکا از ابتدا در پـی تجزیه عراق بوده اسـت و این بـر نفرت مردم خاورمیانه عربی از امریکا خواهد افزود. اگر تحلیلگران کردسـتان عراق رسانه‌های بزرگ غربی را تحلیل محتوا می‌کردند، کاملاً می‌توانستند متوجه بشوند که در وضع موجود دولت امریکا اعم از جمهوری‌خواه یا دموکرات به‌خصوص جمهوری‌خواهانی که خودشان در حمله به عراق و سقوط صدام نقش داشتند به‌هیچ‌عنوان در تجزیه عراق همراهی نخواهند کرد.

تیلرسـون، وزیـر خارجـه امریـکا، رئیـس بزرگ‌ترین شرکت نفتی دنیاست و معادلات نفت را خوب می‌فهمد. اگـر امریکا بگوید مـا کل عـراق را نمی‌توانیـم بـا خودمـان داشـته باشیم ولی کردسـتان را می‌توانیم با خودمان داشـته باشـیم، آن‌وقت ایران هم می‌تواند بگوید که بلوک نفتی‌شـان شیعیان هم به حاشیه ایران بپیوندد و آن‌وقت ایران قدرت نفتی بزرگی می‌شود.

این نکته بااهمیتی اسـت؛ اما در بسـتر دقیق‌تری ماجرا را بایـد دید. ما از ابتدای شـکل‌گیری عراق در دهه ۲۰ میلادی قرن بیستم شاهد هستیم که دولت عراق از ویرانه عثمانی سـر برآورد و خاندان فیصل حاکم آن شـدند. البته قرار بود حاکم آن خاندان هاشمی باشند و آل سـعود حاکم اردن باشـند و آل فیصل در عربستان باشـند، اما بعدها انگلسـتان این را تغییر دادند و ملک فیصل را به‌عنوان پادشـاه عراق برگزیدند، ابتدا قرار بود عراق شـامل کردسـتان عراق نباشـد و کردهای عراق سرزمین مستقلی داشته باشـند، این در قرارداد سور هم آمده بود. سـور نام شـهرکی در نزدیکی پاریس است. در آنجا قرارداد فروپاشـی عثمانی بسـته شـد. البته دو سـال بعد در لوزان این قـرارداد تغییر کرد. چون ملک فیصل با ادموندز و سایر دست‌اندرکاران انگلیسی حاکم بر قیمومیت انگلسـتان بر عراق گفت‌وگو کرد و گفت اگر حاکم عراق باشـم موازنه اجتماعی و سیاسی به نفع شـیعیان است، اما با اضافه شـدن کردهای شمال عراق به دولت عـراق این موازنه تا حدودی تحـت تأثیر قرار خواهد گرفت؛ یعنی بودن شیعیان پرشمار ناراضی نسبت به سیاست‌های اسـتعماری انگلسـتان موجب شد که کردستان عراق و شمال عراق به عراق ضمیمه بشود. در این دوره شـیخ محمود در سلیمانیه ادعای شاهی کرد. البته بعداً انگلستان به او پشت کرد و او سرکوب شد.

در تحولات جاری هم این مسـئله مهم اسـت؛ یعنی با جداشـدن کردسـتان عراق در عراق باقی‌مانده موازنه سیاسـی بیش از پیش به نفع شیعیان تغییر می‌کرد. آنچه در مـورد نفت هـم می‌گویید در این بسـتر قابل‌درک اسـت؛ یعنی هم به لحاظ نیروی سیاسی و هم به لحاظ منابع نفتی شیعیان بیش از گذشته دست بالا را خواهند داشت و این به نفع منافع امریکا نخواهد بود. پس علاوه بر دلیل اول که دلیلی سیاسـی بود، به دلیل دوم که این دلیل نفتی اسـت امریکا مخالف اسـتقلال کردسـتان اسـت. از این دلیل به دلیل سـوم وارد می‌شویم که هر

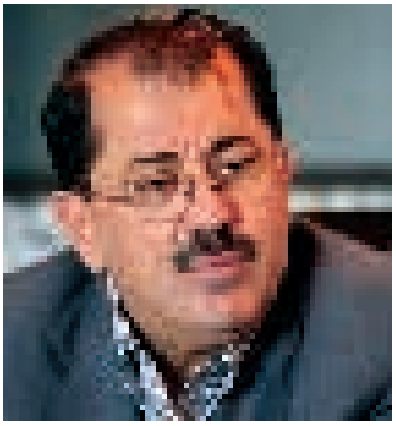

ناظم دباغ

نوع فرقه‌ای و قومی‌شـدن معادلات سیاسی در عراق و گسترش تنش بر مبنای مذهب یا قومیت قابل سرایت به کشـورهای دیگر منطقه مانند ترکیه، عربستان و بحرین و سایر حوزه‌های شیعی اسـت. این هم دقیقاً برخلاف مصالح امریکاسـت و عملاً منافع امریـکا در عراق را دچار آسـیب خواهد کرد و دوستان امریکا در منطقه را دچار بی‌ثباتی پایدارتری خواهد کرد. همچنین در ترکیه هم به گسـترش ناامنی و بی‌ثباتی منجر خواهد شد. در مورد ایران هم کارکرد متفاوتی خواهد داشت. در ایران ما با دو وجه روبه‌رو هستیم که وجه عراقی آن مسئله است. یک وجه داخلی آن است. به هر حال هر اتفاقی که در اقلیم رخ بدهد می‌تواند به نفع ایران هم تعبیر شود؛ یعنی اگر تجزیه بشـود، ایران کمترین خسـارت را به نسبت سـایر کشورها خواهد دید، هم شـیعیان قوی می‌شوند، هم کردهای ضعیف در همسایگی ما قرار می‌گیرند، هم اهل سـنت عراق مرز مشـترکی با ایران نخواهد داشت. البته این تحلیل نسـبی است؛ یعنی نسـبت به ترکیه که عمـلاً مرزهایش با کردها در سـوریه و عراق محاصره خواهد شـد و اگر احیاناً بی‌ثباتی در ایران شکل بگیرد، آن‌وقـت تمام و کمال مرزهای آسـیایی و خاورمیانه‌ای ترکیه با کردها همسـایه خواهد شد؛ و آینده نامشخصی برای تمامیت ارضی ترکیه رقم خواهد خورد.

آیـا در محاسـبات امریـکا این مسـئله هم لحاظ نشـده بود کـه ترکیه پـس از جدایی قطر از عربسـتان به‌شـدت از قطر حمایت کرد. بر سـر رفراندوم اقلیم هم به‌شـدت به ایـران نزدیک شـد. این ترکیه کـه عضو ناتو اسـت بیاید سـمت ایران و این بلوک ترکیه و ایران و قطر و روسـیه و عـراق و حزب‌الله و سـوریه یـک نیرویی را تشـکیل می‌دهند کـه در اردوی تروریسـم هم نیسـت؛ یعنی گروه‌های شیعه هیچ‌کدام اقدام تروریستی نداشـتند، این می‌تواند موجـب نزدیکی با امریکا هم بشود؟

آنچه در منطقه رخ می‌دهد پدیده‌ای ماهیتاً بسـیار بااهمیـت برای ما ایرانیان، ترکیـه، خاورمیانه و حتی در سطح فرامنطقه‌ای اسـت. اساساً تولد کشورهای جدید در دنیا یا تغییر مرزهای جغرافیایی قطعاً دارای پیامدهای پیچیده و بلندمدتی خواهد بـود که برای کل آن حوزه و در سـطح بین‌الملـل خواهد بود. من بـا یک مثال و چند توضیح این را خواهم گفت. وقتی دولت انگلیس از اتحادیه اروپا خارج شـد، مسـئله ابعاد بسیار پیچیده اقتصادی پیدا کرد. اتحادیه اروپا باید مرزها و گمرکات خـود را از اول تعریف کند و این دردسـرهایی را ایجاد کرده و هم اکنون نیز اتحادیه اروپا و انگلسـتان درمانده شده‌اند که نظم تازه‌ای را در نظام بانکی و نظام حقوقی خود تعریف کننـد. تازه ما انگلیس را مثال می‌زنیم که تمام و کمال عضو اتحادیه نبود و با شروطی عضو اتحادیه اروپا بود. این تغییر هم اتحادیه اروپا و هم خود انگلستان را دچار گرفتاری و پیچیدگی کرده اسـت. با این مثال به داستان تأسیس کشورها برگردیم. در دو سده گذشته شاهد ظهور کشورهای جدیدی هستیم و همچنین تلاش برای تجزیه کشورها. برخی از این‌ها موفق بودند و برخی موفق نبودند. مثلاً با فروپاشـی شوروی جمهوری‌هایی

در قفقاز شکل می‌گیرد، اما همین جمهوری‌ها در ۱۹۱۸ برای استقلال تلاش کردند، اول جمهوری‌های قفقاز شکل گرفت، بعد جمهوری‌های ارمنستان و گرجستان و آذربایجان، که نام آذربایجان ما را به سرقت بردند. چطور شد که آن تجربه ناکام بود و لنین موفق شد بساط آن سه جمهوری را در هم بپیچد و به زیر سیطره شوروی سابق بازگرداند. از کشور خودمان مثال بزنیم. در دهه ۲۰ جمهوری مهاباد در کشور خود ما اعلام تأسیس کرد. یا یک سال فرقه دموکرات در آذربایجان آن منطقه را کنترل کردند. این‌ها تجاربی هستند از موفقیت‌ها یا شکست‌ها برای تشکیل سرزمین‌های جدید یا احیاناً تغییر جغرافیای کشورها. متأسفانه در کشور ما به این تجارب به‌اندازه کافی توجه نکردیم و آن را بازخوانی نکردیم درحالی‌که این امور بسیار برای ما می‌توانست درس‌آموز باشد؛ یعنی هر تلاشی برای اعلام استقلال و تأسیس یک کشور جدید نمی‌تواند لزوماً موفق و پیروز باشد.

برگردیم به ماجرای اقلیم، در ماجرای اقلیم نکات مهمی وجود دارد، اولین نکته پیچیدگی وضعیت است که مانع از شنیدن صدای واحدی از اقلیم کردستان می‌شود. زمانی رقابت‌های سیاسی و نظامی و حتی اجتماعی و اقتصادی در کردستان عراق تبدیل به جنگ هم شد و این جنگ خون‌ریزی بسیار گسترده‌ای در پی داشت. مثلاً در دهه نود، درگیری بین اتحادیه میهنی و حزب دموکرات کردستان عراق حدود ۱۳ تا ۱۴ هزار نفر تلفات داشته است. این درگیری‌ها چند برابر این عدد هم زخمی و بی‌خانمان داشت. آن تجارب دردناک و شرایط پیچیده امروز زمینه را برای وحدت کلمه در اقلیم کردستان کمتر می‌کند. به‌ویژه که ثابت شده که عزم دولت عراق، ترکیه و ایران و کشورهای منطقه و فرامنطقه برای مخالفت با شکل‌گیری دولتی به نام دولت اقلیم کردستان عراق جدی‌تر شده است، پس کار سخت شده است. این موجب شده است که فضای درونی اقلیم با تنش‌هایی تازه روبه‌رو بشود.

بحث دیگری که اینجا مطرح است، مسائل اقتصادی و اجتماعی درون اقلیم است. در دهه گذشته درون اقلیم به‌خصوص در پنج سال اخیر پس از ورود داعش به معادلات سیاسی عراق و به کنترل‌گرفتن کرکوک و تشدید اختلافات بغداد- اربیل، فرصتی ایجاد شد که دولت اقلیم کردستان عراق مناسبات اقتصادی‌اش با دنیا به‌ویژه ترکیه را تقویت کند و شروع می‌کند به فروش نفت و درآمدهای زیادی به دست دولت اقلیم می‌افتد. این درآمدها پیامدهای اقتصادی هم در پی داشت. مثلاً سطح زندگی و سبک زندگی مردم اقلیم را تحت تأثیر خودش قرار داد. امکانات تازه‌ای در اختیار مردم قرارگرفت و مطالبات از زندگی هم عوض شد و در این موقعیت ما شاهد چند اتفاق تازه هستیم. اول اینکه افکار عمومی به‌شدت از فساد نگران‌اند. آن‌ها بیان می‌کنند که اقلیم به‌شدت با فساد گسترده روبه‌روست. حتی به تنش‌های اجتماعی و تظاهرات سیاسی هم منجر می‌شود. مثلاً گوران از دل همین تنش ایجاد می‌شود. به‌جز فساد، پنهان‌کاری هم مسئله مهمی است. رقبای حزب دموکرات مدعی‌اند، دولت اقلیم به‌صورت شفاف قراردادهای نفتی و درآمدهایش را طی سال‌ها اعلام نکرده است. البته دولت اقلیم وعده می‌دهد از این به بعد شفاف‌تر آن‌ها را اعلام کند. به‌خصوص درآمدهای نفتی. البته گفته می‌شود پای خانواده رجب طیب اردوغان و دولت ترکیه هم در اینجا هست. شاید سودهای زیادی به جیب فرزند و داماد آقای اردوغان رفته باشد. نکته بااهمیت بعدی داستان جنگ داعش است. این جنگ باعث می‌شود تکانی به اقلیم کردستان وارد بشود. با آغاز جنگ ناتوانی دولت اقلیم در دفاع از مردمش مانند ایزدی‌های موصل در سنجار (شنگال) که حدود ۵ هزار نفر زن به اسارت گرفته شدند و تعداد زیادی کشته شدند، یا در مخمور که دولت ایران به کمک آن‌ها می‌رود. این اتفاقات موجب شد که در بین مردم اقلیم احساس نگرانی ایجاد بشود که دولت آن‌ها توانایی دفاع از آن‌ها را ندارد. نکته دیگر این است که وقتی اختلافات آن‌ها با بغداد بالا می‌گیرد، دولت عراق آن ۱۷ درصد بودجه اقلیم کردستان عراق از بودجه کشور عراق را نمی‌دهد. دولت عراق مدعی است که ما آن ۱۷ درصد را می‌دهیم که دولت اقلیم درآمد مرزی و نفتی‌اش را اعلام کند، وقتی آن‌ها درآمد نفتی‌شان را نمی‌گویند عملاً بیش از آن ۱۷ درصد دارند پول درمی‌آورند پس دادن حقوق کارمندان و پیشمرگه‌ها معنایی نخواهد داشت.

دولت مرکزی که اخیراً اعلام کرده است حقوق کارمندان را می‌دهیم؟

اخیراً نفت به‌شدت ارزان شد، وقتی نفت ارزان شود، صادرات نفت اقلیم هم کفاف حقوق و مطالبات و توقعات مردم را نمی‌دهد. در چند سال گذشته بخشی از حقوق نیروهای اداری و پیشمرگه‌ها داده نمی‌شود و می‌گویند این باید ذخیره بشود و بعداً که پول دست دولت اقلیم آمد این حقوق داده می‌شود. می‌گویند حدود ۵۰ درصد حقوق کارمندان داده نمی‌شود و این می‌رود در صندوق ذخیره و به طلب کارکنان دولت از اقلیم تبدیل می‌شود. در چنین فضایی است که دولت اقلیم وارد بحث رفراندوم می‌شود.

در چنین شرایط پیچیده سیاسی و اقتصادی است که برگزاری رفراندوم در دستور کار قرار می‌گیرد. اینجا سؤال اول این است که محاسبه برگزارکنندگان رفراندوم در خصوص کشورهای منطقه و کشورهای دنیا بر چه پایه‌ای استوار بود. برخی می‌گویند شاید پشت پرده اطمینان خاطری از سوی قدرت‌های بزرگ بود یا پنهانی به آن‌ها وعده‌هایی داده بودند وگرنه امکان نداشت آقای بارزانی پا در تاریکی بگذارد.

نقل‌قولی هم از آقای بارزانی بود که درباره قدرت‌های بزرگ گفته بود، بیخ گوش ما یک چیز می‌گویند ولی علناً چیز دیگری می‌گویند.

بله. به‌هرحال این سؤال مهمی است که آیا پشت پرده اقلیم آیا دولتی است که آن‌ها را به این موضع کشانده است یا نه؟ نکته دوم این است که محاسبه آن‌ها برچه مبنایی استوار بود؟ آیا آن‌ها آمادگی کامل برای مقابله با تهدیدات بغداد و یا سیاست‌هایی که ایران و ترکیه در پیش خواهند گرفت، وجود داشت؟ به این پرسش هم باید دقیق‌تر پرداخت.

به‌هرحال در این شرایط دولت اقلیم به رهبری بارزانی اقدام به برگزاری رفراندوم می‌کند و فردای رفراندوم ما شاهد تغییرات و مسائل و پدیده‌های جدی و تازه‌ای هستیم. اول اینکه در همان روز اول و بعد از رفراندوم دولت مرکزی عراق اقدامات تنبیهی جدی را آغاز می‌کند. البته مجلس عراق به دولت این اختیار را می‌دهد که جلوی رفراندوم را بگیرد. دولت عراق پرواز هواپیماهای خارجی به داخل عراق را ممنوع می‌کند و اربیل و سلیمانیه فقط می‌توانند پذیرای پروازهای داخلی باشند. گفته می‌شود که دولت عراق موظف شده است که کنترل مرزها و گمرکات مرزی را بر عهده بگیرد. مانور نظامی عراق با ترکیه و ایران در این زمینه قابل‌توجه است. فشارهای بیرونی و داخلی به دولت اقلیم تشدید می‌شود و دولت اقلیم در مخمصه‌ای گرفتار می‌شود. به‌خصوص که ترکیه و رجب طیب اردوغان مواضع سرسختانه و تندی علیه اقلیم در پیش می‌گیرد. فضای روانی در اقلیم تحت تأثیر این فشارها قرار می‌گیرد و نتیجه این می‌شود که درون نیروهای سیاسی اقلیم و به‌خصوص درون اتحادیه میهنی به‌طور مشهود صداهایی در مخالفت با آقای بارزانی شنیده می‌شود که روزبه‌روز بیشتر می‌شود. آخرین تحول هم داستان کرکوک است که در ابتدای بحث اشاره کردید. بعد از اینکه نیروهای حشد الشعبی و ارتش عراق به‌طورکلی موفق می‌شوند کار موصل را تمام کنند و داعش را از آن منطقه بیرون کنند، به سمت مرزهای کرکوک برمی‌گردند و داستان سرکوب داعش در منطقه حویجه، شاهد معادلات تازه‌ای در منطقه بودیم. رسانه‌های اقلیم کردستان به‌سرعت اعلام کردند که دولت عراق به کردهای عراق اولتیماتومی ۴۸ ساعته داده است که به کرکوک حمله کنند که البته دولت دادن اولتیماتوم را تکذیب کرد. فضای کرکوک بسیار ملتهب شد. حتی در فضای رسانه‌ای دولت اقلیم اعلام شد که ۲۰ هزار عرب سنی آمده‌اند در اقلیم کردستان و ثبت‌نام کرده‌اند تا با دولت مرکزی مقابله کنند با هجوم احتمالی ارتش به آن نقطه. در طوز خورماتو مدعی بودند که چند ده خانواده کرد طی چند روز گذشته توسط ترکمانان ساکن در آنجا خارج شده‌اند. گفته شد که حدود ۲۰۰ نفر ترکمان توسط دولت ترکیه تسلیح شده‌اند و به سمت مقرهای اتحادیه میهنی تیراندازی کرده‌اند. دیروز اتحادیه میهنی رسماً اعلام کرد که از بخش‌هایی از کرکوک به مسافت حدود ۱۸ کیلومتر عقب‌نشینی کرده‌اند. نیروهای حشد الشعبی و ارتش عراق در مقرهایی از اتحادیه میهنی مستقر شده‌اند. هم‌زمان با این تحولات سه جناح از اتحادیه میهنی ازجمله هیروخان بیانیه داده‌اند و در آن تقاضا از گفت‌وگو و حل‌وفصل مسائل و اداره مشترک کرکوک توسط دولت عراق و اتحادیه میهنی را داشته‌اند. همچنین پذیرش برکناری آقای نجم‌الدین کریم که دولت و مجلس عراق او را رسماً از استانداری کرکوک برکنار کرده است؛ اما بارزانی دیروز بیانیه داده که به‌هیچ‌وجه از کرکوک کوتاه نخواهد آمد و حتی اگر خونریزی لازم شود، از کرکوک در برابر هر متجاوزی به قول آن‌ها دفاع خواهند کرد. این مجموعه تحولاتی است که در اقلیم مشاهده می‌کنیم.

به نظر شما ناسیونالیسم کرد در اقلیم نمی‌تواند تضادهای همه جناح‌ها را جمع کند و همه را بر سر یک میز بیاورد تا اتحاد

ملی‌شان احیا بشود؟ آیا منظور مسعود از رفراندوم این نبود؟

اگر رویدادها طور دیگری بود پاسخ شما با یک «شاید» همراه بود؛ اما به‌نظر می‌رسد مواضع و هماهنگی بین دولت عراق و ترکیه و ایران به‌نحوی است که به‌نظر می‌رسد می‌خواهند با مردم اقلیم رودررو نشوند و بر گفت‌وگو تأکید شده است و شرایط عینی زندگی مردم اقلیم کم‌کم دارد تحت تأثیر قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد این تدریجی بودن فشارها نارضایتی‌ها را بیشتر خواهد کرد. به عبارت دقیق‌تر گذر زمان به نفع دولت اقلیم نیست. طولانی‌شدن این روند عملاً بدون اینکه دستاوردی برای دولت اقلیم داشته باشد، موجب نارضایتی می‌شود. به‌خصوص که گروهی در اقلیم فکر می‌کنند طولانی‌شدن این وضع باعث می‌شود کم‌کم ایران و ترکیه از آن تب‌وتاب بیفتند و آن‌ها کارشان را بکنند؛ اما این اتفاق تا امروز رخ نداده است و با آمدن نیروهای ارتشی عراق به کرکوک و مواضع ایران و ترکیه نشان می‌دهد که هیچ تغییری در این زمینه رخ نداده است و حتی ممکن است سوریه به این جمع بپیوندند. این پیش‌بینی بنده است. ماجرای اقلیم باعث شد ایران و ترکیه پس از یک دوران پرتنش در سال‌های گذشته به‌خصوص بر سر سوریه به هم بسیار نزدیک بشوند. عمل‌گرایی اردوغان که از درگیری تمام‌عیار با روسیه به هم‌پیمانی عجیب‌وغریبی با روسیه روی آورده نشان داده است که آن دولت آمادگی نزدیک شدن به ایران را دارد که این اتفاق افتاد و پس از چند دهه عالی‌ترین مقامات نظامی دو کشور دو نوبت رفت‌وآمد کردند و رئیس‌جمهور ترکیه به تهران آمد و با مقامات عالی‌رتبه ایران گفت‌وگو کرده است. این را باید مدنظر قرار بدهیم که بخش قابل‌توجهی از آنچه در خاورمیانه در مرزهای ایران و ترکیه رخ می‌دهد ناشی از حفره امنیتی است که رقابت‌های ایران و ترکیه آن حفره را ایجاد کرد. به عبارتی در طول صدسال گذشته بین ایران و ترکیه بنیادهای انتظام بخش روابط بین دو طرف به‌گونه‌ای طراحی شده بود که کمتر تحولی جدی در خاورمیانه و حداقل در همسایگی این دو کشور می‌توانست بدون هماهنگی منطقه‌ای صورت بگیرد. پیمان بغداد، سعدآباد، سنتو همگی همراهی ایران و ترکیه بر سر مسائل بنیادی را نشان می‌داد. متأسفانه در ده سال گذشته آن عامل انتظام بخش نه‌تنها وجود نداشت بلکه رقابت‌های ایران و ترکیه در عراق و سوریه و حمایت دولت ترکیه از دولت اقلیم و حمایت از گروه‌های معارض سنی و پناه دادن آن‌ها به آقای طارق الهاشمی و بقیه شرایط به بحران در منطقه منجر شد. همچنین ایران هم در رسانه‌های غربی و ترکیه‌ای متهم بود که به کردهای ترکیه مثل پ‌ک‌ک و یا شعبه کردهای سوریه کمک می‌کند. به نظر می‌رسد این حفره امنیتی تحت تأثیر ترکیه و عربستان و مصر در حال تعمیق شدن است که به نظر می‌رسد حداقل ایران و ترکیه متوجه مخاطرات این وضعیت شده‌اند و رابطه‌شان سمت‌وسوی تازه‌ای پیدا کرده است. به نظر می‌رسد اگر رابطه ترکیه و سوریه هم به نحوی پیش برود که این دو با هم گفت‌وگو کنند که با این مقدمات به نظر هم این دور از ذهن نمی‌آید، به نظر می‌رسد عرصه بر دولت اقلیم بیش‌ازپیش تنگ خواهد شد. دولت اقلیم در این زمینه نیم‌نگاهی به برخی از رهبران عشایر و رهبران سنی مذهب عرب ناراضی در عراق دارد. شنیده شدن صدای استقلال‌خواهی آن‌ها شبیه کردها به این ماجرا رنگ تازه‌ای داده است. احتمالاً دولت اقلیم در محاسباتش این را نیاورده است که این نوع صداها امریکا را نسبت به عراق حساس خواهد کرد. چون در آن صورت ممکن است این سنی‌ها و سنی‌های سوریه به هم نزدیک‌تر بشوند. هرگونه تحولی در دنیای اهل سنت در ذات خودش بستری خواهد بود برای شکل‌گیری گروه‌های تکفیری و گروه‌هایی که اساس گفتارشان ضدیت با امریکا و سیاست‌های امریکاست. همه این‌ها معادلات را ممکن است پیچیده‌تر کند.

شنیده شده است که عده‌ای از داعشی‌ها حدود هزار نفر بعد از تصرف حویجه به بارزانی پیوستند و آن‌ها هم این افراد را پذیرفتند، دراین‌باره چه نظری دارید.

در رسانه‌های غربی آمد که برخورد دولت عراق و نیروهای مردمی با داعشی‌ها یا خانواده‌هایی که متهم بودند با داعشی‌ها همکاری کرده‌اند برخورد تند و خشنی بوده است؛ مجازات آنی و فوری و بدون محاکمه و گاه محاکمات صحرایی انجام شده است، اعدام و کشتن بخشی از این‌ها که حالا این اطلاعات و فیلم‌هایی که منتشر شد چقدر دقیق باشد، اما به‌هرحال این موارد گفته شد. حتی در ماه‌های قبل آیت‌الله سیستانی در این زمینه فتوا داد که باید با آن‌ها انسانی و اخلاقی و قانونی برخورد بشود. نکته بعدی رفت‌وآمدهای عیان و پنهانی عشایر و رهبران اهل سنت است. مجموعه اوضاع به همین دلایل پیچیده است، اما برگه اثرگذار در نیروهای سنی عراق نخواهد بود. به‌خصوص که جامعه اهل سنت عراق هم بعد از داستان داعش عملاً از توان لجستیک و تدارکاتی و سیاسی و تشکیلاتی لازم برخوردار نیست. آن‌ها تحت تأثیر تحولات اخیر عملاً تمام نیروهای اجتماعی و سیاسی خود را از دست داده‌اند و لذا نمی‌توانند به دولت اقلیم کردستان خیلی کمک کنند.

فرض کنیم که استقلال کردستان قطعی بشود، این را بررسی کنیم که کدام کشور بیشتر آسیب می‌بیند. در سوریه که کردها تقریباً مستقل هستند چون سوریه درگیر جنگ است. در ایران وضعیت بغرنج است؛ اما در ترکیه به خاطر رشد اقتصادی‌اش و برخی آزادی‌ها که داده شده است نارضایتی بخشی از کردها کمتر شده است. از طرفی رابطه اردوغان و بارزانی رابطه عمیقی است و دو رهبر رابطه خانوادگی دارند. به‌نظر می‌رسد که ترکیه زیاد آسیبی نمی‌بیند و دودوزه‌بازی می‌کند؛ یعنی، هم با ما مانور نظامی برگزار می‌کند و هم آن‌طرف دوست دارد کردستان مستقل شود. چون اگر کردستان مستقل بشود بیشتر به ترکیه وابسته می‌شود. از طرفی قراردادهای نفتی کردستان خیلی استثماری است.

از این دست صحبت‌ها خیلی در فضای مجازی و رسانه‌ها شنیده می‌شود که کردها آریایی‌اند و بیشتر ایرانی‌اند. به نظر می‌رسد داستان برای ترکیه استراتژیک‌تر از این حرف‌هاست. مقامات سیاسی و نظامی ترکیه از این اتفاقات کردستان عراق با عباراتی نظیر خنجرزدن از پشت و خیانت یاد کرده و آقای بارزانی را به انجام بازی‌های کودکانه متهم کرده‌اند. تهدیدهای جدی که ترکیه علیه کردستان عراق، نشان می‌دهد ماجرا برای ترکیه حیاتی و جدی است. ما نمی‌دانیم چه توافقاتی بین مقامات ما و ترکیه انجام شده است، اما تردیدی در این نکته نیست که ترکیه روابط نزدیک‌تری نسبت به ما با کردستان عراق یا دولت اقلیم کردستان عراق داشته است. هرگونه تغییری در کردستان بازهم دولت اقلیم را وابسته به ترکیه می‌کند؛ بنابراین چه ترکیه با استقلال کردستان مخالفت کند و چه نکند، بازهم مردم اقلیم برای رفتن به اروپا و وارد شدن کالاهای اروپایی به کشورشان به ترکیه نیازمند هستند. پس در موازنه ترکیه و اقلیم تغییری رخ نمی‌دهد، برای دسترسی به اروپا به ترکیه وابسته هستند.

اقلیم کردستان عراق از طریق سوریه نمی‌تواند به دریای مدیترانه راه پیدا کند؟

آنجا وضعیت باثباتی ندارد. کردستان عراق و سوریه حدود ۴۵ کیلومتر مرز مشترک دارند. آنجا منطقه پرچالشی است. دولت ترکیه در اقلیم چه دارد می‌کند؟ واقعیت آن است که ترکیه در اقلیم برنامه‌ای راهبردی دارد. یادم است در مصاحبه‌ای که برای چشم‌انداز ایران با آقای صدر حاج سید جوادی داشتم، ایشان گفت اوایل انقلاب یعنی در نوروز ۵۸ در یک مهمانی وزیر خارجه ترکیه رد سفر به ایران به دیدن من آمد و گفت ما نگران وضعیت کردهای شما هستیم. نگران شکل‌گیری دموکرات و کومله هستیم، اما داستان ترکیه با ما تفاوت زیادی دارد. جمعیت کردها در ترکیه برخلاف ایران زیاد و قابل‌توجه است. مرزهای ما با ترکیه و عراق به‌نحوی است که حداکثر در ۱۲۰ کیلومتری آن در عمق درونی ایران کردها هستند؛ یعنی فاصله آخرین شهر کردی ما با نقطه مرزی ما ۱۲۰ الی ۱۳۰ کیلومتر است. سردشت، مهاباد، بانه راه هوایی کمتر از ۶۰ کیلومتر دارند. البته راه زمینی طولانی دارند، اما راه هوایی کوتاهی دارد. یا ارومیه کمتر از ۴۰ کیلومتر است؛ یعنی حوزه کردی در عمق خاک ما نیامده است. درحالی‌که در ترکیه نسبت جمعیت کرد به‌کل جمعیت ترکیه عدد بزرگی است. متغیر جمعیت عامل مهمی در وضعیت یک کشور و در مناسبات سیاسی یک کشور است. حوزه کردی در ترکیه به لحاظ عمقی در خاک آن کشور حضور دارد.

بخش‌های زیادی از شرق و جنوب شرقی ترکیه و بیش از ۲۴ استان ترکیه اکثریت یا اقلیت قابل‌توجه کرد دارند. در استانبول و ازمیر هم میلیون‌ها نفر کرد ترکیه زندگی می‌کنند.

نکته دیگر این است که آ. ک. پ یا همان حزب حاکم آقای رجب طیب اردوغان توانسته است طی دهه گذشته رأی قابل‌توجهی از کردهای ترکیه را به خودش اختصاص بدهد؛ اما شاید سه یا چهار استان باشد که تمام و کمال از پ.ک.ک حمایت کند. در دیار بکر و وان و حکاری از پ‌ک‌ک حمایت می‌کنند. در بقیه استان‌های ترکیه از آپ ک و سایر تشکل‌های غیر کرد ترکیه حمایت می‌شود و به لحاظ سنتی آن‌ها در بین مردم نفوذ دارند. حتی دولت باغچه‌لی در بین بخشی

از مـردم کرد در ترکیه نفوذ دارد، اما همسـایگی صدها کیلومتـر از مرزهای ترکیه با حوزه نابسـامان کردی در عراق و سوریه به مسئله ابعاد امنیتی بیشتری می‌دهد. با یارگیری پ‌ک‌ک در میان کردهای مسلح سوریه با رقم چند هزارنفری مسئله باز هم پیچیده‌تر می‌شود. همچنین بـا عملیات گسـترده و در عمق خاک ترکیه به‌وسـیله پ‌ک‌ک کـه در داخل خـاک ترکیه دائمـاً عملیات نظامی انجام می‌دهد و ناامنی ایجاد می‌کند، شرایط ایران و ترکیه را به‌شدت متفاوت می‌کند. در ایران هیچ گروه مسـلح کردی فعالیت جدی و مستمر و اثرگذار ندارد. زندگی عادی در شـهرهای کردنشـین در جریان است و ما شـاهد هیچ رویداد امنیتی یا بی‌ثبات‌کننده مزمن و مستمر و ناامنی گسترده یا حتی مقطعی کوتاه‌مدت هم نیستیم. به‌جز برخی تحولات کوچک. نوعی امیدواری به اصلاحات و تهران و شـرکت در انتخابات چند دوره اخیر هم بوده اسـت. این نشان می‌دهد اکثریت جامعه کـرد، امیدوارند از طریق اصلاحات در داخل کشـور وضعیـت متفاوتی پیـدا کنند. البته برخـی تحلیلگران ایرانی می‌گویند دولت اقلیـم می‌تواند به ترکیه نزدیک شود چون بین حزب دموکرات و پ.ک.ک دشمنی و رقابت وجود دارد. همچنین تحلیلگران می‌گویند حزب دموکرات کردسـتان به احزاب مسلح کرد ایرانی اجازه داده است که در نقاط مرزی مستقر بشوند. گاه و بیگاه هم تحرکاتی در حوزه کردنشـین انجام داده‌اند. برخی پیشمرگه‌های قدیمی همراه دولت ایران را در مرزها یا در خانه‌هایشان ترور کرده‌اند. در اشنویه و کامیاران و مهاباد چندنفری ترور شـده‌اند. چند درگیری نظامی کوچک هم داشـته‌اند که البته موفق نبوده‌اند و تلفات سنگینی را هم داده‌اند. برخی تحلیلگران می‌گویند دولت اقلیم سـلاح‌های نیمه‌سـنگین مانند توپ روی ماشـین در مرزهایش با ایران در اختیار این احزاب قرار داده است و فضای رسانه‌ای‌اش خیلی علیه ایران است؛ اما هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌تواند حتی به‌طور کوتاه‌مدت امنیت ایران را به‌طورجدی تهدید کند.

یعنی این فضای ضد ایرانی فعلاً در بدنه مردم وجود ندارد؟ کمااینکه تمام گروه‌های کرد انتخابات را تحریم کردنـد اما مشـارکت مردم کردستان زیاد بود

بله و به آقای روحانی رأی دادند.

ترامپ در مبارزات انتخاباتی خود در مورد سـوریه مواضعـی گرفتـه بـود کـه علی‌رغم بمباران‌های سـوریه عملی شد. ترامپ این جملـه را گفت که ما به‌جـای اینکه ترکیه را با کردهای سـوریه در حال جنگ ببینیم باید این دو را آشـتی بدهیـم. او رئیس‌جمهور است و نیرویی مهم است.

ولی شـواهد نشـان می‌دهد که ترکیه در موضعی اسـت که فعلاً این وضعیت یعنی آشتی با شعبه سوری پ.ک.ک دور از دسـترس اسـت. در دیـدار آقـای اردوغـان و ترامپ در این زمینه، دولت ترکیه اعتراضات جـدی به دولـت امریـکا کـرد. از امریکا بـه خاطر کمک‌هایی که به کردهای سوریه می‌کند، انتقاد کرد. امریکا به آن‌ها سلاح‌های سنگین می‌دهد. همین دیروز خبر آمد که امریکا به‌اندازه ارتشـی ۲۰ تا ۵۰ هزارنفره به

نوشیروان مصطفی- مسعود بارزانی- جلال طالبانی

آن‌ها سـلاح داده اسـت و امریکا را به خیانت در امور ترکیـه متهم کرد و به همین دلیـل روابط دولت ترکیه با روسـیه بهتر شـد. شـاید همین اعتراضات باعث شد امریکا پ‌ک‌ک را در کنار داعش در لیست گروه‌های تروریستی بگذارد. همه این‌ها نشان می‌دهد که وضعیت خیلی بغرنج و پیچیده است.

ما مستنداتی دال بر اینکه ممکن است دولت ترکیه، ایران را تنها بگذارد و به‌اصطلاح دست ایران را در حنا بگذارد و با دولت اقلیم کردسـتان عراق سـاخت‌وپاخت کند، نمی‌بینـم و فکر می‌کنم اوضاع به‌تدریـج بدتر خواهد شـد. دولت ترکیه در پی این اسـت کـه دروازه مرزی ابراهیم خلیل را به نیروهای عراقی تسـلیم کند. فرمانده نظامی ترکیه دیـروز اعلام کرد که ما بـا این کار حتماً مبارزه نظامی خواهیم کـرد و نمی‌گذاریم مرز ابراهیم خلیل که مرز فعلی کردسـتان عراق و ترکیه است بسته شـود. مرز ابراهیم خلیل درواقع مـرز ترکیه با عراق هم محسوب می‌شود. حدود ۸ میلیارد دلار در آن رفت‌وآمد مالی در آن جریان دارد. این مرز از سـه چهار مرزی که ایران با اقلیم کردستان دارد، مهم‌تر است. در دهه نود به خاطر کنترل همان دروازه مرزی یک دوره بین اتحادیه میهنی و حـزب دموکرات جنگ شـد و چند صد تن کشته شدند.

یعنی ارتباطـات ترکیه و عـراق از طریق مرز اقلیـم کردسـتان انجام می‌شـود؟ و کردها مخالف این امر هستند؟

بلـه. کردها نمی‌تواننـد در مقابل ترکیـه کاری یا اقدامـی اثرگـذار انجام دهنـد ولی ادعـا کرده‌اند که نمی‌گذاریم. این را فرمانده نظامی‌شان گفته است. همه این‌ها نشان می‌دهد که روابط خیلی پیچیده و برخلاف پیش‌بینی رهبری اقلیم کردستان عراق پیش رفته است. گفته می‌شود که چند ماهی است که آقای نچیروان که رابطـه نزدیکی با دولت اقلیم داشـت، تقاضای دیدار با مقامات ترکیه را کرده اسـت، اما هنوز قبول نکرده‌اند و با آن موافقت نمی‌شـود. همچنین عدم حضور مقامات ترکیه در تشییع‌جنازه آقای جلال طالبانی کاملاً مشهود بود. حتی سـفیر ترکیه هم در این مراسم شرکت نکرد. تنها مقام عالی‌رتبه سیاسی که در این مراسم شرکت کرد، آقـای ظریف بود. هیچ وزیری نـه عراقی و نه ترکیه‌ای نه اروپایی و امریکایی در مراسـم تشـییع آقای طالبانی شرکت نکرد، به‌عبارتی آقای ظریف اولین کسی بود که تـاج گل را به او دادند تا طی مراسـمی بر تابوت آقای طالبانی بگذارد. این مراسم در سلیمانیه برگزار شد.

چرا اول پرچم عراق را به آن پیچیدند و بعد پرچم کردستان را؟

نزدیـکان و خانواده آقای طالبانـی گفتند که این مسـئله بدون قصد و نیت بود؛ اما دولـت عراق معتقد است این کار با قصد و نیت بوده است و به آن اعتراض کردند. الآن چون مردم برای ادای احترام به سـر قبرش می‌روند که آقای قاسـم سـلیمانی هم شـنبه برای این مراسـم رفته بود، هم پرچم اقلیم و هم پرچم عراق آنجا هست. داستان پرچم باعث شد که مراسمی که قرار بود در بغداد برگزار شـود، تحت تأثیر قرار گرفت و مقامات عراقی از شـرکت در آن خـودداری کردنـد. به‌نوعی ایـن اقدام تنبیهی بود. البته من امـروز دو خبر دیدم که نشانه‌های امیدوارکننده‌ای از گفت‌وگوهای بغداد و اقلیم کردسـتان داشت. البته شاخه اتحادیه میهنی گفته است که ما در گفت‌وگوها شـرکت نمی‌کنیـم. این امر چند معنا دارد. یک معنا این است که گروه‌های کرد عراقی نمی‌توانند با هم توافق کنند و امکان هماهنگی میانشان نیسـت. معنـای دیگر این اسـت که ایـن کار را آقای بارزانی کرده اسـت و خودش باید مسـئله را جمع کند و اگر قرار اسـت کوتاه بیاید خودش باید کوتاه بیاید و به نام ما این کار نشود. مجموعاً شرایط بسیار پیچیده‌ای حاکم است. من فکر می‌کنم مهم‌ترین کشورهایی که می‌توانند نقشی اثرگذار بر این معادله داشته باشند، ترکیه، ایران، سوریه و عراق و عربستان در منطقه هستند. علاوه بـر این هماهنگی ایران و ترکیه می‌تواند در این داسـتان تعیین‌کننده باشـد. به نظر می‌رسـد ایران و ترکیه انتظار داشتند که دولت عراق پیشـگام این کار یعنی مقابله با کردستان باشد و آن‌ها پشت سر از دولت عراق حمایت کنند و خودشان مستقیم وارد نشوند. انتقادشان هم این بـود که دولت عـراق از ابتدا دیر و کنـد و غیرجدی با موضوع برخورد کرد. امروز هم نشانه این وجود دارد که دولت عراق با موضوع دارد جدی برخورد می‌کند. البته ما امیدواریم این موضوع به جنگ و رنج و کشتار مردم و بحران در منطقه منتهی نشود و با عقلانیت و گفت‌وگو در چارچوب مصالح مردم منطقه راه‌حل مدبرانه‌ای برای این کار پیدا شود.■

نزاع احزاب کردی بر سر زمان رفراندوم بود، نه اصل آن

گفت‌وگو با کارشناس مسائل منطقه‌ای درباره تحولات اخیر اقلیم کردستان

ترکیب جمعیتی کردهای کردستان ایران، عراق و ترکیه، سوریه چیست؟ و ترکیب سنی شیعه در هر کشور چگونه است؟

ابتدا بگویم که در مورد کردستان ایران صرفاً مناطق سنی‌نشین مطرح است. در کردستان عراق تناسب جمعیتی سنی عمده مطرح است و کمتر مناطق شیعه‌نشین کردی با کردستان همراهی دارند و در این اواخر به دلیل موضوع داعش، این مناطق ازجمله خانقین و مندلی به دست احزاب کردی افتاد.

در کردستان ترکیه، کرد علوی موضوعی است که ظاهراً با جدایی‌طلبی همراهی ندارد و عمده کردهایی که اطراف اردوغان هستند، علوی هستند؛ یعنی، مشابه ایران و عراق که کردهای شیعی دارند و با احزاب کردی سنی انسجام ندارند، در ترکیه به همین تناسب، کرد علوی دارد که با پ.ک.ک. منسجم نیستند. به‌طور خلاصه چیزی به نام کرد شیعی در کردستان مدنظر در عراق و ایران مطرح نیست.

آیا ترک‌های علوی در ترکیه به شیعه نزدیک هستند؟ آن‌ها (درباره تحولات اخیر منطقه) چگونه فکر می‌کنند؟

کردهای علوی گرایش جدایی‌طلبی و همراهی با احزاب سیاسی سنی ندارند و در بین کردهای علوی، عمده گرایش شیعه وجود دارد؛ علی‌الخصوص گروه دراویش.

گفته می‌شود در مناطق کردنشین ایران ۶۰ درصد شیعه و ۴۰ درصد اهل سنت (بیشتر در استان کردستان) هستند. نظر شما چیست؟

در منطقه‌ای به نام کردستان ایران که اصطلاحاً فعلاً به لحاظ تقسیم‌بندی اداری یک استان به این نام داریم، تماماً سنی هستند و البته در قروه و بیجار شیعه هستند؛ ولی چنان نسبتی مطرح نیست؛ به‌عبارت دیگر، در کردستان موردنظر اکراد سنی، کرد شیعی چندان وجود ندارد. کردهای شیعی وجود دارند و استان‌های کردنشین شیعی مثل ایلام و کرمانشاه داریم؛ اما در این مناطق، مسئله کردی مثل کردستان مطرح نیست.

کردهای بارزانی و کردهای طالبانی قبلاً درگیری‌های ممتدی داشتند که گویا در یک سلسله درگیری مسلحانه ۱۴ هزار نفر از یکدیگر را کشتند. به‌طوری که آن‌ها هم شهید صدامی دارند، هم شهید داخلی. ایران بین آن‌ها آشتی برقرار کرد و جبهه واحد کردستان درست شد. آنگاه توانستند (به کمک امریکا) منطقه پرواز ممنوع را سامان‌دهی کنند و هر نفر کرد ماهیانه ۵۰ دلار دریافت می‌کرد. بعداً که امریکا به عراق تجاوز کرد کردها در قانون اساسی عراق جایگاه مهمی پیدا کردند. با این شرایط و پس از سقوط صدام و روی کار آمدن دولتی با رویکردی به‌مراتب دمکراتیک‌تر. به نظر شما اختلاف اقلیم با دولت عراق بر سر چیست؟

کردهای عراق در چندین مرحله با هم درگیر بودند و این درگیری بین دو حزب پارتی (حزب دموکرات کردستان عراق) و یکتی (اتحادیه میهنی کردستان) بود. در دو سوی این احزاب، بارزانی و طالبانی رهبر بوده‌اند. این درگیری‌ها بین اتحادیه میهنی و حزب دموکرات عراق بود؛ طالبانی داعیه رهبری کل دارد و مسعود و قبل از آن پدرش این ادعا را داشته است. آنچه عنوان می‌شود اختلاف بین دو جریان است، خالی از تأثیرات فردی و شخصی نیست.

ابتدا در کنگره ششم، جلال به همراه ابراهیم احمد، پدرزن جلال و خانم هیروخان از پارتی جدا شد. از زمان ملامصطفی یعنی قبل از سال ۷۰ میلادی در دهه ۶۰ میلادی، این‌ها با هم درگیر هستند تا آخرین جنگ که در اربیل در اواخر حکومت صدام بود. تعداد کشته‌های جنگ داخلی این‌قدر نیست و بسیار بسیار کمتر است. در این رقم‌ها اغراق شده است. شاید رقم واقعی بین یک یا دو هزار نفر باشد.

جمهوری اسلامی ایران در شکل‌گیری جبهه کردستان نقش اساسی داشت و بین این دو جریان آشتی ایجاد کرد. بعد از حمله امریکا در جنگ اول خلیج‌فارس، مناطق کردی توسط احزاب کردی اداره شدند و منطقه پروازممنوع داشتند و اینکه ۵۰ دلار می‌گرفتند به نظر خیلی واقعی نیست.

آیا مشکل درآمدهای نفتی جدی و دارای اصالت است؟ برخی می‌گویند قراردادهای نفتی که اقلیم با خارجی‌ها بسته است بایستی با نظارت دولت مرکزی باشد و درآمد آن هم به صندوق دولت برود، آنگاه دولت مرکزی ۱۷ درصد از کل درآمدها را به اقلیم بازمی‌گرداند. گفته می‌شود این کار انجام نشده است و دولت هم ۱۷ درصد را نپرداخته است. برخی دیگر می‌گویند اقلیم درآمدها را درست منعکس نکرده و به‌حساب دولت واریز نشده است. اگر مشکل درآمدهای نفتی است در این درگیری مقصر اصلی کیست؟

اصلاً موضوع کردهای عراق، استقلال‌خواهی و پول نفت و استناد تاریخی به مظلومیت اکراد در عراق صرفاً بهانه است. کردها هر زمان بتوانند این علم را بلند می‌کنند و هر وقت ببینند هوا خراب است، واقعیت‌گرایی قوی دارند و علم را پایین می‌آورند و باز از صفر شروع می‌کنند. میل به زندگی بسیار قوی دارند. آنچه نقطه قوت آن‌هاست، همین سازگاری است نه حماسه و جنگ و کشته شدن. آن‌ها دارای یک جغرافیای منسجم و فرهنگ و زبان و میل به زندگی و سازگاری هستند که قدرت اصلی و نقطه اساسی مقاومت آن‌هاست که تا الآن دوام آورده‌اند.

در مورد درآمد نفتی، کردها هم ۱۷ درصد بودجه را می‌گرفتند، هم حقوق از دولت می‌گرفتند، هم نفت می‌فروختند. مسئله اصلاً پول نبود. آن‌ها واقعاً زور می‌گفتند و دولت عراق به دلیل عدم باور به توان خود همه نوع امتیازی می‌داد. اگر بغداد را هم به کردها می‌دادند، این اشتباه برگزاری رفراندوم را باز مرتکب می‌شدند. چراکه علت این امر، مسائل شخصی مسعود بارزانی و فساد در کردستان عراق است. سیستم بانکی منسجمی وجود ندارد، حسابرسی نیست، تمام فعالیت‌های بزرگ اقتصادی خاندانی و حزبی اداره می‌شوند و هر دو طرف استاد سوءاستفاده مالی هستند.

آقای ناظم دباغ، نماینده اقلیم در ایران، در گفت‌وگویی با روزنامه شرق در روز یکشنبه ۳۰ مهر گفته است که پیشمرگه‌های

طالبانی نزدیک به ۱۰۰ شهید در مصاف با ارتش عراق و حشد الشعبی داده‌اند و بعد ملاحظه کردند که مقاومت بیشتر امکان‌پذیر نیست، ولی پیشمرگه‌های بارزانی ۷ الی ۸ منطقه ازجمله سنجار را بدون مقاومتی ترک کردند. این درحالی‌که است که جناح بارزانی جناح طالبانی را به خیانت متهم کرد. به نظر شما اصولاً واژه خیانت درست است؟ و چه کسی خائن است؟ ناظم دباغ می‌گوید ما همه‌چیزمان را از دست دادیم، حتی از این به بعد نماینده‌های اقلیم باید در سفارت عراق مستقر بشوند و از موضع ضعف با بغداد مذاکره کنند. او اشاره می‌کند که ما از اول مخالف بودیم و می‌گفتیم باید پارلمان تشکیل شود و همه کارها از طرف پارلمان انجام شود ولی مسعود بارزانی دو سال بود که پارلمان را تعطیل کرده بود و قانوناً رئیس اقلیم نبود.

حرف‌های دباغ سیاسی است. معلوم است که جریان خانواده هیرو علیه جناح نظامی اتحادیه میهنی کودتا کردند و دولت عراق و ایران در این محور کودتا قرار گرفتند؛ و برای اینکه بدانیم سخن دباغ صحیح نیست، باید دقت کنیم که حتی پارتی (جریان بارزانی) شاید در روز اول ۲۹ کشته بیشتر ندادند. اصولاً مردن پیشمرگه در جنگ ارزش نیست. عرض کردم میل به زندگی قوی و سازمان‌دهی آن‌ها، پدافندی نیست؛ بلکه آفندی هستند. لذا سریع عقب می‌نشینند و به پایگاه و محل‌های استقرار و تردد حمله می‌کنند، اما شهرها را زود خالی می‌کنند. شما در تاریخ ببینید جمهوری مهاباد بدون درگیری سقوط کرد. اصولاً مردم کرد اهل زندگی هستند. تاریخ درس‌های زیادی برایشان داشته است. مقاومت آن‌ها با تفکر رایج ما در مورد مقاومت متفاوت است.

مسعود دو دوره ریاست اقلیم را داشت که تمام شد، ولی از پارلمان تمدید تحمیلی گرفت که تا چند روز دیگر تمام می‌شود و خودش هم در نظر دارد که دیگر در ریاست باقی نماند. در مورد سخنان دباغ باید توجه کرد که اگر سخنان ایشان واقعی بود، چرا خود اتحادیه در این سیستم غیرقانونی وزیر و وکیل و نایب‌رئیس دارد؟ کوسرت رسول جانشین مسعود بود. حرف‌های دباغ سیاسی است.

با توجه به اختلافات داخلی بین جناح‌های کرد که قبل از همه‌پرسی بود، با کدام توان داخلی می‌خواستند اعلام استقلال بکنند که مخالفت جهانیان را به‌ویژه ترکیه و ایران و عراق را در مقابل داشت. به نظر شما خطای محاسباتی آن‌ها چه بود: به قول یک دوستی غرور نژادی برتر؟ مغرور شدن بعد از تصرف کرکوک؟ رهبری طلبی مسعود بارزانی یا موارد دیگر؟

درست است که اختلاف بین اتحادیه و پارتی عمیق و اساسی و بدون راه‌حل است و در این مقطع تا آینده به نظر قابل حل نیست؛ اما اتحادیه و تمام جریانات مختلف با اصل همه‌پرسی مخالف نبودند؛ با شرایط آن مخالف بودند و در جوی که مسعود راه انداخت کسی جرئت مخالفت نداشت. مسعود تصورش این بود که شرایط منطقه و جهانی و محلی همه‌چیز به نفع آن و قصه تمام است. آنچه او در نظر نداشت و اساسی بود البته تک‌عاملی نبود. عامل اساسی شکست مسعود، مسئله اختلافات بر سر ارث طالبانی بود که به کودتا منجر شد و هیرو ابراهیم احمد (همسر جلال طالبانی) با جمهوری اسلامی و عراق همراهی کرد و زمینه برچیده شدن بساط استقلال‌طلبی شد.

برخی معتقدند که آنچه در اقلیم گذشت شکست خانواده بارزانی بود و نه جریان استقلال‌طلبانه کرد. نظر شما چیست؟

مسعود مدنظر داشت که رهبری جاودانه شود و کاری که عرفات نتوانست بکند را انجام دهد و بر ناتوانی خود در اداره اقلیم سرپوش بگذارد. ولی باید دانست که طرفداران بارزانی زیاد هستند؛ الآن کردهای ایران همه با او به شکل عاطفی همراهی می‌کنند و باعث شکست او را هیرو می‌دانند.

چرا امریکا در برابر تصرف کرکوک توسط ارتش عراق و نیروهای حشدالشعبی واکنشی نشان نداد؟ برخی می‌گویند امریکا نمی‌خواهد تجزیه عراق به نام امریکا تمام شود و گفته شود که عراق و لیبی و سوریه را به این روز انداخت. دلیل دومی هم که می‌آورند این است که اگر کردستان جدا شود ممکن است شیعیانی که در جنوب عراق هستند به ایران بپیوندند و بلوک بزرگ نفتی پیدا کنند و تعیین‌کنندگی پیدا کنند. نظر شما چیست؟

امریکا نمی‌تواند با تجزیه همراه باشد، چون این عراق محصول امریکاست. واقعاً امریکا دنبال تجزیه نیست. ولی برای اینکه عراق تجزیه نشود، خودش را به آب و آتش هم نمی‌زند. بازپس‌گیری کرکوک با اطلاع امریکا بود. آن‌ها چند شرط گذاشته بودند که از نیروی هوایی استفاده نشود، وارد مناطق کردی نشوند و زود بساط درگیری جمع شود.

بله، علت رویکرد امریکا حتماً نفت است؛ به‌علاوه علل دیگر چون جلوگیری از بحران و افراط‌گرایی و حفظ عراق برای خود و جلوگیری از نفوذ بیشتر ایران.

طرفداران ایدئولوژیک مرحوم مفتی‌زاده در سایتی که دیدگاه‌های کاک حسن امینی را مطرح می‌کند، معتقدند که کشتی نوح در سرزمین پربرکت کردستان فرود آمد و یک نفر کرد خواب حضرت محمد را دیده است که گفته امید من به مسلمانان کرد است. آیا این استثناگرایی و برتری‌طلبی آن هم از جانب گروه‌های کرد ایرانی ویژه همه کردهاست؟ یا محدود به خود آن‌هاست؟

جریانات اسلامی بسیار قوی و منسجمی در کردستان وجود دارد. مفتی‌زاده در زمان خود فردی خاص بوده و احتمالاً از اولین شاخه‌های بنیادگرایی اسلامی در کردستان بوده است.

جایگاه ایران در این وضعیت چه باید باشد؟

جایگاه ایران در حوادث اخیر تعیین‌کننده بود و بدون ایران چنین حرکتی از سوی دولت عراق مشکل بود که انجام شود؛ اما به‌طورکلی هم جایگاه نظام جمهوری اسلامی در بحث اقلیم کردستان به لحاظ موقعیت جغرافیایی ممتاز و عمق فرهنگی و روابط تاریخی با کردستان و احزاب کردی بی‌بدیل و تعیین‌کننده است؛ اما با این ملاحظه که بعضاً گره‌انداز و گره‌گشاست.

رسانه‌های کرد تبلیغات وسیعی علیه ایران کردند، آیا اطلاعی از بدنه کردهای ایران و عراق دارید تا معلوم شود که رسانه‌ها کار گروه‌های خاصی هستند یا لااقل در این مورد از مردم کرد نمایندگی دارند؟

مواضع اخیر نتیجه سیاست چند سال اخیر و همراهی بین اقلیم و جمهوری اسلامی ایران بوده است. ایران از اوایل تشکیل اقلیم کجدار و مریز با آن برخورد کرد؛ اما اقلیم در مقابل در محور مقابله با ایران قرار داشت و این رقابت آغاز شده بود و دو طرف تقریباً راه متفاوتی در پیش گرفتند که بعضاً به درگیری‌ها و مواضع رسمی کشیده می‌شد که به فاصله بین جمهوری اسلامی و اقلیم، به‌خصوص مسعود، منجر شد. طبیعی است با حوادث پیش‌آمده، دامنه این اختلافات بیشتر شده و بخش عمده از مردم اقلیم، جمهوری اسلامی را در حوادث اخیر مقصر می‌دانند. ■

آیا آلمان همچنان مکانی امن برای اسرائیلی‌هاست؟

دیوید هالبفینگر
برگردان: هادی عبادی

پس از اینکه حزب راست افراطی آلترناتیو برای آلمان در انتخابات پارلمان پیروزی به‌دست آورد، آویشا مایل آستین در صفحه فیس‌بوک خود برای اسرائیلی‌هایی که در برلین زندگی می‌کردند چنین نوشت: «بعضی زیادی هیجان‌زده شده‌اند. ما همچنان می‌توانیم خود را به‌زور در اجتماع جا دهیم.» بقیه افراد با بررسی نقاط دیگر جهان، کشورهای دیگر اروپایی، ایالات‌متحده و حتی اسرائیل، خود را با این واقعیت تسلی دادند که این حزب دست راستی تا رسیدن به قدرت فاصله زیادی دارد. گای وینبرگر، ۴۷ ساله که شرکت بازاریابی در برلین دارد، چنین گفت: «فکر نمی‌کنم بازی به‌طور کلی عوض شده باشد. آن‌ها اینجا فقط ۱۲ درصد آرا را کسب کرده‌اند.»

انتخابات ملی روز یکشنبه در آلمان پرسش‌های جدیدی درباره دستاوردهای احزاب پوپولیست در غرب مطرح کرد؛ اما برای هزاران اسرائیلی که در سال‌های اخیر به علت سیاست‌های لیبرال، پیشرفت‌های هنری و اقتصادی به برلین مهاجرت کرده‌اند، هم کمپین‌های انتخاباتی و هم نتیجه انتخابات گیج‌کننده بوده است. امکان ندارد موضع‌گیری ضد مهاجرت حزب آلترناتیو برای آلمان و بیانات تند رهبران آن را که بعضی از آن‌ها یادآور نظرات نئونازی‌هاست بتوان نادیده گرفت. آن‌ها از آلمانی‌ها خواستند تا به عملکرد سربازانشان در جنگ‌های جهانی افتخار کنند و پیشنهاد دادند که یکی از وزرا به سرزمین مادری خود یعنی ترکیه بازگردانده شود.

آیا تمام عواملی که آلمان را چنین برای اسرائیلی‌ها ایمن ساخته- پشیمانی از اشغال قبلی، بیزاری از ناسیونالیسم خام و تصمیم مبنی بر اینکه هرگز اشتباهات قبلی تکرار نشود- اکنون درخطر انحراف توسط جوانانی است که نسبت به گناه جمعی سبک‌بار هستند و تلاش دارند از هویت ملی خود دفاع کنند؟ آیا رابطه ویژه اسرائیل با آلمان نیز درخطر است؟

بنیامین نتانیاهو تلاش کرد تا اعلام کند چنین اتفاقی نیفتاده است. او اعلام کرد با صدراعظم آلمان گفت‌وگو کرده و پس از تبریک به او اظهار امیدواری نموده تا ارتباطات اسرائیل و آلمان تعمیق شود؛ اما نتانیاهو اضافه کرد: «نگران ظهور مخالفت با یهودیان در هر دو جناح چپ و راست سیاسی است.» و اعلام کرد: «دو نکته متفاوت وجود دارد: انکار هولوکاست و انکار مسئولیت». او از مرکل خواست دولت جدید چنان نیروها را در آلمان تجمیع کند که به مسئولیت تاریخی خود عمل کنند.

امیر پرتز، عضو اتحادیه یهودی حزب چپ‌گرا در کنست در توئیتری به زبان آلمانی نوشت: «روز بدی برای دموکراسی آلمان بود که در آن بیگانه‌هراس‌ها و ضد یهودیان به مجلس آلمان راه یافتند. پیروزی حزب آلترناتیو برای آلمان همچون هر موضوع دیگری در دنیای امروز باعث اتهام متقابل در فضای سیاسی اسرائیل شده است. آریه الداد، عضو سابق کنست، در نشریه معاریو از تنفر خود از ۲۰ هزار اسرائیلی پرده برداشت که برای خانه‌های ارزان‌تر یا زندگی تحت دموکراسی عالی آلمان و برای خروج از لوای چپ‌گرایی تحریف‌شده در اسرائیل به این کشور مهاجرت کرده‌اند. در مقابل احزاب چپ‌گرا از دولت اسرائیل انتقاد کرده‌اند که باعث مهاجرت بسیاری از اسرائیلی‌ها شده است.

مایکل ساپیر، ۲۹ ساله اسرائیلی که مدرک زبان‌شناسی خود را از دانشگاه لایپزیک دریافت کرده و اکنون در امور مربوط به فناوری اطلاعات کار می‌کند، اظهار داشت: «این انتخابات باعث شده هم به‌عنوان یهودی و هم به‌عنوان چپ‌گرا، دوباره به ایده مهاجرت به آلمان فکر کند. وضعیت در آلمان بسیار بهتر از اسرائیل است چراکه ائتلاف حاکم بر اینجا از احزابی تشکیل شده که ازلحاظ تندروی بسیار شبیه حزب آلترناتیو برای آلمان است. متأسفانه حزب راست‌گرای اسرائیل در تصمیم‌گیری بسیار وحشتناک عمل می‌کند.» ساپیر حتی بعد از انتخابات روز یکشنبه نیز گفت: «همچنان معتقد است در آلمان نسبت به اسرائیل احساس امنیت بیشتری می‌کند. آلمان از نظر حکمرانی و اعمال قانون وضعیت بهتری دارد. در اسرائیل با احساس اقلیتی تحت فشار هستم. در آلمان اقلیتی به‌مراتب بزرگ‌تر هستیم و در آنجا اجماعی ضد فاشیسم وجود دارد.»

الداد بک، روزنامه‌نگار اسرائیلی و مؤلف کتابی در مورد روابط آلمان و اسرائیل، اظهار داشت: «اسرائیلی‌های چپ‌گرا در آلمان که از انتخابات روز یکشنبه متعجب شدند، از بی‌بصیرتی رنج می‌برند.» او می‌دانست که بعضی از اسرائیلی‌ها در آلمان به حزب آلترناتیو برای آلمان رأی داده‌اند چراکه ورود مسلمان‌ها، خشونت، ترور و تبهکاری را مسائلی مهم تلقی می‌کنند که باید متوقف شود. درواقع احساسات در مورد این موضوع حتی برای چپ‌گرایان اسرائیلی مسئله‌ای ساده نبوده است.

واین برگر، کارشناس بازاریابی در برلین، اظهار داشت: «غیر از احساسات ناشی از مخالفت با مرکل، آنچه آلمانی‌ها را به حزب آلترناتیو برای آلمان متمایل کرد درواقع احساساتی غیرقابل فهم است. احساس ترس شدیدی در آلمان وجود دارد که تا حدی در طبیعت انسان است. احساس بسیاری از این افراد ناشی از نگرانی نسبت به سیاست درهای باز است؛ چراکه این امر زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.»

شای لوی، فیلم‌ساز اسرائیلی در برلین، در این زمینه گفت از اینکه می‌بینند اسرائیل و مردم یهودی، راست‌گرایی تندرو را فقط به این دلیل که دشمن مشترکی دارند، تشویق می‌کنند ناراحتم؛ آن‌ها تصور می‌کنند ضد مسلمان بودن برای یهودیان خوب است. درواقع آن‌ها اسیر اسلام هراسی شده‌اند.

اینکه آلمان به کدام سمت می‌رود و اسرائیل و اسرائیلی‌ها چگونه با آن تطبیق می‌یابند، بیشتر به موضع‌گیری طرفداران مرکل پس از پایان دوره قدرت او بستگی دارد. بک، مؤلف کتاب آلمان در کشمکش در این زمینه اظهار داشت: «تا زمانی که مرکل در قدرت است، ارتباط آلمان و اسرائیل در سطحی مناسب قرار دارد؛ اما اسرائیل باید تلاش کند، در غیر این صورت دستاوردها از بین خواهد رفت. میلیون‌ها مسلمانی که در سال‌های اخیر به آلمان وارد شده‌اند به‌صورت اجتناب‌ناپذیر بر سیاست‌های این کشور تأثیر خواهند گذاشت. مطمئن نیستم نسل‌های جدیدی از سیاستمداران آلمانی به‌اندازه مسئولان قدیمی به اسرائیل مرتبط باشند. تاکنون ندیده‌ام اسرائیل به‌اندازه کافی تلاش کند تا آن‌ها را قانع کند تا اقدامات لازم را در این زمینه انجام دهند.»

اسرائیلی‌های جوان نیز می‌توانند نسبت به افراد مسن‌تر ناامیدکننده باشند. ازنظر میکی گلدمن، نجات‌یافته از آشوویتس که در مورد جمع‌آوری مدارک علیه آدولف آیشمن کمک کرده، دیپلماسی یک مسئله است اما مهاجرت به آلمان موضوع دیگری است. او در این زمینه گفت: «بدون شک آلمان دارای دموکراسی است اما همچنان دارای شالوده‌ای است که می‌تواند خطرناک باشد. می‌توانیم با آلمان روابط خوبی داشته باشیم اما چرا جوانان اسرائیلی باید سرنوشت پدران خود را فراموش کنند و به آنجا مهاجرت کنند؟

اما بعضی از اسرائیلی‌ها در آلمان اصرار دارند که نه افرادی ساده هستند و نه فراموشکار. روتی گراسمن، دانشجوی ۲۴ ساله‌ای که سال گذشته به برلین مهاجرت کرده، اعلام کرد همچنان قصد دارد در آنجا بماند. او گفت: «فکر می‌کنم اتفاقاتی که رخ‌داده فقط بخشی از حرکت جهان به سمت دوران تاریک است؛ اما از این نظر که کشوری بخواهد نسبت به گذشته‌اش واکنش اخلاقی داشته باشد، اطمینان من به آلمان بیش از هر کشور دیگری است.■

منبع: نیویورک‌تایمز

تاریخ: ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۷

پیامدهای فلاکت بار چرخش به راست در آلمان

برگردان فارسی مقاله «آیا آلمان مکانی امن برای اسرائیلی‌هاست؟» را برای دوست و همکار فرهیخته نشریه آقای سلامت رنجبر، مقیم در آلمان، فرستادیم تا به ارزیابی آن بپردازد. آنچه می‌خوانید ارزیابی ایشان از این مقاله است.

سلامت رنجبر

اوضـاع در آلمان بسـیار پیچیده‌تـر و نگران‌کننده‌تر از آن اسـت کـه مقاله «آیـا آلمان مکانـی امن برای اسرائیلی‌هاسـت؟» نشان داده است. نگرانی خارجی‌ها در آلمان بیش از این‌هاست که بـا یک یا حتی چند مقاله بتـوان آن را توضیح داد؛ زیرا جامعـه آلمان یک گرایش به راسـت آشکاری از خود نشـان می‌دهد. این امر هم یک‌شبه اتفاق نیفتاده، ریشه بسیار طولانی‌تری دارد، که در طبیعت انسـان نهفته اسـت و از روان‌شناسی ما تغذیه می‌کند و این احزاب پوپولیسـت راست‌گرا امروزه از آن ترس‌ها در بیشتر کشورهای اروپایی ــ فرانسـه، اتریش، هلند، جمهوری‌های نوپای شوروی سابق ــ نیز به‌خوبی سوءاستفاده می‌کنند.

در همیـن آغـاز لازم می‌دانم نظرات چند تـن از ایرانیان را در اینجـا مطرح کنم که با دوپچه‌وله در مصاحبه کرده‌اند: بهمن نیرومند، نویسنده و مترجم، که بیش از ۵۰ سال اسـت در آلمان زندگی می‌کند و تجربه شکل‌گیری گروه‌های نئونازی را پس از اتحاد دو آلمان به چشـم خود دیده اسـت (همان گروه‌هایی که در عملیات ایذایی خودشان خانه‌های خارجیان و کمپ‌های پناه‌جویان را به آتش کشیده و ده‌ها نفر را کشتند). او می‌گوید: «ترس و واهمه‌ای را که این روزها حس می‌کنم، هرگز در آلمان نداشـته‌ام. بعد از اتحاد دو آلمان و شکل‌گیری نیروهای نئونازی در دهه ۱۹۹۰ من این احساس را نداشتم که آن‌ها می‌توانند تأثیر اجتماعی عمیقی در جامعه آلمان بگذارند، ولی امروز این احساس را دارم و این را در برخورد با آدم‌های معمولی در کوچه و خیابان و در رستوران و کتابخانه هم حس می‌کنم و با توجه به تحلیلی که از این جامعه دارم، یک حرکت به سمت راست را احساس می‌کنم».

ناهید کشـاورز بیش از بیست سال اسـت که به‌عنوان مشاور پناهندگان در آلمان کار و فعالیـت می‌کند. او «بحران پناه‌جویـی» و ورود بیش از یک میلیون پناه‌جو در عرض یک سال به آلمان را با تمام سختی‌ها و مشکلاتش از نزدیک لمس کرده است.

او روزهایـی را به‌یـاد می‌آورد که آلمانی‌ها چـه در کار داوطلبانه برای پناه‌جویان و چه در کمک‌هـای نقدی و غیرنقدی پیش‌قدم و پیشـتاز بودند و چه بسـیار آلمانی‌هایی که خانه‌هایشـان را در اختیار پناه‌جویان قرار دادند، اما یادآور می‌شـود که این وضعیت مدت‌هاست که تغییر کرده است.

به عقیده ناهید کشـاورز، ورود حزب «آلترناتیو برای آلمان» به پارلمان این کشـور، در حقیقت آغاز این تغییرِ وضعیت نیسـت، بلکه ادامه آن اسـت. در این راستا می‌گوید: «اتفاقی که دیـروز در آلمان افتاد صرف‌نظر از اینکه یک فاجعه برای دموکراسـی این کشور بود حتماً تأثیر منفی بر پناه‌جویان هم خواهد داشت.»

علـی محجوبی، عضو حزب سـبزهای آلمان و رئیس دفتر کلودیـا روت، نایب‌رئیس مجلس آلمان، معتقد است: «می‌توان تصور کرد که از این پس یک سیاه‌پوست یا یک آسیایی در شهرهای شرق آلمان با خشونت بیشتری روبه‌رو خواهند شد».

اما واقعیت این اسـت که همین حالا هم جامعه شـرق آلمان به‌شدت به راست گرایش پیدا کرده و نشانه‌های خارجی‌ستیزی را در شهرهای شرقی آلمان به‌خوبی می‌توان دید. جامعه آلمان به سوی قطبی‌شدن پیش می‌رود و این خطرناک است. در یک‌سو نیروهای مترقی و آزادیخواه و روشنفکر به‌ویژه چپ‌ها قرارگرفته‌اند، در طرف دیگر هم توده‌های مردم با تمایلات و نظرات نژادپرسـتانه توأم با بیگانه‌هراسـی و یهودی‌سـتیزی، به‌اضافه رهبران «روشنفکرشان» صف‌آرایی کرده‌اند.

احزاب حاکم «سوسیال مسـیحی» و «دموکرات مسیحی»، که خود از احزاب راستِ میانه جامعه آلمان هسـتند، برای اینکه نیروهای بیشـتری را از دست ندهند و بخشی از نیروهای راست‌های افراطی را هم جذب کنند و نگذارند مردم به سمت حزب آلترناتیو برای آلمان بروند، سعی می‌کنند سیاستشان را به سمت راست سوق دهند و آن مرزهایی را که تا به حال با راسـت افراطی داشتند، نادیده بگیرند. یک زمانی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ «اشـتراوس»، رهبر آن دوران حزب سوسیال مسیحی، می‌گفت: ما می‌خواهیم «راست‌ترین حزب قانونی در آلمان باشیم». وارثان او در حزب نیز همین ادعا را داشتند، امروزه اما تحقق این آرزو به این شـکل درآمده است که: این بار «راست‌ترین سیاست را می‌خواهند قانونی کنند!».

رهبـران حزب آلترناتیـو برای آلمان (AFD) تـلاش دارند خود را از نئونازیسـت‌ها و راسـت‌های افراطی جدا کنند، دقیقاً نوعی «تقیه» می‌کنند، تا اندازه‌ای هم در این امر موفـق بوده‌اند. اما رأی‌دهندگان به حـزب و پایگاه اجتماعی این حزب همگی نظرات راسـت افراطی دارند. تقیه این رهبران هم فقط تا آغاز اولین بحران بیکاری و یا بحران اقتصادی بیشـتر دوام نخواهد آورد. چون از فـردای بحران بیکاری پرده‌ها کنار خواهد رفت و هر چه بحران تشدید یابد، نیروهای راست افراطی نیروی بیشتری خواهند گرفت! از نظر من آنچه اهمیت دارد ضرورت داشتن آگاهی بیشتر از شرایط مسلمانان در اروپا و به‌ویژه در آلمان برای خوانندگان ایرانی است، و علی‌الخصوص داشتن اطلاعات دقیق‌تر از حزب آلترناتیو برای آلمان است. به همین دلیل است که من به این حزب و شعارها و دیدگاه‌های آن بیشتر خواهم پرداخت.

این حزب اساساً برنامه مدون و مشخصی ندارد. اختلافات در سطح رهبری بسیار شدت گرفته است، طی چند ماه گذشته چند نفر از سران حزب ازجمله خانم «فراوکه پتری»، رهبر حزب و همسـر او مارکوس پرتسل، رهبر فراکسیون این حزب، در ایالت نوردراین –وستفالن، همچنین خانم اووه وورلیتسر، مدیر اجرایی پارلمانی و کریستن موستر، معاون رئیس فراکسـیون حزب، جدایـی از حزب را اعلام کرده‌اند. حتی ممکن اسـت این جریان در ادامه به یک انشـعاب بینجامد. هیچ‌یک از رویدادها مسئله اساسی نیست و اهمیت چندانی ندارد، آنچه مهم است این است: نژادپرستی، بیگانه‌هراسی و گرایش به راست در میان توده‌های مردم چشمگیر است!

این حزب تنها با بحث‌های تحریک‌آمیز در صدد تشدید تنش است، درست همان کاری که جنبش «پاگیدا» با طرح شعارهایش می‌کند و با نگرشی که نسبت به خارجی‌ها دارد و آن‌ها را نه بخشی از توانمندی جامعه آلمان، بلکه علت و سبب مشکلات این کشور معرفی می‌کند، باعث مسموم‌شـدن فضای بحث‌ها شـده و می‌شـود و خواهد شد. این بحث‌ها جامعه را به‌سوی دو قطبی‌شـدن سوق می‌دهد، و این دو قطبی‌شدن نیز به‌نوبه خود فضای جامعه را بیشتر مسموم می‌کند. تنشِ هرچه بیشتر راز بقای این احزاب است! این حزب نماینده بخشـی از جامعه آلمان است؛ یعنی «آتش زیر خاکستر!» و توانسته پتانسیل نیروهای ناسیونالیست و دست راستی را هم که همیشه در این جامعه وجود داشته بسـیج کند، چون آبشخور نظری این حزب بیگانه‌هراسی و نژادپرستی و یهودی‌ستیزی و امروزه روز هم به‌ویژه مسلمان‌سـتیزی اسـت درواقع جریان بسیار خطرناکی می‌تواند بشود. باید بسیار هشیار بود.

نخست: به این دلیل که بین این حزب و جنبش افراطی «پاگیدا» که هر هفته تظاهراتی در ضدیت با «مسـلمانان و اسلامی‌شـدن غرب» برگزار می‌کند ارتباط‌های مشکوکی

وجود دارد. خـود این جنبش پاگیدا یک حرکـت کاملاً نئونازیسـتی اسـت و در حقیقت قلـه کوه یخی اسـت که بخش اعظم آن دیده نمی‌شـود. پایگاه اجتماعی این حزب فقط به مخالفان با مهاجران اخیر محدود نمی‌شود.

دوم: در جامعـه آلمـان، نژادپرسـتی، خودبزرگ‌بینـی، بیگانه‌هراسـی و بیگانه‌ستیزی، ضدیت با یهودیان که امروزه خود را بیشتر در ضدیت با مسلمانان نشان می‌دهد، بسـیار گسـترده‌تر، ریشـه‌دارتر و سـابقه‌دارتر از آن چیـزی اسـت که در رسـانه‌ها مطرح می‌شـود. مسـئول اسبق جامعه یهودیان آلمـان، فریدمن، در یکی از گفت‌وگوهـای تلویزیونی صریحـاً گفت که بیش از ۳۰ درصد آلمانی‌ها ضد یهودند. برای شـناخت درست این جامعه باید به کنایپه‌ها (آبجوفروشی‌ها یا میخانه‌های شهرهای آلمان)، حمام‌های سـونا، استخرهای عمومی شـهر، فرآین (باشـگاه‌ها و کلوب‌های) فوتبال سری زد تا فهمید در زیر پوسـت شـهر چه می گذرد. امروزه در کنایپه‌ها بیـش از ۹۰ درصد مضمـون صحبت‌ها را دو موضوع مهاجرتِ خارجی‌ها و فوتبال تشـکیل می‌دهد. به دنبالِ مهاجرت خارجی‌ها بلافاصله موضوع مسـلمان بودن آنان پیش کشیده می‌شود، و موضوعات حملات انتحـاری و باقی قضایا. از تاریخ بایـد آموخت! پس از شکسـت هیتلر و پس از پایان یافتن جنگ دوم جهانی و پـس از بازدید اجباری مردم از بازداشـتگاه‌های نازی با دسـتور متفقین و پس از دیدن کوره‌های آدم سـوزی و اتاق‌های گاز و افشاشـدن بسـیاری از جنایات ارتش و سـازمان امنیت، در یک همه‌پرسی بیش از ۵۰ درصد مردم رسماً از هیتلر جانبداری کرده بودند!

درست است که بیش از نیم‌قرن امریکایی‌ها کوشیدند در آلمان و ژاپن «فرهنگ دمکراتیک» را از طریق رسانه‌های گروهی ترویج و تبلیغ کنند. درست است که این جامعه جنبش ۱۹۶۸ را به‌خود دیده اسـت؛ درسـت است که امروزه نسل سـوم بعد از جنگ، دیگر با همان ایده‌ها و دیدگاه‌های دوران هیتلر زندگی نمی کنند، ولی به‌یاد داشته باشیم تمامی آن رویدادها در لایه‌های آکادمیک صورت گرفته و توده‌ها بسیار بسـیار دیر ارتقا پیدا می کنند. من شاهدم که توده‌های کم‌سواد و حتی بعضی از باسوادهای دانشگاهی، گورهای سمبلیک سربازان جنگ‌های اول و دوم جهانی را بـه زیارتگاه تبدیل کرده‌اند. در نقاطی که کشـته‌های بیشتری در این دو جنگ داده‌اند، مکان کوچکی درست شبیه سقاخانه‌های ما درست کرده‌اند، به ابعاد ۲ متر در ۲ متر و درون آن‌ها سنگ‌نوشـته‌ای قرار داده‌اند با این مضمون: یاد سـربازانی را که در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ کشـته شـده‌اند گرامی بداریم. بیست سی سال پیش به هیچ روی این رسیدگی را که اخیـراً از این مکان‌ها می‌بینم شـاهد نبودم. گویا عده‌ای رسالت زندگی خود می‌دانند که بیایند و همیشه شـمع این محل را تعویض کننـد و خلاصه به‌طور دائم در این «سـقاخانه‌های» آلمانی مرتب شمع روشن است و نظافت می‌شوند، چیزی که سی سال پیش اصلاً یک مورد هم مشـاهده نمی‌شـد و نبض جامعـه در اینجاها می‌زند و نه در دانشگاه‌ها.

در سـال‌های دهـه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ خارجی‌هـا را در کمپ‌های پناه‌جویی زنده‌زنده به آتش نمی کشـیدند، از جوانـان تـرک و ایتالیایـی که بـرای کار بـه آلمان می‌آمدند، دختـران بولونـد آلمانی هنگام پیاده‌شـدن از قطار با موتورسـیکلت‌های وسـپاِ مجانی اسـتقبال می کردنـد، در سـال‌های ۱۹۶۸ ـ ۱۹۶۹ برلین زیر پای دانشجویان عصیانگری که برضد «گناهان پدرانشان» و خشک‌اندیشی‌های اشـرافیت و رفتارهای فاشیستی قیام کـرده بودند، می‌لرزیـد، در آن دوران اگر افراطی گری هم به‌غلط بود گروه چپ افراطی «بادر ماینهوف» بود. در چهـار دهه بعد از جنـگ، جوانان آلمانی گروه‌های زیرزمینی تشکیل نمی‌دادند تا ده نفر را بکشند و پس از شش سـال زندگی مخفی دستگیر شوند، آن هم از کل گـروه فقط یک زن، که حالا دادگاهی اسـت و تبدیل به قهرمان جوانان دیگری شده است. دیروز تاریخ امروز اسـت. همه آن سال‌ها به تاریخ پیوسـته و امروز ـ یعنی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ ـ تاریخ فردا خواهد شد!

سـه: حزب «آلترناتیو برای آلمان» بعضی از شـعارهای ضـد نظـام «پاگیـدا» ماننـد: lügenpresse یعنـی «رسـانه‌های دروغگـو» را برای خود برگزیده اسـت، که بیشـتر یادآور دوران قدرت‌گیـری نازی‌ها در آلمان اسـت. یکـی از تلخ‌ترین طنزهای تاریخ این اسـت که هم این حزب، هم جنبش پاگیدا و هم پدیده ضدیت با خارجی‌ها پایگاه بسیار نیرومندی در مناطق شرق آلمان ـ آلمان شرقی سابق ـ دارند. حزب آلترناتیو، حزب مرکل را در ایالت ساحلی مکلنبورگ ـ فورپومرن، زادگاه خودِ خانم مرکل، از مقام اول به حزب سوم تقلیل داده است. ۲۷ درصد آرا در بخش شـرقی آلمان به این حزب تعلق گرفته اسـت، فراموش نکنیم که در این بخش شـرقی آلمان چندین بار در سـال‌های پیش محل اقامت موقت خارجی‌ها ـ ازجمله یک کمپ ویتنامی‌ها ـ را به آتش کشـیدند. در سراسـر آلمان بیش از ده‌ها بار خانه‌های ترک‌ها و سایر خارجی‌ها را به آتش کشیده و بیش از ده نفر را زنده‌زنده سوزانده‌اند.

حزب آلترناتیو برای آلمان می گوید که این کشـور باید سیستم کنترل مرزی خود را از نو تعریف کند و مرزهای خارجـی اروپا را کامـلاً به روی مهاجـران ببندد. برای آماده‌سـاختن ذهنیـت توده‌ها به‌طور دائم طی ده سـال گذشـته در رسـانه‌های عمومی ورود خارجی‌ها و مواد قاچـاق را به نمایش می گذارند کـه با دوربین‌های ویژه شب‌بین ـ مانند فیلم‌های پلیسی گانگستری ـ از مرزهای لهستان فیلم‌برداری شده‌اند. تمامی این‌ها با سیاسـت‌های حوزه شـینگن ـــ حوزه رفت‌وآمد آزاد در اروپا ـ در تناقض است. حـزب آلترناتیو برای آلمان معتقد اسـت که آلمان باید نیـروی مرزبانی جدیدی را تأسـیس کند. «فراوکه پتری» که تا همین چند وقت پیش در رهبری حزب بود، حتی گفتـه بود که پلیس آلمان در صورت لزوم به پناه‌جویانی که قصد ورود غیرقانونی به کشـور را دارند، شلیک کند. در پس این سخنان در محافل سیاسی نیروهای راست شـدت‌گیری خشـونت علیـه خارجی‌ها نهفته اسـت. این همان بخش پنهان کوه یخی اسـت، که در هیچ‌یـک از مقالات ژورنالیست‌ها دیده نمی‌شود. حتی ممکن است بخشی از سران خود این حزب هم‌اکنون در چنین فکری نباشند؛ اما نیروهای راست افراطی مترصد فرصت هستند. آن‌ها به‌مرور در این احزاب پوپولیسـت رسـوخ خواهند کرد، چنان‌که در گذشته این تلاش‌ها را کرده‌اند.

آلترناتیو برای آلمان خواهان سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر مهاجرتـی بـرای جلوگیـری از سوءاسـتفاده از قوانین مهاجرتی آلمان است. برای پیشبرد اهدافِ خود، بررسی و حذف درخواسـت‌های پناهندگی از کشورهایی را که «امن» به شـمار می‌آیند، خواسـته است. شکی نداشته باشـید که به دنبال قدرت‌گیری راست‌ها اخراج رسمی خارجی به بهانه‌های گوناگون مسئله روز خواهد بود.

رهبـران حزب آلترناتیو می گویند سیسـتمی که برای کمک بـه پناه‌جویان بر اسـاس رسـیدگی فردبه‌فرد طراحی‌شده با مهاجرت گروهی و پذیرش کسانی که بیشترشان برای سازگاری با فرهنگ آلمان مشکل دارند، مورد سوءاستفاده قرارگرفته است. نیروهای راست طی این سـی و اندی سـالی که من در این کشور زندگی می کنـم، بـدون ذره‌ای اغراق، مـدام در بلندگوهای خـود و در تمامی گفت‌وگوهای تلویزیونی و رادیویی و در مصاحبه‌های گوناگون چه در روزنامه‌ها و چه در رادیو و تلویزیون در مورد همه خارجی‌ها و پناه‌جویان به‌کار می‌برده‌اند، اعم از کسانی که برای سازگاری با فرهنگ آلمان مشـکل داشته باشـند یا نداشته باشند، اصلاً چنین موضوعی قبلاً مطرح نبود. نیروهای راست نمی‌خواهند خارجی در این کشور باشد، باقی حرف‌ها بهانه است.

این حزب می گوید سیسـتم خدمات رفاهی و اجتماعی نمی‌تواند پاسـخگوی این حجم از پناه‌جویانی باشد که خانواده‌هایشان را هم با خود به آلمان می‌آورند. این یکی از حرف‌هـای دلِ توده‌های مردم آلمان اسـت. به‌مجرد دیـدن ما خارجی‌ها اولین چیـزی که از ذهن آن‌ها عبور می کند این است که این‌ها آمده‌اند تا از تأمین اجتماعی آلمان تغذیه کنند و البته موارد قابل‌توجهی هم وجود دارد که واقعاً هم این‌گونه اسـت. درنتیجه نیروهای راست و توده‌هـای مردم خواهـان جاروکـردن تمامی خارجی‌ها هستند.

از ماه مه سـال ۲۰۱۶ بدین سـو در برنامه حزبی آلترناتیو برای آلمان سیاسـتی کاملاً ضد اسـلامی آشکار شده اسـت. در مانیفسـت انتخاباتی این حزب بخشی وجود دارد کـه توضیح می‌دهد، چرا این حزب معتقد اسـت

«اسلام جایی در آلمان ندارد». امروز «اسلام» جایی ندارد، فردا هر مذهب و مسلک دیگری را می‌توانند جایگزین اسلام کنند، و ممنوع سازند. آلترناتیو برای آلمان می‌خواهد تأمین بودجه خارجی برای ساخت مساجد در آلمان را متوقف کند، روبنده، یا برقع و اذان‌گویی مسلمانان را ممنوع کند و امامان را در روندی که دولت تعیین می‌کند، غربال کند. من یک چپ هستم، شاید به‌ظاهر قضیه نگاه کنیم از نظر من وجود چنین موادی در برنامه یک حزب خوشایند به‌نظر بیاید، اما چنین نیست. چراکه می‌دانیم در پس این سخنان هدف آزادی انسان‌ها را نشانه رفته‌اند، می‌خواهند حق آزادی بیان، حق آزادی مذهب، و درنهایت حق آزادی انسان را در مسلخ دیکتاتوری فاشیستی قربانی کنند! دفاع از حق آزادی پوشش، حق داشتن روسری و پوشش اسلامی در این جوامع دفاع از آزادی انسان است.

در برنامه انتخاباتی حزب آمده است: مسلمانان «میانه‌رو» که هم‌رنگی با جامعه را می‌پذیرند، «اعضای ارزشمند جامعه» محسوب می‌شوند، اما تأکید می‌کند که تنوع فرهنگی در آلمان جایی ندارد و نتیجه مثبتی نمی‌دهد. حال شما قسم حضرت عباس را باور می‌کنید یا دم خروس را! وقتی می‌گویم حزب با دقت تمام تقیه می‌کند، یعنی فعلاً ظاهر را حفظ می‌کند و می‌گویند میانه‌روها بمانند. آیا فردا که بحران بیکاری فرارسد، باز هم همین را تکرار خواهند کرد، یا اینکه ساز دیگری را کوک خواهند کرد؟ تا زمانی که اقتصاد آلمان دچار بحران نشده و یکی از موفق‌ترین‌هاست، احزاب راست میانه و چپ میانه به همین روال مدیریت خود ادامه خواهند داد. اما به‌مجرد ظهور طلایه‌های بحران نوبت به راست افراطی و چپ رادیکال خواهد رسید. به این دلایل است که می‌گویم باید شعارها و سخنان و بیانیه‌های این افراد را به‌دقت و وسواس مطالعه کرد، تا به نیات درونی آن‌ها پی برد. «تنوع فرهنگی در آلمان جایی ندارد» یعنی چه؟ یعنی حق آزادی بیان برای گروهی از جامعه غیرممکن می‌شود. امروز اسلام را دشمن معرفی می‌کنند و در آینده می‌تواند جایش را با یهودیان یا هر اقلیت مذهبی و قومی و مرامی دیگری عوض کنند.

حدود دوازده میلیون خارجی در آلمان زندگی می‌کنند، چهار میلیون نفر از آن‌ها ترک‌تبارند، حداقل یک میلیون عرب و بیش از یک میلیون نفر نیز کرد هستند، که بیشترشان نیز مسلمان‌اند. آلترناتیو برای آلمان توافق ۲۰۱۶ اتحادیه اروپا با ترکیه را که با هدف توقف سیل مهاجرت از طریق حوزه بالکان به دست آمده، «تحقیرکننده» خوانده است. به این ترتیب از طریق بستن مرزهای خود می‌خواهد از ورود پناه‌جویان جلوگیری کند. البته در درازمدت این حزب باید فکری اساسی برای این دوازده میلیون بکند، چون با یک بحران اقتصادی و رشد بیکاری در جامعه ضدیت با خارجی‌ها اوج جدیدی خواهد یافت که دیگر به این سادگی‌ها شعله‌های آتشِ ناشی از آن بحران بیکاری فروکش نخواهد کرد.

چهارم: پیش از انتخابات، الکساندر گاولند، یکی از دو رهبر کنونی آلترناتیو برای آلمان، گفت که آیدان اوزگوز، وزیر مشاور در امور اجتماعی و فرهنگی، باید به کشور نیاکانش ترکیه برگردد، چون‌که خانم اوزگوز یک آلمانی ترک‌تبار است و البته او این موضوع را با کلماتی تحقیرآمیز گفته که باید «او را به آناتولی پرتاب کرد». کتاب نبرد من را به‌یاد بیاوریم و فراموش نکنیم: سیاستمداران مردم معمولی نیستند که همین‌طور فحاشی کنند و چند دقیقه بعد هم یادشان برود. سخنانی را که آن‌ها امروز به زبان می‌رانند، فردا به گلوله و بمب و موشک تبدیل می‌شود، و به‌سوی کسانی که آن‌ها را امروز «دشمن» می‌خوانند، پرتاب خواهند شد. این نیروهای راست وقتی حتی کسی چون خانم اوزگوز را که در این فرهنگ کاملاً جذب شده و به مقام مشاور صدراعظم ارتقا یافته تحمل نمی‌کنند، بقیه را چگونه تحمل خواهند کرد؟ آقای گاولند همچنین گفته که آلمانی‌ها باید به‌وجود سربازانشان در هر دو جنگ جهانی «افتخار کنند». آیا آشکارتر از این می‌شود از سیاست‌های هیتلر دفاع کرد؟ آیا صریح‌تر از این می‌شود از دو جنگ امپریالیستی دفاع کرد؟ آیا روشن‌تر از این می‌توان توده‌ها را گوشت دم توپ ساخت؟

چندی پیش از این بیورن هوکه، یک سیاستمدار ارشد دیگر این حزب، به‌دلیل محکوم‌کردن ساخت بنای یادبود هولوکاست در برلین موجی از خشم و انتقاد را برانگیخت. او به طرفدارانش گفته بود آلمانی‌ها «تنها ملتی هستند که یک بنای یادبود شرم‌آور در پایتخت کشورشان ساخته‌اند». برای من تک‌تک این کلمات یادآور سخنرانی‌های هیتلر در رابطه با جنگ اول جهانی است. او برای بسیج توده‌ها یادآوری کرده بود که فرماندهان ارتش آلمان با چه حقارتی قرارداد شکست جنگ اول جهانی را امضا کرده‌اند. دمیدن در غرور کاذبِ ملی ساده‌ترین راه کشاندن توده‌ها به‌دنبال اهداف جنگ‌طلبانه است.

از کجا می‌توان پی برد که این حزب دم‌به‌دم گرایش بیشتری به راست پیدا کرده است؟ هدف اولیه از تأسیس حزب آلترناتیو برای آلمان در سال ۲۰۱۳ درواقع مخالفت با کمک مالی به کشورهای در حال ورشکستگی حوزه یورو و مقابله با ایده حفظ واحد پول اروپایی بود؛ اما در عمل تبدیل به حزب ضد مهاجرتی و ضد اسلامی شده است.

یکی از بارزترین نشانه‌های گردش به راست

برند لوکه، اولین رهبر حزب، ریاست گروهی از اقتصاددانان را برعهده داشت که با کمک مالی به یونان و کشورهای جنوب اروپا در زمان بحران آن کشورها مخالف بودند. آن‌ها می‌گفتند که مالیات‌دهندگان آلمانی نباید جور بدهی‌های هنگفت کشورهای ولخرج و بی‌مبالات حوزه یورو را بکشند. او در سال ۲۰۱۵ به این دلیل که می‌گفت حزب بیش از حد بیگانه‌ستیز شده است آن را ترک کرد. خروج او اولین نشانه آشکار گردش به راست حزب بود و تغییر و تحولات چند ماه اخیر نیز در سطح رهبری در همین راستاست.

من در حالی این سطور را سیاه می‌کنم که علامت صلیب شکسته دوباره طی ده سال گذشته برای تهدید خارجیان در محلاتی که تعداد آن‌ها بیشتر است، از جانب نیروهای افراطی بر در و دیوار کشیده می‌شود. وقتی به سلمانی محله می‌روی و حتی پس از اصلاح چند یورو هم افزون بر دستمزد رسمی در جیب او می‌گذاری و با اینکه مشتری دائمی هم هستی، اما سلمانی باز هم هر بار بحث‌های دفعات پیش ــ نظرات و شعارهای نئونازی‌ها ــ را تکرار می‌کند. وقتی با دوچرخه برای گردش می‌روی و از شهر کمی خارج می‌شوی دیگر جرئت نمی‌کنی با کسی صحبت کنی، چون از واکنش آن‌ها بیم داری. مناطق روستایی اصلاً جای مناسبی برای خارجی‌ها نیست. وقتی در ایستگاه مرکزی قطار آدریس از کارکنان راه‌آهن سؤالی می‌پرسی، به‌مجرد اینکه لهجه شما را متوجه می‌شود که آلمانی نیستی، باید از تغییرات خطوط چهره‌اش، حدیث مفصل بخوانی از آن مجمل. تمام این‌ها در حالی است که سرایدار ساختمان منزل مسکونی‌ات روی در ورودی اتاق کارش یک برچسب «Schnauze voll!» زده یعنی از دست شماها و مراجعات بی‌حساب‌وکتاب شماها «دیگه جونم به لبم رسیده!»، محله ما پر است از خارجی‌ها و گمان نکنید فقط آسمان محله ما این‌قدر تیره است. نه، آسمان همه‌جا همین رنگ است! و اما این یک روی سکه بود، و هر سکه‌ای معمولاً دو روی دارد.

با تمامی این اوصاف آلمان هنوز هم یک کشور دموکراتیک با حاکمیت قانون است. هنوز قانون در اینجا حرف اول را می‌زند. برای قضاوت در مورد پیشرفته‌بودن یا نبودن هر کشوری مهم‌ترین موضوع مورد بررسی در درجه نخست قانون و نحوه اجرای آن است. هنوز هم یکی از بهترین کشورها برای فراریان از جنگ و از چنگ دیکتاتورهای ریز و درشت جهان، همین کشور آلمان است. هنوز هم دختران من با خانم آنجلا مرکل از نظر قانونی دارای حقوق یکسان هستند. هنوز هم برای تنها نوه‌ام آینده بهتری را در همین‌جا می‌بینم. هنوز هم پناه‌جویان از سراسر جهان فریاد می‌زنند «Germany, German!». هنوز هم در مقایسه با جاهایی که قبلاً بوده‌ام، در اینجا احساس امنیت بیشتری می‌کنم. هنوز هم جامعه آلمان یکی از کتاب‌خوان‌ترین جوامع جهانی است. و نیک می‌دانم که این مطالعه‌ها در درازمدت تأثیر خود را خواهند داشت. هنوز هم حق آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تجمع، آزادی تشکل، آزادی مذهب، مرام و مسلکی که در اینجا در اختیار ما خارجی‌هاست، در هیچ جای دیگر دنیا نصیب ما نمی‌شد. هنوز هم برای فرزندانم آینده بهتری را در همین کشور متصورم. هنوز هم وقتی در تظاهرات علیه رهبر کشور دستگیر می‌شوم، اطمینان دارم که شکنجه و توهین در انتظارم نیست و با من خارجی همان‌طور برخورد می‌کنند که با یک نفر آلمانی برخورد می‌شود. نهایتاً یک شب نگه‌می‌دارند و صبح مرخص می‌شویم. هر لحظه پلیس با کلمه «Sie» یعنی شما مرا خطاب می‌کند. به فرزندانم توصیه می‌کنم در همین کشور برای آینده بهتر خود و فرزندانشان تلاش کنند. هنوز یکی از کشورهایی که تبعیض کمتری بین گروه‌های مختلف اجتماعی اعمال می‌شود، همین آلمان است. هنوز هم پلیس این کشور را در برخورد با خودم در موارد گوناگون، با کشورهایی که قبلاً در آن‌ها زیسته‌ام مقایسه می‌کنم، زمین تا آسمان فرق می‌کند. آری از زمین تا آسمان! هنگام دوچرخه‌سواری چنان احساس امنیتی به من دست می‌دهد که در جای خود مثال‌زدنی است. خلاصه این سیاهه بسیار بلند است. وقتی با ذره‌بین انتقادی سی سال در یک جامعه زندگی کنی طبیعی است که انبانی پر از مسائل خواهی داشت.■

دفاع اسرائیل از استقلال کردستان

دیوید هالبفینگر
برگردان: هادی عبادی

بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، با بیانیه‌ای دوجمله‌ای در حمایت از طرح کردها برای برگزاری رفراندوم برای استقلال، کشمکش این رژیم را با بقیه بازیگران منطقه خاورمیانه تقریباً به اوج رساند. نتانیاهو که نه‌تنها از رفراندوم بلکه از تشکیل دولت کرد حمایت کرده، برای این اقدام خود دلیل استراتژیک دارد: جدایی کردستان می‌تواند برای اسرائیل در برابر ایران ارزشمند باشد چراکه ایران نیز مناطق کردنشین دارد.

اولین یهودی‌ها در کردستان از میان آخرین اقوام اسرائیلی بودند که در قرن هشتم پیش از میلاد از سرزمین خود به‌اجبار خارج شدند. آن‌ها از سرزمین جدید راضی بودند طوری که وقتی کوروش کبیر بر بابلی‌ها پیروز شد و به یهودی‌ها اجازه داد تا به سرزمین خود بازگردند، بسیاری تصمیم گرفتند در همان حوالی بمانند. شش قرن بعد صلاح‌الدین ایوبی که کرد بود، پس از غلبه بر اورشلیم با یهودیان به مروت رفتار کرد و حتی مایمونیدس یهودی را به‌عنوان پزشک خود برگزید. در دوران جدید و پس از تشکیل اسرائیل در ۱۹۴۸، یهودیان کرد به اسرائیل مهاجرت کردند. پیوندها میان کردها و اسرائیلی‌ها از دهه ۶۰ میلادی عمیق‌تر شده چراکه این دو اقلیت که محبوب سایر نیروهای منطقه‌ای نبوده‌اند و حتی به کمک بین‌المللی نیاز داشته‌اند، مرتباً به یکدیگر کمک کرده‌اند. کردها بارها برای لابی در واشنگتن از حامیان اسرائیل الگوبرداری کرده‌اند.

در حالی که رهبران کرد تلاش کردند تا به‌علت ترس از مخالفت اعراب، آشکارا از حمایت اسرائیل بهره‌مند نشوند، پرچم اسرائیل در میان هواداران کرد در اربیل و اروپا مورد استفاده قرار می‌گرفت. کردها در میان تمام اسرائیلی‌ها و از جمله ۲۰۰ هزار یهودی کرد حامی دارند؛ اما زوری ساگی، سرتیپ بازنشسته ارتش اسرائیل، بیش از دیگران برای چنین حمایتی دلیل دارد. رؤسای ساگی در زمستان ۱۹۶۶ او را به مأموریتی مخفی فرستادند تا به مصطفی بارزانی و نیروهای پیشمرگه او کمک کنند. بعد از شکست همسایگان عرب اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و پس از کودتای بعثی‌ها در سال بعد، عراق نیز محیطی ناامن برای جمعیت یهودیان شد. این بار نوبت پیشمرگه‌ها بود تا کمک کنند. کردها به یکهزار تن از آن‌ها کمک کردند تا از عراق فرار کنند.

یکی از فراری‌ها، زامیر شمتف، ۶۳ ساله بود که اکنون در هرتزیلیا دندانپزشک است. او در سال ۱۹۷۰ نوجوان بود که والدین و افراد فامیلش تلاش کردند تا از عراق فرار کنند. بر اساس گفته‌های شمتف، آن‌ها دستگیر شدند و برای یک ماه زندانی شدند اما وقتی دوباره تلاش کردند از آن‌ها اخاذی شد، توسط ارتش دستگیر شدند و به بغداد فرستاده شدند، جایی که پدرش مورد بازجویی وحشیانه قرار گرفت. آن‌ها در تلاش سوم برای فرار با کمک کردها موفق شدند و وقتی پدر او خواست تا در ازای کمک، ساعت طلای خود را به مرد جوان بدهد، مرد جوان گفت: «من مسعود بارزانی پسر مصطفی بارزانی هستم. اگر پدرم بفهمد ساعت را گرفته‌ام مرا حلق‌آویز می‌کند! فقط درخواست می‌کنم ما را در آینده به یاد داشته باشید.»

این روزها کردها برای دستیابی به رؤیای استقلال گام برداشته‌اند اما این اقدام آن‌ها را به‌شدت منزوی کرده است. عراقی‌ها با رفراندوم مخالفت می‌کنند چراکه به دنبال کشوری یکپارچه هستند. ایران و ترکیه نگران افزایش درخواست‌های جدایی‌طلبانه در میان اقلیت‌های کردنشین هستند. ائتلافی از قدرت‌ها در شورای امنیت سازمان ملل از این هراس دارند که رفراندوم باعث اختلال در تلاش‌های مربوط به شکست داعش شود؛ اما به گفته کارشناسان، نتانیاهو با تأیید این رفراندوم چیزی را از دست نمی‌دهد. به گفته کنت پولاک، تحلیلگر سابق سازمان سیا و مأمور شورای امنیت ملی که اغب اوقات از کردستان دیدن می‌کند می‌گوید: «اسرائیل از اینکه دوستی در منطقه داشته باشد، ناامید شده است. کردها می‌خواهند دوست اسرائیل باشند و به فلسطینی‌ها هم اهمیتی نمی‌دهند. در این صورت اسرائیل به هم‌پیمانی ارزشمند در برابر ایران دست می‌یابد. میان کردهای ایران و عراق پیوندهای عمیقی برقرار است. اسرائیل می‌خواهد با ترغیب کردهای ایران به استقلال، برای ایران مشکل درست کند».

به اعتقاد پیتر گالبریث، دیپلمات سابق که تجربه وسیعی در مورد کردستان دارد، سیاست امریکا حمایت از یکپارچگی عراق است در حالی که اسرائیل عمل‌گرایانه‌تر رفتار کرده است. او می‌گوید: «چرا وقتی می‌توانیم بخشی از عراق را در کنترل داشته باشیم، همه این کشور را از دست بدهیم؟»

اگرچه همچنان برخی از تحلیلگران و اسرائیلی‌های عادی هستند که به‌طور احساسی از کردها دفاع می‌کنند. شمتف، دندانپزشک زاده عراق، می‌گوید: «ما هر دو توسط افرادی محاصره شده‌ایم که می‌خواهند ما را نابود کنند. کردها امثال مرا نجات دادند. اکنون‌که اعلام استقلال کرده‌اند، نوبت ماست که از آن‌ها حمایت کنیم.»■

منبع: نیویورک‌تایمز

تاریخ: ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۷

طبق اظهارات وزیر سابق امور خارجه قطر: عربستان سعودی و قطر جنگ سوریه را شعله‌ور کردند

زن ادرا
برگردان: هادی عبادی

محمد عطایی: دو نکته که می توان به آن اشاره کرد، این است که به دنبال افزایش فعالیت گروه‌های تروریستی در سوریه، نگاه بسیاری از مردم این کشور به نقش ارتش مثبت شد. درواقع حمایت مردمی از حکومت سوریه و اسد، حمایت از ارتش است که کشور را از فرورفتن به کام آشوب بیشتر حفظ می کند. این تحلیل درباره مصر هم صادق است. به نظرم، حمایت برخی از مردم از السیسی در واقع حمایت از ارتش است.

در رابطه با نقش مخرب خلیجی‌ها در سوریه، اشاره به مصاحبه صریح حمد بن جاسم، وزیر خارجه پیشین قطر، درباره اتاق مشترک عملیاتی با عربستان و امریکا برای هدایت ناآرامی ها در سوریه، تأییدکننده محتوای مقاله خواهد بود. حمد بن جاسم بن جابر آل ثانی، وزیر خارجه سابق قطر، نقش شرم‌آور کشور خود را در شعله‌ورکردن شورش در سوریه در مارس ۲۰۱۱ آشکار کرد، اقدامی که درنهایت به یکی از خونین‌ترین جنگ‌های نیابتی جهان تبدیل شد.

این اظهارات بن جاسم چند روز پیش در مصاحبه با فایننشال‌تایمز مطرح شد. به‌رغم آنکه وقایعی حیرت‌انگیز در این مصاحبه ارائه شد، این مصاحبه از جانب اکثر رسانه‌های عربی و غربی نادیده گرفته شد.

وزیر خارجه سابق این امر را به‌وضوح بیان کرد که آنچه در سوریه اتفاق افتاد، انقلاب نبود، بلکه «بازی بین‌المللی» بود که ایالات‌متحده چراغ‌سبز آن را به عربستان و قطر داده بود.

او به خبرنگار فایننشال تایمز گفت: «می‌خواهم نکته‌ای را به شما بگویم. از وقتی در بحران سوریه مشارکت کردیم، نقش اصلی به ما سپرده شده بود که البته باید از بی‌میلی سعودی‌ها نسبت به این مسئله در آن زمان تشکر کرد؛ اما بعداً اوضاع عوض شد و سعودی‌ها از ما خواستند تا جایگاه اول را به آن‌ها بسپاریم، امری که درنهایت منجر به رقابت شد. از نظر ما چنین شرایطی اصلاً مناسب نبود.»

هم زمان‌بندی و هم اهمیت این اظهارات کاملاً روایت ارائه‌شده توسط رسانه‌های غربی و عربی را مبنی بر اینکه انقلاب سوریه علیه حاکم این کشور شکل گرفته و با کمک ایران و روسیه سرکوب می‌شود، رد می‌کند.

کمپین‌های گمراه‌کننده بر هم‌پیمانان اسد نیز تأثیر داشتند. به روسیه و ایران برچسب حمایت از تروریسم و بی‌ثبات‌کننده امنیت منطقه‌ای زده شد و حزب‌الله در لیست سیاه گروه‌های تروریستی قرار گرفت. همه این‌ها فقط به این علت بود که روسیه، ایران و حزب‌الله در کنار ارتش سوریه با گروه‌های تروریستی مبارزه می‌کردند.

شاید اعترافات حمد بن جاسم باعث عکس‌العمل‌های جدی نسبت به عربستان، قطر و حتی ایالات‌متحده شود. دولت سوریه ازنظر قانونی و بر اساس همین اظهارات می‌تواند به علت آسیب‌های وارده به خانواده‌های قربانیان جنگ و همچنین برای بازسازی ارتش این کشور ادعای خسارت کند.■

منبع: Almasdarnews
تاریخ: ۲۵ آوریل ۲۰۱۶

طرح صهیونیستی فروپاشی کشورهای عرب خاورمیانه و اسرائیل بزرگ

برگردان: محمدحسین رفیعی

این طرح را تئودور هرتزل، بنیان‌گذار صهیونیسم، در سال ۱۹۰۴، رابی فیش‌من[1] در ۱۹۴۷، ادد آینون[2] در ۱۹۸۲ و خانم رایس در ۲۰۰۶، طراحی کرده‌اند و مرتباً تکرار شده است.

اسرائیل بزرگ‌تر:[3] نقشه صهیونیسم برای خاورمیانه

تئودور هرتزل در ۱۹۰۴ گفته است: دولت یهودی از «نیل تا فرات گسترش می‌یابد.»

رابی فیش‌من، عضو آژانس یهود فلسطین، در ۹ جولای ۱۹۴۷ در کمیته ویژه UN گفته است: «سرزمینی که برای اسرائیل قول داده‌اند از رودخانه مصر تا فرات گسترش خواهد یافت و شامل بخش‌هایی از سوریه و لبنان هم خواهد شد.»

استراتژی اسرائیل در دهه ۱۹۸۰[4]

انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاهی عرب ـ امریکایی در ۱۹۸۲ طرح اودِد آینون، روزنامه‌نگار اسرائیلی و عضو پیشین وزارت خارجه اسرائیل، را فاش کردند که در نشریه کیونیم،[5] وابسته به دپارتمان اطلاعات سازمان صهیونیسم جهانی، منتشر شده بود. او در کتابش (۱۹۸۲) استراتژی اسرائیل را در دهه ۱۹۸۰ بیان کرده است. این سند، روشن، باجزئیات و بدون ابهام است که استراتژی صهیونیسم در خاورمیانه را بیان می‌کند. در این طرح دو نکته اساسی وجود دارد:

اول ـ اسرائیل باید قدرت برتر منطقه باشد؛

دوم ـ کشورهای عربی کنونی منطقه باید به کشورهای کوچکی تبدیل شوند. مفهوم «کوچک» بستگی خواهد داشت به «قومیت» و «مذهب» در هر کشوری از اعراب؛

آرزوی صهیونیسم این است که این کشورها، اقمار اسرائیل خواهند شد. این طرح جدیدی نیست. اسرائیل در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ لبنان را به‌منظور عملیاتی شدن بخشی از این طرح اشغال کرد.

باید توجه کرد که تنها فلسطینی‌ها نیستند که مورد تجاوز اسرائیل قرار می‌گیرند. دیگر کشورهای عربی هم در طرح آقای اودِد آینون قرار دارند که دیر یا زود نوبت آن‌ها نیز خواهد شد. جای تأسف است که کشورهای عربی واکنش مناسبی به این استراتژی صهیونیسم در منطقه نشان نمی‌دهند.

برای نمونه زئیوشیف،[6] مسئول بخش نظامی روزنامه هاآرتص در تاریخ ۱۹۸۲/۲/۶ در این روزنامه نوشته است: «فروپاشی عراق به دولت شیعی، دولت سنی و کردستان بهترین است» این طرح شبیه آن چیزی است که هیتلر برای شرق اروپا داشت که اجماع جهانی ضد فاشیسم جلوی آن را گرفت.

بعدها در سال ۲۰۰۶ خانم رایس، وزیر خارجه وقت امریکا، در سفری به تل‌آویو طرح «طرحی برای خاورمیانه جدید» را مطرح کرد که کپی طرح آقای آنیون در ۱۹۸۲ بود.

جان کری، وزیر خارجه بعدی امریکا، اعلام کرد اگر مذاکرات شکست بخورد، سوریه باید تقسیم شود. باید توجه داشت جنگ عراق، جنگ لبنان در ۲۰۰۶، جنگ لیبی در ۲۰۱۱ و جنگ کنونی سوریه در راستای تحقق «اسرائیل بزرگ» است.■

پی‌نوشت:

۱. Rabbi Fischmann
۲. Oded Yinon
۳. نقل از انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاهی عرب ـ امریکایی، سوم مارس ۲۰۱۳. Global Research, Sep ۲۰۱۷/۰۲
۴. انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاهی عرب ـ امریکایی در ۱۹۸۲
۵. Kivunim
۶. Ze'evschiff

منابع:

۱. Global Research ۰۲,۲۰۱۷
۲. Association of Arab - American University Graduates, Belmont, Massachusetts, ۱۹۸۲.
۳. Balkan Near Eastern Journal of Social Sciences, ۰۳) ۰۳ :۱۰۱۷)

دولت ترامپ به دنبال راهی آبرومندانه برای اصلاح برجام

کاترینا منسون
برگردان: صحرایی

به‌گفته مقامات رسمی رئیس‌جمهور [ترامپ] در مورد قرارداد هسته‌ای به دنبال سیاست سخت‌گیرانه‌تری است، بدون آنکه بخواهد برجام را کنار بگذارد.
مقامات ارشد دولت ایالات‌متحده در حال فشار برای اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر علیه ایران، بدون از بین بردن توافق هسته‌ای تاریخی با این کشور هستند. توافقی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا، آن را «شرمساری» نامیده است و تهدید به از بین بردن آن کرده است.
آقای ترامپ باید تا ۱۵ اکتبر اعلام کند که آیا معاهده سال ۲۰۱۵ را مجدداً تأیید خواهد کرد یا نه. معاهده‌ای که در آن ایران موافقت کرده است برنامه هسته‌ای خود را در ازای لغو بخشی از تحریم‌ها محدود کند. این معاهده توسط هفت کشور امضا شد و شورای امنیت سازمان ملل متحد آن را تأیید کرد.
ترامپ پیش از دیدار با سران نظامی ایالات‌متحده در روز پنجشنبه گفت: «ما باید رفتارهای ستیزه‌جویانه مداوم و جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران را متوقف کنیم. آن‌ها به روح توافق پایبند نیستند.» چندی بعد وی بدون اینکه به‌وضوح اشاره کند که آیا درباره ایران صحبت می‌کند یا نه، به خبرنگاران گفت: «شاید این آرامش قبل از طوفان است.»
یکی از مقامات ارشد دولت به فایننشال‌تایمز گفت که علی‌رغم نارضایتی آقای ترامپ درباره این معاهده، او هنوز امیدوار است که بتواند این توافق را بدون اینکه از آن خارج شود، اصلاح کند و هنوز درباره اینکه در موعد بعدی [۱۵ اکتبر] برای تأیید برجام چه تدبیری قرار است اتخاذ شود، تصمیمی گرفته نشده است.
مقامات دولتی تأکید کردند که عدم صدور تأییدیه برای کنگره به‌خودی‌خود ایالات‌متحده را در موضع نقض معاهده قرار نمی‌دهد، و درواقع دولت در حال مذاکره با کنگره در مورد چگونگی رویه‌های متعاقب است.
بسیاری انتظار دارند ترامپ در موعد مقرر از تأیید معاهده سر باز زند. اما مقامات دولت به‌سختی تلاش می‌کنند تا راهی برای اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر امریکا در قبال ایران، به‌عنوان بخشی از برنامه نه ماهه بازنگری استراتژی ایران، پیدا کنند، بدون اینکه این معاهده را به خطر بیندازند. اما اگر ترامپ از ارسال تأییدیه سر باز زند، کنگره شصت روز برای اعمال مجدد تحریم‌ها فرصت خواهد داشت. اقدامی که احتمالاً این معاهده را ویران خواهد کرد و شاهد این خواهیم بود که ایران برنامه هسته‌ای خود را بدون هیچ‌گونه محدودیتی ادامه خواهد داد.
مقامات غربی می‌گویند آقای ترامپ از قوانینی که هر نود روز از او می‌خواهد توافقنامه‌ای را تأیید کند که آن را «بدترین توافق ممکن» تعبیر کرده، خسته شده است. رویه‌ای که مطابق با قانون سال ۲۰۱۵ به کنگره حق نظارت بر توافق‌نامه را می‌دهد.
به گفته یکی از مقامات غربی: «او به دنبال گزینه‌هایی است که شرمساری‌اش در سیاست داخلی را به دلیل آنکه در نهایت مجبور است توافق را حفظ کند، تقلیل دهد».
طبق گزارش‌ها، مقامات کنگره در ارتباط مستمر با کاخ سفید و سایر اعضای دولت هستند، تا در خصوص خواسته ترامپ از کنگره با یکدیگر رایزنی کنند.
مقامات ارشد و نمایندگان رسمی اروپا به‌طور منظم با قانون‌گذاران ایالات‌متحده در مورد این توافق جلسه برگزار می‌کنند. جلساتی که وزیر دفاع امریکا، جیم ماتیس، در روز سه‌شنبه خطاب به کنگره اعلام کرد در جهت منافع امنیت ملی ایالات‌متحده به قوت خود باقی است.
بر اساس گفته‌های افراد مطلع از جلسات، یکی از افرادی که با قانون‌گذاران دیدار داشته، رکس تیلرسون، وزیر امور خارجه ایالات‌متحده است. کسی که از لحاظ سیاسی مرتباً با رئیس‌جمهور اختلاف‌نظر دارد و البته روز چهارشنبه برخی گزارش‌ها مبنی بر استعفای خود را رد کرده است. هفته گذشته آقای تیلرسون با کوین مک‌کارتی، رهبر اکثریت مجلس، دیدار کرد. آقای مک‌کارتی که موضع سخت‌گیرانه‌تری نسبت به ایران دارد، یکی از تنها دو رهبر جمهوری‌خواه است که در صورت عدم‌تأیید توافق توسط ترامپ می‌تواند قوانینی را برای اعمال مجدد تحریم‌های ایران در کنگره با رویه‌ای فوری، ارائه کند.
آقای تیلرسون می‌گوید ایران از نظر فنی تابع توافق است. اما او علاوه بر این می‌گوید «مشکلات قابل‌توجهی» با آن دارد، ازجمله اینکه شروط به‌اصطلاح غروب آفتاب (sunset provisions) را که طبق آن محدودیت تولید اورانیوم غنی‌شده ایران پس از سال ۲۰۲۵ مرتفع می‌شود ایرادی جدی می‌داند.
با این حال، آقای تیلرسون به‌جای پاره کردن معاهده، خواهان اجرای بهتر آن است. او همین‌طور، با اشاره به برنامه موشکی بالستیک ایران، حملات سایبری و همین‌طور نقش این کشور در سوریه، یمن و عراق، می‌خواهد ایالات‌متحده «روش‌های جایگزین» برای فشار بر ایران جهت تغییر رفتار خود در منطقه اتخاذ کند.
آقای تیلرسون روز چهارشنبه به خبرنگاران گفت: «ما پیشنهادی برای رئیس‌جمهور خواهیم داشت - قصد داریم چند گزینه به او پیشنهاد دهیم». «ما نمی‌توانیم اجازه دهیم روابط با ایران تنها با توافق هسته‌ای تعریف شود.»
دولت هنوز بر سر این گزینه‌ها بحث می‌کند. این بحث‌ها ممکن است بر سر لغو یا گسترش الزامات کنگره برای تأیید مجدد این معامله باشد. همچنین ممکن است مجازات‌های قانونی قوی‌تری علیه ایران، در موارد خارج از معاهده، را دنبال کند.
در هر مورد، به شصت رأی سنا نیاز است، و این یعنی دولت باید حداقل هشت نماینده دموکرات را متقاعد کند.
یک نماینده ارشد دموکرات در سنا می‌گوید: «دموکرات‌ها بر این باورند که رئیس‌جمهور باید توافق را تأیید کند، ختم کلام.» و ما در مذاکرات بازدارنده، آن هم بدون هیچ متنی، بر اساس این فرض که رئیس‌جمهور نمی‌خواهد توافق را تأیید کند، شرکت نمی‌کنیم. مؤثرترین زمان توجه به فعالیت‌های شرورانه ایران اکنون است، یعنی پیش از تصمیم‌گیری وحشتناکی که انتظار آن از ترامپ می‌رود و نه پس از آن، که او با این کار اعتبار امریکا در حفظ تعهداتی که با متحدان و شرکای خود دارد را از بین می‌برد.
افرادی که در جریان این بحث‌ها قرار دارند می‌گویند دولت، کنگره را تشویق می‌کند تا راهی برای «اصلاح» این معامله مشخص کند. تا زمانی که هیچ تلاشی برای وضع مجدد تحریم‌ها با استفاده از رویه‌های سریع وجود نداشته باشد، دولت می‌تواند از فرصت شصت‌روزه کنگره استفاده کند تا متحدان اروپایی را مجبور به مذاکره مجدد بر سر معاهده فعلی یا پیگیری بندهای جدیدی کند که نگرانی‌های ایالات‌متحده

را مدنظر قرار دهند. این امر ممکن است شرایط جدیدی را ایجاد کند که توقع، به‌اصطلاح، بازگشت سریع تحریم‌ها (Snapback) در آن کمتر است.

مذاکره برای این معاهده، به‌عنوان بالاترین دستاورد سیاست خارجی دولت اوباما، سال‌ها زمان برده است و هیچ‌گاه نیاز به تصویب رسمی توسط کنگره نداشته است. کنگره‌ای که به‌طور سنتی در سراسر نظام دوحزبی آن، ایران را خوار می‌شمارد.

دیپلمات‌های فرانسه، آلمان و انگلیس، سه عضو اروپایی امضاکننده معاهده و همچنین اتحادیه اروپا، در پی آن هستند که اطمینان یابند کنگره معاهده را زیر پا نمی‌گذارد. به گفته یک دیپلمات اروپایی دست‌کم یک نماینده از سه کشور اروپایی «هر دو روز یک بار» تلاش می‌کند تا علیه قانون‌گذاری جدید با کنگره لابی کند.

یک دیپلمات دیگر اروپایی می‌گوید: «ما احساس می‌کنیم تصمیم گرفته شده است که معاهده تأیید نشود». «ما نمی‌دانیم چه اتفاقی دارد می‌افتد یا اینکه کنگره چه برخوردی با آن خواهد داشت».

این موضوع باعث می‌شود کسانی مانند سناتور تام کاتن، که در کنگره به‌صورت مستقل دارای عقاید جنگ‌طلبانه علیه ایران هستند، به‌طور خاص مورد توجه قرار گیرند. کاتن شخصی است که می‌تواند یک‌تنه برای وضع قوانین جدید تلاش کند. اما روز سه‌شنبه، در اظهاراتی که به عقیده برخی افراد بانفوذ با هماهنگی دولت تنظیم شده بود، گفت که با وجود آنکه از آقای ترامپ می‌خواهد تأییدیه را صادر نکند، با وضع دوباره تحریم‌ها، به‌عنوان اولین گام نیز مخالفتی نخواهد داشت.

مارک دوبوویتز عضو بنیاد دفاع از دموکراسی (Foundation for Defense of Democracies) و مشاور دولت در امور سیاست ایران گفته است که «هیچ‌کس در سنای امریکا درستی سخن کاتن را در قبال ایران درنمی‌یابد». وی همچنین اظهار می‌کند که «اگر کاتن بخواهد به دولت زمان دهد تا بر روی دیپلماسی ایران با اروپایی‌ها کار کند و دوباره تحریم‌ها را به وضع قبل بازنگرداند، تصور اینکه فرد دیگری در سنا بتواند به‌خوبی او بر اعمال دوباره تحریم‌ها پافشاری کند، مشکل است.

ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، در روز چهارشنبه گفت مسکو به حمایت از توافق هسته‌ای با ایران ادامه خواهد داد.

پوتین در کنفرانس انرژی در مسکو بیان داشت «ما به دنبال حمایت از توافق هستیم». وی همچنین افزود ایران مطابق با بازرسی‌هایی که تحت نظارت سازمان ملل انجام می‌شود کاملاً پیرو توافق است. وی گفت «ایران همسایه و شریک قدیمی ماست و ما آن را ارج می‌نهیم و به منافع ملی ایران احترام می‌گذاریم.» ■

منبع: فایننشال تایمز

تاریخ: ۱۶ اکتبر ۲۰۱۷

بریتانیا باید بیانیه بالفور و یکصد سال رنج را جبران کند

محمود عباس
برگردان: هادی عبادی

بسیاری از بریتانیایی‌ها سر آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه بریتانیا در اوایل قرن بیستم را نمی‌شناسند. اما نام او برای ۱۲ میلیون فلسطینی آشناست. دولت بریتانیا در صدمین سالگرد بیانیه بالفور باید از فرصت استفاده کند تا اوضاع را درست کند.

بالفور در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ در لندن نامه‌ای را امضا کرد که بر اساس آن به اتحادیه صهیونیست، جنبش سیاسی جدیدالتأسیسی که هدف آن ایجاد دولتی یهودی بود، قول سرزمین فلسطینی را می‌داد. او بدون توجه به حقوق سیاسی مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند چنین قولی داد. این نامه برای فلسطینی‌ها-برای مردم من- آغاز وقایع ویرانگر و گسترده‌ای بود.

این سیاست بریتانیا مبنی بر حمایت از مهاجرت یهودی‌ها به فلسطین درحالی که به حق اعراب فلسطینی در مورد خودمختاری بی‌توجهی می‌شود، موجب تنش‌های شدیدی میان مهاجران یهودی اروپایی و جمعیت بومی فلسطینی شد. درحالی که ما فلسطینی‌ها (به‌عنوان آخرین مورد در برنامه استعمارزدایی) به‌دنبال حق مسلم خود برای خودمختاری بودیم، در عوض بزرگ‌ترین مصیبت را متحمل شدیم -در عربی به آن، روز نکبت می‌گویند.

شبه‌نظامیان صهیونیست در سال ۱۹۴۸ به زور بیش از ۸۰۰هزار مرد، زن و کودک را از زادگاه خود بیرون راندند، فجایع ناگواری را مرتکب شدند و صدها روستا را نابود کردند. در هنگام خروج اجباری از صفد،سیزده‌ساله بودم. روزی که اسرائیلی‌ها به‌عنوان ایجاد دولت جشن می‌گیرند، تاریک‌ترین روز برای تاریخ فلسطین است.

بیانیه بالفور موضوعی نیست که بتوان آن را فراموش کرد. امروزه جمعیت فلسطینیان بیش از ۱۲ میلیون نفر است که بیشتر از ۶ میلیون نفر از آن‌ها در سراسر جهان پراکنده شده‌اند. اکنون حدود ۱/۷۵ میلیون نفر از فلسطینی‌ها تحت کنترل اسرائیلی‌ها و در سیستمی با تبعیض سازمان‌یافته زندگی می‌کنند.

حدود ۲/۹ میلیون نفر تحت اشغال نظامی بی‌رحمانه‌ای در کرانه باختری زندگی می‌کنند که ۳۰۰هزار نفر از آن‌ها ساکنان بومی بیت‌المقدس هستند و در مقابل سیاست‌هایی که آن‌ها را مجبور به خروج از شهر خود می‌کند، مقاومت می‌کنند. ۲ میلیون نفر در نوار غزه، زندانی بدون سقف در معرض ویرانی دائمی از طرف ارتش اسرائیل، زندگی می‌کنند.

بیانیه بالفور موضوعی نیست که عده‌ای برای آن جشن بگیرند، مخصوصاً وقتی که حتی یک نفر از افراد تحت تأثیر این بی‌عدالتی همچنان از آن رنج می‌برد. ایجاد زادگاه برای عده‌ای به خلع مالکیت و اذیت و آزار عده دیگری منجر شد و عدم توازن عمیقی ایجاد کرد. این توازن باید جبران شود و بریتانیا مسئولیت بزرگی در این مورد دارد. زمانی باید جشن گرفت که هر کس در این سرزمین از آزادی و عدالت بهره‌مند شود.

امضای بیانیه بالفور امری است که در گذشته رخ داده و آن را نمی‌توان تغییر داد، اما می‌توان آن را جبران کرد. این امر به تواضع و شجاعت نیاز دارد. برای این کار باید اشتباهات گذشته را شناسایی کرد و برای تصحیح آن‌ها گام‌های محکمی برداشت.

به اتحاد آن بخش از مردم بریتانیا درود می‌فرستم که از دولت خود می‌خواهند چنین اقداماتی را انجام دهند:۲۷۴ نماینده مجلس، دولت فلسطینی را به رسمیت شناختند؛ هزاران نفر نامه‌ای را امضا کردند تا نسبت به بیانیه بالفور عذرخواهی کنند؛ گروه‌های غیردولتی به‌طور خستگی‌ناپذیر در خیابان‌ها از حقوق فلسطینی‌ها دفاع می‌کنند.

مردم فلسطین باوجود آسیب‌هایی که در قرن گذشته تحمل کردند، همچنان ثابت‌قدم هستند. ما ملتی سربلند با میراثی غنی از تمدن‌های باستانی و مهد ادیان ابراهیمی هستیم. طی سال‌ها خودمان را با واقعیت‌های اطراف خود تطابق داده ایم -زنجیره‌ای که از سال ۱۹۱۷ شروع شد- و به توافقات به‌شدت دردناکی برای صلح رسید، توافقاتی که با پذیرش وجود دولتی با کنترل بر ۲۲ درصد از زادگاه تاریخی خودمان آغاز شد، درحالی که دولت اسرائیل را بدون هیچ گونه عمل متقابلی به رسمیت بشناسیم. ۳۰ سال است که راه‌حل دو دولت را تأیید کرده‌ایم، هر روز که می‌گذرد این راه‌حل بیشتر غیرممکن به‌نظر می‌رسد. تا زمانی که قدرت‌های بزرگ به‌جای مسئول شمردن اسرائیل به‌علت تخطی مکرر از قوانین بین‌الملل از آن حمایت می‌کنند، اسرائیل هیچ انگیزه‌ای برای پایان‌دادن به اشغال گری خود ندارد.

اسرائیل و دوستان اسرائیل باید این نکته را درک کنند که شاید راه‌حل دو دولت از دستور کار خارج شود اما مردم فلسطین همچنان در این منطقه حضور دارند. ما همچنان برای آزادی خود تلاش می‌کنیم، چه این آزادی از طریق راه‌حل دو دولت حاصل شود و چه نهایتاً از طریق حقوق برابر برای همه ساکنین فلسطین تاریخی. اکنون زمان آن است که دولت بریتانیا وظیفه خود را انجام دهد. گام‌های محکم به سمت پایان اشغال بر اساس قوانین و مصوبات بین‌المللی، شامل مصوبه ۲۳۳۴ شورای امنیت، می‌تواند به‌عنوان مسیری برای احقاق حقوق سیاسی مردم فلسطین مدنظر قرار گیرد. ■

منبع: گاردین

تاریخ: ۱ نوامبر ۲۰۱۷

ایران در آیینه رسانه‌ها

آیا عربستان برای خروج از باتلاق جنگ یمن و سوریه به دنبال کمک مسکو است؟

۱۶ مهر ۹۶

عبدالباری عطوان، تحلیلگر مسائل عرب، در تحلیلی درباره سفر سلمان بن عبدالعزیز به مسکو نوشت: سفر ملک سلمان به مسکو دیداری برای امضای قراردادهای تجاری و سیاسی است. با این هدف صدها نفر از مسئولان عالی رتبه عربستان پادشاه این کشور را در زمینه‌های مختلف همراهی کرده‌اند و هرکدام قلم و کاغذ به‌دست آماده امضا قراردادها بودند.

این دیدار دو بعد دارد: اول، اقتصادی که به‌منظور رسیدن به تفاهماتی برای تثبیت سطح تولید نفت در بازه کنونی تا ماه مارس سال آینده و در سایه آن تضمین ثبات در قیمت نفت است. عربستان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت اوپک و روسیه بزرگ‌ترین آن در خارج از سازمان اوپک است. روسیه و عربستان قراردادهای بسیاری را در زمینه انرژی با یکدیگر به امضا رسانده‌اند.

دوم، بعد نظامی است. یکی از رویدادهای غیرمنتظره در این سفر موافقت مسکو با فروش سامانه موشک‌های دفاع هوایی اس ۴۰۰ به عربستان است. در کنار این موشک‌ها سلاح‌ها و تجهیزات نظامی دیگر نیز به ریاض فروخته می‌شود.

منبع: روزنامه جمهوری اسلامی

اروپا به‌عنوان متحد امریکا، باید نقش کلیدی برای حفظ برجام ایفا کند

سید حسین موسویان، پژوهشگر ارشد دانشگاه پرینستون و معاون پیشین سیاست خارجی دبیرخانه شورای امنیت ملی ایران و سینا طوسی
۲۴ مهر ۱۳۹۶

... در مصاحبه با رابرت آینهورن، مذاکره‌کننده هسته‌ای امریکا، به من (حسین موسویان) گفت: ما با آقای جلیلی در اکتبر ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) در ژنو در مورد معامله سوآپ به توافق رسیدیم، منتهی ایشان گفت که باید تهران موافقت کند. پس از چند روز معلوم شد که در داخل با این طرح مخالفت شده است.

دو ماه قبل از توافق نهایی هسته‌ای در جولای ۲۰۱۵، مقام معظم رهبری ایران تصریح کرده بودند که برجام ملاکی برای بررسی سایر همکاری‌ها است. جواد ظریف هم این مهم را به جان کری گوشزد کرد که عملکرد امریکایی‌ها در برجام مشخص خواهد کرد که آیا ایران می‌تواند با امریکا در مسائل منطقه‌ای همکاری کند یا خیر. بعد از برجام و با مشاهده رفتار امریکایی‌ها، آیت‌الله خامنه‌ای طی یک سخنرانی، بر گفت‌وگوی دو کشور در مورد مسائل غیرهسته‌ای خط قرمز کشید.

... در دوران مذاکرات، متحدان منطقه‌ای امریکا، مانند عربستان سعودی و اسرائیل، گفت‌وگوی بین ایران و امریکا را علیه منافع خود می‌دیدند. از این‌رو از تمام اهرم‌های سیاسی برای سنگ‌اندازی در راه تعامل هسته‌ای ایران و امریکا استفاده کردند. ساختار گسترده و مؤثر لابی آن‌ها موجب فشارهای کنگره و گروه‌ها و اشخاص سیاسی و رسانه‌ای شد. اگر این نفوذ شدید نبود، شاید ایران و امریکا می‌توانستند برای رسیدن به توافقاتی فراگیرتر، اعتمادسازی متقابل نمایند. تصمیم‌سازان امریکا باید بدانند کشورهای منطقه با ادعاهایشان درباره تهدیدات ایران، منافع خود را می‌جویند و نه منافع ملی امریکا را.

... مذاکرات هسته‌ای نشان داد که دولتمردانی موفق‌اند که حاضر باشند سرمایه سیاسی خود را هم‌زمان در سه زمینه هزینه کنند: دیپلماسی دوجانبه، ادبیات صلح‌آمیز و همراه با احترام و نهایتاً تعاملات متقابل.

منبع: شبکه تلویزیونی بی‌بی‌سی با موسویان

توضیح چند روند سیاسی در حاشیه مطبوعات غرب

۲۷ سپتامبر ۲۰۱۷

روند نخست: میزان مشارکت سیاسی در انتخابات اخیر آلمان نزدیک به ۵ درصد افزایش یافت.

روند دوم: میزان آرای دو حزب عمده آلمان یعنی؛ دموکرات مسیحی و سوسیال‌دموکرات نسبت به دور قبل انتخابات در آلمان هرکدام حدود ۵ درصد کاهش یافت.

روند سوم: میزان آرا حزب راست افراطی موسوم به فاشیست یا نئونازی از ۳/۵ درصد به ۱۲ درصد افزایش یافت.

روند چهارم: ملاحظه می‌شود از یک‌سو آلمان گرایش به راست دارد، ولی در مقابل انگلستان با پذیرشی که مردم آن نسبت به صحبت‌های جرمی کوربین، رهبر حزب کارگر داشتند، گرایش به سوسیالیسم نو موسوم به چپ دارند.

روند پنجم: شهروندانی که از اسرائیل بیرون می‌روند بیشتر از کسانی‌اند که به اسرائیل می‌آیند.

روند ششم: دو نفر از شهروندان اسرائیل که در شرکتی پیشرفته از نظر تکنولوژی کار می‌کنند، مردد بودند که در اسرائیل زندگی کنند، یا در آلمانی که گرایش به فاشیسم دارد. آن‌ها اظهار داشتند که اگر در آلمان گرایشی ۱۲ درصدی به راست افراطی و فاشیسم وجود دارد، در مقابل حاکمیت اسراییل ائتلافی از جریان‌های افراطی راست موسوم به فاشیست است. این دو به این نتیجه رسیدند که زندگی در آلمان برایشان بهتر از زندگی در اسرائیل است. چراکه بالاخره دو حزب بزرگ آلمان می‌توانند در برابر راست‌های افراطی مقاومت کنند. اسفناک اینکه راست‌های افراطی در غرب محرک جنگ‌های خاورمیانه‌اند، ولی با عوارض منفی آن یعنی آواره‌ها و مهاجران مخالفت می‌کنند. آن‌ها از همین شیوه ضدیت با مهاجرت آوارگان به اروپا، آرا مردم کشور خود را به‌دست می‌آورند.

روزنامه نیویورک‌تایمز ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۷ در این باره مطالب جالبی منتشر کرده است که برگردان آن در بخش سیاست خارجی نشریه با عنوان «آیا آلمان همچنان مکانی امن برای اسرائیلی‌هاست؟» آمده است. آقای سلامت رنجبر هم در همین شماره مقاله مستقلی دارند.

منبع: روزنامه نیویورک‌تایمز

سرنوشت برجام منهای امریکا

سید حسین موسویان
۲۱ شهریور ۹۶

.... به‌نظر می‌رسد محورهای اصلی تصمیمات یک ماه آینده دولت ترامپ به‌گونه‌ای باشد که برجام را در «مرز نابودی» قرار دهند تا تهران نتواند در حل مشکلات اقتصادی و تشنج‌زدایی در روابط خارجی موفق شود. لذا تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران جمهوری اسلامی باید با بصیرت تمام مانع موفقیت طراحی جدید مثلث ضد ایران شوند. در این مورد به چهار نکته اشاره می‌کنم:

اول: تردید نباید کرد که هدف کلیدی آن‌ها نابودی برجام و بازگرداندن شرایط قبلی بین‌المللی علیه ایران است. لذا حفظ برجام به معنی شکست تلاش‌های دولت ترامپ خواهد بود و بالعکس.

دوم: آرامش سیاسی-امنیتی در داخل، پرهیز از بهانه‌دادن‌های غیرضروری به دشمن، تمرکز بر حل مشکلات اقتصادی مردم، تسریع روند توسعه صنعتی-اقتصادی ایران، تعامل با جهان، اتخاذ تدابیر لازم برای مهار لابی ضد ایران در امریکا، استمرار روند تشنج‌زدایی به‌ویژه با همسایگان باید دستور کار ملی همه جناح‌های سیاسی کشور باشد، ضمن اینکه از امکان تشنج‌زدایی در روابط ترامپ-تهران هم نباید غافل بود.

سوم: در دو سال گذشته در انتخابات مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و شوراهای شهر، برجام ابزار دعواهای انتخاباتی قرار گرفت اما به هرتقدیر این انتخابات‌ها را پشت سر گذاشتیم. لازم است از هم‌اکنون برجام را از دستور کار بازی‌های انتخاباتی آینده خارج کرد تا منافع ملی ایران لطمه نخورد.

چهارم: از هم‌اکنون در مورد گزینه خروج امریکا از برجام بررسی و تصمیم‌گیری شود که آیا در صورت خروج امریکا از برجام، ایران هم باید خارج شود یا اینکه تهران برجام را با جامعه جهانی منهای امریکا اجرا خواهد کرد؟ از اظهارات اخیر آقایان دکتر ظریف و دکتر صالحی چنین برمی‌آید که در صورت خروج امریکا و پایبندی اروپا و سایر قدرت‌های جهانی، ایران نیز به برجام متعهد باقی خواهد ماند.

.... خروج امریکا از برجام، ایران را در موقعیتی قرار می‌دهد که اجماع جهانی علیه امریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران را شکل داده و انزوای بین‌المللی امریکا در این مورد را مهروموم کند، با مواردی همچون دو مورد زیر هزینه‌های امریکا را افزایش دهد و متقابلاً هزینه‌های ایران را به حداقل برساند:

اولاً: در مذاکرات با سایر قدرت‌های جهانی ازجمله اروپا و چین و روسیه، اطمینان حاصل کند که در صورت خروج امریکا، آن‌ها منافع اقتصادی ایران از برجام و اجرای کامل و بدون نقص برجام را تضمین خواهند کرد.

ثانیاً: سایر اعضاء گروه ۵+۱ طی بیانیه‌ای رسماً اقدام امریکا را به‌عنوان نقض مصوبات شورای امنیت سازمان ملل محکوم و پیش‌نویس قطعنامه‌ای در این مورد را در دستور کار شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل قرار دهند.

منبع: همشهری آنلاین

تأثیرات خروج ترامپ از برجام

سید حسین موسویان
۲۳ شهریور ۹۶

... درحالی‌که ترامپ ناسازگاری خود با توافق چندجانبه بین‌المللی هسته‌ای ایران را آشکار ساخته سفیرش در سازمان ملل در هفته گذشته با جعل دروغ‌هایی، طرح خروج احتمالی امریکا از برجام را مطرح ساخت. طرح مذکور که یک «خودزنی» است، مسئولیت خرابکاری را به گردن کنگره امریکا می‌اندازد.

اگر امریکا موفق به غرق‌کردن برجام شود، عواقب جدی آن تنها به تخریب اعتبار جهانی امریکا و تضعیف روند عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای محدود نخواهد شد بلکه می‌تواند سیاست خارجی ایران را نیز دستخوش تغییر کند...

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، در آوریل ۲۰۱۵ فرمودند: حالا این مذاکرات هسته‌ای یک تجربه جدید است. اگر آن‌طرف رفتار نامعقول خود را کنار بگذارد، این می‌تواند تجربه جدیدی برای ما باشد که بتوان در مورد سایر موضوعات نیز مذاکره کرد.

اکنون‌که ترامپ برجام را به مخاطره انداخته است، در تهران اساساً اعتبار تعامل دیپلماتیک با غرب زیر سؤال است. اگر ترامپ زیر برجام بزند، در تهران اجماع حاصل خواهد شد که در هیچ موضوع دیگری نیز نباید با امریکا مذاکره یا همکاری و یا اعتماد کرد.

منبع: لوس آنجلس تایمز

آنچه ترامپ در مورد ایران باید بداند

سید حسین موسویان
۱۸ مهر ۹۶

...جان کری در مقاله خود اذعان کرد که ایران در آستانه بمب هسته‌ای قرارگرفته بود. درسی که ترامپ باید از این واقعیت بگیرد این است که در تدوین سیاست جدید خود در مورد ایران، اگر بخواهد از طریق فشار تنه‌ای به ایران بزند، ایرانی‌ها برگ‌های چانه‌زنی مناسب را رو خواهند کرد و هرگز در مقابل هیچ تهدیدی تسلیم نخواهند شد...

منبع: خبرگزاری رویترز

گزینه ترامپ: مدل برجام ایران یا بمب هسته‌ای کره شمالی

نویسنده: سید حسین موسویان
۱۵ مهر ۹۶

. ...ترامپ در سخنرانی مجمع عمومی سازمان ملل خود کره شمالی را تهدید به نابودی کرد و برجام را یکی از بدترین توافق‌های یک‌جانبه تاریخ خواند...

درحالی که جامعه جهانی نگران امکان وقوع جنگ هسته‌ای امریکا و کره شمالی است. این سؤال مطرح است که آیا برجام می‌تواند الگوی حل بحران هسته‌ای کره شمالی باشد یا برعکس، آیا سیاست فشار ترامپ، موجب خواهد شد که ایران مسیر کره شمالی را به‌عنوان بازدارندگی در مقابل تهدیدات امریکا انتخاب کند؟ مرکل، صدراعظم آلمان، گفت: «توافقنامه هسته‌ای ایران می‌تواند به الگویی برای حل مسئله کره شمالی نیز تبدیل شود». درعین‌حال موگرینی گفت: «ایران و کره شمالی کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند.»

... من با خانم موگرینی موافقم که گفت: من به‌ویژه دوست ندارم که بین موقعیت ایران و کره شمالی شباهتی قائل شوم؛ نظام‌های سیاسی این دو بسیار متفاوت‌اند. تاریخ‌های این دو کشور بسیار متفاوت‌اند. این دو کشور کاملاً متفاوت از یکدیگرند.

اشتباه امریکا در مورد ایران درباره کره شمالی عیناً تکرار شده است. هرچه امریکا فشار و تحریم را گسترش داده، کره شمالی نیز توان موشکی و بمب‌های هسته‌ای خود را افزایش داده و ادامه این روند خطر جنگ را افزایش داده است. لذا در گام اول ضروری است که امریکا دیپلماسی واقع‌بینانه را جایگزین افزایش تهدید و فشار کند...

.. ناگفته پیداست که اگر دولت ترامپ برجام را زیر پا بگذارد، این به معنی مرگ دیپلماسی برای حل بحران هسته‌ای کره شمالی خواهد بود زیرا هیچ دلیلی برای کره شمالی و ایران وجود نخواهد داشت که به امریکا و حتی شورای امنیت سازمان ملل اعتماد کند، ضمن اینکه مشوقی برای ایران خواهد بود که مسیر هسته‌ای کره شمالی را به‌منظور مقاومت در برابر سیاست‌های تقابلی امریکا، انتخاب کند.

منبع: لوبلاگ امریکا

واقعیت جنگ سوریه برملا شد

۶ آبان ۹۶

نخست‌وزیر سابق قطر نقش عربستان، قطر و ترکیه برای براندازی نظام «بشار اسد» و ارسال سلاح به تروریست‌ها در سوریه را فاش کرد و گفت: همه‌چیز با هماهنگی امریکا و از طریق ترکیه وارد سوریه می‌شد.

«حمد بن جاسم بن جبر آل ثانی»، وزیر خارجه و نخست‌وزیر سابق قطر، با افشای نقش عربستان، قطر و ترکیه در شعله‌ورکردن بحران قطر، گفت که عربستان مأموریت براندازی نظام بشار اسد را به قطر محول کرده بود و سلاح و مهمات نیز با هماهنگی ترکیه و ارتش امریکا به دست گروه‌های مسلح در سوریه ازجمله جبهه النصره می‌رسید.

نخست‌وزیر پیشین قطر در برنامه تلویزیونی «حقیقت» در تلویزیون قطر، گفت: اول کار به دستور امیر [حمد بن خلیفه] رفتم نزد ملک عبدالله [آل سعود] و او گفت زمام امور (در سوریه) را در دست بگیرید و ما از شما حمایت می‌کنیم؛ اینجا دیگر نمی‌خواهم وارد جزئیات بشوم. ما برای اینکه وارد مسئله شویم، دلایل زیادی داریم که همه موجود است.

حمد افزود: هرچه به سوریه می‌رفت ابتدا وارد ترکیه می‌شد؛ با هماهنگی کامل نیروهای امریکایی؛ همه‌چیز با هماهنگی امریکا، ترکیه، قطر و عربستان توزیع می‌شد.

او در خصوص رسیدن سلاح به گروه‌های تروریستی گفت: بله ممکن بود.. چیزهایی که به سوریه می‌رفت ممکن بود به دست دیگران مثل النصره هم برسد اما آزادکردن سوریه هدف بود؛ وقتی فهمیدیم که بله به دست النصره می‌رسد متوقف کردیم.

حمد گفت: ما همه به شکار حمله کردیم اما شکار دررفت و ما نشستیم داریم درباره‌اش جدل می‌کنیم. الآن در سوریه هزاران نفر کشته شده‌اند و بشار اسد هم هست.. حالا سعودی‌ها به‌تبع از امریکایی‌ها می‌گویند اوکی، بشار اسد باشد. باشد ما مشکلی نداریم ما که انتقام شخصی از او نداریم. بشار دوست ما بود. اما [یادتان باشد] شما با ما در یک سنگر بودید. مشکل در این است که ادامه نمی‌دهند.. ما مشکلی نداریم برخی مثل عربستان راهشان را تغییر دهند اما حداقل به شرکایشان خبر دهند که آقا بشار.. [همچنان هست] یا فلان....

بن جاسم گفت: اعراب اکنون در پی دوستی با اسرائیل هستند و هیچ کس دیگر از قدس حرف نمی‌زند بلکه همه درباره نحوه عادی‌سازی روابط با این رژیم حرف می‌زنند.

وزیر خارجه سابق قطر همچنین اظهار داشت که محاصره قطر از پیش برنامه‌ریزی‌شده بود و علت آن اظهارات امیر قطر پس از هک خبرگزاری این کشور نبود.
نخست‌وزیر پیشین قطر در خصوص اختلافات کشورهای عربی با ایران نیز گفت که بهتر است این اختلافات رو در رو با ایرانی‌ها حل شود و کشورهای عربی به دنبال تنش غرب با ایران نباشند که هرگاه تنش زیاد شد آنان نیز تنش را زیاد کنند و هرگاه توافقی با ایران شد، آن‌ها پشیمان شوند.
او تأکید کرد که بهتر است با ایران با صداقت برخورد شود چراکه ایران کشوری بزرگ در منطقه است و بهتر است اختلافات موجود از طریق گفت‌وگو حل شود.
وی درباره رفتار ایران با کشورهای عربی گفت: روزی نیروی دریایی قطر یک شناور ایرانی را به اتهام ورود ۲۰۰ متری به حریم قطر توقیف و حدود ۳۱ سرنشینش را بازداشت کرد. با برادران در ایران تماس گرفتیم و گفتم ما روابط خوبی داریم ولی این خط قرمز است و شما به حریم ما تجاوز کردید.. گفتند خیر.. ما در حریم خود بودیم.
نخست‌وزیر پیشین قطر افزود: گفتیم طرف ثالثی داوری کند، ما هم افراد و کارشناسان خود را بردیم و بررسی کردند و متوجه شدیم ما اشتباه کرده‌ایم و حق با ایرانی‌ها بود؛ عذرخواهی کردیم و محترمانه آنان را بازگرداندیم.. ما اصلا نمی‌خواستیم مقابل ایران بایستیم چون ایران کشوری بزرگ است. ما نمی‌توانیم رو در روی ایران بایستیم. اما به هر حال اتفاقی بود...
حمد گفت: این را گفتم که بگویم، ببینید رفتار ایرانی‌ها را؛ با آرامش کامل؛ با متانت کامل. چون جایگاه خود و قدرت خودشان را به‌خوبی می‌دانند... اصلا نیازی نیست که ایران مقابل قطر عرض‌اندام کند [چون قطر قدرت ایران را می‌داند]. صحبت کردیم، طرف ثالثی آمد داوری کرد اختلاف حل شد و فهمیدیم که ما اشتباه کرده بودیم. اما تصور کنید که این مشکلی که [با ایران] پیش آمد با یک کشوری عربی پیش‌آمده بود؛ چه می‌شد...!!
حمد توضیح داد: ایرانی‌ها در تعامل، باهوش‌اند. نگاه کنید به مسئله هسته‌ای‌شان. چگونه ۳۰ سال رفتار کردند؟ با هوشمندی. من به ذکاوتشان احترام می‌گذارم.. همه شکست‌های ما پیروزی ایرانی‌هاست. در عراق، سوریه و لبنان و هرکجا حتی یمن؛ نیاز نیست مقابلشان بایستیم بلکه باید با صداقت با ایران گفت‌وگو کنیم. نباید منتظر باشیم که غرب چطور با ایران رفتار می‌کند. اگر تنش داشت ما هم تنش داشته باشیم و اگر توافق کرد ما دچار ناامیدی شویم.

منبع: شبکه العالم

اعتراف به کمک‌رسانی ایران

۲ آبان ۹۶

نخست‌وزیر عراق تصریح کرد بدون کمک ایران، بغداد سقوط کرده بود. بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق اعتراف کرد بدون کمک ایران، اربیل سقوط کرده بود. دنیا باید از چنین حضور و نقشی درمبارزه با داعش باید استقبال کند.
امریکا و عربستان حق مداخله در مورد حضور ایران یا حزب‌الله در عراق ندارند...

منبع: جامعه خبری الف از نشست سید حسین موسویان در دانشگاه جان هاپکینز

چه کسی کاخ سفید را کنترل می‌کند؟

نویسنده: سعید مرجایی
۹۶/۶/۲۸

از اطرافیان ترامپ افرادی افراطی همچون سباستین گورکا کنار رفته‌اند، ولی استیو میلر کماکان در کاخ سفید حضور دارد. جمهوریخواهان محافظه‌کار هم در حال حاضر کاخ سفید را کنترل نمی‌کنند، بلکه جمهوریخواهان سنتی و رسمی تلاش می‌کنند آن را به‌دست گیرند. ولی مسئله مهم‌تر این است که در شرایط کنونی حزب جمهوریخواه رسمی، حزب دوم فراکسیون راست در کنگره و سومین گروه چندنفری هستند که در اطراف ترامپ با گرایش ناسیونالیستی- پوپولیستی کمپین ترامپ را به‌پیش بردند. ولی چالش دولت ترامپ این است که منافع و مواضع این سه گروه در سیاست داخلی و خارجی در تناقض قرار دارد که موجب بحران برای دولت شده است.

منبع: روزنامه اعتماد

دوست و همکار عزیز آقای محمدرضا کربلایی

درگذشت مادر فداکار و سخت‌کوش و مهربانتان را تسلیت گفته و بقای عمر و نیک‌فرجامی شما، برادران، خواهر و بقیه بازماندگان را از خداوند خواستاریم.

دوست هم‌بند و مبارز جناب آقای مهندس محمود خواجه‌نژاد

خبر درگذشت مادرعزیزتان همه دوستان مبارز دوران ستم‌شاهی و همکاران نشریه را متأثر ساخت. از خداوند منان علو درجات را برای آن مرحومه خواستاریم. بقای عمر جنابعالی، همسر، محمد آقا، خواهر و فرزندان را از خداوند بزرگ خواهانیم.

دوست عزیز جناب آقای دکتر حمید نوحی

درگذشت مادری که همه ما با ایشان مأنوس بودیم قلب‌مان را به درد آورد. باشد که در سایهٔ آن مهربان‌ترین مهربانان شما، همسر، برادران و خواهرتان راه محبت‌های بی چشم‌داشت و یک‌سویه آن مرحومه را ادامه دهید.

بانوی فرهیخته سرکار خانم اعظم طالقانی

درگذشت همسر گرامی‌تان آقای دکتر اقتصاد را به شما، فرزندان و همه آشنایان تسلیت گفته و سلامتی و نیک‌فرجامی جنابعالی و بازماندگان را از پروردگار مهربان خواهانیم.

دوست و هم‌بند مبارز جناب آقای محمد توکل صدیقی

درگذشت خواهر مؤمن و مهربانتان را تسلیت گفته و از خداوند متعال طول عمر همراه با سلامتی را برای شما، همسرتان و بازماندگان آرزومندیم.

دوست عزیز جناب آقای مهندس اکبر بدیع زادگان

درگذشت پدر شهیدپرورتان را به جنابعالی، همسر و سایر بازماندگان تسلیت گفته و برای آن بزرگوار علو درجات را از خداوند خواهانیم.

درگذشت علی‌اشرف درویشیان نویسنده دردآشنا را به هم‌وطنان عزیز و جامعه نویسندگان و عموم فرهیختگان تسلیت گفته و امیدواریم که روح بزرگشان در جوار نیکان آرام گیرد.

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران